دانش

۱
بهار ۱۳٦٤ - ١٤٠٥
دوره ۱ - شماره ۱

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
مدیر مجله : سید عارف نوشاهی
مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی

فهـرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نقش اول

ساکنان شبه قاره ـ خصوصاً بخشی از آن که اینک پاکستان نامیده می شود ـ از دیرباز پیوند های نزدیک و استواری با همسایگان و همنژادان ایرانی خود داشته اند که در پیشرفت فرهنگ و تمدن هر دو منطقه نقشی مهم ایفا کرده است . آنچه این پیوندها را تداوم و استمرار می بخشیده ، مبادلات فرهنگی بوده است و مهاجرت های هر یک از دو طرف به قلمرو دیگری . سابقهٔ این مهاجرت ها و مبادلات به روزگاران بسیار کهن می رسد و نمونه های آن پیش از دورهٔ اسلامی :

○ مهاجرت بازماندگان دودمان هائی که بر ایران حکومت می کرده اند به هند پس از شکست خوردن از حریفان . و این جریانی است که در مقطع های مختلف تاریخ تکرار می شود .

○ آوردن کتاب کلیله و دمنه و بازی شطرنج از هند به ایران و بردن بازی نرد از ایران به هند .

○ راه یافتن مبلغان برهمائی به ایران .

○ رواج آئین بودا ـ از ادیان هندی ـ خصوصاً در شمال شرقی

○ایران . گذشته از تأثیر آن بر مذاهب بومی همچون مانویگری و.

با این همه ، پس از ظهور اسلام است که روابط و مهاجرت ها و مبادلات به گونه ای چشمگیر درمی آید ، تا جائی که بعضاً احساس می کنیم بر هر دو منطقه فرهنگ و تمدن واحدی حکومت می کند با یک روح و یک کالبد ـ روح اسلامی و کالبد فارسی .

هر چند مردم شبه قاره قدرت نظامی و سیاسی اسلام را در چهرهٔ فاتحان تازی و ترک (محمد بن قاسم ، محمود غزنوی و . . .) مشاهده کردند اما بُعدِ فرهنگی و معنوی این آئین پاک را ایرانیان به ایشان نشان دادند و بیشتر مبلغان اسلام و آموزشگران معارف اسلامی در این مرز و بوم ایرانی و ایرانی نژاد بودند یا دست پروردهٔ ایرانیان و پیرو سنت و طریقت آنان و از آن جمله :

○ خواجه معین الدین حسن سجزی که در سجستان (زادگاه رستم قهرمان افسانه ای ایران) به جهان آمد و پس از نیل به مقامات عالی علمی و روحانی رهسپار هند گردید و در آنجا مسجد ها و مدرسه ها بنا کرد و به تبلیغ و تدریس مبانی اسلامی همت گماشت و شاگردان بسیار از حوزهٔ تعلیم و تربیت او برخاستند که در شبه قاره به رهبری دینی رسیدند و خدمات ارجمند کردند . وی ملیون ها از بت پرستان را به راه توحید آورد و دین اسلام را در غرب و شمال هند رواج داد ، مکتب صوفیانهٔ او پس از قرن ها هنوز برجاست و علاوه بر نفوذ در مکتب های دیگر ، پیروان رسمی آن نیز بسیارند و قریب یک چهارم از تمام مسلمانان متصوف که در شبه قاره هستند بدان منسوبند . خواجه معین الدین در اجمیر هند درگذشت و مسلمانان آن دیار بارگاه باشکوهی برایش بنا کردند که پس از هشتصد سال برسرپا است و از زیارتگاه های درجهٔ یک مسلمانان هند محسوب می شود و هر سال ـ خصوصاً در ایام سالگرد وفات خواجه ـ صد ها هزار از مسلمانان و حتی هندوهای شبه قاره برای زیارت بدانجا می روند و مراسم و اجتماعاتی برای تجلیل از وی برپا می کنند . شهریاران مسلمانی که قرن های متوالی برهند حکومت کرده اند نیز ارادت بسیار به خواجه داشته اند و هر کدام یادگاری از خود در آستانه

و مزار او گذاشته اند و بزرگ ترین ایشان (اکبر) از پایتخت خود در آگره پیاده به زیارت قبر وی رفت .

اکثریت قریب به اتفاق آثار منظوم و منثوری که پیروان طریقت خواجه از آغاز تا یک قـرن پیش پدید آورده اند به فارسی است و در داخل مقبرهٔ وی و رواق ها و ایوان آن نیز اشعار بسیاری به این زبان وجـود دارد و این ها همه اصلیت ایرانی او و نقش عنصر فارسی در تکوین مکتب وی را در خاطره ها زنده می نماید .

○ میر سید علی همدانی . از وطن خود ایران به هند رفت و ضمن ســال هـا اقامت در آنجا با کمک هفتصد سید و درویش و هنر مند و صنعتگر ایرانی کـه همـراه برده بود ، از راه های گونا گون به اشاعهٔ تمدن و فرهنگ اسلامی ـ ایرانی پرداخت .

با آموزش دادن هزاران شاگـرد که هر کدام به نوبهٔ خود استاد شدند ، با تربیت واعظان و مبلغان و ایجاد تشکیلات مجهزی برای تبلیغ ، با پیروزی هائی که در مناظره با پیشوایان ادیان غیراسلامی به دست آورد، با اجرای طرح های عمرانی و رفاهی متعدد (حفر چاه های آب ، ســاخـتن راه هـا ، بنای مـدرسه ها و خانقاه ها و مسجد ها ، تأسیس کتابخانه و . . .) که به تشویق یا زیر نظر او انجـام گرفت ، با ترویج هـنر ها و صنایع ایران (قالیبافی ، ابریشم بافی ، سنگتراشی ، معماری و . . .) و احیای هنرهای بومی کشمیر از قبیل شــالبافی ، با رونق بخشیدن به بازار ادبیات و شعر و نثر فارسی ، با نگارش و نشر ده ها کتاب و رســالـه در موضوعات مختلف دینی و اخلاقی که غالباً به فارسی است و نسخه های خطی متعددی از آنها در شبه قاره مـوجـود است و پاره ای از آنها جزء کتب درسی منطقه بوده و بعضی هم به زبان های محلی ترجمه شده است و . . .

با اقدامات سید صدها هزار از هندوان به اسلام گرویدند و برخی چنان شیفتهٔ اسلام شدند که معابد دوران نامسلمانی شان را با دست خود تبدیل به مساجد کردند و نفوذ سید در منطقه به جائی رسید که حکام و امیران و پادشاهان حلقهٔ ارادتش را در گوش کرده نهایت احترام را در حق وی معمول می داشتند . یکی از سلاطین کشمیر حتی پیش از ورود سید به این خطه با او بیعت کرد ـ به وساطت نمایندهٔ وی ـ و برادرش نیز که بعدها به سلطنت رسید به دستور سید جامهٔ خانوادگی خود را به لباس رایج درمیان مسلمانان بدل کرد و خود با مادرش هر روز به مجلس وعظ سید حاضر می شد . سید با لحنی قاطع و آمرانه که از نوشته هایش نیز پید است قدرتمندان را ارشاد و راهنمائی و گهگاه توبیخ میکرد و جنگ خونینی را که میان فرمانروای کشمیر با فرمانروای پنجاب و دهلی جریان داشت متوقف و روابط بسیار حسنه ای درمیانه برقرار کرد .

حرمت سید در شبه قاره پس از مرگ او کاهش نیافت و با این که در شهری بس دور از این سامان به خاک رفت پادشاه کشمیر دو تخته سنگ بسیار بزرگ از مرمر که مختصر احوال و مناقب سید بر آن حک شده بود بر پشت دو پیل فرستاد تا نزدیک مزارش نصب کنند . چنانکه خانقاه سید در کشمیر از اماکن مقدسه ای گردید که نه تنها مسلمانان هند بلکه هندوان نیز آن را حرمت می نهند زیرا خدمات متنوع سید در نظر آنان هم درخور احترام است . بر روی دیوار و بالای محراب و در قسمت های مختلف این مسجد و خانقاه ، اشعار فارسی متعددی به چشم می خورد که همچون اشعار و نوشته های فراوان سید به فارسی ، یاد آور اصلیت ایرانی او است . هر سال در ایام سالگرد وفات سید ، کشمیریان به یادبود او مراسم و

اجتماعاتی برپا و از وی تجلیل می نمایند، و قایق رانان رود های کشمیر هرگاه از پارو زدن خسته می شوند از روح بزرگ او استمداد می کنند و فریاد ,,یا شاه همدان » بر می دارند .

پسر سید علی ، سید محمد همدانی هم بیست سالی راه پدر را در ترویج و نشر اسلام در شبه قاره دنبال و خدمات بسیار کرد . موفقیت سید علی و یارانش در اشاعهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی ایرانی در شبه قاره خصوصاً در ناحیهٔ کشمیر چندان بود که کشمیر را ,,ایران صغیر » و سید را ,,حواری کشمیر » لقب دادند و اقبال طراح ,,کشور مستقل برای مسلمانان شبه قاره » در این باره گفت :

سید السادات سالار عجم　　دست او معمار تقدیر امم
تاغزالی درس الله هو گرفت　　ذکر و فکر از دودمان او گرفت
سیّد آن کشور مینو نظیر　　میر و درویش و سلاطین را مشیر
جمله را آن شاه دریا آستین　　داد علم و صنعت وتهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر　　باهنر های غریب و دلپذیر
یک نگاه او کشاید صدگره　　خیز و تیرش را به دل راهی بده

* * *

فعالیت ها و اقدامات این دو بزرگ (خواجه معین الدین حسن سجزی و میر سید علی همدانی) و ده ها وصدها ایرانی دیگر در شبه قاره موجب گردید که در این منطقه ، فرهنگ و تمدن اسلامی کاملاً رنگ و بوی و طعم ایرانی بگیرد و زبان فارسی به صورت زبان رسمی و زبان علم و ادب ، و دین و عرفان ، و سیاست و تجارت و صنعت و . . . در آید و همان اهمیتی را بیابد که زبان عربی در ایران ـ بلکه بیشتر ـ تاجائی که می بینیم نقش این زبان در تاریخ اسلامی شبه قاره از هر زبان دیگری ـ اعم از محلی یا خارجی زیاد تر است و از

سوئی نیز دینی را که این زبان و فرهنگ و ادب آن به نویسندگان و عارفان و محققان و دانشوران و شاعران و شهریاران و شاهزادگان و امیران و وزیران و صوبه داران و دیگر بزرگان هند دارد چندان کمتر از دین آن به همتایان ایرانی آنان نیست و یک نگاه به میراث فرهنگی عظیمی که بهری از آن تا روزگار ما مانده این دعوی را مسلم می دارد و روشن می کند که مسلمانان شبه قاره در برابر آنچه از ایرانیان گرفتند خدمات شایسته و فراوانی به فرهنگ و تمدن ایران کردند که در حفظ و ترقی آن نقش اساسی و تعیین کننده داشته است و از آن میان

الف ـ پناه دادن به کثیری از فضلا و بزرگان ایران که هنگام هجوم مغول و تیمور و در دورهٔ صفویه و در ماجرای حملهٔ محمود و اشرف افغان و موارد دیگر ناگزیر به جلای وطن شدند .

ب ـ پدید آوردن آثار بسیار به فارسی در زمینه های علمی و ادبی و دینی و تاریخی و اجتماعی و عرفانی و اخلاقی و هنری وغیره که بر رویهم ـ به لحاظ کمیت ـ از آنچه در ایران پدید آمد کمتر نیست و در پاره ای از زمینه ها بیشتر هم هست و باکیفیت برتر . چراکه مثلاً اهتمام به جمع لغات فارسی ، وتحقیق در فقه اللغهٔ آن ، و تدوین فرهنگنامه ها برای آن ، و تألیف تذکره های شاعران فارسی و کتاب های نقد ادبی و آئین نگارش و انشاء و دستور زبان فارسی و گرد آوری قواعد آن ، در شبه قاره زیادتر از ایران بوده است و حاصل کار نیز افزونتر و بهتر . (در این جا درکنار صاحبان آثار ، قدرتمندانی را هم که مشوق آنان بوده اند ندیده نگیریم).

ج ـ عرضهٔ شاعرانی بزرگ که بسیاری از سروده های آنان شاهکار سخنوری در زبان فارسی است همچون مسعود سعد ، ابو الفرج رونی ، امیر خسرو و امیر حسن دهلوی ، فیضی ، بیدل ، غالب ،

علامه اقبال و . . . و در این مـورد جالب توجه است که نخستین پارسی سرای زن در اوائل سدۀ چهارم هجری از غرب شبه قاره (بلوچستان پاکستان) برخاسته و رونق شعر پارسی در هـند و رواج آن در این خطه چندان بوده که حـتی کثیری از نامسلمانان ـ وهنـدو مذهبان ـ و نیز شهریاران و شهزادگان و حـاکـمان و امیران ودیگر رجال دولت و دین اشعار پارسی می سـروده اند و شاعران و سخنوران ایران کـه کالای ایشان را در میهنشان خریداری نبود به شبه قاره می آمدند و در آنجا مورد نواخت و احترام قرار می گرفتند و همین امر موجب گردید که پس از مدت هـا قـدرتمندان ایران نیز کم و بیش به خود آیند و از سر همچشمی باهمتایان هندی خود شاعران را بنوازند و شعر را ارج نهند .

د ـ نشر متون فرهنگی و ادبی ایران در سطحی وسیع . در این مورد کافی است بدانیم نسخه های خطی شناخته شده از متون مزبور تنها در بخشی از شبه قاره که پاکستان باشد چندان کمتر از نسخه هائی از آنها که در ایران شناخته شده نیست و تازه ، هم اهتمام به شناسائی این نسخه ها در کل شبه قاره کمتر از ایران است و هم مراقبت برای حفظ و بقای آنها . همچنین باید اضافه کرد که چاپ غالب متون مزبور در شبه قاره ، هم خیلی پیشتر از ایران آغاز شده و هم شهر های بیشتری در شبه قاره مرکز نشر آن ها بوده است .

* * *

آثار فرهنگی گرانبهائی که بدین ترتیب پدید آمـد و به مرحـلهٔ استنساخ و چاپ و نشر رسید ، میراث پر افتخاری است که شناسائی و زنده داشتن و تکمیل آن ها و پاسداری و بهره برداری از آن ها بر ایرانیان و بر تمامی مردم شبه قاره خصوصاً مسلمانان آن دیار و بیشتر

از همهٔ ایشان بر پاکستانیان فریضه است . وظیفهٔ مردم ایران در این رابطه نیازی به گفتگو ندارد ، اما در مورد دیگران ، این نکته روشن است که آثار مزبور ، مشتمل بر بیشترین سرمایهٔ اسلامی ـ فرهنگی مسلمانان شبه قارهٔ پاک و هند است و با از دست دادن این سرمایه و عدم استفاده از آن ، ارتباط آنان با فرهنگ اسلامی خویش قطع می شود و از لحاظ فکری و روحی دچار کمبود و فقر شدید می گردند . علیهذا اگر می خواهند پیوندشان با فرهنگ اسلامی گذشته گسیخته نشود و هزاران متون دینی شان که به وسیلهٔ بزرگ ترین شخصیت های روحانی و مذهبی شبه قاره تألیف شده از حیز انتفاع ساقط نگردد و به صورت مشتی کاغذ باطله در نیاید می بایستی رابطهٔ مستقیم و تنگا تنگ خود را با این آثار و زبان آن ها حفظ کنند و همان گونه که متن قرآن کریم و احادیث را مطالعه می کنند وبی واسطه از آنها استفاده می برند ، به دیگر منابع اصیل اسلامی شبه قاره (آثار هجویری و عبدالحق دهلوی و شیخ احمد سرهندی و شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز و . . .) نیز که کثیری از آنها بلکه اکثریت نزدیک به تمام آنها فارسی است بتوانند رأساً مراجعه نمایند . علاوه بر جنبه اسلامی قضیه ، از لحاظ ملی نیز موضوع خصوصاً برای پاکستانیان حائز اهمیت است زیرا این آثار برای مردم هند ـ اعم از مسلمان و هندو ـ بخشی از فرهنگ ملی و گوشه ای از پشتوانهٔ هویت و ملیت آنان است . اما برای مردم پاکستان که موجودیت و استقلال خود را فقط از شخصیت اسلامی شان گرفته اند این آثار یگانه عناصری است که ترکیب آنها به ایشان هویت و ملیت می دهد و دور شدن از آنها مستلزم ایجاد اختلال در شعور ملی و ضربه خوردن به مبانی قومیت آنان است . گذشته از آنکه حفظ این فرهنگ به معنی حفظ پل

ارتباطی با همسایه ای است که در طــول بیش از هزار سال بهترین پیوند های فرهنگی و اجتماعی را با آنان داشته است. و چه خدمت های متقابل ، و چه نیاز شدیدی که هر دو طرف دارند به ادامهٔ آن روابط . خصوصاً در این روز و روزگار که دشمنان نیرومند اسلام و مسلمین با همهٔ خصومت هائی که درمیان خود شــان هست بــرای کوبیدن تمامی ما با یکدیگر متحد شده اند و . . .

★ ★ ★

نشریهٔ ,,دانش » که اینک نخستین شمارهٔ آن را در دست دارید محصول کوشش هائی است درجهت حفظ و نشــــر و تکمیل این فرهنگ مشترک . و باهمان هدف ها : ترویج اسلام اصیل و معارف والای آن ، تحکیم پایه های ملیت هر دو برادر ـ ملیتی بر بنیاد فرهنگ اسلامی ـ و تحکیم پیوند های آن دو برهمین اساس . با سپاسگزاری از تمام استادان و دانشمندانی که در این راه با ما همکاری کردند و مقالات ارزندهٔ ایشان زیب این صفحات گردیده است . و به امید آن که با توفیق حق و معاونت این بزرگواران و دیگر محققان و شخصیت های فرهنگی و ادبی پاکســـتان و ایران و هند و افغانستان وغیره شماره های بعدی را به صورتی مطلوب تر و پربار تر عرضه توان کرد .

در طلب کوش و مده دامــن امــید زدست
دولتی هســت کــه یابی ســـرراهی گاهی

★ ★ ★

محمد نذیر رانجها ★

دو اثر غیر چاپی (۱) مولانا یعقوب چرخی

مولانا یعقوب بن عثمان غزنوی ثم چرخی (۷۶۳ـ ۸۵۱ هـ) یکی از بزرگان و نویسندگان طریقهٔ نقشبندیه است که درآسیای جنوبی به وسیلهٔ ,,تفسیر چرخی» که بزبان فارسی نوشته است ، شهرت دارد .

اینجانب از مدتی پیش در آثار خطی چرخی که تاکنون چاپ نشده به تحقیق و تتبع پرداخته ام و آن ها را به اردو ترجمه کرده ام و فعلاً دواثر چرخی بکوشش نگارندهٔ این اوراق چاپ شده است .

یکی : رسالهٔ ابدالیّه به فارسی که در ۱۹۷۸ م مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) آن را منتشر کرده است و درهمان سال ترجمهٔ اردوی آن رساله که نگارنده انجام داده بود از طرف مؤسسهٔ انتشارات اسلامی لاهور به چاپ و نشر رسیده است .

دیگر : رسالهٔ انسیّه به فارسی که همراه با ترجمهٔاردو و تعلیقات در سال ۱۹۸۳ م از طرف مرکز مذکور و مکتبهٔ سراجیه خانقاه احمدیه سعیدیه موسی زئی شریف (بخش دیره اسماعیل خان) چاپ شده است .

اینک دو اثر دیگر مولانا چرخی که برای اوّلین بار چاپ می شود ،

★ زاده : ۸ ژانویه ۱۹۵۱م ، وابسته به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد ـ

آثار : ۱ ـ تصحیح نسایم گلشن شرح گلشن راز از شاه داعی الی الله شیرازی . ۲ ـ تصحیح شرح مثنوی معنوی از شاه داعی .

تقدیم دانشمندان می گردد :

۱ ـ شرح اسماء الحسنی :

چنانکه از نامش پیدا است این رساله در شرح و تفسیر نود و نه نام خدای متعال است . از این رساله سه نسخهٔ خطی در پاکستان موجود است :

الف ـ بخش اٹک ، مکھڈ ، کتابخانهٔ مولانا محمد علی : محمد صالح، نستعلیق ، سدهٔ ۱۱ ، ۲۲ ص،(پروفسور ملک محمد اقبال) .

ب ـ بخش خیرپور ، پیرگوٹھہ ، مدرسهٔ راشدیه : نستعلیق ، قربان سید بن سید فخرالدین ، ۵ رمضان ۱۲٦۰ هـ ، ۲٦ ص (سید خضر نوشاهی) .

ج ـ راولپنڈی ، گولڑه شریف ، دربار پیر مهر علی شاهؒ : نستعلیق ، سدهٔ ۱۳ هـ ، ۲۸ ص ، ۱۵ س،(پروفسور ملک محمد اقبال (۲)).من نسخهٔ ,,ج،، را دیده ام و از آن رو نویسی کرده ام .

۲ ـ حوراتیه یا جمالیه :

این رساله در شرح رباعی منسوب به شیخ ابو سعید ابوالخیرؒ (م (م ٤٤۰ هـ) می باشد . رباعی اینست :

حورا به نظارهٔ نگارم صف زد
رضوان زتعجبّ کف خود برکف زد
آن خال سیه بر آن رخسان مطرف زد
ابدال زبیم چنگ در مصحف زد

از این رساله دو نسخه در پاکستان موجود است :

الف ـ اسلام آباد ، کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ش ٤٤٨٤ : نستعلیق پخته ، پیرامون ۱۱۰۰ هـ . (ص ۱۵٤ ـ ۱٦۱) درکلفون به خامه نویسنده ,, رسالهٔ جمالیه ،، نامیده

شده (گنج ۳ : ۱۶۲۶) .

ب ـ اٹک ، کتابخانهٔ جناب نذر صابری : تاریخ یاد نشده ، در مجموعه ، سپس ,,حورائیه،، احرارؔ ، بنام ,,جلالیه و جمالیه،، (تسبیحی : کتابخانه ها ۱ : ۱۱۵) (۳) .

من از نسخه کتابخانهٔ گنج بخش استفاده کرده ام . و شرح اسماء از دو رسالهٔ مذکور، یک منظومه به عنوان ,, طریقهٔ ختم احزاب نیز تقدیم می شود . در این موضوع مولانا چرخیؔ رساله ای به نثر نوشته بود که ملا جمیل رشیؔ آن را به نظم آورده است . دربارهٔ این رسالهٔ چرخیؔ در کتاب ,,نسمات القدس من حدایق الانس (٤) ،، نیز سخن رفته است .

نسخهٔ خطّی ,,ختم احزاب ،، :

این طریقهٔ ,,ختم احزاب ،، را راقم این سطور در آخر نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۲۰۳ (ص ۱۳) و شمارهٔ ۳٤٤٤ (قرآن مجید ، ص ٦٨٠) ، موجود در کتابخانهٔ گنج بخش یافته ام . نسخهٔ دوّم به خامهٔ عبدالله ابن عبدالعزیز ابن فقیر احمد متوطن قریه پلیانه ، بروز پنجشنبه بوقت ظهر سنهٔ ۱۲۱٤ هـ . کتابت شده و کاملتر و صحیح تر از نسخهٔ اوّلی (شمارهٔ ۲۰۳) می باشد . راقم این نسخه را در متن گذاشته و نسخهٔ اولی (شمارهٔ ۲۰۳) را در پاورقی بانشانی ,,ب،، معرفی کرده ام .

★ ★ ★

شرح اسماء الحسنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی نّور قلوب الاولیا بتجلیّات اسمائه الحسنی و صفاته العلیا و جعلها مظاهر حقایق الاسماء والصلوة والسّلام علی رسوله المصطفی وعلی جمیع الانبیآء وعلی آله و اصحابه نجوم الاهتداء . وبعده می گوید بنده راجی از خداوند قوی للعفوالرّجی (۵) یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد بن الغزنوی ثم الچرخی ثم السرّزی بصرّه الله تعالی بعیوب نفسه وجعل غده خیراً من امسه که باری تعالی را از صفات با سزا و یاد کردن او تعالی باسماء حسنی واجب است .چنانکه ، حق جل وعلا فرمود : سبح اسم ربک الاعلی (٦) » ـ ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها » (۷) » ـ

وآن اسماء الحسنی نود و نه است . چنانکه اشارهٔ محمّد مصطفی صلّی الله علیه وسلّم بدان وارد است که : ,,انّ للّه تعالی تسعة و تسعین اسماء من احصاها دخل الجنة (۸) » .

علماء شریعت (و) عظماء طریقت شرح اسماء الله کرده اند ، بپارسی و عربی (به) طریق اطناب ، از فواید ایشان جمع کرده شد این کتاب بر سبیل ایجاز بپارسی تا نفع آن بخواص و عوام اناس واصل گردد ورجاء واثق است بحضرت عزّت جلّت قدرته که نویسنده را و شنونده را بلطف و کرم از حضیض تقلید بذروهٔ تحقیق برد . والله تعالی اعلم وهو المستعان وعلیه التکلان . کما قال رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلّم : ,,من احصاها دخل الجنّة » که احتمال سه معنی دارد . هرکه شمار کند آن اسما را یعنی کلمه (به) کلمه بطریق شماز و بتعظیم تمام بگوید زیاده و کم نگوید ، الرّحمن الرّحیم الملک گوید . نی ، یا رحمن یا رحیم یا ملک . دربهشت در آید و این معنی مناسب عوام است . ویا هرکه معانی اسماء الله را بداند واعتقاد کند آن را ، احصاء مشتق از حصاة باشد و هی الفصل و این معنی لایق علماء است . ویا هرکه طاقت آرد عمل کردن باین اسماء ، و بر موجب هر اسمی قیام نماید . کما قال الله عزّ اسمه . ,,علم ان لن تحصوه (٩) » ,,ای لن تطیقوه » .

زیرا که هر معنی را حقیقتی است و هر حقیقتی را حقّی است . چون الله گوید معنی آن بداند ، دل او واله غیر حضرت او نشود . و از غیر او ببرد . وبدل و جان عبادت او کند . و این معنی را از حضرت قطب المشایخ شیخ این فقیر خواجه بهاء الحقّ والدّین البخاری المعروف به نقشبند رحمة الله (١٠) تعالی علیه سماع دارم و بطریق تمثیل می فرمودند که چون ,,الرّزاق » گوید ، غم روزی درویش نماند اگرچه در زمین یک علف (١١) نروید .

وهمچنین از هراسمی به نصیبی از مسمی مخصوص گردد . بآن عمل کند تا مظهر آن شود . وبعلم لذتی که آن علم وراثت است ، نه علم وراست . قال النبی علیه السلام :,, من عمل بما علم ورثه الله تعالی علم مالا یعلم » (١٢) مشرف گردد . وبمجرد خواندن اسم قناعت نکند چنانکه رئیس الواصلین قدوة العارفین مولانا جلال الدین رومی (١٣) علیه الرحمة من الرب العالمین ، می فرمودند :

از هوا ها کی رهی بی جام هو
ای ز هو قانع شده با نام هو

از صفت و ز نام چه زاید خیال
و ان خیالش هست دلاّل وصال
دیدهٔ دلاّل بی مدلول هیچ
تا نباشد جاده نبود غول هیچ
هیچ نامی بی حقیقت دیدهٔ
یا ز گاف و لام گل گل چیدهٔ
اسم خواندی ، رو ، مسمّی را بجو
مه ببالا دان ، نه اندر آبجو
گرز نام و حرف خواهی بگذری
پاک کن خود را از خود هین یکسری
خویش را صافی کن از اوصاف خود
تابه بینی ذات پاک صاف خود
بینی اندر دل علوم انبیاء
بی کتاب و بی معید و اوستا (۱٤)
بی صحیحین و احادیث و روات
بلک اندر مشرب آب حیات (۱۵)

وسخن شیخ محقّق رئیس الطایفه شیخ جنید (۱٦) است رحمة الله تعالی علیه که ,,اقطع القارئین و وصل الصوفین ،، . و از حضرت خواجه بهاء الحق والدّین البخاری المعروف به نقشبند رحمة الله تعالی علیه پرسیدند ، از معنی این سخن که قاری کیست ؟ و صوفی کیست ؟ جواب فرموده اند که قاری آنست که باسم مشغول گردد . وصوفی آنکه بسمیّ متوّجه بود . پس چون بسمّی مشغول گردد از خدا خوانی به خدا دانی رسد . و در بهشت معرفت در آید ، درحال ، چنانکه بعضی از کبرا گفته اند :

,,انّ فی الدّنیا جنّة من دخل فیها لم یشتق الی الجنّة وهی معرفة الله تعالی (۱۷) " .

همه کس طالب بهشت باشند و بهشت طالب او . کما قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم : ,,الجنّة اشوق الی سلمان من سلمان الی الجنّة (۱۸) " ـ واین معـــنی مناسب عرفاء است و در هـــر اسمی باین معنی اشارت کرده شود ، بتوفیق الله تعالی ، تاهـــر کس نصیب خود برگیرد . ,,قد علم کلّ اناس مّشربهم (۱۹) " .

,,هوالله الّذی لآآله الاّ هو (۲۰) " ، اوست خدای که نیست سزاوار بندگی مگر اورا . هـــرکه هر روز هزار بار بگوید ,,الله " ، صاحب یقین شود . اسم الاّول .

,,الرّحمن " ـ اوست آن بزرگ بخشش که دشمن و دوست پروردهٔ نعمت عام و کرم تام اوست . هرکه بعد از نمازی صد بار بگوید ، غفلت فراموش و سختی از دل او برود .

,,الرحیم" ـ آن بسیار بخشایش بر مؤمنان بدادن ایمان و بهشت جـاودان هـــرکه هر روز صد بار بگوید مشفق و مهربان گردد .

نصیب عارف آنست که ازین دو اسم بدل و جسم متوجّه او گردد ، دل را بذکر و تن را بعبادت او مشغول کند و بربندگان او رحم کند . مظلوم را از ظالم و ظالم را از مظلوم باز دارد . و بر عاصیان و دور افتادگان به بخشاید و بطریق وعظ و نصیحت ایشان را براه راست خواند . وتحمل رنج ایشان بکند و حاجت محتاجان برآرد .

,,الملک" ـ آن بادشاهی که دنیا و آخرت مُلک و مِلک اوست . و گردن هرکه ملک دارست ، شکستهٔ قهر و غیرت اوست . هرکه هر روز صدبار بخواند ، روشن دل شود . و نصیب عارف آن است که ارباب مُلک و مِلک را عـاجز دانـد و بایشـان التفـات ننمایـد و بعبـادت

حضرت او روی آرد ، تاملوک مجازی خدام وی شوند و بفرمان آورند.

,,القدّوس » ـ پاکیزه و پاک از چیزهای ناپاک و از دریافتن کنه ذات او راستگان و خاک کنان افلاک عاجز ، هرکس هرروز بوقت زوال صدبار بگوید دل او پاک شود . نصیب عارف آنست که دل را پاک سازد از تعلقات بشریه و هوا و هوس نفسانیه و وساوس شیطانیه و ظاهر بمتابعت شریعت بیاراید تا درحیات قدس اُنس یابد و محبوب او گردد ، که ,, انّ الله یحبّ التّوّابین ویحبّ المتطهرین»(۲۱) ـ

,,السّلام » ـ بی عیب و آفت و بخشندهٔ سلامت و رسانندهٔ سلام باهل اکرام در سرای نعیم ,,سلام قولاًمّن رّبّ رّحیم (۲۲) » . هرکه هر روز صد و پانزده بار از برای دفع بیماری بگوید بصحت بدل گردد . نصیب عارف آنست که خود را از صفات ذمیمه متخلّی و بصفات حمیده متجلّی گرداند . وبا منشاء سلام باهل اسلام اقدام نماید .

,,المؤمن » ـ امان دهندهٔ بندگان از عذاب و آرام دهندهٔ دل دوستان در روز حساب . هرکه این نام را با خود دارد یا بخواند ازغارت ظاهر و باطن امان یابد . عوان شیطان بروی قادر نشود . نصیب عارف آنست که امان دهد اهل حقّ را از انکار و سایر خلق را از اعتراض و اعتذار .

,,المهیمن » ـ نیک نگه بان کردار بندگان و نیک پناه و امان دهندهٔ ترسندگان . هرکه صد بار بعد از غسل این نام را بگوید با شرف باطن مشرف شود . نصیب عارف آنست که نگاه بان اقوال و افعال و احوال خود باشد تا برخلاف رضای او نرود .

,,العزیز » ـ غالب برهمه چیز که میّسر نشود ازوی گریز . هرکه چهل روز بعد از (نماز) بامداد چهل و یکبار بگوید ، بهیچ کس در دنیا و

آخرت محتاج نشود . نصیب عارف آنست که بطاعت او در آید و از مخالفت او حذر کند و در کفایت حوایج عباد کوشد .

,,الجبّار» ـ بزرگ وار و بصلاح و فلاح آرندهٔ کار . هرکه بعد از ,,مسبعات عشر » بیست و یک بار بگوید,,الجبّار » بردست ظالمی گرفتار نگردد . نصیب عارف آنست که نفس خود و غیر را بصلاح و فلاح دارد .

,,المتکبّر» ـ آنکه بزرگ و بزرگواری بحقیقت غیر او را نیست . هرکه در بستر حلال پیش از دخول ده بار بگوید ,,المتکبر » فرزند خدای ترس آید . نصیب عارف آنست که خود را حقیر بیند و علوهمّت بلذّت های دنیا و عقبی جز بمولی الفت نگیرد . وحضرت شیخ ما رحمة الله تعالی علیه بسیار می گفتند ، بیت :

بلذّت های جسمانی غمت را کی فروشم من

که دادن ابلهی باشد بسیری من وسلوی را (۲۳)

,,الخلق » ـ اندازه دهندهٔ هر چیزی بحکمت .

,,الباری » ـ پیدا آرندهٔ آفرینش هر چیز بقدرت .

,,المصوّر » ـ نگارندهٔ صورت هر مخلوق در خوربی آلت . نصیب عارف آنست که ازین سه اسم از مصنوع بصانع انتقال کند . ودیگر بمصنوع اشتغال ننماید ، تا در وبال نماند .

,,الغفّار » ـ پوشندهٔ گناه ، اگرچه بسیار باشد و آمرزندهٔ گناه گار هر چند سخت کردار بود . هرکه بعد از نماز جمعه صد بار بگوید ,,یاغفّار اغفرلی ذنوبی » ، از آمرزیدگان گردد . نصیب عارف آنست که عیب های خلق را بپوشد و در نصیحت ایشان بکوشد .

,,القّهار » ـ شکنندهٔ گردن متمرّدان و بر اندازندهٔ رســم ایشان . هرکه صدبار گوید حاجتش روا شــود . نصیب عارف آنست که نفس

امّاره را به تیغ مخالفت ، وشیاطین جنّ و انس را بقهر از مملکت دل بیرون کند و نفاق را بسیاست شریعت منکوب گرداند .

,,الوهاب " ـ بسیار بخشش بی عوض و بسیار کرم بی غرض . هرکه بعد از نماز چاشت سر بسجده نهد و هفت بار ,,یا وهاب " گوید ، مستغنی گردد از خلایق ، و اگر حاجتی باشد در جای کشاده دست بر دارد . ونصیب عارف آنست که ازو جوید جمیع حوائج را و بانچه کفایت سازد امـور اهل حاجت را .

,,الرزاق " ـ دهندهٔ روزی جمیع آفریده شدم‌گان (۲۴) بی‌طمع نفع ازیشان . هرکه در بامداد پیش از نماز صبح در چهار کنج خانهٔ خود در هر کنج ده بار ,,یا رزاق " بگوید، آغاز از دست راست بکند روی سوی قبله ، از بینوائی خلاص یابد این نامی ست که فرشتگان بر کشتهامی خوانند ، ببرکت این نام دانه در خوشه پیدا میشود . نصیـب عارف آنست که حاجت بغیر او نبرد و غم روزی نخورد ، از فرق مختلفه آنچه دارد باز ندارد .

,,الفتّاح " ـ حکم کنندهٔ میان بندگان و گشایندهٔ کارهای فروماند-گان . این نامی ست که کشایش کارهای آسمـان و زمین ببـرکت اوست . هرکه بعد از نماز بامدار هفتاد بار بگوید ,,یافتّاح " تیره گی (۲۵) از دل او برود . نصیب عارف آنست که سعی کند ، در دفع ظلم ظالمان و نصرت مظلومان و بر آوردن حاجت بیکسان بلطف و احسان .

,,العلیم " ـ نیک دانای آشکار و نهان و احوال این جهان و آن جهان و این از صفات ذات است . هرکه در دل بسیار بگوید ,,یا علیم" معرفت حقّ تعالی یابد . نصیب عارف آنست که بتحصیل علوم ظاهره و باطنه قیام نماید و ازمخالفت او حذر کند که می داند (و) می بیند .

,,القابض " ـ نیک گیرندهٔ روزی بندگان و احوال کل ایشان . این

نامی ست که ملک الموت ارواح را ببرکت این نام قبض می کند .
هرکهٔ این نام را بر چهل لقمهٔ نان بنویسد و چهل روز بخورد از عذاب گرسنگی ایمن شود .

,,الباسط ,, ـ فراخ کنندهٔ روزی بندگان و دل عارفان . این نامی ست که میکائیل (ع)باران هــا را ببرکت این نام می فرستد . هرکه در سحرگاه دست بر آرد (و) ده بار بگوید و بر روی بمالد هرگز بسؤال محتاج نشود . نصیب عارف آنست که صبر کند در تنگی و شکر گوید در فراخ و در قبض جلال او بیند و در بسط جمال او مشاهده کند . حضرت ما رحمة الله علیه در قبض باستغفار امری کردند و در بسط بشکر می فرمودند . و می گفتند که رعایت کردن این دو حال از وقوف زمانی ست . و می فرمودند که درویش باید که بواقعات چـندان التفات ننماید که آن دلیل قبول طاعت بیش نیست و باید که در آن کوشد که صاحب قبض و بسط شود تا سرّ ,,وفی انفسکم افلا تبصرون (۲۶) ,, معلوم وی شود . وبخاطر این فقیر می آید ، درین آیت فیض هدایت که ,,وهوالذی جعل اللّیل والنّهار خلفة لمن اراد ان یّذکـروا اراد شکوراً (۲۷),, . والله تعالی اعلم ، اشارت برین دو حال باشد . پس انشراح صدور و انقباض او ازو باید دید . چنانکه عارف رومی گوید ، بیت :

اگـــر پنهـــان شوی از مـــن همه تاریکی و کفـــرم
وگـــر پـیدا شـــوی بر مـن مسلمانم بجان تو (۲۸)

وبعضی از کبراء گفته اند : ,,قبض و بسط در ولی همچو وحی است بر نبی ,, (۲۹).

,,الخافض ,, ـ پست گردانندهٔ عاصیان و کافران . این نامی ست که حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السّلام از دشمنان ببرکت این نام خلاصی یافتند . هرکه به نیّت دفع دشمن هفتاد هزار بار گوید ،

کفایت شود .

,,الرافع » ـ بلند گردانندهٔ مطیعان و اهل ایمان . این نامی ست که همه ملوک ببرکت این نام بملک رسیدند و قیام آسمان های بی ستون ببرکت این نامی است . هرکه صد بار بگوید ,,یارافع » در نیم شب یا در نیم روز، برگزیده شود . نصیب عارف آنست که بلند کند اولیای حق را بنصرت وپست کند اعدای او را بقهر و هیبت .

,,المعزّ » ـ عزیز کنندهٔ بایمان و طاعت . هرکه چهل و یکبار ,,یا معزّ » بگوید ، دو شنبه و جمعه ، بعد از شام میان خلق با هیبت شود .

,,المذلّ» ـ خوار کننده بکفر و معصیت . هرکه از ظالمی بترسد هفتاد و پنج بار بگوید ,,یا مذل » بعده سجده کند و نام دشمن را بگوید . و بگوید یا الهی مرا از دشمن امان ده ، امان یابد . نصیب عارف آنست که عزّت از حضرت او بجوید بآوردن طاعت و خواری ازو بیند در ارتکاب معصیت و اهل طاعت را عزیز دارد (و) اهل معصیّت را ذلیل کند .

,,السمیع » ـ شنوندهٔ آوازها نه بگوش . و بر آرندهٔ حاجت هر مدهوش . هرکه هر روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار بگوید ,,السمیع » و سخن نگوید هر دعای (۳۰) که کند مستجاب شود .

,,البصیر » ـ بینا ، نه بچشم . و این هر دو اسم از صفات ذات است . واین نامی ست که انبیاء صلوٰة الله علیهم اجمعین ببرکت این معراج یافتند و اولیاء بعظمت این مقرّب شدند . هرکه باعتقاد درست میان سنّت و فریضهٔ جمعه صد بار بگوید ، مخصوص بنظر عنایت الهی گردد ، و محرم اسرار شود . نصیب عارف آنست که مراقب احوال و افعال و اقوال خود باشد و از مخالفت اجتناب نماید .

,,الحکم » ـ حکم کننده براستی و درستی . هرکه در نیم شب

چندان بگوید که بیخود شود محرم اسرار شود . نصیب عارف آنست که حکم او را قبول کند بدل و جان و دور باشد از رسم باطل اهل طغیان.

,,العدل ,, ـ نیک دهندهٔ داد . هر که در شب جمعه بر بیست لقمهٔ نان بنویسد و بخورد جمله خلایق مسخر او گردد . نصیب عارف آن است که رضا در قضا نهد و بنیادش در اظهار بند او گردد .

,,اللطیف ,, ـ دانا بکارهای پنهان و رسانندهٔ نیکی به بندگان . هرکرا دشواری پیش آید بعد از تحیّت وضو صد بار بگوید ,,یا لطیف ,, مهم کفایت شود و نصیب عارف آن است که باطن را پاک دارد از رذایل ظاهر ، ونیکی کند بر اصاغر و اکابر .

,,الخبیر ,, ـ آگاه بهمهٔ چیزها و خبر کننده بآن . هرکه بنفس بد خود گرفتار شده این نام را بسیار بگوید خلاص یابد . نصیب عارف آن است که حذر کند از عصیان تا در نماند (به) بی خبران .

,,الحکیم ,, ـ برد بار درگذار و فرصت دهندهٔ بدکردار . نصیب عارف آن است که از غضب دور باشد و چشم فرو خورد و در انتقام کینه تعجیل نکند . هرکه کشتی بکار دریا و نهری نشاند ، این نام را بگوید .

,,العظیم ,, ـ بزرگ بی شریک که عقل در نیابد کنهٔ او را . هرکه بدل بسیار بگوید ,,یاعظیم ,, بر همهٔ خلق عزیز گردد . نصیب عارف آن است که خود را حقیر و ذلیل بیند و کبریای حضرت را بی نهایت تصوّر کند .

,,الغفور ,, نیک پوشندهٔ گناه بدکردار و آمرزندهٔ گناهکار . هرکه بسیار بگوید ,,یا غفور ,, سیاهیی دل او برود . نصیب عارف آن است

که از گناه کار در گذرد و بعفوبی نهایت حواله دارد . بیت :

پیش جوش عفو بیحد تو ، شاه
عذر از جمله آمد گناه (۳۱)

,,الشکور " ـ جزا دهندهٔ نیکوکارش از انتظار . نصیب عارف آن است که شکر حق را و خلق را بجا آرد . و دقیقهٔ از او فرو نگذازد . وهرکه وهرکرا چشم تاریک شود ، چهل و یک بار ,,یا شکور " بگوید و دست در آب زند در چشم بمالد شفا یابد .

,,العلّی" ـ برتر از آنکه ذات او را ، چنانکه اوست ، جز او کس بداند . هرکه این نام پیوسته بخواند و یا بخود دارد و اگر فقیر بود ، غنی شود و اگر غریب باشد با مقصود بشهر خود برسد . نصیب عارف آن است که نفس خود را در انقیاد فرمانهای (او) خوار گرداند .

,,الکبیر " ـ بزرگ در ملک و ملکوت و جبروت . این نامی ست که همهٔ مخلوقات مقهور او باشند . نصیب عارف آن است که کبریاء عظمت را مخصوص حضرت او داند ، به نیت نیستی و مسکنت ، نصیب خود ستاند .

الحفیظ " ـ نیک نگاهدارندهٔ بندگان در لیالی و ایام و اعمال ایشان از بهر جزا در روز قیامت . این نامی ست که حضرت نوح علیه السلام ببرکت این نام خلاص یافت . هرکه را ترسی باشد از آب و آتش و دیو و غیر آن و از نظر بر عورت نامحرم این نام بنویسد و بر بازوی بر بندد ، ایمن شود . نصیب عارف آن است که نگاهدارد خود را از هوای نفس و شهوات و غضب و صولت در مهمات .

,,المقیت " ـ آفرینندهٔ قوتها . هرکه صبر نتواند کرد ، در مصائب بآنچه گریان دارد ، این نام هفت بار بر کوزهٔ خالی ، بخواند و بآب پر کند و بخورد ، کار کفایت شود . نصیب عارف آن است که نفع رساند

بنفوس خلایق به بذل طعام و بارواح ایشان بارشاد اسلام .

,,الحسیب " ـ بسندهٔ بنده گان (۳۲) درین جهان و درآن جهان و نیک حساب کننده ایشان . هرکه را ترسی باشد از کسی ، در هر صبح و شام ، در یک هفته هفت بار بگوید ,,حسبی الله الحسیب " ، کار کفایت شود . باید که از پنجشنبه آغاز کند . نصیب عارف آنست که در کفایت مهمّات خلق سعی جمیل نماید و حساب خود کند پیش از روز حساب و تدبیر آن بکند و بتوبه و ادای حقوق بـارباب آن . کما وقعت الیه الاشارت النبویه (ص) : ,,حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا کبرا (۳۳) " بعد از نماز دیگر هر روز بمحاسبه اشتغال بنماید .

,,الجلیل " ـ بزرگوار که دلهای طالبان را بگدازد بمکاشفهٔ جلال، باز می نوازد بمطالعه جمال . هرکه را بزرگی درمیان خلق باید این نام را بمشک و زعفران بنویسد و بخورد درمیان خلق بزرگ گردد . نصیب عارف آن است که سعی نماید تا مظهر هر دو صفت گردد .

حضرت مخدومی خواجهٔ ما خواجه بهاء الحقّ والدّین البخاری المعروف به نقشبند رحمة الله تعالی می فـرمـودند که : ,,مرشد باید مضطر شـــده را بهر دو صفت تربیت کند تا جمال او را جلال و جلال او را جمال بیند " . و از حضرت خلیفهٔ خواجهٔ ما خواجه علاء الدّین العطار (۳٤) علیهما الرحمة والرضوان الملک الجبار ، سماع دارم که می گفتند : ,,اگر جمالش نبودی ، جلالش جهان را بسوختی و اگر جلالش نبودی ، جمالش جهان را برافروختی".

,,الکریم" ـ آنکه بدهد بی سؤال چندانکه نگنجد در وهم و خیال و بردارد از عاصی عذاب و نکال . هرکه در بستر خوابیه ,,یاکریم" بگوید تا بخواب رود فرشتگان دعا کنندش ، وی را بگویند ,,اکرمک الله " . نصیب عارف آن است که عطا دهد بی منّت و در گذرد با قدرت.

,,الرّقیب ,, - نگاه بان بـر باطـن بندگان و ظاهر شان . هرکه این نام هفت بار بگوید برمـال و اهل خود بدمد ، سلامت بماند . نصیب عارف آن است که نگاه دارد دل را از وساوس شیطان ونفس اماره را از عصیان .

,,المجیب ,, - جواب دهندهٔ جویندگان و بخشندهٔ خواهنـدگان ببرکت این نام اسماعیل (علیه السلام) از کارد تیز خلاص یافت . نصیب عارف آن است که فرمان حضرت او را قبول کند ، بدل و جان تا مشرّف شود بیافتن مراد هر دو جهان .

,,الواسع ,, - فراز رسانندهٔ بهمهٔ چیزها بعلم قدیم و دهندهٔ نعمت بکرم عمیم . هرکرا به چیزی قناعت و کفایت نباشد ، این نام را بسیار بگوید ، قناعت و کفایت یابد . نصیب عارف آن است که سعی کند در فراخی انعام بخواص و عوام .

,,الحکیم ,, - استوار کار و درست کردار . هرکرا کار مشکل پیش آمد ، بسیار گویذ ,,یاحکیم ,, کفایت شود . نصیب عارف آن است که هر چند بیند و داند همه را سبب بیند و بموجب حکم اعتقاد کند ، اگر نکند ، حکمت او نرسد ,,ربنا ما خلقت هذا باطلا (۳۵) ,, برخواند ، نظم:-

هران نقشی که در عالم نهادیم

تو زیبا بین که خوش‌زیبا نهادیم

,,الودود ,, - دوست دارندهٔ نیکی بهمه خـلق و دوست دلهای بحـقّ . از برای دوستی میان زن و شوهر ، هزار و یک بار بخواند و بر چیزی دمد و بخورند بایک دیگر دوست شود . نصیب عارف آن است که حضرت او را دوست دارد و نیکی بدوستان او رساند .

,,المجید ,, - سزاوار بزرگی ها و دهندهٔ همه نیکی ها . هرکه را بیم برص و خوره باشد ، در ایام بیض روزه دارد و در وقت افطار

بگوید ,, یا مجید ,, شفا یابد . نصیب (عارف) آن است که بزرگی از سر بنهد و نیکی بخلق رساند .

,,الباعث ,, ـ زنده کنندهٔ تن مرده گان (۳۶) بروح و دل مشتاقان بفتوح . نصیب عارف آن است که (در) تدبیر معاد و استعداد آن سعی نماید و دلهای مرده را بارشاد بحقّ زنده گرداند . هر که در وقت خواب رفتن دست بر سینه نهد و صد بار بگوید ,,یا باعث ,, ، دل مرده او زنده شود .

,,الشهید ,, ـ گواه راست بربندگان و دانای احوال ایشان . هرکه را فرزند فرمان بردار نشود ، در هر صبحگاه روی ســوی آسمان کند و یک بار ,,یا شهید ,, گوید فرزند فرمان بردار شود . نصیب عــارف آن است که از معاصی احــتراز کند و براستی مداومت نماید .

,,الحق ,, ـ راست و درست بهستی و ســزاوار بــزرگی . این اسم از صفات ذات است . هرکرا چیز گم شود ، بر چهار سوی کاغذ این را بنویسد و درمیان نام او بنویسد و در نیم شب بردست نهد و بسوی آسمان نظر کند ، یافت شود . نصیب عارف آن است که حضرت او را بعزّت و بقا و غیر او را بعجز و فنا اعتقاد کند و متوجه حق گردد . وجزاء او را مجاز داند تا بایمــان حقیقی موصوف گردد .

,,الوکیل ,, ـ کارگذار آنکه کار باو گذارند و نگاهدار آنکه خود را باو سپارند، در ترس ها هرکه این نام را ورد خود سازد ، ایمن شود . نصیب عارف آن است که تسلیم او شود . وتفویض امور باوکند . وطمع از غیر او ندارد . والله تعالی اعلم . .

,,القوّی ,, ـ خداوند توانا .

,,المتین ,, ـ استوار بی همتا .

هر دو اسم از صفات ذاتست . نصیب عارف آن است که خود را

عاجز و ضعیف و فرومانده و نحیف بیند . وقوت و قدرت ازو جوید .

,,الولی ,, ـ دوست و یاری کنندهٔ دوستان . نصیب عارف آن است که حضرت او را و دوستان او را دوست دارد . و از یاری کردن دوستان او دقیقه فرونگذارد و دوست او را بر دیده دارد و دیده را بر دوست .

,,الحمید ,, ـ صفت کرده شدهٔ همه نیکی ها ، بزبان همهٔ اشیا . نصیب عارف آنست که در اکتساب صفات حمیده و ازالت صفات ذمیمه سعی نماید .

,,المحصی,, ـ دانای همه شمارها و توانای همه کردارها . نصیب عارف آن است که بشمار نعمت های ظاهره و باطنه و بشکر آن بقدر طاقت بکوشد .

ای شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو (۲۷)

,,المبدی,, ـ آغاز نهندهٔ هستی همهٔ هست کردها .

,,المعید ,, ـ بازگردانندهٔ همهٔ هست شده ها بعد از نیست شدن ، نصیب عارف آن است که تدبیر احوال معاد را برمعاش ترجیح نهد .

,,المحیی ,, ـ زنده کنندهٔ تن بجان و دل بایمان . والله اعلم .

,,الممیت ,, ـ میرانندهٔ تنها بقضای مرگ و جانها باختیار کفر و عصیان . نصیب عارف آن است که باستقامت فیوض الهیّه دل را زنده کند و بازالت خصال ذمیمه سعی جمیل نماید تا بتائید الهی و جذبات قیّومی که دل های مرده را زنده کند ، مملکت سینه مضطر شده را بنظر قهاری از ماسوی حضرت باری خالی سازد .

,,الحیّ,, ـ زندگی او را بجان حاجت نی و از مرگ آفت نی . نصیب عارف آن است که زنده شود بایمان حقیقی و علوم لدنّی ،

,,القیّوم,, ـ پایندهٔ همیشه و دارندهٔ ملک بی اندیشه که همه محتاج باو باشند و او محتاج بهیچ چیز نباشد ، ,,القدیم بذاته ، المقدّم لغیره ـ

نصیب عارف آن است که از غیر او اعراض کند و در جمیع اوقات توجه تام بوجه مخصوص بحضرت او کند و باستقامت قیام نماید . و دور افتادگان را باستقامت رساند .

,,الواجد » ـ توانگر و دانا و خواهنده و یابنده آنچه خواهد ، بسزاوار ,,من الوجد والوجدان » . نصیب عـارف آن است که خود را محتاج و مقهور او داند .

,,الماجد » ـ توانگر و دانا خواهنده و یابنـده آنچـه خواهـد ، بسزاوار ,,من الوجد والوجدان » . نصیب عارف آن است که خود را محتاج و مقهور او داند .

,,الماجد » ـ سزاوار خداوندی و بزرگواری . نصیب عارف آن است که خود را ذلیل و حقیر شناسد .

,,الواحد » ـ یکی بذات خویش بعدد .

,,الاحد » ـ یگانه در صفات خویش بحد . نصیب عارف است علی حسب مراتبه ، توحید تقلیدی و برهانی و شهودی .

,,الصمد» ـ دهندهٔ حاجت ها که او را بهیچ حاجت نیسـت . نصیب عارف آن‌است کـه بداند جز حضرت او مقصد وملجا نیست .

,,القادر» ـ توانا برهمه چیزها .

,,المقتدر » ـ نیک نیک توانا بر جمیع اشیا . نصیب عارف آن است که بداند توانائی بتحقیق غیر حضرت او را نیست . خود را و غیر او را اسیر قدرت او بیند .

,,المقدم » ـ پیش گردانندهٔ مطیعان .

,,المؤخر » ـ پس گردانندهٔ عاصیان . نصیب عارف آن است که عزّت و حرمت ازو بیند ، بطاعت و مذلت و خواری ازو شناسد ، بسبب

معصیت .

,,الاوّل " ـ آنکه همیشه بود ، و بودِ او را بدایت نی .

,,الاخر " ـ آنکه همیشه باشد و بودِ او را نهایت نی . نصیب عارف آن است که بقا و فنا همه اشیا باوبیند . ,,فمنه الوجود والکل الیه یعود " .

,,الظاهر " ـ آشکارا بدلایل در آسمان و زمین .

,,الباطن " ـ پنهان بذات خود که کنهٔ او را در نتواند یافت ، بعقل و گمان . نصیب عارف آن است که در جمیع ذرّات عالم دلایل وجود او بیند و قیام همهٔ مخلوقات باو داند .

,,الوالی " ـ جهاندار بحق .

,,المتعال " ـ دورتراز پندار و گفتار خلق . نصیب عارف آن است که محکوم و ذلیل فرمان او گردد تا عزیز دو جهان گردد .

,,البرّ" ـ نیـــکوکار . نصیب عارف آن است که برخلق احسان کند تاآنکه تواند .

,,التوّاب" ـ قبول کنندهٔ توبهٔ گناهگار . نصیب عارف آن است که عذر بدکردار را قبول کند و به بسیاری گنه از رحمت او نومید نشود .

,,المنتقم " ـ عقوبت کنندهٔ عاصیان و کافران و دشمنان . نصیب عارف آن است که بجهاد اکبر و اصغر قیام نماید .

,,العفو " ـ پاک کنندهٔ دل های توبه کنندگان از گناه . نصیب عارف آن است که تا تواند عفوکند از بدکاران و ستم کاران و عنایت نظر کند بر جمیع خلق جهان .

,,الرّءوف " ـ نیک مهربان . نصیب عارف آن است که بشفقت و عنایت نظر کند ، بر جمیع خلق جهان .

,,المالک والملک " ـ ملک دار و ملک بخشش که ملک دنیا

دشمنان را بداد و آخرت دوستان را . نصیب عارف آن است که دنیا و عقبی را ازو جوید .

,,ذوالجلال والاکرام " ـ آن خداوندی که بزرگی بزرگواری وی راست و درین اشارت باشد بصفات ثبوتی وسلبی . نصیبه ما مربه آنفاً .

,,المقسط " ـ داد دهندهٔ بحقّ . نصیب عارف آن است که راستی را شعار خود سازد .

,,الجامع " ـ جمع کنندهٔ خلق در روز جزا . نصیب عارف آن است که استعداد کند بحسن عمل از بهرعقبی .

,,الغنّی " ـ بی نیاز از همه چیزها و همه کس .

,,المغنّی" ـ توانگر گردانندهٔ بر درویش بی رحمت و تشویش ؛ نصیب عارف آن است که طمع از غیر او بردارد و همه را فقیر و محتاج داند .

,,المانع "ـ باز دارندهٔ بلا و عطا ازهر کس که خواهد بحکمت و قدرت و قضا . نصیب عارف آن است ازو جوید عطا باو (پناه) گزیند در بلا .

,,الضّارّ" ـ آنکه زیانهای دهد .

,,النّافع" ـ آنکه سودهای (۳۸) رساند . نصیب عارف آن است که نفع و ضرّر ازو داند اسباب آن اعراض نماید . پس چون خلیل (علیه السلام) بر آتش رود ، نسوزد و چون کلیم (علیه السلام) در آب در آید غرق نشود .

,,النّور" ـ جهان آرای دلگشای . نصیب عارف آن است که نور و حضور دل در طاعت ازو جوید .

,,الهادی" ـ راه نمای . نصیب عارف آن است که بعلم و ارشاد

جاهلان را راه نماید و بار او بگشاید .

,,البدیع " ـ نوکنندهٔ آرایشهای آسمان و زمین و دل های مؤمنان بنور یقین . نصیب عــارف آن است که حسن ها و جمال‌ها ازو داند و خلق را بشناسد و بخالق متوجّه گردد تا در عذاب نماند .

,,الباقی " ـ آنکه هستی او را فنا نیست . نصیب عارف آن است که او را دوست دارد و دل را از غیر او بردارد . باو باقی و از غیر او فانی شود .

,,الوارث " ـ آنکه همه خلق ، مِلکها و مُلکها باو گذارند . نصیب عارف آن است که چیزی را مُلک و مِلک خود نداند و همه را بدست خود عاریت شناسد .

,,الرّشید " ـ آنکه راست او نماید . آنکه تقریر راست و درست او کند .

,,الصّبور " ـ باز دارندهٔ عذاب از بندگان گناه کار . نصیب عارف آن است که درکارها صبر کند و در تعذیر و تعذیب گناه کار تعجیل ننماید . الذی ,,لیس کمثله شــی وهوالسّمیع البصیر (۳۹) " . آنــکه نیست مانند او هیچ چیز و اوست شنوندهٔ همهٔ آوازها نه بگوش و بینندهٔ همهٔ چیزها نه بچشم . و درین کلام نفی اعتقاد اهل تشبیه و تعطیل است . والله تعالی اعلم .

وله الحمد فی الاّول والاخر وصلّی الله علی محمّد و آله اجمعین الطّیبین الطاهرین وما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین برحمتک یا ارحم الراحمین . تمت تمام شد .

جمالیه : حورائیه

(شرح رباعی ابو سعید ابی الخیر قدس سره)

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد وثنای فوق العد مر واجب الوجـودی را که قلـوب انبیاء و اولیاء را مظاهـر صفات جـلالیه و جمالیه گردانید و صـلوة و سلام بر قدوة رسل و انبیاء و هادی اقوم سبل وضوء اصفیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلم ، و بر آل کرام و صحب عظام او که ,,نجوم اهتدی ،، اند و رحمت و مغفرت بر جمیع علماء و اولیاء امت او عموماً و خصوصاً بر قطب الواصلین مقتدی العارفیـن وارث علـوم المحققین شیخ این فقیر خواجه بهاء الحق والدین البخاری المعروف به نقشبند (٤٠) و خلفاء عظام و بر احباب و اصحاب او باد ، الی یوم النفاد .

وبعد میگوید بندهٔ راجی للعفوالراجی یعقوب بن عثمان الغزنوی ثم الچرخی بصّره الله تعالی بعیوب نفسه که درویشی صادق و دوستـی موافق التماس کرد که بیان کرده شود معنی رباعی که منسوب بحضرت قطب الاقطاب قدوة اولی الالباب مرشد الخلایق الی الحقایق مظهر الصّفات الرّبانیّه کاشف الاسرار الالوهیّه ابی سعید (٤١) بن ابی الخیر قدس الله تعالی سره العزیز، التماس او را قبول کرده شد و این چند سطر نوشته شد برسبیل ایجاز ، و بالله التّوفیق و منه الاستعانه ،

ربـاعـی :

حورا بنظارهٔ نگـارم صـــف زد
رضوان زتعجّب کف خود بر کف زد
آن خال سیه بران رخان مطرف زد
ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد (۴۲)

بدانکه درین رباعی اشارت بصفت جمال و جلال حقّ تعالی کرده شده است و اشارت بمعنی ,,فاتحه،،(۴۳) است . و در وی سرّی ست که هرکه برسر بیماری بخواند بشرایط صحت یابد . انشاء الله تعالی .

بدانکه صفات الله اگرچه بسیار است ، مرجع آن همه جمال و جلال است که ذی الجلال والاکرام اشارت بآن است و سورهٔ فاتحه مشتمل بدین دو صفت است :

بسم الله الرحمن الرحیم . الحمدلله رب العالمین (۴۴) : همهٔ سپاس و ستایش مرپروردگار عالم و جهانیان راست که دشمن همچون دوست پروردهٔ کرم اوست . الرّحمن :(۴۵) بزرگ بخشایش درین جهان بر مؤمنان و کافران . الرّحیم (۴۶) :همیشه بخشاینده درآن جهان بدوستان به بهشت جاودان . مالک یوم الدّین (۴۷) :بادشاه روز جزا ، دوستان را دهد رزق و جنان و دشمنان را گذارد بحرمان و نیران .

,,حو را بنظارهٔ نگارم صف زد ،، ، یعنی حوران باچنان جمالی که ایشان راحقّ تعالی داده است و صفت ایشان کرده است که ,,فیهن خیرات حسان ،، (۴۸) یعنی خوش خویان نیکورویان . و در نقـل از مصطفی علیه الصّلوة والسّلام . چنین است که اگر مقدار قلابه یعنی زیادتی ناخن که بریده شود ، از ان یکی از حوران را در شب تاریک درین جهان بیارند ، همهٔ عالم روشن شود باوجود این چنین حسن و جمال وقتی که مشاهدهٔ ذرّه از تجلیات حضرت عزّت جلّ جلاله بکنند متحیّر و حیران بمانند و بیهوش و مدهوش گردند باوجود آنکه ایشان

مظاهر انوارند .

ای تابش نور از تو وای مازش حور از تو (٤٩)

و رضوان که مالک جنّت است و دایماً بمطالعه حوران و ریاحین و بساتین جنان مشرّف است ، در وقت ظهور آن نور متعجّب و متحیّر بماند . و در حدیث مصطفی صلّی الله علیه وسلّم آمده است که : ,,حجابه النّور ولو کشف حجابه لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه (٥٠) ،، یعنی حجاب حضرت الله تعالی نور است که سبحان من احتجب بالنّور عن الظهور و بالظّهور عن الظهور . بیت :

غرق آبیم و آب می طلبیم

در وصالیم و بی خبر ز وصال

اگر آن حجاب نورانی را کشف کرده شود بهر چیزی ظهور و نور جمال برسد ، بسوزد . پس چون حوران و رضوان مشاهده ذرّه از آن نور بکنند حال ایشان این باشد . فاما جماعتی از خواص انبیاء که بآن جمال باکمال بعنایت ازلیه مشرّف شده اند ، بیخود بوده اند و از ایشان جز اسمی بر ایشان نبود ، ایشان فانی فی الله و باقی بالله بودند . و این معنی جز جنس انس را دست ندهد که مشرّف به ,,نفخت فیه من رّوحی (٥٢) ،، گشته اند . ,,ولاتحمل عطایا الملک الا مطایا الملک (٥٣) چنانکه عارف رومی گوید ، بیت :

چون روح در نظاره فنا گشت این بگفت

,, نظارهٔ جمال خدا جز خدا نکرد (٥٤)،،

مصرع : نامی ست زمن برمن و باقی همه اوست (٥٥)

واین مصرع یعنی ,,حورا بنظارهٔ نگارم صف زد ،، ، اشارت بمعنی ,,الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ،، (٥٦) باشد . والله اعلم .

,,آن خال سیه بران رخان مطرف زد » ، یعنی صفت جلال که به نسبت جمال همچون خالست بر رخ خوبان ظهور کرد ، باوجود قلّت این و کثرت آن چنانکه در حدیث قدسی وارد است که ,,سبقت رحمتی غضبی » (۵۷) . و این اشارت بمعنی ,,مالک یوم الدین »(۵۸) است که در ضمن وی فهم می شود و لطف بر دوستان و قهر بر دشمنان و این صفت جلال اندک است به نسبت صفات جمال که در ضمن آن چهار اسم فهم می شود : ,,الله ، ربّ العالمین ، الرّحمن ، الرّحیم » است .

ابدال کــه رجــال الله اند ، که بشریّت ایشان بملکیّت و ناسوتیّت بدل گشته از بیم آن صفت جلال باوجود قلّت آن ، بعالم تقلید گریختند و استقامت ظاهره شعار خود ساختند ، بعد از مکاشفات و مشاهدات و تشریف ,,الا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون » (۵۹) ، و ازصفت نفس امّاره بالسّوء که مظهــر قهر الوهیت است ، برهیدند و تمسّک ,,بحبل متین » که آن قرآن مجید اســت کردنـد و قرآن را مقتدای مــطلق و راه نمای بحقّ دانستند . حکیم ثنائـی (سنائـی) غزنوی رحمة الله علیه می فرماید ، بیت :

اوّل و آخر قرآن زچه ,,بی» آمد و ,,سین »
یعنـی انـدر ره دین رهــبر تـو قــرآن بس (۶۰)

متابعت کتاب و سنّت را ملازم بودند و بیان فرمودند . ونیز حکیم سـنائی گوید ، بیت :

گــرد قــرآن گــرد زیرا هر که در قرآن گریخت
آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن
گــرد نعــل اسپ ســلطان شریــعت ســرمه کن
تا شــود نــور النهی باد و چشمت مقترن

مژه در چشم ثنائی چون سنانی باد تیز
گر زمانی زندگی خواهد سنائی بی سنن (٦٢)

,,ابدال زبیم چنگ در مصحف زد ،، ، اشارت بمعنی ,,ایاک نعبد ،، (٦٣) تا آخر سورهٔ فاتحه باشد . والله تعالی اعلم . یعنی مابندگی تومی کنیم و از تویاری میخواهیم و پس از مکاشفات و مشاهدات و مظاهر بودن صفات دم نمی زنیم و اقتدا بسید رسل می کنیم که عبده ورسوله گفت : کمال عبودیت را شعار خود ساختن هر چند الطاف حضرت بیحد بود ، مقتضای ادب است ، کما قیل : ,,کن عبد رب ولا تکن ربّ عبد ،، (٦٤)

چون تمسک بعروهٔ وثقی کتاب وسنّت کرده شود ، از اعداء ظاهره و باطنه ترس و وهمی نباشد . ,,ومن یتوکل علی الله فهوحسبه ،، (٦٥) ، رباعیة :

زآنجا که جمال و جاه جانانهٔ ماست
عالم همه در پناه جانانهٔ ماست
ما را چه از آنکه عالمی خصم شوند
پیش و پس ما سپاه جانانهٔ ماست (٦٦)

,,له معقّبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه، من امرالله (٦٧) ،، ، اشارت باین است: ,,اهدنا الصّراط المستقیم ،، (٦٨) ، بنمای ما را راه راست ، یعنی بدار ما را و پایداری ده در راهی که نمودی ، چون بعنایت بی علّت ما را برگزیدی و عزیز گردانیدی ، خسار (٦٩) مگردان .

قال شمس العارفین الغزنوی ثم السجاوندی (٧٠) صاحب وقوف قرآن عین المعانی قدس سره فی معنی ,,اهدنا ،، ، ای اهد قلوبنا الیک واقم هممنا بین یدیک و کن دلیلنا منک علیک ،، .

,,صراط الذین انعمت علیهم » (۷۱ ، راه آنانکه نیکوئی کردهٔ بر ایشان بدادن قرآن و ایمـــان و عرفان و متابعت سرور رسولان ومحبّت یاران و باقی صالحـان و نعمـت ایـن جهان و آن جهان . ,,غیـر المغضوب علیهم (۷۲ » ، نه خشم گرفته شده بر ایشان بعــد از یافتن راه راست ، همچون جهودان . ,, ولا الضّالیـن (۷۲ » ، گمراهان و بی راهان ، همچون ترسایان ، بعد از وجدان رضوان و وصول بعالم ایقان و مشـاهـدات صفـات رحیـم و رحمان . ,,آمین » ، همچنین باد ، یعنی آنچه خواستیم بده و برآن ثابت قدم دار ، تا برسیم بچنان تربیّت و رحمت در قیامت و توفیق عبادت و استقامت و وجـدان هدایـت و استقامت بر آن و حذر کردن از غضب و ضلالت و خذلان ، جز از حضرت صمدیّت تو میّسر نشود ، زیرا که همه از تو است ، ما را مطلوب ما بده بواطن ما ، و از برکت ذکر ,, لا الهالاّ الله » هـواجس نفسانیّه و وسواس (۷۳ شیطانیّه را دور گردان که مطلوب همهٔ عارفان اینست .

حکیم ثنائی (سنائی) غزنوی فرماید ، بیت :

بر در مـــیدان الا الله تیـغ لا الـــه
هــر قرینـــی کان غیرالله قــربـان داشتن
چون جمال زخم چوگان دیده شد در دست دوست
خویشتن را پای کوبان ، گوی میدان داشتن
چون زدست دوست خوردی یک مزاق از جام جان
لقمهٔ بل (۷٤ را و حلوا هر دو یکسان داشتن (۷۵

تمت الرسالة الجمالية بعون الله تعالى ذى الفضل والعظمة .

طـريقة ختم احزاب*

تأليف مولانا يعقوب چرخـی قدس سره‌العزیز، بروایت حافظ الدین بخاری ، سروده بزبان فارسی ازملاّ جمیل رشی .

بسم الله الرحمن الرحيم

بخط مولوی یعقوب چـــرخی
که (٧٦) شیخی بود چون معروف کرخی
بدیدم نسخهٔ از ,,ختم احزاب «
زخطّش نقل (٧٧) کردم بهر احباب
ولـــی آن واقـــف اســـرار بـــاری
زخـــطّ حـــافظ ألدین بخـــاری
گرفتم (٧٨) نقل کردم این روایت
سند (٧٩) دارم از ان پیر هدایت
کـــه (٨٠) پیغمبر نگاه این ختم قرآن
باین ترتیب خواندی ای سخندان

---

* درنسمات القدس آمده است :

,,و (شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی قدس سره العزیز) فـرمودند که : عزیزی نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دید که ,,ختم احزاب « چنین بود که از سیمای ایشان و شیوه قرأت :

,,فاتحـــه انعام یونس گیر و طه ای همام
عنکبوت آنگه زمر پس واقعه دان «

(نسمات القدس : ۳۲۳)

بروز (٨١) جمعه خواندی از ,,الف لام »
رساندی ختم خود را تابه (٨٢) ,,انعام ،
بشنبه ز اوّل ,,انعام » خواندی
ولی تا آخـــر ,,توبـــه » رســـاندی
زیکشنبه ز ,,یونس » باحـــلاوت
رســـاندی تاسر ,,طٰـــه» تلاوت
بدوشنبه ز (٨٣) ,,طٰـــه» کردی آغاز
,,قصص » را نیز خواندی آن (٨٤) سرافراز
سه شنبه ,,عنکبوت » او کرد بنیاد
رســـاندی ختم خود تاآخر ,,صاد »
بروز (٨٦) چار شنبه از ,,زمر » خواند
طـــریق ختم را این نوع میراند
بروز (٨٦) پنجشـنبه شاه دوران
بخواند از (٨٧) ,,واقعه » تا آخر ,,صاد »
بدین ترتیب دانی ,,ختم احزاب »
کـــه روشن شد ز پیغمبر به اصحـــاب
بهر (٨٨) نیّت که خوانی ای برادر
باین ترتیب قـــرآن را سراسر
برآید حاجتت دل شاد گردد (٨٩)
زقید درد و غـــم آزاد گردد (٩٠)
بحمدلله (٩١) جمیل از بهر حاجات
موفق شد باین ترتیب آیات
بهر نیت کـه با این ختم بشتافت
مراد خویشتن را بی شکی یافت

مآخذ و منابع و اختصارات :

★ ابن ماجه : سنن ابن ماجه

★ احادیث مثنوی .

از بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳٤۹ ش) .

چاپ مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳٤۷ ش .

★ تفسیر چرخی .

تألیف حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره (م ۸۵۱ هـ)

ناشر حاجی عبدالغفار و پسران تاجران کتب ارگ بازار

قندهار (افغانستان) ، مطبع اسلامیه سٹیم پریس ، لاهور ، ۱۳۳۱ هـ .

★ حصن حصین (اردو ترجمه) .

از امام محمد بن محمد الجزری شافعی (م ۷۳۹هـ/ ۱۳۳۸ م) .

انتشارات تاج کمپنی لمیٹڈ ، کراچی .

★ دیوان حکیم سنائی .

از ابو المجدود (یا ابو الحسن علی) ابن آدم سنائی غزنوی (م ۵۲۵ هـ) .

بکوشش مظاهر مصفّا .

انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر (تهران) .

★ رباعیات ابو سعید ابو الخیر (شرح و ترجمه) .

از ابو سعید ابو الخیر شیخ فضل الله (م ٤٤٠ هـ).

مترجم و شرح نویس رازی جالندهری .

انتشارات ملک نذیر احمد ، تاج بکڈپو ، لاهور .

★ سنن ابن ماجه .

از امام ابو عبدالله محمدّ بن یزید ابن ماجة الرجعی القزوینی (م۲۷۳ هـ) .

چاپ نور محمّد ، کراچی .

★ شرح مثنوی معنوی (جلد دوم) .

نگاشته شاه داعی الی الله شیرازی (م ۸۷۰ هـ) .

پیشگفتار و تصحیح : محمّد نذیر رانجها .

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۸۵ م .

★ قدسیه ، رساله . . .

تألیف خواجه محمد پارسا (م ۸۲۲ هـ) .

بامقدمه و تحشیه و تصحیح و تعلیقات : ملک محمّد اقبال .

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۹۷۵م .

★ قرآن مجید (مترجم اردو) .

بترجمۀ حکیم الاّمت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی (م ۱۳٦۲ هـ ۱۹٤۳م) .

انتشارات شیخ غلام علی اینڈ سنز تاجران کتب لاهور، ربیع الثانی ۱۳۷۱ هـ .

★ کلیات شمس یا دیوان کبیر

از مولانا جلال الدّین محمّد مشهور بمولوی (م۲۷۲هـ) .

باتصحیحات و حواشی : بدیع الزمان فروزانفر (م۱۳٤۹ش) .

جز اول : انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ش .

جز دوم : ایضاً

جز پنجم : ایضاً .

جز هشتم : ایضاً .

★ مثنوی معنوی (باکشف الابیات) .

از مولانا جلال الدّین محمد بلخی رومی (م ٦٧٢ هـ) .

(به خط خوشنویس میرخانی) .

چاپ اسلامیه ، تهران ، ١٣٧٤ هـ .

★ مرصاد العباد

از نجم الدّین ابوبکر محمّد بن شاهاور بن انوشیروان رازی (م ٦٥٤ هـ) معروف به دایه .

به اهتمام دکتر محمد امین .

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ١٣٥٢ ش .

★ مسند امام احمد بن جنبل (جلد دوم) .

شایع کرده : المکتب الاسلامی ، بیروت .

★ مشکوة شریف : مشکوة المصابیح .

از شیخ ولی الدّین محمّد بن عبدالله تبریزی .

(تألیف ٧٣٧هـ) .

چاپ ایچ . ایچ . سعید کمپنی ، کراچی .

★ المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النّبوی (جلد یکم) .

از ـ ا . ی . ونسنک وی . پ ـ منسنج مع مشارکه : محمّد فؤاد عبدالباقی .

چاپ مطبعة بریل فی مدینة لیدن ، ١٩٣٦ م .

★ المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم .

وضعه محمّد فؤاد عبدالباقی .

چاپ دار و مطابع الشعب (بیروت) ١٣٤٦هـ ـ ١٩٤٥ م .

حواشی

۱ ـ غیر از این دوائر ، آثار دیگر مولانا چرخی به قرار ذیل است :
۱ ـ ابدالیه ۲ ـ أنسیه ۳ ـ ترجمهٔ قرآن مجید به زبان تاجیک ٤ ـ تفسیر چرخی ۵ ـ رساله دربارهٔ اصحاب (اسباب) و علامات قیامت (خطی) ٦ ـ نی نامه

۲ ـ مشترک ۳ : ۱۵۸۳ .

۳ ـ مشترک ۳ : ۱٤۲۳ .

٤ ـ ر . ک : نسمات القدس : ۳۲۳ (تألیف خواجه محمّد هاشم بن محمد القاسم نقشبندی ، نسخهٔ شماره ۱۰۶۷ کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد) .

۵ ـ الرّجی بمعنی مرجوّ آنچه اُمید آن را داشته باشند .

٦ ـ سورة الاعلی : ۱ .

۷ ـ سورة الاعراف : ۱۸۰ .

۸ ـ ر . ک . به حصن حصین : ٤٤ .

۹ ـ سورة المزمل : ۲۰ .

۱۰ ـ (محرم ۷۱۸ ـ ربیع الاول ۷۹۱ هـ) .

۱۱ ـ دراصل : الف .

۱۲ ـ ر . ک . به قدسیه : ۲۰۳ .

۱۳ ـ (ربیع الاول ٦۰٤ ـ جمادی الثانی ٦۷۲ هـ) .

۱٤ ـ اوستاد = استاد .

۱۵ ـ مثنوی (میرخانی) جلد اول : ۹۰ ـ ۹۱ .

۱٦ ـ (م ۸۷۱ هـ ـ ۸۸٤م) .

۱۷ ـ درکتابهای تذکره و صوفیه یافته نشد .

۱۸ ـ المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النّبوی (ج ۱) : ۳۲۹ بدین طور : ,,ان الجنّة لتشتاق الی ثلاثة علیّ و عمّار و سلمان ,, (به نقل از تِرمذی : مناقب ۳۳) .

۱۹ ـ سورة البقرة : ٦۰

۲۰ ـ سورة الحشر : ۲۳ .

۲۱ ـ سورة البقرة : ۲۲۲ .

۲۲ ـ سورة یٰس : ۵۸ .

۲۳ ـ کلیات شمس (جز ۱) : ۵ .

۲٤ ، ۲۵ ـ کذا فی الاصل .

۲٦ ـ الذریت : ۲۱ .

۲۷ ـ سورة الفرقان : ٦۲ .

۲۸ ـ کلیات شمس (جز ۵) : ۳۰ .

۲۹ ـ ,,القبض والبسط فی الولی کالوحی للنبی ,, (أنسیه : ۳۸) .

۳۰ ـ کذا فی الاصل .

۳۱ ـ این مصراع ظاهراً این گونه باید خوانده شود :
"عذر از جمله گان آمد گناه " .

۳۲ ـ کذا فی الاصل .

۳۳ ـ احادیث مثنوی : ۱۱٦ (به نقل از المنهج القوی ، ج ٤ ، ص ۳۱۳) .

۳٤ ـ (م . رجب ۸۰۲ هـ) .

۳۵ ـ سورة آل عمران : ۱۹۱ .

۳٦ ـ کذا فی الاصل .

۳۷ ـ تفسیر چرخی : ۲۹۷ ، ۳۲۲ .

۳۸ ـ کذا فی الاصل .

۳۹ ـ سورة الشوری : ۱۱ .

٤۰ ـ (محرم ۷۱۸ـ ربیع الاول ۷۹۱هـ) .

٤۱ ـ (۳۵۷ ـ ٤٤۰ هـ) .

٤۲ ـ رباعیات ابو سعید ابوالخیر : ۳۹ .

٤۳ ـ "سورة الفاتحة " .

٤٤ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤۵ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤٦ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤۷ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤۸ ـ سورة الرحمن : ۷۰ .

٤۹ ـ ر . ک . به تفسیر چرخی : ۳۲ .

۵۰ ـ ر . ک . به مشکوة ، ص ۲۱ و ابن ماجه ، ص ۱۸ ، و مرصاد العباد ، ص ۳۱۰ .

۵۱ ـ رک . به تفسیر چرخی : ۲۳۹ .

۵۲ ـ سورة ص : ۷۲ .

۵۳ ـ مرصاد العباد : ۲۳۸ .

۵٤ ـ ر . ک . به کلیات شمس (ج ۲) : ۱۸۰ .

۵۵ ـ ر . ک . به کلیات شمس . مصرع آخرین رباعی) جلد ۸ : ۵۵ .

۵٦ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۲ .

۵۷ ـ ر . ک . به مسند امام احمد بن حنبل (ج ۲) : ۲٤۲ ، ومرصاد العباد : ۲۳۸ .

۵۸ ـ سورة الفاتحة : ۳ .

۵۹ ـ سورة یونس : ٦۲ .

٦۰ ـ دیوان سنائی : ۷٤ .

٦۱ ـ دراصل : ثنائی .

٦۲ ـ باکمی تفاوت ، دیوان سنائی : ۲۵۹ ـ ۲٦۰ .

٦۳ ـ سورة الفاتحة : ٤ .

٦٤ ـ ر . ک . به شرح مثنوی (جلد دوم) : ٢٧٠ که آنجا مصراع اول بیت شیخ محیی الدین دانسته شده است .

٦٥ ـ سورة الطلاق : ٣ .

٦٦ ـ ر . ک . به تفسیر چرخی : ١٤٥ ، ١٥٣ .

٦٧ ـ سورة الرعد : ١١ .

٦٨ ـ سورة الفاتحة : ٥ .

٦٩ ـ باید ,,خوار ,, باشد .

٧٠ ـ (م ٥٦٠ هـ) .

٧١ ـ سورة الفاتحة : ٦ ـ ٧ .

٧٢ ـ سورة الفاتحة : ٦ ـ ٧ .

٧٣ ـ این بنا به قرینه ,,هواجس ,, باید ,,وساوس ,, باشد .

٧٤ ـ بل : شاید بمعنی تلخ باشد .

٧٥ ـ دیوان حکیم سنائی : با تفاوت کمی ، ص ٢٤٦ .

٧٦ ـ ب : ,,که بود او ثانی معروف کرخی ,, .

٧٧ ـ ب : ,,نظم ,, .

٧٨ ـ ب : ,,گرفتم ـ گفت نقل این روایت ,,

٧٩ ـ ب : ,,سند دارد از ان صاحب هدایت ,, .

٨٠ ـ ب : این بیت ندارد .

٨١ ـ ب : ,,بروزی ,, ، که غلط است .

٨٢ ـ ب : ,, تا بانمام ,,

٨٣ ـ ب : ,,سری,, که حتماً اشتباه است و ,,ز,, درست است .

٨٤ ـ ب : ,,سرفراز ,, ، که حتماً سهو است .

٨٥ ـ ب : ,,بروزی ,, چهار شنبه ,, ، که غلط است .

٨٦ ـ ب : ,,بروزی ,, که سهو است .

٨٧ ـ ب : بخواند الواقعه .

٨٨ ـ ب : این بیت را ندارد .

٨٩ ـ ب : ,,گردی ,, .

٩٠ ـ ب : ,,زقید درد غم آزاد گردی ,, .

٩١ ـ از این بعد تا آخر ,,ب,, ندارد وبعد از بیت قبلی این بیت دارد ::
,,تا توانی نکنی در حق کسی تقصیر   بدمی یا درمی یا قلمی یا قدمی ,,
و در مصراع اوّل این بیت بجای ,,در حق کسی تقصیر ,, ظاهراً باید ,, درحق کس تقصیری ,, باشد . امّا وزن و بحر این بیت از وزن و بحر بقیه ابیات که اینجا نقل شده بکلی متضاد ست .

دکتر محمد اختر چیمه *

شمه ای از زندگی و آثار خواجهٔ اجمیر

خواجه معین الدین حسن چشتی سجزی (۱) اجمیری از اکابر مشایخ صوفیه و پیشوای سلسلهٔ طریقت چشتیه درشبه قارهٔ پاکستان و هندبوده است . چنانچه مشهور است وی پس از داتا گنج بخش لاهوری سید علی بن عثمان هجویری ، بزرگترین و مهمترین شخصیت تصوف اسلامی میباشد که شمع نور اسلام و عرفان را در این دیار بدرخش درآورد (۲) . خواجه معین اولین بار سلسلهٔ طریقت عرفانی را دراین سرزمین بنیان‌نهاد و بساط‌ارشاد را گسترد و مقبولیت و محبوبیت فراوانی را بدست آورد . اینک در اینجا مختصری در بارهٔ زندگی وی و چندی راجع به آثار او نگاشته می شود و بخدمات دینی و مقامات عرفانی وی در شبه قارهٔ پاکستان و هند اشاره ای می رود .

خواجه معین الدین چشتی که باالقاب سلطان الهند ، ولی الهند ، هندالنبی ، وارث النبی فی الهند ، خواجهٔ خواجگان ، خواجه اجمیری و خواجه غریب نواز معروف است (۳) دراصل سیستانی و از قریهٔ چشت از توابع هرات بود . در سال ۵۳۷ هجری بدنیا آمد . پدر ، بزرگوارش خواجه غیاث الدین حسن از سادات حسینی بوده است که نسب شریفش باپنج واسطه به امام علی بن موسی الرضا (ع) موصول می گردد (٤) . در پانزده سالگی پدرش در گذشت و خواجه

---

* استاد فارسی در دانشکدهٔ دولتی فیصل آباد .

باغ و ملک وی را به ارث یافت . گویند روزی خواجه به درختان آب می داد که درویش ابراهیم قندوزی وارد باغ وی شد . در اثر صحبت درویش نور هدایت در بـاطـن خواجه لامع گشت . دلش از املاک و اسباب سرد شد ، خانه و اثاثه را فروخته بشوق تحصیل علـم راه سمرقند را در پیش گرفت . مدتی در سمـرقنـد و بخـارا به تحصیل معارف قرآن کریم و کسب علوم ظاهری و باطنی پرداخت . سپس روی به عـراق عـرب نهاد و در نواحـی نیشابـور در قصبـه هارون به خـدمت و ملازمت شیخ عثمان هارونی نایل آمـده (۵) و در اوان جـوانـی از اصحـاب و مـریدان وی شده خرقهٔ خلافت یافـت (۶) . مرشـدش از مریدی خواجه افتخار داشت و می فرمود که ,,معین الدین مامحبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او " (۷) .

از آن پس خواجه به بغداد رفت و بقولی از محضر عارفان بزرگ زمان مثل شیخ محی الدین عبـدالقادر جیلانی (م ۵۶۱ هـ) سر سلسلهٔ قادریه و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبدالقاهر سهروردی (م ۵۶۳ هـ) وشیخ نجم الدین طامـة الکبری (م. ۶۱۸ هـ) سرسلسلهٔ کبرویه و شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (م. ۶۳۲ هـ) سر سلسلهٔ سهروردیه اکتساب فیض و برکت نمود (۸) . و بعد از بیسـت سال مصاحبت با خواجه عثمان هارونی و سفر های بسیار و دیدار چند تن از مشایخ معروف آن عصر ، از طرف شیخ خود بولایت هندوستـان مأمـور گردید . چنانچه از راه اصفهان و غزنی به لاهور رسیده مدتی بر مزار داتا گنج بخش هجویری معتکف شد (۹) ، بعداً، به مولتان رفته زبان هندی یاد گـرفت و به دهلی روی آورد . از آنجا به شهر اجمیر رسیده سکنی گزید . در آنجا در ترویج دین مقدس اسلام همت تمام گماشته و طریقهٔ تصوف ,,چشتیه " را در آن سر زمـین رواج داده،

وی صاحب کرامات و خوارق عادات و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده است . سر انجام در همان شهر ، در سال ۶۳۳ هـ رخت از این جهان فانی به دار باقی بربست و مرقدوی تاکنون در اجمیر زیارت گاه خواص و عوام روزگار است (۱۰) .

آثار و تألیفات خواجه

دربارهٔ آثار تألیفات وی میان نویسندگان و محققان متأخر اختلاف رائی وجود دارد . مولانا صباح الدین می نویسد که از خواجه تألیف مستقلی باقی نمانده و چند کتاب به نام وی منسوب کرده اند ، مانند :
۱ ـ رساله در کسب نفس ۲ ـ رسالهٔ وجودیه ۳ ـ حدیث المعارف ٤ ـ گنج اسرار.البته خواجه ملفوظات مرشد خویش خواجه عثمان هارونی را بنام ,,انیس الارواح ,, در ۲۸ مجلس جمع آوری کرده بود.
اما ظهور الحسن شارب تمام کتب مذکور را از آثار خواجه شمرده وغیر از اول الذکر بقیه را نایاب خوانده است (۱۱) . خانم دکتر ممتاز بیگم از شارب نیز قدمی جلوتر گذاشته و در رسالهٔ دکتری خویش بعنوان ,, کتابهای تصوف بزبان فارسی درشبه قارهٔ پاکستان و هند ,, تألیفات متعددی را در ذیل اسم خواجه آورده است . نگارندهٔ مقاله حاضر از مطالعه کتب مختلف و فهارس نسخه های خطی و چاپی کتابخانه های ایران و جهان آنچه که در ضمن مؤلفات وی کسب کرده در اینجا می آورد .

۱ ـ انیس الارواح (۱۲)

این کتاب مجموعهٔ ملفوظات و ارشادات و تعلیمات خواجه عثمان هارونی است . خواجه معین هر چه در مجالس صحبت پیر بزرگوار

گوش میداد می نوشت و بصورت کتابی ترتیب داده است . این کتاب دارای ۲۸ مجلس است و بــه مــوضـوعـات زیر پخش شده است :

مجلس اول : در احکام ایمان

مجلس دوم : در مناجات آدم علیه السـلام

مجلس سوم : در خرابی شهــرها

مجلس چهـــارم : در فرمانبـرداری زنان

مجلس پنجم : در احکام صدقه

مجلس ششم : در شـراب مویز

مجلس هفتم : در آزار مومنان

مجلس هشتم : در قذف گفتن

مجلس نهم : در کسب کردن

مجلس دهم : سخن در مصیبت

مجلس یازدهم : در کشتن جانوران

مجلس دوازدهم : در احکام سلام کردن

مجلس سیزدهم : در کفارت نماز های گذشته

مجلس چهاردهم : در فضیلت الحمد لله و سورهٔ اخلاص

مجلس پانزدهم : در اهل جنت

مجلس شانزدهم : در فضیلت مسجد

مجلس هفدهم : در گرد کردن مال دنیا

مجلس هجدهم : سخن در عطـر

مجلس نوزدهم: در بانگ نماز

مجلس بیستم : در مومنان

مجلس بیست و یکم : سخن در روا کردن نیاز برادر مسلمان

مجلس بیست و دوم : در کیفیت آخر الزمان

مجلس بیست و سوم : در یاد کردن مرگ
مجلس بیست و چهارم : در باب فرستادن چراغ در مسجد
مجلس بیست و پنجم : در باب درویشان
مجلس بیست و ششم : در شلوار و پیراهن
مجلس بیست و هفتم : در امیران جابر و علمای دنیا دوست
مجلس بیست و هشتم : در توبه و سلوک (۱۳)

بدین طریق انیس الارواح کتابیست در موضوعات شریعت و طریقت و مفاهیم یقین و تصوف .

۲ ـ حدیث المعارف

اسم این کتاب در برخی از کتب تاریخ و تذکره یاد شده ، اما نسخه ای از آن در دست نیست (۱٤) .

۳ ـ دلیل العارفین

این مجموعهٔ سخنان و ملفوظات خواجه معین الدین چشتی ، گرد آوردهٔ خلیفه وی خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی میباشد . نسخهٔ عکسی آن محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران چنین آغاز میشود :

,,بسمله » . این صحیفه علوم ربانی و این تحفهٔ فقه مبانی از کلمات جان پرورملک المشائخ سلطان السالکین منهاج العارفین قطب الاولیا شمس الفقراء ختم المجتهدین معین الملة والدین حسن سجزی ادام الله تقواه شنوده می آید و جمع کرده شد درین مجموعه که نام اوست ,,دلیل العارفین » نبشته آمد به دو تفصیل :

تفصیل اول : ــ در فقه و صلوات و مکتوبات و تسبیح و اوراد و جز آن

تفصیل دوم : ــ در سلوک فواید آن (۱۵)

اما بنا بنوشتهٔ خانم دکـــتر ممتاز بیگم ، گرد آورنده آن رابه چهار قسم تقسیم نموده :

قسم اول : ـ در فقر و صواب ـ قسم دوم : ـ در مکتوبات و تسبیح قسم سوم:ـ در اوارد و جز آن ـ قسم چهارم : ـ در سلوک و فواید آن

پیداست که عنـوانات و عبارات یکی است ، و بدست کاتبان و نساخان این چنین اختلافات در نسخه ها روی داده است. در کتاب اخبار الاخیار فی اسرار الابرار (١٦) برخی از اقوال خواجه معین چشتی مقتبس از ,,دلیل العارفین ،، مضبوط و مسطور است . اما بعضی از محققان و نویسندگان در صحت انتساب ,,دلیل العارفین ،، به خواجه معین شک داشته و آن را از گفتار خواجه نمی دانسته اند .

٤ ـ رساله آداب دم زدن

بنابه تحقیق نگارندهٔ مقاله ، این رساله بانامهای متعددی شهرت دارد مثل رساله آداب دم زدن ، رساله در کسب نفس ، رساله گفتار خواجه معین الدین حسن سجـــزی ، بقول شارب ، رساله آفاق و انفاس (١٧) نیزیکی از نامهای همین رساله می باشد . نسـخـــه ای بعنوان رســـالهٔ آداب دم زدن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه شماره ٤٦٧٢ موجود است و مورد استفادهٔ نگارندهٔ قرار گرفته است . آغازش به این ترتیب است : ,,رساله من تصنیفات حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز ، میان رگها که در وجـــود آدمی است . ،،از آغاز معلوم میشـــود که رساله مشتمل بر سخنـان خواجه چشتی است و کسی دیگر آن را ترتیب داده است .

این رساله دیباچه و دو باب را شامل است . در باب دوم خـــواجه از مرشد خویش یاد برده است باین طریق : ,,آن وقت که پیر دستگیر حضرت خواجه عثمان هارونی بر فقیر عنایت فرمودند و بنواختند که

حضرت پیر دستگیر روح فقیر را پیش حضرت رسالت پناه برد » (۱۸) .
مطالب و مضامین رساله بسیار جالب و دارای جنبهٔ ابتکاری میباشد که مؤلف موضوع رساله را از رگهای وجود انسانی شروع کرده به ریاضات و مجاهدات و مشاهدات صوفیه پیوسته بیان می کند که تأثرات اینها چه طور بر رگها می افتد و وجود انسانی چه طور تاثیر می گیرد و در ضمن بیانات ، اصطلاحات زبان هندی هم بکار برده است .

۵ ـ رساله ای در تصوف

چندین نسخه بنام رساله ای در تصوف ، رسالهٔ عرفانی ، گفتار خواجه معین چشتی (۱۹) ، و رسالهٔ خواجه معین الدین سجزی (۲۰) در کتابخانه های مختلف خارج از ایران وجود دارد . چون امکان رؤیت میسر نبود بطور قطع نمیتوان گفت که این رسالهٔ دیگری است یا همان ,,رسالهٔ آداب دم زدن » میباشد . خانم دکتر ممتاز بیگم ,,رسالهٔ تصوف منظوم » (۲۱) را در ردیف مؤلفات خواجه یاد آور شده است .

۶ ـ رساله وجودیه

نسخه ای از این رساله در کتابخانهٔ شخصی سید مغیث الدین در لاهور نگهداری میشود که آغازش به این طرز است : ,,بسمله . چنان می گوید که اول حق تعالی خواست که خود رابیند و از خود نور جدا کرده تماشای خود کند (۲۲) . نسخهٔ دیگر این رساله در مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است (۲۳) ولی آغاز آن ، بروایت تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور (۲٤) با آغاز ,,رساله آداب دم زدن » مطابقت دارد .

۷ـ کشف الاسرار

بنابگفتهٔ خانم دکتر ممتاز بیگم ، خواجه معین رسالهٔ کشف

الاسرار معروف به معراج الانوار را برای طالبان و مریـدان طی اقامت خود در هند تألیف نموده و در آن از تعلیمات حبس دم و ذکر خفی و چهار منزل ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت یادشده است (۲۵) . طبـق تحـقیق نگارنـدهٔ مقالهٔ حاضر ، مطالب ایـن کتـاب در مجموعهٔ رسایل خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۴٦۷۲ (ص ۸۷ پ ـ ۱۰۲ ر) بعد از رساله آداب دم زدن می باشد . و این رسالهٔ بـــر لاهوت و ملکوت و ناسوت و یاهوت و جبروت و شغل اسم ذات چشتیان و حیدریان و نقشبندیان مشتمل است (۳٦) و برخی از عبارات آن با ,,رسالهٔ آداب دم زدن ,, مـــطابقت دارد .

۸ ـ گنج اسرار

نسخه ای از این کتاب در مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجـاب لاهور موجود است بنام ,, ملفوظات گنج الاسرار مؤلفه خواجه معین الدین سجزی ,, (۳۷) . بروایتی خواجه این را به ارشاد مرشد خود ، خواجه عثمان هارونی بـرای تعلیمات سلطان شمس الدین التمش در دوران ســـکونت دهلی خود نگاشته است . در مواردی از قرآن ، اخبار و اقوال بزرگان استدلال شده و کتاب مشتمل بر بیست و پنج معرفت است بقرار زیر :

معرفت اول	:	دانستن و دریافت نمودن شریعت
معرفت دوم	:	طهارت و نظافت ظاهر و باطن
معرفت سوم	:	علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
معرفت چهارم	:	جنبهٔ اصلاح باطن و استقامت در راه مشکل
معرفت پنجم	:	حق سبحانه تعالی با رسالت پناه
معرفت ششم	:	بیان قـــرآن
معرفت هفتم	:	تربیت حضرت رسالت

معرفت هشتم : اقسام کفر و توبه
معرفت نهم : عرفان مذهب حقیقی
معرفت دهم : دریافتن جمعه
معرفت یازدهم : در علم توحید
معرفت دوازدهم : دانستن معرفت
معرفت سیزدهم : تلقین مرشد کامل
معرفت چهاردهم : ذکر فی القلب
معرفت پانزدهم : اعمال قلبی
معرفت هفدهم : عبادت خفی و جلی
معرفت هیجدهم : فیض صاحبدل
معرفت نوزدهم : تشریف آوری حضرت خواجه عثمان هارونی در دل
معرفت بیستم : مقام عالی تحیر و محویت
معرفت بیست ویکم : پیوستن مستی سماع
معرفت بیست ودوم : دربارهٔ رسالت
معرفت بیست و سوم : مقامات پانزده خواجگان چشت
معرفت بیست و چهارم: علوم چهار ده گانه
معرفت بیست و پنجم: فنا و بقا

گنج اسرار در حقیقت گنجینهٔ آداب تصوف میباشد . بهمین علت این کتاب گنج اسرار خوانده شده است .

۹ ـ مکاتیب

چند مکتوب خواجه در کتابخانه های مختلف جهان مانند انجمن ترقی اردو کراچی (۲۹) ، دانشگاه پنجاب لاهور ، بادلیان لندن ، اندیا

آفس لندن (۳۰) محفوظ مانده است که وی به مرید و خلیفه و جانشین خـود خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی نوشته اسـت . ایـن مکاتیب خزینهٔ گرانبهای تصوف و وسیلهٔ تربیت سالـکان و هدایت طالبان میباشد .

۱۰ ـ وصـــول المعراج

نسخهٔ خطی این رساله در فهرست کتابخانه آسیایی بنگال کلکته نشان داده شده است (۳۱) . از لحاظ اسلوب بیـان ، طرز نگارش نزدیک به تمام تصانیف خواجه بزبان ساده و سلیس تألیف گردیـده است . گذشته از آثار منثور متعدد خواجه ، از آثار منظوم وی نیـز مقداری ابیات و رباعیات در کتب تاریخ و عرفان بچشم می خورد . رباعی زیر در صفت حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه سلام در برخی تذکره ها ثبت است :

ای بعد نبی برسر تو تاج نبی
وی داده شهان زتیغ توباج نبی
آنی تو که معراج تو بالا تر شد
یک قامت احمدی زمعراج نبی

بقول استاد سعید نفیسی بعضی از رباعیات شیخ ابو سعید ابو۔ الخیر با خواجه معین الدین چشتی مخلوط گشته است (۳۳) .

دیوان شعر نیز مشتمل بر بیش از هزار بیت بنام خواجه منسوب است و در لکهنو و کانپور و لاهور چندین بار بچاپ رسیده است ولی محققان این دیوان را از مولانا معین الدین فراهی هروی (۳٤) (م . ۹۰۷ ق) دانسته اند .

عـلاوه بر آن کتاب فواید الفواد و کتاب مخ المعانی و رساله ای در طریقهٔ شنکار هم به خواجه نسبت داده اند (۳۵) . ولی مولفان این

کتابها کسانی دیگر میباشند .

مقامات عرفانی و خدمات دینی خواجه

خلاصه خواجه معین الدین چشتی در دانش فارسی و تصوف اسلامی و مقامی ارجمند داشته است . در احوال و مقامات و مناقب وی کتابی چند نگارش یافته است مانند : مونس الارواح تألیف جهان آرا بیگم دختر شاهجهان پادشاه گرگانی هند . کتاب معین الاولیاء ، تألیف قاضی سید امام الدین خان اجمیری . کتاب وقایع شاه معین‌الدین چشتی تألیف بابو لال هندو (۳۶) ، تاریخ خواجه اجمیر معروف به احسان السیر مطبوعه آگره ۱۹۱۵ م . سوانح خواجه غریب نواز چاپ آگره ۱۹۲۱ م (۳۷) . خواجه غریب نواز (انگلیسی) مصنفه ظهور الحسن شارب چاپ لندن ۱۹۶۱ م (۳۸) . و سلطان الهند حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیری مؤلفه خواجه سید عبدالباری معنی اجمیری ، چاپ المعارف لاهور ۱۳۹۸ هـ . ق .

میگویند زمانی که خواجه به اجمیر رسید ، مرکز سلطنت رای پتهورا آنجا بود و به قدوم مبارک خواجه حکومت او از بین رفت . بهمین ترتیب قبل از ورود خواجه به سر زمین پهناور هند ظلمات کفر غلبه داشت و بت پرستی متداول بود چنانچه شاعری گفته است :

همه غافل از حکم دین و شریعت
همه بی خبر از خدا و پیمبر
نه هرگز کسی دیده هنجار قبله
نه هرگز شنیده کس الله اکبر

سپس چون خواجه در بلدهٔ اجمیر رحل اقامت گزید و در آنجا به راهبری خلایق و ارشاد عوام پرداخت و به مساعی جمیلهٔ وی هند پر از نور اسلام وایقان گردید . سخن سرائی فرمود :

از تیغ اوبجای صلیب و کلیسا
در دار کفر مسجد و محراب و منبر است
آنجا که بود نعرهٔ فریاد مشرکان
اکنون خروش نعرهٔ الله اکبر است (۳۹)

شاید بهمین دلیل بعضی ها خواجه را مروج منهب اسلام در شبه قاره (۴۰) گفته اند .

اکثر ارباب سیرو اهل تواریخ در باب مقامات عرفانی و خدمات دینی خواجه اشاره نموده اند . شاهزاده محمد دار اشکوه نسبت به اعتقاد هندوان نسبت به خواجه چنین رقم پرداز است : ,,جمع کثیری از کفار به برکت قدوم ایشان مشرف به اسلام شدند و جماعتی که مسلمان نشده بودند فتوح دنیا بیحد بخدمت ایشان می فرستادند و هنوز کفاری که در آن نواحی اند به زیارت ایشان می آیند و مبلغ ها به مجاوران روضهٔ منوره می گذرانند » (۴۱) .

خواجه معین مریدان و جانشینان زیادی داشت . از جمله خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی (م ٦۳۳ ق) و خواجه حمیدالدین صوفی سؤالی ناگوری (م . ٦۷۳ ق) معروف تر اند. خواجه قطب الدین کاکی در دهلی شمع نور اسلام را منور و فروزان ساخته و خواجه حمیدالدین در راجپوتانه و نواحی آن مشغول تبلیغ و اشاعت اسلام و عرفان گردیده بود . اما سلسلهٔ طریقت چشتیه در شبه قارهٔ پاکستان و هند از راه خواجه قطب الدین کاکی پیش رفته است . از جمله مشهور ترین خلفای خواجه بختیار خواجه فریدالدین مسعود گنج شکر (م . ٦٦٤ ق) میباشد . خواجه فرید از خدمت خواجه اجمیر نیز اکتساب فیض کرده بود . خواجه فرید علاوه بر دیگران دو نفر از مریدان خویش مخدوم علاء الدین علی احمد صابری کلیری (م .

۶۹۱ ق) و سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء بدایونی دهلوی م . ۷۲۶ ق) را چنان تربیت کرد که بنام هر دو شیخ بزرگوار سلسلهٔ چشتیه صابریه و سلسلهٔ چشتیه نظامیه بوجود آمد .

از میان تربیت یافتگان خواجه نظام الدین اولیا خواجه امیر خسرو دهلوی و خواجه امیر حسن دهلوی به شاعری نامبرده شده اند . و شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی (م . ۷۵۷ ق) در تصوف مقامی بلند یافته است . پس از شیخ چراغ دهلوی ، خواجه سید محمد گیسو دراز (م. ۸۲۵ ق) در دکن به نشرواشاعت دین مبین اسلام مأمور گشت و تصانیف متعدی در عرفان اسلامی از وی مانده است (۴۲) .

همچنین در سلسلهٔ چشتیه صابریه نیز کسانی مانند شیخ عبدالقدوس گنگوهی (م ۹۴۵ ق) و شیخ نظام الدین تهانیسری (م در حدود ۱۰۳۴ ق) دارای تألیفات چند در تصوف بوده اند .

خلاصه خواجه اجمیر سر چشمهٔ اولیاءکبار و از مشایخ عظام دیار هند است . نزد شاهان و امیران معاصر و متأخر مقامی محترم و ارجمند داشته است . بروایت بعضی از تذکره نویسان سلطان شهاب الدین محمد غوری (م . ۶۰۲ ق) و سلطان شمس الدین التمش (۶۰۷ - ۶۳۳ ق) از معتقدانش بودند (۴۳) .

همینطور از سلاطین متأخر سلطان محمود خلجی (۸۳۹ - ۸۸۰ ق) در زمان خویش تعمیر مزار خواجه کرد . سپس اکبر شاه تیموری (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ق) در محوطهٔ آستانش مسجدی بنا نمود و گویند اکبر از شهر سیکری پیاده به اجمیر به زیارت درگاه شریف وی می رفت (۴۵) نور الدین جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ق) نه بار برای دیدار روضهٔ مبارک به اجمیر مسافرت کرد و مدتی آنجا ماند . سپس شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ق) در توسیع و تعمیر مزار خواجه در

اجمیر همت وافر بکار برد (٤٦) . از اولاد شاهجهان محمد داراشکوه (٤٧) و جهان آرابیگم (٤٨) که هر دو برادر و خواهر طبایع متصوفانه داشته و صاحب آثاری بوده اند عشق و علاقه بسیار نسبت به خواجه داشته اند .

نظر به شرح فوق، مقام و عظمت و اهمیت خواجه معین الدین چشتی از حیث مؤلف و مصلح و مبلغ اسلام و عرفان و تصوف معلوم و واضح است . تعداد زیادی از هندوان بکوشش تنها خواجه، دین مقدس اسلام را پذیر فته و کسب فیض روحانی و معنوی کرده اند . مقصود خواجه و پیروان وی تنها اشاعت مذهب رسمی اسلام نبود بلکه اشاعت و ترویج اسلام حقیقی بود که برای عموم مسلمانان لازم و ضروری میباشد .

حواشی

١ـ سجزی منسوب به سجستان (سیستان) یکی از استانهای ایران میباشد اما بعضی از ارباب سیر و تذکرهٔ نگاران نسبت وی رابه خطا و اشتباه,, سنجری" نوشته اند مانند هفت اقلیم امین احمد رازی باهتمام جواد فاضل ، تهران ، ج ١ ص ٢٨٥ ، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، دهلی ١٣٠٩ ق ، ص ٢٢ ، تذکرهٔ میر حسین دوست حسینی لکهنو ١٢٩٢ق ، ص ٢٩٤ .

٢ ـ آب کوثر (اردو) ، تألیف دکتر شیخ محمد اکرام ، لاهور طبع هفتم ١٩٦٨ م ، ص ١٩٦

٣ـ ریحانة الادب ، تألیف محمد علی مدرس تبریزی ، چاپ دوم تبریز ، ج ٣، ص ٩٠،آب کوثر ، ص ١٩٣ ، ١٩٦ ، کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند (پایان نامه دکتری) نگارش ممتاز بیگم ، دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، سال ٤٧ ـ ١٣٤٦ش ، ص ١١٠ ، تأثیر معنوی ایران در پاکستان جعفر قاسمی ـ لاهور ، ١٣٥٠ش ، ص ٧.

٤ ـ ریحانة الادب ، ج ٣ ، ص ٩٠

٥ـ سفینة الاولیاء دارا شکوه ، نولکشور کانپور ١٨٨٤ م ، ص ٩٣ اما در هفت اقلیم ، تهران ج ١ ، ص ٢٨٥ ـ ٢٨٦ در ذیل خواجه معین الدین نگاشته است : ,,بخط وی نوشته دیده شد که در بغداد به مسجد جنید دولت ملازمت خواجهٔ عثمان حاصل کردم " .

٦ ـ بروایت تذکرهٔ حسینی ص ٢٩٦ ,,معین الملة " هنگام خرقه یافتن پنجاه و دو ساله بود " . و در

تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ، ص ۱۰٤ چنان توضیح داده شد که ,,خواجه معین در ۲۰ سالگی مرید شیخ عثمان هارونی گردیده و در پنجاه و دو سالگی خرقهٔ خلافت یافته است »

۷ـ سفینة الاولیاء ، ص ۹۳ .

۸ ـ البته بروایت سفینة الاولیاء ، ص ۹۳ ، تذکرهٔ حسینی ، ص ۲۹٦ ، آب کوثر ص ۲۰۱ خواجه معین با شیخ حسن زنجانی و خواجه یوسف همدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و شیخ اوحد الدین کرمانی هم صحبت داشته است . لیکن بدلایل تاریخی مصاحبت خواجه با شیخ حسین زنجانی و خواجه یوسف همدانی غیر ممکن بنظر می رسد .

۹ ـ چنانکه اقبال لاهوری گوید :

سید هجویر مخدوم امم مرقد او پیر سنجر را حرم

کلیات اشعار فارسی اقبال بوسیلهٔ احمد سروش ، تهران چاپ دوم ، اسرار خودی ، ص ۴۷

۱۰ ـ اخبار الاخیار ، ص ۲۲ ، سفینة الاولیاء ، ص ۹٤ ، ریحانة الادب ، ج ۳ ص ۹۰ ، وج ۵ ص ۲٤۹ ، نزهة الخواطر ، للعلامه عبدالحی الحسنی ، حیدر آباد دکن ، ج ۱ ، ص ۱۳٦ ، تذکرهٔ روز روشن چاپ تهران ، ص ۷٤۹، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی سعید نفیسی ، تهران ۱۳٤٤ ش ، ج ۱ ص ۱٥٤

۱۱ ـ تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب ، ج ۳ ص ۱۰۳ ، ونیزرک : هلال کراچی ، آبانماه ۱۳۳۲ ، ص ۵۳

۱۲ ـ انیس الارواح در لکهنو بسال ۱۸۹۰ م چاپ گردیده است . فهرست کتابهای چاپی فارسی ، خانبابا مشـار تهران ۱۳۵۰ ش ، ج ۱ ص ۵۹

۱۳ ـ نسخ خطی‌فارسی موجود در کتابخانه های لاهور ، پایان نامه دکتری خانم خالده آفتـاب ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه تهران ، شماره : ۱۸۵ ، ص ۵۳۲ ـ ۵۳۵ .

۱٤ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبهٔ قارهٔ پاکستان و هند ، ص ۱۱۲

۱۵ ـ دلیل العارفین ، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۲٤۵۰ ص ۱۵ ، نیزرک : تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۸

۱٦ ـ اخبار الاخیار ، دهلی ۱۳۰۹ ق ، ص ۲۲ ـ ۲۳ ، انوار صوفیه اردو ترجمه اخبار الاخیار لاهور ، ۱۹۵۸ م ، ص ۲۹ ـ ۳۲

۱۷ ـ تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ص ۱۰٤ و نیز مقایسه شود با فهرست کتابخانه اندیا آفس ج ۱ ص ۱۰۳۵ و ج ۲ ص ۱۹۷۸ که آنجا عنوان آن ,,رساله آفاق و انفس » یاد شد است .

۱۸ ـ رساله آداب دم زدن ، نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، بشماره ٤٦۷۲ ص ۸۵ پ

۱۹ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ، احمد منزوی ، تهران ج ۲ ص ۱۱٦٦ ـ ۱۱٦۷

۲۰ ـ فهرست مخطوطات شیرانی ، دکتر بشیر حسین لاهور ، ج ۲ ص ۲٦٤

۲۱ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قاره ، ص ۱۲٤

۲۲ ـ نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانه های لاهور ، ص ۲۳۸

۲۳ ـ فهرست مخطوطات شیرانی ، لاهور ج ۲ ص ۲٦٤

۲٤ ـ ص ۱۰۵ ,,رساله وجودیه من کلام حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی رحمـة الله علیه در

بیان رگها که دور وجود آدمی اند » .

۲۵ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قارهٔ ، ص ۱۲٦ ـ ۱۲۷

۲٦ ـ مقایسه شود شود با : فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج ۱٤ ص ۳٦۲۲

۲۷ ـ فهرست مخطوطات شیرانی ، لاهور ج ۲ ص ۲۵۷

۲۸ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قاره ، ص ۱۲٦ ـ ۱۲۷

۲۹ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ، منزوی ، ج ۲ ص ۱٤٤۸

۳۰ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی منزوی ، ج ۱ ص ۱۰۷۵ و نیزرک : کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قاره ص ۱۲۸ که در آنجا به شش مکتوب خواجه معین اشاره رفته است .

۳۱ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ، احمد منزوی ، ج ۲ ص ۱٤۸۳ .

۳۲ ـ آتشکدهٔ آذر ، باهتمام دکتر شهیدی ، تهران ۱۳۳۷ ش ص ۳۵۵۸ ، ریاض العارفین ، کتابفروشی محمودی تهران ، ص ۲۱۱ ، مجمع الفصحا ، هدایت ، بکوشش دکتر مظاهر مصفا ، تهران ج ۳ ص ۱۲٤۰ ، تذکره حسینی ، نولکشور ، ص ۳۰۲

۳۳ ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه ، آقا بزرگ الطهرانی ، تهران ، جز ۹ ، قسم ۳ ، ص ۱۰۷۷

۳٤ ـ برای شمه ای از احوال وی رک : حبیب السیر خواند میر ، طبع خیام ، تهران ۱۳۳۰ ش ، ج ٤ ص ۳٤۰ .

۳۵ ـ تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ ص ۱۵٤ ، باید متذکر شد که فواید الفواید مجموعهٔ ملفوظات خواجه نظام الدین اولیاء ، مرتبه امیر حسن سجزی دهلوی شاعر معروف فارسی است . کتاب مخ المعانی از مؤلفات شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری (م ۷۷۲ ق .) میباشد . رک به نزهة الخواطر ، ج ۲ ص ۱۰ و نیز رک : تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ، ج ۳ ص ۱٤٤ که آنجا نام مرتب آن شیخ شهاب الدین عماد نگاشته شده است . رساله ای در طریقه شطار.. یکی از شیخ عبدالله شطاری (اخبار الاخیار ، دهلی ص ۱۷۱) و دیگری از شیخ بهاء الدین شطاری(انوار صوفیه اردو ترجمه اخبار الاخیار ، لاهورص ٤۳۹ ـ ٤٤۰) باقی مانده است .

۳٦ ـ تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ ص ۱۵٤

۳۷ ـ تأثیر معنوی ایران در پاکستان ، ص ۷

۳۸ ـ تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ص ۱۰٤ ج ۲.

۳۹ ـ آب کوثر ، ص ۲۰۲ ـ ۲۰٤

٤۰ ـ مجمع الفصحا ، ج ۳ ، ص ۱۲٤۰

٤۱ ـ سفینة الاولیاء ، ص ۹۳ ومقایسه شودبا : آب کوثر ، ص ۲۰۳ ، تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران ، پروفسور عباس مهرین شوشتری ، تهران ۱۳۵۲ ، ص ٤۵ که آنجا جمله نخستین دربارهٔ خواجهٔ معین است : ,,پارسائی بود که مزار او زیارتگاه مسلم و هندوست « .

٤۲ ـ تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، انتشارات دانشگاه تهران ، ج ۳ ص ۱۷۵

٤۳ ـ آتشکده آذر ، ص ۳۵۸ ، ریاض العارفین ، تهران ص ۲۱۰ ، مجمع الفصحا ، ج ۳ ص ۱۲٤۰ رضا قلی خان هدایت در هر دو تذکرهٔ خویش باشتباه ,,سلطان شمس الدین غوری « نگاشته ، حال آنکه ,,سلطان شمس الدین التتمش « صحیح و درست است .

٤٤ ـ آب کوثر ، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۰

٤٥ ـ سر زمین هند ، علی اصغر حکمت ، تهران ، ص ٤٥

٤٦ ـ آب کوثر ، ص ۲۰۸

٤٧ ـ در سفینة الاولیاء ، ص ۹ نوشته شده که ,,قبر حضرت خواجه در دارالاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضهٔ منوره مشرف گشته . . . و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بندهٔ خود را بوجود آورد ,, .

٤٨ ـ در فهرست موزهٔ بریطانیا لندن ،ج ۱ ص ۳۵۷ ثبت است که جهان آرا بیگم در سال ۱۰۵۳ هـ باندرس بمناسبت تدوین تألیف خویش ,,مونس الارواح ,, به مزار خواجه اجمیری رفت .

دکتر امیر حسن عابدی *

یک بیاض (۱) نادر شعر فارسی

شعر فارسی روایتی بسیار قدیم و مسلسل و مستحکم و متنوع دارد . شاید در یک زبان دیگر دنیا اندوخته ای نباشد که در خزینه بیش بهای فارسی موجود است . متاسفانه کلیه شعرا و کلام آنان تا امروز آنچنان که باید احاطه نگردیده است . ضروری است که در کتابخانه های جهان دقیقاً جسنجو شود . و ارث بزرگان ادب فارسی کاملاً بررسی گردد . علاوه بر کلیات و دواوین ، شعرای بی شمار و کلام آنان در بیاض ها و سفینه ها مذکور و محفوظ است و لازم است آن طبق اصول جدید مطالعه و تجزیه و تحلیل شود . از جمله این سفاین و بیاضهای نادر و کمیاب ، یکی آنست که در شبلی اکادمی (اعظم گر ـ هند) محفوظ و مضبوط است .

تنها جلد اول این بیاض باقی مانده و آن هم از وسط ناقص است . از جلد دوم هیچ اطلاعی در دست نیست . جلد اول هم که موجود است کرم خورده و درحال خرابی است . پس از صحافی و جلد سازی خرابیها چندی رفع گردیده ، اما بعضی خرابیهای دیگر بروز کرده است .

از فهرست اسامی شعرا ، که در آغاز جلد اول آمده ، می توان پی برد که جلد دوم مشتمل به کلام کدام شعرا بوده است . جلد اول نیز

---

* استاد ممتاز فارسی ـ دانشگاه دهلی ـ هند .

بقدری ضخیم است که در دو جلد صحافی شده است . اندازهٔ آن
۱۱.۵×۷ اینچ است . این دو جلد مجموعاً ۳ کیلو و ۶۰۰ گرام وزن
دارد و شامل ٤۲۰ ورق میباشد .

در آغاز جلد اول ، این سفینه را ,, جنگ ،، اما در آخر بیاض
گفته شده است . عبارات اول و آخر باین قرار است .

آغاز :   فهرست اسامی که درین جنگ اشعار آنان مرقوم است .

پایان :   تمام شد جلد اول بیاض .

از خصایص این بیاض یکی این است که در آغاز آن فهرست کامل داده شده است . این امر نشان میدهد که اسامی شعرای زیادی شاید در جاهای دیگر یافته نشود و اگر این بیاض محفوظ نمانده بود ، اسامی و کلام آنان امروز از صفحهٔ هستی محو و نابود شده بود . باین نکته هم پی می بریم که مؤلف آن تا چه اندازه مطالعاتی در ادب فارسی داشته و نیز اینکه چه تعداد نسخه های خطی دواوین و کلیات در دسترس او بوده ، که بعد از مطالعهٔ آن ابیات این جنگ را انتخاب نموده است .

اسم مؤلف این جنگ معلوم نیست و سال تألیف هم هیچ جا ذکر نگردیده ، اما با بعضی اسامی ,, سلمه ،، یا,,مدظله ،، اضافه شده و بنا برین ما می توانیم حساب کنیم که در کدام قرن تألیف شده بود . وبنا براین میتوان گفت که این جنگ بسیار قدیم نیست . در ضمن ذکر اسم شعرا، با نام میر شمس الدین فقیر دهلوی(۲)و میرزا جعفر راهب (۳) ,,سلمه،، نوشته شده است . با اسم حزین جائی ,, سلمه ،، و جائی دیگر ,, مدظله ،، نوشته ، بلکه اسم کامل وی با القاب چنین نقل شده است :

,, جناب شیخ الاجل ، زبده الافاضل شیخ محمد علی متخلص به

حزین مدظله العالی حزین در سال ۱۱۰۳ هجری قمری/۹۲-۱۶۹۱ میلادی متولد شد و در سال ۱۱۸۰ هجری/٦٧ - ١٧٦٦ میلادی درگذشت . بعلاوه در ذیل ذکر ,, بعض احباء معاصر ,, اسم میرزا جانجانان مظهر می آید که در سال ۱۱۹۰ هجری قمری/۱۷۷٦ میلادی فوت کرد . بنابرین ما باین نتیجه می رسیم که این بیاض در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری قمری بتکمیل رسید .

در این بیاض کلام منتخب شعرای هم در متن وهم در حاشیه داده شده که گاهی شعر یک شاعر با شعر دیگری خلط شده و پی بردن به این امر را دشوار ساخته که کلام یک شاعر از کجا تا کجا است . در فهرست ، اسامی شعرای متعدد موجود است ، اما بعلت نقص نسخه ، ابیات آنان کاملاً واضح نیست . جائی دیگر اسامی و اشعار بعضی شعرا در متن موجود است ، اما در فهرست از آنان اسمی برده نشده .

کلام شعرای بزرگ و بنام فارسی در ایران وهند چندین بار بچاپ رسیده است . دواوین شعرای زیادی اخیرا در ایران چاپ و منتشر گردیدهٔ ، که این کمبود را تا حد زیادی رفع کرده ، اما تا حالا سعی نشدهٔ که با مطالعه و مقایسهٔ تمام نسخه های خطی که در کتابخانه های دنیا موجود است ، کلام آنان ترتیب و تدوین و چاپ و منتشر گردد . درین بیاض بخشی از ابیات شعرای ذیل بدست ما رسیده که تا حالا دواوین و کلیات چاپی آنان این اشعار را شامل نیست .

مسعود سعد سلمان (٤)

مقطعات

آشنائی خلق درد سر است

منقطع باش تا ندانندت

بر در کس مـرو بهر طمـع
تا ز در همچو سگ نرانندت
گر شوی گوشـه گیر چون ابرو
بر سر دیده ها نشانندت

چون جامهٔ چرمین شمرم صحبت نادان
زیرا که گران باشـد و تن گرم ندارد
از صحبت نادان بترت(٥) نیز بگویم
خویشی که توانگر شد و آزرم ندارد
زین هر دو بتر نیز بگویم که کدام است
پیری که جوانی کند و شرم ندارد

هر که در اصل بد نهاد افتاد
هیچ نیکی ازو مدار امید
زانکه هـرگز بجهـد نتوان کرد
از کلاغ سیاه باز سپیـد

شکفتی نظـر کن که کلکش همـی
چلیپا نماید بر انگشت بـر
چو عیسی بکشتنش دارند قصد
که هر ساعت او را ببرند سر
ولیکن چو بردار انگشت شـد
فزون گرددش قدر و جاه و خطـر
بر آن آسمان بزرگی شـود
که ره نیست جان را از آن بیشتـر

رباعیات

همزاد رخ نگار ما بوست نه گل
زین روی رخ نگار نیکوست نه گل
مارا ز رخ دوست باید ای دوست نه گل
زیراکه بچشم ما رخ اوست نه گل

نام تو کنم نقش چو نی بر گیرم
سوی تو کنم گذر چو پی بر گیرم
یاد تو کنم نوش چو می بر گیرم
باعشق چنین دل از تو کی بر گیرم

مفردات

ملامتم چه کنی ای رقیب در عشقش
ببین بدیدهٔ مجنون جمال لیلی را

اگر مواجهه آید عدوت نشناسی
که هیچ وقت ندیدی ازو مگر که قفا

باصل تنها کس را مفاخرت نرسد
که نسبت همه از آدم ست و از حواست

چو دولت مهیا بود هر کسی را
اگر خود نجوید بجوید ز دولت

درجهان جز روی و ابروی تو هرگز کس ندید
غرهٔ ماهی که در وی منخسف باشد هلال

گر خوانیم سگ خود و اربنده بنده ام
می میرم از برای تو چندانکه زنده ام

شد زمردم تهی کنار جهان
خاک را پر نشد هنوز شکم

میروند از بی هم عاقل و فرزانه برون
رفته رفته همه رفتند ازین خانه برون

امیر معزی (٦)

مقطعات

دوش دستم زلف او بگرفت وانگه نرم نرم
از میان مجلس اندر بستر و بالین کشید
من غلام دست خویشم کو به مشکین سلسله
از فلک بر بستر و بالین مه و پروین کشید

ماه دو هفته برسر سرو روان که دید
بر ماه سنبل و سمن و ارغوان که دید
زلف چو مشک و روی چو ماه و لب چو قند
بسیار دیده اند ولیکن چنان که دید

رنجه شود دهان تو از گفتن سخن
کوچک تر از دهان تو هرگز دهان که دید

زجام نور به قندیل داده ماه صیام
رسید عید و ز قندیل باز داد بجام
هلال عید کلید همان در است مگر
که قفل گشت بر آن در هلال ماه صیام
در نشاط دگر باده چرخ باز گشاد
شکست توبهٔ خاص و درید پردهٔ عام

می چه داری در صراحی ای غلام
جام پر کن تا بکف گیریم جام
گر می پخته ست قومی را حلال
ور می خام ست خلقی را حرام
خام ده مارا که از غم پخته ایم
پخته ده آنرا که در عشق است خام
ما مدام اندر مدام آویختیم
کز مدام است اینهمه شادی مدام

صنما آن خط مشکین که فراز آوردی
بر گل از غالیه گوئی که طراز آوردی
چو خط آرند بتان ناز فراوان نکنند
تو عجب تر که خط آوردی و ناز آوردی

رباعیات

ابر بی شرط مهر و عقد نکاح
گشت حاصل به لؤ لؤ از دریا
اینک از شرم او همی فکند
لؤ لؤ ی نارسیده بر صحرا

از درد فراقت ای به لب شکر ناب
نه روز قرار دارم و نی شب خواب
چشم و دل من ز هجرت از درّ خوشاب
صحرای پر آتش است و دریای پر آب

هرگز ز ضمیر من گل هجو نرست
وین گفتن هجو را اکنون جرم از تست
تو چون سگی و بیحیائی،من چون شمشیر
شمشیر بسگ بیازمایند نخست

از نور دو عارض آفتابی گویا
از بوی دو زلف مشکنابی گویا
جان زنده به لطف تست آبی گویا
مجلس بتو گرم است سرابی گویا

گر نعل سمند تو بر آهن ساید
زو چشمهٔ خضر در زمان بگشاید
ور خصم تو در آینه بنماید روی
دست اجل از آینه بیرون آید

چون دیدهٔ من بسوی جانان نگرد
پنهان نگرد ز خلق و ترسان نگرد
چشم و دل من در تو بدانسان نگرد
چون دیدهٔ مرده کز پس جان نگرد

در رقص چو آستین بر می کرد
صد گونه شمایلش بهم در می کرد
می آمد و آرزو بپایش می ریخت
می رفت و امید خاک برسر می کرد

روی تو ز ماه آسمانی خوشتر
لعل تو ز آب زندگانی خوشتر
قد تو ز سرو و بوستانی خوشتر
نطقت ز حیات جاودانی خوشتر

بادی که در آئی به تنم همچو نفس
ناری که بسوزی دل خلقان بهوس
آبی که بتو زنده توان بودن و بس
خاکی که به تست باز گشت همه کس

باز این همه شرم چیست ای کافر کیش
پیش آی و حجاب و شرم بردار از پیش
کز دست فراق تو دلم خسته و ریش
هان تا بکنم لب ترا چون دل خویش

ای کرده مرا واله و دیوانهٔ خویش
زان یک نظر از دو چشم مستانهٔ خویش
آن کس که گذر کرده بکویت روزی
گم کرده همه عمر ره خانهٔ خویش

عمری گذاشتم صنما در وفای تو
از حد هزار گونه کشیدم جفای تو
آن چیست از جفا که نکردی بجان من
وان چیست از وفا که نکردم برای تو

از بخل به خلق هیچ چیزی ندهی
ور جان بشود بکس پشیزی ندهی
سنگی که بدو در آسیا آش کنند
گر بر شکمت نهند تیزی ندهی

فرد

از هنر پیش تو ایشان در زمان بودند بیش
هست بیشی در هنر زان به که پیشی در زمان

خلاق المعانی کمال الدین اصفهانی (٧)

غزلیات

تا دلم در خم آن زلف پریشان شده است
چه عجب کار من اربی سرو سامان شده است

عاشقی چون من بیدل عجب است از ...
باچنان قامت و رخ دلبری آسان شده است

در صحبت دوست جان نگنجد
شادی و غم جهان نگنجد
ما خانه خـراب گشتگان را
در دل غم خانمان نگنجـد
ای خواجه تو مرد خود فروشی
رخت تو درین دکان نگنجـد
یا دوست گزین کمال یا جان
در خانه دو میهمان نگنجـد

رباعیـات

آوخ که گل دلم به پژ مرد بآب
وان نقش چنان لطیف بستــردبآب
گـردون که نبود آب شرمش در چشم
بینـائی چشم من فـرو بـرد بآب

این کشته مگر کمال اسمعیل است
قربان شدنش نه از پی تبدیل است
قربان تو شد کمال اندر ره عشق
قربان گشتن کمال اسمعیل است

دستی که گرفتی سر آن زلف خوش است
پائی که رهٔ وصل بریدی پیوست

زان دست کنون در ره گل غم دارم پای
زان پای کنون برسر دل دارم دست

ز آمد شد آن دو زلف عنبر بویت
آزرده همی شود گل خود رویت
زانگشت نمای مردمان در کویت
ترسم که نشان بماند اندر رویت

(از) کاسهٔ تو سیاه و دیگ تو سفید
از آتش و آب هر دو ببریده امید
آن شسته نمی شود مگر از باران
این گرم نمی شود مگر از خورشید

هر شب مه نو سوی فزونی نازد (۸)
تا همچو جمال تو جمالی سازد
در چاردهم شب چو بخود پردازد
بیند چو تو نیست خود زغم بگدازد

دل بی تو مرا یک نفس آسوده ندید
در بحر تو جز خسته و فرسوده ندید
تا خاک ترا بکاه و گل نندودند (۹)
خورشید کسی به کهگل اندود ندید

نه دست بزلف لاله پوش تو رسد
نه لب به لب شکر فروش تو رسد

کوتاهی قد تو برای دل ماست
تا نالهٔ زار ما بگوش تو رسد

بر عارض لاله رنگت ای بدر منیر
چوگان گویم زلف ترا یا زنجیر
چون گوی دلم ببرد گفتم چوگان
چون پای دلم به بست گفتم زنجیر

هرگه که بنوک قلم مشک نفس
وصف لب لعل او نویسم بهوس
از یاد لبش قلم چنان مست شود
کانگشتانش همی کشندش به کس

تا چند زبان تیز چو شمشیر کنم
در مدح سگی را صفت شیر کنم
انبان دروغ را زبر زیر کنم
تا این شکم گرسنه را سیر کنم
شبها ز دم هوا فسرده چو یخم
زانو بشکم کشیده همچون ملخم
چنبر شده ام چنانکه می نشناسند
کس موی زهار را ز موی ز نخم

رویت دریای حسن و لعلت مرجان
زلفت عنبر ، صدف دهن ، دُرّ دندان

ابرو کشتی و چین پیشانی موج
گرداب بلا غبغب و چشمت طوفان

ای چشم وجود نور رخسارهٔ تو
حیران شده چشم جان ز نظارهٔ تو
هر دم بکشد چشم تو صد مسکین را
فریاد ز چشم مست خونخوارهٔ تو

ای روی تو همچو دست پیغمبر تو
پیغمبر ما بحق بود رهبر تو
ترسم که تو دین موسوی نگذاری
من دین محمدی نهم برسر تو

ای بی تو مرا امید بهبودی نه
با ما تو چنانکه پیش از این بودی نه
می دانستم که عهد و پیمان مرا
درهم شکنی ولی باین زودی نه

گر لاف زنم که یار خوش خوست نه ای
با ما بوفا و عهد نیکوست نه ای
وین نادره تر که از برای تو مرا
خلقی همه دشمنند و تو دوست نه ای

جانا بر نور شمع دود آوردی
یعنی که خط ارچه خوش نبود آوردی
گر دود دل منست دیرت بگرفت
ور خط بخون ماست زود آوردی

ای بندهٔ حسن تو زمه تا ماهی
وی عقل زطرهٔ تو در گمراهی
گر زلف تو کوته آشفته بدش
دل بردن دل نمی کند کوتاهی

مفردات

بخون دشمن دین تیغ او چنان تشنه است
که از حکایت آن آب در دهن دارد
سنگ بد گوهر اگر کاسهٔ زرین شکند
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود
هر که او سفله را بزرگ کند
سعی در فربهی گرگ کند
ای رحمت تو دایهٔ اولاد بوالبشر
ما را اگرچه هیچ نیرزیم هم بخر
آن ز خال است عکس دیدهٔ ما
بر رخ نازکت نشان کرده
مردی شمرده ای که دلم را شکسته ای
بستر(۱۰) عرق که سد سکندر شکسته ای

اوحدی مراغی (۱۱)

غـــــزل

بباید کوچ کردن بی گرانی
که کرد اندامم آغاز گرانی

جوانی را بخواب اکنون توان دید
که تن بی خواب گشت از ناتوانی

چو گرگ از گله (گیرد) آنچه میخواست
در این سودا چه سود اکنون شبانی

ترا ای چرخ بسیار آزمودم
همانی و همانی و همانی

رباعیـــات

گر یک نفس آن جان جهان بتوان دید
عیش خوش و عمر جاودان بتوان دید
در آینهٔ رخش که روشن بادا
گر دم نزنی صورت جان بتوان دید

آنکس که صناعتش قناعت باشد
کردار وی از جملهٔ طاعت باشد
زنهار طمع مدار الا ز خدا
کاین رغبت خلق هم شناعت باشد

در بندگیت دیو و پری صف زده گیر
وندر دل تو هر آنچه رفت آمده گیر

چون کار تو بگذشتن و بگذاشتن است
کیخسرو گیتی شده گیر و شده گیر

هر چند که تو چارهٔ بهبود کنی
آن به که هر آنچه می کنی زود کنی
زان می ترسم که چون پشیمان گردی
آن مایه نباشد که بدان سود کنی

گفتم که سهیلی به یمن می بخشی
یا تازه گلی را به چمن می بخشی
تا من بعوض جان بدهم گفتا چه
جان تو منم را به من می بخشی

در خانه دلم گرفت از تنهائی
رفتم به چمن چو بلبل شیدائی
چون دید مرا سرو سهی جنباند
یعنی بچه دلخوشی به بستان آئی

ابن یمین (۱۲)

مقطعات

بریان شود به نیل دراز تیغ او نهنگ
گردان شود به بادیه از دستش آسیا
زرین شود ز خدمت او خوان خادمان
بهتر ز خدمتش نبود هیچ کیمیا

شنوده ای تو که محمود غزنوی شب دی
نشاط کرد و تنش جمله در سمّور گذشت

یکی فقیر در آن شب سر تنور گزید
سر تنور بر آن درد منـد عور گذشت
چو روز گشت بر آورد نعره کای محمود
شب تنور گذشت و شب سمور گذشت

فلک دون نواز یک چشم است
وان یکی هم بفرق سر دارد
هر خری را که دم گرفت به مشت
می نداند که دم خر دارد

می برد تا فراز کلّهٔ خویش
چند روزیش معتبر دارد
چون ببیند که برج منقلب است
ناگهان دست ازو چو بر دارد
بر زمینش زند که خرد شود
خر دیگر بجاش بر دارد

شراب در تن آن کو شراب خواره بود
چو روغن است که ریزند در مغاک چراغ
اگرچه زنده به روغن بود چراغ ولی
فزون ز قدر شود موجب هلاک چراغ

چهار چیز که اصل منافع است و منال
نیرزد آن بچهار دگر در آخر حال

بقا به تلخی مرگ و گنه به منت عفـــو
عمل به خجلت عـزل و طمع به بذل سوال

عـــاملان چـون زنان حـامـله انـد
کـــه کننـد تـوبه درگـــه زادن
چون ز زادن همـی شونـد خـــلاص
باز شان آرزو کنـد گادن

با هر که راز خویشتن اظهار می کنـی
یا دشمن تو باشـد یا دوستـدار تو
گر دشمن است خود بغمت شاد می شـود
ور زانکه دوست است غمین شـد بکار تو
پس راز دل نهان کن وبا هیچکس مگو
تا خود نکو کند بکرم کردگار تـــو

هرچه پیش آمـد از زمانه تـــرا
از نکو حالـی و ز بـد حـــالی
دل بدان شاد دار و غصه مخور
که بنا شـد ز حکمتی خـالی

خـــرد مندی ز من پرسید روزی
که دانی چیست اصل شادمانی
جوابش دادم و گفتم چهار است
دلیل خـرمی و شادمانـی

یکی صحت و دویم موافق
سه دیگر حرمت و چارم جوانی

اگرچه این همه باشد ولیکن
درِ حرمت گزین گر می توانی

که گرشاه ست کو حرمت ندارد
مر او را مرگ به از زندگانی

سخن را بر مزاج مستمع گوی
گرش خواهی که باشد با تو میلی

هر آن عاقل که با مجنون نشیند
نباید بردنش جز نام لیلی

مفردات

باد چون سوهان شدست و آب چون سندان شدست
باد سوهانی کند تا آب سندانی کند

ضمیر پاکش گوئی کلید اسرارست
که هیچ کس نتواند نهفت ازو اسرار

جهان عزیز هم تست ، گرچه زوئی تو
صدف عزیز بدرّست ، گرچه زوست دُور

زبانگ سایلان جانت بیفروزد چو ناگاهان
ببانگ گم شده فرزند بفروزد دل مادر

زبسکه خواسته نا خواسته همی بخشد
همی نه بیند کس بر زبان خلق سوال

او همه جود است و نستانند کفش را بجود
زانکه نستانند هندو را و زنگی را بخال

مهر آن دلبر بدل پر خون نشان آبله ست
مهر دیگر دلبران همچون نشان نقش نیل

شود چو مرجان لؤ لؤ میان کام صدف
گر اوفتد ز حسام تو سایه بر قلزم

سلمان ساوجی (۱۳)
غزل

نی بدرد دل پر آتش ما می نالد
تو مپندار که از باد هوا می نالد
بی زبانست ندانم که کرا می جوید
در فغانست ندانم که چرا می نالد
من دل خسته اگر زانکه ز دل می نالم
یا رب این خستهٔ بیدل ز کجا می نالد
بسکه راه دل اصحاب حقیقت زده است
ظاهر آنست که از ترس خدا می نالد

قطعه

جهان پناها دانی که شخص نازک تو
که هیچ رنج مبادش چرا ز اسب افتاد
وزانکه عمر عزیزی و مرکبت باد است
فلک نخواست که عمری چنین رود برباد

یکی از رباعیات چاپی سلمان در این بیاض بصورت مستزاد این طور نقل شده است :

خواهم شبکی چنانکه تو دانی و من	ای از همه به
بزمی که در آن تو وامانی و من	دور از که ومه
من بسترتت بخوابانم و تو	از روی رضا
آن نرگس مست را بخوابانی و من	بر خیزم و وه

مفردات

بر سر کوی عشق بازاریست
که رخ همچو زر بدنیا نیست

عمری و گفته ای اگر صبر کنی وفا کنم
عمر عزیز چون کنم عمر وفا نمی کند

چو رویت هرگزم نقشی بخاطر در نمی آید
مرا خود جز تو در خاطر کسی دیگر نمی آید

می کنم ترک هوای سر زلف تو و باز
باد می آید و این سلسله می جنباند

هر سحر داد ببوی سر زلف تو بباد
نافه مشکی که بصد خون جگر پیدا کرد

بنشین نفسی تا نفسی با تو برآریم
کز عمر همین یک دو نفس بیش نداریم

حواشی

۱ ـ این کلمه معمولاً در شبه قاره به معنی ,, جنگ ,, (باضمهٔ اول) یا مجموعه ای از اشعار و آثار منتخب شعرا و نویسندگان بکار رفته است .

۲ ـ وفات : ۱۱۶۳ هجری قمری ۵۰ ـ ۱۷۴۹ میلادی .

۳ ـ میرزا محمد جعفر راهب ، نوادهٔ مرزا رفیعای نائینی ، تا ۱۱۶۰ هجری قمری ۱۷۴۷ میلادی در اصفهان زندگی میکرد .

۴ ـ وفات : ۵۱۵ هجری ۱۱۲۱ میلادی .

۵ ـ بتر ـ بدتر

۶ ـ امیر الدین بو عبدالله محمد بن عبدالملک متوفی بسال ۵۲۰ هجری قمری ۱۱۲۱ میلادی .

۷ ـ وفات ۵۳۵ هـ ق ۸ ـ ۱۲۳۷ م .

۸ ـ ظاهراً : تازد (دانش) .

۹ ـ ناندودند (دانش).

۱۰ ـ رکن الدین اوحدی اصفهانی متوفی بسال ۷۳۸ هجری قمری

۱۱ ـ فعل امر از ستردن بمعنی پاک کردن . (دانش)

۱۲ ـ امیر محمود بن امیر یمین الدوله طغرائی متوفی بسال ۷۶۹ هجری قمری ۶۸ ـ ۱۳۶۷ میلادی .

۱۳ ـ جمال الدین سلمان بن علاء الدین ساوجی متوفی بسال ۷۷۸ هجری قمری ۱۳۷۶ میلادی .

دکتر شریف حسین قاسمی *

دریچه ای به شیراز قرن نوزدهم میلادی

نویسندگان و شعرا و جهانگردان مختلف شیراز کنونی ایران را با القاب گونا گونی ولی محترم در آثار خودشان ذکر کرده اند . ابن بلخی در اثر معروف خود بنام ,, حدود العالم من المشرق الی المغرب" شیراز را ,, دارالملک " خوانده است . بعد ازان شیراز را ,, ملک سلیمان " و ,, تخت سلیمان " لقب داده شد . در زمان شاه عباس دوم شیراز ملقب به ,, دارالعلم " شد . سعدی شیرازی زادگاه خود را ,,قبة الاسلام " هم خوانده است .

ما مدیون یک نفر جهانگرد هندی بنام حاجی علی مرزا متخلص به مفتون هستیم که در قرن نوزدهم میلادی یعنی در دوران سلطنت قاجار از ایران دیدن کرد و شرح مسافرت خود را به صورت یادداشتهای روزانه در سفرنامه ای بعنوان ,, زبده الاخبار فی سوانح الاسفار " بحیطهٔ تحریر آورد . این جهانگرد غیر معروف هندی در طی مسافرت خود به شیراز هم رسید . آنجا تا چند روز اقامت کرد و هر چه در شیراز دید آن را در سفر نامهٔ خود بیان نموده است .

غالباً این اولین سفرنامهٔ ایران است که یک نفر نویسنده و

---

* زاده : ۱ مارس ۱۹٤٤ م . استاد فارسی دانشگاه دهلی . هند ـ
آثار : ۱ ـ اشارات بینش (شرح احوال شاعران فارسی گوی قرن ۱۹) .
۲ ـ جدید فارسی شاعری ـ ایک مختصر تجزیه (بررسی کوتاه شعر جدید فارسی) ۳ ـ تاریخ نثر فارسی ـ

شاعـر هندی بفارسی نوشته★ و در آن گزارشهایی داده که راجع به ایران قرن نوزدهم میلادی اطـلاعـات مهمی را برای ما بجا گذاشته است . چندین جهانگرد از کشورهای مختلف از ایران دیدن کرده و مسافرتهای آنان در زمانهای مختلف صورت گرفتـه اسـت . آنـان احساسات و نتائج مسافرت خودشان را در سفرنامه ها ثبت نموده اند . همه این سفرنامه ها به فارسی نوشته نشده است بلـکه بزبـانهای خود جهانگردان نوشته شده است ولـی بعضی از آن ها بعـداً بفارسـی برگردانده شده است .

ماهندیها افتخار داریم که یک نفـر جهانگرد هنـدی به ایـران رفت و سفرنامه خود را بفارسی نوشت . یعنی „زبده الاخبار فی سوانح الاسفار ،، نخستین سفرنامهٔ ایران است که یک نفر غیر ایرانی آنرا بفارسی نوشته است . متأسفانه این سفرنامه تا کنون چاپ نشده است نسخهٔ خطی این سفرنامه پیش بنده موجود است . ★★بعلاوه راقم الحروف این سفرنامه را برای چاپ آماده کرده ام . اگر وسایلی بدست رسید ، آنرا بچاپ میرسانم .

قبل از اینکه وضع و کیفیت و بافت شیراز که در این سفرنامه توصیف شده ، بررسی کنیم ، بی مناسبت نیست اگر خود این سفرنامه و نویسندهٔ آنرا مختصراً معرفی نمائیم .

تنها مأخذی که دربارهٔ نویسنـدهٔ ایـن سفرنامـه اطلاعـی بهم میرساند ؛ خود این سفرنامه است . از لابلای آن تنها این قدر بدست می آید که او در دهلی دیده بجهان گشود و بعداً به عظیم آباد (پتنه کنونی در استان بهار ، هند) سکونت گرفت و سفرنامهٔ خود رابه وزیر آن استان امین الدوله ناصر جنگ تقدیم کرد .

نویسندهٔ ما حاجی علی مرزا به روز شنبه ، هفدهم ماه ربیع الثانی سال ۱۲٤۲ هـ/ ۱۸۲٦ م بساحل بوشهر رسید . او از بندر بوشهر به شیراز و از شیراز به اصفهان و از اصفهان به تهران مسافرت کرد . سپس برای زیارت حرم مقدس از تهران عازم مشهد شد . این مسافرت های حاجی علی مرزا با قاطرها انجام گرفت . در اثر آن نویسنده و جهانگرد هندی از شهر ها و روستاها ودهکده ها ردشد و در بعضی جاها اقامت هم کرد . با خواص و عوام ایرانی ملاقات کرد . بنابراین فرصتی بدستش آمد که بابسیاری از خصوصیات دربار و حکومت معاصر ایران و آداب و رسوم ایرانیان آشنائی پیدا کند . بهرصورت بقول خود نویسنده : در این کتاب مستطاب آنچه بخیر تحریر در آمده ، همه دیده است نه شنیده .

نویسندهٔ ما دوران مسافرت خود از منازل زیر ردشد و او توصیف هایی دربارهٔ همه این منازل خود کرده است :

منازلی از بوشهر تا شیراز :

قریهٔ احمدی ، هزارکون و قیل مزارجون ، دالکی ، تختهٔ کنار ، کتل کمارج ، کازرون ، کتل پیره زن ، دشت ارجن ، ذوالنون و قیل زینون ، شیراز .

منازلی از شیراز تا اصفهان :

زرکون و قیل زرعون ، خضرک ، کلیک ، مشهد مرغاب ، کرکون، سرمق ، اباده و قیل نواباده ، شلکستان ، امین آباد ، قمشه ، مهیار ، اصفهان .

منازلی از اصفهان تا تهران :

کز ، مورچه خوار ، سؤ ، قهروت ، کاشان ، نصرآباد ، شورآب ، قسم ، حوض سلطانیه ، کنار کرد ، تهران .

منازلی از تهران تا مشهد :

پلشت ، ایوان کیف ، قشلاق ، دیه نمک ، لاشه کرد ، سمنان ، آهوان علی المعروف ، دولت آباد ، دامغان ، ده ملا ، شهرود ، میامی ، عباس آباد ، مزینان ، مهر ، سبزوار ، رباط زعفرانی ، شوراب ، نیشابور ، دره رود ، مشهد مقدس .

در این سفرنامه مطالبی دربارهٔ وضع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران در قرن نوزدهم میلادی مورد توضیح قرار گرفته است . بعلاوه شرحی راجع به نقاط مختلفی که در راه جهانگرد هندی افتاد ، شهرها و روستاها ، کاروان سراها ، بناهای تاریخی ، خیابانها ، بازارها ، دریاها ، پلها ، چاروادارها ، پول ایرانی ، پول شهرها و دهکده های ایرانی ، سکه های مختلف ایرانی ، شاهی و تقسیمات آن و ارزش آن در مقابل پولهای هندی و فرانسوی ، وزنهای ایرانی و مقایسهٔ آنها با وزنهای هندی ، زلزلهٔ سال هزار و دویست وسی و نه هجری قمری شیراز و نتائج آن ، خوردنیها و نوشیدنیها ، گلها و میوه ها ، اداره های گمرک و مالیات ، درآمد و محصولات آن همهٔ جاها که جهانگرد ما در طی مسافرت خود دیده ، اسم رؤسا و کدخداهای شهرها و روستاها ، امام های جمعهٔ نقاط مختلف ایران ، شرح مختصر چند تن از رجال دولت آن روزگار ایران ، دانشمندان و علما و فضلا و شعرا وصنعتکاران وتجار و اشخاص حرفه ای مثل نقاشان و حکاکان و خوشنویسان و میناکاران و زرگران که نویسنده با برخی از آنها ملاقات کرده ، دیده میشود . مرز شهرها و روستاها و آب و هوای آنها هم بررسی شده است . جهانگرد هند در فصلی جداگانه روابط ایران با شوروی آن زمان و تنازعه ها را که بین ایران و روسیه وجود داشت ، اظهار نظر کرده است . عنوان این فصل ,, بیان دعوی

صاحب قران دوران بـا فرقهٔ روسیه خذلهم الله » می باشد .

خلاصه نویسندهٔ این سفرنامه از باب کازرون داخل شیراز شد و در کاروانسرای آغابابا جان فراش باشی اقامت کرد . حاجی علـی مرزا توصیف شیراز را با این الفاظ آغـاز میکنـد :

,,دارالعلم شیراز از حیث عذوبت آب و سالمبب هوا و کثرت اشجار لطیف الاثمار وسرسبزی مرغزار ، ولایتی است دلگشا و مقامیست دلچسپ و وسیع الفضا ، صحرای سرسبزش شهر سبزوار را موجب رنگ زردی و تشویر ، و کوه پرسنبل و نرگس رشک کوه دلپذیر کشمیر:

سنبلش پر چین چو زلف مهوشان   نرگس محسود چشـم می کشان
از وفور سبـزه و گل سـوبسـو   معتـدل آمـد بهارش باخـزان

درسفرنامهٔ ,, زبده الاخبار فی سوانح الاسفار » جغرافیای شیراز و باغها و بناهای آن این طور بیان شده :

,,از روی عمارات منیعهٔ منقشه و مکانات رفیعهٔ مصـوره رشـک بهارستان خورنق جمشید و از باغات دلکشا و بساتیـن روح افـزا غیرت عشرتکده ناهید ، میانهٔ چهار کوه ، بانهایت فر و شکوه واقع و مسافت صحرایش از جوانـب اربعـه مختلف البعـد ، مگر کمتـر از فرسخـی نیست که اغلب آن مزرعستان است ، مشتمل بر برج و باره حصن و حصین و خندق متین که دوره اش درنگاه معمار نظر فریب بسه فرسخ ، مبنی برششش باب :

مغرب رویه : دروازهٔ باغ شاه و دروازهٔ کازرون ـ متردین بوشهر وغیره از این باب تردد می نمایند و جانب مشرق : دروازهٔ شاه داعی و دروازهٔ قصاب خانه و طرف جنوب : دروازهٔ شیخ سعدیؒ و دروازهٔ اصفهان ـ سمت دروازهٔ مغربی : عمارات عالیه و قصورات بی قصور متعالیه و باغات دلپسند وبستـانهـای بـی مثـل و مانند از بناهای

محمد کریم خان زند معروف به وکیل » .

جهانگرد هندی در شیراز از ارگ کریم خانی دیدن کرد ولی این محوطهٔ بناهای مختلفی راحرم سرائی خوانده است . اظهاراتش دربارهٔ این ارگ و توصیف فرصة الدوله (۱) در ,, آثار عجم » راجع به این محوطه تقریبا شبیه به یکدیگر است آنهایی که شرح ارگ کریم خانی را در آثار عجم خوانده اند بتوصیف و شرح این بناها که نویسندهٔ ما نوشته است هم توجه فرمایند وببینند که جهانگرد هندی با قلم قدرتمند خود و بسبک شیوای هندی این بناها را چطور مجسم ساخته است . در سفرنامهٔ مورد نظر ما نوشته شده که :

,,حرم سرائیست که مبنی بر قطعات دلکش و عمارات منقش که در جنب نقوش جان آفرینش تماثیل نگارخانهٔ چین تمام صورت دیوار و از حسرت طراحیهای روح فریبش روان نقاشان فرنگ در آزار ، بهرام را از روی شکارگاهش بگور برده و از تصور تصویر تهمتنان رزم خواهش شخص خیال رستم سام را بتصدیق تمام کمتر از ازلی شمرده ... هر کس که ارتقای مدارجش دید ، بلاتحاشا بزبانش رسید .

آسمان دیگر است این برفراز آسمان
یا بهشت جاودان است آشکارا درجهان
خاک او اختر نشان و آب او گوهر صفت
باد او چون طرهٔ حوران و ساغر درفشان
ساکنان عرش با سکان فرشش هم نشین
طایران قدس با مرغان بامش همزبان»

درجنوب ارگ کریم خانی باغ نظر و عمارت کلاه فرنگی واقع شده که امروز بصورت موزهٔ پارس در آمده است . یکی از این بناهای این محوطه را نویسندهٔ هندی باین نحو توصیف میکند :

این قصر بی قصور و ثانی بیت المعمور مشتمل است بر ایوان ثلثهٔ شیشه بست مختلف الاوضاع و متنوع الاضلاع به همدیگر بپیوسته و قطعات عدیدهٔ جدیده و حجره های مطبوع پسندیده ذو طبقتین که هر یکی را قطعهٔ بهشت برین و محسود خورنق خسرو پرویز باید گفت . صفایح لوایح سقف و جدار مصور از تصاویر بی نظیر طلاکار حیرت بخش انظار گویا بهرام نامی رقم ورق نقره و طلای ماه و آفتاب را در جام لاجوردی سپهر نیلگون حل کرده ، با قلم موی مژگان زهره تصاویر بی مثالش کشیده بلکه چشم فلک همچنین بزم رنگین را در خواب ندیده ، و جانب جنوب باب عظمت بابی بر دو پیلپایهٔ شیشه کار استوار و پایدار به ارتفاع پنج ذراع ... سمت شمال نیز مبوب به ابواب ثلثه و حجره ، وسطش معرّا از تصاویر برای ادای نماز پنجگانه و در حسن ترکیب بعصر یگانه . در اطاقهای درونش از نقشی و نگار چون رخسار عذرا عذاران ساده و عوض آن گلدسته های رنگارنگ فرنگ و چین در توی صناديق بلورین نهاده و برهر مصراع ابواب سه گانه اش بخط نستعلیق به نهایت حسن خط این رباعی با کمال وضوح نگاشته که راقم نقلش برداشته :

این در گه به روی خلق عالم شد باز
باشد در رحمت که خدا کرده فراز
چون کعبه نخوانمش که آید به نیاز
آنجا مغ و هندو و مسلمان به نماز

همچنین کتیبه هایی که روی هر دروازهٔ این بنا نوشته شده ، در سفرنامه نقل گردیده است . نویسنده عمارات مختلف و زیادی را ذکر کرده و با ترتیب و نظم خاصی آنها را توصیف کرده است . چون نویسنده شاعر هم بود ، نثرش نزدیک به شعر است . و علاوه بر این با

شعرهای زیاد خود این نویسنده ترکیب شده است .

مسجد وکیل ، باغهای شیراز مثلاً باغ دلکشا و باغ تخت ، حمامها ، مدرسهٔ وکیل ، چهارسوی وکیل وغیره از جمله بناهای تاریخی شیراز است که در این سفرنامه مورد شرح و توصیف قرار گرفته اند . دربارهٔ حمام وکیل شرح مفصلی داده شده و بنظر می آید که این بناجهانگرد هندی را زیاده تحت تأثیر قرار داده و از این حمام بسیار خوشش آمده بود . بنا براین شرح و توصیفی مفصل این حمام درین سفرنامه دیده میشود . اینجا تنها چند بیت که نویسندهٔ و شاعر ما در مدح این حمام سروده نقل می شود :

نیست حمامی بعالم مثل حمام وکیل
شد بعالم تابنای باد و آتش ، خاک و آب
مرتفع قصریکه گشت از رشک جام وقبه اش
بر فلک غرق خنی(۲) خجلت همه تن آفتاب
فرش سنگ مرمرش آینهٔ صورت نما
نقش گلهایش ترو تازه تر از عهد شباب
هر طرف گسترده دروی فرش دیبا و حریر
اینچنین فرشی ندیده دیدهٔ مخمل بخواب
می سزد گرگویمش یکسر گلش را گل سرشت
کز وفور گل شده گلشن جدار و صحن و باب
هرسه حوض اندرونش گشته از ماء معین
آنچنان لبریز همچون چشم خوبان از شراب
ز اعتدال طبع پاکش هر کسی مایل به او
چه فقیری بی نوا چه خسرو ملک رقاب

در خور مدح و ثنایش کی رسدگر خوانمش
غیرت گرمابه جنت روزی!آب و تاب

این جهانگرد هندی از مقابر امام زاده‌هاهم‌دیدن‌کرد و اظهاراتش دربارهٔ آن نشانگر عقیدت و احترام او نسبت به این افراد معروف و شهدای بنام اسلام می باشد . مانند شاه چراغ ، مدفن میر محمد، مرقد سید علا الدین حسین ، مقبرهٔ سید حاجی غریب ، مزار سید عبدالله و مزار شاهزاده حسین بن علی ابن الحسین . دربارهٔ تعداد زیادی مقابر امام زادها در شیراز ، نویسنده نقل قول از اهل شیراز می کند که :

,,گویند محله ای نیست که دران بیست امام زاده مدفون نباشند« .

دربارهٔ مدفن سید امیر احمد بن موسی کاظم علیه السلام معروف به شاه چراغ و عقیدت و محبت شیرازیان نسبت به این بزرگ و بزرگ زاده ، اطلاع داده شده که :

,,رجوع اهل شیراز از سایر امام زاده ها نسبت به این بزرگوار بیشتر است ، خصوصا از قسم اناث روزی نمی گذرد که از صبح تا شام اژدهام عورات بر مرقد پاکش نباشد و در روز پنجشنبه از سایر ایام هفته بیشتر . خصوصا خمیس ابتدای هر ماه بحدی کثرت ذکور و اناث می شود که عبور بکمال اشکال دست می دهد ... مرقد شریفش اساس معقولی داشت . زلزلهٔ شیرازی خراب و منهدم گردانید . حالا شهزادهٔ عالی مکان حکم تعمیرش بتکلیف تمام فرموده ، چنانچه بنّایان کار می کنند« .

از جمله مقابری که در شیراز وجود دارد، یکی از آنها آبش خاتون است که آخرین فرمانروای اتابکان سلغوری بود و قریب به ۲۲ سال حکومت کرد . این فرمانروا در مقبره ای بنام مقبرهٔ خاتون قیامت مدفون است . این مقبره هم در سفرنامه شرح و توصیف شده ولی

نویسندهٔ ما اشتباه کرده و این فرمانروای اتابک سلغوری را بنت موسی ابن جعفر علیهم السلام شمرده است . غالباً در گذشته تودهٔ عموم مردم همین طور فکر می کردند که در این مقبره یکی از زنان خانواده ائمه استراحت میکند .

جهانگرد هندی از بعضی از رجال دولت و مقامات دیگر ارشد دولتی هم اسم برده است . و دربارهٔ کارها و فعالیتهای آنها اطلاع داده وهم دربارهٔ اخلاق بعضی از آن نظر خود را داده است . در این ضمن باید گفت که از لحاظ تاریخ سیاسی ایران قرن نوزدهم میلادی این نوع اظهارات نویسنده ما حامل اهمیت خاصی است . تحت عنوان ,, اسامی وزراء و ندما و کارگذاران ,, نوشته شده :

اول ایشان محمد زکی خان نوری وزیر شاهزاده ، داماد شاه است . که رتق و فتق جمیع این ممالک در قبضهٔ اقتدار و حیطهٔ اختیار اوست . مردیست زیرک و کینه ور . بعده شکر الله خان نوری پسر عموی زکی خان داماد شاهزاده ، خلف مرزا اسدالله مستوفی سرکار شاهنشاهی ، جوانیست با مدرک ، علاقات ملکی و مالی مفوض باوست . بعده محمد علی خان ایلخانی پسر جانی خان داماد شاهزاده که مرد متمول صاحب خیریست وبرکل ایلجات که عبارت از بادیه نشینان از طائفه اتراک با مروت و شیرین بیان ، آشنا دوست ، صادق الوعده هستند،،

نویسندهٔ سفرنامه دربارهٔ محمد ولی بیگ نوری ، مرزا هدایت الله رشتی ، مرزا محمد باقر خراسانی وغیره هم اطلاعات جالب توجهی را داده است . علاوه بر این او با بعضی از اشخاص حرفه ای ملاقات کرد و دربارهٔ آنان نیز اظهاراتی دارد . درین ضمن می نویسد :

,,مرزا محمد ابراهیم بزاز که امتعهٔ وفا دربار و اقمشهٔ حیا در انبار

داشت . دیگر مرزا باقر اصفهانی چاقو ساز که درین فن ممتاز است ، دیگر آغا ابراهیم زرگر شیرازی که مُهـر مِهرش چون طلای بیغش خورشید احمر وسیم صاف محبتش چون نقرهٔ ماهتاب منور ، دیگر آغا اسمعیل شربت ساز که شیرینی بیانش حلاوت نبات مصری دربار دارد و عذوبت کلامش چون قند مکرر مذاق جان را شیرین می سازد ».

هندی هائی که با فارسی و ادبیات فارسی آشنایی پیدا کرده اند ، شگفت است اگر عاشق سعـدی و حافظ نباشند . جهانگرد هندی ما خودش شاعـر فارسی بود . پس چطور ممکن بود که به شیراز برود و زیارت مقابراین دو ستارهٔ درخشندهٔ ادبیات فارسی نکند . شرح مفصلی از مقابر این دو شاعر شیراز در سفرنامه داده شده است که وضع و چگونگی این ساختمانها را آشکار می سازد . بعلاوه کتیبه هایی که روی دیوار های این مقابر وجود داشت ، در این سفرنامه نقل شده است . دربارهٔ مقبرهٔ سعـدی نوشته شده :

«عمارت مقبرهٔ شیخ از تکلفات ظاهر معرّا ، مشتمل بر سه ایوان گچکار ، از نقش و نگار مبرّا و در ایوان سمت شرقی قبر شیخ است از یک پارچهٔ سنگ سفید ، منبت کار که آیات قرآنی حوالی آنرا گرفته و روبروی آن باغچه در تشتت اشجار ، اطراف هایش مشتمل بریک اوطاق بزرگ و باربندی برای سکونت وارد و صادر ».

همچنین دربارهٔ مقبرهٔ حافظ که موسوم به حافظیه بود ، اطلاع داده شده که :

,,محوطهٔ حافظیه باوجود عدم وسعت خیلـی دلچسپ و بافضـا بحسب ترکیب بنا واقع شده ، در وسط ایوانی دارد رفیع و منیع مشتمل بر اوطاقهای خوش ترکیب و نشیمنهای غریب ، از دو جانب کشاده که سواد شهر و و فضای صحرا بخوبی معاینه میتوان کرد . و در جانب

جدار ایوان تصاویر درویشان در وسط طول حوضیست مستطیل لطافت بنیاد ، لبالب از آب نهر رکنا باد و در صحن جنوب رویه قبر خواجه از سنگ مرمر زخیم (۳) تابنده ، منبت کار و بالای سطح قبر اشعار بخط نستعلیق در نهایت حسن خط بتراکیب متنوعه مرقوم که راقم نقلش برداشته » .

در پایان شرح آب و هوای شیراز که درین سفرنامه آمده نقل میشود :

,,زمستان این شهر همانا بزمستان هندوستان در تعداد ایام است لیکن مایه الامتیاز اینکه سرمای هند غیر مستقر، موقوف بر هواست و برد این شهر مستمر از ابتدا تا انتها ست و در صورت برفباری مضاعف می گردد . و امسال برف باظهار سکنا از سالهای پیشینه کمتر بظهور آمد . دو مرتبه درچله وسطی کره اولی سه روز علی سبیل الاتصال و مرتبهٔ ثانیه چهار روز برهمین منوال همراه باران سبک بارید . وقتیکه آسمان از سحاب پشت سنجاب بردوش کشید و زمین پیوسته شکم قاقم پوشید ، دست برد چنان بر سرما بی سرو پایان دراز گردید که طایر اولوالاجنحه هوش و حواس را از آشیانهٔ خاطر پرانید :

ببارید برف آنچنان بی درنگ — زمین گشت یکبار کافور رنگ
زباران چنان گشت تیره جهان — که بی نور شد گنبد آسمان
چنان بر فلک شد صعود سحاب — شد افسرده زو منقل آفتاب »

پاورقی ها

۱ ـ فرصة الدوله در سال ۱۲۷۱ هـ در شیراز به دنیا آمد . تمام نقاط فارس را گردش کرد . آثار تاریخی آنجا را از نزدیک مشاهده نمود . فرصة الدوله چند کتاب در رشته های مختلف تالیف کرده است از آنجمله آثار عجم اثر بسیار مهم این دانشمند ایرانی میباشد . این کتاب مشتمل بر شرح و تصویر کلیهٔ

آثار باستانی فارسی و ذکر خصوصیات تاریخی و جغرافیائی آن دیار و معرفی دانشمندان و گویندگان بزرگ است . برای شرح بیشتر رجوع کنید به ,, شیراز در گذشته و حال ،، تالیف حسن امداد ، چاپ شیراز ، ص ۳۹۳ به بعد .

۲ ـ خوی بمعنی عرق . د .

۳ ـ ضخیم ظاهراً اینجا منظورش ,,مرمر رخام،، باشد . د .

یادداشتی از طرف ,,دانش،،

* تا آنجا که اطلاع داریم اولین سفرنامهٔ ایران که یک نفر نویسندهٔ هندی (و پاکستانی) بفارسی نوشته ، از مخدوم جهانیان جهانگشت مولتانی (۷۰۷ ـ ۷۸۵ هـ) می باشد ـ ,,سفرنامهٔ ،، او ، سرگذشت اوست و سرگذشت دیدینهای او طی گردش در ایران و سایر کشور های همجوار که آنرا همراه باشگفتیها یاد کرده است . رک به : فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی . ج ٦ ص ٤٠١٠ . چاپ تهران ۱۳۵۳ ش .

** استاد احمد منزوی دربارهٔ این سفرنامهٔ و نسخه های خطی این نشانی هایی داده اند :

زبدة الاخبار فی سوانح الاسفار : از علی میرزا فرزند میرزا ابوطالب دهلوی متوطن در عظیم آباد . گزارش سفر اوست به (عرب و عجم) ، باعنوانهای : نهر نهر در دو مجلد . جلد یکم در یازده نهر ، که نهر یکم آن در بارهٔ سفر اواز عظیم آباد بسال ۱۲٤۱ است . جلد دوم در هفت نهر ، نهر هفتم آن در بارهٔ سفر اواز تهران به مشهد خراسان از راه سمنان ، دامغان ، نیشاپور ، مشهد است ، باگزارشی از هر یک از این منازل . نهر های دیگری نیز در بارهٔ ایران دارد . در آن از نا أمنی راهها

ووضع ترکمانان سخن رفته است و در ۹ ج ۲ ـ ۱۲۴۹ به انجام رسیده است .

آغاز : سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام .... اما بعد . بر خاطر دریا مقاطر سیاحان .

۱ ـ هند ، بانکیپور ۲/۱۷۲(۶۳۱) : نستعلیق امیر علی برادر نگارنده و بدستور او ۱۲۴۶ ق ، جلد یکم ، ۱۲۴ گ ۱۴ س (ف . عبدالمقتدر ۷ : ۱۸۸ تا ۱۹۱) .

۲ ـ هند ، بانکیپور ۳/۱۷۲(۶۳۲) : نوشتهٔ نگارنده ، ۱۲۴۹ ق ، جلد دوم ، ۱۷۸ گ ۱۴ س (مرآت العلوم ، عبدالمقتدر ۱ : ۵۱) .

همان مآخذ ، ص ۹ ـ ۴۰۰۸ .

رئیس نعمانی *

غـــزل

چه تهمت برسرش ، ایدل ، بدآن شیرین شمایلها
رواج شهـر ما گردید چون آزردن دلها

مپرس احوال طوفان زادگان قلزم الفت
مبارک باشدت ایدوست عشـرت گاه ساحلها

اگر بینـی رخ او ، همچومن دیوانه خواهی شد
مـزن ای ناصح نادان به من این حـرف باطلها

نه چون جمعیت خاطر بر اهل دل حـرام آید
پسند خاطرش افتاد چون آزردن دلها

بفیض حسرت نایابی تمثال اندیشه
ز خـوبی ها سخنهـا گفته مـی آید به محفلهـا

چه سود از گـریه برکشتی سواران خـرد دشمن
چه کشتیها فرو در آب شـد نـزدیک ساحلها

برای چشم تو این منظـر خوش دیدنی باشـد
به صـد شوخـی تماشا کن تپیدنهای بسملها

دلم بر رای سست اندیشگان شـوق مـی سوزد
سخن از جلوه گفتنـد و پرستیدند حایلها

به تاریکی برستان ، حـرفهای روشنی گفتم
به خانه آگهی دادم رقیبان را ز منزلهـا

---

* زاده : ۱۵ مارس ۱۹۵۸ م . مدیر مجلهٔ فارسی « عبارت » لکهنو ـ هند ـ

نصب او مبادا در دو عالم هیچ آسانی
کسی کز غیر حق دارد امید حل مشکلها
مشو نومید از رحمت چو در بند بلاافتی
تماشا کن چه گلها میدمد از پردهٔ گلها
پس از جهد و عمل عاقل توکل بر خدا دارد
بغیر سعی دارند ابلهان امید حاصلها
رئیس از من حدیث شهر خوبان ادب بشنو
نیم از ساربانان تاکه گویم حرف محملها

رئیس نعمانی

غزل

کمال مرد به اوصاف علمی و ادبی است
دلیل بی هنری لاف نسبت نسبی است
غلط که ,,عرض هنر پیش یار بی ادبی است،،
خلاف قاعدهٔ شوق مدعا طلبی است
من و نیاز به صهبا ، چه گفتگوی صبی است
نشاط من همه مرهون ذوق تشنه لبی است
سعادت ابدی جز به پیروی نبی است
کسی که قایل این شد ، ردیف بولهبی است
چسان فریب هوای بتان هند خورم
مشام شوق معطر ز نگهت عربی است

معلـــمم بجـــز از قــول راست درس نداد
زمـن تـوقـع لابه ، خیال بولهبـی اســـت

شنیـده ام چو حدیث فـراق از لب نـی
دلم گرفته ز صـوت تـرانهٔ طـربـی اسـت

عنان دل که بدست خـرد نداد قضـا
من و ندیدن خـوبان شهـر بوالعجبـــی است

دلم که بهـره نبرده ز آرزو خون شـد
چـــرا همیشه به لب وصفهای لاله لبـی است

به داد من نـرسی گـر ، فریب وعـده بـده
دل است ، دل ، که نه کم ز آبگینـهٔ حلبی اسـت

حـدیث شـوق به ایمـا خـوش است ،فاش مگوی
چه مـدعای تو از خنده های زیر لبی اسـت

مباز نـرد طلب ، نیست اردلت بیـدار
بهوش دست زن ، این کار آتش و حطبی است

امید خیر زمستکبران دهر مـدار
کشـود کار ضعیفان ، بدست بی سببی است

کسیکه کار لئیمانه میکنـــد همـه روز
چه حاصلـش زدعاهای باب نیـم شبی است

رئیـس حـرف فضـولی بگفته هایم نیســت
هـــزار نکته بیابد اگـر نه مـرد غبی است

محمد سرفراز ظفر*

مرگ می ترسد ز عزم عاشقان

ای اسیر بند های دیگران
نیست جایت زیر سقف آسمان
زنده ای اما نه زنده روح تو
نیست از غیرت ترا نام و نشان
بلبل دلداده ئی بر رنگ و بو
آمده صیاد در این گلستان
بی خبر بر خیز پنجه کن بظلم
تابه کی این ناله و آه فغان
ساقیا در جام من کن آن شراب
آنکه می بخشد سرور جاودان
عاشقی زی در خطر زیرا "ظفر"
مرگ می ترسد زعزم عاشقان

* استاد فارسی در مؤسسه ملی زبانهای نوین ـ اسلام آباد ـ

اختر راهی *

برصغیر پاک و ہند میں مطالعۂ سعدی

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (۵۸۹ ھ — ۶۹۱ ھ) فارسی زبان و ادب کے ان چند مشاہیر میں سے ایک ہیں جن کے افکار و آثار دنیا کی تقریباً ہر ترقی یافتہ زبان میں منتقل ہو چکے ہیں اور پوری دنیا کے اہل علم و نظر سے خراج تحسین حاصل کر چکے ہیں تاہم شیخ سعدی کے افکار و آثار سے جس قدر اعتناء برصغیر پاک و ہند میں کیا گیا ہے، ایران کے علاوہ کسی دوسرے ملک میں اس کی مثال نہیں ملتی۔

شیخ سعدی کی شہرت ان کی زندگی ہی میں برصغیر پاک و ہند پہنچ گئی تھی۔ غیاث الدین بلبن (م ۶۸۵ ھ) کا بڑا بیٹا شہزادہ محمد قاآن ملک (م ۶۸۳ ھ) ملتان اور سندھ کا گورنر تھا۔ اس کے دربار سے امیرخسرو (م ۷۲۵ ھ) اور امیر حسن سجزی (م ۷۳۸ ھ) جیسے اصحاب علم و دانش وابستہ تھے۔ شہزادہ محمد قاآن ملک، شیخ سعدی کے کلام سے متاثر تھا۔ ضیاء الدین برنی کی روایت ہے کہ :

,, خان شہید نے اپنی انتہائی فراست کی وجہ سے، جو

---

* ولادت : ۲۶ نومبر ۱۹۳۷ء۔ استاذ جامعہ اسلامیہ۔ اسلام آباد
تصانیف : ۱۔ تذکرۂ علمائے پنجاب۔ ۲۔ تذکرۂ مصنفین درس نظامی

اس میں موجود تھی ، دو بار شیخ سعدی کی تلاش میں ملتان سے آدمیوں کو بطور قاصد مع خرچ کے شیراز بھیجا اور شیخ کو ملتان مدعو کیا ۔ وہ چاھتا تھا کہ شیخ کے لئے ملتان میں خانقاہ تعمیر کرائے اور اس کے لئے گاؤں وقف کر دے لیکن خواجہ سعدی پیرانہ سالی اور کمزوری کے باعث نہیں آسکے ۔ دونوں مرتبہ ایک پرچہ پر اپنے ھاتھ سے ایک غزل تحریر کرکے خان کو بھیج دی اور اپنے نہ آنے کی معذرت تحریر کی (۱)"

یہ وہ دور تھا جب طوطی شکر مقال امیر خسرو کی شاعری کا آغاز ہو رہا تھا اور شیخ سعدی کا آفتاب عمر ، لب بام کو پہنچ رہا تھا ۔ امیر خسرو نے شیخ کے کلام سے اکتساب فیض کیا ۔

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت
شیرہ از خم خانۂ مستی کہ در شیراز بود

امیرخسرو نے شیخ سعدی کا تتبع کرتے ہوئے ان کی برتی ہوئی بحروں میں قافیہ و ردیف کی پابندی کے ساتھ غزلیں کہیں (۲) ۔ خسرو کے ہم نشین اور خواجہ تاش امیرحسن سجزی کے ہاں بھی شیخ سعدی کے حوالے ملتے ھیں ۔ مثال کے طور پر انہوں نے حضرت نظام الدین اولیاء (م ۷۲۵ھ) کے سامنے یہ شعر پڑھا ۔

افسوس برآن دیدہ کہ روی تو ندیدہ است
یا دیدہ و بعد از تو بروی نگریدہ است

حضرت نظام الدین اولیاء نے اس کی تحسین کی اور فرمایا ۔
"شیخ سعدی نے خوب کہا ہے (۳) "

فوائد الفواد کے اندراجات سے یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ حضرتؒ نظام الدین اولیاؒ شیخ سعدی کے اشعار کا حوالہ دیتے تھے (۳) ۔

مولانا حمید قلندر ، مرتب ,, خیر المجالس " حضرت نصیر الدین چراغ دهلی (م ۷۵۷ هـ) کے دامن سے وابسته هونے سے پہلے حضرت نظام الدین اولیاؒ کے مرید تھے - ,, خیر المجالس " کے مطالعے سے جہاں یه معلوم هوتا ہے که وه فارسی زبان پر ماهرانه قدرت رکھتے تھے وهیں یه بهی واضح هوتا ہے که وه شاعر تھے اور کہیں کہیں اپنا ذکر ,,حمید قلندر شاعر " کے فقرے سے کرتے تھے - ,, خیر المجالس " میں ان کی دو مذهبی نظمیں ، دو رباعیاں اور چند متفرق ابیات موجود هیں - ان کے کلام پر شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م ۱۰۵۲ هـ) نے تبصره بهی کیا ہے مگر آج ان کا دیوان نہیں ملتا - برٹش میوزیم کی ایک فارسی بیاض کے مطالعے سے ڈاکٹر نذیر احمد صاحب کو عهد تغلق کے شعراء پر کچھ نیا مواد حاصل هوا - انهوں نے اس بیاض پر لکھتے هوئے ,,حمید قلندر شاعر " کے نو قصیدوں ، ایک ترجیع بند اور پانچ غزلوں سے اهل علم کو آگاه کیا (۵) -

ان میں سے ایک ترجیع بند شیخ نظام الدین اولیاؒ کی مدح میں ہے اور شیخ سعدی کے تتبع میں لکھا گیا ہے - حمید قلندر نے بالاراده شیخ سعدی کا تتبع کیا ہے - دو بندوں میں سعدی کا نام لیا ہے (۶) -

می ترسم از آنکه گفت سعدی	کز چشم بدت رسدت گزندی
مائیم گدای ملک سعدی	در ملک کلام اوست خسرو
من ذره و اوست آفتابی	کو ذره و آفتاب و پرتو
گر معجزه نی کرامتش هست	اقرار بکن و لیک مگرو
نظمش بمذاق من نشسته	تا هیچ کلام نیست در رو

ڈاکٹر نذیر احمد صاحب نے سعدی اور حمید قلندر کی ترجیعات کے مشابه بند آمنے سامنے درج کرکے واضح کیا ہے که ,, حمید قلندر کی اس نظم کے متعلق وثوق سے کہا جا سکتا ہے که اس نے بڑی کامیابی

سے سعدی کی نقل کی ہے (۷) "۔

دونوں شاعروں کا بیت ترجیع نقل کیا جاتا ہے :

حمید قلندر	سعدی
بنشینم و صبر پیش گیرم	بنشینم اگر نشست یابم
دنبالۂ کار خویش گیرم	بی صبر و قرار می شتابم

مذکورہ بالا شواہد سے یہ حقیقت واضح ہو جاتی ہے کہ شیخ سعدی کا کلام اس کی زندگی میں یہاں پہنچ گیا تھا اور ابھی اس کی رحلت کو پچاس سال بھی نہ گزرے تھے کہ اس کی کاوشوں کی پیروی کی جانے لگی تھی۔

کیا شیخ سعدی ہندوستان آئے تھے ؟

مذکورہ بالا واقعات سے واضح ہے کہ شیخ سعدی کا کلام ان کی زندگی میں برصغیر پہنچ گیا تھا اور اہل علم کی محفلوں میں ان کا چرچا تھا لیکن کیا خود شیخ سعدیؒ برصغیر تشریف لائے تھے یا نہیں؟ اس سلسلے میں ایک رائے تو یہ ہے کہ وہ برصغیر نہ آ سکے مگر کچھ لوگ اس کے قائل ہیں کہ شیخ سعدی برصغیر تشریف لائے تھے (۸)۔

غالباً اس سفر ہند کا ماخذ " بوستان " باب ہشتم کی " حکایت سفر ہند و ضلالت بت پرستان "(۹) ہے۔ حکایت کا خلاصہ یہ ہے کہ انہوں نے سومنات میں ہاتھی دانت کا ایک بت دیکھا جو منات کی طرح جواہر سے مرصع تھا۔ اس خوبصورت بت کے سامنے لوگ گڑگڑاتے تھے اور وہ حیرت زدہ تھے کہ اس بے جان اور بے بس بت کے سامنے انسان کیوں جھکتے ہیں ؟ یہی سوال انہوں نے ایک پجاری سے پوچھا تو اس نے بت کدے کے سربراہ کو ان کے بارے میں خبر کر دی۔ اس صورت حال میں شیخ نے سلامتی اسی میں دیکھی کہ بہانہ کر

لیں چنانچہ انہوں نے بت کدے کے سربراہ سے کہا کہ یہ سوال حقیقت حال دریافت کرنے کے لیے تھا تاکہ پوجا میں زیادت لذت حاصل ہو۔ بت کدے کے سربراہ برھمن نے بتایا کہ یہ کوئی عام بت نہیں بلکہ ہر صبح خدا کے سامنے ہاتھ اٹھا کر دعا کرتا ہے۔ شیخ ایک رات بت کدے میں رہے اور جب صبح ہوئی تو انہوں نے بت کو ہاتھ اٹھاتے دیکھا مگر اس کے ساتھ ہی انہوں نے پردے کے پیچھے ایک بت پرست کو بھی دیکھ لیا جس کے ہاتھ میں رسیّ تھی اور یہی رسیّ کھینچنے سے بت کے ہاتھ اٹھ جاتے تھے۔ اب بت پرست کا راز فاش ہو چکا تھا اور شیخ کو اندیشہ تھا کہ وہ اپنے راز کے فاش ہو جانے کی وجہ سے انہیں نقصان پہنچائے گا۔ چنانچہ بت پرست کو شیخ نے جان سے مار ڈالا اور سومنات سے ہندوستان چلے گئے۔ وہاں سے یمن کے راستے حجاز روانہ ہوئے "۔

علامہ شبلی نعمانی (م ۱۳۳۲ ھ) نے اس حکایت کی حسب ذیل خامیوں کی طرف توجہ دلائی ہے (۱۰)۔

۱۔ بت کو ہاتھی دانت کا بتایا گیا ہے حالانکہ ہندوؤں کے نزدیک ہاتھی دانت ناپاک ہے اس لیے " بت عاج " کا کوئی وجود ممکن نہیں۔

۲۔ برھمنوں کو پاژندخوان اور بڑے برھمن کو " پیر تفسیر اوستا و زند " کہا گیا ہے حالانکہ پاژند ہندوؤں کی نہیں پارسیوں کی کتاب ہے۔

۳۔ برھمنوں کو کہیں گبر اور کہیں مطران کہا ہے حالانکہ مطران عیسائیوں کے مذہبی راھنما کو کہا جاتا ہے اور پھر مطران کو " مطران آذرپرست " کہنا مزید غلط ہے۔

۴۔ پورا واقعہ دور از قیاس ہے۔

حکایت کی خامیوں کے باوجود ,, بوستان ،، میں اس کی موجودگی کی کیا توجیه هو سکتی ہے ؟

ایک قیاس یه ہے که حکایت جعلی اور الحاقی ہے ۔ کئی ادب پاروں میں الحاق ثابت ہے ۔ مثنوی مولانا رومؒ کا ساتواں دفتر گھڑ لیا گیا ۔ ایک شاعر کا کلام دوسرے کے نام منسوب کر دیا گیا ۔ شیخ سعدی کے علم و فضل کے پیش نظر ان سے ایسی اغلاط کا ظہور ناممکن ہے مگر ,, بوستان ،، کے مختلف خطی نسخوں میں تسلسل سے اس حکایت کا نقل هوتے رهنا اس قیاس کو بے وزن کر دیتا ہے ۔ حقیقت یه ہے که یه نظم شیخ سعدی کی کاوش طبع کا نتیجه ہے مگر واقعه سنا سنایا ہے جو اخلاقی نصائح پیش کرنے کے لیے صیغهٔ متکلم میں نظم کر دیا گیا ہے ۔ یه ضروری نهیں که جو کچھ ادب میں صیغهٔ متکلم میں بیان کیا جائے وہ یقیناً آپ بیتی کا حصه هو ۔ ,,بوستان ،، اور ,, گلستان ،، کی بعض دوسری حکایات اور شیخ سعدی کی ذاتی زندگی کے درمیان تطبیق اسی طرح ممکن ہے که ان حکایات کو آپ بیتی کے بجائے جگ بیتی کا حصه خیال کیا جائے ۔

بوستان سے سومنات اور هندوستان کے سفر کی موهوم اطلاع سے آگے بڑھ کر دهلی میں شیخ سعدی کی آمد کی روایت بھی بیان کی گئی ہے (۱۱) اور مقصد سفر یه بتایا گیا ہے که وہ امیرخسرو سے ملنے آئے تھے ۔ حیرت ہے که شیخ سعدی جیسا شاعر دهلی آئے اور معاصر مؤرخین اس کے بارے میں خاموش رهیں حتی که جس شخص کی کشش انهیں دهلی کھینچ لائے وہ دنیا بھر کی اطلاعات دینے کے باوجود اس ملاقات کے بارے میں کچھ نه لکھے ۔

مذکورہ بالا بحث سے واضح ہے که شیخ سعدی کے برصغیر آنے کی روایت مشتبه ہے اور تاریخی طور پر پایهٔ ثبوت کو نهیں پهنچتی ۔

اشعار و حکایات کا انتساب

لوک کہانیوں اور ضرب الامثال کا مطالعۂ کرنے والے اس حقیقت سے باخبر ھیں کہ اکثر ایسے واقعات معروف تاریخی شخصیات سے منسوب ھیں جو نہ تو کبھی معرض وقوع میں آئے اور نہ اس کا کوئی امکان ھی ھوتا ہے۔ بہت سی ضرب الامثال اور اشعار کی وقعت بڑھانے کے لیے انہیں معروف اھل دانش سے نسبت دے دی جاتی ہے۔ برصغیر کے فارسی دانوں میں شیخ سعدی کے حوالے سے ایسے ھی کچھ اشعار اور واقعات متداول ھیں ۔ مثال کے طور پر گجرات (کاٹھیاواڑ) کے سفر کے حوالے سے یہ قطعہ پڑھا جاتا ہے۔

سعدی درین دیار تو مردی مسافری
باکس مگـو کہ گجراتیـان زنند (کذا)
سعدی تو جوھری ، سخنان تو جوھراند
لیکن چنان فروش کہ گجراتیان خرند

"یاران قصص " نے گجرات (کاٹھیاواڑ) کے ساتھ ساتھ گجرات (صوبہ پنجاب) کے باسیوں کی کم ھمتی اور نافہمی کے لیے اسے استعمال کیا ہے۔ ستم ظریفی کی حد تو یہ ہے کہ ان اشعار کو گجرات (صوبہ پنجاب) کے بارے میں قرار دے کر شیخ سعدی کے سفر کو دھلی سے پنجاب تک پھیلا دیا گیا ہے۔

اسی طرح افغانوں کی مذمت کے لیے اشعار گھڑ لیے گئے ۔ ایک قطعہ ہے

سعدیا روز ازل حسن بہ ترکان دادند
عقل و دانش ھمہ بامردم ایران دادند
نغمۂ عیش و طرب ھمہ بامردم ھند
کجی و کجروی وجہل بافغان دادند

ان اشعار کی زبان اور طرز ادا چغلی کھا رھی ہے کہ یہ برصغیر

کے ,, اہل مکتب ،، کے تراشیدہ ھیں ۔ افغانوں کے ساتھ اہل کشمیر کے بارے میں بھی ,,ھجو آمیز ،، حکایت شیخ سعدی کی طرف منسوب کی جاتی ہے ۔ علامہ اقبال نے اس کی توجیہ کرتے ہوئے لکھا کہ :

,, سعدی نے محض قومی رقابت سے کشمیریوں کی ھجو کی ہوگی کیوں کہ ایک زمانے میں کشمیر ایران کا ھمسر رہ چکا ہے (۱۲) ،،

علامہ ھی کے حوالے سے ایک زبان زد عام حکایت یہ ہے کہ :

,, ایک عورت نے اپنے شوہر سے محلہ کے نانبائی کی شکایت کی کہ وہ گراں فروش ہے ، اس لیے میں بازار سے گندم لاکر خود روٹی تیار کیا کروں گی ۔ دور اندیش شوہر نے جواب دیا کہ دکاندار آخر اہل محلہ ھی کے بھروسے پر بیٹھا ہے اس لیے اس سے قطع تعلق نہ کرنا چاہیے (۱۳) ،،

نہ تو یہ حکایت سعدی کی کتابوں میں ملتی ہے اور نہ مذکورہ بالا اشعار ھی ,, کلیات سعدی ،، میں ھیں تاھم ان انتسابات سے یہ واضح ہے کہ شیخ سعدی کی دانائی ، بزرگی اور مردم شناسی کے بارے میں برصغیر کے مسلمان بہت بلند رائے رکھتے ھیں اور کسی شعر یا حکایت کا شیخ سعدی سے منسوب ہو جانا اس کے حکمت آمیز ہونے کے لیے کافی ہے ۔

شیخ سعدی کی طرف منسوب ترجمۂ قرآن

شیخ سعدی کی طرف ایک فارسی ترجمۂ قرآن منسوب ہے حالانکہ اصل مترجم شیخ کے ہم وطن سید شریف جرجانی (م ۸۱٦ ھ) ھیں ۔ ناشر نے عوام میں اس ترجمہ کی وقعت بڑھانے کی خاطر سعدی شیرازی کا نام استعمال کیا تھا ۔ عبدالحق حقانی کی روایت

ہے کہ :

,,جس کو آج کل جہلاء سعدی کا ترجمہ کہتے ہیں وہ دراصل سید شریف کا ترجمہ ہے۔ صاحب مطبع نے میرے سامنے رواج دینے کے لیے سعدی کی طرف منسوب کر دیا (۱۴)،، ۔

سعدی دکنی سے التباس

سعدی شیرازی کی شہرت کے پیش نظر کئی شعراء نے اپنا تخلص ,, سعدی ،، رکھا ان میں سے ایک سعدی دکنی (م ۱۰۰۲ ھ) ہے۔ شیخ سعدی کے اساطیری سفر گجرات کے پس منظر میں قیام الدین قائم چاندپوری (م ۱۲۰۸ ھ) نے لکھا ہے کہ :

,, شیخ سعدی شیرازی ... لختی برزبان این دیار وقوف یافتہ ، یک دو بیت ریختہ ... برسبیل تفنن بقید نظم درآوردہ (۱۵) ،،

حالانکہ شیخ سعدی کی طرف منسوب اشعار سعدی دکنی کے تھے۔ میر تقی میر (م ۱۲۲۵ ھ) اور فتح علی خان گردیزی (م ۱۲۲۴ ھ) نے اس التباس کو رفع کیا (۱٦) اور بعد کے تذکرہ نگاروں نے حقیقت حال مزید واضح کی (۱۷) ۔

آثار سعدی بطور درسی کتب

سکندر لودھی (م ۹۱۵ ھ) نے اپنے دائرہ اقتدار میں اور سلطان زین العابدین (م ۸۷۹ ھ) نے کشمیر میں فارسی کو رواج دیا لیکن دفتری زبان کی حیثیت سے اکبری عہد (م ۹٦۳ ھ ــ ۱۰۱۴ ھ) میں راجہ ٹوڈر مل نے اسے نافذ کیا اور یوں فارسی زبانِ و ادب کی تدریس کو ترقی ہوئی ۔ فارسی کی متداول تاریخی کتب میں فارسی کے نصابِ درس کے بارے میں تفصیلات دستیاب نہیں البتہ اشخاص کے احوال اور تذکروں سے اجمالاً معلوم ہوتا ہے کہ گلستان اور بوستان نصاب میں شامل تھیں ۔ شیرشاہ سوری (م ۹۵۲ ھ) کی تعلیم کے

بارے میں اطلاع ملتی ہے کہ :

,, کافیه را با دیگر کتب خوانده و گلستان و بوستان و سکندرنامه که درآں زمان درمیان اهل هند خواندن آن لازم بود خواند (۱۸) "

شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م ۱۰۵۲ هـ) نے اخبار الاخیار (تالیف : ۹۹۹ هـ) میں ان کتابوں کا ذکر کیا ہے جو مدارس میں پڑھائی جاتی تھیں ۔ ان میں گلستان ، بوستان اور دیوان حافظ فارسی کتب شامل ھیں (۱۹) ۔ ابوالبرکات منیر لاهوری (م ۱۰۵۴ هـ) کے احوال میں یه اطلاع ملتی ہے که وہ پانچ سال کی عمر میں مکتب بھیجے گئے تھے ۔ انہیں گلستان سعدی کے بہت سے اشعار حفظ تھے جن کو وہ ماهر فن کی طرح سناتے تھے (۲۰) ۔

چندربھان برهمن (م۱۰۷۳هـ) برصغیر کی عمومی تاریخ ,,چہار چمن" (تالیف ۱۰٦٦ هـ) میں اپنے فرزند خواجه تیج بھان کو ایک مکتوب میں گلستان ، بوستان ، اخلاق جلالی اور اخلاق ناصری وغیره کے دائمی مطالعے کی ترغیب دیتا ہے :

,, اگرچه علم فارسی دستگاه بسیار دارد و احاطه جمع اش از حد بشریت متجاوز ، لیکن اولاً بجهت افتتاح ابواب سخن بطریق تیمن مطالعۂ گلستان و بوستان و رقعات جامی از ضروریات است وچوں تقدیر شعور بهم رسد خواندن کتب اخلاق مثل اخلاق ناصری .... ضرورتر "(۲۱)

گیارهویں صدی میں گلستان و بوستان هر مدرسه کا جزو نصاب تھیں ۔ ایک گمنام هندو مصنف نے اپنی کتاب ,, خلاصة المکاتیب " (تالیف ۱۱۰۰ هـ) میں شیخ سعدیؒ کا ذکر خیر ان الفاظ میں کیا ہے :

,,پس ازاں بخواندن کتب متبرک عندلیب گلستان شیراز ،

بلبل بوستان حقیقت ومجاز حضرت مصلح الدین انار اللہ
برهانه که به سعدی شیرازی مشهور است چراغ خرد
راروغن اندازد و پس ازین کتب پایه به پایه خواند ...(۲۲)»

کتب سعدیؒ کے بعد مصنف نے انشا پردازی کی چند کتابوں کی جانب راہنمائی کی ہے۔ نظم و شعر کی تعلیم میں ,, دیوان سعدی " بھی مذکور ہے۔

شروح گلستان

گلستان شیخ سعدی کا شاہکار ہے۔ اسے ,,زیبا ترین کتاب نثر فارسی "(۲۳) قرار دیا گیا ہے۔ شیخ سعدی نے ایجاز و اختصار کے ساتھ مافی الضمیر کا اظہار کیا ہے۔ تمثیل و تشبیہ میں شاید ھی کوئی کتاب اس کا مقابلہ کر سکتی ہے۔ نثر اور نظم کے اس امتزاج نے ایک دنیا کو مسحور کر رکھا ہے۔ درسی کتاب ہونے کی حیثیت سے کثرت سے اس کی شرحیں لکھی گئی ھیں۔ حسب ذیل فارسی شروح کا علم ہو سکا ہے (۲۴)۔

۱۔ شرح گلستان

عبدالرسول بن شہاب الدین بن عبداللہ قریشی نے ۱۰۷۳ ھ میں بوستان کی شرح لکھی۔ یہ شرح دیباچہ اور حسب ذیل پانچ اقسام میں تقسیم ہے۔

قسم اول : آیت های قرآنی
قسم دوم : احادیث و گفتار مشائخ و امثال
قسم سوم : سروده های عربی
قسم چهارم : سروده های فارسی
قسم پنجم : لغات دشوار به ترتیب حروف تهجی

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۱۲۰ هـ ــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۸۹

۲ ـ مکتوبه ۱۱۹۳ هـ ــ ایضاً ص ۱۲۹۰

۳ ـ مکتوبه ۱۲۳۱ هـ ــ دانش گاه پنجاب ج ۲ ، ص ۲۲۱

۴ ـ مکتوبه ۱۲۹۱ هـ ــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۹۰

۲ ـ حاشیه (شرح) گلستان

میر محمد نور اللہ احراری (م ۱۰۷۳ هـ) ، اورنگ زیب عالمگیر کے عہد میں صوبہ شاهجہان آباد کا صدر تھا ـ اس سے مثنوی مولانا روم کی شرح بھی یادگار ہے ـ دیباچہ میں رقمطراز ہے ـ ,, از تقادم ازمنه و تغایر السنه و تداول صبیان تحریفاتی درگلستان راه یافته بود ، ومن نسخ بسیاری را برطاقت خود ضبط آورده ، ونکات مغلقه آنرا حاشیه نویسی کردم » ـ

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۰۹۸ هـ ــ دانشگاه تهران بحواله نسخه های ج ۵: ۳۳۸۹

۲ ـ مکتوبه ۱۱۱٦هـ ــ دیوبند ج ۲ : ۲٦۰

۳ ـ مکتوبه ۱۱۲۰ هـ ــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۸۹

۴ ـ مکتوبه ۱۲۳۳ هـ ــ پنجاب پبلک لائبریری ج ۱ ۵۵۸

۵ ـ مکتوبه ۱۲۷۱ هـ ــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۸۹

۳ ـ شکرستان : شرح گلستان

ملا سعد پٹنوی (عظیم آبادی) نواب عاقل خان رازی صوبہ دار دھلی کے مصاحب تھے ـ دھلی سے پٹنہ گئے اور درس و تدریس میں مصروف رھے ـ ان سے ۵۵ تصنیفات یادگار ھیں ـ لیکن زمانے کے ھاتھوں زیادہ تر ضائع ھو چکی ھیں ـ ڈاکٹر مختار الدین احمد نے ۱۸ کتابوں کا تعارف لکھا ہے (۲۵) ـ ان میں سکندرنامہ ، مثنوی معنوی ، گلستان ، بوستان کی شروح شامل ھیں ـ سراج الدین خان آرزو (م ۱۱۶۹ھ) نے ان کی شرح گلستان سے اپنی شرح میں استفادہ کیا تھا ـ شکرستان ۱۰۹۵ ھ میں مکمل ھوئی ـ

نسخہ ھای خطی :

۱ ـ مکتوبہ ۱۸ قرن عیسوی ـــ برٹش میوزیم بحوالہ نسخہ ھا ج ۳۵۰۳:۵

۲ ـ مکتوبہ ۱۲۱۴ ھ ـــ ڈھاکہ ج ۱ : ۳۷

۴ ـ بہارستان

غلام معین الذین ملقب بہ عبیداللہ خویشگی قصوری (م بعداز ۱۱۰۶ ھ) بلند پایہ تذکرہ نگار ، صوفی اور عالم تھا (۲۶) ـ اس سے پچاس کتابیں یادگار ھیں ـ ان میں فارسی درسیات کی شروح بھی شامل ھیں ـ اس نے اپنے مرشد شیخ عبدالرشید جونپوری کو خواب میں دیکھا اور مرشد نے گلستان کی شرح لکھنے کی تلقین کی چنانچہ تین ماہ کے قلیل عرصے میں ۱۱۰۵ ھ میں ,,بہارستان ،، تالیف کی ـ

نسخہ ھای خطی :

۱ ـ مکتوبہ ۱۱۳۴ ھ مخطوطات شفیع ص ۲۳۷

۲ ـ مکتوبہ ۱۲۲۹ ھ کتاب خانہ سید محمد طیب شاہ

همدانی (قصور)

۵ ـ نو رستان: شرح گلستان

یہ شرح محمد واصل کوردی سالاری نے ۱۳ ذوالحجہ ۱۱۰۵ ھ (۳۸ ویں سال جلوس عالمگیری) کو شاھجہان آباد (دھلی) میں مکمل کی ۔

نسخۂ خطی :

۱ ـ بخط شارح ـــ بانکی پور پٹنہ بحوالہ نسخہ ھا ج ۵: ۳۵۱۵

٦ ـ بہار عمر

مولوی عبدالحی معروف بہ سید عادل بن سید شرف الدین نے ۱۱۱۹ ھ میں مکمل کی ۔ مشکل کلمات کی تشریح کی گئی ہے۔

نسخہ خطی :

۱ ـ مکتوبہ ۱۱۱۹ ھ ـــ شیرانی ج ۳: ۳۵۱

۷ ـ خیابان گلستان

سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹ ھ ـ ۱۱٦۹ ھ) نے ۱۱۱۹ ھ میں گلستان کی شرح مکمل کی:

کزخیابان گلستان چین ,,گل نو،، آرزو

۱۲۲۵ ـ ۱۰٦ ۱۱۱۹ ھ

ازپی تاریخ تاطبع تو گردد تر دماغ

چند بار طبع ہو چکی ہے :-دھلی ـ مطبع مفید الخلائق (۱۲٦۸ ھ)

۸ ـ شرح گلستان

شیخ محمد افضل الہ آبادی نقشبندی (م ۱۱۲۴ ھ) کے آثار میں گلستان کی شرح کا ذکر ملتا ہے (۲) ۔

۹ ـ شرح گلستان

محمد اکرم بن عبدالرزاق ملتانی قادری نے درسی کتب ۔ کریما ، اسکندرنامہ ، یوسف و زلیخا اور گلستان کی شرحیں لکھیں ۔ شرح گلستان ۱۱۵۵ ھ میں مکمل ہوئی ۔ چند بار زیور طباعت سے آراستہ ہوئی ہے ۔

لاھور ۔ مطبع مطلع نور (۸٦ ۔ ۱۲۸۵ ھ)

۱۰ ۔ شرح گلستان : سلطانیہ

محمد سلطان بن الهداد ، عہد احمد شاہ (۱۱٦۱ ھ ۔ ۱۱٦۷ ھ) کے آغاز میں وطن مالوف خوشاب سے پشاور آئے ۔ درس و تدریس سے وابستہ رھے ۔ یوسف و زلیخا اور سکندرنامہ کی شرحوں کے ساتھ ,, گلستان ،، کی شرح لکھی ۔

نسخہ خطی :

۱ ۔ مکتوبہ ۱۲۹۳ ھ ۔ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳ : ۱۲۹۳

۱۱ ۔ شرح گلستان

شیخ ولی محمد اکبر آبادی بن رحم اللہ اکبر آبادی عہد محمد شاہ (۱۱۳۱ ھ ۔ ۱۱٦۱ ھ) کے اساتذہ ، ارباب سلوک اور علماء میں سے تھا ۔ اس سے مثنوی مولانا روم کی شرح مخزن الاسرار (تالیف : ۱۱۳۰ ھ تا ۱۱۵۱ ھ) بھی یادگار ہے ۱۳ رمضان ۱۱٦٦ ھ کو گلستان کی شرح مکمل ہوئی ۔ مولوی غیاث الدین نے ,, بہار باران ،، کے دیباچے میں ایک شارح ولی محمد مرشد آبادی کا ذکر کیا ہے ۔ شاید اس سے مقصود ولی محمد اکبر آبادی ھی ہے ۔ ولی محمد اکبر آبادی کی شرح مطبوعہ ہے ۔

۱۲ ۔ چمنستان

سید سراج الدین اورنگ آبادی (م ۱۱۷۷ ھ) درویش طبع

شاعر تھے ۔ ان سے فارسی و اردو کلام کے علاوہ گلستان کی شرح یادگار ہے۔ خانبابامشار کی اطلاع کے مطابق بمبئی سے ۱۲۹۹ ھ میں شائع ہو چکی ہے۔

۱۳ ۔ ریاض رضوان

ریاض علی سلہٹی نے ,, ریاض رضوان ،، کے نام سے ضخیم شرح لکھی ہے۔ کلکتہ سے طبع ہو چکی ہے۔

۱۴ ۔ چمنستان

مولوی تاج الدین حسین خان بہجت (م بعد از ۱۲۷۱ ھ) مدراس کے عالم و مفتی اور صاحب قلم تھے ۔ انہوں نے ۱۲۴۷ ھ میں گلستان کی شرح لکھی ۔ زمانۂ تالیف یکم ربیع الاخری سے ۸ جمادی الاخری (۲۸) یعنی صرف ایک ماہ آٹھ دن ہے ۔ چمنستان شائع ہو چکی ہے ۔

مدراس ۔ مظہر العجائب پریس (۱۲۶۹ ھ)

۱۵ ۔ بہارستان : حاشیہ گلستان

عبدالغنی بن فیض اللہ ساکن قصبہ سرائے میر نورالدین حسین نے گلستان کے مشکل اور مغلق مقامات و الفاظ کی تشریح و توضیح کی ہے ۔

نسخہ خطی

۱ ۔ مکتوبہ حدود ۱۲۵۵ ھ مخطوطات شفیع ص ۲۵۲

۲ ۔ مکتوبہ ۱۲۷۲ ھ ۔ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳ : ۱۲۹۴

۱۶ ۔ شرح اشعار و کلمات عربی گلستان

نامعلوم مؤلف نے آیات قرآن ، احادیث نبوی اور عربی اشعار و کلمات کی شرح لکھی ہے۔

نسخۂ خطی :

۱ ـ مکتوبہ ۱۲۵۵ ھ ـ مخطوطات شفیع ص ۲۵۲ ـ ۲۵۳

۱۷ ـ بہار باران : شرح گلستان

مولوی غیاث الدین رامپوری (م ۱۲۶۸ ھ) معروف مؤلف اور کتب درسی کے شارح ھیں ـ انہوں نے سکندر نامہ، قصائد بدرچاچ ، انشائے ابوالفضل اور مثنوی غنیمت کی شرحیں لکھی ھیں تاھم ان کی معروف ترین کاوش ,, غیاث اللغات ،، (تالیف : ۱۲۴۲ھ) ہے ـ انہوں نے اپنے فرزند قمرالدین کے اصرار پر گلستان کی شرح لکھی ہے ـ چالیس سال تک انہیں گلستان سے شغف رھا اور تمام اھم اور متداول شروح ان کے زیر مطالعہ رھیں ـ ۱۲۵۹ ھ میں بہار باران ،، کی تالیف سے فارغ ھوئے ـ یہ شرح چند بار طبع ھو چکی ہے ـ

ـ لکھنؤ (۱۸۹۱ ء)

۱۸ ـ شرح گلستان

بدر علی ، مطبوعہ : کلکتہ (۱۲۶۳ ھ)

۱۹ ـ شرح گلستان

قاضی فتح محمد ، مطبوعہ : حیدرآباد

۲۰ ـ شرح گلستان

سید تاج الدین بن سید محمد مدراسی (۱۲۷۴ ھ میں زندہ تھے) کی تالیفات میں ,, شرح گلستان ،، کا ذکر ملتا ہے (۲۹) ـ

گزشتہ صفحات میں مذکور شروح گلستان کے علاوہ کئی شرحیں دستیاب ھیں جن کے مؤلف ، سال تالیف یا جائے تالیف کے بارے میں کوئی اطلاع نہیں ملتی ـ اس لیے حتمی طور پر یہ کہنا مشکل ہے کہ ان میں سے کون کون سی برصغیر میں لکھی گئیں تاھم برصغیر کے

کتب خانوں میں موجود ہونے کے سبب غالب امکان یہی ہے کہ اہل برصغیر کی کاوشوں کا نتیجہ ہیں ۔

شـروح بوستان

گلستان نظم و نثر کا مرقع ہے اور بوستان صرف ,, نظـم ،، پر مشتمل ہے ۔ موضوع اس کا بھی اخلاق و نصیحت ہے ۔ بوستان کو گلستان جیسی مقبولیت حاصل نہیں ہوئی ۔ خواجہ الطاف حسین حالی کا نقطۂ نظر ہے کہ :

,, اگرچہ یہ دونوں کتابیں حسن قبول ، فصاحت ، بلاغت ، تہذیب اخلاق ، پند و نصیحت اور اکثر خوبیـوں کے لحاظ سے باہم دگر ایسی مشابہت رکھتی ہیں کہ ایک کو دوسری پر ترجیح دینی مشکل ہے بلکہ ان پر عربی کا یہ مقولہ صادق آتا ہے کہ احدھما افضل من الآخر ، لیکن اگر بعض وجوہ سے گلستان کو بوستان پر ترجیـح دی جائے تو کچھ بے جا نہیں (۳۰) ،، ۔

نظم و نثر کے امتزاج کی حیثیت سے ,, گلستـان ،، کی حریف کتابیں نہیں تھیں جب کہ نظم میں بوستان کے مقابلے میں مثنوی مولانا روم ، شاھنامہ فردوسی اور دیوان حافظ جیسی کتابیں تھیں غالباً اسی لیے نظم پڑھنے کے لیے اہل طلب کی توجہ دوسری کتابوں کی طرف بھی رہی ہے ۔ تاہم درسی کتاب کی حیثیت سے ,, بوستان ،، کی حسب ذیل شرحیں ملتی ہیں ۔

۱ ۔ شرح بوستان

عبدالرسول بن شہاب الدین قریشی ہاشمی کی شرح گلستان کا ذکر آ چکا ہے ۔ قریشی نے بوستان کے مشکل ابیات کی ۱۰۷۳ ھ میں تشریح کی ۔

نسخه های خطی :

١ ـ مکتوبه ١٨ قرن عیسوی — برٹش میوزیم بحواله نسخه ها ج ۵: ۳۳۵۵

٢ ـ مکتوبه ١١٩٣ هـ گنج بخش(منزوی)ص١٥۴٧

٣ ـ مکتوبه ١٢٠٢هـ — ایضاً

۴ ـ مکتوبه ١٢٢٢ هـ — ایضاً گنج بخش تسبیحی) ج ١ :٢۴۵

٢ ـ باغستان

محمد سعد پٹنوی عظیم آبادی نے رمضان ١٠٩٦ هـ میں اس شرح کا آغاز کیا تھا ـ

نسخه های خطی :

١ ـ ڈھاکه ج ١ : ١٧

٢ ـ وشوابھارتی یونیورسٹی ، ماھنامه برھان (دھلی) بابت جنوری ١٩٨۴ء

٣ ـ شرح بوستان

محمد افضل اله آبادی (م ١١٢٣هـ) کی تصنیفات میں شرح بوستان کا ذکر ملتا ہے (٣١) ـ

۴ ـ شرح بوستان

عبدالواسع ھانسوی (م ١٢ ویں صدی) ، عھد اورنگ زیب عالمگیر (١٠٦٨ هـ ـ ١١١٨ هـ) کا مصنف تھا ـ اس نے بوستان کے مشکل حصوں کی تشریح و توضیح کے لیے شرح لکھی ـ حلقۂ طلبه میں متداول رھی ہے ـ کثرت سے اس کے خطی نسخے ملتے ھیں ـ

نسخه های خطی :

١ ـ مکتوبه ١١٩٨ هـ — شیرانی ج ٣ : ۴٣١

۲ ـ مکتوبہ ۱۲۰۳ ھ ـ بانکی پور

۳ ـ مکتوبہ ۱۲۱۷ ھ ـ گنج بخش (احمد منزوی)
ص ۱۵۳۹

۴ ـ مکتوبہ ۱۲۵۴ ھ ـ پنجاب پبلک لائبریری ج ۱:
۴۲۸ ـ ۴۲۹

۵ ـ مکتوبہ ۱۲۷۰ ھ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳
ص ۱۵۳۹

۵ ـ تحفۂ دوستان

عبید اللہ خویشگی قصوری کی شرح گلستان کا ذکر ہو چکا ہے۔ قصوری نے ۱۱۰۶ ھ میں بوستان کی شرح ,, تحفۂ دوستان ،، مکمل کی ۔

نسخہ خطی :

۱ ـ مکتوبہ ۱۱۳۵ھ ـ کتب خانہ مولوی باغ علی لاھوری (۳۲)

٦ ـ النہار الاسرار

ابراھیم بن اسماعیل ٹھٹھوی کی تالیفات میں مخزن الاسرار (نظامی) کی شرح کے ساتھ بوستان کی شرح بھی ملتی ہے۔

نسخہ خطی :

۱ ـ کتب خانہ جامعہ سندھ ـ حیدرآباد (۳۳)

۷ ـ انہار اسرار : شرح بوستان

شیخ علیم اللہ حسینی چشتی جالندھری (م ۱۲۰۲ ھ) جید عالم دین ، فارسی کے اچھے شاعر اور صوفی تھے ـ ان سے اخلاق و تصوف میں چند کتابیں یادگار ھیں ـ بوستان کی شرح انہار الاسرار (تالیف : ۱۱۳۰ھ) چند بار طبع ہو چکی ہے۔

لاهور ـ مطبع مطلع نور (۱۲۸٦ هـ)

۸ ـ بہار بوستان

منشی ٹیک چند بہار (م ۱۱۸۰ هـ) سراج الدین خان آرزو کے شاگرد تھے ـ ان سے بہار عجم (لغت) ، جواهر الحروف ، نوادر المصادر ، ابطال ضرورت اور جواهر الترکیب جیسی تالیفات یادگار هیں ـ بہار بوستان ,, نہایت فاضلانہ ,,(۳۴) شرح ہے ـ کئی بار شائع هو چکی ہے ـ

لکھنو (۱۳۰۹ هـ)

۹ ـ شرح بوستان

نور احمد بن حافظ حسام الدین سے یادگار ہے

نسخہ خطی :

۱ ـ مکتوبہ ۱۲ ـ ۱۳ قرن هجری ـ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳ : ۱۵۴۹

۱۰ ـ خلدستان

مولوی غلام قادر نذیر مدارسی (م ۱۲۷۷ هـ) کے آثار میں شرح بوستان (خلدستان) ملتی ہے (۳۵) ـ

نسخہ خطی :

۱ ـ کتب خانہ سعیدیہ حیدرآباد دکن (۳٦) ـ

۱۱ ـ فرهنگ و شرح بوستان

مولوی تمیزالدین بن محمد یاور نے بوستان کی فرهنگ مرتب کی اور ,, بوستان ,, کے حواشی پر مختصر شرح لکھی ـ ۱۲۴۳ هـ میں شائع هو چکی ہے ـ

کلکتہ ـ مطبع ایشیاٹک لیتھو گرافگ کمپنی (۱۲۴۳ هـ)

۱۲ ـ شرح بوستان

قادر علی کے نام سے یہ شرح شائع ہوئی ہے۔

کلکتہ ۔ محمدی پریس (۱۸۲۹ء)

۱۳ ۔ شرح بوستان : محمدیہ

محمد بن غلام محمد ساکن ٹھٹھہ گہلواں (ضلع ملتان) ، شیخ نور محمد ثانی نارووالہ چشتی (م ۱۲۰۴ ھ) کے خلیفۂ مجاز تھے۔ فارسی درسی کتب مثلاً تحفۂ نصائح ، سکندرنامہ ، پندنامہ ، یوسف و زلیخا اور بوستان وغیرہ کی شرحیں ان سے یادگار ہیں ، ,, شرح بوستان ،، کئی بار شائع ہو چکی ہے۔

لاہور ۔ میاں چراغ دین سراج دین (۱۲۸۴ ھ)

۱۴ ۔ عندلیب بوستان

مولوی سید محمد حسین تمنا مدارسی (م ۱۲۷۷ ھ) نے بھی بوستان کی ایک شرح لکھی تھی (۳۷) ۔

۱۵ ۔ شرح بوستان سعدی

حکیم محمد ساجد رامپوری (م تیرھویں صدی ھجری) کی تالیف ہے۔ ان سے یوسف و زلیخا اور اسکندرنامہ کی شرحیں بھی یادگار ہیں ۔

نسخہ خطی :

۱ ۔ کتب خانہ عرفانیہ ٹونک (۳۸) ۔

۱٦ ۔ شرح بوستان

کلکتہ (مطبع قادری) سے ایک شرح شائع ہوئی مگر شارح کا نام مذکور نہیں ۔

گلستان اور بوستان کی فرہنگیں

طلبہ کی ضرورت کے پیش نظر مدرسین نے گلستان اور بوستان کی بیسیوں شرحیں لکھیں ۔ ان میں سے اکثر کے مرتبین و مؤلفین کے

نام نہیں ملتے ۔ کچھ معروف فرہنگیں یہ ہیں ۔

۱ ۔ فرہنگ گلستان

جنید بن عبداللہ موسوی کی یہ فرہنگ تین حصوں میں منقسم ہے

(ا) اشعار عربی

(ب) احادیث نبوی و آیات قرآنی و اقوال اکابر

(ج) لغات مفردات به ترتیب حروف تہجی

بارہا شائع ہو چکی ہے۔

لکھنئو ۔ مطبع منشی نولکشور (۱۲۸٦ ھ)

۲ ۔ مفتاح گلستان : فرہنگ نادره

اویس بن علاء (مرید خواجه ابوالفیض امین الدین شاہ من اللہ محمد حسینی) نے ۹۰۰ ھ میں یہ فرہنگ مرتب کی ۔

بمبئی مطبع صفدری (۱۲۹۹ ھ)

۳ ۔ حل ترکیب گلستان (اردو)

منشی محمد بلال ساڈھوره ضلع انباله کے رہنے والے تھے اور کالکا (ضلع شمله) میں فارسی کے مدرس اول تھے ۔ انہوں نے ۱۳۰۰ ھ میں گلستان کے دوسرے باب کی فرہنگ تیار کی ۔

دہلی ۔ مطبع احمدی (۱۳۰۰ ھ)

۴ ۔ فرہنگ گلستان

یہ فرہنگ سید ابن حسن سے یادگار ہے۔

کانپور ۔ مطبع نولکشور (۱۳۰۵ ھ)

۵ ۔ سمنستان

گمنام مرتب نے عربی و فارسی مشکل الفاظ اور ترکیبوں کی فرہنگ مرتب کی ہے۔

لکھنو ۔ مطبع نامی (س ۔ ن)

٦ ـ فرهنگ بوستان

عبدالرسول بن شهاب الدین بن عبداللہ قریشی کی کاوش ہے۔

نسخه های خطی :

١ ـ مکتوبه ١١٩٣ ھ ـ گنج بخش (احمد منزوی) ٣ : ١٥٣٧

٧ ـ فرهنگ واژهای بوستان

غلام علی شاہ کوہاٹی نے بوستان کے مشکل الفاظ کی یہ فرہنگ مرتب کی تھی

نسخه خطی :

١ ـ مکتوبه ١٢٧٧ ھ ـ گنج بخش (احمد منزوی) ج ٣ : ١٠٣٢ ـ ١٠٣٣

٨ ـ کشاف اسرار : حل الترکیب منتخب بوستان

محمد عبدالغفور مدرس اول مدرسہ پانی پت نے ١٢٩٦ ھ میں انتخاب بوستان (شامل درنصاب مدارس صوبہ پنجاب) کی فرہنگ مرتب کی ـ ١٢٩٩ ھ میں اشاعت پذیر ہوئی تھی ـ

٩ ـ حل ترکیب بوستان

لاہور سے ١٢٩٨ ھ میں شائع ہوئی ـ

١٠ ـ فرهنگ بوستان

سید ابن حسن نے یہ فرہنگ مرتب کی

لکھنو ـ مطبع منشی نولکشور (١٢٩٨ ھ)

١١ ـ حل ترکیب بوستان (اردو)

منشی محمد بلال نے اولین تین ابواب کا ترجمہ کیا اور ان کی فرہنگ مرتب کی ـ

١٢ ـ فرهنگ بوستان

محمد عبداللہ گلشن کی تالیف ہے۔
لکھنو۔ (۱۳۱۱ ھ)

گلستان اور بوستان کی پیروی :

گلستان اور بوستان کی مقبولیت نے اهل قلم کو مجبور کیا که وه ان کے انداز پر کتابیں لکھیں اور سعدی کے هم سر بن سکیں۔ ایران کے کئی معروف اور غیر معروف شعراء نے سعدی کے سامنے اپنا چراغ جلانے کی کوشش کی (۳۹)۔ جواب میں لکھی جانے والی اکثر کتابیں تو محض الماریوں کی زینت هی بن سکیں۔ البته بعض، دوسرے درجے کی کتابوں کی حیثیت سے پڑھی گئیں۔ برصغیر میں گلستان کے تتبع میں لکھی گئی حسب ذیل کتب ملتی هیں۔

شکرستان

میر قمرالدین منت سونی پتی (م ۱۲۰۹ ھ) شاگرد میر شمس الدین فقیر سے یه کتاب یادگار ہے۔ منت نے اهلی شیرازی (م ۹۴۲ ھ) کی مثنوی سحر حلال کے جواب میں بھی ایک مثنوی لکھی تھی۔ شکرستان حسب ذیل سات ابواب پر منقسم ہے۔

۱ ۔ تہذیب اخلاق
۲ ۔ آداب صحبت
۳ ۔ سخن و خاموشی
۴ ۔ جمع و بذل مال
۵ ۔ عشق
٦ ۔ حکایات از پادشاهان و امیران و صوفیان و فرزانگان و سرایندگان
۷ ۔ مطائبات

نسخه های خطی :

۱ ۔ مکتوبه بلا تاریخ — پنجاب پبلک لائبریری ج ۲ :

۱۵۷

۲ ـ مکتوبہ ۱۴ قرن هجری ـــ ایضاً ج ۲ : ۱۵٦

نخلستان

منشی لچھمی نرائن شفیق اورنگ آبادی (م ۱۲۲۳ ھـ) نے ۱۲۱۸ ھـ میں یہ کتاب تالیف کی (۳۰) ـ

نخلستان تاج

سید تاج الدین متخلص بہ تاج بن سید محمد نے خواب میں شیخ سعدی شیرازی کی زیارت کی اور شیخ سے ان کی تالیفات وصول کیں ـ خواب سے تحریک پاکر گلستان کی پیروی میں ۱۲٦۷ ھـ میں ,, نخلستان تاج ،، ترتیب دی ـ دلچسپ حکایات حسب ذیل آٹھ ابواب میں جمع کی ھیں ـ

۱ ـ در سیرت انبیاء
۲ ـ در اخلاق اصفیاء
۳ ـ در فضیلت قناعت
۴ ـ در فوائد خاموشی
۵ ـ در خوبی حسن و عشق جوانی
٦ ـ در حالت پیری و حال ناتوانی
۷ ـ در حالت بوقلمون
۸ ـ در آداب صحبت

آغاز میں تاج نے لکھا ہے :

بیستم نخلها بر شارع عام بکردم وقف بهر اهل اسلام
رطب چینند و در ظلش نشینند وگرنه دور دور آن رابینند

نسخۂ خطی:

گورنمنٹ اورئینٹل لائبریری ـ مدراس(۳۱) ـ

خجستہ بہار

مفتی عنایت احمد کاکوروی (م ۱۲۷٦ ھ) کی تالیفات میں ,,خجستہ بہار،،(تالیف : ۱۲۷٦ ھ) کا ذکر ملتا ہے جو گلستان کے طرز پر لکھی گئی ہے۔

نسخۂ خطی :

۱ ۔ کتب خانہ خانقاہ کاظمیہ کاکوری شریف [۳۲] ۔

گلستان ہند

راجہ درگا پرشاد مہر سندیلوی مؤلف ,, تاریخ سندیلہ ،، نے ,,گلستان ہند ،، مرتب کی [۳۳]۔

گلزار دبستان

یہ نصابی کتاب اودھ کے مدارس کے لیے لکھی گئی تھی ۔ اس کتاب کے دو حصے ہیں ۔ پہلے حصے میں طلبہ کو فارسی سیکھنے کے ابتدائی قاعدے بتائے گئے ہیں اور دوسرے حصے میں فارسی کی ساتھ حکایات ,, گلستان ،، کے انداز میں درج کی گئی ہیں جو اردو کے مشہور تاریخی لطائف سے ماخوذ ہیں [۳۴] ۔

گلزار دبستان اڑسٹھویں بار مارچ ۱۹۳۲ء ۱۳۵۰ ھ میں مطبع منشی نولکشور لکھنئو سے شائع ہوئی تھی ۔

حکایات پر مبنی ایک کتاب کے کچھ اوراق جناب خالد حسن قادری کے ہاتھ آئے ۔ ان اوراق سے کتاب کے نام یا مؤلف کے بارے میں کچھ معلوم نہیں ہوتا ۔ یہ حکایات اردو ترجمے کے ساتھ سہ ماہی اردو نامہ (کراچی) بابت جولائی تا ستمبر ۱۹۷۰ء میں شائع کی گئیں [۳۵] ۔ انداز نگارش سے محسوس ہوتا ہے کہ نصابی ضرورت کے تحت یہ کتاب ترتیب دی گئی تھی ۔

مذکورہ بالا کاوشوں کے علاوہ منشی ہر گوپال تفتہ (م ۱۲۸۵ ھ)

شاگرد مرزا اسد اللہ خان غالب نے اشعار گلستان کی تضمین کی جو چند بار شائع ہوئی ہے ۔

آگرہ ۔ مطبع مفید خلائق (۱۲۷۳ ھ)

لکھنو ۔ مطبع نولکشور (۱۲۸۵ ھ)

بوستان کی پیروی میں جو مثنویاں لکھی گئی ہیں ۔ ان میں سے یہ معلوم ہو سکی ہیں ۔

مصحفستان

بخش اللہ بنی اسرائیلی بن مولوی امر اللہ نے ۱۲۳۱ ھ میں یہ مثنوی لکھی ۔

نسخۂ خطی :

۱ ۔ مکتوبہ بخط مؤلف ۔ شیرانی ج ۳ : ۶۸۴

سنبلستان

منشی ہرگوپال تفتہ (م ۱۲۸۵ ھ) نے گلستان کی تضمین کے بعد منظوم اخلاقی حکایات پر مشتمل یہ مثنوی لکھی ۔ اس کا نام مرزا اسد اللہ خان غالب نے تجویز کیا تھا ۔ تفتہ کو ایک خط میں لکھتے ہیں :

„ صاحب سنبلستان سے کیوں گھبراتے ہو ؟ میں تمہارے گھبرانے سے گھبراتا ہوں ۔ رخ کوگل ، زلف کو سنبل فرض کرتے ہیں ۔ سنبلستان میں کیا عیب ہے ؟ اور اگر نہیں پسند تو یہ قصہ ہی جانے دو ‟(۳۶) ۔

سنبلستان مطبع نولکشور لکھنو سے طبع ہوئی تھی ۔

مذکورہ بالا مثنویوں کے علاوہ „ بوستان ‟ کی اکا دکا حکایات کو اپنی زبان اور انداز بیان میں کئی شاعروں نے بیان کیا ہے ، مثال کے طور پر شیخ علی حزیں (م ۱۱۸۱ ھ) نے „ خرابات ‟ کے نام سے جو

مثنوی لکھی اس میں انہوں نے قحط سالی کی اس مشہور حکایت کو بانداز دگر پیش کیا ہے جو ,, بوستان " میں ان اشعار سے شروع ہوتی ہے۔

چنان قحط سالے شد اندر دمشق — که یاران فراموش کردنـد عشق
چنان آسمان برزمیـن شد بخیل — که لب تر نه کردند زرع و نخیل

کریما : پنـد نامه

مکتبی تعلیم میں مدتوں سے کریما پڑھا اور پڑھایا جا رہا ہے اور اس کے مضامین کے حوالے سے اسے شیخ سعدی کی کاوش خیال کیا جاتا ہے مگر بعض اهل تحقیق اس انتساب کو درست خیال نہیں کرتے ۔ نیاز فتح پوری رقمطراز هیں :

,,کلیات سعدی کے نه قدیم مخطوطات میں یه نظم نظر آتی ہے اور نه متداول مطبوعه نسخوں میں ، یہاں تک که علی بن احمد بیستونی کے ایڈیشن میں بھی نہیں ہے جو سعدی کی وفات کے صرف پچاس سال بعد مرتب کیا گیا تھا لیکن کلکته کے ایڈیشن (۱۷۹۱ء) میں اسے بھی شامل کر دیا گیا ہے حالانکه اس کی بنیاد اسی بیستونی ایڈیشن پر قائم ہے۔ اسی طرح تاریخ محمدی میں جو ۸۳۲ ھ کی تصنیف ہے۔ کریما یا پندنامه کو سعـدی ھی سے منسوب کیا گیا ہے۔ الغرض یه مسئله مختلف فیه ہے "(۴۷)

مولانا حالی نے کریما کے شیخ سعدی کی تصنیف ہونے یا نه ہونے پر بحث کرتے ہوئے حسب ذیل نتیجه نکالا ہے که ,, ھم جس طرح اس مثنوی کے ثبوت کی کوئی قطعی دلیل نہیں دیکھتے اسی طرح اس کی نفی کی بھی کوئی قوی وجه نہیں پاتے (۴۸) " بہرحال کریما سے جس قدر اعتناء برتا گیا ہے اس میں شیخ سعدی کی طرف اس کے انتساب

کو بڑا دخل حاصل ہے۔

درسی کتاب کی حیثیت سے کریما کی شرحیں لکھی گئی ہیں اور فرہنگیں مرتب کی گئی ہیں ۔

کریما کی شرحیں :

۱ ۔ شرح کریما (فارسی) ۔ محمد کامل بن اللہ یار قادری ساکن کوٹ کمالیہ (ملتان)
نسخہ خطی
مکتوبہ ۱۲۳۹ ھ ، گنج بخش (احمد منزوی) ص ۱۷۲۳ ۔ ۱۷۲۵

۲ ۔ دانش آموز ۔ نور احمد
نسخہ خطی
(سن کتابت درج نہیں) کتب خانہ عرفانیہ ٹونک

۳ ۔ معین المبتدی ۔ نصیر الدین بن فقیر عبداللہ
نسخہ خطی
مکتوبہ ۱۳۰۴ ھ ۔ گنج بخش (احمد منزوی) ص ۱۷۲۵

۴ ۔ شرح کریما ۔ محمد اکرم بن عبدالرزاق ملتانی
لاہور ، مطبع سلطانی (۱۲۹۵) ۔

۵ ۔ دُرّیکتا (فارسی) حافظ محمد نذیر بن حاجی محمد صدیق پوپلزئی مصطفی آبادی (رامپوری)
لکھنو ، مطبع منشی نولکشور (۱۲۹۹ ھ) ۔

۶ ۔ فیض کریم (اردو) فیض احمد ککروی نے ۱۳۸۴ ھ میں کریما کا ترجمہ اور شرح لکھی ۔
ملتان ۔ مکتبہ امدادیہ (س ۔ ن)

کریما کی فرہنگیں

طلبه کی تدریسی ضرورتوں کے پیش نظر ان گنت فرہنگیں اور خلاصے تیار کیے گئے ہیں چند یہ ہیں ۔

۱ ۔ **حل ترکیب کریما** شیخ احمد پرسروی(پسروری) بن میاں شمس الدین
لاہور ۔ مطبع کوہ طور (۱۲۸۳ ھ)

۲ ۔ **فرہنگ کریما** محمد نصراللہ خان
حیدرآباد دکن (۱۲۹۰ ھ)

۳ ۔ **حل الترکیب کریما** انبا پرشاد
دہلی ۔ مطبع کاشی (۱۲۹۶ھ)

کریما کی تضمین و تخمیس وغیرہ

کریما مختصر اور متداول نظم ہونے کے سبب شعراء کی مشق سخن کا موضوع رہا ہے ۔ کئی شعراء نے اس کی تضمین کی ، بعض نے اس کی تخمیس کی اور چند ایک نے اسے مسدس کے روپ میں ڈھالا ہے ۔ فہارس مخطوطات میں کچھ ایسی تضمینات ، مخمسات وغیرہ کا ذکر ملتا ہے مگر شاعروں کے نام معلوم نہ ہونے کے سبب حتماً یہ فیصلہ کرنا مشکل ہے کہ واقعی یہ شعرائے برصغیر کی کاوش طبع ہیں ۔

۱ ۔ **تضمین کریما** ۔ نامعلوم ، بمبئی

۲ ۔ **تضمین کریما** ۔ نامعلوم شاعر سے یادگار ہے ۔ ڈاکٹر محمد بشیر حسین نے اسے کرامت علی شہید ی (م ۱۲۵٦ ھ) سے منسوب کیا ہے ۔
نسخہ خطی : مخطوطات شفیع ص ۳۱۳

۳ ۔ **مخمس کریما** ۔ پیر نظام الدین سرہندی متوطن شکارپور (م ۱۲۷۳ ھ) (۳۹) ۔

۴ ـ مخمس کریما ـ تراب علی قلندر کاکوروی (م ۱۲۷۵ ھـ) کے
مجموعہ کلام ,, کلیات تراب ،، میں شامل ہے ،
لکھنو ـ مطبع علوی (۱۲۸۲ھـ)

۵ ـ مسدس کریما ـ احمد علی شاہ ،
آگرہ ـ اخبار آگرہ پریس (۱۲۹۷ ھـ)

٦ ـ مسدس کریما ـ منشی عزیزالحق عزیز بنارسی ،
گورکھپور ـ مطبع ریاض الاخبار (۱۳۰۸ھـ)

۷ ـ حکیما مسدس کریما ـ حکیم عبداللہ خان ،
لاہور ـ مطبع عزیزی (۱۳۲۲ھـ)

۸ ـ مسدس کریما ـ نامعلوم شاعر ، دھلی (۱۲۹۳ ھـ)

۹ ـ مسدس کریما (اردو) ولی محمد نظیر اکبرآبادی کی طرف منسوب کی جاتی ہے ـ بارہا شائع ہو چکی ہے ـ سیالکوٹ ـ مطبع چشمۂ فیض (۱۲٦۹ھـ) ، دھلی ـ مطبع مصطفائی (۱۲۷۰ ھـ) ، لکھنئو ـ مطبع منشی نولکشور (۱۲۹۱ ھـ) ، کانپور ـ مطبع عزیزی (۱۲۹۳ ھـ)

۱۰ ـ تخمیس کریمای سعدی (سندھی) ـ میر سید غلام مرتضی متخلص به مرتضائی (۵۰)

۱۱ ـ کریما نیچرل (سندھی) ـ شمس الدین بلبل (م ۱۳۳۷ ھـ) نے کریما پر تضمین کرتے ہوئے معاشرتی برائیوں کی مذمت کی ہے ـ (۵۱)

تقلید کریما

عبدالکریم نامی شاعر نے ,, کریما کی پیروی کرتے ہوئے ایک نظم ,, رحیما ،، لکھی ـ پہلا شعر یہ ہے :

رحیما در رحم برما گشـا   که در خانه داریم حرص و هوا

مثنوی کے عنوانات یہ ھیں ـ وصف و ثنائے محمد ، سخاوت ، مذمت بخیلان ، صفت تواضع ، تکبر اور علم وغیرہ ،
نسخہ خطی : گنج بخش (احمد منزوی) ص ۱۶۳۱ ـ

آثار سعدی کے تراجم

مسلمانان برصغیر کے سیاسی زوال کے ساتھ فارسی زبان و ادب کی سرپرستی ختم ہو گئی ـ ایسٹ انڈیا کمپنی نے فارسی کے بجائے مقامی زبانوں کو آگے بڑھایا ـ ۱۸۰۰ء/ ۱۲۱۴ ھ میں فورٹ ولیم کالج کی بنیاد رکھی گئی اور کمپنی کے کاربردازوں کو اردو اور ھندی سکھائی جانے لگی ـ کالج کے ساتھ اھل قلم کی ایک جماعت منسلک تھی جس نے قدیم فارسی و عربی اور سنسکرت ادب کو اردو و ھندی میں منتقل کرنا شروع کیا ـ دفتری مقاصد کے لیے اب فارسی کی ضرورت نہ رھی بلکہ انگریزی در آئی ـ

مسلمانوں کی تہذیبی و ثقافتی روایت کے مطابق تعلیم میں فارسی کو اھمیت حاصل رھی ـ جدید سکولوں اور کالجوں میں فارسی ایک اختیاری مضمون کی حیثیت سے بڑھائی جاتی تھی ـ البتہ دینی مدارس میں فارسی کا چلن قائم رھا تاھم اس صورت حال کے باوجود اب پہلے کی طرح فارسی میں نہ تو مکتوب نگاری رھی اور نہ ذریعہ تعلیم فارسی ـ اب فارسی کے لیے بھی اردو ذریعۂ تدریس بن گئی ـ چنانچہ فارسی کی کتابیں اردو میں منتقل ہونے لگیں ـ ذیل میں آثار سعدی کے اردو اور برصغیر کی بعض دوسری زبانوں میں تراجم کی ایک فہرست پیش کی جاتی ہے (۵۲) ـ

گلستان

اردو تراجم

۱ ـ باغ اردو ـ ـــ میر شیر علی افسوس (م ۱۲۲۴ هـ) ، زمانۂ ترجمہ مابین ۱۲۱۴ هـ ـ ۱۲۱۶ هـ
بامقدمہ کلب علی خان فائق.
لاہور ـ مجلس ترقی ادب (۱۳۸۳ هـ)

۲ ـ گلستان اردو ـــ فرید الدین آفاق دہلوی ، سال ترجمہ ۱۲۳۳ هـ ، چار ہزار اشعار میں ترجمہ کیا گیا ہے ـ تاحال شائع نہیں ہو سکا ـ انجمن ترقی اردو پاکستان کراچی کے کتب خانے میں اس کا ایک نسخہ ہے ـ

۳ ـ گلستان ـــ نامعلوم مترجم کے قلم سے یہ نسخہ ۱۲۵۸ هـ میں لکھا گیا ـ اسلامیہ کالج پشاور کے کتب خانے میں محفوظ ہے ـ

۴ ـ گلستان (اردو ترجمہ) ـــ نامعلوم مترجم ،
دہلی ـ مطبع العلوم (۱۸۴۹ء ۱۲۶۵هـ)

۵ ـ گلستان کا آٹھواں باب در آداب صحبت ـــ منشی قمرالدین خان ، حسب ارشاد گورنر ممالک غربی ـ
الہ آباد ـ مطبع سرکار (۱۲۷۶ هـ)

۶ ـ گلستان باترجمہ ـــ نامعلوم ،
آگرہ ـ مطبع مفید الخلائق (۱۲۸۷ هـ)

۷ ـ گلستۂ جنان ، ترجمۂ گلستان ، لکھنو ،
دہلی ـ مرزا عبدالغفار (۱۹۰۳ء)

۸ ـ چمنستان (ترجمۂ گلستان) ـــ منشی گوپال کرشن تحسین
دہلی ـ مرزا عبدالغفار (۱۹۰۳ء) ـ

۹ ـ گلاب ارمغان ـ محمد منیر لکھنوی نے ۱۳۳۵ هـ میں یہ ترجمہ و شرح مکمل کی ،
کانپور ـ مطبع مجیدی (بار دوم :۱۳۶۰ هـ)

۱۰ ـ گلستان سعدی (اردو گلستان) محمد خلیل الرحمن خلیل ،
بجنور ـ مدینہ پریس (۱۳۵۰ھ)

۱۱ ـ گلستان امجد امجد حیدرآبادی ،
حیدر آباد دکن ـ مطبع عماد (۱۳۵۵ ھ) ، بار دوم : ۱۳۶۴

۱۲ ـ گلستان (باترجمہ) ـ عبدالباری آسی ،
حیدر آباد دکن (۱۳۵۵ ھ) .

۱۳ ـ منتخب اردو گلستان
لاہور ـ بیروز پرینٹنگ پریس (بار ششم) ۱۳۶۶ھ)

۱۴ ـ گلستان عبدالملک ،
بمبئی ـ مطبع محمدی (۱۳۶۷ھ)

۱۵ ـ گلدستہ سعدی ـ حکیم محمد حسین علوی ، نظم کا
ترجمہ نظم میں اور نثر کا نثر میں کیا گیا ہے ،
لاہور ـ مکتبۂ عقیل (۱۳۷۷ ھ)

۱۶ ـ گلستان (باترجمہ و حاشیہ) شمس الحسن شمس
بریلوی ، ۱۹۶۱ء (= حاشیہ کے ساتھ شرح مرغوب ہے)
کراچی ـ ایچ ـ ایم سعید اینڈ کمپنی (س ـ ن)

۱۷ ـ گلستان (اردو) ـ اقبال صلاح الدین ،
لاہور ـ عزیز بک ڈپو (۱۹۷۳ء)

۱۸ ـ گلستان سعدی ـ محمد عبداللطیف ،
لاہور ـ پیکجز لمیٹڈ (س ـ ن)

۱۹ ـ گلستان سعدی (بحاشیہ اردو) ـ مفتی کفیل الرحمن
عثمانی نشاط ، مفتی دارالعلوم دیوبند ،
کراچی ـ میر محمد کتاب خانہ مرکز علم و ادب (س ـ ن)

۲۰ ـ گلستان ـ سید محمد حسین ،

دهلی ـ مطبع یوسفی (س ـ ن)

۲۱ ـ گلستان کی حکایات اردو میں ـــ شاہ حسن عطا مہدوی

کراچی ـ مکتبہ جامعہ تعلیم ملی

۲۲ ـ گلستان ـــ مولوی سید کلیم الدین حسنی حیدرآبادی ،

حیدر آباد دکن (س ـ ن)

ان کے علاوہ کئی دوسرے تراجم کے بارے میں فہارس سے اطلاع ملتی ہے مگر ان کے مترجمین اور سال ترجمہ کے بارے میں کوئی معلومات نہیں ھیں ـ

پشتو تراجم

۱ ـ گلدستہ ـــ عبدالقادر خان خٹک فرزند خوشحال خان خٹک

نے ۱۱۲۴ ھـ میں نظم کا نظم اور نثر کا نثر میں ترجمہ کیا ـ ،

پشاور ـ پشتو اکاڈمی (۱۳۸۱ ھـ)

۲ ـ گلستان (نثر) ـــ امیر محمد فرزند میر محمد انصاری

۳ ـ گلستان (مترجم) ـ راحت اللہ زاخیلی ،

پشاور ـ کتب خانہ رحمانیہ (س ـ ن)

پنجابی تراجم

۱ ـ گلستان (منظوم ترجمہ) حکیم فضل الہی ،

لاھور ـ چراغ دین و سراج دین تاجران کتب (۱۳۵۷ھـ)

۲ ـ گلستان سید غلام مصطفی نوشاھی ،

ساھن پال گجرات ـ ادارہ معارف نوشاھیہ (۱۹۸۵ء)

۳ ـ سعدی آکھیا محمد بشیر احمد نظامی بہاولپوری ۱۰۱

حکایات کو سرائیکی کا جامہ پہنایا ہے ـ

بہاولپور ـ مرکز سرائیکی زبان تے ادب (۱۳۹٦ھـ)

بوستان

اردو تــراجم

١ ـ مثـنوی دلآرام ارضی جانی بہاری لال متخلص بہ راضی ـ

٢ ـ بوستان (منظوم ترجمہ) نامعلوم ، ١٢٩٥ ھـ میں مکمل ہوا ـ
لکھنو ـ مطبع منشی نولکشور (بار سوم :١٢٩٧ھـ)

٣ ـ شمیم بوستان مولوی محمد عبدالواحد غازی پوری ـ
کانپور ـ مطبع مجیدی (١٣٢٣ ھـ)

۴ ـ بوستان(مترجم) ملک عنایت اللہ ،
لاهور ـ ملک دین محمد اینڈ سنز (س ـ ن)

۵ ـ ترجمہ باب اول از بوستان عبدالکریم سعدی ،
حیدرآباد سندھ ـ آزاد بک ڈپو (١٣٧٦ھـ)

٦ ـ ترجمہ منتخب بوستان شاہ محمد نعیم ندوی فردوسی ،
حیدرآباد سندھ (١٣٧٦ھـ)

٧ـ حکایات سعدی طالب هاشمی ،
لاهور ـ گوشۂ ادب (س ـ ن) .

٨ ـ بوستان (مترجم) قاضی سجاد حسین مدرس مدرسہ عالیہ فتح پوری دهلی ، ١٩٦١ء میں ترجمہ مکمل ہوا ـ
دهلی ـ سب رس کتاب گھر (١٣٨١ھـ)

٩ ـ بوستان (مترجم و محشی) شمس الحسن شمس بریلوی ،
کراچی ـ ایچ ایم سعید اینڈ کمپنی (س ـ ن)

پشـــتو تـــرجمہ

١ ـ بوستان زرغونہ دختر ملا دین محمد کاکڑ

پنجــابی تــراجم

١ ـ بوستان(مترجم) نامعلوم ، خطی نسخہ پروفیسر احمد حسین احمد قریشی (گجرات) کے کتب خانے میں ہے ـ

۲ ـ ترجمه بوستان سید غلام مصطفی نوشاهی ،
ساهن پال (گجرات) اداره معارف نوشاهیه ـ

سنــدھی ترجمه

۱ ـ بہارستان آغا تاج محمد خان
حیدر آباد سندھ ، ۱۳۷۴ ھ)

کــــریمـــا

اردو تراجم

۱ ـ ترجمه شیخ سعدی کے پند نامے کا (منظوم)
مظہر علی خان ولا فورٹ ولیم کالج کلکته سے وابسته تھا ـ
اس کی تصنیفات میں سے ،، ہفت گلشن ،، شائع ہو چکی ہے ـ
۱۸۰۲ ء / ۱۲۱۷ ھ میں اس نے ،، کریما ،، کا منظوم ترجمه کیا
کلکته ـ ایشیاٹک لیتھو گرافک پریس (۱۲۱۷ ھ)

۲ ـ کریما (باترجمه) ـــ حیدر آباد دکن ـ مطبع فیض الکریم
(۱۳۲۵ھ)

۳ ـ کریما مترجم ـ لاھور ، ملک دین محمد اینڈ سنز (۱۳۴۲ ھ
ـ ۱۹۲۴ء)

۴ ـ وعظ سعید ـــ احمد سعید دھلوی ،
دھلی ـ مطبع نعمانی (۱۳۳۸ھ)

۵ ـ اردو کریما (منظوم) ـــ صبر رضوی مخدوم ،
شیخ پوره مونگیر (۱۳۸۰ھ)

٦ ـ گلشن شرافت (منظوم) سعید قریشی نے ۱۳۸۱ھ (پند
خدائے سخن) میں ترجمه کیا ـ

گجرات (پاکستان) ـ مکتبه رشیدیه (١٣٨١هـ)

٧ـ کریما (ترجمه) عبدالرحمن ،

کانپور ـ مطبع نظامی (س ـ ن)

٨ ـ کریما (مترجم) قاضی سجاد حسین مدرس مدرسه عالیه فتح پوری دهلی ،

ملتان ـ مکتبه امدادیه (س ـ ن)

٩ ـ کریما (مترجم) لکهنـو ـ مطبع منشی نولکشور (س. ن) ـ

١٠ ـ کریما (مترجم) لاهور ـ ملک سراج الدین اینڈ سنز (س . ن)

براهوئی ترجمه

١ ـ ترجمه کریما (منظوم) مولانا محمد عمر دین پوری (م ١٣٦٨ هـ)

لاهور (١٣١٩هـ)

بنگالی ترجمه

١ ـ کریما (منظوم ترجمه) منشی مهر الله ،

کلکته ـ ریاض الاسلام پریس (١٣٢٦هـ)

پنجابی تراجم

١ ـ کریما (مترجم) بهائی کشن سنگهـ ،

امرتسر ـ مطبع چشمهٔ نور (١٨٨٨ء ـ ٠٦ ـ ١٣٠٥ هـ)

٢ ـ کریما (مترجم) سید غلام مصطفی نوشاهی ،

ساهن پال گجرات ـ اداره معارف نوشاهیه (١٩٨٥ء)

سندهی تراجم

١ ـ کریما (منظوم ترجمه) ـــ هدایت الله بن الحاج محمد حسن

هالائی سندھی (م ١٣٦٥ ھ) کا یہ ترجمہ ان کے کلیات ,, نزھت الاحباب ،، میں شامل ہے۔ ١٣٣٠ ھ میں مکمل ہوا

نسخۂ خطی : کتب خانہ کریم بخش خالد ، کراچی

٢ ۔ کریما (منظوم ترجمہ) ۔ محمد عارف صنعتہ شکارپوری (م ١٢٦٥ ھ) .

٣ ۔ ترجمہ کریما ۔ عبدالرؤف نے ١١٣٧ ھ میں یہ منظوم ترجمہ کیا ۔

گجراتی ترجمہ

١ ۔ کریما بامعانی (بہ رسم الخط گجراتی) بمبئی انگلش اینڈ گجراتی پرینٹنگ پریس (١٨٧٣ء)

ھندی ترجمہ

پنڈت مہر داس مہاجن اگروال سونی پتی نے کریما کا ترجمہ کیا ہے۔

حواشی

١ ۔ ضیاء الدین برنی ۔ تاریخ فیروز شاھی (ترجمہ : ڈاکٹر معین الحق) لاھور۔ مرکزی اردو بورڈ ، ١٩٦٩ء ، ص ١٣٣

٢ ۔ سید وزیر الحسن عابدی نے ٣٣ ھم طرح زمینوں میں ٩٧ غزلوں کی نشاندھی کی ہے۔ تفصیل کے لیے دیکھیئے ، سعدی و خسرو۔ لاھور۔ پیکجز لمیٹڈ (س .ن)

٣ ۔ امیر علا حسن سجزی ۔ فوائد الفواد (ترجمہ : محمد سرور) لاھور۔ محکمہ اوقاف پنجاب، ١٩٧٣ء صفحہ ٣٥٩

٤ ۔ ایضاً ۔ ص ٧٥

۵ ـ ڈاکٹر نذیر احمد ـ فیروز شاہ تغلق کے عہد کے چند فارسی شعراء (مقالہ) مشمولہ نذر رحمن (مرتبہ : غلام حسین ذوالفقار) لاہور ـ مجلس نذر رحمن ۱۳۸۵ ھ ـ ص ۲۲۱ ـ ۲۵۸

٦ ـ ایضاً ـ ص ۲۵۲

٧ ـ ایضاً ص ۲۵٧

۸ ـ خواجہ الطاف حسین حالی ـ حیات سعدی، لاہور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹٧۰ء ، ص ۳٦ ـ ۳٧

۸ ـ خواجہ الطاف حسین حالی ـ حیات سعدی ، لاہور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹٧۰ء ، ص ۳٦ ـ ۳٧

لیوی (Persian Literature (LEVY . لندن ـ آکسفورڈ یونیورسٹی پریس ، ۱۹۲۸ء ، ص ٦۰

۹ ـ شیخ سعدی ـ بوستان (ترجمہ : قاضی سجاد حسین) ، دھلی ـ سب رس کتاب گھر ، ۱۹٦۱ء ، ص ۲۳٧ ـ ۲۳۳

۱۰ ـ شبلی نعمانی ـ حیات سعدی ، دھلی ـ رنگین پریس (س .ن) ، ص ۸ ـ۹ ، ، شبلی نعمانی کی تالیف ,, شعرالعجم ,, کا ایک باب ، جو الگ چھپا ہے ـ

۱۱ ـ دولت شاہ سمرقندی ـ تذکرۃ الشعراء ، ـ

۱۲ ـ محمد اقبال ـ انوار اقبال (مرتبہ : بشیر احمد ڈار) کراچی ـ اقبال اکادمی پاکستان ، مارچ ۱۹٦٧ء ، ص ۱۵۱

۱۳ ـ محمد اقبال ـ گفتار اقبال (مرتبہ : محمد رفیق افضل) ، لاہور ـ ادارہ تحقیقات پاکستان ، دانشگاہ پنجاب ، ۱۹٦۹ء ، ص ۳۹

۱۴ ـ عبدالحق حقانی ـ البیان فی علوم القرآن ، دھلی ـ دارالاشاعت ، ۱۹۳۲ء ، ص ۳۹۱

۱۵ ـ قیام الدین قائم چاندپوری ـ تذکرۂ مخزن نکات ، لاہور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹٦٦ء ، ص ۵ ـ ٦

۱٦ ـ میر تقی میر ـ نکات الشعراء (مرتبہ : مولوی عبدالحق) ، اورنگ آباد ـ انجمن ترقی اردو ، ۱۹۳۵ء ،

سید فتح علی خان گردیزی ـ تذکرہ ریختہ گویان ، انجمن ترقی اردو ، ۱۹۳۳ء ،

۱۷ ـ ابوالقاسم میر قدرت اللہ ــ مجموعہ نغز (مرتبہ: محمود شیروانی مرحوم) ، دھلی ـ نیشنل اکیڈمی ، ۱۹۷۳ء ، ص ۲۱۸

۱۸ ـ عبدالباقی نہاوندی ـ مآثر رحیمی ، کلکتہ ـ ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال ، ۱۹۲۴ ـ ۱۹۲۵ء ،

۱۹ ـ شیخ عبدالحق محدث دھلوی ـ اخبار الاخیار ، دھلی ـ مطبع مجتبائی ، ۱۳۲۲ ھ ، ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲

۲۰ ـ ڈاکٹر ظہور الدین احمد ـ پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ ، لاھور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۳ء ، ص ۵٦ ، ج ۲

۲۱ ـ چندربھان برھمن ـ چہار چمن،بحوالہ ڈاکٹر سید عبداللہ ـ ادبیات فارسی میں ھندوؤں کا حصہ ، لاھور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹٦۷ء ، ص ۲۳۱

۲۲ ـ ابوالحسنات ندوی ـ ھندوستان کی قدیم اسلامی درس گاھیں ، لاھور ـ مکتبہ خاور ، ۱۹۷۹ء ، ص ۱۲۲

۲۳ ـ محمد علی فروغی ، بحوالہ انعام الحق کوثر ـ جوئے کوثر ، کوئٹہ ، ص ۵۵ ـ ۵۸

۲۴ ـ آثار سعدی اور ان کی شروح و تراجم کے مطبوعہ نسخوں کے لئے دیکھیئے : سید عارف نوشاھی : فہرست چاپھای آثار سعدی درشبہ قارہ ـ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۹۸۴ء

۲۵ ـ ڈاکٹر مختار الدین احمد ـ ملا سعد پٹنوی ششماھی ،، مجلہ علوم الاسلامیہ ،، (مسلم یونیورسٹی علی گڑھ) ، دسمبر ۱۹٦۲ء ، ص ۱۱٦ ـ ۱۱۸

۲٦ ـ ملاحظہ ھو ـ محمد اقبال مجددی ـ احوال و آثار عبداللہ خویشگی قصوری ، لاھور ، ایم شمس الدین ، ۱۹۷۳ء

۲۷ ـ مولوی رحمان علی ـ تذکرہ علمائے ھند (ترجمہ : محمد ایوب قادری) ، کراچی ھسٹاریکل سوسائٹی آف پاکستان ، ۱۹٦۱ء ، ص ۳۷

۲۸ ـ محمد یوسف کوکن ـ Arabic and Persian in Carnatic ، مدراس ۱۹۷۳ء ، ص ۳۲۴
محمد مہدی واصف ــ حدیقۃ المرام (ترجمہ : محمد سخاوت مرزا) ، کراچی ـ انجمن ترقی اردو پاکستان ، ۱۹۷۹ء ، ص ۳۰

۲۹ ـ محمد یوسف کوکن ـ حوالہ مذکورہ ، ص ۳۳۱

۳۰ ـ خواجہ الطاف حسین حالی ـ حوالہ مذکورہ ، ص ۸۹

۳۱ ـ مولوی رحمان علی ـ حوالہ مذکورہ ، ص ۳۱۸

۳۲ ـ محمد اقبال مجددی ـ حوالہ مذکورہ ،

۳۳ ـ ڈاکٹر ظہورالدین احمد ـ پاکستان میں فارسی ادب ، جلد دوم ، حوالہ مذکورہ ، ص ۵۴۷

۳۴ ـ منظور احسن عباسی ـ مخطوطات فارسیہ پنجاب پبلک لائبریری لاہور ، لاہور ، ۱۹۶۳ء ، ص ۴۲۷

۳۵ ـ محمد یوسف کوکن ـ حوالہ مذکورہ ص ۳۱۲

۳۶ ـ گزشتہ سال (۱۹۸۴ء) کے فرقہ وارانہ فسادات کے دوران میں اس کتاب خانے کو آگ لگا دی گئی تھی ، نہیں کہا جا سکتا کیا بچا ہے اور کیا راکھ ہو گیا ہے ـ

۳۷ ـ محمد یوسف کوکن ـ حوالہ مذکورہ ، ص ۳۹۴

۳۸ ـ شوکت علی خان ـ قصر علم ـ ٹونک ـ عربیک اینڈ پرشین انسٹی ٹیوٹ راجستھان (س . ن) ، ص ۲۵۹

۳۹ ـ احمد منزوی ـ فہرست نسخہ ہای خطی فارسی جلد پنجم . تہران ـ مؤسسہ فرہنگی منطقہ ئی (س . ن) ، ص ۳۵۴۲ ـ

تتبع در گلستان سعدی (مقالہ) ماہنامہ وحید ، تہران ، بابت مئی تا نومبر ۱۹۷۳ء .

۴۰ ـ ڈاکٹر سید محمد عبداللہ ـ ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ ، حوالہ مذکورہ ، ص ۱۱۹

۴۱ ـ محمد یوسف کوکن ـ حوالہ مذکورہ ، ص ۳۳۰ ـ ۳۳۱

۴۲ ـ مسعود انور علی کاکوروی ـ حضرت مولانا مفتی عنایت احمد کاکوروی ـ مقالہ سہ ماہی " اسلام اور عصر جدید " (دہلی) بابت اکتوبر ۱۹۸۴ء . ص ۶۳

۴۳ ـ چوہدری نبی احمد سندیلوی ـ تذکرہ مشاہیر سندیلہ ،لکھنو ، نسیم بکڈپو (س .ن) ، ص ۶۲ ـ ۶۴

۴۴ ـ ڈاکٹر محمد باقر ـ گلزار دبستان (مقالہ) مجلہ فجر (راولپنڈی) بابت صفر ۱۳۰۵ ھـ ، ص ۲۰ ـ ۲۲

۳۵ـ خالد حسن قادری ـ ایک نئی گلستان (مقالہ) سہ ماہی " اردو نامہ " (کراچی) بابت جولائی تا ستمبر ۱۹۷۰ء ص ۸۳ ـ ۸۶

۳۶ ـ اسد اللہ خان غالب ـ اردوئے معلی (مرتبہ : سید مرتضی حسین فاضل) لاهور ، مجلس ترقی ادب ، ۱۹٦۹ء ، ۸۹٦

۳۷ـ نیاز فتح پوری ـ ان کتابوں کے مصنف کون ھیں ؟ (باب الاستفسار) ماهنامه نگار پاکستان (کراچی) بابت فروری ۱۹٦۵ء ، ص ۲۷

۳۸ ـ خواجه الطاف حسین حالی ـ حواله مذکوره ، ص ۸٦

۳۹ ـ مخدوم ابراهیم خلیل ـ تکمله مقالات الشعراء ، حیدر آباد ـ سندهی ادبی بورڈ ، ۱۹۵۸ء ، ص ۵۹۹

۵۰ ـ ایضـاً ص ۵۵۵

۵۱ ـ ڈاکٹر میمن عبدالمجید سندهی ـ سندهی ادب کی مختصر تاریخ (ترجمه : حافظ خیر محمد اوحدی) جامشورو ـ انسٹی ٹیوٹ آف سندهالوجی ، یونیورسٹی آف سندھ ، ۱۹۸۳ء ، ص ۲۵۱

۵۲ ـ اختر راهی ـ ترجمه آثار فارسی به زبان های پاکستانی ، اسلام آباد ـ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (زیر طبع) ـ

تحریر : ڈاکٹر عبدالشکور احسن *
ترجمہ : پروفیسر محمد اقبال ملک **

ایران میں اقبال کی روز افزون مقبولیت

زیر نظر مقالہ ادارۂ تحقیقات پاکستان دانشگاہ پنجاب لاہور کے مجلّہ ،،جرنل آف دی ریسرچ سوسائٹی آف پاکستان ،، کی جلد نمبر ۲۱ شمارہ ۱ بابت ماہ جنوری ۱۹۸۴ء میں انگریزی زبان میں چھپا تھا ۔ مضمون کی افادیت کے پیش نظر ہم اس کا اردو ترجمہ فاضل مقالہ نگار کی اجازت سے ان کے شکریے کے ساتھ پیش کر رہے ہیں ۔ (دانش) ۔

فارسی زبان کے عظیم شــاعر کی حیثیت سے اقبال کی شہرت اُن کی زندگی ہی میں ایران پہنچ چکی تھی ۔ایران اور برصغیر کے درمیان وسیلۂ ابلاغ کا ایک افسوسناک خلا پیدا ہو چکا تھا ۔ ثقافتی اور تاریخی رشتے جو ان علاقوں میں رہنے والے مسلمانوں کے درمیان پائے جاتے تھے، انہیں برطانوی استعمار نے منقطع کر دیا تھا ۔ ایسے ناخوشگوار حالات میں اقبال کے پیغام کے لئے ان جغرافیائی حدود کو آسانی سے عبور کر کے ایک ایسے ملک میں رسوخ پیدا کرنـا پڑا

---

* ولادت : ۱۵ جنوری ۱۹۱٦ء ۔ ڈائریکٹر ادارۂ تحقیقات پاکستان دانشگاہ پنجاب لاہور

تصانیف : ۱ ۔ اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ ۔ ۲ ۔ گرایشہای تازہ در زبان فارسی .

** ولادت : ٦ فروری ۱۹۳۳ء ۔ وابستہ بہ شعبۂ تحقیق و ترجمہ رایزنی فرہنگــی جمہوری اسلامی ایران اسلام آباد ۔ سابق مدیر مجلۂ ،، تعلیم و تحقیق ،، .

مشکل تھا جہاں کے قیمتی روحانی اور ثقافتی ورثے نے فلسفی شاعر کو متاثر کیا تھا ۔ اور جہاں کی زبان کا اس نے اپنے پیغام کی نشرواشاعت کے لئے نہایت موزوں انتخاب کیا تھا ۔

تاہم ایرانؒ میں دانشوروں کے ایک مختصر سے گروہ نے اقبال کی شاعری کی کچھ جھلکیاں دیکھ لی تھیں ۔ اور یہ گروہ اقبال کے اعلی تخیّلات اور فنی مہارت سے بیحد متاثر ہوا ۔ ان میں پروفیسر سعید نفیسی اور سید محمد محیط طباطبائی جیسے قابل لوگ شامل تھے ۔

اقبال سے ایرانیوں کے تعارف کا آغاز اس صدی کے دوسرے عشرے میں شروع ہوا ۔ جب ایک ایرانی دانشور سید محمد علی داعی الاسلام جو نظام کالج حیدر آباد دکن میں مطالعۂ ایران کے پروفیسر تھے، نے اپریل ۱۹۲۸ء میں حیدر آباد میں اقبال کی شاعری پر ایک فاضلانہ مقالہ پڑھا ۔ بعد میں اس مقالے کو کتابچے کی شکل میں چھاپ کر ایران میں تقسیم کیا گیا ۔ فلسفی شاعر کی حیثیت سے ایران میں حضرت علاّمہ کا یہ پہلا تعارف تھا ۔ اس مقالے میں مقالہ نگار اقبال کے نظریۂ خودی اور عالم اسلام کے اتحاد کو زیربحث لایا تھا جس پر علامہ اقبال نے مسلمان قوموں کے موجودہ سیاسی اور ثقافتی پس منظر میں بڑا زور دیا ہے ۔ فاضل مقالہ نگار نے ایران میں سیاسی اور نسلی برتری کے اُبھرتے ہوئے رجحان پر بھی بھرپور تنقید کی ۔

تاریخی ترتیب سے دوسرا نام سید محمد محیط طباطبائی کا آتا ہے جنھوں نے اقبال کے شیدائی کی حیثیت سے بڑے مصمم ارادے کے ساتھ عظیم شاعر کے نقش کو اپنے ملک میں اُبھارنے کے لئے کوشش کی ۔ اقبال کے ساتھ طباطبائی کا تعارف بالکل اتفاقی طور پر

ہوا ۱۹۲۶ء میں انھیں اقبال کی فارسی کتابیں ,,اسرار و رموز،، اور ,,پیام مشرق،، ایران کے قصبہ آبادان میں مقیم کچھ ہندوستانی مسلمانوں کے ذریعے ملیں ۔ یہ ہندوستانی مسلمان اینگلو ایرانین آئل کمپنی میں کام کرتے تھے ۔ طباطبائی ان کتابوں کو پڑھ کر اقبال سے بےحد متاثر ہوئے ۔ بعد میں انھیں کہیں سے ,,زبور عجم،، بھی مل گئی ۔ اس کتاب کے مضامین اور طرز ادا نے ان پر جادو کا سا اثر کیا ۔ اور طباطبائی نے اقبال سے خط و کتابت کا سلسلہ شروع کر دیا ۔

جب نوبل انعام یافتہ بنگالی شاعر رابندر ناتھ ٹیگور کو ایران آنے کی دعوت دی گئی ، جس کی کچھ غرض یہ بھی تھی کہ ہندوستانی سرمایہ کاروں ، بالخصوص پارسی سرمایہ کاروں کو ایران میں سرمایہ کاری کی رغبت دلائی جائے، تو طباطبائی نے انتہائی کوشش کی کہ ایسی ہی دعوت علامہ اقبال کو بھی دی جائے تاکہ وہ سر زمین سعدی و حافظ کی سیر کریں مگر انھیں کامیابی حاصل نہ ہوئی ۔ بعد میں انھوں نے ، بطور شاعر اور مفکر ، اقبال کی عظیم حیثیت سے شاہی دربار کی افسوسناک لاعلمی پر اپنے ایک مضمون میں گہرے رنج اور افسوس کا اظہار کیا ۔ انھوں نے اس امر کی نشاندھی کی کہ شاہی دربار کے ذمہ دار حُکاّم نے جہالت کی بنا پر جس قابل افسوس رویّے کا اظہار کیا ہے اس سے ملک بھر کے اصحابِ نظر میں مایوسی کی لہر دوڑ گئی ہے ۔ جنکے خیال میں علاّمہ محمد اقبال سے بڑھ کر اس دعوت کے لئے ہندوستان میں کوئی دوسرا شخص موزوں نہیں ہو سکتا تھا (۱) ۔ محیط طباطبائی کی ہمیشہ یہ حسرت رہی کہ وہ اقبال سے ایران میں یا ایران سے باہر کسی جگہ ملاقات کریں مگر افسوس کہ ان کا یہ خواب شرمندۂ تعبیر نہ ہوا ۔

محیط طباطبائی اقبال کے ہمعصر ایرانی مداحوں میں اکیلے شخص ہیں جو ابھی تک بقید حیات ہیں ۔ ان کے بعد جس نامور شخصیت نے اقبال کے فارسی کلام تک رسائی حاصل کی اور اس کے حسن و عظمت سے متاثر ہوئے وہ پروفیسر سعید نفیسی تھے جو جدید ایران کے چند گنے چنے دانشوروں میں سے ایک ہیں ۔ نفیسی کو ,,زبور عجم،، پڑھنے کا موقع اُس وقت ملا جب ایک ہندوستانی عالم نے انھیں یہ کتاب پیش کی ۔ نفیسی اس کتاب کے اعلی مضامین اور بلندپایہ فن سے اسقدر مسرور ہوئے کہ انھوں نے اقبال کو خط لکھ کر اپنے تاثرات کا اظہار کیا اور انھیں خراج تحسین پیش کیا ۔ اس خط کے جواب میں اقبال نے اُنھیں ,,پیام مشرق،، کا ایک نسخہ بھیج دیا تاکہ وُہ ان کی تصانیف کا مزید مطالعہ کر سکیں ۔ ایسا لگتا ہے کہ نفیسی اس کتاب کی قدر و قیمت کا احساس کر کے بےحد مسحور ہوئے اور انھوں نے ایک اور خط لکھ کر عظیم المرتبت مصنف کو خراج تحسین پیش کیا ۔ اقبال نے اِن دونوں خطوط کے جواب لکھے تھے جو بہت دیر بعد ۱۹۵۱ء میں ,,اقبالنامہ،، میں شائع ہوئے ۔ ,,اقبالنامہ،، ان مقالات اور نظموں کا مجموعہ ہے جو تہران میں یوم اقبال کے موقع پر پڑھے گئے تھے (۲) ۔ یہ دونوں خط جو ۲۶ ۔ اگست اور ۴ نومبر ۱۹۳۲ء کے لکھے ہوئے ہیں علامہ اقبال کی فارسی نثر کا ایک نادر نمونہ ہیں ۔ یہ دونوں خطوط دوسری بار پاکستان میں ۱۹۷۷ء میں ایک کتاب میں شائع کئے گئے جو راقم نے اقبال کی فارسی شاعری پر لکھی ہے (۳) ۔ ان خطوں سے ظاہر ہوتا ہے کہ ایرانی دانشور اقبال کو اپنے درمیان دیکھنے کے لئے کس قدر بےتاب تھے ۔ مگر بقول طباطبائی بعض اشخاص نے اپنے مخصوص مفادات کے پیش نظر دانشوروں کی اِن مساعی کو ناکام بنا دیا ۔ ظاہر

ہے کہ اس سے طباطبائی کی مُراد وہ لوگ ہیں جو قبل از اسلام ایرانی تہذیب کے شیدائی اور نام نہاد وطن پرستی پر بیجا فخر کرتے تھے۔ اور جنکا رضا شاہ (۴۱ ـ ۱۹۲۵ء) کے دربار میں بیحد اثر و رسوخ تھا ـ تاہم جب رضا شاہ کی حکومت نے ۱۹۳۴ء میں فردوسی کی ہزار سالہ برسی منانے کا فیصلہ کیا تو اسوقت تک حکومت ایران کو اقبال کی اہمیت کا اندازہ ہو گیا تھا ـ لہذا اُنہیں اِن تقریبات میں شمولیت کے لئے رسمی طور پر دعوت نامہ بھیجا گیا ـ اردُو روزنامہ ,,انقلاب ،، میں مندرجہ ذیل خبر چوکھٹے کے اندر نمایاں طور پر شائع ہوئی ـ ,,لاہور ـ ۲۹ اپریل ۱۹۳۴ء :

,,علامہ اقبال کو ایـران کے وزیـر تعلیـم اور نیشنـل میوزیـم سوسائٹی تہران کے صدر کی طرف سے ایک خط موصول ہوا ہے جس میں اُن سے درخواست کی گئی ہے کہ وہ فردوسی کی ہزار سالہ برسی کی تقریبات میں شرکت کر کے ایرانی عوام کو اعزاز بخشیں ـ ،،

اخبار نے مزید لکھا کہ علاّمہ صاحب علیل ہیں اور اگر اللہ تعالی نے اُنھیں شفا بخشی تو وُہ اس تقریب میں شرکت کی کوشش کرینگے ـ (۴)

اسی اخبار نے ایک اور نمایاں خبر میں بمبئی کے حوالے سے ۱۴ ستمبر ۱۹۳۴ء کو یہ اطلاّع دی کہ . . . . شہنشاہ ایران نے ہندوستان کی بعض نامور شخصیتوں کو فردوسی کی ہزار سالہ تقریبات میں شمولیت کے لئے دعوت دی ہے ـ اخبار نے مزید لکھا کہ مدعوئین میں علاّمہ سر محمد اقبال اور پارسی ہائی پریسٹ دستور نوشیرواں کے نام شامل ہیں (۵) ـ مـگر حضرت علامہ اس تقریب میں شرکت نہ کر سکے ـ

طباطبائی پہلے ایرانی سکالر تھے جنھوں نے ۱۹۳۸ء میں علامہ کی وفات کے موقع پر ان کی زندگی اور تصانیف پر ایک سیر حاصل مقالہ سپرد قلم کیا ۔ اس شاندار اور جامع تحسین و توصیف نے ایرانی قارئین کے لئے اقبال کے فکرو فن کو بنظر غائر دیکھنے کا بڑا مناسب موقع فراہم کر دیا ۔

دوسری عالمگیر جنگ کے دوران میں ,,انجمن روابط ادبی ایران و ہند،، کے نام سے تہران میں ایک ادبی تنظیم قائم ہوئی ۔ اس تنظیم نے علامہ اقبال کے یوم وفات کی ساتویں برسی منائی ۔ اس موقع پر طباطبائی نے اپنے ادبی مجلہ ,,محیط،، کا اقبال نمبر شائع کیا ۔ اس ضمیمے میں بہت سے ایسے مقالات شامل تھے جو خود طباطبائی نے لکھے تھے ۔ ایران میں مطالعۂ اقبال کی پیشرفت میں یہ ایک مثبت قدم تھا ۔ طباطبائی کی اِن نِگارشات سے پتہ چلتا ہے کہ اقبال سے ملاقات کرنے کی کس قدر حسرت ان کے دل میں تھی جو حالات کی ستم ظریفی سے کبھی پوری نہ ہو سکی ۔

انھی تقریبات کے دوران میں ایران کے ملک الشعراء بہار جنکا ملک بھر میں نہ صرف فن شاعری میں یدطولی رکھنے کے لئے احترام کیا جاتا تھا بلکہ تبحر علمی اور شاندار سیاسی خدمات کے لئے بھی انھیں قدر و منزلت کی نگاہ سے دیکھا جاتا تھا، نے اقبال کو یہ کہہ کر ناقابل فراموش خراج تحسین پیش کیا :

عصر حاضر خاصۂ اقبال گشت

واحدی کز صد ہزاران برگزشت

اقبال کو پڑھنے کے بعد بہار میں جو تبدیلی رونما ہوئی وہ اسقدر حیرت انگیز ہے کہ اسے باور نہیں کیا جا سکتا ۔ اِسی ملک الشعراء نے فردوسی کی ہزار سالہ برسی کے موقع پر اقبال کی شاعرانہ

عظمت سے انتہائی لاعلمی کا ثبوت بہم پہنچایا تھا ۔ مگر چند ھی سالوں میں اس نے نہ صرف اقبال کی ناقابل انکار فوقیت کو تسلیم کر لیا جو اُسے اپنے تمام ھمعصروں پر حاصل تھی بلکہ اقبال کے اشعار کو اپنے کلام میں شامل کر کے اس نے اقبال کی مزید عزت افزائی اور تحسین کی ۔ اس کے بعد بہار نہ صرف اقبال کو احترام کی نگاہ سے دیکھتا تھا بلکہ لاھور میں قبر اقبال کی زیارت کا خواھشمند بھی تھا ۔ اُس کی خواھش کو پُورا کرنے کے لئے حکومت پاکستان نے ۱۹۵۰ء میں اُسے پاکستان آنے کی دعوت دی مگر خرابی صحت کی بنا پر وُہ اس سنہری موقع سے فائدہ نہ اُٹھا سکا ۔ یہ ایک عجیب حسن اتفاق ھے کہ بہار ۱۹۵۳ء میں ۲۱ ۔ اپریل کو فوت ھوا اور یہ وھی تاریخ ھے جب ۱۹۳۸ء میں اقبال فوت ھوئے تھے ۔

جب دوسری عالمگیر جنگ کے دوران میں تین ایرانی پروفیسروں پر مشتمل ایک وفد ھندوستان آیا تو اسوقت ایک چھوٹا سا ناخوشگوار واقعہ رُونما ھوا ۔ یہ واقعہ قبل از اسلام ایرانی تہذیب و ثقافت کے پجاریوں کی ذھنیت کی غمازی کرتا ھے نیز یہ ظاھر کرتا ھے کہ ایران میں اسلامی روایات سے ان لوگوں کی لاپرواھی بلکہ عداوت کس حد تک تھی ۔ واقعہ یوں ھے ۔ ان پروفیسروں میں ایک صاحب کا نام پور داؤد تھا جو تہران یونیورسٹی میں قدیم ایرانی زبانوں اور قبلِ اسلام ایرانی ثقافت کا اُستاد تھا ۔ اس نے کچھ وقت ھندوستان میں ٹیگور کی شانتی نکیتن یونیورسٹی میں بھی گذارا تھا ۔ یہ صاحب عربوں اور اسلامی روایات کے خلاف اپنی برملا نفرت کے لئے مشہور تھے ۔ ایک صحافی نے اس سے ایران میں اقبال کی مقبولیت کے بارے سوال کیا ۔ جس کے جواب میں اُس نے کہا کہ اقبال ایک مقامی شاعر ھے اور ایران میں اُسے کوئی نہیں جانتا ۔اس واقعہ کی رپورٹ

فوراً پریس میں آ گئی اور یہ واقعہ برصغیر کے تمام مسلمانوں کے لئے سخت صدمے کا باعث ہوا ۔ اخبارات میں بہت سے خطوط اور بیانات شائع ہوئے جن میں ,,پروفیسر صاحب،، کی محدود معلومات اور تنگ نظری پر تنقید کی گئی ۔ اقبال جو عالمگیر شہرت کے مالک تھے اور جنکی کتابوں میں سے بعض کا ترجمہ دنیا کی کئی زبانوں میں ہو چکا تھا، کے متعلق اس کا بیان محض مضحکہ خیز اور قابل نفرین ثابت ہوا ۔

اس خیرسگالی وفد کے دیگر ارکان پروفیسر علی اصغر حکمت اور رشید یاسمی اپنے ساتھی کے رویّے سے بڑے پریشان ہوئے اور بعد میں انھوں نے لاهور میں علاّمہ اقبال کے مزار پر پھولوں کی چادر چڑھا کر اپنے ساتھی کے رویّے پر اظہار افسوس کرتے ہوئے اس غلطی کی تلافی کی ۔ محیط طباطبائی نے اس واقعے کا بطور خاص ذکر کیا ہے ۔ جس میں متعلقہ ارکان وفد کا نام لئے بغیر کہا ہے کہ ,,میں اس زخم کو مندمل کرنا چاہتا ہوں جو ایرانی وفد کے ایک رکن کے ناخوشگوار تاثرات سے مسلمانان ہند کے دل پر ہوا ہے ۔ مگر مقتدر اصحاب نے مجھے ایسا کرنے کی اجازت نہیں دی ۔ ،،

یہ لطیف اور معنی خیز بیان اس امر پر بخوبی روشنی ڈالتا ہے کہ پورداؤد جیسے لوگوں نے ایران کے نسل پرست اور سیاسی کامیابیوں پر اترانے والے ارباب اقتدار کو کس حد تک اپنے حلقۂ اثر میں لے رکھا تھا ۔

ایران میں اقبال کی مقبولیت کو حقیقی وسعت ۱۹۴۷ء میں پاکستان بننے پر حاصل ہوئی ۔ جب ان دو مسلمان ملکوں کے درمیان سفارتی تعلقات کے قیام کے نتیجے میں قدیم تاریخی، روحانی اور ثقافتی رشتے از سر نو زندہ ہوئے ۔

سفارتی تعلقات کے قائم ہونے سے یہ بالکل ناگزیر امر تھا کہ برصغیر کے فارسی گو شعراء میں سب سے بڑے شاعر علاّمہ محمد اقبال کا تعارف ایران کے لوگوں سے کرایا جائے جن کو ابھی تک دونوں ملکوں میں مشترک قیمتی ورثے کا صرف سطحی علم تھا ۔ ایران کے لوگوں کو ان تعلقات کے بارے میں یاد دلانا ضروری تھا۔ نیز پاکستان کے فلسفی شاعر نے فارسی شاعری کی قیمتی روایات میں جو قابل قدر اضافہ کیا ہے اس کے متعلق ان کو بتانا ضروری تھا ۔ تہران میں پاکستانی سفارتخانے نے ہر سال اقبال کے یوم وفات (۲۱ ۔ اپریل) کو ،یوم اقبال ، منانے کی سنہری روایت کا آغاز کر دیا ۔ اس سلسلے میں ایرانی دانشوروں ، شاعروں اور ادیبوں کی طرف سے نہایت عمدہ ردّ عمل ہوا ۔ اِن تقریبات میں پاکستانی سفارتخانہ کے پریس اتاشی خواجہ عبدالحمید عرفانی کی مساعی قابل ستائش ہیں ۔ دراصل اِن سالانہ تقریبات کی رُوح رواں خواجہ صاحب ہی تھے ۔ ان کے ذاتی اثرورسوخ اور وسیع روابط نے پروفیسروں ، سیاستدانوں ، شاعروں اور لکھنے والوں کو اِن تقریبات میں شرکت کرنے اور نظمیں پڑھنے پر آمادہ کیا ۔

یوم اقبال کی تقریبات میں شرکت کرنے والوں میں بعض اصحاب ایران کے چوٹی کے شاعر اور ادیب تھے مثلاً ملک الشعراء بہار اور جدید ایران کے غزل گو شعراء میں سے ایک بڑے شاعر رہی معیری اور کئی دوسرے ممتاز شاعر اور دانشور تھے جن میں سعید نفیسی ، لُطف علی صورتگر ، علی اکبر دهخدا ، حسن تقی زاده ، محمد حجازی ، صادق سرمد ، امیری فیروز کوہی اور محمد معین وغیرہ کے نام شامل ہیں ۔

انہی تقریبات میں سے ایک تقریب کے موقع پر ملک الشعراء

بہار نے عظیم فلسفی شاعر کو اِن الفاظ میں خراجِ تحسین پیش کیا
:۔

,,میں اقبال کی شخصیّت میں مسلمان مجاہدین ، علماء اور اہل قلم کی نو صد سالہ کوششوں کا ایک حسین نقطۂ عروج دیکھتا ہوں ۔ ،، (٦)

اِسی تقریب میں ایرانی سینیٹ کے سپیکر حسن تقی زادہ نے مغربی فلسفے اور اسلامی تصّوف اور رومی کے بلندپایہ فکر کے پس منظر میں اقبال کے نظریۂ خودی کی ستائش کی ۔ اور رہی معیری نے اقبال کی ایک غزل کی طرح میں قصیدہ لکھا ۔ درباری شاعر صادق سرمد نے اقبال پر ایک طویل نظم لکھی ۔ سرمد بعد میں اقبال کا شیدائی بن گیا تھا اور اُسے متعدد بار خراج تحسین پیش کیا ۔ پروفیسر لطف علی صورتگر نے جو بعد میں شیراز کی (سابق) پہلوی یونیورسٹی کے وائس چانسلر بنے اقبال اور حافظ کے درمیان حیرت انگیز روحانی اور صوفیانہ مشاہدات کا اشتراک دریافت کیا (۷) ۔ علی اکبر دھخدا نے جو جدید ایران کے ایک نامور ماہر لسانیات اور عالم ہیں اور ایک قابل قدر شاعر بھی ہیں، اقبال کو ایران اور پاکستان کا مشترک اور انمول ورثہ قرار دیا ہے (۸) ۔ اس وقت سے لے کر اب تک کے عرصے میں کئی دانشوروں اور پروفیسروں نے اقبال پر متعدد نظمیں لکھی ہیں ۔ اور بیسیوں مضامین اور مقالات سپرد قلم کئے ہیں ۔

۱۹۵۰ء کے ابتدائی سالوں تک اقبال کی عظمت کو ادبی حلقوں سے باہر سیاسی لیڈروں نے بھی تسلیم کر لیا تھا ۔ مثال کے طور پر مشہور قومی ہیرو ڈاکٹر مصدّق نے اپریل ۱۹۵۲ء میں ریڈیو تہران سے یوم اقبال کے موقع پر ایک پیغام نشر کیا جسمیں انھوں نے عظیم

شاعر کے اس کردار کی بیحد تعریف کی جو اُس نے برطانوی اِستعمار کے خلاف جدوجہد میں ادا کیا تھا (۹) ۔ اس زمانے تک ایران کے ماهانه اور هفته وار رسالوں نے اپنے کالموں میں اقبال کے منتخب اشعار درج کرنے کی روایت کو اپنا لیا تھا ۔ اس دلچسپی نے اقبال کے بعض ایرانی مداحوں کو اقبال پر کتابیں لکھنے کی رغبت دلائی ۔

علامه اقبال پر فارسی میں لکھی جانیوالی پہلی کتاب ,,اقبال متفکر و شاعر اسلام ،، تھی جو محمد مقتدری نے لکھی اور ۱۳۲۶ شمسی ۔ ۱۹۴۷ء میں پاکستان بننے کے فوراً بعد تهران میں شائع هوئی ۔ اس کتاب کا مصنف ۱۹۳۶ء میں ایک ایرانی وفد کے رکن کی حیثیت سے برصغیر میں آیا تھا ۔ یه وفد ایران کی وزارت محنت ، ادارۂ نشرواشاعت اور ایرانی صحافیوں کی ایسوسی ایشن کی نمائندگی کر رها تھا ۔ اس وفد نے لاهور میں قیام کے دوران میں ایک جلسے میں شرکت کی جو علاّمه اقبال کے دسویں یوم وفات پر منعقد کیا گیا تھا ۔ آقائے مقتدری نے اپنے ملک کے ادارۂ نشرواشاعت کی طرف سے فلسفی شاعر کے مزار پر پھولوں کی چادر رکھی ۔ اور ایک مختصر سی تقریر بھی کی جو ان کی مذکوره بالا کتاب کا اب پہلا باب هے ۔ اسکے بعد شاعر کے مختصر سوانح حیات، هیں اور تمام فارسی تصنیفات پر تبصره هے ۔ اور کسی قدر تفصیل کے ساتھ ان کے فلسفۂ حیات پر بھی بحث کی گئی هے ۔ ساری کتاب سوز و گداز میں ڈوبی هوئی رقت انگیز زبان میں لکھی گئی هے ۔ اور ایک شیدائی کے والهانه خراج تحسین سے مملُو هے ۔ ایک سو صفحے کی یه چھوٹی سی باتصویر کتاب ، اس لحاظ سے بے‌حد اهمیّت کی حامل هے که یه ایران میں اقبال پر لکھی گئی سب سے پہلی کتاب هے ۔

اس کے بعد جو کتاب اقبال پر لکھی گئی هے وُه ,اقبال لاهوری

شاعرِ پارسی گوی پاکستان، ھے ـ جسکے مصنف مجتبی مینوی مرحوم ھیں ـ جو تہران یونیورسٹی میں پروفیسر امریطس تھے ـ یہ کتاب ۱۹۳۸ء میں شائع ھوئی ـ اور مقتدری کی کتاب سے ضخامت میں بڑی ھے ـ اس کتاب نے اقبال کی زندگی اور تصانیف کو تفصیل سے بیان کرنے کے بعد ان کے فلسفے پر شوق انگیز بحث کا آغاز بھی کیا ـ

اقبال پر لکھنے کی تیسری کوشش ایک پاکستانی سکالر خواجہ عبدالحمید عرفانی نے کی ـ اُن کی کتاب کا نام رومی عصر ، ھے ـ جو تہران میں ۱۹۵۳ء میں چھپی ـ یہ کتاب نہ صرف سوانح حیات کو دلچسپ پیرائے میں بیان کرتی ھے بلکہ اقبال کے فلسفے اور اُن پر رومی کے گہرے اور دیرپا اثرات سے بھی بحث کرتی ھے ـ فاضل مصنف نے اپنی کتاب میں ایرانی اھل قلم کے مقالات سے اقتباسات بھی دئیے ھیں ـ

۱۹۵۹ء میں تیسری کتاب ، اقبال شناسی ـ ھنر و اندیشہ محمد اقبال ، کے نام سے منصہّ شہود پر آئی ـ اسکے مصنف کا نام سید غلام رضا سعیدی ھے جو مسلم اتحاد کے پُرجوش حامی ، عاشق اقبال اور پاکستان دوست ھیں ـ یہاں یہ ذکر کر دینا بیجانہ ھو گا کہ سید غلام رضا سعید ی پہلے ایرانی ھیں جنھوں نے ۱۹۴۷ء میں آزادی کے بعد پاکستان پر کتاب لکھی ھے ـ یہ کتاب محبت اور عقیدت کے گہرے جذبے کیساتھ لکھی گئی ھے ـ کتاب کی تمہید میں مصنف کے تاثرات یہ ھیں :

,,اگر اینگلو سیکسن نسل شیکسپیئر پر فخر کرتی ہے فرانس وِکٹرھیوگو پر اور جرمنی گوئٹے پر ، تو مسلمان اقوام بالعموم اور ایران و پاکستان کے مسلمان بالخصوص اقبال پر بجا طور پر فخر کر سکتے ھیں ـ ,, (۱۰)

اس کتاب میں اقبال کو ایک عظیم شاعر، عظیم انسان اور ایک عظیم مسلمان کی حیثیت سے پیش کیا گیا ھے - ساری کتاب میں بےحد عقیدت اور بےپایاں عشق و محبت کا لب و لہجہ عیاں ھے - اس کتاب کے کئی ایڈیشن نکل چکے ھیں -

۱۹٦۴ء میں احمد سروش نے ,,کلیاّت اشعار فارسی مولانا محمد اقبال لاھوری " کے نام سے علامہ اقبال کے تمام فارسی کلام کو یکجا کر کے شائع کیا - اس کتاب میں ایک مفصل تعارف، علاّمہ کے سوانح حیات اور ھر ایک کتاب کا فرداً فرداً تنقیدی جائزہ شامل کیا گیا ھے - ایک مختصر سی فہرست معانی بھی دی گئی ھے - مصنف کو اقبال سے والہانہ عشق ھے اور اسکے الفاظ عقیدت اور عشق و محبت کی چاشنی میں رچے ھوئے ھیں - وہ اقبال کی شاعری کو الہام سماوی کا نتیجہ سمجھتا ھے - اور کہتا ھے کہ اقبال مسلمانوں کی ایک ھزار سال پرانی کاوشوں اور کوششوں کا نچوڑ ھیں - مصنف کے نزدیک اقبال ایک خورشید درخشاں ھے جس کے دم سے مشرق میں ایک نئی صبح کا آغاز ھوا(۱۱)گہری عقیدتمندی اور بطل پرستی کے جذبے سے سرشار ھو کر وہ اقبال کو ,,مولانا " کے لقب سے نوازتا ھے - ایک ایسا لقب جو ایران میں صرف دنیا کے سب سے بڑے صوفی شاعر جلال الدین محمد رومی کے لئے مخصوص ھے - بقول مصنف یہ اعزازی کلمہ دوسرے تمام القاب مثلاً ڈاکٹر، پروفیسر، سر اور علامہ وغیرہ سے عظمت اور تقدس میں بدر جہا بڑھ چڑھ کر ھے - یہ کتاب ایرانی قارئین اور شائقین اقبال کی بنیادی ضرورت کو بطریق احسن پورا کرتی ھے - کیونکہ یہ کتاب اُنھیں اقبال کا مکمل فارسی کلام یکجا فراھم کر دیتی ھے جو ایران میں آسانی سے دستیاب نہیں ھوتا تھا -

١٩٧٠ء میں ڈاکٹر احمد احمدی بیرجندی نے ,,دانای راز،، کے نام سے اقبال پر ایک کتاب لکھی ـ اس کتاب کا دیباچہ ڈاکٹر غلام حسین صدیقی نے لکھا ہے ـ جو تہران یونیورسٹی میں فلسفہ کے پروفیسر رہے ہیں ـ اور ڈاکٹر مصدق کے زمانے میں کابینہ کے رکن بھی تھے ـ یہ کتاب اقبال کی فکر ، اُن کے فن اور اُسلوب سے بحث کرتی ہے ـ

١٩٦٣ء میں تہران یونیورسٹی میں ایک پاکستانی سکالر سید محمد اکرم نے جو اب جامعۂ پنجاب لاہور میں فارسی کے پروفیسر ہیں، اقبال پر تحقیقی مقالہ لکھکر ادب میں پی ـ ایچ ـ ڈی کی ڈگری حاصل کی ـ جو ١٩٧٠ء میں , اقبال در راہ مولوی، کے نام سے کتابی شکل میں چھپا ـ یہ تحقیقی مقالہ جو اقبال کی زندگی اور فکر کا جامع جائزہ ہے پروفیسر حسین خطیبی کی نگرانی میں لکھا گیا جو مشہور ایرانی اہل علم میں سے ہیں ـ ایران میں مطالعۂ اقبال کے عنوان سے جو کام ہوا ہے یہ تحقیقی مقالہ اس میں شامل ہونے کا بجا طور پر مستحق ہے ـ

اپریل ١٩٧٠ء میں ایک مذہبی تنظیم ، ,,حسینیہ ارشاد ،، کے زیراہتمام تہران میں اقبال کانگریس منعقد ہوئی ـ یہ تنظیم اقبال سے بےحد عشق رکھتی تھی اور کانگریس کے انعقاد سے پہلے اقبال کے اردو ترانۂ ملی کا فارسی اور عربی ترجمہ چھاپ کر تقسیم کر چکی تھی ـ اس دو روزہ کانگریس سے بہت سے ممتاز علماء نے خطاب کیا ـ سید ابو الفضل زنجانی نے مسلم اتحاد کے لئے اقبال کی پکار کو خوش آمدید کہا ـ اور علاقائی و نسلی قومیت کے تصور پر ، جو اب دنیائے اسلام میں راہ پا رہا تھا ، اقبال کی کڑی تنقید کی حمایت کی ـ سید غلام رضا سعیدی نے جن کی کتاب کا اوپر ذکر کیا جا چکا

ہے ، اقبال کے پیغام کی یہ تعبیر کی کہ یہ ,,قرآن کی طرف واپس آؤ،، کی تحریک ھے ۔ شاعر اور صحافی حبیب یغمائی نے ایران میں اقبال کے پیغام کو مقبول بنانے کے لئے بعض ٹھوس تجاویز پیش کیں ۔ جن میں یہ تجویز بھی شامل تھی کہ اقبال کی تصانیف کو دیدہ زیب طریقے سے شائع کیا جائے اور تہران ریڈیو سے ممتاز دانشور اقبال پر تقاریر نشر کرنے کا سلسلہ شروع کریں ۔ ڈاکٹر مہدی محقق نے بھی فکر اقبال پر روشنی ڈالی ۔ اور سب سے بڑھ کر اھم بات یہ کہ اسی کانگریس سے مشہور عالم اور ۱۹۷۹ء کے اسلامی انقلاب کے صفِ اول کے راہ نما ڈاکٹر علی شریعتی نے خطاب کیا ۔ ڈاکٹر شریعتی نے اپنے جامع اور ولولہ انگیز مقالے میں اقبال کو یہ منفرد خراج تحسین پیش کیا کہ اقبال اسلامی فلسفے کی تاریخ میں اُتنے ھی بڑے مفکر ھیں جتنے کہ امام غزالی تھے (۱۲) ۔ اس کانگریس کی کاروائی کو ,,علامہ اقبال — کنگرۂ بزرگداشت ،، کے عنوان سے ۱۹۷۳ء میں تہران سے کتابی صورت میں شائع کر دیا گیا ۔

جدید ایران کے ممتاز فلسفی سید حسین نصر نے بھی کئی مرتبہ اقبال پر اپنے خیالات کا اظہار کیا ھے ۔ اُن کا مشاھدہ یہ ھے کہ عصر حاضر میں اسلامی فکر کی تجدید و احیاء کے سلسلے میں کسی مسلمان مفکر یا مصلح کو اقبال جیسی بصیرت حاصل نہیں ھو سکی ۔ وہ کہتے ھیں : ,,اقبال نے پاکستان میں زندگی بسر کی ھے مگر وہ تمام اسلامی دنیا کا مشترکہ ورثہ ھیں ۔ ھمیں اُس راہ پر چلنا چاھئیے جو اقبال نے ھمیں دکھائی ھے ۔ ،، (۱۳)

۱۹۷۳ء میں ایک مشہور دانشور اور تہران یونیورسٹی کے سابق وائس چانسلر ڈاکٹر فضل اللہ رضا نے ,,محمد اقبال ،، کے عنوان سے ایک کتابچہ لکھا جسمیں انہوں نے اقبال کی تخلیق پسندی اور

اصالتِ فکر کو مرکزی نقطه مان کر ان کے فلسفے اور خیالات کا دقیق تجزیه پیش کیا هے ـ وہ اقبال کو نه صرف شـاعر اسلام بیان کرتے هیں بلکه اُسے شاعر انسانیت قرار دیتے هیں ـ اُنهوں نے اقبال کی جاندار اور ولوله انگیز فکر میں حیات کی نئی راهیں دریافت کی هیں ـ

۱۹۷۵ء میں فخرالدین حجازی نے تهران میں ایک اور کتـاب ,,سرود اقبال ،، چهاپی ـ اس کتاب میں فکر اقبال کے مختلف پهلوؤں پر بحث کی گئی هے ـ اور کلام اقبال کا انتخاب نهایت عمدگی سے کیا گیا هے ـ

۱۹۷۷ء میں وزارت تعلیم نے تهران میں ایـک بیـن الاقوامـی سیمینار منعقد کرایا جسمیں علامه اقبال کے یوم ولادت کی صد ساله تقریب منائی گئی ـ اور اسی موقع پر وزارت هنر و ثقافت نے اپنے مؤقر مجله ,,هنر و مردم ،، کا ایک خاص نمبر نکالا جسمیں اقبال کے فـکر اور فن کے مختلف پهلوؤں پر متعـدد فاضلانه مضامین شامل تهے ـ مشهد یونیورسٹی نے بهی اس موقع پر اپنے سه ماهی تحقیقی رسالے کا ایک خاص ضمیمه شائع کیاحتی که خانۂ فرهنگ ایران لاهور نے جو حکومت ایران کا ایک اداره هے ، بهی اقبال پر ایک جاذب نظـر اور دلکش کـتاب شـائع کی جسکے مضامین اُردو ، فارسـی اور انگریزی میں لکهے گئے تهے ـ اس کتاب کا نام ,,یاد نامۂ اقبال ،، رکها گیا ـ اس کتاب میں پاکستانی اور ایرانی اهل علم و دانش نے بلند پایه اور فکر انگیز مضامین لکهے هیں ـ اس کتاب کی تدوین کے فرائض بهاوالدین اورنگ نے سر انجام دیئے جو اس وقت خانۂ فرهنگ ایران لاهور کے ڈائریکٹر تهے ـ

عبدالرفیع حقیقت نے ۱۹۷۸ء میں ,,اقبال شرق ،، کے نام سے ایک کتاب شائع کی ـ اس کتاب میں اگرچه زیاده تر سروکار اقبال کی

زندگی سے رکھا گیا ہے تاہم مصنف نے شاعر کی تصانیف کے بارے میں اپنے نقطۂ نظر کا اظہار بھی کیا ہے اور اُن اغراض و مقاصد کو بھی بیان کیا ہے جو ہر تصنیف کے پس منظر میں کارفرما تھے ۔

مشہور ایرانی ادیب اور تہران یونیورسٹی کے پروفیسر محمد علی اسلامی ندوشن نے اقبال پر ۱۹۷۸ء میں ایک کتاب لکھی جسکا عنوان ہے : ,,دیدن دگر آموز شنیدن دگر آموز ۔ برگزیدۂ اشعار محمد اقبال "۔ یہ کتاب بنیادی طور پر اقبال کی فارسی شاعری کا انتخاب ہے جس کے ساتھ ہر کتاب کا مختصر سا تعارف بھی دیا گیا ہے ۔ اس مجموعہ انتخاب کے ساتھ ایک پیش لفظ بھی دیا گیا ہے جسمیں اُن عوامل پر بحث کی گئی ہے جو مصنف کے خیال میں شاعر کے لئے اس امر کا محرّک بنے کہ اُس نے فارسی زبان کو اپنے شاعرانہ اظہار کے لئے انتخاب کیا ۔ اقبال کے فن اور اُسلوب پر ایک سرسری بحث اور اقبال کے مرد کامل یا مشرق کا مثالی انسان پر ایک باب اس کتاب میں شامل ہیں ۔

بنیاد فرہنگ ایران نے جو ایک مشہور ادارہ ہے ، ,, نوای شاعر فردا ,,یا اسرار خودی و رموز بیخودی " کے نام سے ایک کتاب شائع کی جو محمد حسین مشائخ فریدونی کے اہتمام سے ۱۹۷۹ء میں چھپی۔ایران کے اسلامی انقلاب کے بعد فلسفی شاعر پر یہ پہلی کتاب ہے۔یہ کتاب شاعر کی زندگی سے متعلق بہت سے حقائق پر مشتمل ہے جو پاکستان میں مختلف ادبی ماخذوں سے جمع کئے گئے ہیں ۔ فاضل مصنف کئی سال تک پاکستان میں ایران کے سفیرہ چکے ہیں ۔ سوانح حیات کے بعد ,,اسرار و رموز " کا مکمل متن کتاب میں درج کیا گیا ہے جسکے ساتھ مشکل الفاظ کی فہرست اور تشریحی نوٹ بھی شامل ہیں ۔ مصنف نے تمام کتاب بڑی شیفتگی اور جذبے

سے لکھی ھے اور ھر موضوع پر اقبال کے نقطۂ نظر کی بلاچون و چرا حمایت کی ھے۔ ایران میں شاعر کے تعارف اور اُبھرتی ھوئی مقبولیت کا ایک مختصر جائزہ لینے کے بعد مصنف اِن الفاظ پر اپنے بیان کو ختم کرتا ھے ,,اقبال کی شاعری نے ایران کو فتح کر لیا ھے۔ ھر واعظ ، اُستاد ، شاعر ، اھل قلم،سیاستدان ، صوفی اور مغنی نے یا تو اقبال کے اشعار کو سنا ھے یا اُنھیں زبانی یاد کر لیا ھے۔ اس شاعری نے موسیقی کی سروں کو نیا الہام بخشا ھے۔ درسی کتابوں کو زینت دی ھے اور ایران میں بڑی بڑی عمارتوں کے در و دیوار کو پر رونق بنا دیا ہے،، (۱۳) ۔

فاضل مصنف نے بعض نامور اھل علم کے نام اقبال کے مداحوں میں شمار کئے ھیں مثلاً ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا ، ادیب السلطنہ سمیعی ، ڈاکٹر غلام حسین یوسفی ڈاکٹر احمد علی رجائی ، ڈاکٹر مقتدری اور کچھ دیگر حضرات ۔ اس نے ایک سابق وزیر اعظم حسین اعلا کا نام بھی اس فہرست میں شامل کیا ھے۔

انتشارات پگاہ نے جو تہران میں ایک اشاعتی ادارہ ہے، ۱۹۸۲ء میں اقبال کی فارسی شاعری کا مجموعہ شائع کیا جس کا نام انھوں نے ,,کلیات اشعار فارسی مولانا محمد اقبال لاھوری،، رکھا ۔ اس کتاب کے ساتھ شاعر کے سوانح حیات اور ایک فہرست معانی بھی شامل ہے۔

اِسی نوعیت کی ایک اور تالیف جسکا عنوان ,,اشعار فارسی اقبال لاھوری،، ہے اُسی سال پریس سے باھر آئی ۔ اس کا دیباچہ اور حواشی م ۔ درویش نے لکھے ۔ احمد سروش کے شائع کردہ کلیات فارسی اقبال کے بعد اقبال کے فارسی کلام کی دوبارہ اشاعت اس بات کا بین ثبوت ھے کہ ایران میں اقبال کی تصنیفات کے لئے کسقدر روز

افزوں طلب موجود ہے۔

اقبال کے فارسی کلام سے متعلق اُن اصل کتابوں ، مجموعوں اور منتخبات کے علاوہ جو ایرانی اہل قلم کی کاوشوں سے تیار ہوئے ہیں ، اقبال کی دو انگریزی کتابوں کا فارسی ترجمہ علاقائی تعاون برائے ترقی (آر ۔ سی ۔ ڈی) نے ۱۹٦۸ء میں تہران سے شائع کیا ۔ ان انگریزی کتابوں میں ایک یعنی

The Reconstruction of Religious thought in Islam

کا ترجمہ احمد آرام نے کیا

اور دوسری کتاب Development of Metaphysics in Iran

کا ترجمہ اے ۔ ایچ آریان پُور نے کیا ۔

اوّل الـذکر مـترجم نے ایرانی قارئین کو یہ موقع فراہم کیا ہے کہ وہ اقبال کو ایک مذہبی مفکر کی حیثیت سے جانیں ۔ اور مذہبی علم کی سائنٹیفک شکل کی ایک جھلک دیکھیں نیز اسلامی فلسفۂ مذہب کی تعمیر نو کو اسلام کی فلسفیانہ روایات اور انسانی علم کے مختلف شعبوں میں ہونیوالے حالیہ تطوّرات کے تقابل میں مطالعہ کریں ۔ (۱۵)

دوسری کتاب فارسی بولنے والی دنیا کو پہلی دفعہ یہ نادر موقع فراہم کرتی ہے کہ وہ ایران کے فلسفیانہ افکار کی تاریخ کا مطالعہ کریں۔دونوں قسم کے افکار یعنی مثالیت پسندی اور حقیقت پسندی کا۔

مطالعۂ اقبال کے سلسلے میں آخری اضافہ ترجمے کی صورت میں ایک خاتون ادیب کا مرہون منت ہے جنکا نام ڈاکٹر شاہیندخت کامران مقدم صفیاری ہے۔ انھوں نے ڈاکٹر جاوید اقبال کی کتاب ,,زندہ رود،، کی پہلی جلد کا,,جاوید ان اقبال ، کے نام سے فارسی میں ترجمہ کیا جو ۱۹۸۳ء میں تہران سے شائع ہوا ۔ اس ترجمے کو ایران میں

بڑی گرمجوشی سے خوش آمدید کہا گیا اور ڈاکٹر صفیاری اب دوسری جلد کا ترجمہ کرنے میں مصروف ھیں ۔

یہ بات قابل ملاحظہ ھے کہ اقبال کی شاعری نے ایرانی قاری کو بےحد متاثر کیا ھے ۔ اس کے باوجود کہ فارسی شاعری کے نقد و نظر کے لئے بڑے سخت قاعدے اور معیار مقرر ھیں جنکی کسوٹی پر شعر و شاعری کی قدر و قیمت متعین کرنے کا شدید رجحان ھے ۔ ان شدید قسم کے قواعد و ضوابط نے فارسی زبان کے غیرملکی شاعر کے لئے بڑا مشکل بنا دیا ھے کہ وہ ایران میں مقبولیت حاصل کر سکے یا فقط اپنی حیثیت ھی تسلیم کرا لے ۔

بالعموم بات کرتے ھوئے یہ کہا جا سکتا ھے کہ ایرانی نقادان ادب فارسی شاعری کو تین مکاتب میں تقسیم کرتے ھیں جن میں سے ہندوستانی مکتب یا اسلوب یعنی سبک ھندی ان کی نظر میں کمترین مقبولیت کا حامل ھے ۔ ایران میں اقبال کو مقبولیت نہ صرف اُن کے علوِ فکر اور فارسی شاعری کی قدیم عالیشان روایات سے وابستگی اور بالخصوص رومی سے گہری عقیدت کی وجہ سے حاصل ھوئی بلکہ اس وجہ سے بھی کہ انھوں نے سبک ھندی کی پیروی نہیں کی ۔

قدیم شعراء میں سے اقبال رومی کو اپنا راہ نما اور مرشد سمجھتا ھے ۔ رومی نے نہ صرف اقبال کی فکر کو متاثر کیا ھے بلکہ اسکے اُسلوب شاعری پر بھی اثر انداز ھوا ھے۔ فارسی زبان کے اس عظیم صوفی شاعر نے اپنے عمیق افکار کی نشرواشاعت کے لئے مثنوی کی صنف کو اپنایا تھا ۔ اقبال نے بھی دنیا تک اپنا فلسفۂ خودی پہنچانے کے لئے ,,اسرار خودی،، میں اسی صنف کو اختیار کیا ۔ رومی کا سحر اقبال پر اسقدر گہرا تھا کہ اس نے ,,گلشن راز جدید،، کے سوا جو ,,زبور عجم،، کا ایک حصہ ھے ، باقی تمام مثنویوں میں وھی بحر

برقرار رکھی ۔ ,,گلشن راز جدید ، محمود شبستری کی مشہور مثنوی ,,گلشن راز،، جو ۷۱۰ھ میں لکھی گئی تھی ، کے جواب میں لکھی ھے ۔ یہ مثنوی اصلی نظم کی بحر میں لکھی گئی ھے جسکا سبب خود ظاھر ھے ۔

غزل میں اقبال نے زیادہ تر حافظ کی بہترین روایات کو اپنایا ھے۔ اگرچہ اقبال اس عظیم غزل گو شاعر کی فراریت پر کڑی تنقید کرتا ھے تاھم وہ اسکے سحر آفرین اسلوب کے حسن میں اسیر ھونے سے بچ نہ سکا ۔ چنانچہ اس نے اپنی غزل میں وھی لطیف روح ، وھی شاندار موسیقی ، وھی درخشاں لفظی تصویر کشی ، اور بلند پروازی کا وھی گہرا احساس پیدا کرنے کی کوشش کی جو حافظ کی غزل کا طرّۂ امتیاز ھے۔اسی طرح رباعیات میں اقبال نے مشہور ایرانی شاعر بابا طاھر عریاں کو جو پانچویں صدی ھجری میں گذرا ھے ، اپنے لئے نمونہ بنایا ۔

اقبال نے جس بینظیر کامیابی کے ساتھ حافظ کی غزل کو از سرنو تخلیق کیا اور جس مہارت سے بابا طاھر کی رباعیات کے حسن اور سحرلطیف کو اپنی گرفت میں لیا ھے کوئی شاعر اقبال سے پہلے ایسا نہیں کر سکا ھے ۔ جیسا کہ ایرانی دانشوروں سعید نفیسی اور حسین خطیبی کی رائے ھے ، اقبال نے کبھی اپنے آپ کو سبک ھندی سے منسلک نہیں کیا ۔ یہ شیوۂ سخن جو عرفی ، نظیری ، کلیم ، صائب مرزا غالب اور بہت سے دوسرے اساتذہ فن کی بدولت اپنی لطافت اور ندرت کیلئے معروف تھا ، بعد میں دوسرے درجے کے شعراء کے ھاتھوں اپنی آب و تاب کھو چکا تھا ۔ اِن شعراء نے جدّت طرازی کے اندھے جوش میں دوراز کار تخیلاّت ، عجیب و غریب استعارے اور صعب الفہم ترکیبات استعمال کر کے غزل کے فطری اور

برجستہ حسن کو بگاڑ دیا تھا ۔ تخیل اور اسلوب کے اِن تجربوں کی وجہ سے باالآخر سبک ھندی کو ایران میں اپنی سابقہ مقبولیت سے ھاتھ دھونے پڑے ۔ اور نوبت اس حد تک پہنچی کہ انیسویں صدی میں شعوری کوششیں کر کے اس سبک کی پیہم مخالفت کی گئی جسکے نتیجے میں یہ قطعی طور پر مسترد کر دیا گیا ۔

قدیم اسالیب سے وابستگی کے علاوہ اقبال نے ایرانی نقادوں اور محققین کو اپنی تخلیقی‌عبقریت اور جدت طرازی سے بےحد متاثر کیا ھے ۔ اِن خصوصیات نے اقبال کو نئے تجربات سے روشناس کرایا اور ان کی شاعری کو ایک مخصوص انفرادی آھنگ بخشا ۔ اقبال کی شاعری کے اسی منفرد آھنگ نے ملک الشعراء بہار اور حسین خطیبی جیسے مشہور ماھرین سے شاندار خراج تحسین حاصل کیا ھے ۔ یہ دونوں دانشور تہران یونیورسٹی میں اُسلوبیات کے پروفیسر رہ چکے ھیں ۔ اِن دونوں کا اس بات پر اتفاق ھے کہ اقبال کی شاعری کے اسلوب کو سبک اقبال کہنا زیادہ موزوں ھے (۱۶) بہار کو اس بات پر اصرار ھے کہ اقبال نے کسی ایک مکتبِ شاعری کی تقلید نہیں کی بلکہ اسکی شاعری مختلف اسالیب اور طُرق اظہار کی عکاسی کرتی ھے ۔ اور انجام کار اپنا ایک منفرد تازگی بخش انداز اختیار کر لیتی ھے (۱۷)۔ ڈاکٹر خطیبی اقبال کو ان الفاظ میں مزید خراجِ تحسین ادا کرتے ھیں : ,,یہ اقبال ھی تھے جنہوں نے اپنے ملک میں فارسی شاعری کی ٹمٹماتی ھوئی لَو کو بھر پور شعلہ بنا دیا ۔ اور اسکی ابدی و لاھوتی روشنی سے نہ صرف پاکستان کو تابندہ کر دیا بلکہ اپنی شاعری کی چمکدار شعاعوں کی بدولت ایران کو بھی منّور کر دیا جو فارسی زبان کا گہوارہ ھے ,, (۱۸)

اقبال کی زبان پر کسی نے معترضانہ تنقید نہیں کی بلکہ ان کی

زبان کے مخصوص انداز کا دانشوروں کی ایک بڑی تعداد نے دفاع کیا ہے ۔ پروفیسر مجتبی مینوی نے اقبال کی زبان کا دفاع خالصتاً لسانیاتی بنیادوں پر کیا ہے ۔ اور انھوں نے فارسی زبان کی اُس نوع کو جو اقبال نے استعمال کی ہے لسانیات کے بنیادی اصولوں کے عین مطابق بتایا ہے۔ یعنی یہ کہ زبان زمان ومکان کے بدلنے سے بدل جاتی ہے۔وہ کہتے ہیں کہ خود ایرانی محاورہ ایک مقام سے دوسرے مقام پر جانے سے بدل جاتا ہے ۔ غزنوی اور سلجوقی ادوار میں جو کچھ قم یا طوس میں لکھا گیا تھا وہ کسی حد تک محاورے اور الفاظ کے استعمال میں اُس سے مختلف تھا جو اصفہان یا ہرات میں لکھا گیا (۱۹) ۔ ڈاکٹر صورتگر اس سے ایک قدم اور آگے بڑھ گئے ہیں ۔ ان کو اقبال کی شخصیت میں ایک ایسا شاعر نظر آتا ہے جس نے فارسی کلمات اور جملے کلاسیکل معنوں میں استعمال کر کے ان کو ایران میں اپنی قدیم خوبصورتی کیساتھ دوبارہ متعارف کرایا ہے ۔ اور انھیں اپنے قدیم وطن میں از سرنو آباد کیا ہے ۔ ڈاکٹر صورتگر کہتے ہیں کہ اقبال کی خصوصیات میں سے ایک بڑی خصوصیت یہ ہے کہ وہ ان پرانے مہاجروں کو صدیوں تک پردیس میں کارنامے انجام دینے کے بعد اپنے وطن میں واپس لے آئے ہیں (۲۰) ۔ ڈاکٹر حسین خطیبی کی نظر میں اقبال کی زبان انتہائی فصیح و بلیغ اور قطعاً بےداغ ہے ۔ وہ اس بات پر تعجب کرتے ہیں کہ یہ شاعر جس کو ایران کے لوگوں سے ملنے کا موقع کبھی میسر نہیں آیا تھا کس طرح اپنے فلسفیانہ اور اخلاقی تصورات کو انتہائی فصیح فارسی الفاظ کے قالب میں ڈھال لیتا ہے اور بالکل صحیح مرکب الفاظ وضع کر لیتا ہے (۲۱) ۔ بلاشبہ شاعر کے لئے یہ ایک غیرمعمولی خراج تحسین ہے جو اُسے موجودہ زمانے کے فارسی زبان اور اسلوب کے ایک نامور ماہر کی طرف سے پیش کیا جا

رہا ہے۔

اقبال کے بارے میں ڈاکٹر علی شریعتی کے خیالات مطالعے کا خاص استحقاق رکھتے ہیں کیونکہ اسلامی انقلاب کا نصب العین رکھنے والا یہ نامور عالم اور ۱۹۷۹ء کے اسلامی انقلاب کا بطل جلیل اقبال سے بے حد متاثر ہے۔

شریعتی ۱۹۳۲ء میں خراسان کے ایک چھوٹے سے گاؤں میں پیدا ہوئے مشہد یونیورسٹی میں کچھ عرصہ پڑھنے کے بعد وہ ایک لیاقتی وظیفے پر فرانس چلے گئے جہاں اُنھوں نے ۱۹۵۸ء سے ۱۹۶۴ء تک پیرس یونیورسٹی میں اعلی تعلیم حاصل کی اور تاریخ مذہب و عمرانیات میں پی۔ ایچ۔ ڈی کی ڈگری حاصل کی۔ شریعتی پہلے ہی ایران میں ترقی پسند اسلامی تحریک کے ساتھ وابستہ رہ چکے تھے جسکی بنیاد ان کے والد تقی شریعتی، آیت اللہ طالقانی اور کچھ دوسرے علماء نے رکھی تھی۔ یہ تحریک اپنے مزاج و کردار کے اعتبار سے ایک شعلہ صفت انقلابی تحریک تھی۔

پیرس میں علی شریعتی نے اپنے آپکو نہ صرف آزادی کی قومی بلکہ بین الاقوامی تحریکوں میں بھی شامل کرلیا تھا۔ وہ ایرانی طلبہ اُس مزاحمتی گروہ کی نمایاں شخصیت تھے جو شاہ کی ظالم حکومت کے خلاف کام کر رہا تھا۔ نیز انھوں نے اپنی جدوجہد کو ایک منظم صورت میں جاری رکھنے کے لئے ایرانی مجاهدین کے ایک گروہ کے تعاون سے "ایران آزاد" کے عنوان سے ایک اخبار نکالا جس نے بہت جلد مقبولیت حاصل کر لی۔ علاوہ ازیں اُنھوں نے جبهة التحرير الوطنی، (قومی محاذ آزادی) جو الجزائر کی آزادی اور فلسطین کے انقلاب کی خاطر لڑ رہا تھا، کے ساتھ مل کر بڑی فعالیت سے کام کیا۔ جب وہ ۱۹۶۴ء میں ایران واپس آئے تو اُنھیں شاہ کی حکومت

نے بیرون ملک مخالف عناصر کے ساتھ تعاون کرنے کے جرم میں فوراً گرفتار کر لیا ۔ چھ ماہ بعد اُنھیں کچھ شرائط پر رھا کر دیا گیا ۔ ۱۹٦٦ء میں وہ اپنی سابق مادر علمی یعنی مشہد یونیورسٹی کے شعبۂ ادب و معاشرتی علوم میں اسسٹنٹ پروفیسر مقرر ہوگئے ۔ انقلاب کے چند ماہ بعد جون ۱۹۷۹ء میں ان کے اعزاز میں اس یونیورسٹی کا نام تبدیل کرکے اُن کے نام پر رکھا گیا ۔ اس تقریب کو بڑی شان و شوکت سے منایا گیا اور بڑے جوش و خروش کا اظہار کیا گیا ۔

مشہد یونیورسٹی میں ملازمت کے دوران میں مذھب پر فکر انگیز لیکچر دینے کی وجہ سے شریعتی کو بہت جلد شہرت حاصل ہوگئی ۔ مذھب کے بارے میں ان کے انقلابی نظریات نے جنھیں وہ بڑی بیباکی کے ساتھ بیان کر دیتے تھے ، حکومت کو خوفزدہ کر دیا۔ بالآخر ان کے خیالات کا لوگوں پر اثر اور ان کی روز افزوں مقبولیت ملازمت سے سبکدوشی کا سبب بنی ۔ مگر حکومت کے اس اقدام سے اُلٹا ان کے مرتبے میں اضافہ ہوا ۔ ۱۹٦۷ء میں انھوں نے تہران میں ایک مذھبی مرکز حسینیہ ارشاد ، کی تاسیس میں بڑا اھم کردار ادا کیا جہاں ان کے بصیرت افروز لیکچروں کو سننے کے لئے سینکڑوں کی تعداد میں طلبہ جمع ہو جاتے تھے ۔ ۱۹۷۳ء میں اسی مرکز نے اقبال کانگریس کا اہتمام کیا جس کا ذکر اوپر ہو چکا ھے ۔ اس کانگریس میں ڈاکٹر شریعتی نے اقبال پر جو لیکچر دیا وہ ایک تاریخی لیکچر ثابت ہوا ۔ مقالات کے اس مجموعے میں جو اس کانگریس میں پڑھے گئے تھے اور جنکو بعد میں چھاپ دیا گیا تھا ، کل ۱٦۰ صفحات میں سے شریعتی کا مقالہ ۹۰ صفحوں پر مشتمل تھا ۔ اس لیکچر میں شریعتی نے اقبال کی عظمت بیان کرتے ہوئے کہا کہ اقبال اُن عظیم مفکروں میں سے ایک ھیں جو دنیائے اسلام میں پیدا ہوئے ۔

ایک انقلابی مذهب کی حیثیت سے شریعتی نے اسلام کی جو پُرزور ، بیبــا کا نه اور فصیحانه تشریح کی اُس نے شاہ کی حکومت کو چوکنا کر دیا ۔ اور حسینیه ارشاد ۱۹۷۳ء میں بند کر دیا گیا ۔ خطبات کے علاوہ بہت سی تصنیفات بھی اُن سے منسوب کی جاتی هیں ۔ ان کے افکار نے اسلامی نصب العین رکھنے والے تمام لوگوں کو اور بالخصوص طلبه کو بہت متأثر کیا ۔ شریعتی کو نومبر ۱۹۷۴ میں پھر گرفتار کر لیا گیا ۔ اُنھیں قید تنہائی میں ڈالا گیا اور اذیتیں پہنچائی گئیں ۔ ان کی سزائے موت کا قوی احتمال تھا لیکن حکومت الجزائر کی کوششوں نے انھیں بچا لیا۔مارچ ۱۹۷۵ء میں اُن کو اس شرط پر رھا کیا گیا که وہ اسلام کی تبلیغ ایک انقلابی آئیڈیالوجی کی حیثیت سے بند کر دیں ۔

چونکه شـــاہ کی خفیه پولیس ساواک سائے کی طرح اُن کے ساتھ لگی رهتی تھی اس لئے وہ ۱٦ مئی ۱۹۷۷ء کو ملک سے بھاگ کر انگلستان چلے گئے ۔ مگر صرف ایک ماہ بعد ۱۹ جون کو وہ لندن میں اپنے فلیٹ کے فرش پر شهید پائے گئے ۔ شریعتی کے احـباب کا کہنا هے که اس گھناؤنے قتل کی ذمه دار ساواک تھی ۔

شریعتی کو ایک سریع عروج نصیب ہوًا تھا ۔ اُنھوں نے اپنی زندگی کے معدودے چند مصروف سالوں میں اپنے احباب اور طلبه کے اندر سیاسی شعور کی نئی روح نه صرف پیدا کر دی تھی بلکه مشتعل کر کے اُسے مہمیز بھی لگا دی تھی ۔ رفقاء اور طلبه اب اُنھیں برادر شهید کے نام سے یاد کرتے هیں ۔ جس زمانے میں اسلامی انقلاب کی تحریک زور و شور کے ساتھ سرگرم عمل تھی اس زمـانے میں شریعتی کو ایسی مقبولیت حاصل هوئی جسکی نظیر نہیں ملتی ۔ مظاهروں اور جلوسوں میں آیته الله خمینی کی تصویروں کے ساتھ

ساتھ شریعتی کی تصویریں بھی آویزاں ہوتی تھیں ۔ شریعتی کی کتابوں سے دکانیں بھری رہتی تھیں ۔ اور ان کی تقریروں کے کیسٹ تو قومی جنون کی صورت اختیار کر گئے تھے ۔

شریعتی نے مکمل طور پر اقبال کی فکر کو جذب کر لیا تھا ۔ اور اسکے شیدائی بن گئے تھے ۔ اقبال پر شریعتی کی دو کتابیں ہیں ۔ ایک ,,اقبال معمار تجدید بنای فکر اسلامی " اور دوسری ,,ما و اقبال" ۔ پہلی کتاب میں مصنف کا وہ جامع خطبہ شامل ہے جو انہوں نے ۱۹۷۰ء میں تہران میں حسینیہ ارشاد کے زیر اہتمام منعقد کی گئی کانگریس کے موقع پر دیا تھا ۔ اور دوسری کتاب دو حصوں پر مشتمل ہے ۔ جو اقبال کو ایک طویل خراج تحسین پیش کرنے کے مترادف ہے ۔ اِس کے باوجود شریعتی اس بات پر افسوس کرتا ہے کہ وہ فلسفی شاعر کی تعریف کا حق ادا نہیں کر سکا ۔ مصنف ، اقبال کو ذہنی کمالات اور انسانیت کا ایک نمونہ سمجھتا ہے جو اسلام کی ثروتمند ثقافت نے انسانی معاشرے کو تحفةً پیش کیا ہے (۲۲)

اس کی نظر میں ,, اقبال ایک اسلامی انقلابی مصلح اور فلاسفر ہے " (۲۳) ۔ سید جمال الدین جو ایک عملی حقیقت پسند مفکر تھے ، کی روایت میں اقبال مسلم نشاۃ الثانیہ کی علامت (۲۴) ہیں ۔ وہ اسلامی تصوف ، اور جدید فکر کا ایک حسین امتزاج ہیں ۔ عالمی قد و قامت کے ممتاز فلسفی ہیں ۔ حقیقت یہ ہے کہ وہ تاریخ اسلام میں ایک دوسرے غزالی ہیں ۔ ایک زیرک سیاستدان ، اور ایک مجاھد ہیں ۔ سماجی، سیاسی اور ثقافتی بصیرت کے مالک ہیں ۔ ایک طرف مغربی فلسفے اور تاریخ تمدن کا جامع علم رکھتے ہیں تو دوسری طرف اسلامی علوم، اسلامی فکر اور تصوف پر گہری نظر رکھتے ہیں (۲۵) ۔

شریعتی کہتا ہے ۔ اقبال کی شخصیت گونا گوں پہلو رکھتی ہے

(۲۶) ۔ وہ ایک منضبط مسلمان ھیں جو اپنے مسلمان ھونے کو مایۂ فخر سمجھتے ھیں۔ جو مغربی یونیورسٹیوں کی پیداوار ھونے کے باوجود مغربی فکر سے مرعوب نہ ھوئے اور مغرب کی مادی چمک دمک اُنھیں خیرہ نہ کر سکی ۔ بلکہ اس کے برعکس انھوں نے بیسویں صدی میں اسلامی اصولوں کو اُن کی اصلی شان کے ساتھ سینے سے لگایا اور اپنے حصار یعنی ھماری طرف واپس آیا (۲۷) ۔

ڈاکٹر شریعتی اس نکتے پر زور دیتے ھوئے کہتے ھیں کہ یہ اقبال کی بہت بڑی فتح ھے ۔ اس نے اپنی گہری فہم و فراست کو امت کی تعمیر نو کے لئے وقف کر دیا تھا انھوں نے اسلامی نظریہ کے اجزائے پریشان کو دوبارہ جمع کر کے ، ان کی تشکیل نو کرنے اور قوت بخشنے کو اپنا ھدف قرار دیا تاکہ اسکے منتشر اعضاء کو جوڑ کر اُسے حیات نو عطا کی جائے ۔

ایک طرف مغربی فلسفے کے عمیق مطالعے اور دوسری طرف مشرقی علوم میں اسلامی فکر اور تصوف کے مطالعے سے اقبال نے اپنے تصور خودی کی تعمیر کی ۔ نیز اُس نے قرآن کریم کا مسلسل اور گہرا مطالعہ کر کے اپنے آپ کو مکمل طور پر اسکے لئے وقف کر دیا تھا ۔

ڈاکٹر شریعتی کے نزدیک اقبال کا تصور خودی اسلامی روح اور اسلامی اقدار میں رچا بسا ھوا ہے (۲۸) ۔ ڈاکٹر شریعتی کہتے ھیں کہ اپنے عظیم مشن کے ایک جزو کے طور پر اقبال نے سید جمال الدین کی تحریک نشاۃ الثانیہ کی تصدیق کی اور اُسے تقویت پہنچائی ۔ شریعتی کے بقول اس تحریک کا مطلب ھماری اصلی شخصیت کا از سرِنو انکشاف اور ھماری تعلیمی ، ثقافتی اور ترقی پسندانہ تعمیری اقدار کا احیاء ھے (۲۹) ۔ اقبال کا ھدف یہ تھا کہ اُمت مسلم اپنی

شخصیت کا شعور حاصل کر کے اپنی تعمیر نو کے لئے کوشاں ہو۔ اس نے سید جمال الدین کے انقلابی نعرے کو نظریاتی بنیادیں فراہم کیں۔ اور سید صاحب نے جو درخت لگایا تھا اقبال کے افکار نے اُسکی جڑوں کو مضبوط بنا دیا۔ شریعتی ان دونوں عظیم شخصیتوں کو ایک ہی باب کا عنوان تصور کرتا ہے۔ اور کہتا ہے کہ اس باب کا متن ہم خود ہیں یعنی اُمّۃ اور اسکے مسائل اور اُن کا حل۔ اسی لئے ان دونوں کو جاننا اسلام کو جاننے کے ہم معنی ہے۔ وہ کہتے ہیں اقبال امتِ مسلمہ کی امنگوں، خوابوں، خیالات، اُسکے مسائل اور مشکلات کے ترجمان ہیں۔ اور اُن کے حل کا راستہ دکھاتے ہیں۔ اقبال اور اسلام ایک ہی حقیقت کے دو نام ہیں۔ اقبال بھی اتنے ہی کثیر الجہات ہیں جتنی کہ روح اسلام۔ یہ سب کچھ کہہ چکنے کے بعد شریعتی اقبال کو سب سے بڑا خراج تحسین ان لفظوں میں پیش کرتے ہیں:۔ ,,اقبال،علی کی طرح ہیں یعنی اقبال نے علی (ع) کی یاد کو تازہ کر دیا ہے (۳۰)۔،، پھر ڈاکٹر شریعتی تشریح کرتے ہوئے کہتے ہیں کہ علی (ع) ایک ایسی ہستی ہیں جو آلام و مصائب کو دور کر کے انسان کی گوناں گوں ضروریات کو ہر دور اور ہر عصر میں نہ صرف الفاظ و افکار کے ذریعے پورا کرتے ہیں بلکہ اپنی زندگی اور ذات سے بھی انسانی احتیاج کو تسکین پہنچاتے ہیں (۳۱)۔

شریعتی کے نزدیک اقبال کے مصلحانہ انقلابی فلسفۂ زندگی کو جو اعلی وارفع اہمیت حاصل ہے اسکے آگے ان کے شاعرانہ کمال کی اہمیت بھی ماند پڑ جاتی ہے۔ اقبال کی مدح و ستائش صرف اس لئے کرنا کہ وہ فارسی زبان کے عظیم شاعر ہیں ایسا ہی ہے جیسا مارٹن لوتھر کا تعارف دنیائے مسیحیت میں یوں کرایا جائے ,,فن خطاطی کا ماہر ایک خوبصورت انسان۔،، (۳۲)

شریعتی کا شمار ابھی تک اقبال کے عظیم شیدائیوں میں ہوتا ہے ۔ اور شریعتی کی انقلابی آئیڈیالوجی کے نشو و ارتقاء پر اقبال کا جو اثر ہے اس میں مبالغہ آرائی کی کوئی گنجائش نہیں ہے ۔ ایران میں سیاسی بیداری کی علامت کی حیثیت سے شریعتی کے غالب کردار کو مدنظر رکھتے ہوئے اس امر کی تحسین کچھ مشکل نہیں ہے کہ اقبال کی فکر نے ایران کے اسلامی انقلاب پر بالواسطہ اثر ڈالا ہے ۔ عرفانی ادب ، اسلامی قومیت اور اسلامی اتحاد و اخوت کے موضوعات پر لکھی جانیوالی کتابوں میں اقبال کا ذکر کثرت سے آتا ہے ۔ اُنھیں راہ نما فلسفی کے لقب سے اکثر یاد کیا جاتا ہے اور الہام و بصیرت کا مسلمہ سر چشمہ سمجھا جاتا ہے ۔

تقریباً ساٹھ برس پہلے اقبال نے ایران میں زندگی کی نئی روح پھونکنے کی خواہش کا اظہار ان لفظوں میں کیا تھا ۔ ع عجم رمیدہ پورا نفسم بہار باد(۳۳)آج ان کی یہ دلی خواہش پوری ہوتی نظر آ رہی ہے ۔

حوالہ جات

۱ ۔ محیط طباطبائی : محیط ، تہران اردیبہشت ، ۱۳۲۴شمسی، اپریل ۔ مئی ۱۹۴۵ء ۔

۲ ۔ ایضاً ۔ مکتبۂ دانش ، تہران ۱۳۳۰ شمسی ۔ ۱۹۵۱ صفحہ ۴۷

۳ ۔ عبدالشکور احسن: ،،اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ ،، لاہور ۱۹۷۷ صفحہ ۵۵۸

۴ ۔ ایضاً صفحہ ٦

۵ ۔ ایضاً صفحہ ٦

٦ ۔ اقبال نامہ صفحہ ۹

۷ ۔ اس غزل کا پہلا شعر یہ ہے :

به ملازمان سلطان که دهد خبر ز رازے

که جهان توان گرفتن به نوائے دلگدازے

۸ ۔ ایضاً صفحہ ١٦

۹ ۔ خواجہ عبدالحمید عرفانی : اقبال ایرانیوں کی نظر میں ۔ کراچی ۱۹۵۷ صفحات ۳۵۴ ۔ ۳۵٦

۱۰ ۔ ایضاً ۔

۱۱ ۔ ایضاً صفحہ ایک

۱۲ ۔ اقبال ۔ معمار تجدید بنایے تفکر اسلامی ۔ تہران صفحہ ۱٦

۱۳ ۔ طاہرہ صدیقی : مراسم تجلیل از علامہ اقبال در دانشگاہ تہران سہ ماہی ہلال، کراچی ۱۹۷۰ صفحہ ۲۵ ۔

۱۴ ۔ ایضاً ۔ تعارف صفحہ ۱۱

۱۵ ۔ The Reconstruction of Religious thought in Islam
لاہور ۔ طبع ۱۹۷۱ء تمہید صفحات ۵ ، ٦

۱٦ ۔ اقبال ایرانیوں کی نظر میں ۔ صفحات ۱۳ و ۱۳۳

۱۷ ۔ ایضاً صفحہ ۱۳

۱۸ ۔ ایضاً صفحہ ۱۳۳

۱۹ ۔ مجتبی مینوی : اقبال لاہوری ، شاعر پارسی گوی پاکستان تہران ۱۳۲۷ شمسی ۔ ۱۹۳۸ صفحہ ٦

۲۵ ۔ اقبالنامہ ۔ صفحہ ۲۷

۲۱ ۔ اقبال ایرانیوں کی نظر میں ۔ صفحہ ۱۳۲

۲۲ ۔ ما و اقبال ، تہران ۔ صفحہ ۵

۲۳ ۔ اقبال ، معمار تجدید ۔ ۔ ۔ ۔ صفحہ ۸۸

۲۴ ۔ ایضاً صفحہ ۸۳

۲۵ ۔ ایضاً صفحات ۱۳ ۔ ۲۲

۲٦ ۔ ایضاً صفحہ ۸۵

۲۷ ۔ ایضاً صفحات ۲۰ ۔ ۲۱

۲۸ ۔ ایضاً صفحہ ۸٦

۲۹ ۔ ایضاً صفحہ ۹۸

۳۰ ۔ ما و اقبال صفحہ ۷

۳۱ ۔ ایضاً صفحہ ۲۸

۳۲ ۔ ایضاً صفحہ ۱۲۱

۳۳ ۔ پیام مشرق ، لاہور ۔ ساتواں ایڈیشن ۱۹۳۸ صفحہ ۲۱۵ ۔

عارف نوشاہی

کتابوں پر نقد و نظر

(صرف ایسی کتابوں پر نقد و نظر کا اظہار کیا جاتا ہے جن کا تعلق فارسی زبان و ادب سے ہو)

سلسلۂ مطبوعات نمبر ۱۴۵

مقاماتِ مظہری

احوال و ملفوظات و مکتوبات

حضرت میرزا مظہر جانِ جاناں شہید

[illegible] —— [illegible]

تالیف

حضرت شاہ غلام علی دہلوی

تحقیق و تعلیق و ترجمہ

محمد اقبال مجددی

اردو سائنس بورڈ

۲۹۹ - اپر مال ○ لاہور

حضرت میرزا مظہر جان جاناں شہید (۱۱۱۱ ـ ۱۱۹۵ھ) کا رُوحانی حیثیت سے برصغیر کے مشائخ نقشبندیہ میں ایک نمایاں مقام ہے۔ البتہ تذکرہ نگاروں نے آپ کے نظم و نثر میں خوش بیان ہونے کا ذکر بھی کیا ہے۔ آپ کا فارسی دیوان اور فارسی کے معروف اور غیر معروف شعراء کے کلام کا انتخاب ,,, خریطۂ جواہر ،، کئی بار چھپ چکا ہے۔

,, مقامات مظہری ،، (فارسی) حضرت میرزا مظہر جان جاناں کے روز ولادت سے یوم شہادت تک کے حالات و مقامات پر مشتمل ہے۔ اس میں آپ کے ملفوظات اور مکتوبات کا انتخاب بھی دیا گیا ہے۔

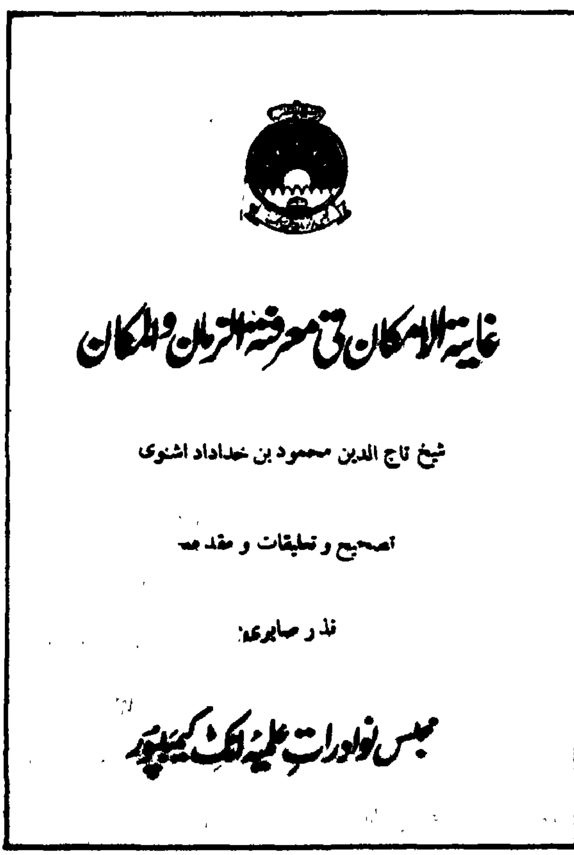
اگر اٹھارھویں صدی عیسوی کے ملفوظات لٹریچر کا مطالعہ کیا جائے تو اس کتاب کی امتیازی حیثیت معلوم ہو جائے گی ـ اس دور کی جس قدر مذہبی ، سماجی اور سیاسی جھلکیاں اس مجموعہ میں ملتی ہیں ، ملفوظات کے دیگر مجموعے ان امور سے خالی ہیں ـ (زیر نظر کتاب ص ۱۷۸) ـ

اس سے پہلے مقامات مظہری کا اردو ترجمہ کسی گم نام مترجم نے کیا تھا جو تقریباً ۱۹۳۰ء میں لاہور سے چھپا ـ مگر وہ ترجمہ اغلاط سے اس قدر پُر تھا کہ مضحکہ خیز حد تک لایعنی ہو کر رہ گیا تھا ـ (زیر نظر کتاب ، ص ۱۸۴) ـ

اب پروفیسر محمد اقبال مجددی نے اس کتاب کا از سر نو ترجمہ کیا ہے اور اس پر اپنا مفصل مقدمہ بڑھایا ہے جس میں صاحب سوانح کی سیاسی ، معاشرتی اور مذہبی زندگی کی عکاسی کرکے ان کی روحانی خدمات کا نقش واضح کیا ہے ـ اس مقدمہ اور ترجمہ کے توضیحی حواشی ، اور ان دونوں کی فہرست مآخذ نے اس کتاب کو محض ایک فارسی کتاب کا اردو ترجمہ نہیں رہنے دیا بلکہ حضرت

میرزا مظہر خان جانان شہید اور ان کے عہد کی مستند تاریخ بنا دیا ہے۔ بلاشبہ یہ تحقیقی کام پاکستان میں تنقیح و تحقیق کے اسلوب کا ایک عمدہ نمونہ ہے اور جناب مجددی پاکستان کے ایک ایسے محقق ، مورخ اور کتاب شناس کے طور پر سامنے آئے ہیں جن کی تحقیقات اور فراہم کردہ معلومات پر آنے والے محققین اعتماد کے ساتھ بھروسا کر سکتے ہیں ۔

اردو سائنس بورڈ لاہور نے اپنے دائرہ کار سے ہٹ کر ایسی آبرومندانہ تحقیق چھاپ کر ایک مستحسن قدم اٹھایا ہے۔

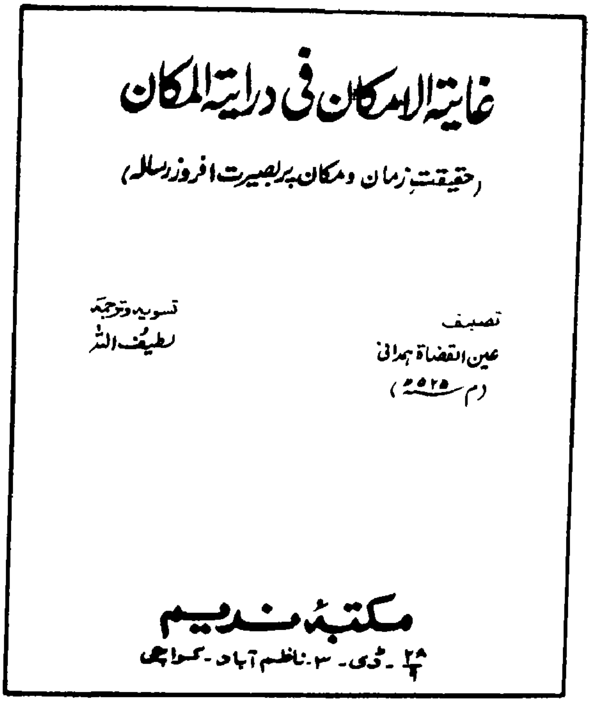

غایة الامکان فی معرفة الزمان والمکان

شیخ تاج الدین محمود بن خداداد اشنوی

تصحیح و تعلیقات و مقدمہ

نذر صابری

مجلس نوادرات علمیہ اٹک کیمبلپور



غایۃ الامکان فی درایۃ المکان

(حقیقت زمان و مکان پر بصیرت افروز رسالہ)

تصنیف
عین القضاۃ ہمدانی
(م ۵۲۵ھ)

تسوید و ترجمہ
لطیف اللہ

مکتبۂ ندیم
۲۴/۴ - ڈی - ۳ - ناظم آباد - کراچی

مسئلۂ زمان و مکان پر اسلامی کتب فلسفہ و تصوف میں عمومی اور خصوصی انداز میں مباحث ملتے ھیں - مگر جو قبولیت اور شہرت ,, غایۃ الامکان فی درایۃ المکان ،، یا ,, غایۃ الامکان فی معرفۃ الزمان والمکان ،، نامی ایک فارسی رسالہ کو ملی وہ اس موضوع پر کسی اور مستقل رسالہ کو نہیں ملی - اس بات کا اندازہ اس رسالہ کے متعدد قلمی نسخوں ، اس کی کم از کم چار بار اشاعت اور صوفیہ اور فلاسفہ کے ھاں اس رسالہ سے جزوی اخذ و اکتساب سے ہوتا ہے - خود پاکستان میں دو سال کے اندر اندر یہ رسالہ دو بار اہتمام کے ساتھ چھپ چکا ہے -

پاکستان میں پہلی بار یہ رسالہ ربیع الاول ۱۴۰۱ ھ میں محترم نذر صابری کی تصحیح و تعلیقات و مقدمہ کے ساتھ مجلس نوادرات علمیۂ اٹک ، کیمبل پور کی طرف سے شائع ہوا اور دوسری بار شوال

۱۳۰۲ ھ میں محترم لطیف اللہ کے تسویہ و ترجمہ کے ساتھ مکتبۂ ندیم کراچی نے چھاپا ۔

جو چیزیں دونوں اشاعتوں کو ایک دوسرے سے الگ کرتی ہیں وہ یہ ھیں :

۱ ۔ صابری صاحب نے رسالہ کا عنوان ,, غایة الامکان فی معرفة الزمان والمکان " قرار دیا ہے جب کہ لطیف اللہ صاحب نے ,, غایة الامکان فی درایة المکان " اختیار کیا ہے۔

۲ ۔ صابری صاحب نے مصنف کا نام شیخ تاج الدین محمود بن خداداد اشنوی لکھا ہے جب کہ لطیف اللہ صاحب نے اسے عین القضاة ھمدانی کی تصنیف تسلیم کیا ہے۔

۳ ۔ صابری صاحب نے صرف فارسی متن پیش کیا ہے۔ لطیف اللہ صاحب نے فارسی متن کے ساتھ اردو ترجمہ بھی چھاپا ہے۔

۴ ۔ لطیف اللہ صاحب نے ,, سیر الاولیاء " اور ,,فصل الخطاب " نامی کتابوں میں مسئلہ زمان و مکان پر مباحث کو بطور ضمیمہ شامل کیا ہے۔

صابری صاحب نے رسالہ کے سات مختلف ناموں میں سے جو ایک نام اختیار کیا ہے اس کی وجہ یہ نہیں کہ وہ نام کسی قدیم ترین نسخہ میں شامل ہے اور نہ ھی یہ کہ رسالہ کے اکثر نسخوں میں وہ نام آیا ہے بلکہ صابری صاحب کے نزدیک چونکہ وہ نام روح عرفانی اور روایات عنوان تراشی (سجع و آھنگ) کی رو سے موزوں ہے لہذا وھی رسالہ کا اصل نام ہے۔ اس کے برعکس جب صابری صاحب نے رسالہ کو شیخ اشنوی کی تصنیف قرار دیا تو یہ دلیل پیش کی کہ یہ انتساب قدیم ترین نسخہ میں موجود ہے اور کثرت سے نسخوں میں موجود ہے ۔ ھمارے خیال میں چونکہ قدیم ترین نسخہ (مثلاً مکتوبہ

۷۰۰ھ) اور اکثر نسخوں میں وهی نام ہے جو لطیف اللہ صاحب نے اختیار کیا ہے تو لطیف اللہ صاحب کا انتخاب درست ہے۔ اگرچہ خود لطیف اللہ صاحب نے یہ نام اختیار کرنے میں کسی خارجی ماخذ سے مدد نہیں لی ہے اور نہ هی کوئی اس کا کھلا ثبوت پیش کیا ہے حالانکہ یہ اس لئے بھی ضروری تھا کہ رسالے کا نام متنازعہ چلا آ رہا ہے۔

صابری صاحب نے اسے شیخ اشنوی کی تصنیف قرار دینے میں بہ طور خاص صرف دو دلائل پر انحصار کیا ہے۔ اولاً قلمی نسخوں کی غالب تعداد میں انتساب اسی مصنف سے ہے۔ ثانیاً جامی نے بھی اسے اشنوی هی کی تصنیف بتایا ہے۔

لطیف اللہ صاحب نے مصنف کے تعین میں نذر صاحب کے ان تمام دلائل پر جرح کی ہے جو انہوں نے اشنوی کی تصنیف ثابت کرنے کے لئے پیش کئے تھے۔ لطیف اللہ صاحب نے نہ صرف صابری صاحب کے دلائل کو اپنے دلائل سے ساقط کیا ہے بلکہ زیر نظر رسالہ اور عین القضاۃ همدانی کی زندگی کے واقعات اور اس کی دیگر تصانیف کے اسلوب میں مماثلت دکھا کر اپنے پلڑے کو بھاری کیا ہے۔ اگرچہ اس سے پہلے بھی ایران میں یہی رسالہ باهتمام رحیم فرمنش ، عین القضاۃ همدانی کی تصنیف کے طور پر شائع هو چکا تھا مگر اب ایک پاکستانی محقق نے بھی اس پر مہر تائید لگا دی ہے۔

لطیف اللہ صاحب کا ترجمہ سہل اور بمطابق اصل ہے۔ اس فلسفیانہ موضوع پر ایک مشکل تحریر کو انہوں نے ترجمے کے ذریعے عام فہم بنا دیا ہے۔

اٹک اور کراچی کی دونوں اشاعتوں میں جو بات تحقیق کے جدید تقاضوں کے خلاف ہے یہ ہے کہ جو متن پیش کیا گیا ہے وہ ایک ایک

نسخہ سے تیار کیا گیا ہے اور کسی دوسرے نسخہ یا نسخوں سے مقابلہ کی زحمت اٹھا کر اس کی تصحیح میں کوشش نہیں کی گئی۔ اٹک اور کراچی کے دونوں نسخوں میں بھی اختلاف ہے۔ نذر صاحب نے ایک بلا تاریخ نسخہ کو بنیاد بنا لیا اور لطیف اللہ صاحب نے سرے سے اپنے نسخہ کی قدامت، اهمیت اور اصالت کا ذکر هی نہیں کیا۔ سوائے اس کے کہ انہوں نے کراچی یونیورسٹی لائبریری میں موجود اس رسالہ کی مائیکروفلم سے نقل تیار کی ہے۔ اصل نسخہ کہاں ہے؟ اس کی تاریخ کتابت کیا ہے؟ اس بارے میں لطیف صاحب نے کچھ نہیں بتایا۔

نذر صاحب نے نہایت محنت سے ۲۶ نسخوں کی موجودگی کا پتا لگایا ہے۔ هم مزید نسخوں کی نشاندهی کر رہے هیں تاکہ آئندہ جب کبھی اس رسالہ کی تصحیح کی جائے تو ان نسخوں سے بھی ممکنہ حد تک استفادہ کیا جا سکے۔

۱ ۔ کتب خانۂ خلیل الرحمن داودی ۔ ٹیگور پارک لاهور ۔ میں نے وهاں ایک نسخہ مکتوبہ ۱۲ شعبان ۱۰۰۵ ھ، مشتمل بر ۶۱ صفحات دیکھا تھا ۔ (نیز دیکھیے : فہرست مشترک ۲ : ۹۷۳)۔

۲ ۔ کتابخانہ گنج بخش اسلام آباد، نمبر ۱۸۳۵ ۔ ایک مجموعۂ رسائل میں صفحہ ۵۰ تا ۱۰۶، اس مجموعہ کی تاریخ کتابت ۱۱۷۱ ھ ہے۔ (فہرست مشترک نسخہ های خطی پاکستان از احمد منزوی ۲ : ۹۸۳) ۔

۳ ۔ جامعہ رضویہ ضیاء العلوم سبزی منڈی راولپنڈی ۔ مکتوبہ ۱۲۱۰ھ ۔ ۷۳ صفحات (فہرست مشترک ۔ تکملہ ۔ زیر طبع) ۔

۴ ۔ کتابخانۂ آیت اللہ العظمی مرعشی ۔ قم (ایران، شمارہ ۸۸۴، مکتوبہ ۱۲۸۴ ھ، ورق ۵۷ ر ۔ ۶۹پ . (فہرست نسخہ های خطی

کتابخانهٔ ... مرعشی از احمد حسینی ۳: ۷۶)

فروری ۱۹۸۵ء میں خدا بخش لائبریری پٹنه نے هندوستانی کتاب خانوں میں تصوف پر فارسی اور عربی مخطوطات کی ایک مجمل مشترک دستی فهرست شائع کی ہے (البته اس هینڈلسٹ کو نه تو کوئی نام دیا گیا ہے اور نه هی اس پر ناشر کا نام اور سال طباعت درج ہے) ۔ اس دستی فهرست میں وهاں کے چھ کتب خانوں میں اس رساله کے ایک ایک نسخه کی نشان دهی کی گئی ہے ۔ (ص ۷۴ و ۷۱) . ان نسخوں میں بھی رساله اور اس کے مصنف کے نام میں اختلاف پایا جاتا ہے ۔ مثلاً :

کتب خانه	رساله کا نام	مصنف کا نام	دستی فهرست کا حواله
آزاد	غاية الامكان فی	محمود الاستری(كذا)	ص۷۱
آصفیه	دراسية (كذا) المكان		
علی گڑھ			
ابوالخیر	غاية الامكان	عين القضاة همدانی	ص ۷۱
رضا	غاية المكان فی درایة الزمان	سید علی همدانی	ص ۷۱
ناصریه	غاية الامكان	شمس الدين محمد شاه‌صوفی	ص ۷۴
ریسرچ لائبریری سرینگر	غاية الامكان	شیخ تاج الدين محمد	ایک سائیکلو سٹائل فهرست

نذر صابری صاحب نے نسخهٔ ایاصوفیا (استنبول) کی اطلاع دی ہے ۔ مگر اس کے سنهٔ کتابت کا ذکر نهیں کیا ۔ یه نسخه جس مجموعهٔ

رسائل میں موجود ہے اس کی مائیکروفلم کتابخانۂ مرکزی دانشگاہ تہران۔ (شمارہ ۱۳۱) میں محفوظ ہے میں نے اس مجموعہ کے ایک رسالہ ,, جہاد نامہ ،، کو شائع کیا ہے اور فروری ۱۹۸۵ء میں تہران میں یہ مائیکروفلم بھی ملاحظہ کی۔ جہاد نامہ کا سال کتابت ۷۰۲ ھ ہے۔ تمام مجموعہ ایک ھی کاتب کا لکھا ہوا ہے لہـذا غایۃ الامکان کا سال کتابت بھی ۷۰۲ ھ کے لگ بھگ ہے اس طرح یہ نسخہ ، نسخۂ آستانِ قدس رضوی مشہد مکتوبہ ۷۰۰ ھ کے بعد دوسرے نمبر پر آتا ہے اور تصحیح کے لئے عمدہ اساس بن سکتا ہے۔

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

فهرست چاپ های آثار سعدی در شبه قاره

و چاپ های شروح و ترجمه ها و فرهنگنامه ها و تضمین های آثار وی

تألیف

سید عارف نوشاهی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

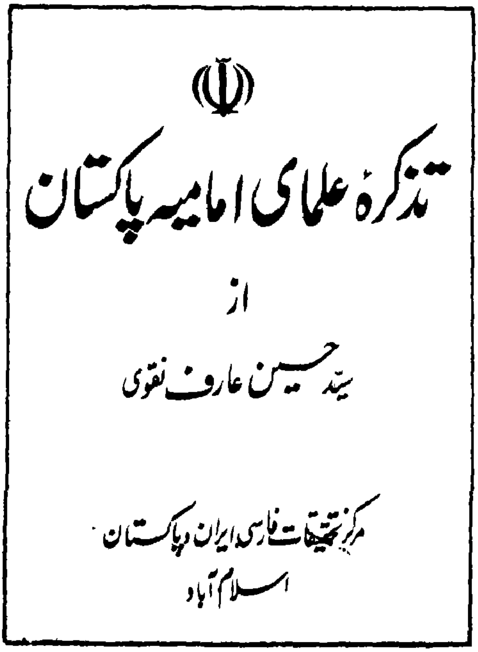
سعدی

بر مبنای نسخه های خطی پاکستان

تألیف

احمد منزوی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

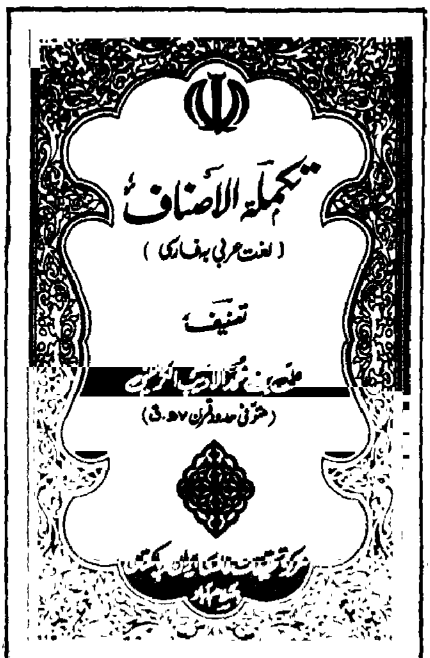


تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان

از

سید حسین عارف نقوی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد



تکملة الاصناف

(لغت عربی بفارسی)

تصنیف

علی بن محمد الادیب الکرمینی

(متوفی حدود قرن ۷ ھ.ق)

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

دو رساله در جهاد اکبر

جهاد نامه

مؤلف مجهول قرن هفتم هجری

ظلم نامهٔ اکبر

(ترجمهٔ "جهاد الاکبر" منسوب به غزالی)

به اهتمام

سید عارف نوشاهی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شرح مثنوی معنوی

(جلد یکم)

نگاشتهٔ

شاه داعی الی الله شیرازی

تصحیح و پیشگفتار

محمد نذیر رانجها

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

دانش

۲

تابستان ۱۳٦٤ ـ ۱٤۰۵

دوره ۱ ـ شماره ۲

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نقشِ اوّل

گریۀ شام و سحر شــکر که ضایع نشد
قطرۀ بارانِ ما گوهرِ یکــدانـه شــد

حافظ

شمارۀ نخست دانش موردِ توجّهٔ اساتید و محققین گرانمـــایه در پاکستان ، هندوستان ، بنگلادش و جمهوری اسلامی ایران قرارگرفت . دانـش چیزی نیست جز همزۀ وصلی درمیان فرهنگ و ادب فارسی و اردو . و هر دو فرهنگ درگلستانِ توحید پرورده اند وقامت کشیده اند . مصاحبت مدام هر دو فرهنگ با اسلام موجب شده است که

راست چون سوسن وگل بر اثر صحبت پاک
بـر زبـــان بـود مـــرا آنچـــه تورا در دل بـود

ذکر نام تمـــامی اســـاتیـد ومحققینـی کـــه با لطف و بزرگواری و عـــین رضا دانش را تشویق نمـــوده انـــد مقدور نیست . از همگی آنان سپاس فراوان داریـــم . وبر این امیدیم کـــه با راهنـــمائیهـــای اســـاتید ارجمند کمبودها و کاستی های دانش بهبود پذیرد . و من الله التوفیق .

دانش

ئیرژی بچکا (Jiri Becka)

سعـــدی در ادب و دانش چک

این مقاله از شمارهٔ نهم مهنامهٔ ادبی (Literarni Mesicnik) ارگان رسمی اتحادیهٔ نویسندگان چکو سلوا کی (مورخ سپتامبر ۱۹۸٤) از زبان چکی به فارسی بوسیلهٔ آقای محمود عبادیان ترجمه شده اینک به خوانندگان گرامی ,,دانش,, تقدیم می گردد ـ دانش .

هر کس به زمان خویشتن بود
من سعدی آخر الزمانم

این بیت نشـــان اعتماد به نفس ابو عبدالله شرف الدیـن ابـن مصلح الدین سعدی نسبت به سروده های خویش است . سعدی در پایانه هـای سدهٔ سیزدهم میلادی ـ به احتمالی در سال ۱۲۸٤ م دیده به جهان گشـود . امسال سالگرد هشتصدمین سال تولد او است وما نیز به توصیهٔ یونسکو در بزرگداشت جهانی او شرکت می کنیم . آثار سعدی بسیار زیادنیست ؛ گذشته از غزلهای عاشقانهٔ وی که در زمرهٔ صیقل یافته ترین بخش شعر پر آوازهٔ فارسی و تاجیکی اسـت و رباعیها و دیگر سروده های او ، باید از دو اثر جامع و کامل سعدی نام برد : یکی ,,بوستان,, که در برگیرندهٔ آموزه های زندگی است و دیگری ,,گلستان,, که مشهور ترین و برجسته ترین اثر سعدی اسـت و به لحاظ وحدت مضمون و شکل در واقع مسـتوره و نمونـه ای برای

شاعران و ادیبان بیشمار فارسی و خاور نزدیک بوده است . گلستان از حکایتهای به نثر مسجع تشکیل یافته است که باقطعه های منظوم تکمیل شده اند . محتوای حکایتها درعین سرگرم کنندگی جنبهٔ قویِ تربیتی انسان ساز دارد .

بی مناسبت نیست دو نکته را دربارهٔ بیت یادشده ذکر کنیم . بسیاری از شاعران پارسی‌سرا کوشیده اند جنبهٔ سرمدی سروده های خود را به گونه ای مشابه افاده کنند . اما باید گفت که سعدی آنچنان که در تاریخ ادب ایران از او یاد می شود ، بسیار فروتن بود و موضوع مرکزی بیشتر سروده های او کسی جز انسان ساده نیست ؟ بااینکه از پادشاه و وزیر نیز سخن می گوید ، منظور او همان انسان ساده است .

سعدی به راستی زندگانی جاوید یافت . آثار سعدی را در خاور زمین پیوسته چاپ می کنند ، می خوانند وسعی دارند مانند او بسرایند . برای مثال آثار او را در تاجیکستان پنج بار در چند سال گذشته به کتابت نو تاجیکی چاپ کرده اند ؛ تنها در شهر ,,دو شنبه ،، نویسندگان تاریخ ادبیات و نظریه پردازان ساحت ادب تعداد زیادی کتاب و مقاله در پیرامون زندگانی و اندیشه های سعدی نوشته اند . گذشته از این ، سخنرانان ونقالان عامه نیز بافعالیتهای خود آثار او را پیوسته ترویج و تبلیغ می کنند ؛ جوانان شاعر که به زبان فارسی ، تاجیکی و دری سخن می گویند ، در سروده های سعدی نمونه های طبع آزمایی می یابند .

اروپاییان از سدهٔ هفدهم میلادی به این سو با آثار سعدی آشنا شدند . در آن زمان گلستان به زبانهای لهستانی ، فرانسه ، لاتین ، آلمانی و هلندی ترجمه شد . می توان گفت که اینک زبان زنده وصاحب فرهنگی‌نیست که چیزی از سروده های سعدی به آن برگردانده

نشده باشد . خوانندهٔ چک از نیمهٔ اول سدهٔ نوزدهم میلادی باسعدی آشنا شد . مجلهٔ ,,زنبورانگبین چک » (۱) برای نخستین بار در سال ۱۸٤۰ م مقاله ای به نام ,,اندیشه های روحهای بزرگ ؛ از جمله سعدی شاعر عرب» منتشر کرد . همین مجله سپس در سال ۱۸٤٦ م اشتباهی را که در مورد اطلاق صفت ,,عرب » به وی رخ داده بود ، تصحیح کرد و گفتاری تحت عنوان ,,رشته مرواریدی از سعدی شاعر فارسی » به چاپ رساند . درسال ۱۸٤٦ م مجلهٔ ,,پیام پر اک » (۲) ترجمه ای از توضیح مفصلی به زبان فرانسه را دربارهٔ سعدی به ترجمهٔ ,,ف . شیماچک » (۳) تحت عنوان ,,زادیک یا سرنوشت » (۴) چاپ کرد.

در سال ۱۸۷۰ م ,,میروسلاوتیرش » (۵) چهار رباعی سعدی را از زبانهای اروپایی به چکی ترجمه کر د و آنهارا به ضمیمهٔ مقالهٔ مفصلی دربارهٔ ,,حضرت محمد و علم او » چاپ کرد . این نوشته در مجلهٔ ,,گُلها » (۶) درج شد . در سال ۱۹۰۱ م چند حکایت از بوستان درهمین مجله به چاپ رسید که آنهارا ,,پرژمیسل هایک » (۷) به اتفاق ,,یان آکسامیت » (۸) ترجمه کرده بودند . یک سال بعد ,, ئیندرژیخ انتلیخر » (۹) شاگرد ,,رددولف دوورژاک » (۱۰) پروفسور خاور شناس دانشگاه پراگ ، توانست باب هفتم گلستان را که درهٔتربیت » است ترجمه کند و به مناسبت جشن بزرگداشت آموزش متوسط در چک ، درشهر برنو به چاپ رساند . در سال ۱۹۰٦ م خود رودولف دوورژاک دو باب اول گلستان را بامقدمه ای به صورت کتاب جداگانه منتشر کرد . انتلیخر به کار ترجمه ادامه داد و در مقدمه ای به ترجمهٔ بعدی بابهای گلستان نوشت که کوشیده است ,,گلستان را تاحد ممکن باتوجه به فقه اللغة و دقیق ترجمه کند از این رو ممکن است چنین ترجمه ای تاحدی نامعمولی جلوه کند » . در سال ۱۹۱۳ م رودولف

دوورژاک برگزیدهٔ مفصلتری از بوستان (حدوده ۲۵۰ بیت) در مجلهٔ چکی ,,گلها ,, چاپ کرد . همان سال مقالهٔ رومانتیکی ,,ف . توسن ,, (۱۱) فرانسوی دربارهٔ مرگ سعدی درهمین مجله به زبان چکی به چاپ رسید .

سالهای میان جنگ اول و دوم جهانی دراین باره‌ها دستاورد چندانی نداشت . درسال ۱۹۲۶ م انتلیخر کتابی به عنوان ,,در عشق و جوانی ,, انتشار داد که نزدیک به تمام باب پنجم گلستان را در برداشت ؛ گفته می شود که بعضی قسمتهای کسری این باب دردفتر انتشارات گم شد . درسالهای ۱۹۲۴ م و ۱۹۲۵ م بیتهایی از آثار سعدی به امضای م . ب . درجُنگی به نام ,,توپیچ ,, (۱۲) چاپ شد که گمان می رود ترجمهٔ ,,میلوش بورتسکی ,, (۱۳) بوده باشد .

,,ویرا کوبیچکووا (۱۴) ,, نخستین کسی بود که پس از آزادی چکوسلواکی گام بزرگی در ترجمه و توضیح سعدی برداشت . از سال ۱۹٤۷ م به بعد تقریباً هر ساله بخشی از گلستان را در مجله ,,شرق نو ,, (۱۵) ترجمه و چاپ می‌کرد . او به اتفاق معلم خود آقای‌پروفسور ,,یان ریپکا,, (۱٦) در سال ۱۹٤۸ مجموعه ای تحت عنوان ,,در مسیر به سوی الله ,, منتشر کرد ؛ این مجموعه از حکایتها و نکته‌های فارسی گرد آورده شده بود ، در آن میان سیزده شعر از گلستان یافت می شد . در سال ۱۹٥٤ م کتابی به نام ,,باغ گُل ,, چاپ کرد ؛ این کتاب برگزیده هائی از گلستان و بوستان بود . خوانندگان وصاحب نظران از این ترجمه بسیار استقبال کردند . بعداً شش غزل از ,,بدایع ,, سعدی ترجمه کرد و در مجله ,,ادبیات جهان ,, (۱۷) به چاپ رسانید .

خوانندگان چک اسلواکی برای نخستین بار درسال ۱۹٥۸ م با ترجمه های آزاد غزل و رباعی سعدی آشنائی یافتند ؛ این ترجمه از

,,ایوان کوپتس ،، (۱۸) بود و دو بار تحت عنوان ,,فصلی در می و عاشقی ،، در سالهای ۱۹۵۹ م و ۱۹٦٤ م چاپ شد ؛ در سال ۱۹٦۲ م به نام «مروارید و گل » . بدین گونه علاقه مندان به ادبیات مشرق زمین امـــکان یافتند با آثار وضمناً زندگانی سعدی نیز آشنا شوند . ,,ریگر ،، (۱۹) در دانشنامهٔ خود اطلاعات بیشتری در این باره چاپ کرد (۱۸۷۰ م) . ضمناً اطلاعاتی که ,,گباوئر ،، (۲۰) در سال ۱۸۸۰ م در ,,دفتر های فقه اللّغة و امـــور تربیتی ،، در خصوص نخستین ترجمهٔ گلستان به زبان اروپایی منتشر کرد شایان توجه بوده است . این ترجمه به قلم ساموئل اوت وینسکی (۲۱) ,,درسدهٔ هفدهم میلادی به زبان لهستانی ترجمه شد که البته در سال ۱۸۷۹ م در ورشو به شکل کتاب از چاپ درآمد .

بی مناسبت‌نیست که اضافه کنیم که بخشی از این ترجمه را بعداً یان میسارک ،، (۲۲) به چکی بر گرداند و در سال ۱۸۹۹ م در مجلهٔ ,, آذرخش ،، (۲۳) چاپ کـــرد . مقالهٔ مستند و مفصلی به قلم رودولف دوورژاک در ســـال ۱۹۰٤ م در دانشنامه ,,اوتو ،، (۲۴) چاپ شد . البته پیش از انتشار این مقاله ، آقای ,,یوزف مرکوس ،، (۲۵) دانشنامهٔ پایان تحصیلی خود را (در سال های ۱۸۹٤ تا ۱۸۹۵ م) تحت عنوان ,,گلستان شیخ مصلح الدین سعدی،، در دانشکدهٔ فلسفهٔ پراگ به پایان رسانید ؛ استادان راهنمـــای ایـــن رسالـــه عبـــارت بودنـــد از رودولف دوورژاک و ,,یان ورخلیتسکی ،، (۲۶) ؛ او از این رساله دفاع کرد و به او درجـــهٔ دکترا در فلسفه اعطا شد . مرکوس در دوران تحصیلی خود نیز (سال ۱۸۹۱ م) مجموعه ای داستان فارسی وسپس بخشی از افسانه های ,,هزار و یک شب ،، را به چکی ترجمه کرد .

در این زمینه ها نیزپس از آزادی چک اسلواکی کار ترجـــمـــه و

تألیف بالا گرفت . در سال ۱۹۵۵ م آقای ,,یوزف آول » (۲۷) مقاله ای در ,,زندگی نو » (۲۸) تحت عنوان ,,شیخ سعدی شاعر بزرگ کلاسیک فارسی در نشریات چک »نوشت . این مقاله به مناسبت بزرگداشت هفتصدمین سال تألیف گلستان و بوستان نوشته شده بود . یان ریپکا و کوبیچکووا نیز به همین مناسبت مقاله هایی نوشتند . کتابخانه شهر پراگ نیز درسال ۱۹۵۸ م شب جشن ترتیب داد و به همین مناسبت ترجمۀ گلستان را همراه متن سخنرانی پروفسور ریپکا دربارۀ تألیف گلستان و بوستان در یک مجلد منتشر کرد . پس از آن برگزیدۀ بزرگی از سروده های سعدی را به چکی چاپ کرد .

بیش از همۀ کسان دیگر و مبسوط تر از همۀ این آکادیسیسن یان ریپکا بود که روی آثار و دربارۀ سعدی کار کرد ؛ او برجسته ترین صاحب نظر چکو سلواکی در شعر کلاسیک فارسی بوده است و بدین صفت رسماً شناخته شده است (او در سال ۱۸۸٦ م متولد شد و به سال ۱۹٦۸ م وفات یافت) . او در ,,تاریخ ادبیات فارسی و تاجیک » (۲۹) که دوبار در سالهای ۱۹۵۸ م و ۱۹٦۳ م به زبان چکی چاپ شده ، در سال ۱۹۵۹ م به زبان آلمانی ، در ۱۹٦۸ م به زبان انگلیسی و در سال ۱۹۷۰ م به زبانهای لهستانی و روسی ترجمه شد ، از سعدی به عنوان شاعری برخوردار از ,,اصیل ترین و فریباترین چهره ای که ازهر جهت فسحت میدان اثر دارد » یاد می کند . در سال ۱۹۷٤ م یکی از دانشجویان زبان فارسی به نام ,,وروسلاوا سینوکودا » (۳۰) از پایان نامۀ تحصیلی خود تحت عنوان ,,ساخت آوایی نثرمسجع فارسی در گلستان سعدی شاعر قرون وسطای فارسی » در دانشگاه چارلز پراگ دفاع کرد . در این رساله بخشی از گلستان تحلیل شده است ومؤلف به انتائج شایان توجهی رسیده است .

اضافه کنم که در کتابخانهٔ دانشگاهی براتیسلاوا نسخه های خطی نفیس شرقی وجود دارد ؛ درمیان آنها دو نسخهٔ خطی گلستان ، یکی در مکه تحریر یافته از سال ۱۵۵۸ م و دیگر از سال ۱٦۵۹ م است . از نسخهٔ دوم کاتبی از شهر ،،نوسین ،، (۳۱) از یوگسلاوی رونویسی کرده است. درهمین کتابخانه گزیده ای از بوستان و تفسیر قدیمی مفسر تُرک بر آثار سعدی وجود دارد . درکتابخانهٔ دولتی شهر پراگ نیز درمیان نسخه های خطی فارسی ، دو نسخهٔ زیبای گلستان ، یک نسخه بوستان و کلیات سعدی دیده می شود .

اسامی به حروف لاتین

1. Ceska Vcela.
2. Posel z Prahy
3. F. Simacek
4. Zadik ...
5. Miroslav Tyrs
6. Kvety
7. Premysl Hajek
8. Jan Axamit
9. Jindrich Entlicher
10. Rudolf Dvorak
11. F. Toussaint
12. Topic
13. Milos Borecky
14. Vera Kubickova
15. Novy Orient
16. Jan Rypka
17. Svetova Literatura
18. Ivan Kupec
19. Rieger
20. Gebauer
21. Samuel Ottwinski
22. Jan Misarek
23. Zar
24. Otto
25. Josef Mrkos
26. Jan Vrchlicky
27. Josef Aul
28. Novy Zivot
29. Dejiny Literatury persko-tadjicke
30. Veroslava Senjukova
31. Nevesin

دکتر گوهر نوشاهی *

احوال و آثار فخر الشعراء یکدل چشتی

آغاز قرن نوزدهم میلادی از لحاظ سیاسی و تمدن برای مسلمانان هند ، دورهٔ تکان دهنده وپر از رنج و مصائب بوده است ، ازیک طرف سیاست استعماری انگلیس وجود سیاست مغول و ایالات هند را داشت ازبین می برد و از طرف دیگر تمدن بیگانه در فرهنگ و تمدن اسلامی هند چنان تأثیرمی گذاشت که اصالتِ فرهنگ و تمدنِ اسلامی درهند عملاً در خطر بود . در این عصر پُر آشوب حفظِ سنّت های فرهنگی ، علمی و اجتماعی که یکی ازابتکارات تمدن اسلامی هند بود ، کاری بسیار مشکل بود و کسانی که در این جهاد ملّی کوشش های چشمگیر بعمل آوردند ، نام ایشان بر صفحات تاریخ تمدّن هند همیشه بطور یادگار ثبت می باشد .

خانوادهٔ یکدل :

مولوی احمد بخش یکدل و خانواده اش در این مورد سزاوار تذکر و تجلیل ویژه ای می باشند ـ این خانوادهٔ جلیل ایرانی در أواخر قرن هجدم و در آغاز قرن نوزدهم میلادی در قسمت شمالی هند ، در پنجاب غربی یعنی پاکستان فعلی زندگی می کرد و بین رجال علمی

---

* متولّد ، ۱۵ ژوئن ۱۹٤۰ م در شرق پور (پاکستان) : استاد سابق زبانِ اردو و پاکستان شناسی در دانشگاه مشهد (ایران) . فعلاً معاون علمی در مقتدره قومی زبان اسلام آباد ـ آثارِ فارسی : (۱) غنیمت کنجاهی (۲) رساله از آثار فقیر نوشه ثانی . (۳) اقبال و حافظ (٤) اقبال شخص و شاعر (۵) مطالعه اقبال (٦) ایران نامه ـ

مقام ارجمندی داشت .

خانوادۀ مولوی احمد بخش یکدل در زمان صفویه از ایران به هند عزیمت نمود ـ سرپرستِ این خانواده مولوی محمد عاقل بود که صاحبِ ,,تحقیقات چشتی « وی را (جدّکلان) گفته است(۱)شجره نامۀ خانوادۀ مولوی احمد بخش یکدل به ترتیب زیر است که بوسیلۀ مدارک و مآخذ دست نویس این خانواده بدست مارسیده است :

,,مولوی احمد بخش یکدل بن مولوی غلام حسین چشتی بن مولوی محمد ابراهیم چشتی بن مولوی ضیاء الحق چشتی بن مولوی عنایت الله بن مولوی محمد عاقل « .

مؤلفِ ,,تحقیقات چشتی « علاوه بر مطالب بالا اضافه می نماید که خانوادۀ مولوی یکدل باهمراهی همایون بن بابر پادشاه مغولی هند از ایران مهاجرت نموده بود . همایون در سال ۹۵۱ هـ ـ ۱۵٤٤ م از شاه طهماسب صفوی پادشاه قدرتمند ایران کمک لشکری گرفته به هند برگشته بود . مولوی محمد عاقل به هند رسیده مدتی در ایالت دکن مناصب مهمی داشت . درسال ۱۰۵٤ هـ دو فرزند مولوی مخمد عاقل بنام مولوی عنایت الله و مولوی نظام الدین به ایران برگشتند و برای اولاد طهماسب که غالباً فرزندانِ شاه عباس دوّم (۱۰۵۲ هـ تا ۱۰۷۷ هـ) بودند به عنوان معلّمِ تمام وقت مأمور شدند .

مولوی ضیاء الحق پسر مولوی عنایت الله در محرم ۱۱٦۰ هـ ۲۸ ژانویه ۱۷٤۷ م فوت کرده در قبرستان حافظ پور (شرق رویه لاهور) دفن گردید ، مولوی ضیاء الحق اهل علم و دانش و صاحب زهد و تقوی بود ، یکی از آثار مولوی ضیاء الحق کتابی است بنام ,,ضیائی« که راجع به احوال بزرگان این خانواده می باشد ، مولوی ضیاء الحق دو فرزند داشت ، یکی پسر بنام مولوی محمد ابراهیم و یکی دخترکه

بـــا میرزا هدایت الله ازدواج کرد و با شوهرش در آگره سکونت نمود ، عقد مولوی محمد ابراهیم با عابده بیگم صورت گرفت که بقول مولوی یکدل :

,,والدهٔ پدر من عابده بیگم دختر میزا امان الله بیگ نواسه (نوهٔ) محمد میرزا از نبائر سلطان مراد بخش (۲) » .

این زوج دو فرزند یکی پسر و یکی دختر را آورد نام پسر مولوی غلام حسین چشتی و نام دختر عابده بی بی بود .

بعد از فوت مولوی ضیاء الحق در پنجاب سیکها شورش و غارت گری برپا نمودند چون لاهور مرکز ایالت پنجـــاب بود مرکز قتل و غارت این طائفه قرار گرفت ، خانواده های زیادی مجبور شدند که محل سکونت خـــود را ترک کنند ، داستانِ این ناراحتی ها در بیاض مولوی یکدل چنین نوشته شده است :

,,یاد دارم که چون کشتی مغلیه و سلطنت چغتائیه غرق شد و برهم خورد ، جدّ شریف بنده (۳) و اجداد تمام شرفا و سادات عظام و علمای کرام وغیره هر گروه سفید پوشان قـلم پرست چه هندوو چه مسلمان ، جامهٔ سوگواری پوشیدند از آنکه مسلط شدند موسبران یعنی سیکهان دهقان مزاج ، زانو برهنه، جهتکه (٤) خور و بعده مـــال مردم خوار و آتش زن و دزد ، شده شده (۵) سلطنت شـــد . آن بزرگان بعضی روانهٔ شاهجهان آباد و حیدر آباد و لکهنو و مکهٔ و مدینه و مصر و روم و شـام و بعضی بخراسان و بهاولپور ـ و حیدر آباد و سندهـ و آنانی که قوّت نداشتند و شرفا بودند درهمین لاهـور بگوشـه نشستـه بعضـی بافندگی و بعضی صله چینی و بعضی معماری و بعضی سبد برداری و بعضی معلمی و بعضی تره فروشی و بعضی گدائی دیهات همین طـــور خلقی افتاده ماند و حیران و پریشان تا آنکه در همان غم از جهان

رفتند . » (٦)

در این دورهٔ پر آشوب مولوی محمد ابراهیم در داخل شهر لاهور ساکن شد .برای تأمین مخارج زندگی داخل دروازهٔ ذکی در مسجدی پیش امامت و تدریس زبان فارسی و قرائت قــرآن را بعهده گرفت ، مولوی محمد ابراهیم در ســـال ۱۱۹۵ هـ فوت کرد .

از آثار کتبی مــولوی محمد ابراهیم دو عدد مکتوب است بزبان فارسی که یکی از آن ها بنام یکی از دوستانش دیگری بنام فــرزندش مــولوی غلام حسین چشتی نوشته شده است . مــولوی غلام حسین چشتی بعد از وفات پدرش مشغول درس و تدریس شد ، وی داخل دروازهٔ لاهوری ، مکتبی برای عــلوم متداوله بازکرد ، مولوی غلام حسین روز پنجشنبه ۱۰ صفر ۱۲٦۰ هـ / ۲۹ فوریه ۱۸٤٤ م هنگام بامداد فوت کرد ، علاقهٔ قلبی که مولوی احمد بخش یکدل به پدرش داشــت از عــبارت زیر روشن می شــود :

,,ناگهان باواجی (یعنی بابا) قدس سره دهم صفر ۱۲٦۰ رحلــت فرمودند ، آنچه برمن گذشته سخت گذشته ، یک هزارو چهار صد روپیه خرج کردم ، در مسجد چینی خواب گاه کردند، هفت صد روپیه بر مسجد و خانقاه بخرج آمده از خود بسیار دادم و مردم برادری (۷) من بسیار دادند . حالا غلاف و جاروب و چراغ و گل ها بر مزار ایشان می پاشند، خدمت از قرار واقعی جاری است » (۸) .

یکدل :

مولوی احمد بخش یکدل پنجمین فرزند مولــوی غلام حســین چشتی بود ، چنانکه خودش می نویسد : ,,بیگم بی بی و حبیب الله و قادر بخش و رکهی وغیره خواهران و برادران من شدند ، اما هیچ کس نماند ، الاّ من » (۹) .

تولّد یکدل :

مولوی احمد بخش در سال ۱۲۱۲ هـ بدنیا آمد ، بقول خودش :

,,روزی که زائیدم (۱۰) هفتم ماه صفر روز پنجشنبه وقت دو گهری شب باقی ماند و در ۱۲۱۲ هـ بـوجـود آمدم . مبارک بادشد (۱۱) ، همان وقت جد شریفم بقـلم برداشته ابیات چند از زبان قدسی بر آورده،صبحگاهان که سید امیر بخش عـرف میر نتهـو شـاه (۱۲) کـه مرد عامل و کامل و مرگان پوش و حـاکمان وقت بـردروازهٔ او می رسیدنـد و شاعر نیز بودو صاحب علم (قبرش بیرون خضری دروازه لب خندق است) برای مبارک بادی آمد . جناب جد امجدی گوش گزار کردند (۱۳) و میر نتهو صاحب دعا در حق بنده کردند . . . میر نتهو شاه صاحب که نام ایشان امیر بخش بود ، نام بنده بربخش خیال کردند و فرمودند که مرا از استخاره معـلوم شد که او فقیر و شاعر و ناثر باشد ، پس تخلص هم از جانب بنده ,,یکدل ،، باشد ، همین تاریخ موزون فرمایند ، چنانچه جدّ شریفم هم چنان گفتند ،، . (۱٤)

دوران کودکی یکدل :

دوران کودکی خود را یکدل در بیانات زیر برای ما مجسم کرده است :

,,و چـون سرشت مـرا از غـم کرده اند ، از عهد صبا که مادرم در هجر پدرم کـه روانه پیشاور بودند و با مرزائی خان ناظم کابل در کابل و فضل احمد پیرزاده نقشبندی پیر ابدالیان صحبت داشته و چیزی آورده، مادرم بمکتب میان فضل الله از قوم خوجه فرستادی و او در خانهٔ بهوانی داس کلال و بشن سنگهه نشستی هر بهگت که مرده و دهرم سنگهه و چیت سنگهه و نهال سنگهه و گلاب سنگهه هم

خواندندی، مـــن غریب ترین مردم و نیز مسلمان بودم . اما میان فضل الله مرحوم بحرمت جدم حرمت کردی و قرآن شریف بر قـــرآن غلام محمد پور غلام علی بن دوست محمد خـــوانده شد . مادرم بمحنت و مُشقّت سه روپیه را قـــرآن شریف از امام بخش حافظ بن مولوی لطف الله خطاط بن عبدالهادی گرفته و آن تا حال موجود است . مرا چیزی می آمد و چیزی نمی آمد ، سخت لاچـار ازذهن نارسا بودم ، و مادرم برای من دعا کردی و سر برهنه نمودی (١٥) .

مادر یکدل :

والدهٔ یکدل دختر مولوی عصام الدین بن عصمت الله بن محمد رضا بود ، یکدل دربارهٔ مادرش و مادر مادرش که رحمت النساء نام داشت چنان می نویسد :

,, مادرِ مادرِ من قرآن خوان و مادرِ من صابره و محنت کشیده و سخیه و کریمه و رحیمه و خاشعه بوده است . و برمن عاشقه بود . مرا پرورش داد ، من او را درآسیاســائی شریک شدم . . . مرا چون مرض آمدی جاروب بموی سر در خانه از دیوانگی دادی » (١٦) .

مشاغل یکدل :

مولوی احمد بخش یکدل در هفده سالـگی تحصیـلات خود را تکمیل نموده بجای پدر خود شغل تدریس را بعهده گرفـت . و در حدود هیجـــده‌سالگی با دختر مولوی محمد بخش صحاف بن رحمت الله بن جان محمد بن رزق الله ازدواج نمود . اسم این خانم ، فضل النساء بود . در عدم حضور پدرش تأمین احتیاجات اقتصادی برای همسرش و مادر پیر ، برای یکدل کاری بود بسیار پُر زحمت و کســـل کننده . ولی تجربیات زندگی یکدل را برای تحمّل هر گونه سختی ها آماده ساخته بود چنانچه برای نبرد آزمائی با این مسائل یکدل با کمک

مولوی محمد بخش صحاف کار خطاطی ، ترجمه و نقل نویسی را آغاز کرد ، احتمالاً این دوره از سال ۱۲۳۰ هـ (۱۸۱٤ م) الی ۱۲۳۳ هـ (۱۸۱۷ م) به نظر می رسد . زیراکه در سال ۱۸۱۷ م یکدل در دربار مهاراجه رنجیت سنگهـ فرمانروای پنجاب بار یافت . در این چهار سال فوق الذکر کثرت کار ونامساعد بودن شرایط زندگی یکدل را بعارضهٔ مغزی مبتلا کرد . چنانکه خودش می نویسد :

,,در مکتب لوهاری مندوی در هفده سالگی به طفلان چوپرگان هندو نژاد تعلیم داده ، ترجمه نویسی و کتابت و شعر و سخن و شورشی از آن آفتاب منظر در دلم پیدا می آمد . شده شده (یعنی کم کم) مالیخولیا کشید من دامنِ قرآن شریف مستحکم گرفته . . . وخیر شاه سید (۱۷) طبیب در چوک جهنده فصد ماء الجبن و شش ماه باد رنجبویه و اسطوخودوس شش ماشه دو وقتي می فرمود ،، . (۱۸)

در سال ۱۲۳۳ هـ - ۱۸۱۷ م شخصی بنام ملک سکندر خان خاکوانی که در مولتان از جانب مهاراجه والئی پنجاب سمت وکالت داشت ، برای دیدار مهاراجه مذکور به لاهور آمد ، ملک سکندر خان شاگرد مولوی ضیاء الحق چشتی بود ، چنانچه بعلت ارادت که با خانوادهٔ یکدل داشت یکدل را به مهاراجه معرفی و برای قدر دانی سفارش کرد . در سال ۱۸۱۷ م وقتیکه مهاراجه مولتان را تسخیر کرد ، یکدل برای این که خبر این پیروزی به سائر کشورهای دوست مهاراجه فرستاده شود ، نامه ای بعبارت رنگین و زیبا برای امپراطور انگلستان از طرف مهاراجه نوشت . این نامه توجه دربار لاهور را جلب نمود و نام یکدل بعنوان نویسندهٔ ارجمند زبان فارسی در تمام هند شهرت گرفت . امر ناتهـ اکبری راجع به این نامه اظهار می دارد که :

,,برطبق فرمان سرکار والا استادی ، مخدومی و مطاعی مولوی

احمد بخش چشتی لاهوری که از احفاد زهد الانبیاء خواجه فرید شکر گنج مسعود اجودهنی روح الله روحه و غرف الله فی الفردوس فتوحه ، و از نبائر مولوی ضیاء الحق چشتی اورنگ آبادی ثم لاهوری در لاهور موجب فخر خاندان ها می باشند و خاصه تربیت نقیر و قطمیر این خاندان بسرپرستی ذات اقدس ایشان تعلق دارد ، نامهٔ نامی را در عمر چهارده سالگی (۱۹) برنگاشته و سامان بهزاد رقم نقاشان نرگسین قلم را رنگین نسخه از نگار خانه چین بباد داده و بعنایات خاقانی سرفراز و بجاگیر و خلعت ممتاز گشتند » (۲۰) .

مولوی یکدل ، سکندر خان خاکوانی را در یک محل استادِ خویش نوشته است . (۲۱) مولوی نور احمد چشتی اعتراف می کند که سکندر خان ، اهل حال و آشنای اسرار الهی بوده است (۲۲) ، یکدل در ذکر سکندر خان چنین می گوید :

,,حضرت سکندر خان ملتانی خاکوانی چه تهور درمیان طریقت داشت . و کناره از معاصی و اجتناب از زخارف و خود را موظف سحر و شام داشتی ، سبحان الله چه کلام و چه اسراف بر اسرار قلوب . ,,
(۲۳)

در سال ۱۲٤۰ هـ مادر مولوی یکدل فوت کرد ، یکدل قطعه زیر در تاریخ فوت به نظم آورد :

مادرم رفت و غمم در گرفت
خاتمه را فاتحه از سر گرفت
فکر چو اندر پی آنها شده
رضوان الله علیها شده

۱۲٤۰ هـ

تا سال ۱۲٤۰ هـ مولوی یکدل از بطن همسرش فضل النساء

پنج فرزند داشت ، و بعنوان معلّمِ علوم شرقی و بخصوص در تدریس زبان فارسی شهرت و محبوبیت فراوانی بدست آورده بود ، وزیر دارائی رنجیت سنگهہ،دیوان امر ناتهہ اکبری سال تلّمذ خود با یکدل ، ۱۸۲۸ م یعنی ۱۲٤٤ هـ ذکر کرده است . (۲٤)

یکدل در تدریس روش مخصوصی داشت . او مثل اکثر معلمین قدیمی ، سرزنش و تنبیه را برای دانش آموزان ضروری می دانست . شاگردان یکدل برای کسب دانش زجر می کشیدند و مجازات و سخت گیری های استاد را تحمّل می کردند . امر ناتهہ اکبری دورۀ تحصیلی خود را با کلمات زیر یاد می کند :

,,درین سال (۱۹۲۸ م)منِ آهوی صحرای بی ادبی را به مکتب سپرده ، بتأدیبم ادیب سراپا ادب مقرر نموده ، عمّ لاله کدارناتهہ از فیضان علم سرمایۀ دانش و صفوت مولوی غلام حسین چشتی تربیت علم و حلم فائز شدند . نظر بر وارستگی ها متوجه زیارت خواجه معین الدین چشتی به اجمیر گشتند ، مراخلف رشیدش مجموعه فضائل و کمالات مخدومی و مطاعی مولوی احمد بخش چشتی برای اکتساب علوم موروثی و مکتبی تقید نمودند ، استاذم حفظ جاهم نگه نداشتی و پدرم نیز بهنگام الغیاث بفریاد مراندیدی ، تخمِ عداوت در دل می کاشتم و بمکافات مستعد بوده از زندان دبستان نجات آرزو می کر دم، چون دانش رسمیم دامن گرفت و بامتیاز سپید و سیاه فرحت اندوختم ، حالیا استاد را بر می ستایم و همه اوقات بپاداش آن رنج ، گنجها برای آن می اندیشم » . (۲۵)

در سال ۱۲۵۰ هـ/۱۸۳٤ م همسرِ مولوی یکدل که فضل النساء نام داشت در گذشت ، این زن تا این زمان هفت فرزند آورده بود و هشتمین فرزندش در شکم بود که ازدنیا رفت ـ یکدل باهمسرش

علاقهٔ زیادی داشت . چنانکه درباره اش می نویسد :

,,نیک بخت پاک دامن و فرمانبردار من و مادر و اولاد من بود »
. (۲۶)

بعد از این ماجرا یکدل دوچار کسالت روحی شدو بمنظور تبدیل هوا از لاهور به دهلی که پایتخت سلطنت بود ، عزیمت کرد ، در دهلی علاوه براین کــه از مزاراتِ بزرگانِ خانوادهٔ چشتی زیارت کرد به دربار بهادر شاه ظفر ، پادشاه مغول شرف یاب شد و مورد تفقّد و توجه قرار گرفت چنانکه از تاجدار خلعت سیزده پارچه و ,,فخـر آلشعراء » خطاب یافت .

وقتیکه از دهلی مراجعت کرد پشت سرهم سه مرتبه ازدواج کرد ، یکدل تا آخر عمر بطور کلی پنج زن گرفت ، چنانکه خودش می نویسد :

,,امروز که ۲۸ رمضان المبارک ۱۲۷۹ هـ روز پنجشنبه ۹ ماه چیت می گذرد سبحان الله طبع در گرفت است ، تادر ۱۲۵۰ هـ آن جنت نشین (۲۷) گشاده پیشانی روانهٔ ملک تقدس گردید ، و باز دویم یک سال وِ چار ماه و باز ســویم یک سال و یک مــاه و باز چهـــارم پانزده سال و باز پنجم زن را امروز هشتم سال است » . (۲۸)

همسرانِ یکدل :

دربارهٔ بعضی از این همسرانش ، یکدل تفصیلاتی فــراهم آورده است که برای مطالعهٔ سرگذشت وی قابل توجه می باشــد . اینجــا بــرخی از بیانات یکدل نقل می شود :

۱ـ ,,فضل النساء دختر محمد بخش مجلـدی (۲۹) منـسکوحـهٔ من در جمادی الاول ۱۲۳۰ هـ (مطابق مه ۱۸۱۵ م) کتخدا شده بود ، روز دو شنبه وقت شام ۳ شوال ۱۲۵۰ روز بسنت (۳۰) بطین رخت هستی

بر بست . در گنج شهیدان متصل شاه ابوالمعالی قدس سره مدفون شد . . . با من بیست سال زیسته، دختران و فرزندان بر آورده »(۳۱)

از این زن هشت تا بچه بدنیا آمده که نام های آنها به قرار زیر است :

عطا حسین ، عطاء الحق ، غلام محی الدین ، فضل بخش ، نور احمد ، فاطمه ، امة الزهرا ، امة البتول عرف جیاّن بی بی .

۲ ـ ,, زوجهٔ دوم دختر الله بخش خراطی مرحوم ۲۷ شعبان ۱۲۵۱ هـ بمن منکوحه شد و باز بتقدیر ایزدی ٦ شوال ۱۲۵۳ هـ روز چهار شنبه در گورستان میانی مدفون شد » (۳۲)

این زن یک پسر بنام مولوی محمد علی چشتی را آورد .

۳ ـ ,,زوجهٔ سـوم ، (۳۳) ۲۵ ذوالحجه ۱۲۵۳ هـ با من منکوحه شد و باز ۲٦ صفر ۱۲۵۵ هـ روانه آن طرف شد ـ »

از این یک دختر متولد شد که بقول یکدل ,,بعد از انفصال شیردایه رخصت شد ,,.

٤ ـ بخ یار بی بی یا بیگـم ، والدهٔ محمود علی چشتـی ، در سـال ۱۲٦۳ هـ با یکدل ازدواج نمود احتمالاً تا ۱۲۷۱ هـ زنده بود .

٥ ـ از نام پنجمین زنش اطلاعی نرسیده ، یکدل در سـال ۱۲٦۳ هـ می نویسد که از عقد هردو هشت سال می گذرد ، گویا ازدواج اینها در سـال ۱۲۷۱ هـ اتفاق افتاده بود .

روی آوردن به دربارهای معاصر :

تا سـال ۱۸٤۹ م انگلیس ها پنجاب را بطـور کامل تسخیر نموده آخرین فرمانروای دولت سیکهـا ، مهـاراجه دلیپ سنگهـ را کنار گذاشتند . با این انقلاب ، تمدن شرقی در پنجاب کـه تا دورهٔ سیکهـا بـه یک نحوه نقشی از تمدّنِ اسلامی بود ، رو بزوال نهاد و

یک تمدّنِ تازه یا بیگانه در نقشِ تمدنِ انگلیس در محیط سیاسی و بین جامعهٔ پنجاب نمودار شد. مولوی یکدل از انگلیس ها و تمدن ایشان سخت متنفّر بود، حادثهٔ خونبار جنگ آزادی که در ۱۸۵۷ م در دهلی رخ داد آتش این نفرت را تند تر کرد، علتی که یکدل را از انگلیس ها دور می کرد، در بیانات یکدل به این صورت دیده می‌شود:

,,ومن در عهد انگریزی تنها شـده و همه مردم مشغول هوا و هوس شدند و امروز مـردم همه انگریزی خوان،و پارسی (و) تازی یک لخت نابود شده و کسی را پروای عـلوم نمانده و همه مردم پوشـاک انگریزی در خواستند وهوسِ زنانِ انگریزی و باز پادریان دلیـر و دیـن ضعف یافته و هـر یکـی کمـر بشرارت بسته و پدر بر پسـر نالش کرده و پسـر بر پدر، و زنان فاحشه شدند و بعرضی از سـترداری متحاشه، و بازار زنا و شراب و دغا بازی و دروغ و سـوگند کاذب و فریب آن قدر گرم شـد که در خانهٔ صدق و کذب گنجایش یک مو در موافقت نمانده ,,. (۳٤)

در ایـن شـرایط تنها دوراه وجـود داشـت کـه یکدل می توانست فقط یکی از اینهارا انتخاب کند. تفـاهم با سیاست انگلیس و تمدّن بیگانه و یا گریز از این محیط. یکدل راه دومی انتخاب کرد، دو ایالت که نزدیک پنجاب بودند و از لحاظ سیاسی و اقتصادی جای امن شمرده می شدند، یکی دربـار مهاراجه رنبیر سنگهـ فرمـانروای جمون و کشمیر و دیگری دربـار بهاول خان چهارم فرمانروای بهاول پور بود. یکدل برای بخت آزمائی به این هر دو دربار مراجعه کرد.

قصائدی کـه یکدل به مهاراجه جمون و کشمیر (۳۵) تقدیم نمـود، از این ها یک قصیده و یک مثنوی بدست ما رسیده است. قصیده با

مطلع زیر آغاز می شود :

ای کلک تو از حسن ازل داده نشـــانی
هـــم خـــط تو بر لوح ابد بسته نشانی

مثنوی که با داشتن چند اشارت مربوط به شرح حال یکدل اهمیت خاصی را دارد به قرار زیر است :

ای مهـــاراجه بی بهـــاراجـه
بن مهـــاراجـــه بن مهـــاراجـه
راجـــه ,, رنجیت » دیـو از تسخـــیر
دسـت یابـی نکـــرد بر کشمـــیر
پدرت شد سپوت (۳٦) دانـــاتر
کـــه ز آبا بدرجهـــا بهـــتر
بر ,,ســـری نگـــر » فتح یاب آمــد
دل دشمـــن ازو کبـــاب آمــد
بـــر همـــه کوهســـار و ,,تبت » تاخـــت
تاحـــد ,, چین » حـــکمرانی ســـاخت
از پـــدر رتبـــهٔ دگـــر دیدی
پوت (۳۷) بودی سپوت گردیدی
همـــه باقـــی معاف فرمـــودی
فـــرق خلعت بر آســـمان سودی
از گلاب آمـــده برون نســـریـن
از عنایات باغـــبان بریـــن
مـــن یکـــدل کـــه چشتیم اصـــل است
پـی غفـــلت نموده ام سرمســـت

پدرم صاحب ولایت بود
در علوم عزیز غایت بود
جمله پنجاب اعتقادش داشت
تخم نیکی و نیک نامی کاشت
داده رنجیت سنگهـ مهاراجه (۳۸)
از پی ، خرج ، نقدو دیگر چاه
برمزارش ز صاحبان فرنگ
واگذارست نیز نیست درنگ
روز عرسش تمام پیرو جوان
داعئی صاحبان عالی شان
من شدم ننگ خاندان پیدا
که پی حرص زر شدم شیدا
گر کنی عرض بنده را مقبول
با عیالم دل من است ملول
خواهم از لطف تو که باقی دم
در حضورت بسر شود بقدم
نامه و مهر در حساب بود
نام پاک تو در کتاب بود
طوطی هند یکدل چشتی
که بسی دید خوبی و زشتی
همه وصفت به او پسند آمد
بوسیله هزال چند آمد
باغ تو زین نهال باد آباد
شوکت افزون باشدودل شاد

یارب این پادشاهی قایم باد

یسـر او بعمـر دایم باد (۳۹)

قصیده و مثنوی هر دو ، سال تحریر ۱۲۷۸ هـ ـ ۱۸٦۱ م را دارند.

در همین سـال یعنی ۱۲۷۸ هـ یکدل به خدمت حافظ الملک نواب معین الدولـه بهاول خان چهارم فرمانـراوای بهاولپور (٤٠) ، قصائد فرستاد که بین آنها دو قصیدهٔ فارسی قابل ذکر می باشد ، برخی از اشعار این قصائد بقرار زیر می باشد :

قصیدهٔ اول که در استقبال از غزل معـروف حافظ سروده شده است چنین آغاز میشـود :

,,صـبا لطیف بگوآن غـزال رعنـا را ،،

سـکندر زمـن عـباسی دل آرا را

صـبا زعهد صـبا چونکه هست از در در

نظـیراو بنظـرنامد است عنقا را

چوبحـر جـود و نوازش همیشـه در طـوفان

لب است خشـک زتبیان خضر دریا را

مـلک بمـژده تولیـد پشت راست نمـود

چـه رقص هـا کـه زناهـید شدمسیحا را

چـه مجلسی که شده منعقد زحشمت تو

ذخـیره داد گدای کبیر و ادنی را

ز چشتیان سلیمان شاه هسـت نـوا

زلات دهـر مبارک رسـیده دارا را

مجدد از پی رامش برفت از سر هند

جمن گزیـد و ندانست راه گنگا را

چه جلسه ای که زلاهور تابهاولپـــور
فرنگ و هـــند مبارک دهند بخارا را
همـه دعای تو گفت و زصدق دل گردید
وظیفــه ، یکدل طوطی منش شکر خا را (٤١)

دو بیت از قصیدهٔ دوم بطـــور مثال ذکر می شود :

حبــذا دولت نوّاب معـین الدولـه
حافظ الملک خداداد بدین و بدول
ذات او رابع والله که بهاول خان است
خمس الاوقات دعا گوش (٤٢) بود هر مقبل

وفات یکدل :

مولوی احمد بخش یکدل در ســـال ۱۲۸٤ هـ ۱۸٦۷ م فوت کرد و در گورستان چشتیان واقع در سلطان پوره (در اطراف لاهور) دفن گردید .

سفتی غلام سرور لاهوری سال فوتش را در قطعه زیر به نظم درآورده است :

شدببزم محمــدی آخـــر
احمـــد آن بنـدهٔ صــداقت نقـش
ســال تاریخ رحلتش ســرور
گفت ,,دیدار حــق باحمـد بخـــش "
۱۲۸٤ هـ

آثار علمی و ادبی یکدل :

یکدل در نظم و نثر فارسی سبک خاصی داشت و در زمـــان خود یکی از معززترین و دانشمند ترین افـــراد شمرده می شد . تدریس زبان فارسی ، شعر ، تاریخ و تحقیق ادبی مشاغلِ محبوب یکدل بود .

معاصرین وی اظهار دارند که مهاراجه رنجیت سنگهـ از یکدل خواهش کرد که استخدام دربار را بعنوان مشاور امور مذهبی قبول کند . امـــا یکدل گفت که مادرم اجازه نمی دهد و می گوید که ,,پیشه آبای تو معلّمـی ســـت نه که چاکری ،، و از مهاراجـه عذر خواهـی کرد . مهاراجه از استماع این کلام بجای اظهار ناراضی درهای انعـام و اکرام بر یکدل باز کرد .

بطـــور شاعر یکدل در زمان خود شهرت زیـادی داشـت و از پنجاب تا دهلی علاقمندان شعر و ادب فـــارسی از نام یکدل آشنا بودند ، در شعر فارسی از سعدی ، حافظ و بعضی از دیگر شعرای نامدار ایران تقلید می کرد ، از همه بیشتر سعدی را دوسـت داشـت وبـا تألیفاتش چنان عشق می ورزید که گـویی خـــود راشاگرد معنویش می دانست . اظهـــار این ارادت در آثار ادبی یکدل بتکرار دیده می شـــود ، بطـــور مثال :

,,ومن در ۱۲۲۹ هـ شیخ مصلح الدین شیرازی را در خواب دیدم .
،، (٤۳)

,,و من در عهد صبا شیخ را در عالم رؤیا دیدم ، و آنچه بمن گفته ، برمن گذشته و شیخ را بکرامات پذیرفتم . (٤٤)

یکدل مطالعهٔ گلستان سعدی را برای اولادش آرزو می کرد . در ســـال ۱۸٦۳ م کتاب مذکور را برای نوهٔ خود که اسمش مـــولوی حامد علی چشتی بود ، کتابت کرد و به این امر ابراز خوشحالی می کند که موصوف دیباچهٔ گلستان را خوب خوانده و آغاز حکایت ها کرده است .

یکدل علاوه بر زبان فارسی به زبانهای دیگر مثلاً اردو ، پنجابی و عربی هم شعر می گفت و برای هر یک جداگانه تخلص داشـت .

چنانکه می نویسد :

,,احمد بخش ،، در هر بیت (٤٥) بموجب آئیـن داخـل کردم و ,,یکدل ،، در شعر فارسی و نثر و مُهرِ ,,فخـر الشعراء ،، در پروانهٔ و القاب ,,چشتی ،، نزد فقرا و در عربی ,,متحد القلب،، و در عوام بلفظ ,,مولوی،، مشهورم و من عاجزم شش نام دارم ،، . (٤٦)

از پژوهش های علمی و ادبی یکدل آثار زیر باقی مانده است :

۱ ـ مقدمهٔ دیوان سبحان الله حقیر .

۲ ـ کتب درسی دست نویس یکدل .

۳ ـ دیوان اشعار بخط یکدل .

٤ ـ واسع باری : کتاب درسی برای محصلین زبان فارسی ، فرهنگ لغاتی است از گویش پنجابی به فارسی ، این کتاب در شعر اردو به سبک مثنوی نوشته شده است .

٥ ـ مسرت نامه : این کتاب در مطالعهٔ این جانب نیامـده ، ذکرش در بیاض یکدل به این صورت آمده است :

,,در ایام خـــردی در باب لاهور که وطنِ من است بجناب باری مناجات کرده بودم :

گل یکـــدل در آن داری مـــه و ســـال
نگهداریش از اکـــرام وافضال

وآن کتاب ,,مسرت نامه ،، تصنیف کرده بودم و آن کتابی عجائب است و من عاجزم و گفته بودم که :

بمحنت هـــای جانکه تام کـــردم
مســـرت نامه این را نام کردم

واین کتاب در عمر پانزده سالگی تصنیف کرده بودم و آن هشت جزو است،، . (٤٧)

۶ ـ ترجمهٔ منظوم از دیوان حافظ بزبان اردو .
۷ـ بیاض های یکدل مشتمل بر وقایع روزانه از سال ۱۲۳۶ هـ (۱۸۲۱ م) الی ۱۲۷۷ هـ (۱۸۶۱ م) .
۸ ـ نامه های یکدل بزبان فارسی که از جمون و کشمیر بنام پسرانش نوشته بود.

ازین جمله دیوان اشعار و بیاض های یکدل از لحاظ ادبی و تاریخی اهمیت خاصی دارند . باید تذکر داد که دورهٔ مهاراجه رنجیت سنگهـ برای شعر و تحقیقات ادبی سازگار نبود ، بعلّت این که هر چند ساختمان حکومت سیکها روی خرابه های حکومت مغول هند درست شده بود ، و به تقلید زعمای دولت مغول ، زعمای سیک هم به نحوهٔ خود شعراء را مورد توجه قرار می دادند ، اما حقیقت این است که از سوی خود دربار مهاراجه از شعراء هیچ گونه قدر دانی نمی شد ، وزراء و امراء دربار که خود شاعر یا نویسنده بودند ، شعراء را با انعام جزئی گاهی اوقات مورد تفقّد قرار می دادند و الا هیچ مثالی یا مدرکی از دورهٔ رنجیت سنگهـ نداریم که نامبرده کسی را بعنوان شاعر یا نویسندهٔ ادبی شناخته باشد ، در این محیط انتظار شعر بلند پایه یا شاعر خوبی را داشتن دور از تصور است ، احمد بخش یکدل بعنوان شاعر بین معاصرین اسمی بود سر شناس و شاعری بود که قبول عام و احترام فوق العاده نصیب او شده بود . نویسنده های ممتازکه با او هم عصر بودند مانند دیوان امر ناتهـ اکبری ، رای بهادر کهنیالال هندی ، محمد تقی پیشاوری ، مفتی غلام سرور وغیره به کمالات علمی و شاعرانه وی اعتراف می کنند . اینجا

برخی از اشعار یکدل بطـــور نمـــونه نقل می شـــود :
نمونهٔ اشعار :

نقـــاب رخ چو کرد آن دلبر از گیسوی ترنیمی
غلط کـــردم نماز از شـــام نیمی و سحر نیمی
تکلّم با تبسم از لب دندان تو جـــانـــان
بدامـــانـــم دهد یاقوت نیمی و درر نیمی
اگر خواهـــی که از دشنام میرم بوســـه همراه ده
کـــه رســـم عالم آمد زهر نیمی و شکر نیمی
نمـــودی تار سیمم ، را بلفظ قـــم باذنـــی حـــی
دل خـــود را نمـــود آنجا قضا نیمی قدر نیمی
در ینجـــا قـــالبـــم ، در کوچه اش روحم تماشا کن
نکردی اختیار ارگـــه ســـفر نیمی حضر نیمی
پنـــاه غیر حـــق دیدی چه بار آورد عاشق را
کز استعجاب نظمش شد ورق نیمی شجـــر نیمی
میـــانِ شاعران تا سوز دهلی خسروی دارد
پذیـــرد شعـــر یکدل را صدف نیمی گهر نیمی (۴۸)

★ ★ ★

رخش نه جلوه کنان درمیان کاکل بـــود
دمیده لالـــه نعمان ز شاخ سنبل بـــود
چو خاطرم چمن از شعر های رنگین است
بزیر بال سر خود کشیده بلبل بود
اگر ز دیدن او بیخـــودم مکن عیبـــم
که در نقاب ملاقات شاهد مل (۴۹) بود
در آن زمان که سرشتند خاکِ اهل هنر
نشان خاک من از نقش پای دلدل بود

زبهر آنکه بجانش ز مهرتوباقی است
بغمزه کشتن عاشق بصد تحمل بود
وفـا نکرد فلک باکسی ز بدعهـدی
اگر سـکندر و دارا بصدتجمل بود
بکار من گره (۵۰) داشت گرچه زلف بدل
ولی زعمر درازی در آن تغافل بود
بروز حشر مـگر یکدلا ز خود داری
شهید راسبق از قاتلش تجاهل بود (۵۱)

★ ★ ★

نوشـتم بر در و دیـوار خـانه
بمـاند از من یکدل نشـانه
اگـر گوینـد این یکـدل کجـا رفت
بگو بگریخت از دست زمـانه (۵۲)

★ ★ ★

گاهی ز دل خود نه گره واکردی
یا در دل خـود برای ماجـا کردی
آن کردهٔ ما اگر نمی دانی تو
ما میدانیم آنچـه با مـا کـردی (۵۳)

★ ★ ★

از هجـر توای قبله دل من خون شد
در بیکسی سخت دلم محزون شد
کس نآمـد از آنجهان کـه تاپرسـم از و
کاحـوال مسـافر و فقیرم چون شد (۵٤)

★ ★ ★

گر هجــر ضروریست همیشه معــلوم
مــن زار گریستمی به بیحــد افسوس
زان باز دو کلمه از عدم میگفتم
افسوس صد افسوس صد افسوس افسوس (۵۵)

★ ★ ★

رفتــی ومرا خبر نکــردی
بر بیکســی ام نظــر نکــردی
یکمــاه شد است و رخ ندیــدم
این طــرفه گهــی ســفر نکردی
من در سخن تومانده خــاموش
گــه رنجــه دل این قدر نکــردی
صد ناله زدم صــدانــدادی
وز گــریه بمــن گذر نکــردی
از بهر خــدا بمن کن اظهار
کز قــلب خــودم مــرابدر نکــردی
این رســم در آن جهــان باشد
کــز لطف غمم بسر نکــردی
ورنــه تو گهی بدار دنیــا
خسته دل بی پــدر نکــردی (۵٦)

★ ★ ★

بعد از دیوان شعرش مهم‌ترین و پر ارزش ترینِ آثار یکدل که زندگانی مــؤلف را بعنوان تاریخ نویس و دانشمند صاحب نظر اهمیت خاصی می دهد ، یادداشتــهای روزانهٔ یکدل است که به اصطلاح خودش در بیست بیاض یا دفتر محــفوظ گردیده است . قبل از این که

دربـارهٔ این اثر مهم به تفصیل صحبت شود ، بی مناسبت نباشد اگر چند کلمه ای راجع به امکانات ضبط و رسم این نوع نوشته ها در دورهٔ رنجیت سنگهـ گفته شود ـ دورهٔ رنجیت سنگهـ را که چهل سال کامل بر افکار و احساسات مردم پنجاب حکومت کرد ، اگر دورهٔ تاریـخ نویسی یا وقائع نگاری نام بدهیم مبالغه نباشد زیرا که رنجیت سنگهـ باوجود اینکه بی سواد بودبا تاریخ نویسی ووقائع نگاری علاقه زیادی داشت . در نتیجه مورخین این دوره هر لحظهٔ این مدت زمـــان را بر صفحات تاریخ ثبت نموده اند . کتب تاریخ و مجموعه های وقائع روزانه که در این دوره نوشته شده است از لحاظ مقدار و چگونگی از دوره های گذشته بیشتر می باشد . چنانکه کتاب های مهم که در عهد مهاراجه رنجیت سنگهـ نوشته شده است ، برخی از آنها درج زیر می باشـــد :

رنجیت نامه از احمد یار مرالوی (چاپ امرتسر)

عمدة التواریخ از سوهـــن لال سوری (چاپ نولکشور لکهنو)

ظفـــرنامـــه از امـــر ناتهـ اکبری (چاپ دانشگاه پنجاب لاهور)

تاریخ پنجاب از بوتی شاه (خطی)

عبرت نامـــه از مفتی علی الدین بن خیرالدین (چاپ لاهور)

تاریخ پنجاب از مفتی غلام سرور (چاپ نولکشور)

حالات ضلع لاهور مفتی تاج الدین (خطی)

تحقیقات چشتی از مولوی نور احمد چشتی (چـــاپ لاهـــور)

یاد داشتهای وقایع روزانه نوشته از فقیر غلام محی الدین نوشه ثانی .
(خطّی مخزونه موزه مرکزی لاهور)

یادداشتهای وقایع روزانه نوشتهٔ فقیر عزیز الـــدیـــن پســـر نوشـــه ثانی (خطّی مخزونهٔ موزهٔ مرکزی لاهور)

کتاب المراسلات نوشتهٔ فقـیر عزیزالـدین پسر نوشه ثانی .
ومهم تر از این همـه یادداشـتهای یکدل است که اکنون موضوع گفتگوی ما است . این یاد داشتها که در بیست بیـاض نوشته شده است مشتمل بر تجربیات سی سالهٔ یکدل می باشد . تقسیم این اثر به ترتیب زیر است :

بیاض شماره ۱ : ۱۲۳۶ هـ تا ۱۲۴۸ هـ
بیاض شماره ۲ : ۱۲۴۹ هـ تا ۱۲۵۰ هـ
بیاض شماره ۳ : ۱۲۵۱ هـ تا ۱۲۵۳ هـ
بیاض شماره ٤ : ۱۲۵۳ هـ
بیاض شماره ۵ : ۱۲۵۳ هـ تا ۱۲۵۵ هـ
بیاض شماره ٦ : ۱۲۵۵ هـ تا ۱۲۵۷ هـ
بیاض شماره ۷ : ۱۲۵۸ هـ
بیاض شماره ۷ : ۱۲۵۸ هـ تا ۱۲۵۹ هـ
بیاض شماره ۸ : ۱۲٦۰ هـ
بیاض شماره ۹ : ۱۲٦۱ هـ
بیاض شماره ۱۰ : ۱۲٦۱ هـ تا ۱۲٦۲ هـ
بیاض شماره ۱۱ : ۱۲٦۲ هـ تا ۱۲٦۳ هـ
بیاض شماره ۱۲ : ۱۲٦۳ هـ تا ۱۲٦٤ هـ
بیاض شماره ۱۳ : ۱۲٦٤ هـ تا ۱۲٦۵ هـ
بیاض شماره ۱٤ : ۱۲٦۵ هـ
بیاض شماره ۱۵ : ۱۲٦۵ هـ تا ۱۲٦٦ هـ
بیاض شماره ۱٦ : ۱۲٦٦ هـ تا ۱۲٦٦ هـ
بیاض شماره ۱۷ : ۱۲٦۸ هـ
بیاض شماره ۱۸ : ۱۲٦۹ هـ تا ۱۲۷۰ هـ

بیاض شماره ۱۹ : ۱۲۷۳ هـ
بیاض شماره ۲۰ : ۱۲۷٤ هـ تا ۱۲۷۷ هـ

بیاض شمارۀ نوزده بعلت اینکه مربوط به حادثۀ تاریخی سال ۱۸۵۷ م بود و یکدل در مخالفت انگلیس ها در این بیاض از میهن پرستانِ هند حمایت کرده بود اولادش از ترس جان این بیاض پر ارزش را تلف نمود . بعد از سال ۱۲۷٤ هـ/۱۸٦۱ م یاد داشتهای یکدل غالباً بطور مرتب گرد آوری نشده و به صورت پراکنده یا در آخر کتابهای که دست نویس یکدل می باشد و یا در اوراق متفرق دیده می شود .

این بیاض ها تا سال ۱۸۹۲ م غالباً بطور کامل در خانوادۀ مؤلف محفوظ بودند زیراکه در این سال نوۀ یکدل مولوی حامد علی چشتی از این بیاض ها که احتمالاً کاغذ شان پوسیده بود ، برگزیدۀ مفصل تهیه نمود و سپس در سال ۱۹۲۰ م نوۀ مولوی حامد علی که مولوی ممتاز علی چشتی نام داشت برگزیدۀ مذکور را باز نویس کرد . وی شاید باتمام نرساند چون بعد از این برادر کوچکش مولوی مسعود علی چشتی در سال ۱۹۳۸ م این باز نویس را باتمام رسانید .

در سال ۱۹۱۷ م دانشمند سر شناس هند قدیم ، سر عبدالقادر که در لاهور زندگی میکرد این بیاض ها را در منزل مولوی حامد چشتی دید و مطالعه کرد و دربارۀ این اثر تاریخی مقاله ای مفصل نوشت که در همان سال در مجله انجمن تاریخی پنجاب که در کلکته چاپ می شد ، انتشار یافت[۵۷].

یکدل بیاض خود را مهم ترین اثر خود می داند و به اسم ,,جهان نما ،، این را یاد می کند ، چنانکه می نویسد :

,, برای همین می خواهم که بعد از هفت روز این بیاض را که

,,جام جهان نما » نام اوست ، در صندوق نهم و ابتدای وحی (۵۸) دیگر کنم،، (۵۹)

و در جای دیگر آرزو می کند که فرزندانش این بیاض را دستور ـ العمل قرار دهند :

,,می خواهم که تا آخر ماه این وحی سالم (٦۰) شود و از ابتدای ماه چیت سمت ۱۹۰۷ وحی دوم طیار (٦۱) شود . اما دو ورق از یک ورق از جوش درونی هر روز سیاه می کنم و این هم خیالات بنده است که مردم دین طلب و دنیادار را بکار آید . ومن هیچ فرو گذاشتی درین باب نکرده بودم . اما اینقدر است که تکرار بسیار درین عبارت واقع می شود که تسکین ندارم و مضطربان وار بکمال اضطرار هر چه در خیال آید قلم بند کنم . الهی فرزندان من این را بمطالعه شب بکمال خلوت بهره بردار شوندو این را دستور العمل قرار دهند . » (٦۲)

در عبارت فوق یکدل بیاض خود را به نگاه نقاد بررسی می کند و دو مطلب مهم در این مورد ذکر می کند . اول اینکه بیاض مذکور تکرار مطالب دارد و دوم اینکه این مطالب از جوش درونی برای تسکین خاطر مضطربش نوشته شده است . بدیهی است که اضطراب و جوش درونی در تحریر سبب می شود که اختصار و ساخت های ادبی رعایت نشود .

باتوجه به این نکات به هنگام نوشتن می شود نتیجه گرفت که یکدل بیاض را هم وسیله انتقال مفاهیم شخصی می داند هم خوانندهٔ مخصوص بیاض را در نظر دارد . براساس این طالب دو نکته دیگر را میشود اضافه کرد ، یکی : این یاد داشت ها ساساً جنبهٔ شخصی دارند ، و مطالبی که در آنها ذکر شده مختص به

نویسنده یا اولاد وی می باشد . این مطالب بطور کامل محرمانه می باشد زیرا که بعضی از این مطالب اگر آشکار می شدند برای یکدل و خانواده اش درد سر بزرگی ایجاد می کردند ، بطور مثال اظهار نفرت از انگلیس ها، انتقاد و اعتراضات بر دولت سیکهـا ، توضیحات دربارهٔ وضع خانوادگی و شجره نامه های برخی از امرای سلطنت مهاراجه رنجیت سنگهـ وغیره . دیگری : در این بیاض زبان فارسی عامیانه بکار برده شده است .

اینجا این حقیقت را نمی شود فراموش کرد که فارسی در هند تا آخر دورهٔ مغول اصالت خود را به اندازه کافی از دست داده بود ، و مخصوصاً در منطقهٔ پنجاب که زبان فارسی هر چند که زبان دربار بود ، باز هم چون زبان پنجابی برای سیکها جنبهٔ مذهبی داشت به این علت مردم کلمات پنجابی را در زبان فارسی مخلوط می کردند . علاوه بر این در پنجاب زبان فارسی همیشه به لهجهٔ دری رواج می داشت که بعد از مرور ایّام تحت تأثیر زبان های میهنی مانند پنجابی و اردو و هندی وغیره شکل خاصی به خود گرفته بود که صد در صد پیرو سبک هندی هم نبوده است . نویسنده های پنجاب بلاتاملّ و تعارف کلماتِ هندی و پنجابی را در عبارت فارسی بکار می بردندتا آنکه زمانی رسید که زبان فارسی فقط تا حد افعال و حروف باقی مانده بود . یکدل در نثر علمی و ادبی این روش را ندارد بلکه مطابق سبک هندی روش خاصّی دارد در این مورد دیباچهٔ دیوان سبحان الله حقیر نوشتهٔ یکدل را بطور مثال می شود ذکر کرد اما در یادداشت های روزانه که به اصطلاح قلم برداشته (یعنی ارتجالاً) نوشته شده است رعایت اصول نثر ادبی را نباید انتظار داشت . نثر فارسی در دورهٔ رنجیت سنگهـ عموماً به همین سبک می باشند . حتی

نویسنده های خیلی محتاط از قبیل امرناته اکبری ، مؤلف ظفرنامهٔ رنجیت سنگهہ و مفتی غلام سرور مؤلف خزینة الاصفیا و مفتی علی الدین صاحب عبرت نامه هم از لهجهٔ عامیانه دور نیستند . تحصیل و بررسی سبک یکدل را برای صحبت بعدی می گزاریم و اکنون برگزیده ای از بیاض یکدل که برای اولین بار ، چاپ و معرفی می شود ، تقدیم می گردد :

حوادث لاهور از یکم محرم ۱۲۴۹ الی ربیع الاول ۱۲۵۰ هـ مطابق ۲۱ مه ۱۸۳۳ م تا ژوئیه ۱۸۳٤ م

عاشوره در لاهور :

,,روز محرم شریف ۱۲۵۰ هـ یعنی دهم ، رتن سنگهہ که عدالت لاهور تعلّق اوست بحال مسلمانان سخت آزار رسانیده که سبیل های لاهور را تاراج نموده و مردم مسلمین را زدو کوفت آنقدر شده که بعضی را جان هم رفته باشد . و مصادره بسیار رفته و گامی شاه نیز تعزیه تیاّر کرده بود مثل سابق اورا گرفتار برده ، تعزیه اندرون قلعه طلبانده و او را آنچنان زد و کوفت شده که خاطر او را مشوش ساخته .حق تعالی امان بدهد مردم لاهور را ـ شربت که تیار بود ، سبوچه ها را و خم هارا شکستانیدند و سخت شورش در لاهور افتاد ، روز دوم مسیح - الدین قاضی ضامن شده ، والا (٦٤) نه رنجیت سنگهہ حکم داده بود که چون منادی کرده بودم و حکم عدولی کرده اورا در خار و خسک انداخته مع تعزیه بسوزانند » . (٦٥)

عید در لاهور :

,,چون درین روزها سرکاروالا (٦٦) کوتلی را تنجیم بر اوقات اقبال نموده رونق افزای کوهستان بودند ، مردم را در لاهور عیدالاضحی نیز بخوبی شده بود ، کاکلیان (٦٧) هر چند تکاهش

در تنگنای تعصب نمودند ، اما پیشرفت نشد » (۶۸)

گـرانی در لاهـور :

,,در لاهور از بسکه باران بالکل نشده گرانی غله شد . سیزده آثار (۶۹) شده بود ، امـا حـاکم وقت بشدت شانزده آثار حـکم داد ـ مرد و زن بسیار خـراب می شدند . » (۷۰) ,,جای پریشانی آدم ها متعین کنانید که سوای پنج آثار برنج شخصی را یکدانه فی روپیه نرسد ، مردم که خوکردهٔ یک من یکمن نیم برنج و دوازده آثار پخته روغن زرد بودند بجان آمدند، تمـام دهات پنجاب و لاهور و امـرت سر و کشمیر (ویران) شده و گرانی غله بدرجه ده آثار گندم رسید و بموجب ارشادِ سرکار در لاهور منادی بیست آثار شد » ـ

سیلاب شدید (۷۱) :

,,چون درین ماه سیلاب بدرجهٔ کمال رسیده ، آزار بسیار بمردم کشت کار رسیده ـ بسیار خـانه هارا بسیلاب ویرانی رو داده و بسیاری را آب به بیخ داده و مردم مزارعین که در خریف به بلای امساک باران گرفتار بودند بلب جـانی رسیده بودند ـ درین ماه که جَوها را بریده خرمن کرده بودند ، یک بارگـی خرمن شانرا آب پاک برد » (۷۲)

وبای سخت در لاهـور :

,,وبای سخت در لاهور روز پنجشنبه اول جمادی الاول ۱۲۶۱ هـ (مطابق) پنجـم جیتهـ ۱۹۰۲ ب از جانب کابل و پیشاور بعد از هجده سـال که در سمت ۱۸۸٤ (ب) افتاده بود داخل شد ، اول ابتدای آن از گرد بادی سخت شد سرخ ـ من هم دیوانه وار در کنج خزیده نشستم و بهانهٔ مـاندگی بدست گرفتم

تا از فاتحه مردمان امان یافتم . و دوا سوای پلپل دراز و مرچان سیاه و اجوائین و هلیله سیاه و زرد نکردم ، سائیده خوردم » .

اوضاع سیاسی ازمـــائی ۱۸۳۳ م تا ژوئیه ۱۸۳٤ م

مهاراجه رنجیت سنگهـ در حـــالت بیماری :

,,سرکار والا بفـــالج گرفتار است ـ ســـوار نمی شود ، دربار می کند ـ و این را مفصل خواهم نگاشت » (۱۱ ـ ربیع الثانی ۱۲٤۹ هـ) .

,,زبانی (۷۳) ســـوکهاری رای جی کایستهـ دریافت شده (۷٤) کـــه ســـرکار والا بسیار مـــانده (۷۵) بلکه باسهال گرفتار است و چون افیونی را اسهال بسیار بد می باشند موجب حـــیرت است و از بازو تاشتالنگ (۷٦) درد است و چـــون بمظنه ریـــح فقـــیر عزیز الدین مالش ها کنانیده ، عجب بلای گـــرم بوده و آنچنان سوزش میکند که بتحریر در نمی آید . و این آغاز فالج است و حالا حـــکمـــاء برای تسکیـــن سرکار والا ایـــن حـــرف را بر زبان نمی آرند». (مـــاه کاتک سمت ۱۸۹۰) .

رنجیت سنگهـ و روز دوسهـــره (۷۷) :

,,روز دوسهره ۹ کاتک ســـمت ۱۸۹۰ ب (۷۸) سرکار والا بر کرسی نشسته مـــتوجه حصول نذور شدند و هریکی را بـــه دلاسا و استمالـــه و نوازش مهاراجانه نواختند و چون آنروز در لاهور نیز گرد و غبار بدرجـــه کمال بوده در انبـــرت ســـر (۷۹) نـــیز گـــرد و غبـــار بدرجه اتم گردید . سرکار والا بملاحظـــه (۸۰) کمـــال ســـوار نشدند و چون از یک ماه کامل سوار نشده بودند دردل خطور کرد که امروز ضرور است علی العموم باردادن لِذا بردیو دهر رام باغ شامیانه ایستاده کرده نشستند . و حضار

دست بسته روبرو ایستادند و نذور نهادند . بهر یکی التفات فرمودند کــه حالا بسرکار صحت است . روز یازدهم کاتک (۸۱) منادی بموجب پروانه سرکار والا کردند که هر دوکاندار چراغانی نمــاید . چون امــروز قطرات در تمطر بود.چندی در توقف نهادند و نیز صبحی شلک اتواپ بدرجه تمام شده و چون سرکار والا غسل صحت فرمودند تهنیت و مبارکبادی ها رو داد ـ ایزدی عنایت کرم فرمود»،.

ضعف در حــکومت ســیکهـا :

,,امــروز (۸۲) از ضعف حــکومت معاینه شد . که در شهر می رفتم و دیدم که یک سپاهی سکهـ بر اسپ سوار است و دوان دوان می آیـد . مردم هراسیدنـد پیش قربـوس او صره پنجهزار دینار بود که از مچهّی هته (۸۳) از دوش صرافـی دو گهری باقی مانده برداشت و اسپ دوانید و کسی باو نرسید ـ در چار ســوی (۸٤) گمتی (۸٥) نشسته بودم ، بالای چوکی ، همراه یکی گفتگو میکردم که ناگهان آن ســوار گذشـت و بدیـوار مسجــد در خــورد و صــاف اسپش صــدمه خورده ، افتاد و باز خیال کردم که سوارش مرده باشد ، آن لنگور (۸٦) وضــع باز ایستاده فی الحــال بر اسپ ســوار شد ، ودستارهم نه بست دوسه آدم فــراهم شدند که تیمارداری کننـد چرا که تاحـال شخصی از غوغائیــان نرسیده بود ـ گفت که این بقچـه مرا بدهید ـ چون مردم دست کردند ، سخت گران یافتند گفتند که تُو از اسپ فرود آمده خود بگــیر ـ درین اثنــا دو بچــه گفتنــد کــه این دزد است و این صــره مبالغ است کــه زده آورده است ـ آن سکهـ فی الفــور اسپ را عنان گــرفت و دوانید و

صره را باز گذاشت . درین اثنـــا مردم دوان دوان بسیار رسیدند و صره را دریافتند و خیلی فــرحت اندوز گشتند . دَرین اثنا خدابخش کوتوال رسید هر چند تابهاتی دروازه دوید سَراغش نیافت ـ مردمان بر ضعف ســلطنت خیال کــردند و بسیاری تعجب رو داد » . (۸۷)

ویرانی کشمیر :

,,بحساب اهــل تنجیم امروز غرهٔ مــاه جمــادی الثانی شده ١٢٤٩ هـ او نیز امروزِ غرهٔ مــاه کاتک شده ١٨٩٠ ب ، امروز روز سه شنبه است خبر ســرکاروالا مــردم گونه گونه میگذارند ، از یکماه در بازو دردی دارند ، غم کشمیر بسیــار خوردند که و مهِ کشمیر از حرکت شنیعهٔ جمعدار خــوشحال سنگهـ که باغوای انگریزی اندرون اندرون (= درپرده) همه امرای سرکار ، ملک را تاخت و تاراج کردند ، ملک کشمیــر ویران و بی چراغ مطلق گردیده ، وبی طلبِ حضور کشمیر را ویران کرده روانهٔ اینطرف شده . (۸۸)

آئینهٔ تاریخ :

,,یاد دارم که چون کشتی مغلیه و سلطنت چغتائیه غرق شد و برهم خورد جدّ شریف بنده و اجداد تمام شرفا و سادات عظام و عــلمای کــرام وغیره هر گروه سفید پوشان قلم پرست چــه هندو چه مســلمان جامهٔ سوگواری پوشیدند . از آنکــه مسلط شدند موسبران یعنی سکهــان دهقــان مزاج ، زانــو برهنــه و جهتکه خــور و آتش زن و دزد ـ شده شده سلطنت شد ـ آن بزرگان بعضی روانهٔ شاهجهان آباد و حیدر آبــاد و لکهنــو و مــکه و مدینه و مصر و روم و شــام و بعض به خراسان و

بهاولپور و حیدر آباد و سندهـ و آنانی که قوت نداشتند و شرفا بودند در همین لاهور بگوشه نشسته بعضی بافندگی و بعضی صله چینی و بعضی معماری و بعضی سبد برداری و بعضی معلّمی و بعضی تره فروشی و بعضی گدائی دیهات ، همین طور خلقی افتاده ماند و حیران و پشیمان تاآنکه درهمان غم از جهان رفتند . آن تسلط سکهان برای ایشان عزرائیل شد . و چون فرزندان ایشان پدید شدند خُوبه سِکهان کردند ـ واهگورو کاخالصه واهگورو جی کی فتح » و جهتکه و ندادن اذان و مسماری (۸۹) مساجد و بعده دشنام خنازیر و هتک اسلام وغیره ، بی عزتی و بی حرمتی اما خو کرده زمان ووطن شده ـ بعضی در نوکریِ این و آن مشغول شدند طوری که اجداد ماخوبمغلیه شده بود همان طور خوبسکهان گرفتیم و طوری که آفاتِ آسمانی حکومت سیکهان برای اجداد ماشده بود ، همان طور آفت جان برای ما حکومت انگریزان شده،شب و روز در همین غم می باشیم ـ اما امید که فرزندان ما خوگیر حکومت انگریزان (۹۰) خواهند شد . اما مارا غمِ سکهان ضروری باشد ـ بعد از آن الحال از ابتدای ۱۲۵۰ هـ آفت نزول در پنجاب کرده و الحال ۱۲۶۳ هـ شب و روز زیاده تر است . دیده شود که مردم چگونه شوند و احوال خلق چگونه گردد ـ الحال معلوم میشود که دلیپ سنگهـ را از قلعه معزول و دیناناتهـ اسیرو تیج سنگهـ نیز گرفتار و چوترهٔ (۹۱) دوکانهای لاهور تمام مسمار (۹۲) در این صورت قیامتی در لاهور برپا خواهد شد . و آنقدر غلغله خواهد شد که چگونه بعد از آن انگریزان کار بحکمت خواهند

کرد ـ و بعد از بندوبست عجائب قسمت لاهور شده دیده شود که چگونه شود ـ الحال هر طرف که انسان برود حکومت انگریزی است ، جای فراغت نیست ـ الاّ در ایران و یا در عرب خاص مکه و مدینه و بغداد و کربلا و نجف اشرف و درین ولایات خواری شد . » (۹۳)

★ ★ ★

شهر لاهور عجب رونق داشت
جلوهٔ قدرت حق الحق داشت
ناگهان چشمِ بدش ویران کرد
جابجا ساکن او حیران کرد
لولیانش همه ایران آشوب
داده از حسن بجنّت جاروب
حسن بی پرده کهترانی (۹٤) ها
ملک دل کرده بویرانی ها
آه من کُشته هندو پسران
باز غلمان جنان موبسران (۹٥)
چشم شان فتنه بکشمیر انداخت
دردلِ یکدلِ ما تیر انداخت
کوچه و سخت کمانی غماز
گوشهٔ زلف درازی ، طناز
عشق و غم هر دو نصیب این شهر
حسن و عشق هر دو رقیب این شهر
یارب این عیسویان ناجنس اند
قرد وضع اند بظاهر اِنس اند

وعـــده تا روز قیامت کـــــردی
بهر فوقیّت شـــان از فردی (۹٦)

★ ★ ★

سیمای تاریخ و مردم پنجاب از فوت رنجیت سنگهـ تا آغاز دوره انگلیسی :

وفات رنجیت سنگهـ و اوضاع بعد ازوی :

,,رنجیت سنگهـ بعد از چهل ســـال وفات کرد و بعد از آن کهرک سنگهـ یکسال پادشاهی کرد و نونهال سنگهـ همراه رفت و چند کور دونیم مـــاه پادشاه بود . بعد از آن شیر سنگهـ ششم مـــاگه سمت ۱۸۹۷ آمده بود و باز غره اسوج سمت ۱۹۰۰ کشته شد ـ نونهال سنگهـ را خدا کُشت و چند کور را کنیزان کُشتند . ,, (۹۷)

تاریخ تولد مهاراجه دلیپ سنگهـ :

تولد مهاراجه دلیپ سنگهـ ماه بهادون سمت ۱۸۹۵ شده ـ امـــروز که روز سه شنبه پنجم اسوج سمت ۱۹۰۰ ـ ۲۳ ماه شعبان ۱۲۵۱ هـ ، پنجسال و یازده روز از عمر دلیپ سنگهـ گذشته اند جواهر سنگهـ خال دلیپ سنگهـ است و مادرش جندان دخترمنا سنگهـ سگبان ساکن قصبهٔ گوجرانوالا ,, ـ (۹۸)

تاریخ وفات فرمانروایان خالصه (سیکهـ) :

,,رنجیت سنگهـ در ۱۲۵۵ هجری از دنیـــا برفـــت چهل ســـال حکومت کرده ـ مهاراجه کهرک سنگهـ و پسرش کنور نونهار سنگهـ در یک روز ۲۲ کاتک سمت ۱۸۹۷ دنیا گذاشتند ـ مهاراجه شیر سنگهـ در اول اسوج ۱۹۰۰ از دنیا برفت . ,,

(۹۹)

تاریخ جلوس مهاراجه دلیپ سنگهـ :

,,۲۵ اسوج سمت ۱۹۰۰ ، روز دو شنبه ۱٤ رمضان المبارک ۱۲۵۹ تاریخ جلوس مهاراجه دلیپ سنگهـ جیو دام اقبال، پورِ مهاراجه رنجیت سنگهـ » ـ (۱۰۰) .

زوال دوره دلیپ سنگهـ :

,,امـروز جمادی الاول ۱۲٦٤ هـ ۱۸٤۸ میلادی دور دلیپ سنگهـ برای نام و دور انگریزی است » (۱۰۱)

ورود انگلیس ها به لاهور :

,,در پهاگن سمت ۱۹۰۲ ، انگریزان داخل لاهور شدند و ۲۲ فروری ۱۸٤٦ م ـ ۱۲ پهاگن سمت ۱۹۰۲ ـ ۲٤ صفر المظفر هجری روز شنبه به میانمیر رسیدند و روز سه شنبه داخل قلعهٔ لاهور شدند » (۱۰۲)

مادّهٔ تاریخ :

,,آه ملک پنجاب خراب شد »

شـمار لشکر انگلیس :

ز انگریز و فوجـش گرفـتم شمـار
به نه مـاه کوشش شده چهل هزار
سـواران سکهـان شمشیر زن
یلان جـوان و همـه پیل تـن
پیـاده بهـادر زتوپ و تفنـگ
بشمشیـر حـرف آمـده سـوی جنگ
همـه چون در آوردم اندر شمـار
بقـید قـلم گشت دو صـد هـزار (۱۰۳)

★ ★ ★

,,انگریزان بلای عظیم برای مردم پنجاب ، آمدند و صورت خارج
شدن بنظر نمی آید . ،، (۱۰٤)

مباحث علمی و انتقـاد ادبی :

آبای عـلوی :

,,آبای علوی عبارت است از هفت قمر که : شمس ـ قمر ـ عطارد ـ مشتری ـ مـریخ-زهـره ـ زحل ـ پس به این طور باید نوشت : شمس ، قمر ، مریخ ، عطارد ، مشتری،زهره ، زحل . این هفت اختر را تدویر است که بموجب تولد ساعت پیدا شدن و تأثیر نام از سعادت و نحوست بر آیند ـ و با آنچه از حق تعالی بدان مأمور اند کار می کنند . امهات سفلی عبارت است از نباتات و حیوانان و جمادات کـه همه بیاد الهی مشغول اند ـ اینها را موالید ثلاثه گویند ـ نبات و قسم روئیدگی انگوری گیاه و درختان و هر چه روید و حیوان ها : حیوان ناطق آدمی و حیوان پرنده و درنده و دواب ـ و جماد سنگ را گویند . عبارت است از همه چیز که غیر ذی روح است ، سـوای نباتات که آن ذی روح است ـ مثـل سنگ و چوب خشک و کلوخ و مس و طلا و نقره و خشت و آهن وغیره موالید یعنی جای ولود یعنی پیدا شدن و این جمع ولد نیست که فرزند را گویند ـ پس ، ام مـادر را مـی گویند و امهات جمع آن ـ و اَب پدر را گویند و آبا جمع آن ـ پس هر چه تولد می شود از عجائب وغیره ها از نتائج طبع این آبای علوی یعنی ستارگان هفت فلک نشین و امهات سفلی یعنی هر سه مادران زمین نشین ،،(۱۰۵)

توضیح کلمات :

بحرانِ : معنی بحران امروز فهمید م . فصل خطاب یعنی

حدی شود در کلام ، یعنی یک کلام شود و کلام دوئم آغاز شود و در اصطلاح اطبا عبارت است در حد صحت و بیماری و بعد از آن فصل خطاب در اصطلاح منشیان خط را گویند اگر بطـرف حـکیم خطی نویسند ، باید نوشت که نسخه مودت و یگانگی و بحران و مبانیت و یکتادلی ـ (١٠٦)

ژفت : معنی ژفت بی مزه و کسیلا دریافت شد . (١٠٧)

ژخ : یعنی جرس یعنی گهنته . (١٠٨)

رجال معروف از تاریخ پنجاب و هند :

١ ـ ابو الفضل : (١٠٩)

,,تاریخ فوت ابو الفضل بن مبارک از آنجا که قائل تناسخ بوده سخنان دوراز کار می گفت ، مشخص گفته : ,,تیغ اعجازِ رسـول الله سرِ باغی برید ,,و او را نور الـدین جهانگـیر شاه حـکم بقتل داده بود . (١١٠)

٢ ـ اورنگ زیب پادشاه :

,,عالمگیر اورنگ زیـب محـی الدیـن پادشـاه غازی بن شهاب الدین محمدشاهجهان پادشاه غازی ثانی صاحبقران بن نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بن جلال الدین محمد اکبـر پادشـاه غازی بن نصیـر الدیـن همایـون پادشاه بن ظهـیرالدین بابر پادشاه در ١١١٨ هجری وفات کرده بود ـ این تاریخ بخوبی معلوم کرده ، مرقوم شد ,, (١١١) .

٣ ـ فقیر سید عزیز الدین : (١١٢)

,,فقیر عزیز الدین پور غلام محی الدین پور عبدالله وی پور اسحق ـ تاریخ وفات او (هی هی وای وای دریغ) = ١٢٦١هـ هـ.فقیر عزیز الدین روزی که زائیده بود پدرش تاریخ ولادت

,,عزيز الدين رضا ,,= ۱۱۹۰ هـ آورده ، در اینصورت هفتاد و یک سال عمر یافت ,, (۱۱۳)

٤ ـ فقیر سید نور الدین منّور : (۱۱٤) .

,,مولوی غلام رسول تاریخ انتقال خلیفه نورالدین گفته :

دریغ و حسرت وویلا فقیر نور الدین
سفر زعالم فانی بدار باقی ساخت
زدرس او دوسه فاضل بر آمدی هر سال
بجود حاصل خود در رضای مولا باخت
بشام شنبه و پنجم جمادی الثانی
ازین سرای فنا سوی دار عقبی تاخت
سخا و خلق و ترحم قبول و هم اقبال
به بیخودی کله خویش بر زمین انداخت
ز حال این همه تاریخ فوت شد معلوم
,,غلام ,, بایدت ایندم بادعیه پرداخت

سین سخا و خای خلق و تای ترحم وقاف قبول و الف اقبال انداختیم باقی ۱۲٦۸ هـ ,, (۱۱۵)

٥ ـ فریزر : (۱۱٦)

,,تاریخ (فوت) فریزر صاحب بر آورده ,, ای داغ بردل ,, ۱۲۵۲ هـ (۱۱۷)

حواشی

۱ـ مولوی نور احمد چشتی : تحقیقات چشتی ، چاپ لاهور ۱۹۶٤ م ـ ص ۱۱

۲ ـ بیاض شماره ۲ صفحه ۲٦ . این بیاض هاور سی جلد بصورت یادداشتهای روزانه نوشته شده است ، راقم این سطور از فتو کپی استفاده نموده است ـ

۳ ـ مولوی ابراهیم چشتی مراد است ـ

٤ ـ ذبیحه ای که بایک ضربهٔ تیغ کشته شده باشد .

۵ ـ یعنی کم کم

٦ ـ بیاض شماره ۱۱ صفحه ٤۵ .

۷ـ یعنی قوم و خویش .

۸ ـ بیاض شماره ۱۰ .

۹ ـ بیاض شماره ۱۳ .

۱۰ ـ یعنی بدنیا آمدم ـ

۱۱ ـ یعنی تبریک گفتند ـ

۱۲ ـ این جا یکدل غالباً اشتباه کرده است ، نام میر نتهو شاه سید عنایت شاه بود چنانکه مفتی علی الدین مؤلف ,,عبرت نامه ،، تحت عنوان ذکر حکیم عنایت شاه بن سید غالب شاه بن امیر بخش مشهور به سید نتهو شاه احوال میر مذکور را ذکر کرده است . و در بارهٔ میر نتهو شاه توضیح می دهد که هر چند مهاراجه (رنجیت سنگهه والئی لاهور) برای ملازمت سرکار خود بتأکید اکید ارشاد فرموده بود اما سید موصوف باب الله و توکل علی الله را نگهداشته اقبال ارشاد مهاراجه نه نموده خانه نشین بوده بیاد معبود حقیقی و معالجه اهل مرض خالصا اشتغال میداشت . عبرت نامه ص ۹۸ ، مجلد دوم چاپ لاهور ۱۹٦۱ میلادی

۱۳ ـ یعنی بگوش من اذان خواندند ـ

۱٤ ـ بیاض شماره ۱۳ ـ

۱۵ ـ ایضاً

۱٦ ـ بیاض شماره ۱۳.

۱۷) مشارالیه از قدیم ساکن لاهور و منجمله اراکین شهر محسوب بوده ، درتداوی غربا خالصالرضات الله اشتغال داشت . وهنگام تکاسل مزاج مهاراجه بهادر حسب الطلب سرکار در معالجه شریک بدیگر حکیمان سرکارهم صلاح و تجویز می بود . چنانچه تاحیات خود نیک نام و مرجع خاص و عامُ بود . (عبرت نامه ، صفحه ۹۹) .

۱۸ ـ بیاض شماره ۱۳ .

۱۹ ـ دربارهٔ سن یکدل اینجا اکبری دوچار اشتباه شده است . در سال ۱۸۱۷ م که سال تحریر این سطور می باشد ، سنِ یکدل در حدود بیست سال بود .

۲۰ ـ ظفر نامه رنجیت سنگهه صفحه ۱۰٤ ، تدوین سیتا رام کوهلی چاپ لاهور.

۲۱ ـ بیاض شماره ۲ .

۲۲ ـ تحقیقات چشتی صفحه ۲۳ .

۲۳ ـ بیاض شماره ۱۳ ـ

۲۴ ـ ظفر نامهٔ رنجیت سنگهـ صفحه ۱۸۶ ـ

۲۵ ـ ظفر نامهٔ رنجیت سنگهـ صفحه ۱۸۶

۲۶ ـ بیاض شماره ۱۲.

۲۷ ـ یعنی همسر اول .

۲۸ ـ اوراق ضمیمه شده با گلستان سعدی بخط یکدل در کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان کراچی بشماره ۲۵۶ ـ ۱۹۷۰ .

۲۹ ـ یعنی صحاف .

۳۰ ـ مطابق فوریه ۱۸۳۵ م .

۳۱ ـ عظمت النساء رک : بیاض شماره ۱۳.

۳۲ ـ بیاض شماره ۷

۳۳ ـ ,,جدّهٔ سویم خاکسار، لعل بی بی بنت حافظ نظام الدین انصاری ساده کار بود ". (حاشیه از مولوی حامد علی چشتی).

۳۴ ـ اوراق پیوست با گلستان سعدی بخط یکـدل .

۳۵ ـ مهاراجه رنبیر سنگهـ بعد از فوت پدرش در سال ۱۸۵۷ م فرمانروایی جمون و کشمیر را بعهده گرفت و در ۱۸۸۵ م در گذشت . (تواریخ کشمیر ص ۲۰۶) .

۳۶ ـ کلمه هندی است بمعنی فرزند سادتمند .

۳۷ ـ کلمه هندی است یعنی پـسر

۳۸ ـ این کلمه را مهاراجاه تلفظ کرده و با ,, چاه " هم قافیه آورده است .

۳۹ ـ اوراق متفرقه ، مملوکه مسعود علی چشتی . راقم این سطور از فتوکپی اوراق استفاده نموده است .

۴۰ ـ قسمتی از ایالت کنونی پنجاب (پاکستان)

۴۱ ـ اوراق متفرقـه .

۴۲ ـ دعاگویش،دعاگوی او

۴۳ ـ اوراق منسلک با گلستان بخط یکدل .

۴۴ ـ اوراق منسلک با رسائل بخط یکدل .

۴۵ ـ هر قطعه شعر پنجابی را بیت می گویند .

۴۶ ـ بیاض شماره ۱۳ .

۴۷ ـ بیاض ۱۱.

۴۸ ـ بیاض شماره ۱ .

۴۹ ـ مل بروزن گلُ (باضمهٔ اول) بمعنی شراب ارغوانی است .

۵۰ ـ بایدگرهی " باشد .

۵۱ ـ اوراق متفرقه.

۵۲ ـ بیاض ۱۷.

۵۳ ـ ایضاً .
۵٤ ـ بیاض ۸ .
۵۵ ـ بیاض ۸.
۵٦ ـ بیاض ۸ این ابیات را احتمالاً یکدل به یاد پدرش سروده است .
۵۷ ـ مجله انجمن تاریخی پنجاب چاپ کلکته ۱۹٦۷ م .
۵۸ ـ وحی بمعنی بیاض یا دفتر در فارسی هند مخصوصاً در آخر دورهٔ مغول هند مستعمل بوده است .
۵۹ ـ بیاض ۱۳.
٦۰ ـ سالم : کامل ، تمام .
٦۱ ـ ,,طیار» بمعنی حاضر و آماده و مهیا (رک:فرهنگ انندراج)
٦۲ ـ بیاض ۱۵.
٦۳ ـ حاضر و آماده و مهیّا (فرهنگ آنندراج .
٦٤ ـ بمعنی والاّ ، و گر نه.
٦۵ ـ بیاض شماره ۲ ورق ۸۹ .
٦٦ ـ یعنی رنجیت سنگهہ فرمانروای پنجاب .
٦۷ ـ فرقه ای از سیکها.
٦۸ ـ محرم ۱۲٤۹ هـ مطابق بازوئن ۱۸۳۳.
٦۹ ـ ,,آثار » وزنی بود برابر به یک کیلو ـ در بعضی نوشته ها ,,آهار » هم دیده می شود ـ
۷۰ ـ صفر ۱۲٤۹ هـ (مطابق با ژوئیه ۱۸۳۳ م .
۷۱ ـ یعنی سیل.
۷۲ ـ جمادی الثانی ۱۲٤۹ هـ (مطابق بااکتبر ۱۸۳۳).
۷۳ ـ یعنی بوسیله .
۷٤ ـ یعنی خبر رسیده ـ
۷۵ ـ مانده یعنی درمانده بمعنی بیمار .
۷٦ ـ شتالنگ : استخوان کعب : پاشنه و کف پا .
۷۷ ـ جشنواره هندوها .
۷۸ ـ مطابق با ٦ نومبر ۱۸۳۳ م .
۷۹ ـ امرت سر ـ
۸۰ ـ یعنی احتیاط .
۸۱ ـ مطابق با ۸ نومبر ۱۸۳۳ م .
۸۲ ـ سوم ماه بهادون سمت ۱۸۹۰ ب ، روز جمعه ۹ ربیع الاول ۱۲٤۹ هـ .
۸۳ ـ محلی است در لاهور قدیم ـ
۸٤ ـ یعنی چهار راه ـ
۸۵ ـ بازار معروف در لاهور قدیم .
۸٦ ـ میمون .
۸۷ ـ بیاض ۲ ـ ورق ۱٦ ـ

۸۸ـ ایضاً.
۸۹ـ خرابی ـ ویرانی (فرهنگ انندراج).
۹۰ـ انگلیسها .
۹۱ـ سکوی (نیز رک،فرهنگ انندراج .
۹۲ـ خراب شده (رک . فرهنگ انندراج).
۹۳ـ بیاض ۱۲.
۹٤ـ زن هندو .
۹۵ـ مُوبِسر ان یعنی سیکمها .
۹٦ـ بیاض ۱۲.
۹۷ـ بیاض ۷.
۹۸ـ بیاض ۷ .
۹۹ـ بیاض ۷.
۱۰۰ـ ایضاً.
۱۰۱ـ بیاض ۱۳.
۱۰۲ ـ بیاض ۱۰
۱۰۳ـ بیاض ۱۳
۱۰٤ـ ایضاً
۱۰۵ـ بیاض ۱۳ .
۱۰٦ـ بیاض ۱٦ .
۱۰۷ـ بیاض ۷.
۱۰۸ـ بیاض ۷.
۱۰۹ـ وزیر و مشاور اکبر پادشاه . در ۹۵۸ هـ ـ ۱۵۳۱ م مستولد گشت و در ٤ ربیع الاول ۱۰۱۱ هـ ۱۳ اوت ۱٦۰۲ م کُشته شد .
۱۱۰ـ بیاض ۱۲.
۱۱۱ـ بیاض ۱۲.
۱۱۲ـ وزیر خارجهٔ مهاراجه رنجیت سنگهـ بوده ، خودش دانشمند و شعر بفارسی میسروده .
۱۱۳ـ بیاض ۱۲.
۱۱٤ـ وی نیز در دستگاه سیکها عزت و حرمت داشت . دیوان فارسی او بکوشش دکتر عبداللطیف در لاهور چاپ شده است .
۱۱۵ـ بیاض ۷.
۱۱٦ـ ویلیام فریزر (William Fraser) یکی از عمال انگلیس ها در هند. روز ۲۲ مارس ۱۹۳۵ م در دهلی بدست کریم خان کشته شد .
۱۱۷ ـ بیاض ۱۲

* * *

احمد منزوی *

مونس العشّاق

داستان حسن و عشق با استعارات عرفـانـی

در خرید های تازهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آسلام آباد یک جلد ,,پنج گـنج نظامی گنجوی ،، نوشتهٔ ۹۱۰ هـ ۱۵۰٤ م بخامهٔ احمد بن علی شیرازی خریداری شده است . این نسخه به بهای کهنگی و آرایش های زرین آن خریداری شد . وهنگام فهرست نویسی برای معرفـی آن در ,,فهـرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ،، به منظومهٔ ناشناخته ای در آن بر خـوردم ، که بی تردید همان ,,مونس العشاقِ ،، میر عربشاه یزدی (مشهدی) ست . و این ناچیز همان آگاهی های لازم برای درج دریک فهرست را بدون پژوهـش بیشتری که لازمـهٔ یک مقالهٔ تحقیقی ست در اینجا می آورم.

دربارهٔ سراینده مرحوم سعید نفیسی و امین احمد رازی هر یک کمتر از دو سطـر سخن گفته اند . (۱) نفیسی او را در تکملهٔ سدهٔ هفتم هجری جای داده ،نسـبت او را یزدی گفته و از ,,مونس العشاقِ ،، او نام برده است . و رازی نسبت او را ,,مشهدی،، آورده و نامی از

---

* زاده : ۱۳۰٤ ش در سامره (عراق) .

آثار : ۱ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ـ در ٦ مجلد ۲ ـ فهرست مشترک نسخه های خـطی فارسی پاکستان ـ تاکنون چهار مجلد از چاپ بیرون آمده است .

کار او نبرده است .

از این مثنوی وی بدست می آید که وی همروزگارِ حافظ شیرازی (م ۷۹۲ هـ) بوده وهمان ممدوح حافظ را ستایش کرده است که حافظ دربارهٔ وی گفته است :

داراى جهـــان نصرت دين خســرو کامــل

يحيى بن مظفــر ملـک عــالم و عادل

مثنوی است عرفانی روان وسلیس در ۱۹۱۰ بیت در داستان حسن وعشق با استعاره از ,,یوسف » و ,,مصر» و ,,کنعان » گفته شده است ترجمهٔ منظومی از ,,مونس العشاق » شهاب الدین سهروردی ست (۲) که بکوشش دکتر حسین نصر در مجلهٔ ,,معارف اسلامی » (ش ۷ : ۱٦) چاپ شده است .

در نسخهٔ تازه یافته سه عنوان آغاز کتاب با زر نوشته شده است و بقیه نا نویس مانده است : حمد باری ۸۸ بیت ، نعت پیامبر ٦۸ بیت ، ومعراج نامه ۱۲۸ بیت . ضمن معراجنامه اش آمده است .

یک مــاه وچهار برج بودنـــد

یک گــوهـر و چهار درج بــودنـــد

حاشـا کـه چهــار یــار بــودنــد

یک مــاه و دو پنج و چــار بــودنــد

در بند چهارم که عنوان نا نویس است ، که شاید سبب تألیف و یا ,,ستایش شـاه روز گار» باشد از عشق سخن می گوید و فریفتگی خود .

در دام بــلا اســیر گشتــم

در دور شـــباب پـــیر گشتـــم

هر روز مرا هـــوای دیـــگر

هــر شــب وطنــم به جـای دیگـــر

وسخن را به ستایش پادشاه روز گارش می کشاند :

در صفـــهٔ بــزم اردشـــیری
در بیشـــه رزم نــره شـــیری

یا

,,نصـــرت دیـــن » خـــلاصـــهٔ عصــــر
شـــاهنشـــه کامـــران ,,ابـــو نصـــر »

یا

ظـــل مـــدید قـــدس ســـرمـــد
یحیی بن مظفـــر محـــمـــد

یا

در رزم زتیـــــغ آبـــــدارش
صــــد رســـتم زابلـــــی شـــکارش .

بند پنجم با توصیف پگاه و گل و بوستان نـوروزی آغـــاز می گردد :

چـــون خســـرو کامـــیاب نـــوروز
بر کشـــــور باغ گشـــت پیـــــروز

و پس از یک بهاریهٔ بلند شیوا در ٦٤ بیت به هدف خود در سرودن این منظومه می پردازد کـــه :

از بخـــت بلنـــــد کامیــــابـــم
آمـــد بـــه خطـــاب مســـتطـــابـــــم
فـــرمـــان کـــه چو بلبـــل خـــوش آواز
بـــر گلبـــن شعـــــر ، شـــونـــوا ســــاز
در نظـــم رســـالـــهٔ مفســــــر
از قصـــهٔ عشـــق وحســـن بـــاهـــر

کان درچــه ظهــور یافــت وهستــی
واین از چه طــرب گــرفــت و مســتی
انده از چــه خــاســت درمیــانــه
هســتی و راچــه شــد بهــانــه

و از بند ششم بحث فلسفی ، عرفانی او با تاختن به فیلسوفــان آغاز می شــود :

نــوری کــه شکست طــور سینــا
مخفــی ست زچشــم پــورسینا

و در بند های پسین ، که در نسخهٔ ما عنوان ها نا نویس است ، همان مباحث فلسفی عرفانی دنبال می شــود :

و زشش جهــت و زچــار گــوهــر
وزنــه فــلک وزهفت اخــتر.
و از نفــس و عقــول اولــی
و ارواح مجــرد از هــیولــی
دانستن ذات ذوالجــلال اســت
کــان گنــج قــدیــم لایزال است

وضمن بیانات فلسفی خود ، که همراه است با خرده گیری از فلیسوفان ، میگوید

کاوضــاع سپــهر بی ســروپاست
بنیــاد جهــان غــرور وســوداست
خــوابــی ســت زمــانــه یا خیــالــی
وآن نیــز دمادمــش زوالــی

دو نسخهٔ دیگر ازین مثنوی در استانبول است . فیلم آنهــا در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران می باشد . (۳)

ونیز بایستی افزود که استاد دانش پژوه از مثنوی بنام مونس العشاق سرودهٔ محمود مشهدی ، در ۸٤٤ هـ/ ۱٤٦٤ م نشانی هائی داده اند (٤) که معلوم می دارند که جز این مثنوی ما می باشد.

نشانی های نسخهٔ گنج بخش : شماره ۱۰۰۷۰ : نستعلیق خوش ایرانی ، بخامهٔ احمد بن علی شیرازی ، ۹۱۰ هـ باینج گنج نظامی ، (ص ۲٤۰ ـ ۲۸۹) چهار ستونی ، سر لوح زیبا از همان روزگاران ، عنوان ها زرین ، جدولبندی ٦ راه رنگ ها .



عکس صفحه ای از نسخهٔ خطی " مونس العشاق "

آغـــاز :

صـــد حـــمد وثنـــاز جـــان دمـــادم
وز صـــورت آب وخـــاک آدم
به حضـــرت ذوالجـــلال اوحـــد
قیـــوم ، قدیـــم وحـــی ، ســـرمـــد

پایان :

زوطـــایر ســـدره یـــر بر افلاک
طـــی گشت بســـاط نطـــق دراک
از جـــان صلوات شـــد مقالـــش
بـــر حضـــرت مصطـــفی وآلـــش

تذکر :

در ,,تاریخ ادبیات در ایران ،، تألیف دکتر ذبیح الله صفا جلد سوم بخش دوم ص ۱۰۹۳ ـ ۱۱۰۵ دربارهٔ این کتاب و مؤلفش به تفصیل سخن رفته و دیر تر بدست این ناچیز رسیده است .

حواشی

۱ ـ تاریخ نظم و نثر در فارسی و در ایران ۲ : ۷٤٥، هفت اقلیم ۲ : ۲۱٦
۲ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی از احمد منزوی ۲ : ۱٤۳
۳ ـ ایضـــاً ٤ : ۳۲٥۰
٤ ـ فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۱٦ : ٥۸٦

دکتر سید محمد اکرم ,,اکرام ،، ★

تاریخ ـ بروایتِ اشکها و خونها

روز چهارم مه ۱۹۸۵ م جلسه ای برای معرفی ,,اشکها و خونها ،، تازه ترین مجموعهٔ شعر استاد دانشمند حضرت آقای خلیل الله خلیلی شاعر معروف معاصر افغانستان که به کوشش رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد بطبع رسیده است تشکیل شد . این مقاله در آن جلسه قرا أت شد که اینک برای استفاده و استفاضهٔ خوانندگان گرامی منتشر می گردد ـ دانش.

,,اشک ها و خون ها ،، برگزیدهٔ جزء سوم دیوان دانشمند عالی قدر و استاد ارجمند حضرت استاد خلیل الله خلیلی است که به کوشش رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد در ماه مارس ۱۹۸۵ بچاپ رسیده است . چاپ و نشر این دیوان تنها خدمت به زبان و ادب فارسی نیست که مقام محترم رایزنی فرهنگی انجام داده، بلکه خدمت به جهان اسلام است که بدینوسیله ناله های درد انگیز و فریادهای دلسوز مردم بی گناه افغانستان را به گوش جهانیان رسانیده است ـ نشر این کتاب مانند کتاب هایی نیست که هر روز معمولاً منتشر گردیده در کتابخانه ها محفوظ می شوند ـ نشر این کتاب نشر حقایق یک فاجعهٔ عظیم عصر حاضر و پرده برداری از

★ زاده : دسامبر ۱۹۳۲ م رئیس بخش فارسی دانشکدهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور ـ آثار : ۱ ـ اقبال در راه مولوی . ۲ ـ تصحیح داد سخن از آرزو .

وقـایع دردنـاک یک حادثهٔ بزرگ تاریخ است . اوراق دیوان استـاد خلیل الله خلیلی شعله های آتشی است که سینه ها را می سوزاند و دل ها را می لرزاند ـ سطر سطر آن نوحه ای است بر شهیدان وطن و لفظ لفظ آن اشکی است بر لاشه های جوانان بی کفن ـ در این کتاب اگر قصیده ای است و گر غزل ، منظومه ای در وصف بهار است و یا پائیز همه و همه فریاد هایی از ســتم دشــمنان وحشی و فغان هایی از شکنجه هــای قدرت مندان مستبد است ـ از مطالعهٔ این دیوان روشن می گردد که گناه مردم افغانستان بی گناهی است و تقصیر آنها تنها استقلال خواهی است ـ امــا این ملت جسور و غیور مسلمان حاضر نیست یوغ استعمار کفر را به گردن خویش اندازد و در برابر چیره دستی خونخواران زور آور تسلیم گردد ـ تاریخ شاهد است که ملت افغان باوجود وســایل محدود و شرایط سخت جغرافیایـی آزادی و استقلال خویش را به هیچ وجه از دست نداد و هرگز محکوم و مستعمرهٔ دیگران نشد ـ علاّمه محمد اقبال بهمین سبب برادران افغان را همیشه ستوده و شهر کابل را بر دهلی ترجیح داده می گوید :

هــزار مرتبه کابل نکوتـر از دلّی است

که این عجوزه عروس هزار داماد است

بدبختانه از چنــد ســال پیش این ســرزمین آزادگان مــورد حملهٔ ارتش بیگانه قــرار گرفته و هزاران هزار نفــربی گناه کشته و مــلیون ها نفــر روز و روزگار خود را ترک کرده به کشورهـای همسایه پناهنده شدند ـ خانه هـایشــان خراب ، کشـت های شان ویران و زندگی شان برباد داده شد ـ نه مسجدی بر جا ماند و نه مدرسه ای ـ همه جا آتش است و خون اشک است و آه ، بیچارگی است و بیکسی ـ بقول کمال اسماعیل اصفهانی :

کس نیست که تا بـر وطـن خـود گرید
بـر حـال تباه مردم بد گرید
دی بـر سر مرده ای دو صد شیون بود
امـروز یکی نیست که بر صد گرید

سرزمین خـراسـان در قرن هفتم هجری نیز همین طور مورد حملهٔ وحشیانهٔ مغولها شده بود و تقریباً همین وضع وخیم امـروز پیش آمـده بود یعنی تعدادی زیاد از مردم کشته شدند و دیگران آواره به کوه و دشت شدند . در آن زمان هم عدهٔ کثیری به سرزمین پاک و هند که حکومت اسلامی را داشت پناهنده شدند . همراه آن قافله ها عرفای بزرگ نیز بودند از جمله معین الدین چشتی سجزی ، بختیار کاکی اُوشی ، نظام الدین ابو المؤید غزنوی ، نجیب الله محمد سمرقندی ، سید جلال الدین بخاری و دیگران و همچنین از عـلمای معروفی که در آن وقت به شبه قاره آمدند می شـود نام های مولانا برهان الدین محمـود بلخی ، سراج الدین ابو بکر سجزی و شمس الدین خوارزمی را برد و از جمله شعرا امیر روحانی بخاری و فخر مدبّر و امـیر حسینی هـروی و دیگران بودند که تعداد آنها زیاد است . در حملهٔ کنونی استاد خلیل الله خلیلی دانشمند محترم و شاعر نامدار را در رأس همهٔ برادران مهاجر می شناسیم . خلیلی خلیل وار در آتش نمرود امروزی انداخته شده ، خدا می داند که بر دل او از این اندوه بی پایان چها می رود . دفتر اشعارش که می بینیم هر ورقش نقشی از رنج مظلومان و هر صفحه اش تصویری از درد محرومان است . در سراسر این دیوان حرف از در بدری ، بی وطنی ، زنـدان ، بیکسی ، جنازهٔ مـظلوم ، سفیر ماتم ، طوفان مرگ ، شبهای آوارگی ، تابوت آتشین ،

ماتم سرای ، خزان خون ، فریاد خون ، بهار خون ، مژگان تر ، گل جدایی ، سینهٔ سوزان ، دل خونین ، ره آورد اشک خونین و کژدم غربت است ـ این ها عناوین منظومه های دل سوز و جـــان گداز استاد خلیلی است که در کتاب ,,اشک ها و خون ها " یافته می شود ـ شرح این اشعار مفصّل است و سخن بنده مختصر :

شـــرح این هجــران و این خـــون جـــگر
این زمـــان بگـذار تا وقـت دگـــر

کوشش و هدف استاد خلیلی از سرودن این اشعار بلند هنرنمائی شاعرانه نیست بلکه منظور استاد در درجهٔ اول این است که پرده از حقایق این فاجعهٔ بزرگ تاریخ امروز برداشته شود و نقش وحشیان متمدن در این صحنه روشن گردد . هدف دوم استاد خلیلی این است که به جوانان مجاهد که برای دفاع از کشور خود و استقلال ملی جان می بازند تشجیع شود . سوم این که بااین داد و فریاد توجه مللی را که پرچم حقوق بشری و برادری و برابری را همه جا می افرازند به خونریزی و غارتگری بی حساب در این منطقه معطوف کرده شود .

قلب حسّاس شاعر از درد یتیمان و رنج بیوه زنان و پیران بی وطن و جوانان خونین کفن همه جا می سوزد . استاد خلیلی چه برلبِ دجله و چه در کنارِ نیل ، چه در نیو جرسی و چه در درّه مری همه جا و در هر حال بیادِ وطن و اهلِ وطن اشک می ریزد و دلش می سوزد :

من قافیه می جویم و دل خون شود از غم
بر داغ شهید کنروکابل و ایبک

در اینجا که لفظ قافیه آمد باید تذکر داد که استاد خلیلی باوجودی که شعر را بخاطر شعر نسروده و هدفی خاص از آن داشته مع الوصف اشعارش از لحاظ هنر بسیار قوی و فصیح و بلند است و نمونهٔ

زیباترین شعر فارسی است ـ هنگام سرودن بعضی منظومه های این دیوان توجه استاد به بعضی شعرای بزرگ پیشین بوده است ـ مثلاً به استقبال این شعر امیر خسرو :

واقع است این یا بلا از آسمان آمد پدید
آفت است این یا قیامت در جهان آمد پدید

استاد خلیلی سروده :

انقلابی در زمین و آسمان آمد پدید
لرزشی در پیکر کون و مکان آمد پدید

در ضمن همین منظومه توجه استاد به شعر اقبال که ,,میلاد آدم،، نام دارد نیز بوده است ـ

قصیده ای از انوری با این مطلع شروع می شود :

تا آمد از عدم به وجود اصل پیکرم
جز غم نبود بهره ز چرخ ستمگرم

استاد خلیلی پیروی کرده می گوید :

من بی وطن که دور ز آغوش مادرم
بنشسته ام بر آتش و خون در شناورم

به اقتدای قصیدهٔ معروف عرفی که بدین مطلع شروع می شود :

ز خود گردیده بر بندی چه گویم کام جان بینی
همان کز اشتیاق دیدنش زادی همان بینی

حضرت خلیلی سروده :

دلا تا چند زندان غم اندود جهان بینی
فریب زندگی را در نگاه این و آن بینی

در جواب شعر حکیم ناصر خسرو که گفته :

آزرده کـرد کژدم غـربت جـگر مـرا
گـویی زبـون نیافت ز گیتـی مـگر مـرا

استاد خلیلی سروده :

هـر دم زند به رگ رگِ جان نیشتر مـرا
آوارگی ازین چـه کـند بیشـتر مـرا
از مـرگ پیشـتر کـندم آب همچـو شمـع
این قطـره قطـره خـون کـه چکـد از جگـر مـرا

حافظ گفته :

عمـر بگذشت به بی حاصلـی و بوالهوسی
ای پسـر جـام میم ده کـه بـه پیری برسی

خلیلی می گوید :

گـذشت عمـر گـرامی همه بدر بدری
بهـرزه گویی و هرزه روی و خـیره سری

انوری قصیده سرای بزرگ قرن ششم هجری در نتیجهٔ خونریزی غزها در خراسان قصیده ای رقّت انگیز به خاقان سمرقند نوشته بود که چنین آغاز می شود :

بر سمرقنـد اگـر بگذری ای بادِ سحـر
نامـهٔ اهل خراسـان به برِ خاقان بر
نامـه ای مـطلع آن رنج تن و آفت جـان
نامـه ای مقطـع آن درد دل و سـوز جـگر
نامـه ای بر رقمـش آه عـزیـزان پیدا
نامـه ای در شکنش خـون شهیدان مـضمر
نقش تحـریـرش از سینهٔ مـظلومـان خشک
سطـر عنوانش از دیدهٔ محـرومـان تر

مانندانوری ، استاد خلیلی در نتیجه حملهٔ ارتش بیگانه به وطن مألوفش و آدم کشی و شهر سوزی و وحشیگری ,,پیام به ملل متحد « که بظاهر امروز بزرگ ترین ادارهٔ دفاع از حقـوق بشـر در جهان محسوب می شود فرستاده است .

دراینجا در پایان سخن چند شعر از آن پیام آورده می شود :

کـه بـرد نامـهٔ ما جانب بنگاه امـم ؟
نامـهٔ ملت افغان کـه بخون گشتـه رقـم
صـدر آن محضـر ، اسمـای شهیدانِ وفـا
ذیـل آن دفـتر اَعـلام قتیلانِ سـتم
خـون رگ هـای اسیران بودش جـای مـداد
کلک ببریدهٔ طـفلان بودش جـای قـلم
حـرف حرفش شده از خون یتیمان رنگین
سـطر سطرش شده با اشک اسیران مدغـم
ای شما ای کـه نمایندهٔ نـوع بشـرید
ای کـه هستید بظاهر همه در پهلوی هـم
اندرین کاخ مجـلّل همه نقش است به سنگ
از مساوات و حقوق بشر و صـلح امـم
گرمساوات همین است کـه مـن می بینم
نکـند فـرق به انسـان چه وجودش چه عدم
اگـر از غرب تنی چند بیفتـد در بنـد
چـه فغان ها که ازین کاخ نخیزد پی هـم
لیک یک کشور آزاد چـو غلطـید بخـون
کـس ندید است در ابـروی کسی این جـا خـم

شعر استاد خلیل الله خلیلی در سراسر این دیوان همیـن جنبـه

حماسی را دارد و بنده کم تر شعر از میان شعرای امروز به این زیبائی و تأثیر خوانده ام : حد همین است سخن دانی و زیبایی را ـ

قدر دانی

در نظر داریم شماره ٥ دانش ـ بهار ١٣٦٥ ـ را به تقدیراز استاد استادان زبان فارسی در باکستان دکتر غلام سرور اختصاص دهیم .

دکتر غلام سرور بیش از بنجاه سال است که عمر گرانمایهٔ خود را صرفِ تدریس و تحقیق و تألیف نموده و با زبان فارسی و ادبیات آن مأنوس و محشور بوده و می باشد .

از اسانید و محققان خواهشمندیم مقالات خود را حد اکثر تا بایان اسفند ماه ١٣٦٤ مطابق ٢٠ مارس ١٩٨٦ برای دانش ارسال نمایند .

محمد ماه صداقت کنجاهی *

خورده ام سنگ جفا چندان که کوهستان شدم

چاک چاک از زخم چشم گردش دوران شدم
آنقدر تیرجفا خوردم که ترکش دان شدم
لیلـی صحرا نشین را ناقه کش گردیده ام
بسکـه چون مغز سر دیوانه سرگـردان شدم
گشته محتاج عصا مانند نرگس چشم من
ناتوان تر در غم این شوخ نافرمان شدم
آنکهٖ شاخ گل بلا گردان شوخی های اوست
قامتِ او تا کمان گردیده من قربان شدم
چشم پوشیدم زهستی نرگس پژمرده وار
باوجود نی سواری آتشین جولان شدم
کرده سودای عـلاج این پری دیوانه ام
خورده ام سنگ جفا چندان که کوهستان شدم
غنچه آسا مخزن سربسته ام برباد رفت
چون گلستان در خزان بس بی سروسامان شدم
دم بدم بی برگ چون شاخ کمان گردیده ام
کز گشایش بی اثر چون غنچهٔ پیکـان شدم

---

* در گذشته در ۱۱۴۸هـ . نویسندهٔ „ ثواقب المناقب“ . این اشعار ازهمان کتاب گزیده شده است .

خانه بردوش آمدم چون مردمک درپیش شاه
هم چون طفل اشک خود یک دیدهٔ گریان شدم
موی مجنون وار در صحرا پریشان مانده ام
هم چو اشعار ,,صداقت » شهـرهٔ دوران شدم

شیوهٔ عاشقان

عاشقان تافکــرِ مهمان می کنند
مرغِ جانِ خویش بریان می کنند
چون خلیل از شعلــهٔ بی دودِ عشق
هر نفس سیرِ گلستان می کنند
این سمندر طینتانِ بی قرار
پر زصد گلنار دامان می کنند
از هجوم داغ عشق و دُودِ آه
درگلستان سنبلستان می کنند
عالمی مستغرق دریای شور
از سرشک محوطوفان می کنند
گرد دل از داغهــای انتظار
هر نفس بزم چراغان می کنند
تابچرخ آیند چون دولاب چاه
یوسفی بیرون ز زندان می کنند

رباعیات

در مصحف روی او که وقفِ نظر است
میم دهنش سکته جای خطراست
لعل لب او بحسن خط یاقوت است
در فن حدیث لیکن ابن الحجر است
★ ★ ★

بیباک که هم چو غنچهٔ خندان افتد
دریک نفسش شیشه بسندان افتد
چون طفل سرشک بر نخیزد هرگز
آنکس که زچشم دردمندان افتد
★ ★ ★

مستانِ حق از زمانه فارغ باشند
وز دولت وجاه وخانه فارغ باشند
گردیده برنگ شمع فواره نور
از کشمکش خزانه فارغ باشند
★ ★ ★

ای دل به چه از مشقِ فنا واماندی؟
درعینِ سفرِ باین سرا واماندی
عیسی نفسان راه فلک سرکردند
تو همچو خر از بهرِ چرا واماندی
★ ★ ★

ڈاکٹر محمد ریاض *

,,ذخیرۃ الملوک،، مؤلفہ میر سید علی ہمدانی :

ایک مطالعہ اور تحقیق

,ذخیرۃ الملوک ، کے ایک مخطوطہ نوشتہ ۸۵۲ ھ (۱) کے آخر میں کاتب نے عربی میں بڑی عمدہ بات لکھی ہے : ,, تم الکتاب المسمی بالذخیرۃ التی لم یوجد فی خزائن الملوک ،،۔یہ کتاب مؤلف نے اپنے ارادت مند امرا و حکام کے لئے لکھی مگر اس کا افادہ عام اور ابدی ہے۔ مؤلف ایک مصنف ، شاعر ، مبلغ اور صوفی تھے مگر ایک عالم دین کے طور پر بھی ان کا مقام بے حد بلند و رفیع رہا ہے۔ ,ذخیرۃ الملوک ، حجۃ الاسلام امام محمد غزالی (و ۵۰۵ ھ) کی کتب احیاء علوم الدین اور کیمیائے سعادت کی سی ایک تالیف ہے۔ امام موصوف کی طرح اس کے مصنف کا رجحان بھی تصوف کی طرف تھا اور وہ صوفیہ کی روایات و حکایات کتاب میں نقل کرتے رہے مگر مجموعی طور پر کتاب میں قرآن مجید ، مصدقہ احادیث رسول اور تاریخی و ثقہ واقعات کے حوالے زیادہ ملتے ہیں اور یہی وجہ ہے کہ یہ کتاب اپنے عصر تالیف (آٹھویں صدی ہجری) سے تیموریان برصغیر کے عہد آخر تک مدنیت اسلام کے اہم تر منابع کے

* ولادت : ۳ مارچ ۱۹۲۵ء ۔ صدر شعبۂ اقبالیات علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی اسلام آباد .
آثار : ۱ ۔ اقبال لاہوری و دیگر شعرای فارسی گوی .
۲ ۔ احوال و آثار و اشعار میر سید علی ہمدانی

طور پر شامل نصاب و مطالعہ رہی ہے (۲) ۔ یہ کتاب لاطینی ، فرانسیسی ، اردو ، پشتو اور ترکی زبانوں میں مکمل یا جزوی طور پر ترجمہ ہو چکی ہے۔ (۳) ۱۳۲۱ ھ میں چوھدری نیاز علی خان نے اسے امرتسر سے چاپ سنگی سے مزین کروایا ۔ اس طبع کی بنیاد پر بہاول پریس لاہور سے بھی ایک ایڈیشن نکلا تھا ۔ بیسویں صدی کے ربع دوم کے ابتدائی سالوں میں علامہ محمد اقبال نے اس کتاب کو منشی محمد دین فوق کشمیری (و ۱۹۴۵ء) یا کسی اور سے حاصل کرکے مطالعہ کیا اور اس سے عمیق تاثر لیا جو جاوید نامہ (۴) (طبع اول ۱۹۳۲ء) کے حصہ ، آں سوئے افلاک ، میں مشہود ہے ۔ ۱۹۵۲ء میں ڈاکٹر علی اصغر حکمت مرحوم نے انقرہ کے ایک بین الاقوامی سیمینار میں اس کتاب کے بارے میں فرانسیسی میں ایک مقالہ پڑھا (۵) جو مقرر نے ملخص صورت میں تہران سے ماھنامہ یغما، میں بھی ,از ھمدان تا کشمیر،کے عنوان سے اسی سال شائع کروایا ۔ (۶) بلکہ ، ذخیرۃ الملوک ، کے اسلوب نگارش اور اس کے مخطوطات کے خزائن کے بارے میں انہوں نے مذکورہ رسالے کی ایک دوسری اشاعت میں بھی مقالہ شائع کروایا (۷) ۔ راقم حروف نے ان دونوں کو اردو (۸) میں ترجمہ کرکے شائع کروایا تھا ۔ مگر حکمت مرحوم کو علم نہ تھا کہ یہ کتاب برصغیر میں مدتوں متداول اور معروف رہی یا اتنی زبانوں میں ترجمہ ہو چکی ہے۔ انہوں نے اس وقت تک ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی (و ۱۹۶۲ء) کی معروف انگریزی کتاب (۹) ، کشیر ، (در دو مجلد) بھی نہ دیکھی تھی ۔ راقم سطور کی میر سید علی ھمدانی کے بارے میں تحقیقات اجمالی صورت میں مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد نے حال ھی میں ۵۰۰ صفحات میں شائع کی ہے۔ مقالوں کا سلسلہ اردو ، انگریزی اور

فارسی میں ١٩٦٦ء سے جاری رہا ہے۔ اب تک تین مزید سکالر میر سید علی ہمدانی کے بعض پہلوؤں پر فارسی میں تحقیق کرکے ڈاکٹریٹ کی اسناد لے چکے ہیں۔ بلکہ ایک چوتھے نے بھی (١٠) جو سید موصوف کے مستقیمی اخلاف میں سے ہیں ، انگریزی میں مقالہ لکھ کر ماسٹر آف فلاسفی کی ڈگری لی ہے۔ اس کے باوجود میر سید علی ہمدانی کی سی عہد ساز شخصیت اور ان کی تصانیف کے بارے میں مزید تحقیق کے لئے کسی اعتذار کی ضرورت نہیں۔

,ذخیرة الملوک ، کے سبب تالیف کے بارے میں مؤلف نے آغاز کتاب میں حمد ، نعت اور منقبت کے بعد لکھا ہے :

,, ... مدتی بود که جمعی از ملوک و حکام اهل اسلام و اماجد و اشراف نوع انام که در استصلاح امور دین اهتمام می نمودند و آئینه دل از غبار ادناس آثام می زدودند ، کثر الله فی الدنیا امثالهم و حسن فی العقبی مآلهم ومنالهم ، بسبب عقد محبت و رابطۀ مودت که با این ضعیف داشتند ، ازین فقیر هر وقت التماس تذکرۀ مفید میکردند و باعث عزم در ابراز این معنی مستردد می بود و هر نوع از عوارض حوادث و مصارف صوارف مانع آن می گشت تا درین مدت بموجب التماس عزیزی آن عزم مستجدد گشت و بمقتضای آن التماس این مختصر تحریر افتاد ، مشتمل بر لوازم قواعد سلطنت صوری و معنوی ، مبنی بر ذکر احکام حکومت و ولایت و تحصیل سعادت دینوی و اخروی ممهد پرده باب . . . ,,

مندرجہ بالا عبارت سے واضح ہے کہ ,ذخیرة الملوک ، مولف کی نظر میں ایک مفید تذکرہ یا یاددھانی ہے۔ وہ کتاب کو مختصر قرار دیتے ہیں مگر مطبوعہ کتاب (١٣٢١ ھ) معیاری تقطیع کے مطابق ہے اور ٣٠٦ صفحات پر مشتمل ہے۔ جس ، عزیز ، کے اصرار پر وہ کتاب

لکھنے کا اشارہ کرتے ہیں ، وہ بظاہر کشمیر کا بادشاہ شہاب الدین شاہمیری (۷۵۵ـ ۷۷۵ ھـ) ہوگا یا اس کا چھوٹا بھائی قطب الدین شاہمیری (۷۷۵ـ ۷۹٦ ھـ) ـ لیکن کتاب کے دس ابواب کے عنوانات لکھے جانے یا اس کے محتویات و مشمولات پر بحث پڑھنے سے قبل قارئین توقع رکھیں گے کہ کتاب کے مؤلف اور ان کے آثار و افکار کے بارے میں بالاختصار کچھ جان سکیں ـ

احوال و خدمات

سید علی همدانی ۱۲ رجب ۷۱۴ ھـ کو همدان میں پیدا ہوئے ـ ان کے والد سید شہاب الدین طبقۂ امراء میں سے تھے ـ ان کی والدۂ سیدہ فاطمہ تھیں ـ سید علاء الدولہ سمنانی (و ۷۳٦ ھـ) موصوف کے عم زاد تھے ـ سید علی همدانی کے نام پر ,, امیر ،، یا ,, میر ،، کا احتراماً اضافہ کرتے ہیں ـ علی ثانی ، حواری کشمیر اور شاہ همدان ان کے معروف القاب ہیں ـ آخری لقب کا لفظ , شاہ ، بھی احترامی ہے اور سادات یا صوفیہ وغیرہ اس عنوان سے مزین کئے جاتے رہے ہیں۔ سید علی یوں تو کئی بزرگوں سے ملتے اور مستفید ہوتے رہے ، مگر علاء الدولہ سمنانی ، شیخ اخی علی دوستی سمنانی (و ۷۳۴ھـ) ، شیخ محمود مزدقانی رازی (و ۷٦٦ ھـ) اور شیخ محمد بن محمد اذکانی اسفرائینی (و ۷۷۹ ھـ) ان کے باقاعدہ مربّی اور مرشد رہے ہیں ـ سید موصوف کے احوال و آثار پر مشتمل قدیم کتابیں دو ہیں : خلاصة المناقب مؤلفہ شیخ نور الدین جعفر بدخشی (در سال ۷۸۷ ھـ جبکہ مولف کا انتقال ۷۹۷ ھـ میں ہوا) اور منقبة الجواهر یا مستورات نوشتہ حیدر بدخشی (قرن نہم ھـ : وہ سید عبداللہ برزش آبادی مشہدی متوفی ۸۷۲ ھـ کے مرید تھے) ـ البتہ قریب العہد تواریخ و تذکرات کی کتابوں میں بھی ان کا ذکر ملتا ہے ـ ان کے

زندگی نامے کا خلاصہ یہ ہے :

۷۳۴ھ تک جب کہ ان کی عمر ۱۲ برس تھی ، آپ شیخ اخی علی دوستی سمنانی کی خدمت میں رہے ۔ اس کے بعد آپ کوئی دو دھوں تک سیر و سیاحت کرتے رہے ۔ اس دوران ۷۴۱ھ میں آپ وادی جموں کشمیر سے گذرے تھے ۔ آپ بعمر ۴۰ سال ھمدان لوٹے اور رشتۂ ازدواج سے وابستہ ہوئے ۔

آپ مدتوں وعظ و تبلیغ فرماتے رہے ۔ جمہوریہ تاجیکستان کے موجودہ مقام ، کولاب ، کا پرانا نام ختلان ہے ۔ یہ مقام آپ کی تبلیغی سرگرمیوں کا مرکز تھا ۔ یہاں آپ نے خانقاہ اور مسجد بنوائی تھی ۔ ۷۷۳ھ میں آپ وھاں متمکن نظر آتے ھیں ۔ یہیں امرائے تیموری کے مظالم کے خلاف بولنے اور خود امیر تیمور کورکانی کو کھری سنانے کے جرم کی پاداش میں آپ ملک بدر کر دیئے گئے اور ۷۷۴ھ میں آپ وادی کشمیر آ وارد ہوئے (۱۱)سید موصوف کے ساتھ کئی سو دیگر سادات بھی وادی میں وارد ہوئے اور یہیں کے ہو کر رہے ۔ ان حضرات کے ذریعے خطہ کشمیر اسلامی ایرانی تہذیب اور فارسی زبان و ادب کا اھم تر مرکز بن گیا اور ایران صغیر کے لقب سے موسوم ہونے لگا ۔

سید علی ھمدانی نے ۱۲ بار حج کیا ۔ وہ اصلاحی اور تبلیغی اھداف و مقاصد کی خاطر اکثر سفر میں رہے ۔ ان کی زندگی کے آخری دس بارہ سال البتہ کشمیر اور نواحی علاقوں بلتستان (تبت خرد) اور گلگت وغیرہ میں گذرے ۔ کشمیر میں اسی آٹھویں صدی کے اوائل سے باقاعدہ طور پر اسلام کا تداول ہوا تھا ۔ سید عبدالرحمن بلبل شاہ ترکستانی (و۷۲۷ھ) یہاں کے پہلے مبلغ اسلام تھے ۔ خود شاہ ھمدان کی کوششوں سے کوئی چالیس ہزار افراد نے

شرف اسلام حاصل کیا ـ پاکستان کے شمالی علاقوں کے وہ اولین مبلغ اسلام تھے اور بلتستان کی وادی (۱۲) شگر کی بعض مساجد میں ان کے آثار و تبرکات موجود بتائے جاتے ھیں ـ روایت ہے کہ وہ وادی چھوربٹ سے سرینگر کی طرف لوٹے تھے ـ

میر سید علی ھمدانی ، کشمیر کے معاصر سلاطین شاھمیری کی دعوت پر اس وادی میں آئے تھے ـ اور ان کی نظر میں بے حد مکرم و محترم تھے ـ ان کے معاصر دونوں بادشاھوں کے نام اوپر مذکور ہو چکے ھیں ـ سید ممدوح کا سرینگر میں مرکز تبلیغ وہ مقام تھا جہاں بعد میں ان کے اکلوتے صاحبزادے میر سید محمد ھمدانی (۷۷۴ ـ ۸۵۴ ھ) نے ۷۹۹ تا ۸۰۱ ھ کے دوران میں خانقاہ معلی یا مسجد شاہ ھمدان تعمیر کروائی تھی ـ میر سید محمد ھمدانی کی اصلاحی اور تبلیغی سرگرمیوں کے اہم تر مرکز وہ علاقے رہے جو آج کل آزاد کشمیر کہلاتے ھیں (۱۳) ـ

میر سید علی ھمدانی ، ذی الحجہ ۷۸۶ ھ کے اوائل میں ھزارہ کے حاکم سلطان خضر شاہ کے مہمان تھے اور یہاں وعظ و ارشاد فرما رہے تھے کہ بیمار ہوگئے ـ یہیں مانسہرہ کے مقام پکھلی پر ٦ تاریخ کو آپ کا انتقال ہو گیا ـ ان کی وصیت کے مطابق نعش مبارک کو مذکورہ ختلان (کولاب) میں دفن کیا گیا ـ ان کے مقبرے میں ان کے خاندان کے ۱۱ دوسرے افراد بھی مدفون ھیں (۱۴) ـ

خدمات

حضرت میر سید علی ھمدانی دین و دنیا کے جملہ تقاضوں پر نظر رکھنے والے بزرگ تھے ـ صدق مقال اور کوشش و کار کے ذریعہ حصول اکل حلال ان کے شیوے تھے ـ انھوں نے امراء و حکام کے ذریعے کئی رفاہ عامہ کے کام انجام دلوائے جیسے شاھراھوں اور مدارس ، مساجد

اور کارواں سراؤں کی تعمیر ۔ وہ صنعت و حرفت کے قدردان تھے چنانکہ خود ٹوپیاں سی کرکسب معاش کرتے رہے ۔ انہوں نے وادی کشمیر میں بالخصوص ایرانی صنائع کو متداول کروایا اور حکام کشمیر کو صنعت شال بافی کی سرپرستی کرنے پر آمادہ کیا ۔ انہوں نے ختلان اور کشمیر میں کتب خانے کھلوائے اور عربی فارسی زبانوں کی ترویج و تعلیم کے سلسلے میں اقدامات کروائے ۔ شرع اسلامی کے نفاذ کے سلسلے میں ان کی مساعی دیگر امور پر مقدم رہیں ۔ انہوں نے فرقہ بندی ، فقہی اختلافات اور خاندانی برتری کے دعوں کی بارہا مذمت کی ۔ سید موصوف کی کوششوں سے شاہمیریان کشمیر اور سلاطین تغلق کے باہمی اختلافات ختم ہوئے اور دوستی و خویشاوندی کی فضا قائم ہوئی ۔ انہوں نے تبلیغ و اصلاح کا کام حکمت و بصیرت کے ساتھ انجام دیا اور اس ضمن میں ان کا ,حواری کشمیر, کا لقب بالخصوص توجہ طلب ہے ۔

مصنف اور شاعر

حضرت شاہ ہمدان عربی اور فارسی میں شعر بھی کہتے تھے ۔ فارسی میں ان کی ۴۱ غزلیں اور چند رباعیات شائع ہوتی رہی ہیں جب کہ ان کے عربی اشعار محدود مقدار میں ان کی کتابوں میں ملتے ہیں ۔ ان کی مفصل تر کتاب تو یہی ,ذخیرۃ الملوک ، ہے مگر مختصر اور متوسط ضخامت کی حامل ان کی عربی اور فارسی کتابوں کی تعداد سو سے متجاوز ہے ۔ ان کے بعض رسائل چند صفحوں پر مشتمل ہیں جبکہ بعض رسائل و کتب سو سو ورق و برگ سے متجاوز ہیں ۔ ان میں کئی مطبوعہ ہیں اور کئی مخطوطوں کی صورت میں اور بعض عربی سے فارسی یا اردو میں نیز فارسی سے اردو میں ترجمہ بھی ہو چکی ہیں ۔ ان کی تفصیل یہاں لکھی نہیں جا سکتی تاکہ قارئین

ذخیرہ الملوک پر ھی توجہ مبذول رکھہ سکیں ۔ البتہ یہ حاشیہ بعض کتب و رسائل کا موضع بنے گا (۱۵) ۔

ذخیرۃ الملوک کے ابواب دہ گانہ

مصنف نے کتاب کی تمہید میں اجمالی طور پر کتاب کے ابواب گنوائے ھیں مگر ھر باب کے آغاز میں یہ ابواب تفصیلی طور پر مذکور ھیں ۔ باب سوم اور باب پنجم خاصے مشترک المعانی ھیں ۔ ان ابواب کے عنوانات ھم اصل فارسی میں ھی نقل کرتے ھیں ۔

باب اول : در شرائط و احکام ایمان و لوازم کمال آن که سبب نجات
بنده است از عذاب ابدی و وسیلۂ وصول اوبدوام نعیم سرمدی .

باب دوم : در ادای حقوق عبودیت ۔

باب سوم : در مکارم اخلاق و حسن خلق و وجوب تمسک حاکم و
پادشاه بسیرت خلفای راشدین که پیشوای سلاطین اهل اسلام و
مقتدای حکام و ملوک انام اند ۔

باب پنجم : در احکام ولایت و سلطنت و امارت و حقوق رعایا و
شرائط حکومت و خطر عهدۂ آن وجوب عدل و احسان .

باب چهارم : در حقوق والدین و زوج و زوجه و اولاد و عبید و اقارب
و اصدقا .

باب ششم : در شرح سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی ، وکیفیت
سیاست روحانی و اطلاع برصلاح و فساد مملکت جسمانی و
مشابهت تصاریف ولایت حسی بامقادیر اسرار خلافت نفسی .

باب هفتم : دربیان وجوب امر معروف و نهی منکر و فضائل و شرائط و
آداب آن وبیان تفاصیل عادات مالوفه و رسوم معتاده که درمیان
خلق متداول و متعارف گشته و آن جمله از منکرات است و منع
از آن جمله واجب .

باب هشتم : در بیان فضیلت شکر و حقیقت و اقسام آن و شرح و ذکر نموداری از انواع انعام و افضال حضرت صمدیت عز شأنه بر بندگان علی التوالی ، خاصه ملوک و حکام که وجود ایشان را مفاتیح نعم و مقالید نقم گردانیده اند ۔

باب نهم : در بیان فضیلت صبر و حقیقت آن و ذکر تفاصیل مقام صبر و شکر و اختلاف علماء در ترجیح و تفصیل هر یک از این در مقام بر دیگری ۔

باب دهم : در مذمت کبر و غضب و فضیلت تواضع و عفو که از آفات و لوازم امور حکومت و ولایت است و اقسام کبر و علامات وجود و حقیقت و آفت آن و بیان اسباب ظهور و کیفیت ازالت آن ۔(١٦)

یہاں تیسرے باب کے بعد پانچواں اس خاطر لکھا گیا کہ ان دونوں کے مطالب زیادہ مربوط ہیں ، البتہ مصنف نے بیچ میں چوتھا باب اس خاطر لکھا کہ جملہ افراد معاشرہ کے حقوق و فرائض کی توضیح آ جائے ۔

جیسا کہ عنوانات سے مترشح ہے ذخیرة الملوک عرفان و تصوف کے عناصر کی متحمل ہونے کے باوجود ، اسلام کے آداب اخلاق اور حکمت دین کی ایک قابل قدر کتاب ہے۔ اب مناسب ہوگا کہ ہم اس کے دہ گانہ ابواب میں سے ہر ایک پر ایک نظر ڈالتے چلیں ۔ مصنف کے منابع پر بھی توجہ کرنا ہوگا ، خواہ وہ منثور ہوں یا منظوم ۔ قرآن مجید اور احادیث نبویؐ کے بعد مصنف کا بڑا ماخذ امام محمد غزالی کی کتاب احیاء علوم الدین رہی ہے۔ فارسی اشعار کچھ تو مصنف کے اپنے ہیں اور کچھ سنائی (و ٥٣٥ ھ) ، نظامی (و تقریباً ٦١٠ ھ) ، عطار (و ٦١٨ھ) ، رومی (و ٦٧٢ ھ) ، سعدی (و ٦٩١

ھ) اور حافظ (و ۷۹۱ ھ) وغیرھم کے ۔ سعدی کی بوستان و گلستان اور رومی کی مثنوی کی بعض حکایات بھی کسی قدر اختلافی صورت میں ذخیرۃ الملوک میں منعکس دکھائی دیتی ھیں ۔

باب اول

مصنف کا اسلوب نگارش جزیل ، متین اور عالمانہ ہے ۔ وہ آیات و احادیث یا عربی عبارات جہاں نقل کرتے ھیں ، وھاں بالعموم ان کا فارسی ترجمہ بھی دیتے ھیں ۔ اسی کے مطابق وہ آیۂ مبارکہ ، امنوا باللہ ورسولہ والنور الذی انزلنا ، کے بعد معروف حدیث حقیقت ایمان نقل کرتے ھیں ۔ اس حدیث میں حضرت جبرائیل نے صحابہ کرامؓ کی ایک جماعت کی موجودگی میں انسانی صورت میں مجسم ھو کر نبی اکرمؐ کو خدا ، فرشتوں ، الہامی کتابوں ، رسولوں ، قیامت ، تقدیر بد و نیک ، توحید و رسالت ، نماز ، زکوۃ ، صیام ، حج ، احسان اور علامات قیامت کی سوال و جواب کی صورت میں تعلیم دی تھی ۔ یہ حدیث منجملہ دیگر مآخذ ، مسلم شریف میں بھی وارد ہے ۔ مصنف یہاں مجمل اور مفصل ایمان کی شرح و بسط کے ساتھ توضیح کرتے ھیں ۔ اور بعض معروف احادیث کی سند لاتے ھیں جیسے :

جس میں امانت نہ ھو ، اس میں ایمان نہیں اور جس کا عہد و پیمان نہ ھو ، اس میں دین نہیں ، (بروایت حضرت انس بن مالک)

دوزخ و بہشت ھر کسی کے مرقوم و معین ہے مگر ھمیں بہتر اعمال کی کوشش سے دست کش نہ ھونا چاھیے ۔ اھل سعادت کے لئے نیکی کرنا آسان رھے گا اور اھل شقاوت کے لئے طبعاً مشکل کیونکہ ان لوگوں پر شیاطین اور آثام و معاصی کی لذت غالب رھیں گے ۔ (بروایت حضرت علیؓ)

اس باب میں ایک دو بیتی بھی منقول ہے :

تـا بـادیـهٔ درد بیـابـان نـبری
از هـیچ طـرف راه بدرمـان نـبری
تا برسـر نام و کام گامـی نزنی
بـوئی ز نسیم وصـل جـانان نبری (۱۲)

اس باب میں ایک تو حدیث معروف کی رو سے حقیقت ایمان کے چھ اصول واضح کئے گئے ھیں : خدا ، فرشتوں ، الہامی کتب ، انبیاء، قیامت اور قدر و قضا کے منجانب اللہ ھونے کی معرفت اور اس کے بعد حقیقت اسلام کے پانچ ارکان : توحید و رسالت کی شہادت ، نماز ، روزہ ، زکـوۃ اور حج ـ زکوۃ و حج صاحبـان ثروت کے لئے مخصوص ھیں ـ البتہ ملک میں نقص امن اور فساد کا خطرہ ھـو تو امیر و حاکم سے حج کی فرضیت ملتوی اور ساقط رھے گی ـ مصنف نے ایک ایک اصول کو واضح کیا اور مناسب تمثیلات اور حکایات کے ذریعے بات کی تفہیم کروائی ہے ـ

باب دوم

ادائے حقوق عبودیت ، کے عنوان سے مصنف نے نماز ، زکـوۃ اور روزہ کی عبادات کی اھمیت اور ان کے جزئیات و آداب سے بحث کی ہے ـ آغاز گفتار اس طرح ھے :

,, در اداء حقوق عبودیت و اقسام این نوع بسیار است و افضل همه نماز است و آن ستون دین است و ترک آن ویرانی دین است چنانکه لفظ حدیث نبوی بدان ناطق است که الصلاة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین ـ بعد از نماز زکوة است و ازین جهت حضرت حق جل وعلا نماز را بر همه طاعات مقدم داشت و هر جا که به نماز امر فرمود ، زکوة را قـرین آن گردانید کـه

اقیموا الصلاة و اتوا الزکوة ، بعد از آن روزه که سد مجاری شیطان وسیر آتش حرمان است ....»

بعد میں نماز کے وجوب اس کی صحت و درستی ، اس کے اوقات محبوب نیز راز نماز کے بارے میں احادیث رسولؐ منقول ملتی ھیں ۔ ایک روایت میں صغیرہ و کبیرہ گناھوں کا ضمنی ذکر آیا ہے کہ :

,, ابو ھریرہؓ روایت کرد که رسول الله علیه السلام فرمود که نماز پنج گانه و نماز آدینه تا نماز آدینه و روزهٔ رمضان تا روزهٔ رمضان پاک کنندهٔ گناهان صغایر است که درین میان از بنده صادر می شود هر گاه که بنده ارتکاب کبایر روا ندارد » ۔ یہاں مصنف کبیرہ گناھوں کی تعداد کے بارے میں وارد گفتگو ھوتے ھیں ، اور اس موضوع پر انہوں نے ایک دوسری کتاب(۱۸) میں بھی لکھا ہے ۔

ذخیرۃ الملوک پر امام ابوحامد محمد غزالی کی کتاب احیاء علوم۔ الدین کے اثرات کی طرف اشارہ ھو چکا ہے ۔ اس مصنف اور کتاب کا واحد حوالہ اسی باب دوم میں ملتا ہے ۔ حقیقت نماز کی عرفانی بحث اس باب میں مصنف کے رسالۂ , فتوتیہ ، کی سی ہے (۱۹) ۔ سورۂ فاتحہ کے حقائق بیان کرنے کے بعد مصنف کا انداز تخاطب بتا رہا ہے کہ یہ کتاب گویا کسی مرید واحد کے اصرار پر لکھی گئی تھی : ,,می خواستم که بجهت تحقیق کلمات فاتحه شرحی نوشته شود که لایق فهم تو باشد ولی زبان وقت این املا کرد . والله غالب علی امره (۱۲:۲۱) ۔ جهد کن تا بود که از سعادت روائح این معانی بوئی بمشام جان تو رسد ۔ اگر دریافتی در , طوبی لهم ، هستی و گرنه مرغان فضای وحدت درپس پردهٔ غیب اند که این حقائق قوت حوصلهٔ ایشان خواهد بود ۔ ابیات :

پادشاهی ذوق معنی بردن است نی بزور و ظلم دنیاخوردن‌است (۲۱)
هـر کسی را جیفۂ دنیا دهنـد دولت آنکس یافت کش عقبی دهند

اس مفصل باب میں شعـر یہ دو ہی منقول ہیں ۔ اس اقتباس کا یہ جملہ قابل توجہ ہے کہ , زبان وقت این املا کر د ، ۔ ہر مصنف کو اپنے عصر کا سبک و اسلوب اپنانا پڑتا ہے اور علی اصغـر حکمت مرحوم نے اپنے مذکورہ مقالے میں قرن ہشتم کی فارسی نثر کے اسلوب کے حوالے سے ذخیرۃ الملوک پر بحث کی ہے ۔

کتاب کے مصنف چونکہ ایک بے باک مبلغ دین بھی تھے ، لہذا وہ معاصر ریاکاروں پر انتقاد کرنے سے نہیں چوکتے ۔ مثلاً اپنے عصر کے مشائخ بد اور علماء سـو کے بارے میں لکھتے ہیں :

,,.... امـروزهـوا پرستان مغرور بزرگی و حرمت در جامه های ابریشمین و انگشتری زرین می طلبند و دیو سیرتان مشائخ نام بکثرت اسباب وتجمل مباهات می کنند و جاهلان عالم صورت عز اسلام را در اسبان فاخر و غلامان فاجر میجویند وتیره روزگاران ظلمـات حرص وهوا شمس الدین و نورالدین اند ۔ پس نزد ارباب بصیرت معلوم است که دین این طائفه دین شیاطین است نه مذهب ارباب یقین " ۔

مصنف نے ایک خط (۲۲) میں بھی ایسے ہی لکھا ہے ۔

نماز کے بعد زکوۃ کا بیان ہے ۔ وجوب و فرضیت نماز کے ذکر میں مصنف نے آیات و احادیث اور اعمال بزرگان سے استشہاد کیا اور صدقہ و زکوۃ کے آٹھ واجبات کی تفصیل بیان کی ہے ۔ یہ واجبات ، وجوب زکوۃ کا علم ، ادائے فرض میں عجلت ، ریاکاری سے بچنے کی خاطر ادائیگی کا استتار ، البتہ دوسروں کی رغبت کی خاطر اظہار میں عیب نہیں ، زکـوۃ و صدقہ لینے والوں پر احسان نہ رکھنا اور انھیں بے ایـذا رہنے دینا ، ادائے صدقہ و زکـوۃ کو معمولی جاننا ،

پسندیدہ اور پاکیزہ ترین مال کا صدقہ و زکوۃ دینا اور مستحقین کو دینے کا اہتمام کرنا ہیں ۔ مصنف غریب اتقیا و صلحا کو مستحقین میں سرفہرست قرار دیتے ہیں اور تقوی (۲۳) و صالحیت کے ضروری اوصاف بتاتے ہیں ۔ اس باب کا تیسرا جزو روزے سے مخصوص ہے۔ معلوم ہوتا ہے کہ برصغیر کے مسلمان مصنفین ذخیرۃ الملوک پر بالخصوص متوجہ رہے ۔ چنانچہ روزے کے وجوب ، اس کے مقاصد و اہداف ، اور مستحبات کے بارے میں اس باب میں وہ تمام آیات و احادیث یکجا ملتی ہیں جنہیں اس موضوع پر لکھنے والے حضرات نے پیش نظر رکھا ہے ۔ یہاں علامہ اقبال کے خطبہ عید الفطر (۲۴) (۱۹۳۲ء) اور مولانا سید ابوالاعلی مودودی کے رسالہ ،حقیقت صوم ، کی طرف خصوصیت کے ساتھ اشارہ کیا جا سکتا ہے ۔

باب سوم و پنجم

مربوط موضوع کے اعتبار سے ان دو ابواب کو ایک ساتھ لیا جا رہا ہے ۔ کتاب کے ان دو ابواب اور باب ہفتم ، احتساب ، پر امام محمد غزالی کی کتاب احیاء العلوم الدین کے کوئی اثرات نظر نہیں آتے اور ان کی تدوین و تالیف میں مصنف نے دیگر مآخذ و منابع پیش نظر رکھے ہوں گے ۔

باب سوم میں مکارم و محاسن اخلاق کا بیان ہے اور حکام مسلمان کے لئے خلفائے راشدینؓ کی متابعت کا ذکر ۔ پانچویں باب میں امور حکمرانی اور عدل و احسان کا بیان بطور تتمہ و تکملہ کے ہے ۔ مصنف نے گو یونانی فلاسفہ کے زیر اثر فلسفیانہ بحثوں سے گریز کیا ہے مگر کتاب کا یہ حصہ اسے کچھ کچھ خواجہ نصیرالدین طوسی (و ٦٧٢ھ) کی اخلاق ناصری کے شبیہ بنا دیتا ہے خصوصاً مکارم و محاسن اخلاق کے سلسلے میں ۔ میر سید علی ہمدانی نے بھی اخلاق

ناصری (اخلاق جلالی اور اخلاق محسنی وغیرهم موخر کتابوں)کی طرح اخلاق کے توازن و اعتدال سے بحث کی ہے تاکه انسانی ذات افراط و تفریط کا شکار نه هو۔ وه تاریخی یا مسموع داستانیں بھی نقل کرتے هیں، مثلاً :

,, و نقل است که روزی عمر بن عبدالعزیز شخصی را بجهت امری نا مشروع که کرده بود ، تعزیر فرمود ۔ آن شخص او را دشنام داد . عمر گفت , بگذارید، ۔ گفتند یا امیر المؤمنین او باستحقاق تعزیر است ۔ تراهم دشنام داد چگونه میگذاری ؟ گفت من او را از برای حق می زدم چـون مرا دشنام داد غضب کردم . می ترسم که اگر این ساعت او را بزنم ، بهوای نفس خود زده باشم » ۔

یه داستان جزئیات اور اشخاص نسبت کے تفاوت کے ساتھ ساتویں صدی هجری میں جلال الدین رومی (۲۵) (و ۶۷۲ ھ) اور شیخ سعدی (۲۶) (و ۶۹۱ ھ) نے بھی لکھی ہے ۔ سعدی نے ایک حکایت بے نسبت شخصے مختصراً لکھی ہے (۲۷) ۔ ذخیرۃ الملوک کے باب سوم میں وه حضرت سلمان فارسیؓ سے منسوب هو کر بیان هوئی ہے اور جزواً حضرت ابوبکر صدیقؓ کا انتساب بھی مشہود ہے که :

,,نقل است که شخصی سلمانؓ را دشنام داد ۔ گفت ای برادر اگر در موقف قیامت ترازوی من ببدی گران گردد ، من بدتر از آنم که تو میگوئی و اگر ترازوی من به نیکی گران آید ، بدانکه آنچه تو میگوئی مرا هیچ زیان نخواهد داشت ۔ و یکی ابوبکر صدیقؓ را دشنام داد . گفت ما ستر الله عنک اکثر یعنی آنچه حق جل و علا بر تو پوشیده است از عیبهای من ، بیشتر از آنست که تو میگوئی .....» ۔

اس باب میں منقول اشعار مندرجه ذیل هیں :

ای که در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم
در قیامت بر صراطت جای تشویر است و بیم
قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر
خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

سرّ عشق از سر زبان دور است
شرح این آیت از بیان دور است
هر خسی کی رسد باوج کمال
طالب کام ازین نشان دور است
ای بحرص و هوی کمر بسته
این حکایت ازان میان دور است

دریغ این درد را مرهم ندیدم
امید وصل بودن هم ندیدم
ازان کار مرا سستست بنیاد
که عهد دوستان محکم ندیدم(۲۸)

باب پنجم میں آیات و احادیث اور روایات و حکایات کے ذریعے حکومت کی ذمہ داریوں اور عدل و احسان سے بحث ہے ۔ حضرت عثمانؓ کے سوا دیگر تین خلفائے راشد کے واقعات خلافت بھی مذکور ہیں البتہ مثالی حکمرانوں میں حضرت عثمانؓ کا ذکر بھی موجود ہے :

"..... و از زمان آدم علیه السلام الی الان چند کس محدود بیش نبودند از اکابر انبیاء چون یوسف و موسی و داؤد و سلیمان و محمد علیهم السلام و از خلفای راشدین چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی

الله عنهم که سرّ این منصب در وجود شریف ایشان ظهور کرد و ایشان بادای حقوق آن چنانکه می بایست قیام نمودند و سیرتهای ایشان را بر ظالمان جانی و جاهلان عاصی حجت گردانیدند .....

مصنف ایک درویش و مبلغ تھے ۔ اسی لئے طبعاً انہوں نے مسلمان حکام کی انکساری ، بے نفسی اور غربت کے واقعات رقت بار انداز میں لکھے ھیں ۔ منازل زندگی و مرگ پر انہوں نے بعض رسائل میں لکھا ہے اور اس باب میں بھی (۲۹) ۔ اسی طرح حضرت سلیمان کے ھاں دو عورتوں کے بیٹے کے دعوی ملکیت کا دعوی جو اس باب میں آیا ہے ، مصنف کے ایک دوسرے رسالے (۳۰) میں وہ حضرت علیؓ سے منسوب ھو کر بیان ھوا ہے. خلاصہ یہ کہ جب یہ فیصلہ دیا گیا کہ بچے کو ذبح کرکے بانٹا جائے گا، تو اس کی واقعی ماں دعوی ملکیت سے دست بردار ھو گئی تھی ۔ مصنف نے قیافہ شناسی پر بھی ایک رسالہ لکھا ہے (۳۱) اور اس باب میں بھی وہ قیافۂ اشخاص سے بحث کرتے ھیں جو اِس دور میں ایک بے معنی سی بات ھو گئی ہے ۔ راعی و رعایا کے حقوق و فرائض اور مذھبی اقلیتوں یا ذمیوں کے حقوق و آداب کے ضمن میں مجموعی طور پر یہ باب عصر حاضر میں بھی اھمیت کا حامل ہے ۔ (بات پھیلائی جائے ، تو یہی باب مقالے کا متضمن ھو جائے) اس مفصل باب میں شعر کوئی بھی نقل نہیں ھوا ۔

باب چہارم

باب چہارم اعزہ و اقربا اور احباب و وابستگان کے حقوق و فرائض کے بارے میں ہے ۔ ان دینی بحثوں میں احتساب کا بھی مختصر ذکر موجود ہے ۔ یعنی کن اعزہ و اقربا کو زبانی ھی منع کیا جاسکتا ھے اور کن کو زدو کوب تک کیا جا سکتا ہے ۔ اولاد کی تربیت کے سلسلے میں مصنف کہتے ھیں کہ دینی و دنیوی تعلیمات کا حامل ایسا آمیزۂ

نصاب تدریس بنایا جائے جس سے نونہالوں کے جذبات و عواطف معتدل و متوازن صورت میں پیشرفت کرتے رہیں اور وہ هوس پرور عشق کا شکار نہ ہوں۔ اس باب کے اختتام میں خواجہ حافظ شیرازی (و ۷۹۱ھ) کے دو شعر منقول ملتے ہیں:

شاخ امل بزن که چراغیست زود میر
بیخ هوس بکن که درختیست بی بہا
از کوی ره زنان طبیعت بریده شو
وز خوی ره روان طریقت طلب شفا

اور ایک بحث کے دوران حکایت نقل ملتی ہے جو ذرا سے اختلاف کے ساتھ بوستان سعدی میں بھی موجود ہے۔ فرق اسی قدر ہے کہ سعدی نے ملک صالح کو عراق سے منسوب کیا ہے (۳۲) جب کہ شاہ ہمدان کے ہاں اس کی نسبت شام سے رکھی گئی ہے۔ اس باب کے دینی مباحث اور ضمنیات ایمان پرور اور خواندنی ہیں۔

باب ششم

یہ ذخیرۃ الملوک کا اہم تر اور صعب تر باب ہے۔ اس میں خلافت انسانی، عظمت آدم، اصلاح اخلاق اور قوائے خیروشر نیز ان کی حکمتوں کا بیان ملتا ہے۔ ضمناً عرض کر دیا جائے کہ علامہ اقبال گو حضرت شاہ ہمدان کی ہمہ گیر دینی خدمات کے معترف تھے (۳۳) مگر ذخیرۃ الملوک کے اسی باب نے (اور کسی قدر باب پنجم نے بھی) انہیں بالخصوص متاثر کیا تھا۔ اس ضمن میں جاوید نامے کا حصہ آنسوئے افلاک، دیکھا جا سکتا ہے جہاں ذخیرۃ الملوک کے مصنف کی بصیرت (۳۴) کو داد دی گئی ہے، شر و شیطان کے وجود کی حکمت بیان کی گئی (۳۵) اور مملکت بدن و روح وغیرہ کا تعلق فلسفیانہ انداز میں واضح کرکے اہالی جموں و کشمیر کو پیغام آزادی و

بیداری دیا گیا ہے (۳٦) ۔

اس باب میں روح و بدن کے معنوی رابطے کا بیان ایسے ملتا ہے جیسے احیاء علوم الدین میں ہے یا نظام اخلاق پر لکھی جانے والی دیگر کتابوں میں ۔ دوسری بحث دل اور اصلاح دل کے بارے میں ہے اور یہ اس حدیث پاک کی توضیح میں ہے جس کی رو سے گوشت پارۂ دل کی اصلاح ہو جائے تو سارے بدن کی اصلاح ہو جاتی ہے اور اس کا فساد ساری مملکت بدن کا فساد ہوتا ہے۔ مصنف انسانی بدن کے اعضاء و جوارح کے حوالے سے مملکت ظاھری کے ارکان سے بحث کرتے ھیں اور اصلاح احوال کے لئے دلائل لاتے ھیں ۔

اس باب میں ابتلا و راحت اور خیروشر کے قوی کی حکمتوں سے بحث کی گئی ہے اور ضمناً عناصر ملکی و شیطانی سے بھی ۔ ذیل کی عبارت سے ذخیرۃ الملوک پر دسترس رکھنے والے حضرات اس فکر انگیز بحث کو پڑھ سکتے ھیں :

"... و نزد اھل کشف و تحقیق ملائکہ و شیاطین بحقیقت این دو لشکرنـد و این دو لشکر در شہر وجود انسانی از اوان بلوغ تا بحد لحد پیوست در محاربت و منازعت اند و ھر یک از این دو لشکر نفاذ امر پادشاہ خود می طلبند و قمع دیگری میخواھد و خلق در غالبیت و مغلوبیت این دو لشکر بر پنج قسم اند : مومن محفوظ و کافر مشرک و منافق غادر و عاصی مصر و فاسق متلون ... " مصنف کہتے ھیں کہ قوائے شرّ مومن کو سرگرم عمل رکھنے کی خاطر ھیں اور شیاطین انس و جن اس کا کچھ بگاڑ نہیں سکتے ۔ حضرت مصنف نے اپنے عربی رسالہ ، خواطریہ ، میں بھی (۳۷) ان امور سے احیاء علوم الدین کی سی بحث کی ہے ۔ وہ بات کی تفہیم کی خاطر سلطنت ظاھری کے بیان میں موسموں اور فصلوں کا ذکر کرتے ھیں ۔ جس طرح خاص موسم

میں مخصوص فصلیں نشوونما کرتی ھیں ، اسی طرح حکام اور ارکان دولت کی فصلهائے دل کی طرح مملکت کے امور بھی ظہور پذیر ہوتے ھیں ۔ حضرت شاہ ھمدان نے حکام کی اصلاح کی عمر بھر کوشش کی اور یہ باب بھی اسی امر کا مظہر ہے کہ ارکان حکومت اچھے ہوں تو مملکت استصلاح اور احسان سے مملو دکھائی دے گی ۔ اس باب میں منقول اشعار مندرجہ ذیل ھیں اور ان سے مصنف کا ذوق سخن معلوم ہوتا ہے :

تو مرا مونس روان بودی
لیک از چشم من نہان بودی
از تو می یافتم خبر بگمان
چون شدم بیخبر عیان بودی
جانم اندر جہان ترا می جُست
تو خود اندر میان جان بودی
من خود اندر حجاب خود بودم
ورنہ بامن تو درمیان بودی

چیزی کہ وجود او بخود نیست
هستیش نہادن از خرد نیست
هستی کہ بحق قیام دارد
او نیست و لیک نام دارد

هر سحر کآتش شوقم رہ بالا گیرد
قوت جانم همہ از نور تجلاً گیرد

سوز از مجلس سکاّن فلک گرم کند
نور او مملکت عالم والا گیرد
گرچه انوار فلک از همه بالاست و لیک
سوز دردم ره بالا تر یارا گیرد
چه اثر یابد آخر دل هر بیخبری
زآنچه از عکس تجلّی تو در ما گیرد

ای هم نفسان تا اجل آمد بسر من
از پای در افتادم و خون شد جگر من
رفتم نه چنان کآمدنم را بود امید
نه هست امیدم که کس آید ببر من
گرخاک زمین جمله بغربال ببیزند
یک ذره نیابند نشان و اثر من
از خون کفنم ترشد و از خاک تنم خشک
اینست کنون زیر زمین خشک و تر من
دردا و دریغا که درین درد ندارید
یک ذرّة دوا از من و از خیر و شر من
در بادیه ای تا بقیامت شدم اینک
نی مرکب و نی زاد دریغا سفر من

ای تن آخر که عین تقصیری
وقت نامد که پند بپذیری
خیز ازین خاکدان جسمانی
تا رسی در ریاض روحانی

اهـل دنیا بجمـلـه مغـرورنـد
زانکـــه از ســـرّ حـرف بش دورنـــد

بهـــر این خـــاکـدان بی معنــی
داده بـــرباد ملکـت عقبـــی

چکنــی این جهـــان ویـــران را
این لکـــد کـوب وحـــش و حیـوان را

خیـــره منشـین که مـــرگ بی بـــاک است
مـــرکبت بـــاد و منـــزلت خـــاک استت

از جهـــان زود زاد خـــود برگیـــر
جهـــد کـن کادینـت از ســـرگیـــر

منقوله فوق فارسی اشعـار میں یه عـربی شعـر بھی ملتا ہے :

تـوسّـــا اذا مـا شئت امـــراً فانه
کلا طـــرفی قصـد الامـــور ذمیـــم

باب هفتم ، نظام تبلیغ و احتساب

ذخیرة الملوک کے اس معنی خیز باب کے کئی زبانوں میں ترجمے ہوئے ۔ راقم الحروف نے بھی ۱۹۷٦ء میں اسے اردو میں (۲۹) منتقل کیا تھا ۔ پاکستان میں نظام احتساب نافذ ہو جانے کے بعد یه باب مزید حرزجان بنانے کے لائق ہو گیا ہے ۔ اس باب میں انفرادی اور اجتماعی تبلیغ اور احتساب کا عالمانه بیان ملتا ہے ۔ آغاز باب تبلیغ کے فرض کفایه ہونے سے ہے که :

,,قال الله تعالی: ولتکن منکم اُمة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون (۳۰) حق جل و علا بندگان مومن را در این آیت از سه امر از امـــور دین خـــبر مـی دهـد : اول وجوب امر معروف و نهی منکر ـ دوم بیان آنکه اقامت این امر از

فروض کفایات است ـ اگر در شهری یک کس بدان قیام نماید ، حرج از دیگران ساقط شود و اگر همه در این امر اهمال کنند و روا دارند در مجمع عرض اکبر و محل بازخواست حضرت جباری همه در اثم و گرفتاری حق باین داخل باشند و سطوات عقاب قهاری همه را شامل گردد . سوم بیان آنکــه حصول سعادت خلاص و نجاح و وصول بدرجات فوز و فلاح باقامت این امر شریف و استحکام ارکان این حصن منیع منوط است » .

انفرادی امر بالمعروف و نہی عن المنکر اور اجتماعی (یعنی قوت نافذ کی طرف سے) احتساب کی بحثوں کے بعــد مصنف امر معروف کے چہارگانہ ارکان کو متعارف کرتے ہیں ـ یہ ارکان محتسب ، احتساب ، محتسب علیه اور محتسب فیه کہلاتے ہیں ـ ان ارکان کی جزئیات سے بحث کی گئی اور حقوق اللہ و حقوق العباد کے احتساب کے آداب و شرائط جداگانه طور پر بیان کیے گئے ہیں ـ ایک جگه لکھتے ہیں :

,,... معتزله می گویند که هرچه متعلق حقوق الله است ، احتساب آحاد در وی جز بوعظ و تعریف و نصیحت جایز نیست و مباشرت ضرب و جرح جز حاکم را نمی رسد . ولیکن نزدیک جمہور علمائے اهل سنت آنست که هیچ فرق نیست میان احتساب در آنچه متعلق است بحقوق الله یا متعلق بحقوق العباد چه احتساب درهمه امور برهمه واجب است ...''

امر بالمعروف و نہـی عـن المنکـر کا نظام تبلیغ و احتساب ، حکمت و بصیرت سے فروغ پذیر ہوتا ہے مگر اس کے لئے اسلامی حکومت اور اسلامی نظام حیات کا نفاذ ضروری ہے ـ اس باب میں شعر منقول نہیں ہیں ـ

آخری سہ گانہ ابواب

باب ہشتم فضیلت و اقسام شکر سے مربوط ہے۔ اس دور ناسپاس حق میں اس کے مطالب پڑھ کر اپنی بے عملی اور عام اخلاقی گراوٹ پر ندامت ہی ہوتی ہے۔ باب میں منقول فارسی اشعار سنائی، رومی اور سعدی وغیرہ کے ہیں اور ترتیب سیاق کے مطابق انہیں نقل کر دیا جاتا ہے۔

بروز مرگ چو تابوت من روان باشد
گمان مبر که مرا میل این جهان باشد
جنازه ام چو ببینی مگو دریغ دریغ
بدام دام در افتی دریغ آن باشد
تنم بخاک سپاری مگو فراق ، فراق
که خاک پردهٔ جمعیت جنان باشد (۳۱)

ای خفته ای که دوست نگهبان جان تست
تو مست و غافل و کرمش پاسبان تست
خوابت چگونه آید از شوق آن کریم
کش رحمت و عنایت بیش از گمان تست (۳۲)
ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند
تا تونانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (۳۳)

عزت این در چنین کرد اقتضا
کز در ما دور باشد هر گدا (۳۳)

سالہا باید تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و گل
شاهدی را حلّه گردد یا شهیدی را کفن(۳۵)

هرچه از گردون گردان می رسد
از طفیل جان مردان می رسد
گر نباشد نفس ارباب شهود
خود نگردد دور پرگار وجود (۳٦)

مصنف آفاق کے علاوہ انفس کی نعمتوں پر توجہ دلاتے اور لوگوں کو زبان شاکر اور قلب ذاکر رکھنے کی تلقین کرتے ھیں ۔ وہ چونکہ علم طب میں بھی دخیل تھے اور اس موضوع پر ان کا ایک رسالہ (۳۷) بھی موجود ہے ، لہذا اس باب میں وہ نظام بدن کے کام کرنے اور اعضائے جسم کی حکمتوں کا شرح و بسط کے ساتھ ذکر کرتے ھیں ۔

باب نہم فضائل صبر کے باب میں ھے اور صبر و شکر میں سے ایک کے فاضل تر ہونے کے بارے میں مصنف کا موقف یہ ھے کہ صبر چونکہ بلا و مصیبت پر کیا جانا چاھیے اور اس کے علاوہ شکر بھی کہ جو بلا آئی ، من جانب اللہ ھے ، لہذا صبر ، شکر کی اساس بنا اور وہ فائق ھے ۔ باب ششم میں قوائے خیر و شرّ (ملائک و شیاطین) کی جو بحث تھی ، وہ یہاں بانداز دیگر آئی ھے :

هر چ از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم
آرام جانم یاد تو من فارغ از شادی و غم(۳۸)
زین خرابی گر تو می خواهی که آبادی شوی
جهد کن تابندهٔ فرمان آزادی شوی

در دل پر نور مردی جای گیـــر و غم مخــور
کــز دل پر نور او ناگاه دل شـــادی شــوی
در وفای کامـــلان(۴۹) چون کوه ثابت کن قــدم
ورنه انــدر راهشــان ناگه بـــربادی شــوی

گر سگ نفــس تو بفـــرمان تست
تو بیقیـــن دان که بهشــت آن تست
ســـر ز هوا تافتن از ســــروری است
ترک هـــوا قـــوت پیغمبـــری است (۵۰)

میـــان آب حیـــاتی و آب مـــی جــوئی
فـــراز گنجـی و از فاقه درتگ و پــوئی
تو کـــوی دوست همـــی جـــوئی و نمـــی دانـــی
که گـــر نظـــر بحقیقت کـــنی تو آن گـــوئی
گلـــی ز گلشـــن وصـــلی فتـــاده اندر خـــاک
میـــان گلخـــن حـــرص وهـــوا چه مـــی جوئی (۵۱)

مندرجه بالا اشعار باب مذکور میں نقل ہوئے ہیں .

دســـواں باب غـرور اور غصے کی مذمت اور عفو و درگذر کی فضیلت کے بیان میں ہے ۔ آخری تین ابواب پر مصنف کے زھـد و تصوف کا اثر نمایاں ہے مگر وہ اپنے موضوع سے بہـــر صورت متمسک ھیں یعنی حکمرانوں کو شکــر ، صبر اور عفو و درگذر کے آداب و حکم سمجھاتے ھیں تاکہ ان کی سیرت کے فوائد سے رعایا مستفید ھو سکے۔ ان آخـری ابواب سہ گانہ پر احیاء علوم الدین کے مباحث کا نمایاں اثر ہے۔ اس باب دھم کے روضات الجنان و جنات الجنان (جلد اول)

میں منقول و منعکس ہونے کا ذکر ہو چکا ۔ ایک حصے ، اسباب غرور، کو ہم نے اردو میں ترجمہ کرکے دسمبر ۱۹۶۸ء کے ماہنامۂ ,فاران ، کراچی میں شائع بھی کروایا تھا ۔ عربی کا ایک اور فارسی مثنوی کے چند مندرجہ ذیل اشعار اس باب میں وارد ہیں :

لئـــن فخــرت بآبـاء ذوی شــرف
لقـد صـدقت ولکــن بئس ما ولدوا(۵۲)

ای که شـــدی در ره غفلـت ســوار
آخــــر ازان روز یکـــی شــرم دار
ظلــم شـــد امــروز تمــاشای تــو
وای بــرســوایی فـــردای تــو
چنـــد غبــار ستـــم انگیختــن
آب خــود و خــون کســـان ریختــــن
ملک ضــــعیفــــان بکـف آورده گیـــــر
مــال یتیمــــان بستــم خــورده گیـــر
روز قیامت که بـــود داوری
عـــذر بیـــاور که چــه عذر آوری (۵۳)

باب دہم تکبر اور غضب کی بحث میں تقریباً علی التساوی منقسم ہے۔ مـصنف کی بحـث, اخلاق ناصری ، کی سی ہے یعنی توازن و اعتدال کی آئینہ دار ۔ وہ بے جا انکساری اور بے غضبی و بے حمیتی کی مذمت کرتے ہیں مگر کبر و غرور اور بے قابو غیظ و غضب بھی ان کے نزدیک معیوب ہے۔ اسباب غرور و کبر ان کے نزدیک یہ ہیں : اعلی نسب و خانوادہ ، حسن و جمال (مخصوصاً عورتوں میں)، قوت جسمانی ، کثرت مال ، قوت اولاد و خاندان ، علم و دانش کا زعم اور

زھد و عبادت کا گھمنڈ ۔ وہ ان ساتوں باتوں کا ابطال کرتے ھیں کہ یہ موجبات وھم ھیں ۔ ذخیرۃ الملوک اس عربی عبارت پر ختم ھوتی ہے ,,. . . نسأل اللہ العفو الغفور المنان ان یعاملنا بماھو اھلہ و ان یستر قبائح اعمالنا کما یقتضیہ کرمہ وفضلہ انّہ قریب مجیب والحمدللہ وحدہ والسلام علی من اتبع الھدی . (۵۴)

بعض لغات

ذخیرۃ الملوک میں مستعمل بعض لغات یہاں نقل کی جاتی ھیں اور ان کے معانی بھی لکھے جاتے ھیں :

آردھالہ : ایک نوع کی آش

اثال : مفرد اثلہ ، بنیاد

احباط : حبط (باطل) کرنا

احتما : چشم پوشی ، پرھیز

ارواث : مفرد روث ، گوبر ، مینگن

استرسال: عادی ھونا، شوخ ھونا

اَشر : غرور کرنا

اقتحام : کسی کو حقیر جاننا

الجام : گھوڑے کو لجام (لگام) دینا

انأت : تاخیر و تعویق

انفطام : دریغ و گریز

اھو یہ : مفرد ھوا ، خواھش

بادی : بادیہ نشین

بشـــور : چھالا ، ھلاکت

بطر : حیرت ، نادانی

بطّیخ : کدو ، خربوزہ

بگنی : ایک قسم کی شراب ، نبیذ
بوزه : ایک قسم کی شراب ، آب جو
تایه : حیران ، گمراہ
ترح : غم و اندوہ
تعازی : صبر و استقامت کی تلقین کرنا
تعبیق : ذبح کرنا ، عطر ملنا
تغمیس : غائب ہونا ، کم نوشی
تقتیر : روزی تنگ کرنا
تکالب : عداوت ، گالی گلوچ
تمزیح : انگور کا پکنا
تہانی : تبریک کہنا
جدری : آبلہ ، چیچک
جموح : سرکش گھوڑا
حبابی : جبایت سے بنا ، خراج لینے والا
حموضت : ترشی ، کھٹاس
خرّات : مفرد خرّہ ، گھات سے حملہ کرنا
خرز : منکا ، مہرہ
ذاخر : ذخیرہ ساز ، موٹا
رمد : آشوب چشم
زفیر : مصیبت ، بلا
زیف : غیر خالص
سدنہ : مفرد سادن ، خادم معبد
شکیمہ : عار و ننگ
صدغ : آنکھ اور کان کا درمیانی حصہ

صدید : ناله و فریاد ، گرم پانی
صفدع : مینڈک
صلف : لاف زنی
ضاری : حریص
طاحنہ : ڈاڑھ
عاہات : مفرد عاہـہ ،مصیبت و درد
عوسج : ایک طرح کا کانٹا ، خارجنگل
غمس : خضاب لگانا ، ستارے کا غروب ہونا
فتک: منت سماجت کرنا، زخمی کرنا
قمامہ : خاکروبہ ، عوام ، خس و خاشاک
قہرمان : حاکم (کہرمان کا معرب)
کیلوس : پختہ ، (اصطلاح طب)
کیموس: دوبارہ پکانا(اصطلاح طب)
لخی: شکستہ ہڈی
لقلہ : آواز سخت ، سانپ کا جیبھ ہلانا
لمہ : حادثہ، سختی
ماساریقا : معدے سے جگر کی رگ (اصطلاح طب)
ماسکہ : قوت ہاضمہ (اصطلاح طب)
مترسّم: سرسری علم رکھنے والا
مثـــار : گردوغبار اٹھنے کی جگہ
مجرفہ : بیل ، کدال
مراء : جنگ و جدال
مرابحہ : نفع حاصل کرنا
مرارہ : پتّہ (حیوان کا)

مرز : ایک قسم کی شراب ،آب جو

مسامرہ : (سمر سے)، افسانہ و قصہ بیان کرنا

مساوی : سوء یا مساۃ کی جمع ، برائیاں

معاطب : مفرد معطب ، ہلاکت گاہ

معشش : پرندوں کے آشیانے کی جگہ

مغرفہ : چمٹا ، کفگیر

مفازہ : دشت بے آب ، ہلاکت گاہ

مفترس : شیر درندہ

مِقوَل : سنگ شکن گرز

مکابدہ : تکلیف اٹھانا (کبد سے بنا)

مندوبات : مفرد مندوب ، مستحب

مہاوی : مفرد مہوی یا مہواۃ ، غار

نتن : بدبو

ہواجر : مفرد ہاجرہ ، دوپہر (صحرا کی)

ہواجس : مفرد ہاجس ، وہم و گمان

یہ لغات مشتے از خروارے نقل کئے گئے ۔ ، ذخیرۃ الملوک ، کے کلمات ، رجال ، تلمیحات اور اشارات پر مفصل بحث مقالے کو کتاب بنا دے ۔ اس لئے فی الحال اسی مختصر تعارف پر اکتفا کیا جاتا ہے۔

حــواشی اور توضیحات

۱ ۔ مخزونہ کتابخانہ موقوفہ ملی ملک ، بازار بزرگ ، تہران ۔

۲ ۔ دیکھیں : بشیر احمد کی انگــریزی کتاب
The Administration of Justice in Medieval India
میں ذخیرۃ الملوک کا ذکر ۔ یہ انگریزی کتاب ۱۹۴۱ء میں علی گڑھ سے شائع ہوئی اور اب

Reprint کی صورت میں دستیاب ہے۔

۳ ۔ پوری کیفیت کیلئے دیکھیں Kashir Vol. I (ذیل کا حوالہ ۹) میں اس کتاب کا ذکر۔

۴ ۔ دیکھیں انوار اقبال (صفحہ ٦۵) مرتبہ بشیر احمد ڈار شائع کردہ اقبال اکادمی پاکستان ، لاہور (نقش ثانی) ۱۹۷۸ء ۔

۵ ۔ Journal Asiatique پیرس ، جنوری تا مارچ ۱۹۵۲ء ۔

٦ ۔ ماهنامه یغما ، تهران دی ماه ۱۳۳۰ هـ ش ۔ جنوری ۱۹۵۲ء ۔

۷ ۔ ایضاً آبان ماه ۱۳۳۲ هـ ش

۸ ۔ پہلا (شماره ٦) دسمبر ۱۹٦۹ء کے ماهنامه المعارف لاهور میں اور دوسرا (شماره ۷) مارچ ۱۹۷۰ء کے ماهنامه ، ماه نو ، میں۔

۹ ۔ Kashir یعنی تاریخ کشمیر ۱۹۳۸ء میں پنجاب یونیورسٹی لاهور نے دو جلدوں میں شائع کی۔ مصنف نے اسے ۱۹۲۵ء میں ڈاکٹریٹ کی خاطر مکمل کیا ۔ دوممتحن برصغیر سے باہر کے تھے اور تیسرے علامه اقبال ۔ بعد میں مصنف نے ڈاکٹریٹ کی خاطر دوسرا موضوع منتخب کیا تھا ۔

۱۰ ۔ ڈاکٹر سیدہ اشرف ظفر نے خلاصة المناقب کی تصحیح کی (پنجاب یونیورسٹی ۱۹٦۸ء) ، ڈاکٹر ملک محمد رمضان رانا نے منقبة الجواهر کی (تهران یونیورسٹی ۱۹۷۵ء) اور سید محمود انواری نے ذخیرة الملوک کی (تهران یونیورسٹی ۱۹۷٦ء) جبکه آغا سید حسین همدانی نے قائداعظم یونیورسٹی اسلام آباد سے (۱۹۷۳ء) ایم ۔ فل کی سند لی هے ۔

۱۱ ۔ دیکھیں میری کتاب حضرت میر سید علی همدانی شاه همدان شائع کردہ سنگ میل پبلیکیشنز لاهور ۱۹۷۳ء ۔

۱۲ ۔ بلتستان ، سکردو ، شگر ، خپلو ، کهرمانگ اور چهوربٹ نام کی وادیوں پر مشتمل ہے ۔

۱۳ ۔ دیکھیں موصوف کے بارے میں میرا مقاله ماهنامه الولی حیدرآباد بابت ستمبر ۱۹۷۳ء ۔

۱۴ ۔ دیکھیں ، کشیر ، جلد اول صفحه ۱۱٦ و (ضمیمه) ۔

۱۵ ۔ چند رسالے اور شعری مجموعه مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد کی طرف سے شائع کردہ میری کتاب کے ساتھ ضمائم کے طور پر مطبوعه هو گئے هیں ۔ بعض دیگر رسائل یه هیں :

ا ۔ مرأة التائبین؛ ذخیرة الملوک ، کے باب دوم میں بهی صغیره و کبیره گناهوں کے سلسلے میں اس کا ذکر موجود ہے ۔ کتاب کے چار ابواب هیں ۔

ب ۔ اورادفتحیه : یه اوراد و وظائف متعدد بار شائع هو چکے هیں ۔

ج ۔ سیر الطالبین : ابهی خطی صورت میں هی ہے ۔

د ۔ ذکریه : ایک فارسی اور دوسرا (ملخص) عربی ۔ خواجه محمد پارسا کی فصل الخطاب جلد اول مطبوعه تاشقند کے حاشیے میں فارسی رسالے کا متن شائع هوا ہے نیز تذکره شیخ کججی کے ضمیمه میں ۔

هـ ۔ موچلکه : خطی ہے

و ۔ واردات امیریه ؛ ۱۳۲۲ هـ میں دهلی سے شائع بهی هوا تها ۔

ز ۔ چهل مقام صوفیه : مطبوعه در ضمیمه تذکرۂ شیخ کججی۔

ح ۔ درویشیه : مجموعه رسائل درویشیه ، شیراز ۱۳۳۸ ش میں شائع هو چکا ہے ۔

ط ۔ شرح اسماء الحسنی (عربی) : خطی ۔

ی ۔ اسرارالنقطہ (عربی): فارسی ترجمہ اور عربی دونوں متن مطبوعہ ہیں ۔

۱۶ ۔ اس باب کا ایک طویل اقتباس ابن الکربلائی کی کتاب ، روضات الجنان و جنات الجنان ، (تصحیح جعفر سلطان القرآئی) جلد اول میں نقل ہوا ہے ۔ بنگاہ نشر و ترجمہ کتاب ، تہران ، ۱۹۶۹ء ۔

۱۷ ۔ یہ اشعار شاید مصنف کے ہوں ۔

۱۸ ۔ یعنی مرأة التائبین میں ۔

۱۹ ۔ یہ رسالہ میں نے ۱۹۷۱ء میں ادارہ اوقاف حکومت پنجاب کے زیر اہتمام شائع کروایا تھا ۔ میرا اردو ترجمہ دیکھیں (ماہنامہ) فکرونظر اسلام آباد بابت مارچ ۱۹۷۱ء میں ۔

۲۰ ۔ قرآن مجید ۲۰ : ۱۳

۲۱ ۔ نامعلوم شاعر کے ہیں ۔

۲۲ ۔ دیکھیں ، مکتوبات ، میرے مرتبہ ۳۲ خطوط مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد نے کتاب کے ساتھ شائع کئے ہیں ۔

۲۳ ۔ ذخیرة الملوک باب سوم میں تقوی کی یوں تعریف آئی ہے :،، وتقوی اسمی است که جمیع صفات حمیده را شامل است و متقی کسی را گویند که خود را به جمیع اوامر شرعی مامور گردانیده باشد و از جمیع نواهی اجتناب کرده ... ،،

۲۴ ۔ مشمولہ ، مقالات اقبال ، مرتبہ سید عبدالواحد معینی و محمد عبداللہ قریشی، آئینہ ادب لاہور ۱۹۸۲ء (نقش دوم)

۲۵ ۔ مثنوی ، دفتر اول :

از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان مطهر از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت — زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی — افتخار هر نبی و هر ولی
در زمین انداخت شمشیر آن علی — کرد او اندر غزایش کاهلی
گفت من تیغ از پی حق می زنم — بندهٔ حقم نه مأمور تنم
چون خدو انداختی در روی من — نفس جنبید و تبه شد خوی من

۲۶ ۔

گدائی شنیدم که در تنگ نای — نهاده عمر پای بر پشت پای
بیاشفت درویش که کوری مگر؟ — بدو گفت سالار عادل عمر
نه کورم ، ولیکن خطا رفت کار — نیندیشم از من گناه درگذار

بوستان

۲۷ ۔

یکسی را زشت خوئی داد دشنام — تحمل کرد و گفت ، ای خوب فرجام
بترزانم که خواهی گفت آنی — که دانم عیب من چون من ، ندانی

گلستان ، باب یکم

۲۸ ـ شاعر ناشناخته ہے

۲۹ ـ جیسے رسائل ، عقبات ، اور ، فتوتیہ ، ہیں ـ

۳۰ ـ موچلکہ سے موسوم ، خطی ـ

۳۱ ـ قیافہ نامہ یا انسان نامہ ، خطی ـ

۳۲ ـ بوستان ، باب چہارم ، پہلا شعر یوں ہے :

ملک صالح از پادشاهان شام   برون آمدی صبحدم باغلام

۳۳ ـ دیکھیں گفتار اقبال مرتبہ ڈاکٹر محمد رفیق افضل ، ادارہ تحقیقات پاکستان دانشگاہ پنجاب لاہور ۱۹۶۹ء صفحہ ۱۷۵

۳۴ ـ

سید ان کسور مینو نظیر   میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین   داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر   باهنرهای غریب و دلپذیر
گفته ای از حکمت زشت و نکوی   پیر دانا ، نکته ی دیگر بگوی
مرشد معنی نگاهان بوده ای   محرم اسرار شاهان بوده ای

خطہ یعنی وادی جموں و کشمیر ـ جاوید نامہ کے حاشیے میں کتاب ملوک ، سے مراد یہی ،ذخیرۃ الملوک ، ہے

۳۵ ـ

بندهٔ کز خویشتن دارد خبر   آفریند منفعت را از ضرر
بزم با دیواست آدم را وبال   رزم با دیواست آدم را جمال
خویش را بر اهرمن باید زدن   تو همه تیغ ، آن همه سنگ فسن
تیز تر شو تا فتد ضرب تو سخت   ورنه باشی در دو گیتی تیره بخت

۳۶ ـ

باتو گویم رمز باریک ای پسر   تن همه خاک است و جان والا گهر
جسم را از بهر جان باید گداخت   پاک را از خاک می باید شناخت
گر ببّری پارهٔ تن را ز تن   رفت از دست تو آن لخت بدن
لیکن آن جانی که گردد جلوه مست   گر ز دست او را دهی ، آید بدست
جوهرش باهیچ شی مانند نیست   هست اندر بند و اندر بند نیست
گر نگهداری بمیرد در بدن   ور بیفشانی فروغ انجمن

۳۷ ـ مخزونہ برٹش میوزیم لائبریری لندن ـ راقم الحروف کے پاس اس کا عکس موجود ہے ـ

۳۸ ـ اس حصے کے شعر ۷ تا ۱۰ کے بارے میں ہمیں علم ہے کہ وہ دور سلاجقہ کے شاعر ظفر کافی ہمدانی کی ایک غزل سے مقتبس ہیں ـ میر سید علی ہمدانی کے رسالہ ، فتوتیہ ، میں یہ غزل تماماً منقول ملتی ہے ـ باقی اشعار ناشناختہ شعرا کے ہیں ـ

۳۹ ـ ماہنامہ المعارف لاہور مئی اور جون ۱۹۷۶ء

۴۰ ـ قرآن مجید ۱۰۳ : ۳ ـ

۴۱ ـ از رومی ، غزلیات دیوان شمس (کبیر) غزل شماره ۹۱۱ درج ۹ ـ
۴۱ ـ کلیات مرتبه استاد فروزانفر ـ
۴۲ ـ شاعر یا شاعران ناشناخته۔
۴۳ ـ سعدی: دیباچۂ گلستان ـ
۴۴ ـ نظامی : مخزن الاسرار ـ
۴۵ ـ از سنائی غزنوی (جزو قصائد)۔
۴۶ ـ نظامی ، مخزن الاسرار ـ
۴۷ ـ در دانش طب ، خطی در کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه تهران۔
۴۸ ـ شاعر نا معلوم ـ
۴۹ ـ شعر ، خود مصنف کے ہیں ـ
۵۰ ـ شاعر ناشناختہ ہے ـ
۵۱ ـ شعر ، خود مصنف کے ہیں ـ
۵۲ ـ شاعر نامعلوم۔
۵۳ ـ از مخزن الاسرار نظامی۔
۵۴ ـ قرآن مجید : ۴۷ : ۲۰ حضرت شاہ ہمدانؒ کی جملہ تحریریں اسی آیہ کریمہ پر ختم ہوتی ہیں۔

ڈاکٹر محمد انصار اللہ *

فارسی پر قدیم اردو کے اثرات

اس بارے میں کوئی شبہ نہیں کہ زبان اردو جس کا قدیمی نام ,,ہندی،، ہے فارسی کے عالموں اور باکمالوں کے سایۂ تربیت میں پلی اور بڑھی ہے ۔ اس نے فارسی کی تقلید اور اتباع میں اس حد تک مبالغہ کیا ہے کہ لفظیات ہی نہیں ، قواعد اور ضوابط کے معاملوں میں بھی بسا اوقات اپنی روشِ اصلی کو چھوڑ کر فارسی کے رنگ ، ڈھنگ اور آہنگ کو اختیار کر لیا ہے ، اسی لئے فارسی بلکہ خود اردو کے علما نے بھی اس کی تعمیر ، تربیت اور تشکیل میں فارسی کے اثرات کا بار بار ذکر کیا ہے ۔ زبان اردو پر فارسی کے احسانات کا تذکرہ اتنی بار کیا گیا ہے کہ کبھی کبھی یہ خیال بھی ہونے لگتا ہے کہ شاید اثر پذیری کا یہ عمل یک طرفہ ہی تھا لیکن غور کریں تو معلوم ہوگا کہ یہ بات فطرت کے اصولوں کے بھی خلاف ہے ، کوئی شے دوسری چیز کو اس وقت تک متاثر نہیں کر سکتی جب تک شعوری اور غیر شعوری طور پر وہ اس چیز کے وجود کا ادراک حاصل نہ کر لے یعنی کوئی شے کسی دوسری چیز کو متأثر کرنے سے پہلے غیر شعوری اور غیر محسوس طریقے پر پہلے خود اس سے اثر قبول کرتی ہے ۔ اسی ضابطے کے مطابق ہندوی یعنی قدیم اردو پر اثر انداز ہونے سے پہلے خود فارسی اس زبان سے متأثر

---

* ریڈر شعبۂ اردو ، علی گڑھ مسلم یونیورسٹی ۔ علی گڑھ ۔ ہند ۔

هو رہی تھی .

فارسی پر زبان ہندوی یعنی قدیم اردو کے اثرات کس زمانے سے مرتب ہونا شروع ہوئے تھے اور وہ اثرات کتنے متنوّع ، دُور رس اور دیرپا ثابت ہوئے ؟ یہ ایسے سوالات ہیں جن کی طرف ابھی تک جیسی چاہیے ویسی توجہ نہیں کی گئی ہے . ان کے جوابوں کی جستجو مطالعات فارسی کے سلسلے میں تحقیق کا ایک دلچسپ اور مفید موضوع بن سکتا ہے . یہاں اس مسئلہ کے صرف اہم تر پہلوؤں کی طرف سرسری اشارے کیے جائیں گے .

ایران ، عرب اور ترکی کے ہندوستان کے ساتھ تجارتی روابط کا سلسلہ خاصا قدیم ہے . ان روابط کے نتیجے میں ہندوستانی مصنوعات اور دیگر اشیاء ان ممالک میں پہنچ رہی تھیں اور وہاں کی زبان اور معاشرت کو متأثر کر رہی تھیں . مشرقی ہندوستان سے جاری ہونے والا بدھ مذہب ایران اور عرب کی سرحدوں سے گذر کر ترکی تک پہنچ گیا تھا اور وہاں کے بعض قبیلوں نے اس کو اختیار بھی کر لیا تھا . جن لوگوں نے اس مذہب کو قبول نہیں کیا تھا وہ بھی اس سے کسی نہ کسی درجے میں واقف ضرور ہو گئے تھے . مذہب انسان کی زندگی کے تمام معاملات و مشاغل کو متأثر کرتا ہے . چنانچہ مشرقی ہندوستان کے فکر و خیال کے اثرات بُدھ ترکوں کی عملی زندگی میں بھی کم و بیش جاری و ساری ہو گئے تھے . یہ اثرات بہت دیرپا ثابت ہوئے .

اسلام کے رواج کے بعد بھی تُرکی میں بُدھ مذہب کے اثرات اس حد تک مستحکم رہے کہ مسلمانوں کو اس کی تردید میں کوشش کرنی پڑی . یوسف اولوغ حاجب نامی ایک مسلمان ترک نے ۴۶۱ھ ـ ۱۰۶۹ ء میں بدھ مذہب کی مذمت میں ایک منظوم کتاب لکھی

تھی . ڈاکٹر اکمل ایوبی (علی گڑھ) کا کہنا ہے کہ اب تک کی معلومات کے مطابق مسلمان ترکوں کی قدیم ترین دستیاب تصنیف یہی ہے (۱) . اس موضوع سے متعلق تصنیفی سلسلہ بعد میں بھی جاری رہا ہوگا . یہ ذکر یہاں اس لئے بھی ضروری ہے کہ ہندوستان میں فارسی کی ترویج و اشاعت ترک سلاطین ہی کی سرپرستی میں ہوئی تھی اور مذکورہ واقعات کی روشنی میں یہ اندازہ کرنا غالباً مشکل نہیں ہے کہ ہندوستان میں آنے کے بعد ہندی یا ہندوی کے نام سے ترکوں نے جس زبان کو اختیار کیا تھا ، اس وسیع و عریض ملک کے کسی مخصوصی علاقے سے اس کا تعلق رہا ہوگا .

واقعات شاہد ہیں کہ بالکل ابتدائی زمانے میں بھی مسلمانوں میں چند لوگ ایسے ضرور تھے جو ہندوی سے واقفیت رکھتے تھے . ایسے ہی لوگوں کے واسطے سے ہندوستان اور ایران وغیرہ ممالک کے مابین تجارتی اور مذہبی روابط قائم تھے . مرحوم عبدالحئی حبیبی نے لکھا ہے کہ : ,,بزرگ بن شہریار در عجایّب الہند گوید کہ در ۲۷۰ ھ ـ ۸۸۳ ء پادشاہ کشمیر و پنجاب مرد مسلمانیکہ زبانہای ہند را می فہمید بہ دربار خویش خواست و بوسیلۂ او قران عظیم را بہ فارسی ترجمہ نمود ،، (۲) .

اگرچہ سنسکرت کے بارے میں یہ غلط خیال بہت عام ہوگیا ہے کہ مسلمان اس زبان سے نابلد تھے (۳) لیکن اس حقیقت کو سب تسلیم کرتے ہیں کہ یہ بول چال کی زبان نہیں تھی اس لئے اقتباس بالا میں جس زبان ہندی کا ذکر کیا گیا ہے وہ سنسکرت سے مختلف کوئی بول چال کی زبان تھی جس سے تیسری صدی ہجری ـ نویں صدی عیسوی کے اواخر میں مسلمانوں میں بعض لوگ اس حد تک مہارت رکھتے تھے کہ ترجمہ کا کام کر سکیں . عالموں اور تاجروں کے واسطے

سے هندوستان کے بعض لفظ خود ایران کی فارسی میں بھی دخیل ہونے لگے تھے مثال کے طور پر لفظ ,,کوتوال " جو فردوسی کے اس مصرعے میں موجود ھے :

بیامد بر او کوتوال حصار

اس لفظ کو سنائی نے بھی اپنے ایک شعر میں نظم کیا ھے :

جـــای و جـــان هـــر دو بیشـکارِ تُو اَند

کـــوتوال و نفـــس شمـــارِ تـــو آنـد

اس لفظ کے بارے میں مرحوم عبدالحئی حبیبی نے لکھا ھے که :

,,مرکزی بنام کوتوالی وجود داشت که آمـر آنرا کوتوال می گفتند . این اصطلاح اداری از عصر غزنویان سابقه هــزار سالۀ تاریخی دارد که وظیفۀ کوتوالی حفاظت شهر و امنیت و حفظ و نظم و آرامش عمومی بود " (۴)

اس لفظ کی حقیقت اس طرح معلوم ہوتی ھے که زبان هندوی (قدیم اردو) میں کوٹ بمعنی حصار و فصیل قلعه آتا رہا ھے، وال کا لاحقه کلمه والا کا مخفف ھے . یه هندی الاصل مرکب لفظ فارسی میں غزنویوں کے زمانے سے فارسی کے مختلف قاعدوں یعنی اضافت اور عطف کے ساتھ مستعمل رہا ھے .

هندوی کے ایسے لفظوں کی جو شعرائے فارسی کے کلام میں مختلف طریقـوں سے استعمال میں آتے رہے ہیں فہرست طویل ھے . حافظ محمود خان شیرانی نے فارسی کی بعض قدیم لیکن اہم کتابوں میں آئے ہوئے هندوی کے لفظوں کی فہرست تیار کی تھی جو ,,مقالات شیرانی " کی پہلی جلد میں دیکھی جا سکتی ھے . دلچسپ بات یه ھے که هندوی کے بعض لفظ فارسی میں پہنچ کر اپنی اصل صورت میں محفوظ ہو گئے ہیں جب که خود هندوستان میں ان کا تلفظ اور

املا وقتاً فوقتاً تبدیل ھوتا رھا ھے . اس کی اچھی مثال لفظ ,,انبہ" ھے جو فارسی میں اب تک رایج ھے . زبان ھندوی کی قدیم تصانیف میں اس کا تلفظ آنب ، آنبا ، آنبا ملتا ھے . جدید اردو میں بہت عرصہ سے تبدیل ھو کر یہ ,,آم" ھو گیا ھے . لفظ تنبول اور کافور (= کاپر) کا بھی یہی معاملہ معلوم ھوتا ھے جو فارسی کی لغات میں شامل ھیں .

زبان ھندوی کے جو الفاظ اساتذۂ فارسی کے کلام میں صرف ھوئے ھیں ان میں سب سے زیادہ دلچسپ ,,ھے" کا لفظ ھے جس کی نشاندھی پروفیسر سید حسن عسکری نے حافظ کے اس شعر میں کی ھے :

ساقی اگرت ھوای ما ھے جزبادہ میار پیش ما ئے (۵)

اھم بات یہ ھے کہ خود حافظ کے وقت تک ھندی میں ,,ھے" کا چلن بہت عام نہیں ھوا تھا .

زبانِ ھندوی (قدیم اردو) کے اولین صاحب دیوان شاعر کی حیثیت سے خواجہ مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ ھ) کا نام آتا ھے . ان کا ھندوی کا کلام موجود نہیں ھے البتہ فارسی کلام میں ھندوستانی شاعری کے اثرات ظاھر ھیں ۔ حافظ محمود خان شیرانی نے لکھا ھے : ,,بارہ ماسے کی ایک قدیم طرز ھمیں خواجہ مسعود سعد سلمان کے دیوان فارسی میں ملتی ھے جو مروجۂ حال بارہ ماسہ کی اصل مانی جا سکتی ھے اگرچہ مضمون کے لحاظ سے مختلف ھے خواجہ مسعود کے ھاں نہ صرف بارہ ماسہ ھے بلکہ اس سے قریبی علاقہ رکھنے والی دو اور بھی چیزیں ھیں مثلاً اول تو ان کے ھاں بارہ ماسہ ھے جسے وہ غزلیات شھوریہ کے نام سے یاد کرتے ھیں ۔ شھوریہ بارہ فارسی مہینوں کے نام پر ھے ۔ اس کے بعد خواجہ کے ھاں غزلیات

ایامیه فـــرس هیں ۔ چونکه فارسی مہینوں کے تیس تیس دنوں کے نام علیحدہ علیحدہ هـــوتے هیں ۔ هر دن کے نام پر پانچ پانچ شعر کی ایک غزل هے ۔ تیســـری قســـم میں غـــزلیـات اسبوعیه یعنی هفته واری غزلیں هیں جو هفته کے هر هر دن کے ساتھ منسوب هیں (٦) ۔

خواجه مسعود کے بعد خواجه امیر خسرو (م ۷۰۵ هـ) نے خـــود کو زبان هندوی میں صاحب دیوان بتایا هے ۔ ان کا بھی هندوی کلام نہیں ملتا لیکن مسعود سعد سلمان کی طرح ان کے بھی فارسی کلام میں هندوی کے الفاظ اور اثرات موجود هیں ۔ نمونه کے طور پر صرف ایک شعر درج کیا جاتا هے ۔

از چل چلِ تو کارِ منِ زار شـــد کچل

من خود نمی چلم تو اگرمی چلی بچـــل (۷)

یعنیٰ هندوی کے الفاظ فارسی قواعد کے تمام ضابطوں کے مـــطابق صرف کیے جا رهے تھے ۔

رفته رفته فارسی میں هندوی کے لفظوں کا تناسب اور ان کا چلن زیادہ هوتا گیا ، یہاں تک که فارسی کے فرهنگ نویسوں کو بھی انھیں اپنی فرهنگوں میں شامل کرنا پڑا مثال کے طور پر :

,,کت،، کی تشریح میں ,,فرهنگ نامۂ قواس،، میں لکھا هے :

,,تخت هندوان باشد میان بافته ،، (۸)

شیرانی اور پروفیسر نذیر احمد نے اپنے مقالات میں فارسی کی کئی قدیم فرهنگوں میں هندوی لفظوں کی موجودگی سے بحث کی هے ۔

کچھ هـــی مـــدت بعد هندوی کے لفظوں کا چلن اتنا هو گیا که بعض اوقات خود فارسی لفظوں کی تشریح کے لئے ان کا سنہارا لینا پڑا هے چنانچه شیرانی نے لکھا هے :

,,یہ (فارسی کے) لغت نگار اور ان کے اکثر متبعین اپنی فرھنگوں میں فارسی الفاظ کی تشریح کے وقت بعض اوقات ان کے ہندی مرادفات بھی بیان کر دیتے تھے ۔ ایسے الفاظ کا ذخیرہ کم و بیش ہر فرہنگ میں موجود ہے ،، (۹)۔

پروفیسر نذیر احمد نے دستور الافاضل میں جابتری ، مکھی ، کیکر ، ککرونده ، گوکھرو وغیرہ الفاظ کی موجودگی کا پتا دیا ہے اور یہ بھی بتایا ہے کہ ان میں سے بعض فرہنگ نامہ قواس سے مأخوذ ہیں (۱۰)۔

شیرانی نے دسویں صدی ہجری کے نصفِ اول کے حکیم یوسفی ہروی کا بھی تعارف کرایا ہے جس نے ,,قصیدہ در لغات ہندی ،، کے عنوان سے ہندوی کے عام لفظوں کے فارسی مرادفات نظم کیے ہیں اس قصیدے کے دو شعر یہ ہیں :

نام ہر چیز بہندی بشنو از من ای پسر
خاصہ نام ہر درای نفع برداری مگر
بُل تکلم باشد و بُل کر بگو یعنی سخن
شکر فرماید ترا آنکس کہ گوید شکر کر (۱۱)

اس قسم کی اور بھی نظموں کا لکھا جانا خلاف قیاس نہیں ہے۔ ان نظموں اور فرہنگوں کے واسطے سے زبان ہندوی کے الفاظ فارسی نظم و نثر میں کم و بیش دخیل ہوتے رہے ہیں ۔

ہندوستان میں آنے کے بعد مسلمانوں کو براہ راست ہندوی سے واسطہ پڑا تھا۔ ابتدائی زمانے میں بھی اگرچہ مقامی باشندوں سے بات چیت وہ یہیں کی زبان میں کرتے تھے لیکن تصنیف و تألیف کے لئے فارسی ہی کو اپنائے رہے چنانچہ بہت جلد یہ صورت ہو گئی کہ کبھی وہ ہندوی کی گفتگو کو فارسی میں ترجمہ کر لیتے تھے اور

کبھی اپنی فارسی تحریروں میں ہندوی کے فقروں کو من و عن نقل کر دیتے تھے ۔ اس صورت حال کے نتیجے میں بالآخر فارسی کی ایک نئی شکل وجود مین آئی جسے ,,ہندوستانی فارسی ،، کہا جا سکتا ہے ۔ اس ہندوستانی فارسی کا شاید سب سے اچھا نمونہ شیخ بہاء الدین باجن (م ۹۱۲ ھ) کی ,,خزاین رحمت ،، میں ملتا ہے ۔ (۱۲) ۔ اس سلسلے میں شیرانی نے لکھا ہے :

,,شیخ باجن کی تصنیف پر نظر ڈالنے سے معلوم ہوتا ہے کہ فارسی زبان ان کے ہاں زیادہ تر ہندی طرز تخیل و تکلّم کے تابع بنادی گئی ہے ۔ وہ ہندی میں سوچتے اور بولتے ہیں اور اسی لئے ان کی تحریر میں ہندی محاورات اور اسلوب کا پرتو موجود ہے ۔ ہندوستانی فارسی اسی چیز کا نام ہے ،، (۱۳)۔

زبان ہندوی کے ساتھ فارسی کے زبان دانوں کی دلچسپی میں اضافہ ہوتا گیا ۔ غالباً شیخ عبدالقدوس گنگوہی (م ۹۴۵ ھ) وہ پہلے بزرگ ہیں جنھوں نے زبان ہندی کی ایک ضخیم منظوم تصنیف ,,چنداین،، کو فارسی میں منتقل کر دینے کا ارادہ کیا ۔ اپنے ترجمے میں انھوں نے اصل کی پوری طرح پابندی نہیں کی تھی بلکہ بعض مطالب کا اپنی طرف سے اضافہ بھی کر دینا چاہا تھا ۔ ان کے بعد ترجمہ کا سلسلہ آہستہ آہستہ چل پڑا ۔ گیارھویں صدی ھجری کے خاتمہ تک زبانِ ہندوی کی کئی وقیع منظومات فارسی میں منتقل کی جا چکی تھیں ۔ ان میں میاں سادھن کی ,,میناست،، ، شیخ منجھن کی ,,مدھو مالت ،، اور ملک محمد جایسی کی ,,پدماوت،، خاص طور پر قابل ذکر ہیں ۔ ,,میناست،، کو حمید نامی کسی شاعر نے ۱۰۱۶ ھ / ۱۶۰۷ء میں ,,عصمت نامہ ،، کے نام سے ترجمہ کیا تھا ۔ ,,مدھو مالت ،، کو قصہ کنور منوہر و

مدمالت کے نام سے کسی گمنام شاعر نے ۱۰۵۹ھ / ۱۶۴۹ء میں فارسی کا جسامہ پہنایا تھا اور اس کے بعد چھ چھ برس کے وقفے سے اسی قصہ کو پہلے عاقل خان رازی نے اور پھر حسام الدین نے فارسی میں نظم کیا تھا ۔ پدماوت کا پہلا ترجمہ غالباً عبدالشکور بزمی نے ۱۰۲۷ھ / ۱۶۱۸ء میں کیا تھا ۔ اس کے کوئی چالیس برس بعد یہی کام عاقل خان رازی نے مثنوی ,,شمع و پروانہ،، کے نام سے کیا تھا ۔ پھر یکے بعد دیگرے کئی لوگوں نے اس قصہ کو فارسی نظم و نثر میں تحریر کیا تھا ۔ ان تراجم کے واسطے سے بارہ ماسے کی صنف بھی فارسی میں پہنچ گئی ۔ حمید کے ,,عصمت نامہ،، میں بارہ ماسہ شامل ہے ۔

عالمگیر اورنگزیب (۱۰۶۹ ـ ۱۱۱۸ ھ) کے وقت سے ہندوی کے قصوں کو فارسی میں منتقل کرنے کا سلسلہ تیز تر ہو گیا ۔ اس زمانے کی بعض قابل ذکر منظومات یہ ہیں ۔

بھاگوت باب دہم	از حکیم چند ندرت (م تقریباً ۱۱۵۰ ھ)
کتاب پربسودھ چندر	از بھوپت رائے بیغم (م ۱۱۳۰ھ)
قصص فقرائے ہند	از ایضاً
قصہ سسی و پنوں	از محمد افضل سرخوش (م ۱۱۲۶ ھ)
بھاگوت اور راماین	از امانت رائے امانت
مثنوی رام سیتا	از جے کشن عشرت
ہیرورانجھا بروزن نلدمن	از رائے کھیم نراین رند

شاہ عالم ثانی (جلوس ۱۱۷۳ھ) کے وقت سے مغل سلطنت کا رعب داب اٹھ چلا تھا ۔ ایران سے شعرا اور فضلا کے ہندوستان آنے

کا سلسلہ بھی کم ہو گیا تھا . رفتہ رفتہ فارسی میں تصنیف و تألیف کا معیار بھی گرنے لگا . اردو شاعری کو فروغ حاصل ہوا . پھر اردو میں نثری تصانیف کا بھی رواج بڑھا . اہل علم کی توجہ اس طرف مرکوز ہو گئی اس سے فارسی کی رفتار پر بھی اثر پڑا . اگرچہ مذہب، تصوف، اور زبان کے اصول و قواعد وغیرہ کے علاوہ اردو شاعروں کے تذکرے بھی فارسی میں لکھے جاتے رہے ، ان تصانیف کو ہندوستانی فارسی کے قدیمی سرمائے سے کوئی نسبت نہیں ہے لیکن اس میں شبہ نہیں کہ انہی جدید تصانیف کی بدولت ہندوستان میں اب تک فارسی کا سلسلہ جاری ہے .

ہندوستانی فارسی کی تصانیف ایران اور افغانستان میں پہنچ کر بھی مقبول ہوتی رہی ہیں ۔ چنانچہ ان ممالک کے تصنیفی سرمائے کا بھی ان سے غیر متأثر رہ جانا خلاف قیاس ہے ۔ مرحوم عبدالحئی حبیبی نے اپنے مقالہ ,,وسایل و شرایط ترجمہ و تاریخچۂ آن ،، میں اس سلسلے کے بعض کاموں کی نشاندھی کی ہے (۱۳) ۔ مطالعات فارسی کے سلسلے میں یہ پہلو تفصیلی توجہ کا طالب ہے . اس سے ہندوستان اور ایران کے مابین علمی اور ثقافتی کے ساتھ ساتھ سیاسی روابط میں بھی استحکام پیدا ہو گا جو وقت کی ایک اہم ضرورت ہے .

حــواشی

۱ ـ اکمل ایوبی : عکس جمیل مطبوعہ ۱۹۸۳ء ص ۲۷ تا ۳۷ ـ
۲ ـ راپور جریانات سمینار ترجمہ . تحت نظر وزارت معارف دولت پادشاہی افغانستان ۲۰ تا ۲۵ جون ۱۹٦٦ء . ص ۱۲ ـ
۳ ـ مسلمانوں کے دور حکومت میں ہندوستان میں مسلمانوں کی سنسکرت زبان میں بعض تصانیف نظم و نثر کا پتا چلتا ہے ـ راقم الحروف اس موضوع پر تحقیق کر رہا ہے .
۴ ـ راپور جریانات سمینار ترجمہ . ص ۲۳ ـ
۵ ـ رسالہ ,,معاصر،، پٹنہ حصہ ۴ ص ۸۸ . حافظ کا یہ شعر ڈاکٹر نذیر احمد اور ڈاکٹر جلال نائینی کے مرتبہ دیوان حافظ میں بھی شامل ہے .
٦ ـ محمود شیرانی : مقالات شیرانی مرتبہ مظہر محمود شیرانی شایع کردہ مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹٦٦ء . ج ۲ ص ۳۸۹ تا ۳۹۱ ـ
۷ ـ مقالات شیرانی ج ۱ ص ۱۴۳ بحوالہ رسالۂ عبدالواسع .
۸ ـ ایضاً ۱ : ۵۸ ـ
۹ ـ ایضاً ۱ : ۱۰۳ ـ
۱۰ ـ پروفیسر نذیر احمد : مقالہ ,,دستور الافاضل ،، مشمولہ جریدہ ،، انڈو ایرانیکا ،، (انگریزی) .
۱۱ ـ مقالات شیرانی ۱ : ۳۱۷ ، ۲ : ٥٦ تا ۵۸ ـ
۱۲ ـ پروفیسر شیخ فریدالدین برہانپوری کا مقالہ مشمولہ سہ ماہی ,,نوائے ادب،، بمبئی بابت اکتوبر ۱۹۷۰ء ملاحظہ ہو .
۱۳ ـ مقالات شیرانی ۱ : ۱٦٦ ـ
۱۴ ـ راپور جریانات سمینار ترجمہ : ۱۱ تا ۳٦

سیّد عارف نوشاهی *

تذکرۂ حدیقۂ ہندی

بّرِصغیر میں فارسی کے رواج و رونق کے بارے میں اہم مأخذ

تقدیم به استاد احمد گلچین معانی

بھگوان داس ہندی لکھنوی (پ ۱۱۶۳ ھ ۔ / ۱۷۵۰ء زندہ ۱۲۲۰ ھ/ ۱۸۰۶ء) نے اپنی کتاب ,,سفینۂ ہندی " (تصنیف ۱۲۱۹ھ/ ۱۸۰۵ء) میں یہ اطلاع دی ہے کہ وہ اس سے پہلے ۱۲۰۰ ھ / ۸۶ ـ ۱۷۸۵ء میں شعراء کا ایک اور تذکرہ بنام ,,حدیقۂ ہندی " تصنیف کر چکا تھا (۱). جب محترم سید شاہ محمد عطاء الرحمان عطا کاکوی نے ,,سفینۂ ہندی" کو مرتّب کر کے پیش کیا (۲) تو اُس پر اپنے دیباچہ (۳) اور ضمیمہ (۴) میں لکھا کہ ,,حدیقۂ ہندی" مفقود ہے اور بھگوان داس کی دیگر تصانیف (۵) بھی دستیاب نہیں ہیں ـ عطا صاحب کی تقلید کرتے ہوئے شعراء کے فارسی تذکروں پر کام کرنے والے بعض محققین نے بھی اِس تذکرہ کو مفقود قرار دیا (۶) ـ تاآنکہ ۱۳۹۵ ھ میں ایران کے شہر قُم کے ایک

---

* ولادت : ۲۶ مارچ ۱۹۵۵ء.

آثار : ۱ ـ فہرست نسخه های خطی فارسی موزۂ ملی پاکستان ، کراچی. ۲ ـ فہرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو ، کراچی .

پبلک کتب خانہ ,,کتابخانۂ عمومی حضرت آیۃ اللہ العظمی سید شہاب الدین مرعشی نجفی کے مخطوطات کی فہرست شـائع ہوئی تو یہ خـوشگوار انکشاف ہوا کہ مبینہ طور پر مفقود تذکرہ ,,حدیقۂ ہندی ،، کا ایک قلمی نسخہ وہاں موجود ہے (۷) . ہم نے اِس بازیافت کی اطلاع بّرصغیر پاک و ہند کے محققین کو بھی دی (۸) . بعد میں کتابخانۂ مرعشی کے سرپرست جناب محمود مرعشی کی عنایت سے ہمیں اِس تذکرہ کا عـکس بھی مل گیا اور اسے براہ راست پڑھنے کا موقع ملا . یہاں حاصل مطالعہ پیش خدمت ہے ۔

حدیقۂ ہندی کے خطّی نسخہ کی خصوصیات

کِتابخـانۂ مـرعشی قُم میں اس نسخہ کا شمارہ ۷۹۰ ہے متن معمولی نستعلیق خط میں کالی روشنائی سے لکھا گیا ہے ۔ عنوانات اور بعض شعراء کے نام سُرخ روشنائی سے تحـریر کیے گئے ہیں ۔ جب یہ نسخہ لکھا گیا تھا تو کل ۲٦۳ اوراق پر مشتمل تھا مگر اب اِس میں اوراق ۱۵۳ تا ۱۷٦ موجود نہیں ۔ یہ غائب اوراق تذکرہ کے باب (چمـن) سوم ,,در ثنای مشایخ کبار و فقـرای عبادت شعار کہ اکثر سخن سرا بودہ اند ،، سے متعلق تھے ۔ اب اِس باب (چمن) میں سے آخری ایک شاعر شیخ خوب اللہ الہ آبادی کے حالات باقی ہیں ۔ تیرہ اوراق کے اس نقص کے باوجود یہ نسخہ قابلِ اعتنا اور مغتنماتِ روزگار میں سے ہے .

کتابخانۂ مرعشی نے اِس نسخہ کے اوراق پر جـو نمبر لگائے ہیں وہ صحیح نہیں ہیں لہذا ہم نے پرانے نمبروں کا ہی حوالہ دیا ہے ۔

یہ نسخہ ۲۰ جمادی الاول ۱۲۱۱ ھ / ۲۱ نومبر ۱۷۹٦ء کو کتابت ہوا ۔ کاتب کا نام درج نہیں مگر قرائن سے پتا چلتا ہے کہ مصنف کے اپنے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے ۔ اگر مصنف کے اپنے ہاتھ کا

لکھا ہوا نہیں تو اس کی نظر سے ضرور گذرا ہے ۔ کیونکہ اس میں اکثر جگہوں پر اس نے اصلاح اور حکّ و اضافہ کیا ہے ۔ بعض مقامات پر صاف لکھا ہے کہ کتاب کی تصنیف کے بعد یہ واقعہ پیش آیا ۔ ایسے واقعات سالِ تصنیف ۱۲۰۰ ھ اور سالِ کتابت ۱۲۱۱ ھ کے درمیانی عرصہ کے ہیں ۔ مثلاً مرزا عنایت بیگ متخلّص بہ ساکن مقیم شاھجہانِ آباد (متوفی ۲۵ محرم ۱۲۱۱ ھ) کا ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے :

,,بعد تحریرِ این حدیقه ، شاه ساکن بتاریخ بیست و پنجم محرم سنه یکهزار و دو صد و یازده بمرض استسقا رحلت نمود . . . راقم تاریخ رحلتش گفته . . . .،، . (۹)

مذکوره تحریر زیر نظر نسخه کے متن میں شامل ہے ، حاشیہ پر الحاق و اضافه نہیں . یہی امر نسخه کے مصنف کے اپنے ہاتھ کا لکھا ہوا ہونے کی ایک علامت ہے .

حدیقۂ ہندی کا سالِ تصنیف

بھگوان داس نے ,,حدیقۂ ہندی،، کے مقدمه میں اس کا سال تصنیف ۱۲۰۰ ھ لکھا ہے (۱۰) . البتہ خاتمے میں رائے سناتھ سنگھ بیدار کا جو قطعۂ تاریخ تصنیف شامل کیا ہے اس سے ۱۱۹۹ برآمد ہوتا ہے ۔ مصنف لکھتا ہے :

,,بعد ازان که این حدیقه زیبِ اختتام یافت رای سناتھ سنگھ بیدار تخلص که در تاریخ گوئی عظیم المثل زمان اند ، تاریخ اتمام گفته آوردند . آنجا که خالی از لُطف نبود داخل اینَ مقام نمود (م) ،، (۱۱)

اس کے بعد نو اشعار پر مشتمل قطعۂ تاریخ ہے جس کا مقطع یہ ہے :

هاتف غیب گفت در گــوشــم

,,چمنســتان لالــهٔ هــند یســت،،

مصرع ثانی سے حسابِ جُمل سے (۱۱۹۹) اعداد نکلتے ہیں ۔ اگر یہ مصرع بصورت ,,چمنستان لالۂ ہندی است ،، لکھا ہوتا تو اس میں ایک عــدد کا اضافہ ہو جاتا اور یہ خود مصنف کے بتائے ہوئے سالِ تصنیف ۱۲۰۰ ھ کے برابر ٹھہــرتا ۔ مگــر زیر نظر نسخہ میں ,,ہندیست،، ہی لکھا ہے . جیسا کہ باقی قطعہ تاریخ کے الفاظِ ردیف کے املا کی بھی یہی صورت ہے ۔ مثلاً مطلع کا یہ شعر :

حــبّذا گلــشن همــیشه بهــار

کــه درو چــار ســو چــمن بندیســت

۱۱۹۹ ھ کو ہم حدیقۂ ہندی کی تصنیف کا سالِ آغاز اس لیے نہیں کہہ سکتے کہ خود مصنف نے یہ بات واضح کر دی ہے کہ بیدار نے یہ قطعہ حدیقۂ ہندی کی تصنیف کا کام ختم ہو جانے پر لکھا تھا ۔ سفینۂ ہندی میں بھی بھگوان داس نے بیدار کے حالات درج کرتے ہوئے بتایا ہے کہ اُس نے حدیقۂ ہندی کی تاریخ اتمام لکھی تھی ۔ (۱۲)

بےشک (بقول مصنف) ۱۲۰۰ ھ میں حدیقۂ ہندی کے مسودات کی تحریر و ترتیب کا کام ختم ہو چکا تھا . لیکن اس کی تکمیل ۱۲۱۱ ھ /۹۷ ـ ۱۷۹۶ء تک جاری رہی . جیسا کہ زیر نظر نسخہ میں موجود متعدد شواهد سے پتا چــلتا ہے ۔ بعض کا ذکر ہم سال بہ ســال کرتے ہیں :

۱۲۰۱ ھ

چمن چہارم کے خاتمہ پر یہ تحریر موجود ہے :

,,تمام شد چمن چهارم بتاریخ چهــارم شوال المعظّــم یکهزار و دو صد و یک هجری ،، . (۱۳)

یہ تاریخ کتابت نہیں ہو سکتی کیونکہ اولاً تاریخ کتابت (۱۲۱۱ ھ) صراحت کے ساتھ نسخہ کے آخر میں موجود ہے ۔ ثانیاً چمن چہارم

کے بعد کتاب کے بقیہ مضامین سات اوراق میں مکمّل ہو جاتے ہیں۔ ظاہر ہے کاتب نے یہ سات اوراق لکھنے میں دس سال صرف نہیں کیے لہذا ہم ۱۲۰۱ ھ کو چمن چہارم کی تحریرِ اوّل کی تکمیل کا سال سمجھتے ہیں۔

۱۲۰۳ ھ

رائے سرب سنگھ دیوانہ (م ۱۹ رمضـــان ۱۲۰۳ ھ) کے حالات میں مصنّف لکھتا ہے :

,,بعد تحریرِ این حدیقه ، نوزدهم رمضان سنه یکهزار دو صد وسه هجری المقدس روز چهار شنبه برلبِ گنگ کشتی حیاتش غرقِ بحرِ فنا گشت۔ همانجا جسدش در آتش سوخته خاکسترش در آب انداختند ،، ۔ (۱۴)

اس کے بعد مصنف نے اس کا قطعۂ تاریخ وفات لکھا ہے۔

۱۲۱۱ھ

عنایت بیگ متخلص به ساکن کی وفات ۲۵ محرم ۱۲۱۱ ھ میں واقع ہوئی جس کا ذکر مصنف نے کیا ہے۔ (۱۵)

فقیر دهلوی کے حالات میں بھگوان داس نے لکھا ہے :

,,مثنوی ,,شمس الضحی،، وقتِ رفتن (به) بیت الله گفته بود۔ بندهٔ در تلاش آن است . لیکن تاحال پیدا نیست ،، .

(۱۵)

بعد میں جب بھگوان داس کو یہ مثنوی مل گئی تو حاشیہ پر یہ وضاحت کر دی :

,,بعد تحریر ، آن مثنوی نیز از نظر گذشت بسیار بخوبی گفت ،، (۱۷)

مصنف کے خود نوشت احسوال و آثار

بھگوان داس نے کتاب کے مقدمہ اور خاتمہ میں اپنے بعض احوال و آثار درج کئے ھیں ۔ اختتام پر مصنف کا ایک طویل قصیدہ موجود ھے (۱۸) جس میں اُس نے اپنے آباو اجـداد ، ان کی سرکاری ملازمتوں ، نقل مکانی ، اپنی ولادت ، تحصیل علم ، اساتذہ ، تصانیف اور شعروشاعری سے رغبت کے بارے میں بتایا ھے ۔ اس قصیدہ میں مصنف کے جـو حالاتِ مذکور ھیں کم و بیش وھی خود نوشت حالات ,,سفینۂ ھندی،، میں بھی پائے جاتے ھیں (۱۹) اس لیے یہاں تکرار کی ضرورت نہیں ھے ۔

مذکورہ قصیدہ کے علاوہ مصنف نے اپنے اشعار کے نمونہ کے طور پر حضرت علی (ع) کے مناقب میں ایک قصیدہ ، کچھ غزلیات اور میکو لعل کی وفات پر اپنا قطعۂ تاریخ پیش کیا ھے ۔ (۲۰)

یہ بات قابلِ ذکر ھے کہ مصنف ھندو ھونے کے باوجود حضـرت رسول اللہ (ص) اور خاص طور پر حضرت علی اور ایمـۂ علیہم السّلام کا ثناگو ھے ۔ حضرت علی (ع) کی محبّت کا دم بھرنے پر وہ کہتا ھے :

وانکس کـه دوستدارِ تو ھندی صفت بود
دوران بروی او نکشـد زینھار تیغ (۲۱)

حدیقۂ ھندی کا موضوع

بھگوان داس نے ,,حـدیقۂ ھـندی،، کے مقدمہ میں بتایا ھے کـه اُسے مدتِ سے اِس بات کا شوق تھا کہ وہ بادشاھوں ، وزیروں ، امیروں ، مشایخ ، فقرا ، عـلما ، شعرا اور شاعرات کا ایک ایسا تذکرہ لکھے جو بیک وقت تذکرہ بھی ھو اور تاریخ بھی ۔ ایک دن اچـانک دل میں خیال گذرا کہ کئی لوگوں نے تذکرے اور کتابیں لکھی ھیں لیکن کسی نے ھندوستان کے شعرا کے ابتدائے شاعری سے لے کـر اب تک

کے حالات علیحدہ نہیں لکھے ۔ بالفرض اگر پرانی اور موجودہ کتابوں میں ان شعرا کے حالات پائے بھی جاتے ہوں تو بھی یہ دوسرے ممالک کے شاعروں کے حالات کے ساتھ مخلوط ہیں ۔ لہذا اس نے بہتر یہ سمجھا کہ ایک نئی کتاب لکھی جائے جس میں صرف ہندوستان میں پیدا ہونے والے اور یہاں نشو و نما پانے والے شعراء کا تذکرہ ہو ۔ (۲۲) چنانچہ اُس نے یہ تذکرہ لکھا ۔

بھگوان داس کے مرتّبہ دوسرے تذکرہ ,,سفینہ ہندی،، کی بھی یہی خصوصیت ہے کہ وہ اس کے معاصر ہندوستانی شاعروں کا تذکرہ ہے ۔ ہم کہہ سکتے ہیں کہ بھگوان داس کی توجہ اپنے مُلک کا علمی اور تہذیبی تشخّص اُبھارنے کی طرف رہی ہے ۔ اور اُس نے بجائے اِدھر اُدھر کے شعرا کے حالات بھرتی کرنے کے اپنی دھرتی کے رجالِ شعر و ادب کی خدمات نمایاں کی ہیں ۔ اُس نے اپنے تخلص ,,ہندی،، کی وجہ تسمیہ بیان کرتے ہوئے کسی قدر تفاخر سے کہا ہے :

درمیان سخنورانِ انام
نظم من محضر خردمندیست
ہندوم ، ہند زاد و بومِ منست
زین دو باعث تخلصم ہندیست (۲۳)

حدیقۂ ہندی کے مآخذ

بھگوان داس نے لکھا ہے کہ اسے ابتدائے شعور سے کتب تاریخ و تذکرہ پڑھنے اور دواوین کا انتخاب کرنے کا بےحد شوق تھا اور وہ ۱۲۰۰ ھ تک مندرجہ ذیل کتب پڑھ چکا تھا:

روضة الصفا ، حبیب السیر ، ترجمۂ عاصم کوفی ، روضة الاحباب، معارج النبوة ، ظفرنامہ ، اکبر نامہ ، طبقات اکبری ، خلاصة التواریخ، تاریخ فرشتہ ، واقعات بابری ، اقبال نامۂ جہانگیری ، شاھجہان

نامه ، عالمگیر نامه ، نزهت القلوب ، دیباچهٔ دانش ، تاریخ جہانگشا ، تاریخ فیروز شاهی ، تاریخ بداونی ، نفحات الانس ، اخبار الاخیار ، نگارستان ، مرآت العالم ، تذکرة الاولیاء ، لب لباب (لباب الالباب) ، تذکرهٔ دولت شاه ، تذکرهٔ سام میرزا ، تذکرهٔ تقی اوحدی ، تذکرهٔ نصر آبادی ، تذکرهٔ شیرخان لودی ، کلمات الشعرا ، ریاض الشعرا ، یدبیضا ، خزانهٔ عامره ، باغ معانی ، تذکره معاصرین ، ملفوظات شیخ محمد علی حزین .

اس کے علاوہ وہ کئی متقدم اور متاخر شعرا کے کلام کا انتخاب بھی کر چکا تھا . (٢٣) مصنف کا یہی مطالعه اور انتخاب کلام ,,حدیقه هندی،، کا مأخذ بنا ھے ـ مصنف نے متن میں بھی بعض مقامات پر اپنے مآخذ کی نشان دھی کی ھے ـ مثلاً ملاّ ربیعی کے حالات میں تاریخ بداونی کا حواله (٢٥) ، مرزا بیگ سپہری کے حالات میں ریاض۔ الشعراء کا حواله (٢٦) .

مصنف کی ذاتی آرا اور تبصرے

اگرچه اِس تذکره کا بیشتر حصّه دیگر کتب سے منقول ھے مگر بعض مقامات پر مصنف نے دو مختلف آرا نقل کر کے اپنی رائے کا بھی اظہار کیا ھے یا مذکوره دو آراء میں سے کسی ایک کو ترجیح دی ھے مثلاً احمد یار خان یکتا کے حالات میں مصنف نے ریاض الشعراء کے مصنف کا یه قول نقل کیا ھے :

,,مؤلف ریاض الشعرا می نویسد که هنگام ورودِ فقیر در لاهور خبر فوتِ او (یکتا) از عظیم آباد رسید،، (٢٧)

اس کے بعد ,,ید بیضا ،، کے مصنف کا قول درج کیا ھے :

,,مؤلف ید بیضا قلمی کرده که هرگاه بنده از سفر سند برگشته وارد بملتان بودم بشنیدم که احمد یار خان یکتا

بیست و سوم جمادی الاول سنه هزار ویکصد وچهل و هفت برحمت الهی پیوست و در خوشاب من مضافات لاهور مدفون شد » (۲۸)

یه دو اقوال نقل کرنے کے بعد بھگوان داس نے اپنی رائے کا اظہار یوں کیا ھے :

,,بنده می گویم که شاید در عظیم آباد فوت کرده باشد و نعش او از آنجا نقل به خوشاب کرده بخاک سپرده باشند تا روایت هر دو صاحبانِ تذکره درست افتد و یکی در خطا گرفتار نباشد » (۲۹)

اسی طرح یکتا کشمیری کے اصل نام اور وطن کے بارے میں مصنف نے دو مختلف آرا میں سے معقول طریقے سے ایک رائے کو صائب قرار دیا ھے - (۳۰)

حدیقه هندی کے مندرجات

مصنف نے مجمل طور پر اس تذکره کے مندرجات کی جو ترتیب قائم کی ھے وه یه ھے :

بابِ اوّل مشتمل بر مقدمه و دو رکن.

مقدمه در وصف نوابِ آصف الدوله . (یه تذکره بھی اُسی کے نام معنون ھے) .

رکن اول در ذکر مرزا محمد فاخر مکین . (اِس کتاب میں جهاں کهیں بھی مرزا فاخر کا ذکر مقصود هوا مصنف نے احتراماً ,,جناب ارشاد مآب » کی ترکیب استعمال کی ھے اور نام درج نهیں کیا) .

رکن دوم در وصف هندوستان و صوبجات آن .

فصل اول در وصف سراپای معشوق .

فصل دوم در بیان زبان فارسی و فضیلتِ آن .

فصل سوم در کلام موزون.

فصل چهارم در آغاز شعر و شاعری.

چمن اول در وصف بادشاهان عـالم پناه و شاهزادگان عالی جاه که کوس شاعری نواخته اند .

چمن دوم در وصف وزرای عـالی مقدار و امرای ذوی الاقتدار که بشغل سخنوری پرداخته اند .

چمن سوم درثنای مشایخ کبار و فقرای عبادت شعار که اکثر سخن سرا بوده اند .

چمن چهارم در وصف شعرای صاحب حـال و سایر موزونان بلند خیال که در فصاحت و بلاغت بر روی سخن گشوده اند .

باب دوم در ذکر پردگیان معنی یاب (یعنی شاعرات کے حالات) و ذکر خود .

اجمال کی تفصیل

اب هم اِسی ترتیب کے مطابق کتاب کے مندرجات کی تفصیل پیش کرتے هیں .

مقدمه :

نواب یحیی خان آصف الدولـه بن وزیر الممالک نواب شجاع الدوله بن وزیر الممالک نواب صفدر جنگ ابو المنصور خان بهادر کے حالات پر مشتمل هے . اِس مقدمه میں اِس خاندان کی سیاسی تاریخ آ گئی هے . (ورق ۱۴ الف تا ۳۰ الف)

رکن اول :

مرزا محمد فاخر مکین کے حالات اور اُن کے قصیده ,,سلسلة ـ الاحبا ,, ، قصیده ,,محضر الامان ,, در مدح صاحب العصر و الزمـان ، ترجیع بند بیت فیضی فیاضی ، غزلیات ، قطعهٔ حسب حال ، متفرقات

اور رباعیات پر مشتمل ہے (ورق ۳۰ ب تا ۳۳ ب)۔

چونکہ مصنف مرزا مکین کا شاگرد ہے اِس لیے ایک مستقل باب اُن کے احوال و آثار کے لیے مختص کیا ہے۔

رکنِ دوم :

ہندوستان کی تعریف میں ہے ۔ یہاں کی دھاتوں، پھولوں، پھلوں، عجائب و غرائب اور علوم کا ذکر ہے (ورق ۳۴ الف تا ۳٦ الف).
مصنف نے بات سمیٹتے ہوئے لکھا ہے :

"القصہ ہندوستان عجب جائی است و طرفہ مقامی است که ساکنانِ ممالک دور دست بشنیدنِ خوبی و لطافت آن ترکِ اوطانِ مألوف نموده درین دیار می رسند و توطن اختیار می کنند و مفلسان تونگر و بی نوایان صاحبِ زر می شوند و رومی و فرنگی و عربی و زنگی و ایرانی و تورانی وغیر ذلک جمله از بودن این سواد بهندوستانی نامور می گردند . خلاصه هند مجمع اهل فضل و کمال و مسکن صاحبان حال و منال است " (۳۱)

اس کے بعد ہندوستان کے صوبوں کا به ترتیب ذیل حال رقم کیا ہے :

شاہجہان آباد دہلی (۳٦ الف) ، جمنا اور گنگا دریاؤں کا ذکر (۳۷ ب تا ۴۹ ب) ، اکبر آباد (۴۹ ب) ، اله آباد (۵۰ الف) ، اوده (۵۱ ب) ، بہار (۵۲ ب) اس ضمن میں مصنف لکھتا ہے که پٹنه سے تیس کروہ جنوب میں پہاڑ کے دامن میں "گیا " نامی معبد ہے اور اس نے وہ معبد دیکھا تھا، بنگالہ (۵۳ ب) ، اوڑیسه (۵۴ ب)، دولت آباد (۵۵ الف) ، برار (۵۵ ب) ، برهان پور (۵٦ الف)

اوجین (٥٦ ب) ، گجرات (٥٧ الف) ، ٹھٹھه (٦٠ الف) ملتان (٦١ الف) ، لاهور (٦٢ الف) اس ضمن میں مصنف نے بابا نانک ، سیالکوٹ ، سوهدره ، سندھ کے نمک ، گجرات اور پنجاب میں دریاؤں کی گذرگاهوں کا حال بھی لکھا ھے . کشمیر (٦٨ ب) ، کابل (٦٩ ب) اس ضمن میں پشاور کا ذکر بھی ھے .

فصل اول :

معشوق کے سراپا کے انیس اعضاء (بال ، پیشانی ، ابرو ، آنکھ ، پلکیں ، چہره ، خط ، خال ، هونٹ ، دانت ، منه ، ٹھوڑی ، گردن ، سینه ، کلائی ، انگلی ، قد ، کمر اور پنڈلی) کی لغوی تعریف کی گئی ھے اور فارسی اشعار کا حواله دیا گیا ھے ۔ (٧٣ الف تا ٧٨ ب) .

فصل دوم :

فارسی زبان اور اس کی برتری کے بیان میں ھے . اس ضمن میں مصنف نے بعض دلچسپ باتیں لکھی هیں ۔ مثلاً عربی کے بعد فارسی سے بہتر کوئی زبان نہیں ھے . حتی که بعض اهل فرهنگ نے بعض فقہاء سے نماز میں فارسی قرائت کا جواز نقل کیا ھے ۔ اس سے فارسی کی عظمت کا اندازہ لگانا چاهیئے ۔

مصنف نے بتایا ھے که فارسی زبان کے سات لہجے هیں ۔ ان میں سے چار لہجے یعنی هروی ، سکزی ، زاولی اور سغدی متروک هو چکے هیں اور اُن میں اب نه کتاب لکھی جاتی ھے نه خط نه شعر . تین لہجے متداول هیں یعنی پارسی ، دری اور پہلوی . (۳۲)

فصل سوم :

موزوں کلام کے بیان میں ھے . اس ضمن میں مصنف نے عربی اور فارسی کے حروف تہجی ، شعر کی تعریف اور اقسام و اصناف شعر پر مختصراً روشنی ڈالی ھے (٨٠ الف تا ٨١ ب) .

فصل چهارم :

انسانی تاریخ میں شعر و شاعری کی ابتدا کس طرح ہوئی ؟ یہ فصل اس کے بیان میں ہے . مصنف نے بہرام گور بادشاہ ساسانی کو فارسی کا پہلا شاعر قرار دیا ہے اور اس کا یہ شعر نقل کیا ہے :

منم آن پیل دمان و منم آن شیرِیله
نام بہرام مرا و کُنیتم بوجبله

اس کے بعد مصنف لکھتا ہے کہ بعض کتابوں میں اُس نے پڑھا ہے کہ ہوشنگ بن سیامک بن کیومرث فارسی شعر کہنے والا پہلا شخص ہے . ,,جاویدان خرد ،، اُسی کی تصنیف ہے . اس کے بعد مصنف نے فارسی شاعری کی تاریخ کا عہد به عہد جائزہ لیا ہے اور شعروشاعری کی فضیلت میں احادیث نبوی نقل کی ہیں (۸۱ ب تا ۸۴ ب) .

چمن اول :

اُن ہندوستانی بادشاہوں اور شہزادوں کے حالات پر مشتمل ہے جو فارسی شعر کہتے تھے ۔ اصل موضوع سے پہلے مصنف نے ,,بادشاہت ،، کی تاریخ کا عہد به عہد ذکر کیا ہے ۔ یہ جائزہ کیومرث پیشداد سے شروع ہوتا ہے جو بقول مصنف پہلا شخص ہے جس پر لفظ ,,بادشاہ ،، کا اطلاق ہوا . مصنف نے ہندوستان میں اسلامی سلطنت کا ذکر محمد بن قاسم سے شروع کیا ہے اور ہندوستان میں مغلیہ خاندان کی سلطنت کے ذکر پر ختم کیا ہے ۔(۸۵ الف تا ۹۱ الف) .

مصنف نے سلطان قطب الدین خلجی کا حال بیان کرتے ہوئے لکھا ہے کہ اُسے ,,حسن ،، نامی ایک خوش چہرہ لڑکے سے عشق تھا اور اُسے ,,خسرو خان ،، کا خطاب دے رکھا تھا . خسرو خان نے موقع

سے سلطان کو مار ڈالا اور اس کی منکوحہ کو اپنے حبالۂ نکاح میں لے لیا ۔ اور اپنا لقب سلطان ناصر الدین رکھا ۔ جب دیپال پور کا حاکم غازی الملک ، خسروخان کی نمک حرامی سے آگاہ ہوا تو اُس پر چڑھائی کی اور اُسے مغلوب کیا ۔ اِس معرکے کی روداد امیر خسرو دہلوی نے پنجابی زبان میں لکھی ۔ بھگوان داس مصنف حدیقۂ ہندی کے اپنے الفاظ یہ ہیں :

,,حضرت امیر خسرو بعبارت مرغوب در زبانِ پنجاب مقدمۂ جنگ خسرو خان و غازی الملک بنظم در آوردہ ۔ پنجابیان آن را ,,وار ،، گویند ،، ۔ (۳۳)

اِس کے بعد مصنف نے شعرا کا باقاعدہ تذکرہ شروع کیا ہے ۔ اگرچہ مصنف نے تمام شعرا کا ذکر بہ ترتیب حروف تہجی کیا ہے لیکن اِس میں ذیلی ترتیب کو ملحوظ نہیں رکھا ۔ ہم یہاں شعرا کی فہرست درست ترتیب سے درج کر رہے ہیں ۔

الف

۱ ۔ آفتاب : ابوالمظفر عالی گوہر (۹۲ الف) ۔
۲ ۔ ابوالقاسم بن کامران مرزا (۹۳ ب) ۔
۳ ۔ احمد شاہ بہمنی (۹۵ الف) ۔
۴ ۔ اعظم شاہ بن عالمگیر (۹۳ ب) ۔
۵ ۔ اکبر : جلال الدین محمد (۹۱ الف) ۔
٦ ۔ اکبر بن عالمگیر (۹۳ الف) ۔

ب

۷ ۔ برہان نظام شاہ ۔ اس کا تخلص سپہری تھا مگر اپنے نام سے مشہور تھا ۔ (۹۷ الف)
۸ ۔ بہادر شاہ بن مظفر شاہ (۹٦ الف) ۔

پ

۹ ـ پرویز بن جہانگیر (۹۷ ب) .

ج

۱۰ ـ جہانگیر : نور الدین محمد (۹۸ الف) .

ح

۱۱ ـ حسن ارغون : مبارزالدین میران شاہ . اس کا تخلص سپاہی تھا . (۹۸ ب) .

خ

۱۲ ـ خسرو بن جہانگیر (۹۹ الف) .

د

۱۳ ـ دارا شکوہ (۹۹ الف) . تخلص قادری تھا .

س

۱۴ ـ سکندر لودھی (۱۰۰ ب) .

۱۵ ـ سلیمان شکوہ بن دارا شکوہ (۱۰۰ ب) .

ش

۱۶ ـ شہریار بن جہانگیر (۱۰۵ ب) .

۱۷ ـ شیر شاہ سوری (۱۰۳ الف) .

ع

۱۸ ـ اسمعیل عادل شاہ بن یوسف عادل شاہ (۱۰۶ الف) .

۱۹ ـ محمد عسکری مرزا بن بابر (۱۰۷ الف) .

ف

۲۰ ـ فرخ سیر (۱۰۹ ب) .

۲۱ ـ فیروز شاہ بہمنی (۱۰۸ ب) .

۲۲ ـ فیروز شاہ تغلق (۱۰۷ ب)

ک

۲۳ ـ کامران مرزا بن بابر (۱۱۰ الف) .

۲۴ ـ کیقباد : معزالدین بن ناصر الدین (۱۱۱ الف) .

م

۲۵ ـ محمد شاہ بن جہان شـاہ (۱۱۵ الف) .

۲٦ ـ محمد شاہ تغلق (۱۱۲ ب) .

۲۷ ـ محمد قطب شاہ بن محمد امین (۱۱۵ الف) .

۲۸ ـ محمود بہمنی بن محمد شاہ (۱۱۴ ب)

۲۹ ـ محمود خلجی (۱۱۱ الف) .

۳۰ ـ محمود شاہ بہمنی بن علاء الدین حسن (۱۱۴ الف) .

ھ

۳۱ ـ ھمایون : نصیر الدین (۱۱٦ ب)

۳۲ ـ ھندال مرزا (۱۱۸ الف)

۳۳ ـ ھوشنگ بن دلاور خان غوری (۱۱۵ ب) .

ی

۳۴ ـ یوسف شاہ بن علی شاہ (۱۲۰ الف) .

۳۵ ـ یوسف عـــادل شاہ (۱۱۸ ب) .

چمن دوم

فارسی گو وزراء اور امراء کے بیان میں ھے .

الف

۳٦ ـ آشنا : عنایت خان (۱۲۴ الف)

۳۷ ـ آصف : نظام الملک آصف جاہ (۱۲۴ ب)

۳۸ ـ ابراھیم بیگ از امرائے جہانگیر (۱۲۳ الف)

۳۹ ـ ابو سعید قلیج خان (۱۲۳ الف)

۴۰ ـ ابو الفضل علامی (۱۲۲ ب)
۴۱ ـ احسن : ظفر خان (۱۲۳ ب)
۴۲ ـ اسحاق : محمد اسحاق خان (۱۲۷ ب)
۴۳ ـ امانی : خان زمان (۱۲۳ ب) .
۴۴ ـ انجـام : امیر خان (۱۲۳ ب) .
۴۵ ـ انسان : اسد یار خان (۱۲۷ ب) .

ب

۴۶ ـ باسطی : شیرافگن خان (۱۲۸ الف) . مؤلف کا معاصر تھا۔
۴۷ ـ برین : وجیه الدین خان (۱۲۸ ب) . مؤلف کا معاصر تھا .

ت

۴۸ ـ توسنی : راے منوهر (۱۲۸ ب) .

ح

۴۹ ـ حشمت : محتشم علی خان (۱۲۹ ب) .

خ

۵۰ ـ خاکسار : شکراللہ خان (۱۳۰ ب)
۵۱ ـ خان اعظم : شمس الدین محمد (۱۳۰ الف) .
۵۲ ـ خان اعظم : محمد عزیز کوکه (۱۳۰ الف) .
۵۳ ـ خان دوران خان : محمد عاصم (۱۳۱ الف) .
۵۴ ـ خلیل : محمد ابراهیم خان (۱۳۰ ب) .

د

۵۵ ـ دانش : میر زین الدین (۱۳۱ ب) .
۵۶ ـ درگاه قلی خان خان دوران (۱۳۱ ب) .
۵۷ ـ دیری : مرحمت خان (۱۳۱ الف) .

ذ

۵۸ ـ ذهین : حسن علی خان (۱۳۲ الف) مؤلف کا معاصر تھا ۔

ر

۵۹ ـ مرزا راجه (۱۳۵ الف) . شاهجهان کا خالو تها ـ

٦۰ ـ رازی : عاقل خان (۱۳۴ الف) .

٦۱ ـ رام ناراین (۱۳۵ الف) .

٦۲ ـ رحیم : عبدالرحیم خان خانان (۱۳۳ ب) .

٦۳ ـ رضای : سید جلال (۱۳۳ الف)

٦۴ ـ روح الله خــان (۱۳۵ الف)

٦۵ ـ رهین : محمد برهان علی خان (۱۳۲ ب) . مؤلف کا معاصر تها .

ز

٦٦ ـ زاهد بداونی (۱۳۵ ب) .

٦۷ ـ زین خان کوکه (۱۳۵ ب) .

س

٦۸ ـ سرفراز خان (۱۳۷ الف) .

٦۹ ـ سلطان : علی قلی خان خان زمان (۱۳٦ الف) .

۷۰ ـ سید : صلابت خان مجاهد جنگ (۱۳۷ الف) .

ص

۷۱ ـ صارم : صمصام الملک (۱۳۷ ب) .

۷۲ ـ صدرجهان (۱۳۷ الف) .

۷۳ ـ صوفی : ابو البرکات خان (۱۳۷ ب) .

ط

۷۴ ـ طالب : مرزا احسن جهان (۱۳۸ الف) .

۷۵ ـ طالع : مرزا ابو المعالی (۱۳۸ الف) .

غ

۷۶ - عاصی : محمد علی خان (۱۳۸ ب) مؤلف کا معاصر تھا .
۷۷ - عترت : احمد علی خان (۱۳۸ الف) .
۷۸ - علمی : میر مرتضی (۱۳۸ الف) .
۷۹ - عیاری : قاسم علی خان (۱۳۸ الف) .

غ

۸۰ - غیرت : غیرت خان (۱۳۹ الف) .

ف

۸۱ - فایض : صدر الدین محمد خان (۱۳۲ ب)
۸۲ - فیضی فیاضی (۱۳۹ الف تا ۱۳۲ ب) .

ق

۸۳ - قادر بن محمد طاهر (۱۳۳ ب) .
۸۴ - قاسم : قاسم علی خان (۱۳۳ الف)
۸۵ - قاسم بن مرزا مراد دکهنی (۱۳۳ ب) .

ک

۸۶ - کلامی : افضل خان (۱۳۳ ب) .

م

۸۷ - محبت : محبت خان (۱۳۷ الف) .
۸۸ - مخمود : مرشد قلی خان (۱۳۷ الف) . مؤلف کا معاصر تھا .
۸۹ - مستانه : میکو لعل (۱۳۵ ب) مؤلف کا معاصر تھا .
۹۰ - معظم خان (۱۳۵ الف) .
۹۱ - منعم خان خانخانان (۱۳۵ الف) .
۹۲ - مهدی خان (۱۳۷ الف) .

ن

۹۳ ـ ناصر : نظام الدوله ناصر جنگ (۱۳۸ ب) .
۹۴ ـ نامی : میر محمد معصوم (۱۳۸ الف) .
۹۵ ـ نثار : نثار محمد خان (۱۴۹ ب) .
۹٦ ـ نعمت : نعمت اللہ خان (۱۴۹ ب) .

و

۹۷ ـ واضح : ارادت خان (۱۵۱ الف) .
۹۸ ـ والی : راے پنجاب راے (۱۵۰ الف)
۹۹ ـ وامق : اخلاص خان (۱۵۱ ب) .
۱۰۰ ـ ؟ : ابن مرزا خاکی حاکم سند (۱۵۰ ب)

هـ

۱۰۱ ـ هادی علی خان (۱۵۱ ب)
۱۰۲ ـ همت خان (۱۵۱ ب) ـ
۱۰۳ ـ ؟ : خان عالم بن همدم بیگ معاصر همایون واکبر (۱۵۲ الف

ی

۱۰۴ ـ یوسف خان کوکه (۱۵۲ ب)

چمن سوم

یه فارسی گو صوفیه ، مشایخ اور فقرا کے بیان میں ھے ـ زیر نظر نسخه میں بدقسمتی سے یه حصّه مفقود ھے اور اِس چمن کے آخری ایک شاعر کے حالات موجود ھیں .

۱۰۵ ـ محمد یحیی : شیخ خوب اللہ اله آبادی (۱۷۷ ب) .

چمن چهارم

یه هندوستان کے عام فارسی گو شعراء کے حالات پر مشتمل ھے ـ اس چمن کے مقدمه میں مصنف نے عہد به عہد بادشاھوں کی طرف سے شعراء کی سرپرستی کا ذکر کیا ھے ـ عالمگیر بادشاه کے دور (

۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸ ھ) کے بعد شعروشاعری کی جو حالت ہو گئی تھی اس کا اظہار مصنف نے یوں کیا ہے :

,,بعد ازان (عالمگیر) ,,چو کفر از کعبہ برخیزد کجاماند مسلمانی ،، ، چون در ایران زمین احوال شعر و شاعری چنین شد در ہندوستان ہم چنان مردم فرو مایہ طور و طرز سخن متأخرین پسندیدند ـ رونق بازار سخن رو بکسادی نہاد و کاخ شعر و شاعری از پا درافتاد ،، (۳۴)

اِس چمن میں بھگوان داس نے ہندوستان کے ہر زمانے کے شعراء کا ذکر کیا ہے جن کے تخلص اور نام یہ ہیں :

الف

۱۰٦ ـ آثم : حفیظ اللہ (۱۸۳ الف)

۱۰۷ ـ آرزو : سراج الدین علی خان (۱۸۲ ب) ـ آرزو کے بارے میں بھگوان داس کی یہ رائے ہے کہ اگر وہ شیخ حزین کی خدمت میں گستاخی نہ کرتا تو اُس کے اشعار مقبول ہوتے ـ

با درد کشان ہر کہ در افتاد برافتاد

کثرت سے شعر کہنے کے باوجود آرزو کا کوئی شعر زبان پر جاری نہیں ہے ـ بہرحال وہ ایک زبردست شاعر تھا اور اس کی کتاب ,,سراج اللغت ،، اس کے کمال کی روشن دلیل ہے ـ (۳۵)

۱۰۸ ـ آزاد بلگرامی : غلام علی (۱۸۳ ب)

۱۰۹ ـ آزاد کشمیری : مرزا ارجمند (۱۸۳ ب)

۱۱۰ ـ آزاد کشمیری : محمد مقیم (۱۸۰ ب)

۱۱۱ ـ آزاد گجراتی : محمد فاضل (۱۸۳ الف)

۱۱۲ ـ آفرین لاهوری : فقیراللہ (۱۸۱ ب)

۱۱۳ ـ ابو الفرج رونی (۱۷۸ ب ـ حاشیه) .
۱۱۴ـ اجل داس دهلوی (۱۸۵ ب) .
۱۱۵ ـ اجمل اله آبادی (۱۵۸ ب) . مؤلف کا معاصر تھا ـ
۱۱۶ ـ احسن : محمد احسن (۱۸۱ ب) :
۱۱۷ـ احسنی : سید غلام علی (۱۸۱ الف) .
۱۱۸ ـ احقر . (۱۸۳ ب) .
۱۱۹ ـ احمدی : خواجه احمد (۱۸۳ الف) .
۱۲۰ ـ اخلاص : کشن چند (۱۸۵ ب) ـ
۱۲۱ ـ اشتیاق : شاه ولی الله (۱۸۱ ب) .
۱۲۲ ـ اشرف : محمد اشرف (۱۸۵ الف) .
۱۲۳ـ اصلی اله آبادی : محمد ناصر (۱۸۱ ب) .
۱۲۴ ـ اظهر : حمید بیگ (۱۸۵ الف) .
۱۲۵ ـ اظهری (۱۷۹ الف) .
۱۲۶ـ اعجاز اکبر آبادی : محمد سعید (۱۸۰ الف) .
۱۲۷ـ اعلی : عطاء الله خان (۱۸۵ الف) .
۱۲۸ ـ افسری (۱۷۹ ب حاشیه پر)
۱۲۹ ـ افصح : شاه فصیح (۱۸۴ ب) ـ مؤلف کا معاصر تھا ـ
۱۳۰ ـ افضل پانی پتی (۱۷۸ ب) .
۱۳۱ـ افغان : محمد سلیم (۱۸۰ ب) .
۱۳۲ـ اکبر دولت آبادی (۱۷۹ الف حاشیه) .
۱۳۳ـ اکرم پشاوری (۱۸۲ ب) .
۱۳۴ـ اکمل : محمد اکمل (۱۸۵ ب) .
۱۳۵ ـ الف اله آبادی (۱۸۱ ب) :
۱۳۶ـ الفتی : میر نور الدین (۱۸۵ الف) .

۱۲۷ـ القا : محمد صادق (۱۸۳ الف) .

۱۲۸ـ الم : ابراهیم (۱۷۹ ب) .

۱۲۹ـ امانت : امانت رام (۱۸۵ ب) .

۱۳۰ـ امینی (۱۷۹ الف) .

۱۳۱ـ انتخابی : امام دردی بیگ (۱۸۰ ب)

۱۳۲ ـ انسان : غلام مصطفی (۱۸۳ الف)

۱۳۳ـ انصاف : محمد ابراهیم (۱۷۹ الف ـ حاشیه) .

۱۳۴ـ انصاف : محمد یحیی (۱۸۳ الف) .

۱۳۵ ـ انور لاهوری : نور محمد (۱۷۹ ب) .

۱۳۶ ـ انس : بیج ناتهـ (۱۸۳ ب ۱) ـ معاصر .

۱۳۷ ـ انس : موهن لعل (۱۸۳ الف) ـ معاصر .

۱۳۸ ـ اوهام : محمد علی (۱۸۵ الف) .

۱۳۹ ـ ایجاد : عبدالعزیز (۱۸۳ الف) .

۱۵۰ـ ایجاد : محمد احسن(۱۸۱ الف) .

ب

۱۵۱ـ باسط : عبدالبـــاسط امیٹهوی (۱۸۶ الف ـ حاشیه) ـ

۱۵۲ ـ برهمن لاهوری : چندر بهان (۱۸۸ ب)

۱۵۳ ـ بسمل شاهجهان آبادی : عبدالواحد (۱۸۸ الف)

۱۵۴ـ بسمل گهورکهپوری : عبدالعزیز (۱۸۶ الف) .

۱۵۵ـ بقا اکبرآبادی : بقا الله (۱۸۶ ب) ، معاصر .

۱۵۶ ـ بقا سهارن پوری : محمد بقای (۱۸۶ الف) .

۱۵۷ ـ بهاء الدین اوشی (۱۸۶ الف) .

۱۵۸ ـ بیتاب احمد آبادی : محمد افضل (۱۸۸ الف)

۱۵۹ ـ بیتاب سیوهاری : احسن الله (۱۸۹ ب ۲) معاصر .

١٦٠ـ بیخبر بلگرامی ، عظمت الله (١٨٦ ب)

١٦١ـ بیخود لاهوری : ملا جامی (١٨٦ الف)

١٦٢ـ بیدل : مرزا عبدالقادر (١٨٦ ب حاشیه)

١٦٣ ـ بیغم : بهوپت رای (١٨٨ الف)

١٦٤ـ بیکس : قاضی زادهٔ متهر (١٨٦ الف حاشیه ـ ١٨٧ ب مکرر)

١٦٥ـ بیمار : میندی لال (١٨٦ ب) معاصر .

١٦٦ـ بینا : حاجی (١٨٦ ب) .

١٦٧ـ بینش کشمیری (١٨٦ ب) .

پ

١٦٨ـ پُردل : محمد تقی (١٨٦ ب) .

١٦٩ـ پیام اکبر آبادی : شرف الدین (١٨٦ ب) .

١٧٠ـ پینکی (١٨٨ الف)

ت

١٧١ـ تقی : میر محمد تقی (١٨٩ ب) .

١٧٢ـ تجرید : میر حیدر (١٨٩ ب) .

١٧٣ـ تحسین : عبدالعلی (١٩٠ الف) .

١٧٤ـ تراب : ابو تراب (١٩٠ الف) .

١٧٥ـ تسلیم : سلام الله خان (١٩٠ ب) .

١٧٦ـ تمنا شاهجهان آبادی : محمد علی (١٨٩ ب ـ حاشیه) معاصر .

١٧٧ـ توفیق کشمیری : محمد توفیق (١٩٠ ب)

ث

١٧٨ـ ثابت : محمد افضل (١٩٠ ب) .

١٧٩ـ ثاقب : میرمعاصر حسین (١٩٠ ب) .

١٨٠ـ ثبات اله آبادی : میرعظیم (١٩١ الف) .

١٨١ـ ثنا شاهجهان آبادی : شیخ آیت الله (١٩١ الف) .

ج

١٨٢ـ جامع کشمیری : خواجه محمد مقصود ((١٩٢ ب) .

١٨٣ـ جلالی : مولانا (١٩١ ب) .

١٨٤ـ جلیس : مرزا مهدی (١٩١ ب) .

١٨٥ـ جمیلی بن شیخ جلال (١٩١ ب)

١٨٦ ـ جنون کشمیری : ابو الفتح خان (١٩٢ ب) .

١٨٧ـ جودت : میرزا ابو محمد ایوب (١٩٢ ب)

١٨٨ـ جوهری : محمد امین (١٩٢ ب) .

١٨٩ـ جو یا کشمیری : مرزا داراب (١٩٢ ب)

١٩٠ـ جویا ـ از رفقای ناصر علی سرهندی (١٩٢ ب)

١٩١ـ جهانی (١٩٢ ب) .

چ

١٩٢ـ چشتی : شیخ حسین (١٩٢ ب)

١٩٣ـ چشمی لاهوری : غلام علی (١٩٢ ب)

ح

١٩٤ـ حاذق بن حکیم همام ساکن فتح پور سیکری (١٩٣الف)

١٩٥ـ حجت کشمیری : مرزا مهدی (١٩٣ب) .

١٩٦ ـ حسامی گوالیاری : حسام الدین (١٩٣ الف) .

١٩٧ـ حسرت سندیلوی : محمد اشرف (١٩٣الف) .

١٩٨ـ حسرت لکهنوی : جعفر علی (١٩٥ الف) .

١٩٩ـ حسن : خواجه محمد حسن (١٩٥ ب) .

۲۰۰ـ حسن دهلوی : میر غلام حسن (۱۹۳ ب). معاصر .
۲۰۱ـ حسینی اکبر آبادی : حکیم حاذق میر حسینی (۱۹۳ الف)
۲۰۲ـ حقی دهلوی : شیخ عبدالحق محدث (۱۹۳ب) .
۲۰۳ـ حقیر صفاهانی : مرزا باقر (۱۹۲ ب) .
۲۰۴ـ حکمت جونپوری : مولوی محمد عوض (۱۹۳ب) .
۲۰۵ـ حلیم : حافظ حلیم (۱۹۳ب) .
۲۰۶ـ حمیدی کشمیری (۱۹۳الف) .
۲۰۷ـ حیا : شیورام (۱۹۳ ب) .
۲۰۸ـ حیاتی گجراتی (۱۹۲ب) .
۲۰۹ـ حیدر دهلوی (۱۹۲ ب) .
۲۱۰ـ حیران : میر حیدر علی (۱۹۳ ب) .
۲۱۱ـ حیران سرهندی : شیخ محمود (۱۹۳ الف) .
۲۱۲ـ حیرتی : سیف الله علوی (۱۹۳ الف) .

خ

۲۱۳ـ خادم : نظر بیگ (۱۹٦ الف) .
۲۱۴ـ خالی سرهندی (۱۹۵ ب) .
۲۱۵ـ خرد : میر (۱۹٦ الف) .
۲۱٦ـ خرد : یحیی خان (۱۹۷ ب) .
۲۱۷ـ خلیق : کرامت الله خان (۱۹٦ ب) . معاصر .
۲۱۸ـ خلیل خراسانی (۱۹۵ ب) .
۲۱۹ـ خواجه خان خوافی بدایونی (۱۹۵ب).
۲۲۰ـ خواجه زادهٔ کابلی (۱۹۵ ب) .
۲۲۱ـ خورشید بلگرامی : میرخورشید علی(۱۹۷ الف) . معاصر
۲۲۲ـ خوشتر بن مرزا افضل سرخوش (۱۹٦الف)

۲۲۳ـ خوشگو بندرابن (۱۹٦ ب) .

د

۲۲۴ـ دانای کشمیری (۱۹۸ب) .

۲۲۵ـ درد دهلوی : خواجه میردرد (۱۹۸ب) ـ معاصر

۲۲٦ ـ درد مند دهلوی (۱۹۸ب) .

۲۲۷ـ دوست محمد کشمیری (۱۹۸ب) .

۲۲۸ـ دولت : دولت رام (۱۹۷ب).معاصر .

۲۲۹ـ دیری گجراتی (۱۹۸ ب)

۲۳۰ـ دیری ـ مرحمت خان دیری کے علاوہ هے (۱۹۸ب) .

۲۳۱ـ دیوانه : رائے سرپ سنگهـ (۱۹۸ الف) . معاصر .

ذ

۲۳۲ـ ذره لکهنوی : محمد سمیع (۱۹۹ الف) معاصر .

۲۳۳ـ ذکا بلگرامی : میر اولاد علی (۱۹۹ ب) .

۲۳۴ـ ذهنی کشمیری (۱۹۹ الف) .

ر

۲۳۵ـ راسخ سرهندی : محمد زمان (۱۹۹ ب) .

۲۳٦ـ راضی کشمیری : فصاحت خان (۲۰۰ الف) .

۲۳۷ـ راغب : محمد جعفر خان (۲۰۲ الف) . معاصر .

۲۳۸ـ رافع کشمیری (۲۰۱ الف) .

۲۳۹ـ رایج سیالکوٹی : میر محمد علی (۲۰۰ الف)

۲۴۰ـ ربیعی گل بهاری کابلی : ملا عالم (۲۰۲ ب) .

۲۴۱ـ رسا اکبر آبادی : ایزر بخش (۲۰۰ ب) .

۲۴۲ـ رسائی پنجابی : محمد ارشد (۲۰۰ ی) .

۲۴۳ ـ رسائی دهلوی : زین الدین علی (۲۰۱ الف) .

۲۴۴ـ رضا ٹھٹھوی : محمد رضا (۲۰۰ الف) ـ
۲۴۵ ـ رضا کشمیری : محمد رضا (۲۰۰ الف) .
۲۴۶ـ رند : راے کھیم نرائن (۲۰۱ الف) . معاصر .
۲۴۷ـ روانی اکبر آبادی : وحید (۲۰۰ ب) .
۲۴۸ـ رونق : کریم داد خان (۲۰۱ ب) : معاصر
۲۴۹ـ ریاضی لاهوری : امام الدین (۲۰۰ ب) .

ز

۲۵۰ـ زار : لاله شتاب راے (۲۰۳ الف) .
۲۵۱ـ زایر : میرزا اولاد علی (۲۰۲ ب) :

س

۲۵۲ـ ساطع کشمیری (۲۰۶ ب)
۲۵۳ـ ساغری (۲۰۳ب)
۲۵۴ ـ ساکن شاهجهان آبادی : عنایت بیگ (۲۰۳ ب) . معاصر .
۲۵۵ـ سالک دکهنی : غلام حسین (۲۰۷ ب) .
۲۵۶ـ سالم کشمیری : محمد اسلم (۲۰۵ب) .
۲۵۷ـ سامع دهلوی : محمد حسن خان (۲۰۷ الف) ـ
۲۵۸ـ سامی لاهوری : عبدالله (۲۰۶ ب) .
۲۵۹ ـ سبقت : سکهه راج (۲۰۷ ب) .
۲۶۰ـ سپاهی : قاقلان بیگ (۲۰۷ ب حاشیه) .
۲۶۱ ـ سپهری : مرزا بیگ (۲۰۴ ب) .
۲۶۲ـ سخن اکبر آبادی : میر عبدالصمد (۲۰۷ ب حاشیه) .
۲۶۳ـ سرامد کشمیری ثم لاهوری (۲۰۷ الف) .
۲۶۴ـ سرخوش لاهوری : مرزا افضل (۲۰۶ الف) .
۲۶۵ـ سروری کابلی : عـالم بیگ (۲۰۳ ب) .

٢٦٦ـ سعد سیالکوٹی : حمید الدین مسعود (٢٠٣ ب)

٢٦٧ ـ سعداللہ : سید (٢٠٧ الف)

٢٦٨ـ سعیدا ملتانی : سعید خان (٢٠٣ ب) .

٢٦٩ـ سمندر لاہوری : عبدالخالق (٢٠٥ الف) .

٢٧٠ـ سنجری اکبری آبادی : عبداللہ (٢٠٧ الف)

٢٧١ـ سوادی گجراتی (٢٠٣ ب) .

٢٧٢ ـ سودا دہلوی : مرزا رفیع (٢٠٧ الف) . معاصر .

٢٧٣ـ سیادت لاہوری : میر جلال الدین (٢٠٥ ب) .

٢٧٤ ـ سیرابی سیالکوٹی : ابو محمد (٢٠٣ ب)

ش

٢٧٥ ـ شاد : راے بال گوبند (٢١٢ الف) . معاصر .

٢٧٦ـ شادابی جونپوری : محمد حسین (٢٠٩ الف) .

٢٧٧ـ شاعر : گل محمد (٢١٣ ب) .

٢٧٨ـ شاعر بلگرامی : میر محمد (٢١٣ ب) .

٢٧٩ـ شامل اکبر آبادی : دیبی پرشاد (٢١٣الف) . معاصر .

٢٨٠ـ شانی ؟ کالپی (٢٠٨ ب حاشیہ) .

٢٨١ـ شاہدی بلگرامی : میر عبدالواحد (٢٠٨ الف ـ حاشیہ) .

٢٨٢ـ شائق : میر غالب علی (٢١٣ الف) . معاصر .

٢٨٣ ـ شفائی ؟ سیالکوٹی (٢٠٩ ب) .

٢٨٤ـ شکستہ کابلی : مرزا صالح (٢١٢ الف) .

٢٨٥ ـ شکوتی گلپانیگانی : ملا حیدر (٢٠٩ الف) .

٢٨٦ ـ شمس الدین دبیر (٢٠٨ الف) .

٢٨٧ـ شوق : من سکھ رای (٢١٣ ب) .

٢٨٨ـ شہاب بداونی : شہاب مہمرہ (٢٠٨ الف) .

۲۸۹۔ شہاب لاھوری : خلیفہ شہباز (۲۱۲ الف) .
۲۹۰۔ شہرتی خیر آبادی (۲۰۹ ب) .
۲۹۱۔ شہود : بال مکند (۲۱۳ ب) .
۲۹۲۔ شہید بھیروی : میرغازی (۲۱۱ ب) .
۲۹۳۔ شیبی لاھوری : مولانا محمد (۲۰۸ ب) .
۲۹۴۔ شیدای قندھاری : ملا شیدا (۲۱۰ الف) .
۲۹۵۔ شیری لاھوری (۲۰۹ الف) .

ص

۲۹۶۔ صادق سورتی : مرزا (۲۱۵ ب) .
۲۹۷۔ صافی : مظہر علی (۲۱٦ ب) .
۲۹۸۔ صالح دیوانہ (۲۱۴ ب) .
۲۹۹۔ صانع بلگرامی : نظامی الدین احمد (۲۱۵ الف) . معاصر.
۳۰۰۔ صبحی کشمیری (۲۱۵ الف) .
۳۰۱۔ صرفی کشمیری : شیخ یعقوب (۲۱٦ ب) .
۳۰۲۔ صفیری جونپوری : محمد عیسی (۲۱۴ ب) .
۳۰۳۔ صہبائی : میر عبد الباقی (۲۱۵ الف) .
۳۰۴۔ صیرفی : قاضی (۲۱۴ ب) .

ض

۳۰۵۔ ضمیر لاھوری : محمد ضمیر (۲۱٦ ب) .
۳۰٦۔ ضمیری بلگرامی : شیخ نظام (۲۱٦ ب)
۳۰۷۔ ضیاء اللہ بلگرامی (۲۱٦ ب) .
۳۰۸۔ ضیاء الدین محمود کابلی (۲۱٦ ب) . مصنف نے اِس کابلی شاعر کے حالات شامل کرنے کی یہ توجیہ پیش کی ھے : ,,(او) از افاضل غزنی ست . چون بہ کابلی شہرت یافتہ وھم غزنین

از مضافات کابل است اسمش درین نسخه نوشته شد » . اس سے پہلے مصنف ,,رکنِ دوم » میں کابل کا ذکر بطور ہندوستانی صوبہ کے کرچکا ہے غالباً اِسی وجہ سے اِس غزنوی ثم کابلی شاعر کو اپنے تذکرے میں شامل کر لیا ہے .

۳۰۹۔ ضیائی دهلوی : میر (۲۱۷ الف)

ط

۳۱۰۔ طالع دهلوی : عبدالعلی (۲۱۷ ب) .

۳۱۱۔ طالع دهلوی : نظام الدین (۲۱۷ب) .

۳۱۲۔ طاهر اله آبادی : محمد طاهر(۲۱۷ الف)

۳۱۳۔ طبیعت : سیف الدین محمد (۲۱۸ ب)

۳۱۴۔ طفیل : محمد (۲۱۷ الف) .

۳۱۵ ۔ طفیلی بن ملا درویش فتحپوری (۲۱۷ ب)

ظ

۳۱۶۔ ظهیر دهلوی (۲۱۸ الف)

ع

۳۱۷۔ عاجز : محمد هاشم (۲۲۳ ب) .

۳۱۸۔ عارف بلوچ سندھی (۲۲۰ الف) .

۳۱۹۔ عارف لاهوری (۲۲۰ ب) .

۳۲۰۔ عاشق حیدر آبادی : طالب علی (۲۲۳ ب) . معاصر

۳۲۱۔ عاشقی (۲۲۰ الف) .

۳۲۲۔ عاصی دهلوی ثم لکھنوی : محمد تقی (۲۲۴ الف) .

۳۲۳۔ عاقل : هنرور خان (۲۲۳ الف)

۳۲۴۔ عالی : نجیب الدین (۲۲۳ الف)

۳۲۵۔ عالی : نعمت خان (۲۱۹ الف)

۳۴۹ـ غالب : اسدالله ـ از نوادگان محمد افضل جونپوری . (۲۲٦ الف) .

۳۵۰ ـ غلام حسین دهلوی (۲۲٦ الف) .

۳۵۱ـ غلام مصطفی برادر زادۀ شاه‌لدها بلگرامی (۲۲۵ ب) .

۳۵۲ـ غلام نبی بلگرامی (۲۲۵ ب) .

۳۵۳ـ غمین : مرزا عــلی جان (۲۲٦ ب) . معاصر .

۳۵۴ ـ غنائی (۲۲۳ ب)

۳۵۵ـ غنی کشمیری : محمد طاهر (۲۲۳ ب)

۳۵٦ ـ غنیمت کنجاهی : محمد اکرم (۲۲۵ الف)

۳۵۷ ـ غیرت : عبداللطیف خان (۲۲۵ ب)

۳۵۸ـ غیرت : محمد عاقل (۲۲۵ الف)

۳۵۹ـ غیور : شیخ یحیی علی (۲۲٦ ب) معاصر .

۳٦۰ـ غیوری کابلی (۲۲۳ ب) .

ف

۳٦۱ـ فاخر اله آبادی : شیخ محمد فاخر (۲۳۰ الف) .

۳٦۲ـ فارغی : محمد صالح (۲۲۷ الف) .

۳٦۳ـ محمد فاروق (۲۲۸ ب) .

۳٦۴ـ فایز : شیخ محمد (۲۳۰ الف) .

۳٦۵ـ فایض سرهندی (۲۲۸ الف) .

۳٦٦ـ فایض لکهنوی : فیض محمد (۲۲٦ ب) .

۳٦۷ـ فایق : میراحمد (۲۲۸ ب) . معاصر .

۳٦۸ـ فتوت کشمیری : حبیب الله (۲۲۹ ب)

۳٦۹ـ فجری بنارسی (۲۲۷ ب) .

۳۷۰ـ فراق : مرتضی علی (۲۳۰ الف) .

۳۷۱ـ فرد : اسدالله (۲۲۹ ب) .

۳۷۲ـ فردی تهانیسری (۲۲۷ ب) .

۳۷۳ـ فرصت کشمیری (۲۳۰ الف) .

۳۷۴ـ فروغ : علی اکبر (۲۲۹ ب) .

۳۷۵ـ فروغی کشمیری (۲۲۸ الف) .

۳۷۶ـ فصیح اکبر آبادی : نادر زمان (۲۳۰ الف) .

۳۷۷ـ فطرتی کشمیری (۲۲۷ ب) .

۳۷۸ـ فغان دهلوی : اشرف علی (۲۳۰ ب) .

۳۷۹ـ فقیر بلگرامی : نوازش علی (۲۲۹ ب) .

۳۸۰ـ فقیر دهلوی : میرشمس الدین (۲۲۹ الف) . معاصر .

۳۸۱ـ فکری (۲۲۷ ب) .

۳۸۲ـ فنا : عبدالله (۲۲۸ ب) .

۳۸۳ـ فنای کشمیری (۲۲۷ الف) .

۳۸۴ـ فیروزه کابلی (۲۲۸ الف) .

۳۸۵ـ فیضان : ابراهیم (۲۲۸ ب) .

۳۸۶ـ فیضی سرهندی : اله داد (۲۲۷ ب) .

ق

۳۸۷ـ قابل بلگرامی : سید عبدالله (۲۳۱ ب) .

۳۸۸ـ قابل کشمیری : محمد پناه (۲۳۱ ب) .

۳۸۹ـ قایم لکهنوی : محمد قایم (۲۳۱ ب) .

۳۹۰ـ قبول کشمیری : عبدالغنی بیگ (۲۳۱ الف) .

۳۹۱ـ قدرت : مشتاق رای (۲۳۱ ب) .

۳۹۲ـ قدری پانی پتی (۲۳۱ الف) .

۳۹۳ـ قدیم دهلوی : مرزا یوسف (۲۳۱ الف) .

۳۹۴ـ قربان : میر اسمعیل (۲۳۱ ب) .
۳۹۵ـ قریب شاهجهان آبادی : کش چند (۲۳۲ ب) .
۳۹۶ـ قرین لکهنوی : نثار علی (۲۳۲ الف) . معاصر .
۳۹۷ـ قمر اورنگ آبادی : قمر الدین (۲۳۰ ب) .

ک

۳۹۸ـ کامل مراد آبادی : عظمت الله (۲۳۳ ب) .
۳۹۹ـ کم گو کشمیری : عبدالرحیم (۲۳۳ ب)

گ

۴۰۰ـ گداز : غلام حیدر خان (۲۳۳ ب) .
۴۰۱ـ گدائی بن جمالی (۲۳۳ الف) .
۴۰۲ـ گرامی : عبدالرحمان (۲۳۳ ب) .
۴۰۳ـ گرامی : مرزا گرامی (۲۳۴ الف) .
۴۰۴ـ گویا کشمیری : مرزا کامران (۲۳۳ ب) .

ل

۴۰۵ـ لایق جونپوری : میر محمد مراد (۲۳۳ ب) .
۴۰۶ـ لذتی کشمیری : مهدی علی (۲۳۴ ب) .
۴۰۷ـ لطفی منجم (۲۳۴ الف) .
۴۰۸ـ لکنتی لاهوری : وحید (۲۳۴ ب) .

م

۴۰۹ـ ماهری کشمیری (۲۳۲ الف) .
۴۱۰ـ مایل : متهن لال (۲۳۲ الف) . معاصر .
۴۱۱ـ مایل دهلوی : قطب الدین (۲۳۳ الف) .
محترم = محمد محترم
۴۱۲ـ محمد افضل اله آبادی (۲۳۶ ب حاشیه) .

٣١٣ـ محمد دهلوی (٢٣٧ الف) .

٣١٤ـ محمد علی کرمانی (٢٣٥ ب) .

٣١٥ـ محمد کالا پهاڑ (٢٣٧ الف) .

٣١٦ـ محمد محترم (٢٣٥ الف) .

٣١٧ـ محمد مصطفی (٢٣٣ ب) .

٣١٨ـ محمد منشی عالیجاه غازی الدین خان فیروز جنگ ٢٣٥ (٢٣٥ ب) .

٣١٩ـ محمد نظام کابلی (٢٣٥ الف) .

٣٢٠ـ محمد یوسف کابلی (٢٣٧ الف) .

٣٢١ـ مختار : لاله سنبل داس (٢٣٦ ب) . معاصر .

٣٢٢ـ مخلص : انندرام (٢٣٥ ب)

٣٢٣ـ مخلص کشمیری : قاسم خان (٢٣٣ ب) .

٣٢٤ـ مدهوش : میر (٢٣٣ ب) .

٣٢٥ـ مستغنی کشمیری : شیخ اعظم (٢٣٥ الف) .

٣٢٦ـ مستغنی کشمیری : محمد امین (٢٣٧ ب) .

٣٢٧ـ مسعود کابلی (٢٤٠ ب) .

٣٢٨ـ مسکین لکهنوی : ملهار سنگهـ (٢٣٨ ب) معاصر .

٣٢٩ـ مسکینی : درویش (٢٤٢ ب) .

٣٣٠ـ مسیح : محمد مقیم خان (٢٤٣ ب) .

٣٣١ـ مسیحا پانی پتی : سعدالله (٢٤٣ ب) .

٣٣٢ـ مشتاق : شاگرد آفرین لاهوری (٢٤٣ الف) .

٣٣٣ـ مشتاق : محمد باقر (٢٤٣ ب) .

٣٣٤ـ مشتاق کشمیری : محمد رضای (٢٤٣ الف) .

٣٣٥ـ مشرب : بهوری سنگهـ (٢٤٠ الف) معاصر .

۳۳٦ـ مشید (۲۳۵ ب) .

۳۳۷ـ مصری برهانپوری : حکیم (۱۳۳۷ الف) .

مصطفی = محمد مصطفی

۳۳۸ـ مضمون عظیم آبادی : میرهاشم (۲۴۳ ب) .

۳۳۹ـ مطلع متهراوی : محمد علی (۲۴۳ ب) .

۳۴۰ـ مطیع قنوجی : رام بخش (۲۳۹ الف) .

۳۴۱ـ مظهر : مرزا جان جانان (۲۳۵ ب) معاصر .

۳۴۲ـ مظهر : مرزا غلام علی (۲۳۵ ب) .

۳۴۳ـ مظهر گجراتی (۲۳۵ ب) .

۳۴۴ـ مظهری کشمیری (۲۳۷ ب) .

۳۴۵ـ معجز پشاوری : محمد نظام خان (۲۳۵ الف) .

۳۴٦ـ معرفت کشمیری : محمد عالم (۲۳۵ الف) .

۳۴۷ـ معنی دهلوی : ابو الفیض (۲۳۵ ب) .

۳۴۸ـ معنی کشمیری (۲۴۳ ب) .

۳۴۹ـ مفلس : امان الله (۲۴۰ ب) . معاصر

۳۵۰ـ ملا مومن (۲۳۷ ب) .

۳۵۱ـ ملک محمود بن ملک شاه (۲۳۷ ب) .

۳۵۲ـ ملول لکهنوی : شیخ دوندی (۲۴۱ ب)

۳۵۳ـ ملهم کو کنی دکنی (۲۴۰ ب) .

۳۵۴ـ ممکن شاهجهان آبادی : کاظم بیگ خان (۲۳۸ الف)

۳۵۵ـ ممنون شمس آبادی قنوجی : تاج بیگ (۲۴۳ ب) .

۳۵٦ـ مناسب : شاه حسین (۲۴۳ ب) .

۳۵۷ـ منت شاهجهان آبادی ثم لکهنوی : قمر الدین (۲۳٦ الف)
معاصر

۳۵۸۔ منشی : غلام احمد (۲۳۱ الف) .

۳۵۹۔ منیر لاهوری : ابو البرکات (۲۳۲ ب) .

۳۶۰۔ موزون بن میراکبر (۲۳۷ الف) .

۳۶۱۔ مونس (۲۳۲ ب) .

۳۶۲۔ مهربان اورنگ آبادی . میرعبدالقادر (۲۴۷ الف)

۳۶۳۔ میرزا شیرازی : ابوالحسن خان (۲۴۵ الف) .

۳۶۴۔ میرک ٹهٹهوی (۲۴۰ ب) .

۳۶۵۔ شاه میم غزنوی (۲۴۵ الف) .

۳۶۶۔ میمنت خان کشمیری (۲۴۵ الف) .

ن

۳۶۷۔ ناجی : محمد حسین خان (۲۴۸ ب) .

۳۶۸۔ نادری سیالکوٹی (۲۴۸ ب) .

۳۶۹۔ ناطق (معاصر اکبر) (۲۴۸ ب) .

۳۷۰۔ ناطق : قاضی لطف علی خان (۲۴۸ الف) ۔ معاصر .

۳۷۱۔ نافع کشمیری (۲۴۸ ب) .

۳۷۲۔ نامی کشمیری (۲۴۷ ب) .

۳۷۳۔ نثاری : عبداللطیف (۲۴۷ الف) .

۳۷۴۔ نجابت : میر (۲۴۹ الف) .

۳۷۵۔ نجار لاهوری : نعمت الله (۲۴۸ ب) .

۳۷۶۔ ندرت دهلوی : حکم چند (۲۵۱ الف) .

۳۷۷۔ ندیم دهلوی : محمد قلی (۲۵۱ الف) .

۳۷۸۔ ندیم کشمیری (۲۴۹ ب) .

۳۷۹۔ نسیم استر آبادی (۲۴۸ ب)

۳۸۰۔ نسیم امروهوی : غلام نبی (۲۵۰ ب)

۴۸۱ـ نصرت : دلاور خان (۲۴۹ الف) .

۴۸۲ـ نصرت سندیلوی : محمدی شاه (۲۴۹ الف) .

۴۸۳ـ نصیری دهلوی : میر فیض علی (۲۵۰ ب) .

۴۸۴ـ نظام طباطبائی گجراتی (۲۴۸ ب) .

۴۸۵ـ محمد نقی از مریدان شاه وحدت (۲۵۰ ب) .

۴۸۶ـ نکهت برهانپوری : یوسف بیگ (۲۴۹ ب) .

۴۸۷ـ نور : مرزا ابراهیم (۲۵۰ ب) .

۴۸۸ـ نور الحق دهلوی بن شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۲۴۸ ب)

۴۸۹ـ نور محمد (۲۴۸ ب) ـ

۴۹۰ـ نوری : ملا نور الدین محمد ترخانی (۲۴۷ الف) .

۴۹۱ـ نویدی (۲۴۸ ب) .

۴۹۲ـ نیاز : نصرت الله خان (۲۵۰ الف) .

۴۹۳ـ نیاز گجراتی : محمد رضای (۲۴۹ ب) .

۴۹۴ـ نیازی دهلوی : محمد سمیع (۲۴۹ب) .

۴۹۵ـ نیتی ؟ : شیخ یوسف (۲۴۷ الف) .

و

۴۹۶ـ واحد بلگرامی : عبدالواحد (۲۵۲ الف) .

۴۹۷ـ وارد : محمد شفیع (۲۵۱ الف) .

۴۹۸ـ وارد : محمدی (۲۵۲ الف) .

۴۹۹ـ وارسته : سیالکوٹی مل (۲۵۱ ب) .

۵۰۰ـ واصل : محمد واصل خان (۲۵۰ ب) .

۵۰۱ـ واصلی : نور علی (۲۵۲ الف) . معاصر .

۵۰۲ـ واصلی کابلی (۲۵۱ الف) .

۵۰۳- واقف : عبدالله (۲۵۲ الف) .
۵۰۴- واقف : محمد تقی ۲۵۱ الف) ..
۵۰۵- واقف بٹالوی : نورالعین (۲۵۲ الف) .
۵۰٦- وجدانی : میرمعصوم (۲۵۱ ب) .
۵۰۷- وجیه جونپوری : وجیـــه الدین (۲۵۱ ب) .
۵۰۸- وحشت تهانیسری : عبدالواحد (۲۵۱ الف) .
۵۰۹- وداد دهلوی : محمد زمان (۲۵۱ ب) .
۵۱۰- ولی (هندو) : از منشیان داراشکوه (۲۵۱ ب)..
۵۱۱- وهم دهلوی : محمد علی (۲۵۳ الف) . معاصر .

هـ

۵۱۲- هاتف : ابو علی (۲۵۳ ب) معاصر .
۵۱۳- هاشم کشمیری (۲۵۳ ب) .
۵۱۴- محمد هاشم خوشنویس هفت قلم (۲۵۳ ب) .
۵۱۵ - همت گو رکهـ پوری : محمد عاشق ۲۵۳ الف) .
۵۱٦- همدم کوکه (۲۵۳ الف) .
۵۱۷- هندو : متهرا داس . ۲۵۳ ب) .

ی

۵۱۸- یحیی والد مولانا شیری (۲۵۴ الف) .
۵۱۹- یقین : محمد امین (۲۵۴ الف) .
۵۲۰- یکتا : احمد یار خان (۲۵۴ الف) .
۵۲۱- یکتا کشمیری : محمد اشرف یا محمد عاقل (۲۵۵ الف) .

باب دوم

هندوستان کی فارسی گو شاعرات اور مصنف کے اپنے حالات پر مشتمل هے .

اس باب کے مقدمہ میں مصنف نے مختصراً عورتوں کی فضیلت بیان کی
ہے . اس کے بعد مندرجہ ذیل شاعرات کے حالات ہیں

ب

۵۲۲۔ بیجہ مہستی (۲۵٦ ب) .

۵۲۳۔ بیری (: بھوری) (۲۵۷ الف) .

ز

۵۲۴۔ زیب النساء بیگم (۲۵۷ الف) .

س

۵۲۵۔ سام : بی بی فاطمہ (۲۵۷ الف) .

۵۲٦۔ سلیمہ سلطان بیگم (۲۵۷ ب) . .

ک

۵۲۷۔ کاملہ بیگم (۲۵۷ ب) .

گ

۵۲۸ ۔ گلبدن بیگم (۲۵۸ الف) .

۵۲۹ ۔ گلرخ بیگم (۲۵۷ الف) .

م

۵۳۰ ۔ مہری جلایری (۲۵۸ الف) .

ن

۵۳۱ ۔ نورجہان بیگم (۲۵۸ الف) .

۵۳۲ ۔ نہانی (۲۵۸ ب) .

مصنف کے حالات

۵۳۳ ۔ ہندو- بھگوان داس(۲۵۸ الف) . مصنف نے اپنے حالات میں
ایک مفصّل قصیدہ لکھا ہے . جس کا مطلع یہ ہے :

بعــد حمد خــدای ارض وســما
مــی کنم نعــت شــاہ ہر دوسرا

مقطع میں اس قصیدہ کا نام بھی موجود ھے

خواستم نام این قصیدہ را
بطرب نامۂ نسب گفتا

خلاصۂ کلام

مذکورہ بالا مندرجات پر ایک نظر ڈالنے سے پتا چلتا ھے کہ ,,حدیقۂ ھندی ,, بیک وقت سیاسی تاریخ ، جغرافیا ، ادب اور تذکرہ کی کتاب ھے . خاص طور پر برّصغیر پاکستان و ھند میں فارسی شعر و ادب کے حوالے سے یہ تذکرہ ایک اھم دستاویز ھے جس کی اشاعت سے جنوبی ایشیا کے اِس خطّے میں فارسی زبان و ادب کی تاریخ کے کتنی نئے گوشے سامنے آئیں گے ۔ خاص طور پر ھنود کے ھاں اکابرِ اسلام اور ادبِ فارسی کے لئے جو عقیدت اور محبّت پائی جاتی تھی اُس کی ایک نہیں کئی مثالیں اس میں موجود ھیں ۔ ھم ایک مثال پیش کر کے یہ مضمون ختم کرتے ھیں ۔

,,کشن چند اخلاص دھلوی . . . بجہت اختلاط (با) مسلمین و رسیدن درخدمت فقرای دین وسعتِ مشرب پیدا کردہ بود . تعصّبِ مذھب نداشت ۔ تذکرۂ شعرای مختصری تألیف کردہ و از عہد اکبر بادشاہ تا عصر خود احوالِ شعراء درو درج کردہ ,, . (۳۶)

که سری بفن شعر و شاعری داشته اند با برخی اشعار ایشان بقید قلم درآرم و ۳
در ضمن این مجلی در فن شعر نگارم که هم این صحیفه تذکره خواهد بود و هم
تاریخی تواند نمود تا گاه روزی بخاطر گذشت که بسیار کس تذکرها ساخته و بتالیفها
پرداخته اما حالات شعرای هند از ابتدای رواج شعر و شاعری تا حال علیحده ننوشته
اند و احیاناً اگر در کتب ماضی و حال یافته میشود مخلوط زبان دانان ولایات دیگر است
بهتر آنست که نسخه تازه متضمن احوال شعرائی که در هند تولد یا نشو و نما یافته باشند
ساخته آید و بعبارت سلیس با نقل و قل پرداخته شود تا طالبان این فن را بکار آید
و خوانندگان را سرور افزاید چون این خیال بدل جا گرفت کمر سعی بر میان جان بستم و با دل
گشاده بکنج عافیت نشستم و بسحانه اختتام روزی کند و ناظران را دعای خیر زبان گرداناد
از اینجا که این صحیفه مشتمل است بر خصوص احوال شعرای هند و نیز تخلص راقم هندیست
برعایت هر دو معنی مسمی بحدیقه هندی گشته و از این جهت که حدیقه را دو باب تا از یکی در آید
و دیگری برآید بقول نظامی علیه الرحمه و در دار و این باغ آراسته در هر بند این هر دو برخاسته
زیک در رو در آمد بجز تماشا ز دیگر در باغ بیرون خرام و فصول و چمنها لازم این حدیقه بود
باب چهار فصل و چهار چمن تزیین یافت و بجای ردیف روضه زیبائی گردید اما چمن گونه
بیاد سایه این نظم و ترتیب زنا هر ذره خاک افتاده بجایی که صاحبدلی روزی گذشت
کند در کار جمع نشانان دعایی باب اول مقدمه و دو رکن مقدمه در وصف و استطاب

عکس صفحه ای از نسخهٔ خطی " حدیقهٔ هندی "
در کتابخانهٔ عمومی مرعشی ، قم ـ بشماره ۷۹۰

حواشی

۱ـ سفینۂ ھندی : ا و ۲۳۲ .
۲ـ سفینۂ ھندی شائع کردہ ادارۂ تحقیقات عربی و فارسی پٹنہ (بہار) . ۱۹۵۸ء ـ ۱۳۷۷ھ
۳ـ سفینۂ ھندی : عرض مرتّب صفحہ الف ،
۴ـ ایضاً ، ضمیمہ الف صفحہ ۲۷۷ .
۵ـ سفینہ اور حدیقہ کے علاوہ بھگوان داس کی دیگر تصانیف یہ ھیں :

۱ـ مثنوی ,,سلسلۃ المحبت ،،
۲ـ مثنوی ,,مظھرالانوار،،
۳ـ مثنوی ,,مہر ضیا ،، (بھاگوت)
۴ـ دیوان ,,شوقیہ ،،
۵ـ دیوان ,,ذوقیہ ،، مع قصاید و ترجیع بند .
٦ـ رسالۂ ,,سوانح النبوۃ ،، متضمن سوانح حضرت رسول اللہ و دوازدہ امام علیہم السلام .

اِن چھہ کتابوں کا ذکر سفینہ ص ۲۳۲ ـ ۲۳۳ اور حدیقہ ورق ۲ ب ، ۲۵۹ الف میں آیا ھے ـ بھگوان داس کی ایک اور کتاب ,,لعبت چین ،، کا ذکر مولوی مظفر حسین صبائے تذکرہ ,,روز روشن ،، (طبع بھوپال ص ۱۰۹ ، طبع تہران ص ۱۲۳) میں کیا ھے ـ

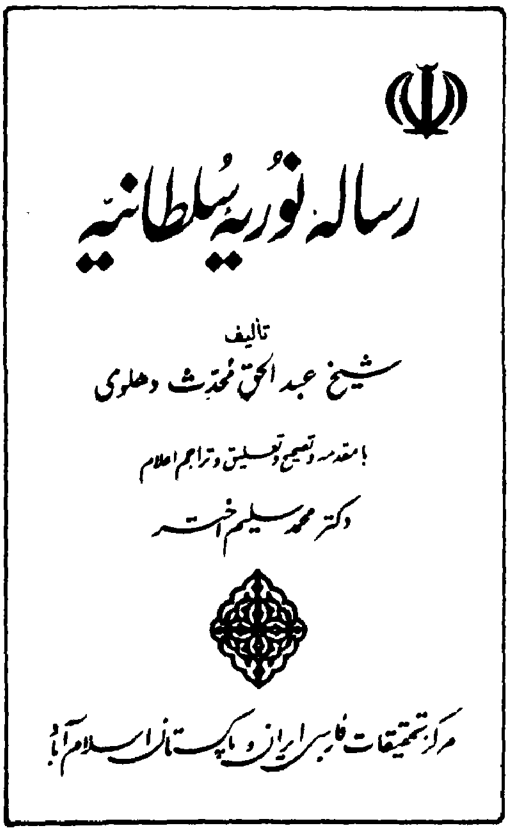
٦ـ ڈاکٹر علی رضا نقوی : تذکرہ نویسی فارسی درھند و پاکستان : ۱۰۳ . طبع تہران ۱۳۳۳ ش
احمد گلچین معانی : تاریخ تذکرہ ھای فارسی ۱ : ۳٦۲ ـ طبع تہران ۱۳۳۸ ش
۷ـ احمد حسینی : فہرست نسخہ ھای خطی کتابخانۂ عمومی حضرت آیت اللہ العظمی نجفی مرعشی ـ قم ۲ : ۳۹۷ ـ ۳۹۸
۸ـ عارف نوشاھی : مقالہ ,,دریافت تذکرہ حدیقۂ ھندی ،، ماھنامہ ,,معارف ،، اعظم گڑھ (بھارت) بابت فروری ۱۹۸۱ء .
۹ ـ حدیقۂ ھندی : ورق ۱۷۹ الف .
۱۰ـ حدیقۂ ھندی : ۲ ب .
۱۱ـ حدیقۂ ھندی : ورق ۲٦۳ الف .
۱۲ـ سفینۂ ھندی : ۲۳ .
۱۳ـ حدیقۂ ھندی : ۲۵۵ ب .
۱۴ـ ایضاً : ۱۷۳ ب .
۱۵ـ ایضاً : ۱۷۹ ب .
۱٦ـ ایضاً : ۲۲۹ الف .
۱۷ـ ایضاً : ۲۲۹ الف ـ حاشیہ .
۱۸ـ ایضاً : ۲۳۳ الف .
۱۹ـ سفینۂ ھندی : ۲۳۱ تا ۲۳۳ .
۲۰ ـ حدیقہ ھندی : ۲۳۵ ب تا ۲۳۸ الف .

٢١ـ ایضاً : ٢٦١ الف . سفینة هندی : ٢٥٠ .
٢٢ ـ حدیقة هندی : ٢ ب ٣ الف ـ
٢٣ـ ایضاً : ٢٦٣ ب :
٢۴ـ ایضاً : ٢ ب .
٢٥ـ ایضاً : ١۷۷ ب .
٢٦ـ ایضاً : ٢٠٣ الف .
٢۷ـ ایضاً : ٢٥۴ ب .
٢٨ـ ایضاً : ٢٥۴ ب .
٢٩ـ ایضاً : ٢٥٥ الف .
٣٠ـ ایضاً : ٢٥٥ الف .
٣١ـ ایضاً : ٣٦ الف .
٣٢ـ ایضاً : ۷٩ ب ـ ٨٠ الف .
٣٣ـ ایضاً : ٨٨ الف .
٣۴ـ ایضاً : ١۷٨ الف .
٣٥ـ ایضاً :١٨٢ ب
٣٦ـ ایضاً : ١٨٥ ب .

(اداره)

کتابوں پر نقد و نظر

* ایسی کتابوں پر تبصرہ کیا جاتا هے جن کا تعلق فارسی زبان ، ادب اور تهذیب سے هو۔
* تبصرے کے لئے دو نسخے مہیا کیے جائیں۔



شیخ عبدالحق دهلوی (۹۵۸ ـ ۱۰۵۲ هـ) محدث اور عالمِ دین کی حیثیت کے علاوہ اپنی تصانیف کی متانت اور جزالت کے باعث ایک مستند اور معتبر مصنف کے طور پر بهی معروف هیں ۔ دینی اور

روحانی حلقوں میں اُن کی شروح مشکوۃ المصابیح (حدیث) ، جذب القلوب الی دیار المحبوب (تاریخ مدینه) اور اخبار الاخیار فی اسرار الابرار (تذکرۂ صوفیه) ساڑھے تین سو برس سے متداول ھیں۔ برّصغیر میں اُن کے دَم سے نه صرف اسلامی معارف بلکه اسلام کی دوسری بڑی زبان ,,فارسی ،، کی بھی ترویج ھوئی ۔ اشعۃ اللمعات کے مقدمه میں وہ لکھتے ھیں که مشکوۃ المصابیح کی فارسی زبان میں شرح لکھنے سے مقصود یه ھے که اس کا نفع عام ھو۔

,,نوریه سلطانیه،، شیخ کا ایک دوسرا فارسی رساله ھے ۔ جو انھوں نے ھندوستان کے مغل بادشاہ نورالدین محمد جہانگیر (۲۷-۱۶۰۵ء) کے لئے لکھا تھا غرض اِس تصنیف سے یه تھی که احادیثِ رسول ، اخبار و آثار سلف اور حکایات و مآثر سلاطینِ سابق کی رو سے بادشاہ وقت کے لئے حکومت کے ارکان و آداب کے بارے میں ایک لائحه عمل تیار ھو جائے ۔ چنانچه اِس رساله میں انھوں نے مندرجه ذیل پانچ مستقل موضوعات پر بحث کی ھے :

۱ ۔ سلطنت (حکومت) کے ارکان کیا ھیں ؟
۲۔ ان ارکان کا حصول کیسے ھو ؟
۳ ۔ حکومت کرنے کے چند ایسے آداب جن پر عمل سے حکمران کو کمال و جمال حاصل ھوتا ھے ۔
۴۔ بعض ایسے امور کی نشان دھی جن سے آگاھی حکومت چلانے میں دخیل ھے۔
۵۔ گذشته زمانے کے بادشاھوں کے عفو و کرم اور انصاف و شجاعت کی داستانیں ۔

اگرچه انسانی معاشرے میں نظام ھائے حکومت بدلتے رھتے ھیں مگر انتظامیه کے فرائض اور رعایا کے بنیادی حقوق انسانی فطرت سے

وابستہ ہونے کے باعث کبھی نہیں بدلتے ۔ امن و امان ، خوشحالی اور انصاف کا حصول رعیت کے لئے جیسے ہزار سال پہلے ضروری تھا ویسے ہی اب بھی اس کی ضرورت باقی ہے ۔ قدیم زمانے میں دین اور اخلاق کا علم رکھنے والے دانش ور اپنے عہد کے حکمرانوں کو آئینِ مملکت اور آدابِ کشور داری کے بارے میں راہ نما اصول دیتے تھے ، اب یہ کام سیاسی ادارے انجام دینے لگے ہیں مگر اصل بات یہ ہے کہ جو اصول وضع کیے جا رہے ہیں وہ انسانی فطرت سے کس قدر ہم آہنگ ہیں ؟ .

شیخ محدث دہلوی نے آج سے کوئی ساڑھے تین سو سال پہلے ایک دینی مملکت کے ارکان خمسہ کا نقشہ یوں کھینچا تھا :

۱۔ حکمران کا کام زورِ بازو اور قانونِ عدالت سے (انبیاء کی لائی ہوئی) شریعت اور دین کا نفاذ ہے ۔

۲۔ علماء شریعت کے بیان اور علوم کے فروغ میں مصروف رہیں ۔

۳۔ درویشوں کا کام عبادت اور طاعت کی رسوم کی اقامت ہے ۔

۴۔ فوج کا فریضہ غزاء اور جہاد ہے ۔

۵۔ باقی اہل حرفہ اور ارباب صناعات اپنے اپنے کام (زراعت ، پارچہ بافی ، عمارت سازی اور تجارت وغیرہ) میں مشغول رہیں ۔ (نوریہ سلطانیہ : ۲۳) .

,,حکمران کا اصل کام اقامت دین ہے اور اگر اس کی رعایا کے مذکورہ طبقے اپنا اپنا کام انجام دے رہے ہیں تو وہ اِس عمل کے ذریعے حکمران کے مشن میں شریک ہیں اور دین کو رواج اور تقویت دے رہے ہیں ،، . (نوریہ سلطانیہ : ۲۳) .

آدابِ حکومت بیان کرتے ہوئے شیخ نے کہا ہے کہ حکمرانوں کو قیدیوں کے حالات سے غافل اور فارغ نہیں رہنا چاہیے ۔ ہر دوسرے تیسرے دن نظر بندوں اور قیدیوں کی خبرگیری کرنا چاہیے تاکہ جو نظربند اور قیدی سزا اور تأدیب کے لائق ہیں انہیں سزا دی جائے اور جو بےگناہ ہیں یا معافی کے سزاوار ہیں انہیں رہا کیا جائے اور معافی دی جائے ۔ (نوریہ سلطانیہ : ۴۴) .

ڈاکٹر محمد سلیم اختر صاحب کا شیخ دہلوی پر خصوصی مطالعہ ہے جس کا ثبوت وہ شیخ کے بارے میں اپنے متعدد علمی مقالات کے ذریعے فراہم کر چکے ہیں ۔ اب انہوں نے شیخ کا یہ رسالہ اپنے مقدمہ ، تصحیح ، تعلیق اور تراجم اعلام کے ساتھ پیش کیا ہے ۔ اگرچہ یہ ڈاکٹر صاحب کے زمانۂ ,,طالب علمی" (١٩٧٢ء) کا کام ہے مگر اس کی حیثیت ,,عالمانہ" ہے ۔ انہوں نے اپنے مقدمہ میں مصنف کے حالات زندگی ، ترویج اسلام کے لیے اُن کی مساعی اور زیر نظر رسالہ کی خصوصیات پر روشنی ڈالی ہے ۔ تعلیقات میں رسالہ میں مذکور بعض تاریخی اشارات کی تشریح کی ہے ، رجال کے تراجم لکھے ہیں اور رسالہ کے بعض مضامین کا اخلاق کی دیگر قدیم کتب سے سراغ لگایا ہے ۔ یہ ایک مشکل کام تھا جسے ڈاکٹر صاحب کے وسیع مطالعہ نے آسان بنا دیا ہے ۔

کتاب کی پیشکش کے فنی پہلوؤں کے بارے میں ہماری چند گزارشات ہیں :

الف ڈاکٹر صاحب نے اپنے مقدمہ میں جن مطالب کے لئے خطّی کتب سے رجوع کیا ہے بہتر ہوتا وہ اُن کے شمارۂ ورق کا حوالہ بھی دیتے ۔

ب ۔ فہرست مآخذ و منابع میں عربی ، فارسی اور اردو

کتب کو مخلوط کر دیا گیا ھے ۔ انھیں الگ الگ ھونا چاھیے تھا ۔ یا کم از کم اُن کی زبان کی تصریح کر دی جاتی ۔

ج ۔ فہرست مآخذ میں ,,المعجم المفہرس لالفاظ الحدیث النبوی ,,اور,, المعجم المفہرس لالفاظ القرآن الکریم " کو ,,الف,, کی ردیف میں رکھا گیا ھے ان کا اندراج ,,میم,, کی ردیف میں ھونا چاھیے تھا جیسا که ڈاکٹر صاحب نے فہرست اعلام کتب میں کیا ھے ۔

د ۔ فہرست مآخذ میں شمارہ ۸٦ اور ۸۷ کے تحت ایک ھی مأخذ کو دوبار نقل کر دیا گیا ھے ۔

بےشک یه کتاب حکمرانوں کی ھدایت کے لئے لکھی گئی تھی مگر اس میں اخلاق و سیاست کے متعدد رموز و نکات آ جانے سے یه عام دلچسپی کی ایک کتاب بن گئی ھے ۔

★ ★ ★

شیخ اکبر محی الدین ابی عبداللہ حاتمی طائی اندلسی معروف به ابن عربی (م ٦۳۸ ھ) تاریخِ فکرِ اسلامی کی وہ شخصیت ھیں جس کے ظہور سے اسلامی تصوف پر علم و فکر کا رنگ چڑھا اور نہایت نازک ، دقیق اور اسرار و رموز سے بھرپور مسائل سامنے آئے ۔ قطع نظر اِس سے که ابن عربی کے انداز فکر سے بعض عرفاء اور مفکرین نے اختلاف کیا ۔ مگر ایسے عرفاء اور اھل فکر کی تعداد بھی کم نہیں ھے جنھوں نے ابن عربی کے نظریات کو ھر دور میں آگے بڑھایا .

برعظیم پاک و ھند میں نظریۂ وحدت الوجود اور اس کے حوالے سے ابن عربی کے افکار کی ترویج و تشریح کی روایت بہت قدیم اور

الجانب الغربی

فی حلّ مشکلات الشیخ محی الدّین ابن عربی

ابوالفتح محمد بن مظفرالدین محمد بن حمیدالدین بن عبدالله

مشهور به شیخ مکی

به اهتمام و حواشی

نجیب مایل هروی

تهران ۱۳۶۴

انتشارات مولیٰ

بھرپور ھے ۔ حضرت مجدّد الف ثانی (م ۱۰۳۴ ھ) سے پہلے یہاں کے اکثر مشایخ و صوفیه (بخصوص مشایخ چشت) وحدت الوجودی تھے ۔ حضرت مجددؒ نے جب شیخ علاء الدوله سمنانی (م ۷۳۶ ھ) ۔ جو ابن عربی کے نظریات سے اختلاف رکھتے تھے ۔ کے افکار پڑھے تو ,,وحدت الشہود ،، کا نظریه اور ,,وحدت الشہودی،، گروہ سامنے آیا ۔ ورنه خود حضرت مجدد کے شیخ طریقت شاہ سکندر کتیھلی (م ۱۰۳۵ ھ) بھی ,,وحدت الوجودی ،، تھے ۔

برعظیم میں ابن عربی کے سب سے بڑے مفسّر شیخ محب اللہ اللہ آبادی (م ١١١٩ ھ) ہیں ۔ اُن کے بعد شاہ ولی اللہ دہلوی (م ١١٧٦ ھ)، شاہ عبدالعزیز دہلوی متوفی ١٢٣٩ ھ (فیصلہ در جواز وحدت الوجود) ، مولانا محمد اسماعیل دہلوی (م ١٢۴٦ ھ) ، مولانا احمد رضا خان بریلوی متوفی ١٣۴٠ ھ (الحجب العوار عن مخدوم البہار) ، شاہ عبدالرحمان لکھنوی (کلمة الحق ۔ اس کی شرح ,,نور مطلق ,, از مولوی محمد نور اللہ بن محمد مقیم الدین اعظم پوری) ، مدرسِ فصوص الحکم مہر علی شاہ گولڑوی متوفی ١٣۵٦ ھ (تحقیق الحق فی کلمة الحق : کلمة الحقِ لکھنوی کا ردّ مگر ابن عربی کی تائید ؛ مکتوبات) ، مولانا اشرف علی تھانوی متوفی ١٣٦٢ ھ (تنبیہ الطربی) اور محمد حسن جلالی امروہوی (التاویل المحکم فی المتشابہ فصوص الحکم) کا نام آتا ہے ۔ پچھلے چند عشروں میں مولانا عبدالسلام نیازی دہلوی افکارِ ابن عربی کے سب سے بڑے مبلغ تھے اور باقاعدہ تدریس کیا کرتے تھے ۔ مولانا سَید امیر اجمیری ، میاں علی محمد خان سجادہ نشین بسی شریف (م ١٣٩۵ ھ) جو فصوص الحکم کا درس دیا کرتے ، غلام محمد ساکن جلوانہ ضلع فیصل آباد (رمزالوحدت) ، مولانا فتح محمد بہاول نگری (وحدت الوجود کے موضوع پر ایک ضخیم غیرمطبوعہ کتاب کے مصنف) ابن عربی کے سربرآوردہ صاحبِ اثر مقلدین میں سے تھے ۔

پنجابی شاعری کا جائزہ لیا جائے تو بابا بلھے شاہ قصوری (م ١١٧١ ھ) اور خواجہ غلام فرید (م ١٣١٩ ھ) کی شاعری میں بالواسطہ طور پر ابن عربی کے ہی نظریات کا پرچار ملتا ہے ۔

زیر نظر کتاب کے مصنّف (شیخ مکیّ) کا تعلق سلطان سلیم شاہ عثمانی کے زمانے سے ہے اور وہ ٩٢٦ ھ میں فوت ہوئے ۔ جب یہ

کتاب لکھنے بیٹھے تھے تو انھیں ابن عربی کے افکار پر غور و فکر کرتے ہوئے ۳۷ سال بیت ہو چکے تھے ۔ گویا اِس کتاب کو اُن کا حاصل مطالعہ بلکہ حاصل عمر کہنا چاہیے ۔

شیخ مکیؒ کا مطمع نظر علمی فضا کے اُس بوجھل پن کو دور کرنا تھا جو ابن عربی کے مشکل افکار کے باعث اُن پر وارد اشکالات اور اعتراضات سے سامنے آیا تھا ۔ شیخ مکیؒ نے نظریۂ وحدت الوجود پر سولہ اعتراضات کا جواب دیا ہے ۔ ابن عربی کے جن نظریات پر عقلی اور شرعی لحاظ سے گرفت کی گئی ہے مصنف نے اُن کا بھی ایک ایک کر کے حل پیش کیا ہے ۔

کتاب کا آخری حصّہ شیخ اکبر کے مناقب اور عقائد کے خلاصہ پر مبنی ہے ۔ تکلیف امورِ شرعی کے بارے میں شیخ کا عقیدہ یہ ہے : بندہ چاہے ولی کامل ، عارف ، مشاهد اور صاحبِ تجلّی ہو ہر گز اس مرتبے تک نہیں پہنچ سکتا کہ (شرعی امور کی) تکلیف اُس سے ساقط ہو جائے سوائے مجانین کے . . . تمام اولیاء ، علماء اورخواص و عـــوام شرعی احکام بجا لانے میں مساوی ہیں ۔ ایسا نہیں ہے کہ شرعی احکام بعض لوگوں کے لیے تو واجب ہوں اور بعض کے لئے واجب نہ ہوں " . ص ۲۱۸

جناب نجیب مایل ہروی نے یہ متن تین قلمی نسخوں کی مـــدد سے تیار کیا ہے اور اس پر مقدمہ اور تعلیقات کا اضافہ کیا ہے ۔ یہ مقدمہ ابن عربی کے افکار کے ردّ و قبول (زیادہ تر قبول) کی عہد بہ عہد روائت ، ابن عربی کے نظریات جو اُن کی مخالفت کے محرک بنے ، کتاب کے مصنف ، کتاب کی اہمیّت اور اس کے قلمی نسخوں کے جائزے پر مشتمل ہے ۔ تعلیقات میں رجال کے تراجم کے ساتھ ساتھ بعض ایسے فکری مسائل کی وضاحت بھی آ گئی ہے جن سے کتاب کا

مصنف تو سرسری گذر گیا تھا مگر جناب ہروی نے اپنی دسترس میں موجود متعدد مآخذ کی مدد سے انھیں قدرے شرح و بسط کے ساتھ پیش کیا ہے ۔ جناب ہروی کے مقدمہ اور تعلیقات کے ساتھ اصل کتاب (موضوع) اپنے پورے تناظر میں سامنے آ گئی ہے اور اس سے نہ صرف ابن عربی کے مشکل افکار کو سمجھنے میں بھرپور مدد ملتی ہے بلکہ اِن افکار کے بارے میں جو ,,غلط فہمی " پائی جاتی ہے ان کا ازالہ بھی ہو جاتا ہے ۔

آخر میں ایک نکتہ کی طرف اشارہ ضروری ہے اور وہ یہ کہ مغرب کے بعد اب مشرق میں بھی علمی تحقیق و تنقیح کا جو عمدہ معیار سامنے آ رہا ہے اُس کو بلند تر رکھنے کے لیے ضروری ہے کہ مشرق کے علمی ادارے اور محققین ایک دوسرے کے ساتھ کھلے دل کے ساتھ تعاون کریں ۔ یہ بات درست ہے کہ ایک عمدہ اور معیاری تحقیق سامنے لانے میں محقق کی ذاتی استعداد اور ذہانت کا بھرپور دخل ہوتا ہے لیکن اس کے ساتھ ساتھ اُس محقق کے وسائل ، تعلقات عامہ ، اطراف و جوانب سے حمایت ، تعاون اور تشویق کو بھی نظر انداز نہیں کیا جا سکتا ۔ جناب ہروی نے اپنے مقدمہ میں ,,الجانب الغربی . . . " کے قلمی نسخوں کا ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے کہ کراچی کے قومی عجائب گھر میں بھی اس کا ایک مخطوطہ موجود ہے ۔ تصحیح متن کے وقت اس نسخہ کا عکس حاصل کرنے کی متواتر کوشش کی گئی مگر ,,ہر خزانے کے منہ پر ایک سانپ بیٹھا ہوتا ہے " کے مصداق یہ کوشش لا حاصل رہی . . . نسخۂ کراچی کا اس سے بہتر مصرف اور کیا ہو سکتا تھا کہ تصحیح کے دوران اس سے مدد لی جاتی ۔ اِس سے میوزیم کی نیک نامی اور شہرت میں اضافہ ہوتا ۔ یہدیہم الی صراط مستقیم . . .

احتجاجات و استدراکات

,,دانش" کے پہلے شمارے کی اشاعت کے بعد ہمیں مختلف ممالک سے متعدد محققین اور قارئین کے گرامی نامے موصول ہوئے ہیں جن میں مجموعی طور پر اس مجلّه کے ذریعے ایران اور برّصغیر کے ثقافتی روابط کو مستحکم کرنے اور برّصغیر میں فارسی زبان کے احیاء کے لیے ہماری کوشش کو سراہا گیا ہے۔

ہمیں خوشی ہے کہ اہل فکرونظر اِس مجلّه کی اشاعت کے بنیادی مقصد اور محرّک پر ہمارے ساتھ متفق ہیں اور یہی اتفاق آئنده ,,دانش " کی خوب سے خوب تر اشاعت یا یوں کہنا چاہیے که اشاعت کے بنیادی مقصد کے حصول میں معاون ثابت ہوگا۔

ہم اِن سطور کے حوالے سے اپنے تمام محترم قارئین اور ناقدین کا شکریه ادا کرتے ہیں۔ اور بجا طور پر امید رکھتے ہیں که وه آئنده بھی ہماری راه نمائی فرماتے رہیں گے۔

بعض دانش وروں نے دانش کے پہلے شمارے کے مقالات کا بالاستیعاب اور بنظر غائر مطالعه کیا ہے اور اپنی تنقیدی اور تعمیری آرا سے نوازا ہے۔ ,,احتجاجات و استدراکات " کا یه باب ہم اس لیے کھول رہے ہیں که طبع شده مضامین پر دوسروں کے نقطۂ نظر سے بھی آگاه ہو سکیں اور مجموعی کوشش سے اُن مضامین کی تصحیح و تکمیل کی طرف قدم اٹھا سکیں۔

دانش

دوائر غیرچاپی یعقوب چرخی

مولانا یعقوب چرخی کا لکھا ہوا ,,شرح اسماء الحسنی " کا متن دیکھا ۔ مرتّب نے اِس کے تین خطی نسخوں کی نشاندھی کی ھے ۔ لیکن دانش میں جو متن پیش کیا گیا ھے وہ تنھا ایک نسخہ پر مبنی ھے ۔ اس میں بعض اشکال پائے جاتے ھیں ۔ مؤلف نے ابتدا میں لکھا ھے ,,وآن اسماء الحسنی نودونہ است" لیکن متن میں یہ تعداد ۹۹ سے زیادہ ھے اور اس کے باوجود ایک مشہور اسم ,,الستّار " نہیں ھے ۔ اس متن کو دوسرے نسخوں سے مقابلہ کرنے کی ضرورت تھی ۔ ممکن ھے کہ تعـداد میں زیادتی ,,الماجد" کی تکرار سے ھوئی ھو ۔ پھر بھی ,,الستّار" کا نہ ھونا کوئی جواز نہیں رکھتا ۔

اس (شرح اسماء الحسنی) کے کم از کم تین نسخے مسلم یونیورسٹی علی گڑھ کی لائبریری میں ھیں ۔ ان کے علاوہ بھی متعدد لوگوں نے عربی و فارسی میں اس موضوع پر لکھا ھے جن میں فارسی میں علی متّقی اور عبدالحق محدث دھلوی کے نام خاص ھیں ۔

رباعی حورائیہ کی شرح یعقوب چرخی سے پہلے بھی ملتی ھے اس کی ایک شرح سید اشرف جہانگیـر سمنانی (متوفی در حدود ۸۲۹ ھـ) نے بھی لکھی ھے جو راقم الحروف کے پاس ھے ۔

سید وحید اشرف

مـدراس ۔ بھـارت

* * *

,,شرح اسماء الحسنی . . . میں ,,الحلیم " کی جگہ ,,الحکیم " لکھا ھوا ھے ۔

" الواجد " کی شرح مکرر لکھی گئی ھے۔

اکبر غالبی
کراچی ۔ پاکستان
★ ★ ★

یک بیاض نادر خطّی

ڈاکٹر امیر حسن عابدی صاحب کا مضمون ,,یک بیاض نادر شعر فارسی ،، پہلی نظر میں بہت ھی مفید دریافت ، معــلوم ہوا تھا لیکن سرسری مطالعے ھی سے یہ افسوسناک بات ســامنے آئی کہ صاحبِ بیاض نے (خدا اسے غریق رحمت فرمائے) تو کسی تحقیق و تفحص سے کام نہیں لیا تھا ، محترم ڈاکٹر صاحب نے بھی اِس ضمن میں محنت نہیں کی ۔ میں یہاں صرف ایک قطعہ کی طرف اشارہ کرنا چاہوں گا ؛ اگر اس بیاض کو مزید کھنگالا جائے تو شاید کچھ اور غلط نسبتیں سامنے آئیں .

مجلّہ ص ٦٨

چون جامۂ چیرمین شمرم صحبتِ نادان . . . الخ

یہ قطعہ صاحبِ بیاض نے مسعود سعدی سلمان سے منسوب کیا ھے حالانکہ یہ ابن یمین کا ھے ۔ دکتر صفانے ابن یمین کے ذکر میں اس کا جو انتخاب دیا ھے یہ قطعہ اس میں موجود ھے اور انہوں نے یہ انتخاب دیوان ابنِ یمین مرتّبہ سعید نفیسی مرحوم سے لیا ھے (تاریخ ادبیاتِ در ایران از دکتر صفا جلد سوم ص ۹۵۸) .

ڈاکٹر خواجہ حمید یزدانی
لاھــور ۔ پاکســتان
★ ★ ★

شمه ای از زندگی و آثار خواجۂ اجمیر

ص ۵۸ پر ,,وصول المعراج ،، سے جو رباعی منقول ہے وہ درایةً الحاقی ہے۔ خواجہ صاحب کے عقیدہ اور مسلک کو مدّنظر یہ اُن سے منسوب نہیں ہو سکتی۔ خصوصاً اس کا دوسرا شعر تو اُن کے اور اُن کے شیوخ کے عقائد ہی کے خلاف ہے۔ یہ کسی نے اسی طرح اُن سے منسوب کر دی ہے جیسے ,,شاہ است حسین بادشاہ است حسین ،، الخ و الی۔ اگر ,,وصول المراج ،، کی نسبت اُن سے صحیح بھی ہے تب بھی یہ رباعی الحاقی یقیناً ہے۔

خسروی

کراچی۔ پاکستان

★ ★ ★

برصغیرِ پاک و ہند میں مطالعۂ سعدی

کافی عرصہ پہلے میں نے ایک بھارتی صحافی کے۔ کے۔ کھلر کا مضمون اِس موضوع پر پڑھا تھا اور چونکہ اس میں شیخ سعدی کے سومناتھ آنے کا ذکر تھا اس لیے میں نے یہ مضمون ترجمہ کر کے اپنی کتاب ,,جونا گڑھ کے آخری ایام ،، میں شامل کیا تھا وہ اس لیے کہ سومناتو ! ریاست جو ناگڑھ میں واقع ہے۔ یہ بھی سنا ہے کہ شیخ سعدی کے ہندوستان آنے کے بارے میں وہاں پر کوئی ریسرچ بھی کر رہا ہے۔

اشفاق نقوی

لاہور۔ پاکستان

★ ★ ★

اختر راهی صاحب کا مضمون اگرچه تشنه هے تاهم برّصغیر پاک و هند میں سعدی سے متعلق خاصا معلومات افزا هے ۔ تشنه اِس لحاظ سے که بعض تصنیفات یا تحریریں اِس ضمن میں مذکور نہیں هوئیں .

سعدی کا سالِ ولادت جدید تحقیق کے مطابق ,,در حدود ٦٠٦ هـ ,, هے ۔ ملاحظه هو :

الف ۔ تاریخ ادبیات در ایران از دکتر ذبیح الله صفا مطبوعه تہران جلد ۳ صفحه ۵۸۹ .

ب ۔ تاریخ ادبیات ایران از دکتر رضا زاده شفق مطبوعه تہران ص ۲٦۳ .

معلوم نہیں اختر راهی صاحب نے کس بنا پر ۵۸۹ لکھا هے ؟

ڈاکٹر خواجه حمید یزدانی

لاهور ۔ پاکستان

* * *

کتابوں پر نقد و نظر ۔ غایة الامکان فی درایة المکان

جن خامیوں کی طرف آپ نے نشاندهی فرمائی هے وہ بےشک موجود هیں ۔ از روئے تحقیق ایسی خامیاں واقعی قابلِ گرفت هیں ۔ صرف آپ کی اطلاع کے لئے عرض کر رها هوں که احقر نے ڈاکٹر رحیم فرمنش کے مطبوعه نسخے کے مطابق غایة الامکان کا متن شائع کیا هے ۔ کراچی یونیورسٹی نے انڈیا آفس لائبریری لندن سے جو مائیکروفلم حاصل کی هے وہ ۱۰۵۷ هـ کے ایک مخطوطے کی هے ۔ یه مخطوطه میرے شائع کرده متن کی بنیاد نہیں هے ۔ یه وضاحت مجھے کرنی چاهیے تھی لیکن میں ایسا نه کر سکا ۔ بہرحال خامی اپنی

جگہ موجود ہے اور اب عذر تقصیر لا حاصل ہے ۔

پروفیسر لطیف اللہ (مترجم و مصحح غایة الا مکان ...)

کراچی ۔ پاکستان

* * *

استدراک

در ,,دانش ,, شماره ۱ ـ ۱۳٦٤ ش چنین خوانده شود

ص ۱۷ س ۱۰

پاک کن خود را ز خود هین یکسری

ص ٤١ س ١٤

بخواند از واقعه تا ختم قرآن

ص ۱٤۰ س ۸

فیروز پرینٹنگ پریس .

ص ۱٤۱ س ۲۱

محمد بشیر احمد ظامی

ص ۱۷٤ س ۵

مشہد یونیورسٹی کا نہیں بلکہ مشہد یونیورسٹی کے شعبہ ادب و معاشرتی علوم (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) کا نام علی شریعتی کے نام پر رکھا گیا ہے ۔

ص ۱۷۹ س ۱۲

عجم رمیده بو را نفسم بهار بادا

دانش

۳

پاییز ۱۳٦٤ ـ ۱٤۰۵

دوره ۱ ـ شماره ۳

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

چهار گفتار شیخ علاء الدوله سمنانی

- سرّ سماع
- شرح حدیث ارواح المؤمنین
- شطرنجیه
- فرحة العاملین و فرجة الکاملین

باهتمام

نجیب مایل هروی

مقدّمه

تقدیم به روحِ دانشمند فقید افغانستان ،
عبدالحی حبیبی ـ نضرالله وجهه ـ
بخاطر تحقیقات او پیرامنِ زبان فارسی .

شیخ ابو المکارم رکن الدّین علاء الدّوله احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی (و ۶۵۹ ـ م ۷۳۶ هـ. ق) از بزرگانِ محقّقان درعرفان اسلامی است دارای روشی خاص و مستقـل . آنـگاه که سیمای تصوّف اسلامی را در سدهٔ هفتم و هشتم ، بر اثرِ تتبّع و تطلّعِ آراء و آثار مشایخِ مسلّم این دوره به بررسی گیریم ، در می یابیم که براثرِ تسلّط آراء نازکِ شیخ اکبر ، محیی الدین بن عربی (م ۶۳۸) و استقبالِ صوفیان از آثارِ او ؛ و نیز به دلیل اقبالِ مقبول سالکان از تصوف عشق آمیز و ذوق انگیز ، روش و طرز سیروسـلوک عـلاء الدوله سمنانی ، از جهاتی ، با شیوهٔ متداول و پسندهای صوفیانـهٔ عصری ، کاملاً متفاوت بوده و به پسندهای عرفانی و تصوف زهد آمیز رایج در سده های چهارم و پنجم همانندتر می نماید .

به پندارِ نگارنده ، اگر برای شیوه هاطرزها و پسندهای عرفانی و صوفیانهٔ سده های هفتم و هشتم ، دو جویبارِ زلال و روان را در نظر آریم که یکی آراسته به دستِ آراء صوفیان عصری باشد ، و دیگری ساختهٔ دست آراء و اندیشه های پیران قرون چهارم و پنجم ـ خاصّه امام محمد غزالی ـ ؛ دربن صورت علاء الدّوله را در کنار جویبار دوم

می بینیم که به تسبیح و تحمید حق تعالی نشسته است .

باری با آنکه پیر سمنان ، اقتفای راه گشاده شدهٔ مشایخ و سلاّک قرون گذشته ـ بخصوص تتّبع راه حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی ـ را می کرده ، ولی از خصیصه های نو و برداشتهای تازه و باریک عرفانی ـ که خاصّ اوست ـ برخوردار بوده است ، بطوریکه در آثارِ موجودِ سمنانی ، نه تنها بسیاری از نکات ودقایقِ پیشینیان ، تفسیر و تعبیر شده ، بل بسیار است فوایدی که عصریست ، و فقط در نگاشته های سمنانی می توان ، آنهارا سراغ گرفت .

دیریست که نگارندهٔ این سطور ، به اهمیت فواید مزبور در آثار پیر سمنان ، پی برده ، و به تحقیق و تأمّل بر مؤلفات او پرداخته ام و نکاتی ارزنده در آثار او دیده ام که نه تنها از نظرگاه مفاهیم و مصادیق عرفانی حائز اهمیت است ، بل از دیدگاه تاریخ تطوّر و تحول عرفان و تصوف ، و تاریخ سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی مسلمانان ، و شناخت گوشه های تاریک از زندگی پیران و مشایخ صوفیه ، مورد توجه است وجای تحقیق و تدقیق دارد .

در نگاشته های پیر سمنان ، نکاتی دقیق ، پیرامُن مباحثِ خدا شناسی ، لطایف سبعه ، رجال الغیب ، جسمانیت خضر ، فلسفه ستیزی ، پیکار با آراء ابن عربی ، آراء و اندیشه های بخشیان و بودائیان و تناسخیان و نفوذ آنان در دستگاه مغولان ، پسندها و آداب دیوانی و درباری عصر سلطان ارغون (٦٩٠ ـ ٦٩٦ هـ) ، چگونگی سلوک برخی از مشایخ سدهٔ هفتم ، انتقاد بر طبقاتِ اجتماعی سدهٔ هفتم و هشتم و ناتوانیهای آنـان ، اختلاف مذهبی میان شیعه وسنّی ، و نکاتی پیرامونِ حکومت الهی و ولایتِ اهلِ سیف و ویرانی جهان اسلام بر اثرِ حکومت غیرالهی مغولان ، آمده است که بسیاری از مطالب مذکور

را نمی توان در دیگر نوشته های عصر سمنانی سراغ گرفت .

نگارنده در خصوص آراء ، آثار ، اصحاب و . . . علاء الدوله سمنانی کتابی پرداخته به نام „پیر سمنان : نقـد آراء و آثـار » و بتفصیل ازین ارمغانهای سمنانی یاد کرده ام ؛ از اینرو در اینجا بهمین اشارت بسنده می کنم و بشارت چاپ و انتشار آن کتاب را می دهم .

باری ، هم اکنون که عروس وقت و فرصت ، رخ نموده است ، وبه همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد مـترصّد چاپ و نشر رساله های کوتاه فارسی سمنانی شده ام ، درین نوبت ، چاپ چهار رسالهٔ کوتاه او را در نشریهٔ „دانش » ، به فال نیک می گیرم و می دانم که این ، لقمه ایست از خوان حکمتهای مشترک ما ، که به سوی لقمان می برم ، وبِضَاعَتیست مُزجاة که به جانب یوسف کنعان می فرستم .

و امّا در بارهٔ این چهار گفتار :

۱ ـ سرّ سماع

رساله ایست در تحریم و تحلیل سماع ، که سمنانی به خواهش دوستی ،در ٦٨٧ هـ نگاشته است . باید توجّه داشته باشیم که سمنانی از جمله مشایخی است که طبع آنان باسماع سازوار نبوده ، وهماننـد پیرانی چون مجدالدین بغدادی و مولوی معنوی ، سماع را تجویز نمی کرده اند . سمنانی در نوشتن این رسالهٔ مختصر ، به احیاء غزالی و یا کیمیای او توجّه داشته ، و از جهاتی ، همانند او به این موضـوع نگریسته ، و بیش از آنکه به دقایق عارفانه ـ عاشقانهٔ سماع و به تأثیر آن بر طبایع و امزجهٔ سلاّک بپردازد ، به نقد و بررسی ، و تفسیر و تأویل فتاوی ائمهٔ مذاهب اربعه از جمله شافعی و ابو حنیفه ـ پرداخته است.نیز همین مطالب رسـالهٔ سرّ سماع را ، علاء الدوله در باب

ششم از رسالهٔ ,,مالابدّ « باتفصیل بیشتر و باتوجهّ به نظرات صوفیه آورده است که در واقع می توان آن یکی را تکملهٔ این رساله بشمار آورد .

باری از رسالهٔ سرّ سماع ، یک نسخه در مجموعه رسایل او (ص ۱۸۹ ـ ۱۹۳) ـ که به خطّ مؤلف به سال ۶۸۷ هـ در سمنان کتابت شده ـ در دارالکتب قاهره (۱۱ ـ م مجامیع فارسی) موجود است . (طرازی : فهرس المخطوطات الفارسية ، ش ۹۳٤).

۲ ـ شرح حدیث ارواح المؤمنین

شرحی است بسیار عمیق و عرفانی از حدیث ارواح مؤمنان که پس از خرابی بدن شهادی ، چگونه و در کدام حضرت از حضرات الهیه قرار و آرام دارند . این شرح را سمنانی به خواهش ابو المواهب محسن ـ که او را فرزند اعزّ خوانده ـ نگاشته است .

روایتی راکه سمنانی ، در شرح حدیث مزبور ، به شرح برگرفته ، مأخوذ است از ,,مشارق الأنوار النبوية من صحاح الأخبار المصطفوية « که رضی الدّین حسن بن محمد الصغانی (= صاغانی لاهوری بغدادی از فقیهان و لغویان و محدّثان بنام (م ۶۵۰ هـ) بر اساس احادیث صحاح فراهم آورده است . (رک : حاجی خلیفه : کشف الظنون ، ستون ۱۶۸۸ ، ابن تغری بردی : النجوم الزاهره ۷ : ۲۶ ، یاقوت : معجم الأدباء ۹ : ۱۸۹ ، الجزری : اللباب ۲ : ۲٤۲) .

این حدیث را ـ با اختلافی اندک در پاره ای از کلمات ـ مسلم قشیری در صحیح خود ، ذیل باب ,,بیان ارواح شهداء در جنّت وحیات آنها نزد خدایشان « آورده است (رک : صحیح مسلم ، حققه محمد فؤاد عبدالباقی ۳ : ۱۵۰۳ ، ش ۱۸۸۷) .

ازین رساله ، دو نسخه موجود است : یکی نسخه ایست به خطّ

مؤلّف ، مورّخ ۷۱۳هـ ، که در دارالکتب قاهره ـ ۱۱ م مجامیع فارسی ـ نگهداری می شود و اساس کار نگارنده در تصحیح این رساله بوده است باعلامت اختصاری ,,قا» . دیگر نسخه ایست ظاهراً از اواخر سدهٔ هشتم ، که در مجموعه ۲۸٤٤ (ورق ۳۲۱ ب ـ ۳۲۸ آ) در کتابخانهٔ سپهسالار تهران محفوظ است و در قسمت نسخه بدلها باعلامت ,,سپ » نمـــوده شده . (ر ک : طرازی : پیشین ، ش ١٤٢٥ احمد منزوی : نسخه های خطی فارسی ۱۲۲۵) .

۳ ـ شطرنجیه

این رساله را ، بیشترینهٔ فهرست نگاران از جملهٔ مؤلّفات و نگاشته های سمنانی دانسته اند ، در حالی که چنین نیست ، بل رسالهٔ مزبور ، متضمّن نکاتی است عرفانی ـ آموزشی ، که سمنانی با تمثّل جستن به ابزار و آلات شطرنج ، به بیان آنها پرداخته ، ویکی از مریدان ، گفتار او را درین خصوص ، گویا با پسند و سلیقهٔ خودش در اواخر سدهٔ هشتم ، تحریر کرده است .

شطرنجیه حاوی دقیق ترین مطالب انتزاعی و تجریدیست که به نظر سمنانی ، سالک ، با توجهّ به آن ، می تواند خود را از قید و بند جهان مادی و شهادی برهاند و به کمال مطلوب برساند .

ازین رساله ، نسخه ای نفیس و منقّح به شمارهٔ (٤٤١ حکمت) در کتابخانهٔ مرکزی رضوی موجود است که نگارنده از فیلم آن ـ که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هست ـ استفاده کرده ام . (رک : فهرست نسخ خطیّ و چاپی آستان قدس رضوی ٦ : ٤٤١ ، دانش پژوه : فیلمها ۱ : ٦٥٩).

٤ ـ فرحة العاملین و فرجة الکاملین

این رساله متضّمنِ عمیق ترین و دقیق ترین یافته های عرفانی

علاء الدّوله سمنانی است که نگارنده آن را ، پس از ,,العروة لأهل الخلْوة والجلوة » و رسالهٔ ,, بیان الاحسان لأهل العرفان » ، از پخته ترین نگاشته های سمنانی می دانم . در رسالهٔ مزبور یادشده است از : شمه ای از حوال اخی محمد دهستانی ، تفسیر امرِ ,,کن » ، تأویل اوّلیات و احادیث اوایل ، تفسیر شطحیات بایزید و حلاج ، وقایع صوفیانه و انواع تجلّیات الٰهی ومشاهدات عرفانی .

سمنانی این رساله را به خواهشِ عزیزالدین محمد دهستانی در سال ۷۰۳ هـ ساخته ، ,,و چون مطالب آن ، موجبِ شادی دلِ سالکانِ عامل و تفرّجگاه کاملانِ دریا دل آمده ، نام او را در غیب فرحة العاملین و فرجة الکاملین نهادند » .

گفتنی است که آنچه جامی در خصوص ترجمهٔ دهستانی مذکور : در ,,نفحات الأنس » (ص ٤٤٥ ـ ٤٤٦ ، طبع توحیدی پور) آورده ، براساس همین رساله و ,,رسالهٔ اقبالیه » (= چهل مجلس) است .

ازین رساله ، نسخه ای به خطِ مؤلف ، با تاریخ ۷۰۳ هـ در مجموعهٔ رسایل او (ورق ۲۱۱ ـ ۲۲۷) در دارالکتب قاهره ـ ۱۱ م مجامیع فارسی محفوظ است که اساس کار تصحیح ما بوده است درین چاپ . (رک : طرازی ، پیشین ، ش ١٦٦٦).

نجیب مایل هروی *

* زاده در ۱۳۳۱ ش در هرات (افغانستان) . سابق : وابستهٔ تحقیقاتی انجمن تاریخ ـ کابل ـ اکنون : وابستهٔ تحقیقاتی بنیاد پژوهشهای اسلامی ـ مشهد .

آثار : ۱ ـ صُوَر ابهام در شعر فارسی . ۲ ـ تصحیح العروة لاهل الخلوة و الجلوة علاء الدوله سمنانی ـ ۳ ـ تصحیح آداب المریدین ابو نجیب سهروردی .

(۱)

سرِّسماع

بسم الله الرّحمن الرّحیم

وبه نستعین

(۱) شکر سمیعی را ، وثنا بصیری را که به شکرانهٔ عطای سمع و انعامِ بصرکه ,,فجعلناه سمیعاً بصیراً" (۱)کس قیام نتوانست نمود . و سپاسِ یگانه ای را که سرِ وحدانیّت در متابعت احمد به خلق نمود . و درود بر احمدی که سرور کاینات و مهتر و بهترِ مخلوقات است و بر یاران و اهل بیت ومتابعان او تا روز قیامت ، والسلاّم .

(۲) أما بعد حمدالله تعالی دوستی ازین بیچاره از سرّسماع سؤال کرد و رباعی شیخِ سعید ، علی لالا قدّس الله سرّه با او گفته شد :

رباعی

اشکال طریقت نشود حـل بسـؤال

نه نیز به در باختن نعمت ومـال

تاجـان نکنی ، خون نخوری پنجه سـال

از قـال ترا ره ننماینـد به حـال

(۳) أمّا آنچه فی الحال از امر حضرت عزّت به دل رسید و بر صفحهٔ دل نقش بست ، هم در حضور او به کلک بنان درسلک بیان کشید و این چند کلمه بر صفحهٔ کاغذ ثبت کرد ان شاء الله که ملامت زده نشویم هر چند که راه ملامت گزیده ایم واز سلامت در ملامت

گریخته ، و سلامت دین درین دانسته ؛ به مدح و ذمّ کسی فربه ولاغر نشویم . قولوا قولوا فما اردتم قولوا . (٢)

بیت

در ما نگیرند هر آنچه هستند گویند
چـون آیینهٔ وجـود خلقـان ماییم

ماسلم الله عن المحادثة الخلق ولا رسله فکیف أنا . (٣)

(٤) فی الجمله بباید دانستن که چون خواست تا سرِ ,,کنتُ کنزاً مخفیّاً فأردت أن أعرف ،، (٤) آشکارا شود صفت تجلّی مریدی حق در تجلّی سبقت نمود نور مراد از آن تجلّی بظهور بپیوست مرید چابک سوار بر اسبِ مراد در میدان خالقی به چوگان قدرت گوی قهر و لطف بازیدن آغاز کرد ، گاه از عالم غیب به صحرای شهادت می انداخت وگاه از صحرای شهادت به عالم غیب می انداخت تا همهٔ اسرار بر صحرا نهاد . آنچه محبوب حقیقی به لفظ گهربار می فرمود که : ,,اوّل ماخلق الله تعالی نوری ،، (٥) اشارت بدین سرّ بود و مراد از مَکمَنِ (٦) غیب چون خواست تا ظاهر شود از پرتو شعاعش ذرّات خلق پیدا شد . هر چند میدان سخن وسیع است أمّا بر مقصود اقتصار کنیم درین مقام .

(٥) اولی در هر وجود ، نوری از هستی هستِ باقی تعبیه افتاد که اگر آن نور نبودی هیچ وجود ، صورت نبستی . پس در خاک و آب و باد و آتش ، درهریک نوری از آن تعبیه بود چون مرکب شـد وجودِ حیوان از برکتِ آن حاصل (گردید) و آن انوارِ مفرده به سببِ ترکیب زیادت قوّت گرفت و استعدادِ قبولِ فیض و رحمتِ رحمانیش حاصل شد . انسان که خلاصهٔ موجودات است و از خلق ممتاز ، حکم رحیم به حکمت قدیم قالب او را از عناصر اربعه ترکیب فرمود وجه مناسبتش باحیوانات ؛ ازین روی نوری از انوار روحانیـت در او تعبیـه کرد

آشناییش با روحانیان ؛ ازین قبیل سرّی از اسرار الوهیت در او ودیعت نهاد ملایکهٔ مـقرّب را به سجودش امر کردن بدین سرّ بار امانت این سرّ بود که فرمود : ,,و حملها الانسان انّه کان ظلوماً جهولا ،، (۷)

(٦) ما را سخن باسرّ سماع است خود ناگاه به کوچهٔ دیگر بیرون افتادیم باسر سخن رَویم که سرّ سماع در ازل هر ذرّه ای از موجودات که خطابِ ,,اَلست بربّکم ،، (۸) را سماع کرده بودند امروز چون نسیمی از نفحاتِ ,,انّ لربّکم فی أیام دهرکم نفحاتٍ ،، (۹) بر جانِ ایشان وزید ، خواستند تا به همان سر منزل باز روند ، فریاد از نهادِ شان بر آمد :

آن ره که من آمدم کدامست ای جان

تا باز رَوَم که کارِ خام است ای جان

راه بر آن کوی حقیقت که مشایخ طریقت اند ایشان را به مداومت ذکر فـرمـودند بر قضیهٔ ,,فاذکرونی اذکر کم ،، (۱۰) کلمهٔ آهن صفتِ لا اله الاّ الله را برسنگ وجودِ بشریّت زدن آغاز کردند . نوری (که) در هریکَ از آن تعبیه بود بظهور آمد و این نور را نارِعشق گویند . درین سنگ اجزاء وجود بشریّت انسان باقی بود دخانی با آن همراه آمد و سببِ این دخان است که به نوریّت نرسیده است ناریّت درمشاهدهٔ حقیقت آن درک توان کرد . در کتابت چگونگی آن دشوار توان آورد . این نار را به سوختهٔ نور محمّد رسول الله احتیاج آمد از آن در وجود انسانی درین مقام تمکّن یافت به کبریتِ نماز حاجت افتاد و فتیلهٔ صوم در می بایست و از روغن زکات ناچار بود و کعبهٔ چراغ بضرورت درکار ، تا در گنجینهٔ خانهٔ دل که اسرار الوهیّت در آنجا مُوَدّع بود روشنایی این چراغ انوار روحانی و حقایق اسرار سبحانی مطالعه افتد.

رفتیم باقالب که از عناصر اربعه مرکّب است : از خاک نفس تولّد کرده، از آب قلب در وجود آمد ، از باد سرّ برخاست ، از آتش روح

پیدا شدْ . و این مجموع همهٔ حیوانات را هست . امّا درین مقام نورِ روحانیّت تجلّی نکرده است و درخانهٔ وجود روح به خلافت ننشسته ، هریک به طبیعت خود مایل اند : نفس را مذلّت و کاهلی پیشه است ، قلب را به عمارت دنیا و شهوات دنیا میل است ، سرّ را هوی و خود پرستی در سر است ، روح را کبر و غضب و امثال آن صفات است . چون نور روحانیت متجلّی شود روح در مسند خلافت متمکّن گردد ,,تخلّقوا بأخلاق الله ,, (۱۱) اینجا دست دهد ، نفس را مذلّت به حکم ، و کسالت به ثبات مبدّل شود . قلب روی به عمارت آخرت نهد * و به نعیم اخروی مشغول گردد و آن علم و معرفت است . سرّ هوی و خود پرستی از سر بنهد و عاشقی و خدا.پرستی پیش گیرد . روح را کبر به رحمت و غضب به غیرت مبدّل شود وْ لطیفهٔ سرّ در ضمن ,, قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها ,, (۱۲) درج است فهم کن . ,,قد افلح من زکیها ,, یعنی :

خوش وقت کسی که کرد سر در سرِ او
عمری بگذاشت خوش خوش اندر برِ او

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء (۱۳ ,,وقد خاب من دسیها ,, یعنی :

بیچاره کسی که باز ماند از درِ او
جـان عود نساخت برسر مجمر او

ذلک هو الخسران المبین (۱٤) اعاذنا الله و ایّاکم عن الخسران و واحلنا دارالرضوان . (۱۵)

(۷) أمّا نورِ روحانیّت و سرّ الوهیّت که در وجودِ انسان ودیعت است . بعد ازین ترکیب بوده چون روحانیت به عالم الوهیت نزدیک تر

* اصل : نهد ـ تلذذ

بود از انوارِ دیگر که در قالبِ انسان تعبیه است زیرا که عناصرِ اربعه مدتی بود تا از آن حضرت دور افتاده بودند خواست تا سلسلهٔ شوق شان در جنباند و از قرب حضرت شان یاد دهد در عبارتِ ,,ذکرهم بایّام الله ،، (١٦) به سماع اشارت آمد . اگر نیکو بنگری همهٔ حیوانات در سماع باتو شریک اند أمّا چون استعداد وکمالیّت ندارند از آن مقام عبور شان ممکن نه . آخر از روحانیان این آواز می آید که ,,ومامنّا الاّ له مقام معلوم ،، (١٧) از ادیب شاهنشاه ملایکهٔ مقرب فریاد ,,لو دنوت أنملة لأحترقت ،، (١٨) به عَیّوق می رسد . این * مقام جز محمد و محمّدیان کسی را نباشد درین سماع با همدیگر جز ایشان دم نتوانند زد ما خود از مقصود دور افتادیم و به حکایتی دیگر مشغول شدیم باسر سخن رویم و از سرّ سماع شمه ای بیان کنیم .

(٨) سالک چون در عالم بشریّت سلوک می کند کدورتِ ثقل و کثافتِ بدن سبب مجاهده و مداومت بر ذکر از روی روح روحانیت پاک می گرداند اگر در اثنای سلوک سماعی کنند جایز باشد و عجب نباشد که آن حجبات سبب شوقی که از ازل در سرهر سرّی از اسرار ربوبیّت که در هر ذرّه ای اُز ذرّات بنی آدم موجود است منخرق (١٩) گردد و روح روحانیّت را خطابِ ,,اَلَست ،، یاد آید و به برکت سماع درعالم معنی به خلافت بنشیند . و انواری که در وقت ایجاد در هر عنصری تعبیه بود از مکمن غیب به عالم ظهور بیوندد و دست موافقت درگردن مرافقت اندازد و به نور روحانیّت به سرّ الوهیّت که در ایشان ودیعت بود واصل گردند و به تازگی ندای ,, یا ایّتُهاَ النّفسُ المطمئنّة ارجعی الی ربّک راضیةً مرضیة ،، (٢٠) به گوش جان سماع کنند .

* اصل : درین

بیت

تاقیامت شرح عشقش دادمی گرکسی بودی که باور داشتی

(۹) هان وهان تا در حق علمای اسلام بدگمان نشوی و نگویی که آن پیشوای امم امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه می گوید که : سماع حرام است . و شافعی رضی الله عنه می گوید که : مباح است . وحق جز با یکی نیست اینجا نظری دقیق می باید ، این نکته را فهم کردن که مصطفی صلی الله علیه وسلّم فرمود : ,,اختلافُ العلماء رحمة ،، (۲۱) و در باب سماع ابو حنیفه رضی الله عنه به امر ,,انصر أخاک ظالماً ،، قیام می نماید و بر عوام النّاس که نفس ایشان ظالم است رحم می کند و به منع *سماع ایشان را نصرت می دهد چون می داند که ایشان به نفس شنوند منعِ کلّی می کند و او را نظر بر عوام است زیرا که می داند که خواص را اشارت در حسبِ حال کافی باشد التفات ایشان در فروعات به تقلید نباشد .

(۱۰) و آن مبیّن حقایق شریعت، گرم رَوِ طریقت ، شهبازِ حقیقت شافعی رضی الله عنه نظر بر خواص می دارد که ایشان سالکان طریقت اند . ومی داند که نفسِ ایشان سبب مجاهده ای که می کنند و محاربه به اشارتِ ,,رجعنا من جهاد الأصغر الی جهاد الأکبر ،، (۲۲) با عدوِ ,,اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنبیک ،، (۲۳) پیش گرفته اند نفس ایشان مظلوم است امر ,,انصر أخاک مظلوماً ،، (۲٤) را انقیاد می نماید و به جوازِ سماع اشارت می کند و می داند که عوام النّاس بر طفیل ایشان از کتم عدم به وجود آمده اند نظر از ایشان قطع می کند و رحمة علی الخواص سماع را مباح می دارد . آنها که اخصّ الخواص باشند

* اصل : به خطّی دیگر نوشته اند : تمتّع

شرح سماع ایشان درین مختصر نگنجد .

بیت

آن کس داند حال دلِ مسکینم کورا هم ازین نمد کلاهی باشد

(۱۱) آنها که نفسِ ایشان ظالم است از اصحابِ شمال اند و آنها که نفس ایشان مظلوم است از اصحابِ یمین اند ,,و السّابقون السابقون أولئک المقرّبون (۲۵) اخصّ الخواص اند ، جماعتی اند که درازل خطابِ ,,الست ،، به گوشِ دل سماع کردند و مرغِ جانِ شان به جواب ,,بَلیٰ ،، مشرّف شد ، امروز چون سماعی شنوند عجب نباشد که همان مرغِ روحانی در پرواز * آید و در هوای هویّت به بال وپرِ حقیقت پروازی کنند که زاهدان و عابدان به سالهای دراز به روزه و نماز در آن مقام که ایشان طیران کنند یک قدم نتوانند زد . این بیچاره می گوید :

من زاهدِ خشک و عابدِ سرد نِیَم
جز مردِ سماع و باده و درد نِیَم
من تابزیم نرد غِمش خواهم باخت
زین شیوه اگر توبه کنم مرد نِیَم

(۱۲) باری اگر این مقام نداری به نظرِ ارادت در اصحابِ این مقام نگر ، و درحقّ ایشان حسن الظنّ باش (تا) از فایدهٔ مایدهٔ ایشان محروم نمانی چه حق تعالی فرماید : ,,أنا عند حسن ظنّ عبدی و لیحسن ظنّه ،، . (۲۶) اللهم أجعلنی حسن الظنّ بخواص عبادک و أجعلنی (۲۷) من ,,الّذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه ،، (۲۸)

★ ★ ★

* اصل : به خطّی دیگر : آواز *

وهذه رســالة منحنى الله بالهامها مرتجلاً فى بداية أمرى و عنفوان حالى وشرح ارادتى . و هذه اوّل رسالة اجراها الله على قلمى من غير اختيارى و المملى فى ذلک الحال كان قلبى ويلهـــم ربّى قلبى كتبتها فى حضور السائل فى شهور سنة سبع و ثمانين و ستمائة فى الخانقاه السكّاكى بسمنان صينته عن طوارق الحدثان . و أنا الفقير الى الله احمد بن محمد بن احمد البيابانكى المعروف بعلاء الدّولة السمنانى المعترف بالتقصير و التوانى تاب الله عليه توبة نصوحاً من جميع الآمال والأمانى . تمّت الرّسالة . (٢٩)

★ ★ ★

(۲)

شرح حدیث ارواح المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

(۱) سپاس بسیار و ستایش بی شمـار آفریدگار مفـردات و پروردگار مرکّبات را ؛ و درود بی اندازه و محامد تازه بر سر و سرور اخیار ، احمد مختار ، محمّدِ امانت دار ؛ و اهل بیتِ نامدارِ کامگار ؛ و یارانِ فرمانبردارِ بامقدار ؛ و متابعانِ ایشان که سریر دایرهٔ شریعت او دارند همچو برکار باد *.

(۲) امّا بعد ؛ این مختصری است در معنی حدیثی که فرزند اعز ابو المواهب محسن ، پاکیزهٔ روزگار ، سماع می کرد از ,,مشـارق الانوار فی صحاح الأخبار ,, ، التماس نمود که جهت من براین سفینه دُرری که در بحر آن حدیث مودّع است در صورت اصداف عبارات ثبت کن تا بر روی روزگار یادگار ماند ، ومرا بدان ، درحال افتخار و در مآل نام نیکی اِدخار** ماند .

(۳) بر وفقِ ملتمس او آنچه از غیب بی عیب و ریب*** بر لوح دلم نقش بست بر صحیفه این صفحه جهتِ او سواد آن را نوشت . ان شاء الله تعالی که بر بیاض لوح عقلش منتقش گشته ، به مطالعه سواد

* سپ : برقرار باد .

** سپ : ادخال .

*** سپ : عیب ریب -

العین سویداء او پیوندد ، و مثمر به حقیقتی - که مثبت حق وماحی باطل باشد - باشد . چنانکه به برکت آن بر اعضاء و جوارح او در طاعت حق تعالی بر وفق متابعت مصطفی - علیه الصلاة و السلام - طاری ، و بر جدول روانش جهت مستفید از حقایق آن جاری شود . ان شاء الله العزیز و ما ذلک علی الله بعزیز . (۱)

(٤) أخبرنی (۲) استاذی مجدالدین علی بن محمد بن عبدالصّمد الرّونی - رحمه الله - عن استاذه ابو الفضائل الحسن بن محمد بن الحسن الصغانی مؤلّف کتاب ,,مشارق الانوار،، بقراءة سیّد الحسنی عماد الدین ذی الفقار مدرس الشافعیة فی المستنصریة بسنده المتّصل بمسلم القشیریّ المتّصل استاذه بعبد الله بن مسعود انه قال قال النبّی - صلیَ الله علیه وسلّم : ,,أن أرواح المؤمنین طیر (۳) خُضَر تعلّق فی شجرة (٤) الجنّة ،، هکذا (٥) ذکره فلیشی و اختصره . والروایة ,,أن أرواحهم فی جَوفِ طَیرٍ خُضرٍ لَهاَ قنادیلُ معلّقةٌ بالعرش تسرحُ مِنَ الجنّةِ حَیثُ شَاءت . ثمّ تَأوی الی تلکَ القَنادیل . فَاطّلَعَ الیهم ربّهم اطّلاعةً . فقال هَل تَشتَهوُن شیئاً ؟ قالوا أیّ شیءٍ نشتهی ؟ ونَحنُ نَسرَحُ مِنَ الجنّه حَیثُ شِئنَا ، فَفَعَلَ ذلک بهم ثلاثَ مرّاتِ . فَلمّا رأوا أنّهم لن یُترَکوا من أن یُسألوا ، قالوا : یا ربّ أن تردّ أرواحنا فی * أجسادِنَا حتّی تُقتَلَ فی سَبیلک مرّةً أخری فَلمّا رأی** أن لَیسَ لَهُم حاجةٌ تُرِکُوا ،، . (٦) و فی روایة اخری غیر ما فی المشارق : ,,أرواح الشهداء بی حَواصِلِ*** طَیرٍ خَضرٍ یسرّحون فی ریاض الجنّة ،، (۷) .

(٥) ای فرزند (بدان) که مصطفی - صلی الله علیه وسلّم -

* سب : الی

** سب : راوا .

*** قا : ,,بی حاصل ،، نبود .

مشاهدات غیبی را که عینی اوست در قوالب عبارت آورده جهت ساکنان ظلمت آباد عالم محسوس بیان می فرماید، تا از این صورت، راه بدان معنی برند .

(٦) واین نوع ارشاد سنّت الهی است چنانکه در خواب ـ که برادر مرگ است ـ به حکم ,,الله یتوفّی الأنفس حین موتها والّتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری ،، (٨) معانی معقوله را در لباس صور محسوسه پوشانیده به شخص شهادی می نماید ، و در حافظهٔ او نگاه می دارد تا چون بیدار شود آن حال بر معبّر عرضه کند تامعبر از آن صورت معنی غیبی در یافته جهت او تعبیر کند و او را بر حقیقت آن حال اطّلاع دهد .

(٧) اگر عامی است و دیده است که ماری بدو حمله می آورده ، از دشمن خود که در عالم شهادت داشته محترز شود به صدقه ، تا به خُلقِ خوش دفع آن دشمن کند .

(٨) و اگر از سالکان است ، بداند که صفتی ذمیمه است از صفات نفس امّاره . چون حِقد و ضِغن (٩) ، که می خواهد تا حقیقت لطیفه انسانیّت او را زخم زند در تبدیل آن صفت ذمیمه بر آنچه موجب ضعف نفس امّاره باشد اقدام نماید ، و بدان سبب سلوک او پیش افتد ، و مراحل و منازل زود قطع شود .

(٩) و اگر آن معانی برصورت خواب و واقعه به اهل شهادت بنمودندی هرگز ایشان را از عالم غیب خبر نشدی ، و در ظلمت عالمِ حُدُوث سرگردان ماندندی *، و انباء انبیاء و ابلاغ رسل نافع نیامدی ؛ حکمت الهی چنین اقتضا کرد (که) در خواب و واقعه ایشان را به

* قا : بماندی .

غیب رلهی باشد تا چون صاحب خبری از آن* عالم سخنی گوید مستبعد ندارند . و پیش از مرگ از برادرش ـ که خواب است ـ احوال آن دریابند .

(۱۰) و اگر کسی را همّت عالی باشد به خواب مجرّد قناعت نکند ، و در اقدام بر آنچه موجب ضعف نفس است قدم نهد تا به حکم ,,موتوا قبل أن تموتوا ,, (۱۰) هواهای نفس مرده و صفاتِ ذمیمهٔ او کشته شده ، او را در صفت موت اختیاری قیامتِ صغری مطالعه افتد ، و عالم غیب را مشاهده کند و بر تمامت وعد و وعیدی که رسول بحق بیان فرموده مطّلع شود ، و دل بر دار فناء پُر عناء ننهد و بر فریب رعنای دنیای غدّار اعتماد نکند ، و در عمارت سرای فانی اجتهاد بلیغ مبذول دارد تا به نعیم جاودانه مشرّف شود ، و بدین آلات** و ادوات محسوس و معقوله تخم سعادتی در مزرعه عالم شهادت بکارد تا در عالم غیب بدَرَود و بدان پلید نگردد .

بکار امروز تخم نیک نامی

که فردا بدروی بیت سعادت

ان شاء الله تعالی .

(۱۱) ای فرزند چون معانی دانستی ، بدان که نفس بر مثال*** سگِ گرسنه درندگیها می کند که پیش از آن نکرده باشد .

ای فرزند عزیز ، ای یاران گرامی که به سلوک مشغول اید و به تشریف (۱۱) وصول مشرّف شده اید نصیحت از مشفق خود قبول کنید ، و تا جان درتن است و نَفَسی از عالم مکدر کون و فساد تنسّم (۱۲) می

* سب : صاحب خبری آن .

** سب : لات .

*** سب : بدان برمثال

کنید *، در مراقبه نفس و امانت (۱۳) او در هر نفس **، تقصیر مکنید تابه سلامت از این درد آشیانه به مأمن عالم جان و دل رسانید . ان شاء الله تعالی بالخیر و السّعادة و السلامة . سرّی جدید در اثنای تحریر این اسرار حق تعـــالی فرا دل داد ، آوردن آن *** به قلم صـــوری بر این ورق **** ضروری شد .

(۱۲) ای فرزند عزیز ـ بدان که همه انبیا و اولیا از نَفس آخرت ترسیده اند ، و از حق تعالی ختم به خیر استدعا کردند ـ ,,اللهمّ أختم أعمالنا بالخیر و أجعل عاقبة أمورنا ***** خیراً » (۱٤) ـ و در وقت خود ساخته . وشیخ احمد غزالی ـ قدّس الله سرّه ـ در آخر ,,سوانح » بدین معنی در صورت نظم اشارتی کرده و گفته :

گر غرّه بدان شدی که دادم به تو دل
صد قافله بیش برده ام از منزل ******

,,تمت بالخــــیر »

* * *

* سپ : . . . وفساد می کنید .
** سپ : وامانت او هرنفس .
*** سپ : ,,آوردن آن » نبود .
**** سپ : فرق .
***** سپ : عواقب امورنا .
****** قا : برده اند .

(۳)

شطرنجیه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(۱) رسالهٔ شطرنجیهٔ شیخ علاء الدّوله سمنانی قدّس الله روحه و نوّر ضریحه (۱) : اسراری که در شطرنج ودیعت نهاده بودند از روی حال ، نه از روی مقال ، جمله بامن آموختند و پیش از تعلّم دقایق وتفهیم حقایق بامن گفتند که : ای بیچاره اسرار ظاهر ربّانی از مدرسهٔ ظاهر خواهی آموخت ، بیا به یک لخطه در مدرسهٔ ,,سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی أنفسهم (۲) ,, بنشین تا آن رموز که در مدرسه ، چندین گاه معلوم نشد مفهومِ تو گردد .

(۲) پس اوّل کسی که از آلات شطرنج با استادی من برخاست ، پیاده بود . او را دیدیم در پیشِ شاهِ شطرنج صف کشیده ، با او گفتم : مرا پنده ده . گفت * : ای ظاهر بین ــ در من نگر و سیرت رفتار من آیینهٔ غماز ** خود ساز ، تا عروس اسرار از پردهٔ استار روی نماید . در من نگر که جان را فدای شاه کرده ام و در پیش او چاکروار إستاده ام و روی در روی خصم او کرده ، تاهر آسیب که از خصم او بدو خواهد رسید به من رَسَد ، بدان می روم تا خصمان او را به ترکتاز بدوانم . أمّا راه بس باخطر است ، گاه از فرس بترسم گاه از پیل

* اصل : وی گفت .

** اصل : غماز .

تهویل (۳) خورم . گاه از رُخ ، رخ برتابم گاه از فرزین تهوین (٤) یابم امّاچون خانه را باچندین رنج قطع کنم بامن گویند : هشت کارکردی مُزد بستان ، تا اکنون پیادهٔ بودی ، این دم سوار شو . از مرتبهٔ پیادگی به درجهٔ فرزینی رسیدی و فرزینِ فرزانه شدی و همنشین شاه گردیدی . این چیست ؟ یعنی هرکه کابین داد ، عروس بُرد و هرکه کارکرد مُزد یافت .

بیت

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد .

وبی تکلّف ،

بیت

خواهی که شاه رقعهٔ آزاد گی شوی

زاسپِ * مراد خویش برغبت پیاده شو

(۳) دوست من ـ اگر خواهی که بربساطِ عبودیت ، فرزینِ باتمکین شوی (و) همنشین شاه گردی ـ الفقراء جالسته (۵)ـــ پیاده وار بیشِ شاه جان فداکن کُه : ,,یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون » (٦) . مگر هشت خانهٔ بهشت به قدم همّت بسپری راست به رقعه (ای) رسی که ,,فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » (۷) گویند همنشین شوی امّا هوش دار که راه پر خطر است گاه تلبیس ابلیس از راه افکند گاه غرور دنیا از دوست باز دارد و گاه نکبت شهوت سرگردان کند . امّا اگرچه راه پر خطر است چون به منزل رسیدی بی خطر است . فرزین فرزانه و فرس باهوس و رخ فرخ و فیل چون میل در بساط معلمی به

* اصل : اسپ = اسب .

تعلیم منصوبهٔ عشق در جولان اند و به صنایع و بدایع و عجـایب و غرایب رموز مکتب دانش در روش و رفتار ، هر یک موجبِ هدایت . گفتم سبق از همه باید دانست تا نطعِ (۸) عبودیت به سرابرده شود و از هریک علم حاصل کنم .

(٤) از آنجا پیش فرزین رفتم و گفتم : مرا از علم خود درس گوی ، گفت : ای دوست روش خود را دلیل خود ساز تا ترا از بیان حیرت به بیابان عبرت برد . گفتم : روش تو چیست ؟ گفت : من همنشین شاهم و باشاه همخانه ام ، به یک خصلت ، و آن آنست که عزلت جویم و گوشه اختیار کنم . وچون عزلت جستم عزّت یافتم .

بیت

کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت .

کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید .

از شاهراه برخاستم و به گوشه ای رفتم . لاجرم هیچ کس را این مسلّم نشد که مرا . تو نیز اگر خواهی که در جوار حق قربت یابی ، گوشه ای گزین و از میان ، گوشه گیر و از راه گفتگوی برخیز که عزلت سبب عزت است .

بیت

گرشوی گوشه گیر چون ابرو

بر سرِ دیده ها نشانندَت

در عزلت عزّت است هم در دنیا و هم در آخرت . خواجه علیه السّلام چهل سال در کوه عزلت گرفته بود تا عزّت ازل و ابد در کنار او نهادند .

(٥) چون این نصیحت یادگرفتم ، روی سوی پیل آوردم و گفتم : ای پیلِ با تهویل مرا از روش خود فایده ای فرمای . گفت : ای

دوست بر این رقعه (ای) بدین بزرگی در مانده ام و فرومانده : گاه از شبیخون فرس دماغم بر ترس ، وگاه از تاختن رخ برحذر ، و گاه از مکر پیاده در گوشه (ای) آفتاده ، أمّا یک هنر دارم که دو منزل را یکیْ سازد و از هر خانه (ای) که حرکت کنم در دوم خانه نزول نکنم به سیوم خانه باز روم . لاجرم به دو باری ازمیانِ رقعه به کنار نطع نشینم و نه دست پیاده به من می رسد و نه بای رُخ ادراک من می کند . تو نیز ای دوست برنطع دنیا پیل وار فرو مانده ای اگرچه دنیای غدّار شبیخون می آرد وگاه زن و فرزنـد از حق باز می دارد وگاه چرب وشیرین خوردن وبر جای نرم خفتن از حضرت دور می اندازد کـه : ,,یأکلون کما تأکل الانعام ،، (۹) . توَ نیز اگر می خواهی که از همه مکاید (۱۰) و مقائید (۱۱) دنیا رسته شوی ، چون از خانۀ رحم مادر قدم بیرون نهادی ، ملتفت به لذّات دنیای فانی مشو ؛ چنان کن که مردان کرده اند تا به دو قدم به منزل صدق رسیده اند که : ,,فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ،، (۱۲) که ,,کما وصلت شاهدین ؟ ،، (۱۳) قاعده است که چون اشتغال دنیا بر تو آید بر همه مرد وار بشت بای زن .

(٦) چون این مقدّمات شنیدم از آنجا در گذشتم وسـوی فرس تاختم . گفتم : ای فرس پرهوس .. این سخن در دماغ من کارکرد تو نیز هرچه داری از رموز ، بیار . گفت : ای دوست بربساط شاه شطرنج بغیر رُخ هیچ آلتی به من نرسد . گاه برپیل شبیخون برم و گاه بر پیاده تاختن آرم ، ازین منزلت بدان یافته لم که چون از خانۀ خود حرکت کنم یک خانه راست روم ، دیگر خانه کژ (۱٤) بدان خانـه قاعـدۀ راست یاران نگاه دارم و بدین خانۀ دوم قاعدۀ عزلت را تقرّب کنم . چون در تقلّب احوال باشم گاه (روی) بر این طرَف کنم وگاه بدان منزل رو آرم . تو نیز اگر خواهی بر نطع شرع محمدی علیه السّلام

قرب یابی ، رفتارِ من پیشه کن که خانهٔ دوست در عالم عبودیت یک خانه شریعت است دوم خانه حقیقت . در عالم شریعت راست رو باش که کمال شریعت راست روی است .

بیت

راستی آور که شوی رستگار

راستی از تو ، ظفر از کردگار

از کژی افتی به کم و کاستی

از همه غم رستی اگر راستی

و والی ولایت شرع می فرماید که درین عالم راستی کن : ,,فاستقم کما أمرت,, (۱۵) . امّا چون به عالم حقیقت رسی ، گوشه ای گزین و از راه و دیار خلق دور باش تا راست رفتن و قاعدهٔ ,,ثمّ استقاموا,, (۱۵) نگاه داری و به کژ رفتن عزلت عزّت هر دوجهانی یابی .

(۷) چون از اسب روی برتافتم به درخانهٔ رُخ آمدم ، گفتم : ای رخ فرخ بیاتا از رموز چه داری . گفت : ای عزیز من . براین بساط شطرنج هیچ کس از من بزرگ تر نیست که مردِ آزادم و تیز دَو و سبک خیز . گاه بر پیل ترکتاز کنم ، گاه بر اسب شبیخون برم . همه از دست من عاجز اند . اگر من نباشم شاه را مات نزدیک آید . این همه را که یافتم از برکت یک خصلت یافتم و آن آنست که تیز دو و راست رَوَم ، هرگز کژی گردِ پیرامن من نگردد .

بیت

برین بساط چو رُخ رَو که چرخ فرزین گرد

پیاده کردبسی شاه را زفیل و فرس

چون راست رفتاری پیشه کردم بر رقعهٔ شطرنج آفت به من نرسد .

ای دوست صادق و ای یار موافق تو نیز اگر می خواهی به رقعهٔ عبودیت ونطع اخلاص بشریّت و شریعت ، قربِ حق یابی همچو من راست رَوی پیشه گیر تا مانند من به یکبار از گوشهٔ بساط دنیا بر رقعهٔ آخرت رسی که راست رفتاری کارِ مردان است وکژ رفتاری فعل زنان .

بیت

بشنو که براستی چه می گوید رخ

گر راست رَوی هر آنچه ما راست ، تراست

(۸) چون درسِ رُخ بر خواندم به درِ سرای شـــاه راندم ، گفتم : ای شاهِ باجاه ، اینها همه رعیت تو اند چندین فواید از ایشان حاصل کردم بیار تا اسرار چه داری . گفت : ای دوست دیده بگشای و در من نگر ، تا صورت حال من مطلوب تو در کنار تو نهد و مقصودت محقّق گرداند ، بگو تاسیرتِ تو چیست وچونست ؟ گفت : من والی ولایت این رقعه ام تامن بجایم ، بازی بر جاست ، أمّا چون من مات شوم همه رقعهٔ بساط برافشانند وسپاه زیر و زبرگردد هم هوسِ فرس نماند هم تهویل فیل سود ندارد ، هم تمکین فرزین فریاد نرسد هم رخ فرخ دست نگیرد ، هم چارهٔ پیاده بکار نیاید تا مادام که من بجای باشم همه اهل بساط را رونق باشد هم قرب وصلت ومنزلت در هشت خانهٔ بهشت مرا چون مثال رقعه مسلّم شده است . هرکجا خواهم رَوم وهرکه در جوار من باشد از آسیب تهییب دشمنان او را حمایت کنم . این بدان یافته ام که آهسته رفتارم چون رُخ شتابزدگی نکنم یک یک خانه به احتیاط بروم . و اگر احتیاط نکنم در دستِ پیاده مات شوم . ترا اقتدای صورت رفتار من تمام باشد .

بیت

صاحب وقار چون شه شطرنج اگر شوی
یابی ز صدر رنج بکلّی ره نجات
زنهار سوی خانهٔ بیگانه رخ منه
اندیشه کن که تا نبسود دامگاه مات

تو نیز اگر خواهی که به رقعهٔ شرع مرتبهٔ شاه یابی تاچون هشت بهشت به اقطاع به تودهند که ,,ادخلوا الجنّة أنتم و أزواجکم ,, (۱٦) درحق تو حقیق گردد وهرکه در جوار تو افتد امان یابد از شبیخون قضاء و قدر . و مادام که تو باشی و عالم بر پای باشد و ,,لولاک لما خلقت الأفلاک ,, (۱۷) در حقِ تو مقرّر شود . این مراتب وقتی یابی که حرفتِ من پیش گیری وصنعتِ من بجای آری و آهسته رفتار باشی که شتابزدگی شیطانی است که : ,,التعجیل من الشّیطان والتأنّی من الرّحمن ,, . (۱۸) به احتیاط باش که راه دشوار است که اگر براحتیاط روی ، گاه باشد که به یک سجده که نیاوری ابلیس وار مات شوی وطوق ,,انّ علیک لعنتی الی یوم الدّین ,, (۱۹) در گردنِ جانِ تو ماند .

(۹) ای دوست هرکه از شطرنج چندین گنج برگرفت در عالِم ,,سنریهم آیاتنا فی الآفاق ,, (۲۰) مسافری شرط اوست أمّا هرکه هزار بار اسرار قرآن بر او خوانند وهنوز بیدار نشد خاکساری است که هرگز از خواب غفلت بیدار نگردد . چونِ عجایب شطرنج را در عالم صورت نقشی بستی ، در عالم معنی نظرکن ، هرگاه معانی را به جان و دل تلقین کردی همهٔ احوال دنیا و آخرت ازیک چیز حقیر تو اند .

(۱۰) عزیزِ من آگاه باش که تا * شاهِ برجاه ، بر رقعهٔ فرمان باشد فرس ، خصمِ او از او دفع می کند و گاه از بهرِ او پیل تاختن

* اصل: شاه چوتا .

آرد ، گاه فرزین به دعوت او برخاسته ، گاه پیاده در پیش او چاکروار ایستاده ؛ با این همه مرتبت ، وقت بود که در خانهٔ رفتارش فروگیرند ومات گردد همهٔ آن رقعه را برافشانند ، همه یاران او از ترکتاز باز اِستند ، صاحب شطرنج گوشهٔ نطع برافشاند و آن شاهِ باجاه را در زیر آن خریطهٔ مذلّت اندازد .

(۱۱) عزیز من بر رقعهٔ حیات امروز شاهِ باجاه توئی ، اهل وخدم چون آلات شطرنج ، گردِ تو در آمده ، گاه یکی بر شکل فرس از بهرِ تو تاختن می آرد ویکی برصفت رُخ خصم تو می افکند ، گاه چاکران چون بیاده گردِ تو در آمده وکمر خدمت برمیان بسته ؛ ناگاه بیکِ قضاء بحکم قدر نوائب انقضاء ادوارْ وانقراض اطوار به یک دو باری درخانهٔ عمل مات کنند ، آن همه امتناع و اولاد از تو نفور کنند تو اسیرو بیچاره در آن خانهٔ عمل مات اجل شده و دستبردِ چرخ بوقلمون به امر ,,کن فیکون ‚‚ رقعهٔ عیش برافشانده ، ترا درآن گور تنگ و تاریک اندازند وهمه از تو مهر بردارد ، نه از تو کسی یاد آورد و نه از تو کسی سخن گوید وجز کردار به فریاد تو ، غیری نرسد و جز عمل دست تو دیگری نگیرد . اگر معاملهٔ تو رقم حسنات دارد بهشت جاویدان تراست ، و اگر علامت سیّئات دارد دوزخ ونیران (۲۲) ترا بُوَد که : ,,من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعلیها ‚‚ . (۲۳) والله أعلم بالصّواب .

★ ★ ★

(٤)

فرحة العاملين و فرجة الكاملين

بسم الله الرّحمن الرّحیم

وبه نستعین

(۱) سپاس و ستایش نامتناهی ذاتی را که وجـود حقیقـی حق اوست و وجود بخشندهٔ بحق اوست . به علم قدیم ,,کن » را کاف کون ساخت وبه الف ارادت از ,,کن » که عالم امر است ,,کان » که عـالم خلق است بپرداخت . و به قدرت کاملهٔ خود عالم امر را که غیب است باهرچه در آنجاست لباس صور صفات خود شان در پوشانید و مظاهر صفت ,,هو الباطن » (۱) کرد . وبه حکمت بالغه ، عالم خلق را که شهادت است مظاهر صفت ,,هوالظاهر » (۲) گردانید . و این هر دو عالم را که از آثار افعال اوست که از صفات او که به ذات او قائم است محلّ و مقام تراکیب گردانید . وختم تراکیب بر وجود انسان کرد که مقصود لنفسه است . و کون را به مصدریّت عالم امکان و زمان داشت و از تصریف زمان ابنیهٔ ماضی و مستقبل وفاعل و مفعـول و امرونهی بر افراشت و بر آنجا امور سیاست و طهارت و عبادت مرتب فرمود وجهت امر سیاست علم سلطان به خلـق نمـود وجهت امـر طهارت نقش جمال ولایت در صورت آب وگل بر تختهٔ وجود بنی آدم بنگاشت وجهت امر عبادت نقاب عزّت از چهرهٔ نبوّت برداشت .

(۲) و درود الهی بر سر وسرورِ کاینات ومهتر و بهتر موجودات

محمّد مصطفی باد که درِّ وجودِ عزیزش که مظهر ذات وصفات حق بود اسرار سلطنت و ولایت و نبوّت درج فرمود و بر لوح وجودش ختم نبوّت نهاد و ســرّ ولایت را بعد از وی در صورت متابعان سنّت او بیرون داد و امر سلطنت را بحسب تبدّل زمان بر وفقِ مقتضای حکمت اظهار صفات قهر و لطف ، چنانکه صواب دید به شخصی قائم فرمود تا بر وفق مجاری افعال خلق به حکم ,,اعمالکم عمّالـکم ،، (۳) به ایشان معاملت پیش گرفت و عدل وظلمی که از آن شخص صادر می شد به فضل و عدل او مربوط بود . عدل او را تو فضل حق می خوان وظلم او را از عدل حق می دان . ,,أنتم ظلمتم أنفسکم انّ الله لایظلم أبداً ولا یأمر بالسوء والفحشاء أحداً ولایخرج عن مشیّته شیئا * و انهّ قد أحاط بکلّ شئی علماً و احصی کلّ شئی عدواً ** ،، . (٤) و بر آلِ برگزیده و اصحاب پسندیده ومتابعان سنّت ورزندهٔ او تا روز قیامت ، والسّلام .

(۳) أمّا بعد ؛ چون به حکم تعارف روحانی ، فرزند ، عزیز الدین محمّد دهستانی را ـ بلّغه الله اقصی الأمانی ـ با این بیچاره ایتلاف جسمانی اتفاق افتاد و بر قضیهٔ ,,قد علم کلّ أناس مشربهم ،، (۵) از سر چشمهٔ دل این گدا ذوق آن مشرب باز یافت روی از همه بر تافت و دستِ رد بر روی مرادات نفس و هوی زد و پای همّت درطریق حق نهــاد . این بیچاره نیز چون حسن استعداد در وی تفرّس (٦) کرد آستین ارشاد باز نوردید و دست تصرّف دراز کرد و او را در طریقت بدانچه وسع بود ارشاد نمود . اوّل به خدمتش مشغول گردانید و مدّتی در آنش بگذاشت چنانکه گاه بودی که در هر ماهی یک نوبت بیش مرا

* کذا فی الاصل . باید : ,,شیئی ،، باشد .

** کذا فی الاصل . باید : ,,عدداً ،، باشد .

نتوانشتی دید . و او نیز صادق وار بدان خدمت قیام نمود و عاشق وار چنانکه حق آن بود دادِ خدمت بداد .

(٤) بعد از آن ذکرش تعلیم داد و بهِ نفی خواطرش ـ خیراً کان ام شرّاً (٧) مشغول گردانید تا به اندک روزگار اثر ذکر در باطنش نفوذ کرد و جوهر معنی ذکر در دلش متجوهر (٨) گشت و شایستگی خلوت نشستن در وی پدید آمد و ذکرش تلقین داد به اصحاب در خلوتش فرستاد . و هر دم آثارِ رشد در وی ظاهرتر می شد تا در آن خلوت بر عناصرِ و طبایع و افلاک و انجم ولایت باطن خود عِبره (٩) کرد .

(٥) بعد از اتمام اربعین در صحبتش راه داد و به دقایق تربیت عقد رقایق شیطانی از نفس او بازگشاد و چنبر نفس او را به رشتهٔ دل مربوط گردانید تا وساوس شیطانی به القای ملکی مبدّل گشت و قابل الهامات ربّانی شد . بعد از سالی که در صحبت تربّیت تمام یافته بود حق تعالی و تقّدس به عنایت ازلی که با او داشت ابواب تجلّیات جمالی و جلالی بر وی بگشود و کار به جایی رسید که توسنِ بَنان (١٠) را در آن میدان جای جولان نماند . و هردم بر مزید بود وهست و باشد الی ابدالآباد . ان شاء الله تعالی .

(٦) مقصود از تلقین این عبارات و تقریر این حکایات آنست که بعد از وصول بدین مقامات و شهود این حالات التماس نمود که البتّه بیان شافی می باید فرمود در نسبت ذاتی ، که انسان * را با حق هست. هرچند که هرگز روندگان تا امروز پیرامن این معنی نیـارسته اند گردیدن ، و در وقت تقریر ** با اصحاب همدم صاحب قدم جز به اشارت ازین حقیقت بیانی نکرده اند تاغایتی که جنید قدّس الله سرّه

* اصل : ایشان .

** اصل : تحریر تقریر . به خطّی دیگر .

که استادِ قوم بود ، چون شنود که شبلی قدّس الله سرّه از سرِ مستی گاهی نفسی مستانه می زند ، بدو نوشت : الله الله فی الخلق یا أبا بکر نحن نأخذ الکلمة فنشنّفها ونقرطها و نتکلّم بها فی السرّ ادیب ؟ ، أنت جئت مخلعت الازار العزار * بینک وبین أکابر القوم ألف طبقة فی اوّل طبقة ذهب ما وصفت . (۱۱)

(۷) و هم او فرمودی : نهینا عن افشاء هذه السرّ کما نهینا عن الزّناء و السّرقة . (۱۲)

(۸) و بزرگان طریقت باتفاق فرموده اند که : افشاء سرّ الرّبوبیّة کفرٌ . (۱۳)

(۹) و مارا یاری بود حلبی ، بسیار گفتی : للفقراء سرّ الجهل به کفر و الجهر به ألف کفر . (۱٤)

(۱۰) وهم او گفتی : الحرام کلّ الحرام افشاء سرّ الخاصّ للعام (۱۵)

(۱۱) مع هذا کلهٔ چون اقتراح آن عزیز از حدّ درگذشت و اشتیاق او ، بیانی (را) که ممدِّ عیان او باشد بغایت رسید درخلوتی که در رجب سنه ثلث و سبعمائه این بیچاره را به اصحاب ، اتفاقِ نشستن افتاد بعد از هشتم روز استخاره کرد معانیی که از غیب الغیوب بر لوح دل نقش می شد بر صفحهٔ این صحیفه ثبت کرد ویقین دانست که تا شخص از راه عیان وافی به سرِ سرّ این مخدّرهٔ غیبی نرسد این بیان او را جهت دوای ، بیماری جهل را کافی نباشد و از آن سرّ همچنان مستور و از چشم اغیار دور ، در حرمسرای حظایر قدس منزّه ماند . فأمّا چون حق تعالی بنده ای (را) سَبَلِ (۱٦) ضلالت به عنایت بی علّت خود از پیش چشم دل برگرفته باشد و از علم الیقین به عین

* کذا فی الاصل.باید : ..مخلعت العذار» باشد . (تقوی)

الیقین پیمانیده و از کمال کاملان نصیبی وافر به او ارزانی داشته و به خصوصیت ,,انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان ,, (١٧) مخصوصش گردانیده ، ازین بیان ، اطمینان دلِ او زیادت گردد و از بارگاه عین الیقین قدم در خلوت سرای حق الیقین نهد .

(١٢) و اگر سالکی باشد که بر قدم صدق در مقام مجاهدت به معاملت مشغول است و در طلب کمال ساعی ، از شنودن این بیانات فرحی به دلش پیوندد و جانش را فرحی از هواجِس نفسانی و مکاید شیطانی حاصل آید و در مجاهده سعی بیشتر نماید و شوقش بیفزاید . چون این بیان موجب شادی دل سالکان عامل وتفرّجگاه کاملان دریا دل آمد نام او را در غیب ,,فرحة العاملین و فرجة الکاملین ,, نهادند . ان شاء الله تعالی که حق تعالی قلم بیان ما را از هوی و بدعت پاک دارد و نگذارد که هر چه نه بر وفق قانون شریعت سیّد کاینات باشد علیه السلام ، بر زبانِ * قلم جاری گردد . وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاّ هو (١٨) ولایحیطون بشیءمن علمه الاّ بماشاء (١٩) ولایطلع علی غیبه الاّ بماشاء کما شاء (٢٠) وهو بکلّ شیءعلیم . (٢١)

(١٣) ای عزیز من بدانکه حق تعالی وتقدّس در ذات یکتاست و در صفات بی همتا ، و هیچ چیزی را با او نسبت ذاتی تصوّر نتوان کرد از آنکه ماحدِّ ذات ، چنین گفته ایم که : الذّات شیءفرد قائم بنفسه مستغنی بجمیع الوجوه عن غیره (٢٢) واجب الوجود مفیض بصفات الکمال (٢٣) منزّه عن صفات النقصان . (٢٤) و از اینجاست که ذات هیچ شیئی از اشیاء را هیچ کس بیان نتوانست کردن جز آنکه از صفات و عوارض آن چیزی را بیان کردن علی سبیل الرسم لاعلی سبیل الحدّ .

* اصل : زمان .

(٢٥) برمثال آنکه گویند : آتش جوهری مضی محرق است یا آب جسمی سیّال رطب بارد ، وامثال این . فأمّا احاطت ذاتی او به همه اشیاء به نصّ صریح و عقل صحیح بلااتصال صوری ولاانفصال معنوی ثابت است کقوله تعالی : ,,ألا انّه بکلّ شی محیط . „ (٢٦) ونسبت وجودی از راه وهابی و واجب الوجودی در همه اشیاء موجود . که اگر نسبت وجودی وهبی او نبودی هیچ چیزی را از کتم عدم به صحرای وجود نیامدی ، و این نسبت وجودی بی اتصال صوری و انفصال معنوی تصوّر باید کرد وکیف یتصوّر الانفصال وهو یقول (٢٧) : ,,وهو معکم أینما کنتم . „ (٢٨) ویقول : ,,ونحن أقرب الیه منکم ولکن لاتبصرون . „ (٢٩) ویقول : ,,ونحن أقرب الیه من حبل الورید . „ (٣٠) وکیف یتصوّر الاتصال وهو کان ولم یکن معه شی و الآن کما کان ، (٣١) سبحانه و تعالی عن الاتصال و الانفصال و التجزیة و التبعیض و التکییف و التّشبیه ، وهو الله الواحد الأحد الصّمد الفرد الوتر الّذی (٣٢) ,,لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفواً احد . (٣٣)

(١٤) چون این معنی در وحدانیّت او در مقام وحدت دانستی ، ویقینت شد که در عالم غیب و شهادت جز ذات وصفات وافعال و آثار او هیچ چیزی دیگر وجود حقیقی ندارد . بعد ازین در مقام کثرت درطلب نسبت وجودی او در اشیاء مختلفه و مؤتلفه قدم نِه ، روی به گنج کاف ,,کن „ آر که گنج معرفت در وی تعبیه است و نسبت وجودی را آنجا طلب کن تا بیابی . ان شاء الله تعالی .

(١٥) فأمّا نسبت احاطت ذاتی همچون نسبت احاطت عدل پادشاه دان به مملکت و اهل آن ، نه متّصل از راه صورت بدیشان ، نه منفصل از راه معنی از ایشان .

(١٦) و بیقین بدانکه هرچه را در غیب و شهادت وجودی می یابی

یا آثار افعال اوست که صادر شده است از صفات او که قائم است با ذات او که مستغنی است به جمیع الوجوه از غیر خود .

(١٧) و بدانکه چون کاف کلمهٔ ,,کن » از غیب روی به شهادت می نهاد ، اوّل به الف اظهار قائم گشت و به فاء تفاصیل متصل شد . بعد ازآن از راه ارادت درمیان کاف ونون بظهور آمد و ,,کان » کلّ کاینات شد از حقیقت نقطهٔ وجودی که در امر بود موجودات ظاهر شدند برمثال آنکه متکلّم تا سخن نگفته است سخن به ذات او قائم است و او در ذات خود سخنگو ست ، فأمّا چون ارادت سخن گفتنش بادید آمد ، سخن گفت و از وی کلمه ای در وجود آمد و اثر فعل متکلّم این کلمه گشت که دالّ شد بر آنکه ذات او به صفت متکلّمی موصوف است . درین وقت که این کلمه بظهور آمد نه وجودی گرفت ، نه درین کلمه ، حروفی چند تعبیه بود نه هر حرفی از چند نقطه حاصل آمد ، نه بعد از ترکیب نقطات ، حروف صورت بست ، نه از ترکیب آباجاد (٣٤) مرکّباتِ علوی وسفلی چون معادن و عقـول و نباتات و ملایکه و حیوانات وشیاطین. کلمهٔ کاملهٔ انسـان بر صفحـهٔ صحیفـهٔ شهادت نقش گشت و صورت بست ، پیش از تکلّم در علم ذاتی متکلّم. این همه معلوم بود امّا به ظهور اشارت امرِ ,,کُن » آمد که متکلّم به سخن درآمد . و متکلّم از بدوِ ظهور ارادت که امرِ ,,کن » فرمود تا ابد در محو و اثبات به امر ,,کن » آمر خواهد بود . و به سبب آن امر ، بهشت و دوزخ جاوید خواهد ماند . اگر نه او بدین امر آمر بودی در غیب و شهادت هیچ چیزی را وجود ممکن نبـودی . و چون اهـل بهشت و دوزخ ابداً متنّعم ومتألِم خواهند بود و وجود خواهند داشت یقین شده است که از اثر امرِ ,,کن » که متکلّم دائم بدان متکلّم است وجود و خلود خواهد بود .

(۱۸) أمّا بعد ازین بدانکه اوّل کاف کلمهٔ امر بود بعد از آن به نون نبوّت پیوست . بعد از آن الف ارادت از منشأ عالم جبروت درمیان کاف کلام و نون نبوّت ظاهر شد ، کون حاصل آمد ، کاف کون را کاف کلمهٔ امر دان ، و واوِ کون را واوِ ولایت خوان ، و نونِ کون را نون نبوّت تصوّر کن . سه مرتبه اینجا بادید آمد :

(۱۹) ,,اوّل ماخلق الله تعالی القلم ،، (۳۵) شد و آن کاف کلمهٔ امر است . اوّل ماخلق الله تعالی روحی ،، (۳٦) شد و آن واو ولایت است . ,,اوّل ماخلق الله تعالی نوری ،، (۳۷) شد و آن نون نبوّت است .

(۲۰) و هریکی از اینها در عالم خود اوّل افتادند در بساطت ، و از جوهریّت و جسمیّت و عرضیّت منزّه ؛ فحسب بودند هر یک در عالم بساطت خود در مرتبهٔ وساطت به حق قائم . بعد از آن قلم کاف که در قبضهٔ قدرت حق است از دوات روح و مداد نور برداشت و بر بیاض لوح ,,اوّل ماخلق الله تعالی العقل ،، (۳۸) که در مرتبهٔ چهارم که عالم جوهریّت است و او در آن عالم افتاده است نام خود را نقش فرمود و اثر فعل کتابت که دالّ است برصفت کاتب ـ کما قال الله تعالی : ,,وکتب فی قلوبهم الایمان ،، (۳۹) ـ بظهور آمد . اینجا چهار حرف چهار عنصر در مقام جوهریّت جهت ظهور صورت این اسم بر لوح عقل نقش بست ، الف آتش صفت و لام لوح باد و آب و های خاک ازین نقش برخاست ، از دایرهٔ خاک افلاک ظاهر گشته ، از نور بیاض عقل که عرش حروف اسم است و انجم و کواکب درین مقام افلاک بادید آمدند ، (واز) سوادِ آن حروف عالم شهادت بادید آمد و صورت جسم گرفت ، و بیاض که در آن حروف بود بر جوهریّت ماند ، و عالم غیب گشت . از نقطاتی که (به) بیاض و سواد آن حروف تعلّق داشت اهل غیب چون ملایکه وشیاطین بادید آمدند و از نقطات بیاض ملایکه

واز نقطات سواد شیاطین . در فطرة الله جوهر بود در صنع الله جسم گشت در صبغة الله عرض حاصل آمد ، کار عالم غیب و شهادت پرداخته شد . از سورتِ اسم اعظم حق ، عَلَمِ معرفت اسـامی بر بام وجود انسان برافراخت و او را مظهر صفات و منظر تجلّی ذات خود ساخت مسمّی خود ازین همه منزّه است . تعالی الله عن ذلک کلّه علوّاً کبیراً . (۴۰)

(۲۱) بعد از آن آباجاد که ازین حروف در عالم شهادت ظاهر شد معادن و نباتات و حیوانات صورت ترکیب یافتند . بعد از آن کلماتی که از آباجاد علوی و سفلی بظهور پیوست و مجموعهٔ عالـم غیـب و شهادت گشت و کلمات کاملات که مقصود از اظهار نقطه و حروف و آباجاد ایشان بودند ظاهر شدند و این صور بنی آدم بودند . لاجرم ختم ترکیبات بحکم ,,اوّل الفکر آخر العمل ،، (۴۱) ترکیب ایشان افتاد و همه اشیاء از سوابق و لواحق و متممّات ایشان بر طفیل از کتم عدم قدم در دایرهٔ وجود نهادند و شایستگی آن که بدین اسم ناطق شوند یافتند و محلّ علم اسماء گشتند وقابلیّت آنکه آیینهٔ تجلّیات جمال و جلال حق گردند حاصل کردند و حق تعالی به لطف بی دریغ خود انسان را به کرامت ,,ولقد کرّمنا بنی آدم ،، (۴۲) مکرم گردانید و تشریف خلافت ,,و (هوالذی) جعلکم خلائف الأرض ،، (۴۳) در ایشان پوشانید و به بقای ابدی شان منشور نوشت ، و عنوانِ نامه را از اینجا آغاز نهـاد که ,, من الملک الحیّ الّذی لایموت الی الملک الحیّ الذی لایموت ،، . (۴۴)

(۲۲) بعد ازین درمقام تفاوت در دیدهٔ * بیننـده بادیـد آمـد در

* اصل : دیدن .

مشاهدهٔ جمال محبوب ، از آنکه

نظارگیان روی خــوش

چــون درنگرند از کرانهــا

در آیینه روی دوست بیننـــد

ازینجــاست تفاوت نشانها *

که بقدر صفای آیینهٔ خود هر کسی از آن جمال بهره ای بردارند . لابدّ است که تفاوت در دیدن بیننده بقدر صفا و کدورت آیینه وصغر وکبر بادید آید و الاّ در حسن جمال هیچ نیفزود و نکاست . و او چنانست که گفته اند : آن چنانست او که می باید وهیچ چیزش بِه نمی شاید .

(۲۳) و اگر مستعد این حال خود این سخن دریافتی ، در صدف این کلمات دُرّ یافتی و الاّ بازگرد که به هرزه شتافتی . مصراع : کین ره نه به پای چون تویی یافته اند .

(۲٤) باری صورت ترکیب اسم که کلمهٔ کامله است در ترکیب بنیّت انسانی به کمال رسید . لاجرم او قابل اسم و قابل تجلّی مسمّی شد و حامل بار امانت معرفت ذات وصفات حق گشت به نسبت حقیقی که دُرّ رقایق جبروتی که دقایقِ ملکوتی مربوط بدان است و شقایقِ ناسوتی بظهور آمده از آنست ، درج بود . و در وجود انسان بحکم آنکه مجموعهٔ عالم غیب و شهادت است جمع گشته و به سبب این ترکیب که آنچه علی سبیل الانفراد (٤٥) در هر چیزی علوّی یا سفلی مفرد یا مرکّب تعبیه بود بتمام و کمال در وی نهاد ، سرّی دیگر که در هیچ یک از مفردات و مرکّبات علوی و سفلی غیبی و شهادی نبود از

* اصل : که به نشانها .

نهادش سربر زد ، و آن لطیفهٔ انانیّت کامله است که آیینهٔ تجلّیات ذات و صفات شده مدرک ورای آن عکس جمال ـ که در آیینه پرتو زده است ـ آمد و ذوق آن دریافت . درین مقام چون حجبات باطل حقیقت نمای از پیش او برخیزد وعکس جمال را در آیینهٔ انانیّت خود مشاهده کند به نسبت حقیقی که * در ضمن امر مودّع بود و در وقت ظهور کاتبیّت بر لوح عقل مسطور ، و در عین کتابت مضمر ، وعلی سبیل التدرّج (٤٦) در هر وجودی از موجودات مفرده و مرکّبه تربیت یافته ، و در معراج به سدرة المنتهی انسان واصل شده ، و به مرتبهٔ آیینگی رسیده ، وقابلیّتِ بکمال ، حاصل کرده لابدّ است که از ذوق این تجلّی یکی ترنّم ,,رآی قلبی ربّی » (٤٧) آغاز کند ، و دیگری سرودِ ,,لم أعبد ربّا لم أره » (٤٨) سراییدن گیرد .

(٢٥) و اگر آن حجبات دفعةً واحدة از همه وجود بیننده مرتفع شود و نعوذ بالله محفوظ ولایت نباشدْ درِ بدایت مشاهده نعرهٔ ,,سبحانی ما أعظم شأنی » (٤٩) از همهٔ وجودش برآید و فریاد ,,أنا الحقّ » از نهادش سر برزند . أمّا اگر پروردهٔ عنایت باشد و در حجرهٔ ولایتش تربیتِ بکمال داده ، چون به شرفِ تجلّیات صفات حق مشرّف (شود) به زبان عجز و مسکنت از سرِ نیاز تمام آواز برآرد که : ,,أنا التّراب و أنت ربّ الأرباب » (٥٠) آخر نه ربّ الأرباب از بهرِ این سرّش می گویند که هر سالکی را از سلاّک راه حق چون نظر بر حقیقتی** ـ که در همه اشیاء ، چنانکه در صورت رقایق ودقایق و شقایق یاد کردیم ، موجود بود ـ افتاد . آن را به حقیقت و ربوبیّت گرفت و الله خودش

* اصل : حقیقی که .

** اصل : حقیقی .

ساخت . آخر نمی شنوی که حق تعالی چه می فرماید وکلام مجید *
از راه استفهام به معنی انکار ارباب المتفرقه خبر (می دهد) : ,,أم
الله الواحد القهّار » (٥١) . آخر کلمه ,,لا اله الاّ الله » نه بهرِ این معنی
فرستادند تا بدان کلمه نفی ,,اله » را دروغی کنند و اله حقیقی الله را
دانند و الهیّت را در الله مثبت گردانند . آخر در مقامات ابراهیمی نمی
نگری که بتدریج چگونه از همه برگذشت و متوجهّ قبلهٔ ,,فاطر
السّماوات والأرض » (٥٢) گشت ؟

(٢٦) وبیقین بدانکه در ارادت ملکوت و آسمان و زمین عجایب
بسیار است و از هر یک بویی از نسیم محبوب به مشام عاشق رسد و او
از غایت اشتیاق نعرهٔ ,,هذا ربّی » (٥٣) بر دارد تا عنایت ازلی در صورت
افول وفنا وهلاک این اربابِ متفرقه را در کمالیّت ربّ الأرباب بدونماید
و متوجّه قبلهٔ وجه الله اش گردانند تا عرض ِ ترنّم ِ ,,هذا ربّی » ،
دستان ِ ,,(إِنّی) لا أُحِبُّ الآفلین » (٥٤) بر دست گیرد و پای در
بوستان توحید نهد و روی به گلستان وحدت آرد و گاهی از ندای ,,کلّ
شیءٍ هالک الاّ وجهه » (٥٥) عشق جمال ِ وجه الله در دلش می افزاید .
و گاهی به کرشمهٔ نازی (که در) ,,ألم تر الی ربّک » (٥٦) درج است
جانش می رباید . و گاهی به آیتِ ,,کلّ من علیها فانٍ ویبقی وجه
ربّک ذوالجلال والاکرام » (٥٧) آیینهٔ دلش را می زدایند .

(٢٧) غرض از عرض این بیان آنست که تا بدانی که آنچه از
عجایب ملک و ملکوت در مقام مشاهده می کنی ومی بینی ، بیرون ز تو
نیست ، همه در مملکت انفس خود می بینی . و نسبتهای وجود مفردات
و مرکّبات علوی وسفلی عالم آفاق است که غیب و شهادت تو از آن

* اصل : وزکلام مجید .

مرکّب است درخود مشاهده می کنی ، فی المثل گاه هست که همه عالم را یک لقمه ساختی و فرو بردی ، چون از آن حال باز می آیی عالم برقرار است . یا می بینی که عزرائیل یا شیطان را کشتی ، وچون با عالم شهادت آمدی ، عزرائیل را به جان گرفتنِ خلق مشغول می بینی ، و شیطان کمرِ اغوای ابناءِ آدم محکم برمیان بسته و علَم دعوت بر افراشته .

(٢٨) پس می باید که معلوم کند که این حالات و واقعات آنچه دیده است به باطن او تعلّق داشته است برنسبتهای ملکی و شیطانی خود را هلاک کرده است و بر عالم وجود خود محیط گشته تا غلط نکند و از واقعه تمتّع یابد و سیرش پیش افتد وبداند که همهٔ موجودات و مرکّبات غیبیات و شهادیات علویّات وسفلیّات آفاقی و انفسی اسباب و ادوات و آلات ووسایط اند (که) جهت تکمیل این لطیفه ، حق تعالی بادید کرده تا به کمال آیینگی رسد وشایستگی آن حاصل شود که این لطفیهٔ انانیّت کامله را حق تعالی بر وی به جمیع صفات لطفیات و قهریات تجلّی کند و در تجلّی هر صفتی او را قوّتی می بخشند تا تحمل تجلّی ذاتیش بادید آید ، چون به ذات تجلّی کند همه صور صفات در ذات هالک شوند و بخودی خود ندای ,,لمن الملک ،، (٥٨) در دهد ، وهم بخود جواب ,,لله الواحد ،، (٥٩) بازدهد . و این لطیفه مدرک ومستمع این سؤال وجواب باشد و از ذوق آن متمتّع گردد .

(٢٩) و اگر باظاهر این وآن وقایع را بعینه همچنان باشد که شخصی شنیده است که از درختِ جوز ثمره (ای) حاصل می شود که از آنجا روغن می توان گرفتن ، چون آن ثمره بدید ، خواهد تا از ظاهر آن روغن بیرون آرد . غلط کند و مغز را نیز تلف کند . فأمّا اگر عصاری استاد را طلب کند تاعلم روغن گرفتن در وی آموزد بعد از آن

او را بینی ، که روی از ظاهر بگرداند وپوستهای آن را یک یک باز می اندازد تا به مغز رسد . بعد از آن مغز را نیز در عصیر آرد تا آنچه روغن صافی است از همه اجزاء مغز بیرون آید و کُنجاله (٦٠) نیز همچون پوست از وی بازافتد . برهمین طریق مرد سالک که طالب حقیقت است می باید که این پوستهای شهادت و غیب را از خود بازاندازد و در اندرون خود سیر آغازد تا به مغز رسد . چون به مغز رسید روغن تحقیق را از آن مغز حاصل کند و به خوردِ آتش حقیقیش دهد تا آن نور حقّانی که مقصود است بظهور پیوندد وبه اصل خود واصل شود وبه تفاصیل ذوق معرفتش حاصل شود .

(٣٠) ونیز وقایع را باظاهر انداختن ، به آنکه سیر در پیش نیفتد ، عُجبی و غروری (که) خرسنگِ راهِ سالک گردد ، واقع شود و سالک در ظواهر باز ماند ، وسرِّ تعبیر بر وی کشف نشود ؛ چه علمِ * تعبیر از شیرین ترینِ علوم است از غیب ، و جزوی از اجزاء نبوّت است . چون بر واصلان این علم کشف شود و دریابند که تعبیر وقایع سلاّک نوعی دیگر است . فی المثل اگر عامّیی بیند که ماری را کُشت ، معبّر گوید : خصمی را دفع خواهد کرد . و اگر سالک بیند که در بیدای نفس سلوک می کند ، باید گفتن که : صورت صفتی از صفاتِ ذمیمهٔ نفسانی هلاک خواهد شد . وهر دو تعبیر درست است . وبه صورت مار تعلّقی ندارد اگر بیننده ای این واقعه را با صورت آوردی و مترصّد آن شدی که اگر این واقعه راست باشد من در عالم صورت ماری را بکشم ویمکن که کشته نشدی ، و او ازین واقعه هیچ فایده نیافتی و در خاطرش متمکّن گشتی وحقایق غیبیات را منکر شدی و نظرش از ظاهر

* اصل : عالم .

به باطن نفوذ نکردی .

(۳۲) و اگر می خواهی که روشنَت شود که وقایع بیشتر به حال بیننده باز می گردد ، صورتی * دیگر بیان کنیم تا از آنجا باشد که معلومش شود . مثلاً ده خلوتی متفاوت الاستعداد در وقت نماز شام شیخ خود را یا مصطفی را صلّی الله علیه وسلّم می بیند که با یکی در صورت نورانیّت از راه بسط او را نوازشی می فرماید . ودیگری می بیند که در صورت جسمانیّت از سرِقهر او را تأدیبی می کند . و دیگر در صورت پیری می بیند . و دیگری در صورت جوانی می بیند . ودیگری در صورت رنجوری می بیند . ودیگری روی در صحّت آورده می بیند . و این شیخ در عالم صورت خود در مقام خود نشسته است یا پیر است یا جوان ، در آن یک حال منبسط است یا منقبض . و این تفاوت یقین شود که هر کسی صورتِ ارادت خود را دیده اند و بقدر صحت ارادت و قوت ، او را صحیح و قوی دیده ، و بقدر ضعف ارادت او را ضعیف دیده ، و بقدر نورانیّت در عالم ارادت او را نورانی مشاهده کرده ، و بقدر محافظت آداب او را راضی یافته ، و به نسبت ترک ادبی از آداب او را در غضب آورده . وهمه نسبتها به نسبت در باطن مرید است از ولایت و نبّوت ، و به صورت ولایت و نبوّت هیچ تعلّقی ندارد از آنکه شخص ولی و نبی یکی است و روحانیّت ایشان از مرض ونقصان منزّه است و دریک حال معیّن از دوصفت متضاد چون پیری و جوانی . فأمّا حق تعالی جهتِ تربیت سالکان بر مثال آنکه جبرئیل و عزرائیل علیهما السّلام را لباس صور مختلفه می پوشاند و به خلق می نماید ، همچنان صورت روحانیّت ولی و نبی را علیهما السّلام صور صفات

* اصل : و به صورتی .

مختلفه می پوشاند وبه مریدان و امّت می نماید ، تا ایشان را مؤدّب ومهذّب می گرداند . و این نمایش هم به سبب نسبتی که در ایشان باشد متفاوت شود و ممثّل و مصوّر حق باشد تعالی و تقدّس عن المثل والصّور . (٦١)

(٣٢) أمّا اهل صورت که به سلوک مشغول نباشند و اصحاب ولایت که سلوکِ بکمال کرده باشند ، شاید که واقعه ای بینند که به ظاهر تعلّق داشته باشد خود دیدنِ شیخ مریدان را آنست تابر حال ایشان اطلاع یابد ، و دیدن رعیت پادشاه را * و پادشاه رعیت را و احوال مملکت را . و این مجموع به ظاهر تعلّق داشته باشد به نسبتی حق تعالی در باطن ایشان نهاده و ظاهر را بر آن مـرتّب کرده . ولیکن عـوام را از باطن نصیبی نباشد و در آن وقایع بخلاف شیخ که شیخ را هم از باطن نصیب باشد وهم از ظاهر ، فایدهٔ اطلاع بر احوال مریدان حاصل شود . پس دیدن صفات جمالی و جلالی حق را در صور مختلفه بر ارادت روحانیّت ولی و نبی قیاس کند همچنانکه دربدایت ، حق تعالی از راه وساطت ارواح ملایکه را در صورت مختلفه بدو نمود تا از ایشان فایده می ستاند . بعد از روح ولی را که شیخ اوست پرده در مقام وساطت برداشت و بدو می نمود تا فایدهٔ مجمل و مفصّل از ظاهر و باطن او می ستاند . بعد از آن روح نبی علیه السّلام قوت اقتباس فواید حاصلش آمد و ولایت و نبوت و ارادت متحد شد . بعد از آن صفات جمالی و جلالی خود را واسطه گردانید تا همچنانـکه به واسطهٔ القای ملکی راه به ولایت یافت و از تربیت ولی قوت اقتباس فواید از باطنِ نبی حاصل کرد و به واسطهٔ متابعت نبی شایستهٔ

* اصل : پادشاه را به و پادشاه را .

تجلّیات جمالی و جلالی شد . بعد ازین پرتو انوار صفات جمال و جلال قابل تجلّی ذات گردد .

(۳۳) و باید که مصوّر آن صور صفات جمال و جلال حق راداند و او را از صورت منزّه ، واز جهت وکیفیّت مقدّس شناسد . ,,لیس کمثله شیء,,(٦٢) وهو خالق کلّ شیء,و مصوّر کلّ حیّ . (٦٣)

(۳٤) و در اینجا اسرار بسیار است و شناختن ذات اگر در عمر تأخیر بود و اشارت حق در رسد بتفصیل بیان کرده آید . و امید می دارم که در حقائق الرّقائق که فرزند اعزّ اکرم اخصّ وجیه الدّین ابو-المحاسن عبدالله ـ لازال وجیها عندالله ـ را وعده کرده ام که خواهم نوشت ، شرح داده آید چنانکه یزد (برد؟) الیقین تمام حاصل شود ان شاء الله تعالی .

(۳۵) بدان ای فرزند عزیز (که چیزی) بیان خواهم کرد تا در طلب اسم اعظم سرگردان نشوی . بزرگان طریقت فرموده اند که : هیچ اسمی از اسماء حق تعالی جز الله نمی شاید که سرّ اسم اعظم در ضمن وی بظهور می آید و هیچ حرفی دیگر جز این حروف لایق صدفیت این درّهٔ یتیمهٔ اسم اعظم که گوهر شبچراغش گویند و اکسیر اعظمش خوانند نیامد . و ازین سبب است که هر صدفی را ازین حروف چهارگانه که از وی جدا می کنیم اسمیّت برقرار می ماند بر مثال آنکه ,,الله لا اله الاّ هو » (٦٤) اسم حق است چون الف جدا کردیم ,,لله ما فی السّماوات وما فی الأرض » (٦٥) ماند ، و چون لام اوّل جدا کردیم ,,له ما فی السّماوات و (وما فی) الأرض » (٦٦) ماند و اسمیّت برقرار . وچون لام دوم جدا کردیم ,,هو الحیّ لا اله الاّ هو » (٦٧) ماند و ,,هو» بر اسمیّت دالّ .

(۳٦) و بیشتر برآن متفق اندکه اسم اعظم در درج ,,ها » و ,,هو »

درج است . و از آن گفتند که : صور آن سه حرفی دیگر جز صورت ,,ها» هیچ کدام حامل * سرّ ربوبیت نتوانستند شدن ، از آنکه مفتوح بودند جز دایرهٔ ,,ها» ی خاک محروم بود و در صدفیّت آن درّهٔ یتیمه لایق آمد . و در عالم نیز اگر ** دانه ای در صورتهای خاک بیندازی تربیت نیابد·و به شجرگی نرسد و ثمره ای از وی حاصل نشود . و بعضی از ین اسرار در رسالهٔ ,,واقعه الرافعة » و در ,,سرّ بال البال لذوی الحال » شرح داده ایم ، مکرّر نمی کنیم .

(٣٧) باری بیقین بداند که : الفِ آتش صفت که از دایرهٔ های خاک منفصل افتاده بود تا آخر بدو متّصل نشد به کسب خـــود قیـام نتوانست نمود. و اگر به سدّ تشدید بر هر دو لوح باد و آب را مسدود نکرده بودندی وبه رشتهٔ اتصال به دایره ها متّصـل نگردانیـده ، سرّ سلطنت الوهیّت که در سرّ آتش درج است دمار از نهاد شان بر آوردی.

(٣٨) در اینجا لطیفه ای هست ، می باید که از آن غافل نمانی ، تا از موايد اسم اعظم که برخوان حروف بسط کرده اند وبساط عالم کون وفساد را مظهر آن گردانیده ، فواید یابی . پس همچنانکه سرّ الوهیّت را در سلطنت آتش مشاهده می کنی ، نسیم رحمـت نفس الرحمن را از رهگذرِ باد به مشامِ متولّدات می رساند و متنسّم(٦٨) شود و زلالِ حیات را در صورت کوزهٔ آب در حلقِ تشنهٔ جان که تشنگان بادیهٔ عالم ترکیب را بدان سیراب می دارد و گنج معرفت قیّومی را در کنجِ زاویه های خاک طلب کن ، ومتیقّن باش که اینَ گنج در وی

* اصل : حامل ← حامل .

** اصل : تیرابا .

تعبیه است . و به ظلمت و کثافت او منگر ، که آن را طلسم گنج ساخته اند تاهر کس راه بدان نبرد . وچون درصورت او نگرد از وی متنفّر گردد ، تا آن گنج * بدست اغیار نیفتد . فأما اگر طالب آن گنجی **، روی به درگاه حبیب علیه السّلام آر***؛ وکلید آن گنج را (که) کلمهٔ طیبهٔ لا اله الاّ الله محمد رسول الله است ، بستان ، و سرّ گشودن**** آن طلسمات بدین کلید از استادان طریقت در دکّان بیاموز ، تا گشودنِ آن گنج بر تو آسان شود . وچون به سر گنج رسی زنهار مغرور مشو و در حضرت نبوّت و ولایت پیوسته مؤدب می باش که این گنج را نهایت نیست تا به اندکی قانع نشوی و از بسیاری باز نمانی .

(۳۹) و بیقین بدانکه اگر هر دم گنجی بیابی و آن گنج را نثار حق نکنی ، به گنجی دیگر ، گرانمایه تر از آن راهَت ندهند . پس باید که دائم انفاس خود را عزیز داری و در صرف کردن گنج که یافته ای تقصیر روا نداری ، تا هر دم گنجی دیگر یابی که گنج اوّل نسبت به آن نقره باشد نسبت با زر ، و زر نسبت بالعل ، ولعل نسبت با یاقوت ، وعلی هذا القیاس الی مالایتناهی ابد الآباد اوّلاً در حبس قفس قالب به امر حق محبوسی ، به موت اختیاری ، حجبات نوری را می باید که رفع کنی تا به سرِ گنجِ اوّل رسی . بعد از آن در موت کبیر اخیر به سرِ گنج آخر رسی . بعد از آن در قیامت و خلاص آن در برزخ به سر گنج ظاهر رسی . بعد از آن چون از حساب و کتاب وهول و عتاب فارغ شوی به سرگنج ، باطن رسی . حقیقت این گنجها از آنجا دریابی و به

* اصل : کنج + را .
** اصل : کنج
*** اصل : آرد .
**** اصل : کوشیدن .

ذوق کامل منزّه از مکدرات و منقصات آنجا رسی ، وچنان پنداری که این همه گنجها که پیش از آن یافته (ای) پنداری بوده است چنانکه در بیت شیخ محقّق ابو سعید أبی الخیر قدّس الله سرّه گفته است در حال جان دادن ، چون اصحاب از خدمتش پرسیدند که درپیش جنازهٔ شما کدام آیت بر خوانیم ؟ فرمود که : کلام حق از آن شریف تر است که در پیش جنازهٔ همچو منی توان خواندن . گفتند : خاموش باشیم اگر خواهیم ؟ فرمود : اگر خواهید این دوبیت را بر می گویید :

بیت

خوشتر ازین درجهان دگرچه بودکار
دوست برِ دوست رفت ، یار برِ یار
آن همه اندوه بود و این همه شادی
آن همه پندار بود و این همه دیدار

(٤٠) و در عنفوان وصول روزی شیخ ابو علی دقاق در تجلّی سخن می گفت برسرِ منبر ، وخلق بسیار حاضر بودند . شیخ ابو سعید جوان بود هم به سال و هم به حال ؛ برخـاست و گفت : شیخا این حال بر دوام باشد ؟ شیخ ابو علی فرمود : بنشین ، نباشد . باز چون سخن گرم کرد و او از گرمی باطن خود برخاست وگفت : شیخا این حال بر دوام باشد ؟ باز فرمود : بنشین که نباشد . تا بارِ سیم چون برخاست وگفت : این حال بر دوام باشد ؟ باز فرمود که : نباشد . شیخ ابو سعید گفت : اگر باشد ؟ شیخ ابو علی در جواب گفت : اگر باشد از نادرها باشد . شیخ ابو سعید چرخ می زد و می گفت : این از آن نادرهاست . فأمّا چون به درِ مرگ اضطراری رسید وحقیقت غطاء ,,فکشفنا عنک غطاء ک ،، (٦٩) بکلّی مرتفع شد آنچه اوّل * دیده بود او

* اصل : اوّل به اوّل..

را پندار نمود . چنانکه در آن دو بیت نظم فرموده است . برهمین قیاس دیدار قیامت کبری را بعد از قیامت دیداری که در بهشت میسر شود ان شاء الله که فهم کند .

(٤١) أمّا حجّة الاسلام غزالی قدّس الله سرّه درین باب مثلی خوب زده است و گفته که : مشاهده ای که در موت اختیاری حاصل شود همچنان دان ، که در وقت صبح می بینی که شخصی می آید . و مشاهده ای که بعد از موت کبیر اخیر اتفاق افتد ، همچنان باشد که در وقت طلوع آفتاب بینی این شخص را (که) می آید و نزدیک رسیده باشد . و مشاهده (ای) که در قیامت کبری خواهد بود ، چنان فهم کن که آفتاب به مقام استواء رسیده باشد . و این شخص را که دیدی می آمد و در جنب خود اِستاده بینی . ومشاهده ای که در بهشت خواهد بودن ، چنان باید دانست که در وقت استواء آفتاب ؛ هر چند این شخص را که محبوب تو بود در جنب خود می دیدی ، ولیکن در آن وقت ماری یا کژدمی در زیر جامهٔ تو بود که از هول آن چنانکه مرادَ تو بود از مشاهدهٔ محبوب نمی توانستی آسود . چون بی تشویش اهوال قیامت و جواز بر صراط و ورود در جهنم بحکم نصّ صریح که ,,و ان منکم الاّ واردها کان علی ربّک حتماً مقضیاً ،، (۷۰) در بهشت عدن به مشاهدهٔ کریمهٔ محبوب مطلق و خداوندگار بحق مشرّف شوی وبر سریرِ مقعد صدقت بنشانند وجام مالامال بادهٔ وصال بر دستِ ساقیِ ,,وسقیهم ربهم شراباً طهورا ،، (۷۱) گردان کند و به استیفای لذّاتِ باقیه در مملکت جاوید منشورت نویسند ، درمشاهدهٔ محبوب ذوقی یابی که هرگز این مشاهده را و این ذوقی که درین مقام حاصل شده باشد ، به آن مشاهده و آن ذوقها (ی) پیشین نسبت نتوان کرد .

(٤٢) ما خود امروز در سلوک می یابیم که بقدر رفع حجاب ،

تجلّیات صافی تر و مشاهدات خوب تر می شود . و به هر تجلّیی که بر آیینـهٔ لطیفهٔ انانیّت می آید آن آیینه را صفامی بخشد که ازین تجلّی صد چندان برخورداری می یابد که از تجلّی اوّل می یافت .

(۴۳) و حسن جمال محبوب بی نهایت است و بقدر صفای آیینهٔ تو از آن حسن تمتّع می توانی یافتن . پس هر چند حجبات رقیق تر ، تجلّیات صافی تر ، وهر چند مشوّسات کمتر ، ذوق مشاهده بیشتر ، وهر چند تجلّیات متواتر ، صفای آیینه زیادت تر ، وهر چند صفای آیینه زیادت تر ، حسن آن جمال در مشاهده کامل تر . چون آن حسن بی نهایت است هر گز تا ابدالآباد ذوق، را نهایت نباشد و سیر مـــرد در بهشت در ذوق بی نهایت افتد . و امروز نیز هرکه واصل شد به عالم الهی ، سیر او نامتناهی گشت ، بیش از آن نیست که در عالم شهادت است مادام از اشتمام روایح عالمِ کون و فساد وتناولِ شراب وطعام که بدین عالم تعلّق (دارد) ظلمتی در باطن ظاهر شود که رقّتِ حجاب را به غلظت مبدّل می گرداند . و از اینجا مصطفی صلی الله علیه وسلّم که بهتر و مهتر موجودات بود می فرماید : ,,و انّه لیغان علی قلبی و انّی لاستغفر الله فی کلّ یوم سبعین مرّةً " . (۴۲)

(۴۴) و إغانهٔ (۴۳) هر کس فراخور حال او خواهد بود . و تادر عالم شهادت باشند از إغانهٔ انبیاء و اولیا خلاص نیابند . و از راه حکمت روشن شده است که اگر این اغانه نبودی هیچ کس به کمال نرسیدی و از صفای روحانیّت و از حجبات نورانیّت برنتوانستی گذشتن .

(۴۵) وسرّ این بر روی کاغذ نتوان نوشتن که این نوشیدنی است و از چشم اغیار پوشیدنی ، نه نوشتنی * . هرکه را حق تعالی بدین مقام

* اصل : نوشتن

رســـاند او را به خود از خود معلوم شود . بعد از آنکه معلومش شده باشد باشیخ درمیان نهد چون شیخ دریابد که حق تعالی او را محرم اسرار خود گردانیده است و امانت معرفت ذاتی بدوتسلیم کرده و او در غیب امین گشته ، بعد ازین ، جهتِ اطمینانِ او شیخ نیز این سرّ را با او درمیان نهد بعد از آنکه شرط کرده باشد که هرگز پیش از وصول مرد بدان مقام و کشف آن سرّ از قبیل الهام وکلام از حضرت ربّ الأنام باهیچ خلقی نگوید . و اگر نعوذ بالله تعالی به افشای اسرار ذاتی برکت از وصول مریدان بدان مقام مشغول شود حق تعالی برکت از وقت او بردارد وهیچ کس را از وی برخورداری ندهد . و اگر والعیاذ بالله بعد از افشای آن اسرار او به چشم عزّت در خود نگرد و به عین ذلّت درخلق نظرکند مردود حضرت صمدیّت گردد و با بَلعام (۷٤) و برصیصا (۷۵) قلادهٔ کلاب درگردن کرده ، برطویلهٔ انعامش بندد که ,,مثله کمثل الکلب " (۷٦) اشارت بدان است و ,,أو لئک کالأنعام بـل هـم اضلّ " (۷۷) عبارت از آنست .

(٤٦) ای عزیزان من زنهار تادر عالم شهادت اید از مکر حق ایمن مباشید که او می فرماید : ,,فلا یأمن مکر الله الاّ القوم الخاسرون " . (۷۸) و زنهار وصد هزار زنهار که در اوقات قبض و استتار وقوع استار ، اِغانه ای از رحمت حق تعالی نا امید مشوید وبه القای شیطان مگذارید تا نفس درعالم یأس متحیّر گردد تا از جملهٔ کافران نعمت حق نشوید که هم او می فرماید : ,,ولا تیأسوا من روح الله انّه لاییأس من روح الله الاّ القوم الکافرون " . (۷۹) و پیوسته لا ابالی وار از استغنای او لرزان و به کرم او امیدوار و از نسیم لطف او همچون گل خندان می باشید . چون ازین عالم فانی که مظهر مکر و استدراج است به سلامت بیرون روید و معانی که درین عالم بر لوح وجودِ تان نقش شده

بود در عالم برزخ شسته شد و از اهوال قیامت خلاص یافتید و به عالم آسایش دارالسلام رسیدید و از همه اندوهی و خوفی سلامتی یافتید و از چپ و راست آواز سلاماً سلاماً شنیدید و محمود العافیة گشتید و در کعبهٔ امان وصال آمدید و جمال وجه ذوالجلال مشاهده گردید و از زحمت قیل وقال خلاص کلّی یافتید بعد از آن جز ذوق بر دوام و جام مدام از دست محبوب قیام بی تکرار لیالی و ایّام هیچ چیزی دیگر صورت نبندید ان شاء الله العزیز و ما ذلک علی الله بعزیز . (٨٠)

(٤٧) دیگر ختم این رساله بر وصیتی می کنم که چون به گوش و هوش آن را استماع کنی از حال خود هم در حال خود وهم در مآل خود تمتّع یابی ، ان شاء الله تعالی .

(٤٨) بیقین بدانکه هر حقیقتی که بر تو کشف شود اگر موافق سنّت مصطفی وکتاب خدا نباشد آن حقیقت درحق تو مکر و استدراج است وبه سبب ترک ادبی از آداب شریعت ترا بدان مبتلا کرده اند هم در حال باید که غسل اسلام تازه کنی و دست در دامان عصمت مصطفی صلی الله علیه وسلّم که عروة الوثقی (عبارت) از آنست زنی ، و به حضرت عزّت بنالی ، و از حق تعالی درخواهی تا ترا برمتابعت او بزایاند * وبمیراند . وتا آن حقیقت را که برخلاف سنّت بر دل تو نقش شده است نفی نکنی ، یک دم از تضرّع و ابتهال (٨١) و التجا به حضرت ذوالجلال غافل نشوی .

(٤٩) استاد طریقت جنید قدّس الله سرّه می فرماید : ,,ماوصل أحد الی الله تعالی الاّ بالله ومن جعل السّبیل الی الوصول الی الله عزّوجلّ غیرمتابعة المصطفی ضلّ " . (٨٢)

* اصل : بزیاند .

(٥٠) وشیخ شبلی قدّس الله سرّه با اصحاب می گفت : ,,خذو خاطری فی حال سکری وحال صحوی فماکان یوافق الکتاب والسنّة فهو حق و الاّ فلیس هو بحقّ ,, . (٨٣)

(٥١) وابوبکر دقّاق قدّس الله روحه که از محقّقان مشایخ روزگار خود بود وهمه مشایخ عهد او بر بزرگی او متفق بودند چنین می فرماید که : روزی درتیه (٨٤) بنی اسرائیل بودم ، فوقع قلبی ان أعلم الحقیقة یخالف علم الشّریعة فاذا بشخص تحت شجرة مغیلان فصاح بی یا أبابکر کلّ حقیقة یخالف شریعة فهو کفر . (٨٥)

(٥٢) و ابو سلیمان دارانی که از کبار مشایخ شام است می فرماید که : ربما مکث الحقیقة فی قلبی أربعین یوماً فلا اذن لها انّه تدخل قلبی الاّ بشاهدین من الکتاب و السنّة . (٨٦)

(٥٣) وسهل بن عبدالله تستری که در ریاضت و مجاهده درمیان امّت از مجاهدان ممتاز بود می فرماید : کلّ وجد لایشهد له الکتاب و السُنة فهو باطل . (٨٧)

(٥٤) وسری سقطی که از متمکّنان مشایخ است می فرماید : من صفة الصّوفی ان لایتکلّم بباطن من علم ینقصه علیه ظاهر الکتاب . (٨٨)

(٥٥) وسلطان العارفین ابو یزید بسطامی که از مستغرقان دریای وحدت بود و در معرفت بی نظیر وقت خود ، می فرماید که : لو نظرتم الی رجل أعطی من الکرامات حتّی تَرَبّعَ فی الهوی فلا تغتروّا به حتّی تنظروا کیف تجدونه عند الأمر والنهی وحفظ الحدود و اداء الشّریعة . (٨٩) .

(٥٦) و ابو عثمان مغربی که در عهد خود جنیدثانی بود و از کبار مشایخ زمان خود بود می گوید : أوضح الطّریق وأبعدها من الفتن

وأقربها للصّواب لزوم السنّة وسير السلف الصالح فمن زال عن ذلک فأعلم انه لشرقيه كامن ؟ (٩٠)

(٥٧) و احمد (بن ابی) الحواری که از نادرگان زمانه بود می فرماید : من عمل بغير اتباع السنّة فباطل عَمَلُه . (٩١)

(٥٨) وسر و سرورِ کاینات علیه افضل الصلوات وازکی التحیّات که منبع علوم و مشرع فهوم بود ، می فرماید : کلّ عمل لايعمل بسنّتی فهو مغصته * عندالله عزّوجل . (٩٢)

(٥٩) وسلطان المشایخ فی عهده مجدالدّین بغدادی قدّس الله سرّه می فرماید که : مصطفی را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم ، ازحال ابو علی سینا پرسیدم ، فرمود : هو رجل اراد ان یصل الی الله تعالی بغیر واسطتی فحجبته بیدی هکذا فسقط فی النّار . (٩٣)

(٦٠) و امثال این از هر شیخی محقّق روایت است و اگر به نقل آن مشغول می شدیم از حدّ اختصار بیرون می رفت ، مقصود آنست که چون برسخن بزرگان مطلع شوی ، پیوسته سیرت باطن خود را باصورت ظاهر شریعت درعمل ظاهر درعقیدهٔ باطن موزانه می کنی ونقد حقایق خود را برمحکِ کتاب وسنّت می زنی ؛ هرچه موافق نیابی ، ردکنی و بدان التفات ننمایی . و این روایتی که ازین سادات طریقت درین مختصر یاد کردیم طالب حق را کافی است . پیرهری خوش گوید : درخانه اگر کس است یک حرف بس است .

(٦١) دیگر یارانی که باشما پیوندند** باید که همه را امانت حق دانند و در امانت ، خیانت روا ندارند و در دیانت وصیانت به اقصی الغایة والامکان (٩٤) بکوشند و باهر کسی فراخور استعداد ایشان

* ظاهرا : مُغضِبَة

** اصل : پیوند

زندگانی کنند و به شرهٔ خودِ رعایتِ یکی از دیگری زیادت نکنند مگر که حق تعالی استعداد او را کامل تر آفریده باشد بقدر استعداد وهبی را اشارت غیبی همت ، مصروفِ او می دارند . اگر حالی از حالات شریف برایشان رود آن را از قوّت ولایت خـود ندانند ، بل که محض عطای بی علّت حق شناسند وخود را خادم ایشان دانند و در تربیت ، هیچ دقیقه ای از دقایق مهمل نگذارند وبه وقت تأدیب هیچ تقصیر روا ندارند . اوّل تامـمـکن باشد به رمز و اشـارت تأدیب می کنند بعد از آن اگر بدان مؤدّب نشود در خفیه او نصیحت مشفقانه کنند و پیوسته به باطن از روح مطهر مصطفی صلی الله علیه وسلم مدد می طلبند . و در وقت تنبیه و تأدیب از *مشایخ طریقت قدّس الله أرواحهم استمداد همّت می کنند و از حق تعالی در می خواهند تا او را توفیق شنودن این نصیحت کرامت کند .

(٦٢) و اگر این نوع نیز مفید نباشد درمـیان حضور اصحاب او را تأدیب می فرمایند . و اگر این نیز نافع نیاید ، از راه باطن همت با او می دارند و بهبود کارِ او از حضرت ربوبیّت استدعاً می کنند وظاهر خود را از او کشیده می دارند . اگر به صلاح آمد ، به خودش نزدیک گردانند و اگر به صلاح نیامد از دایرهٔ اصحاب بیرون نکنند . و اگر او بخود بیرون رود او را بُردهٔ حق دانند چنانکه در آمدن او را آوردهٔ حق دانستند .

(٦٣) و زنهار تابه شرهٔ ریاست وجاه ، مرید طلب نباشند چون درویشی را حق بدیشان رساند و رابطهٔ ارادت مستحکم کرد او را به ولایت ایشان میل افتاد ، خاطر دل با او دهند وجهتِ گفت و گوی

* اصل : تأدیب و .

خلق و تعنّت * (٩٥) اصحـــاب او را رد نکنند و از تربیت او هیچ دقیقه ای مهمل نگذارند و به ردّ و قبول خلق التفات ننمایند و از نام وننگ آزاد باشند وسرّ خود را باخداوند که مطلع است بر ظاهر و باطن ، صافی دارند وهمگی اوقات خود را ایثار یاران کنند تاممدوح حضرت شوند و محمود العافیة کردند ، وبه ازاء سلوک هر سالکی که در دایرهٔ ولایت شان در راه حق قدمی برمی دارند ایشان را قدمی پیش می افتد ، بل که حق تعالی چون ایشان وهمگی خود را از بهرِ حق صرف بندگان او کرده باشند در هر دم به جذبات لطف ایشان را ترقی دیگر کرامت فرماید ** که به سالهای دراز از راه مجاهدت و ریاضت عشر عشیر آن حاصل نشدی .

(٦٤) دیگر البته در بدایت یاران را مالابدّ در آموزانند . وهرکه از راه محبت پیش ایشان درآید باید که . جهتِ حق نصیحت از وی دریغ ندارند که ,,الدّین النّصیحة « . (٩٦) و اگر سخن ایشان مسموع نیفتد مغبون نشوند که حق تعالی با مصطفی صلی الله علیه وسلّم خبرمی دهد که : ,,وما علی الرّسول الاّ البلاغ « . (٩٧) و همچنین می فرماید که : ,,انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء « . (٩٨) هادی و مضلّ حق است . ومصطفی صلی الله علیه وسلّم می فرماید : ,,السّعید من سعد فی بطن امّه والشقی من شقی فی بطن امّه « . (٩٩)

(٦٥) وشیخ محقّق ابو سعید ابوالخیر قدّس الله سرّه رباعی خوش گفته است :

تاباتن من روح بر آمیخته ای

صد بوالعجبی زمـــنِ بر انگیخته ای

* اصل : تقنّت .

** اصل : فرمایند .

زان من به ازین نمی توانم بودن
کز بوته مرا چنین فرو ریخته ای

(٦٦) بر تو جز ابلاغ نیست ، بعد الابلاغ هرکه را به علم قدیم مظهر لطف گردانیده دعوت قبول کنند ، و اگر مظهر قهر گردانیده از راه انکار به ردّ آن برخیزند . لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حیّ عن بینة ,,لا یسأل عما یفعلُ لانّه حکیم مطلق ،، وهم یسألون لانّهم خلقوا مظهر القهر بالحق ، (۱۰۰) وحقایقی که در ضمن مسألـهٔ قدر است چون بسیار یاد کردیم درین مختصر مکرّر نمی کنیم .

(٦٧) دیگر هرگز نگذارند تا یاران سماع بطبع کنند . وچون دیدند که عادت خواهند کرد ترک کنند . وسماع جز به وقت حاجت نکنند . و اگر بیماری باشد که به داروی سماع محتاج باشد شاید بـدو دادن *، امّا بی احتیاج مضر باشد تا یقین دانند .

(٦٨) وچون شرح حقیقت و باطلیّتی که در سماع است بتفصیل در مالابدّ نوشته ایم ، اینجا مکرّر نمی کنیم . ان شاء الله که حق تعالی حقایق آداب وحکم تقدیر و اسرار معرفت بر دل ایشان علی سبیل التّفصیل روشن گرداند و برمتابعت مصطفی صلّـی الله علیـه وسلّـم مستقیم شان دارد و ایشان را از خود و دیگران را از ایشان تمتعی کرامت فرماید وبه خُلقِ شان باز نگدارد و بخودی خودِ شان نگاه دارد ، والسلام .

★ ★ ★

وهذا منقول من خطّ المخدوم یقول أبی المکارم احمد بن محمّد

* اصل : دادند .

بن احمد البيابانكـى المعروف بعلاء الدّوله السّمنانى تاب الله عليه توبة نصوحاً و بلّغه اقصى الأمانى . كتبته للولد الأعزّ عزيز الدّين محمّد الدهستانى اعزّ الله فى الدارين و انقذه من آفة الدّين فى شهر المعظم شعبان سنة ثلاث وسبعمائه حامداً لربّه ومصليّاً على خير خلقه وحبيبه محمّد و آله و أصحابه و اتباعه أجمعين . (١٠١)

★ ★ ★

توضیحات

از دکتر سید علی رضا نقوی

۱ ـ سرّ سماع

۱ ـ پس ما گردانیدیم اورا شنوای بینا . (سورة الدّهر : ۲) .

۲ ـ بگویید . بگویید . آنچه را که اراده کردید بگویید .

۳ ـ سلامت نماند خداوند از محادثه (بد گویی) مردم و نه فرستادگان او . پس چگونه (سلامت باشم من .

٤ ـ من گنجی بودم پوشیده پس خواستم که شناخته شوم پس آفریدم خلق را . رک به : نف الخفاء للشیخ اسماعیل بن محمد عجلونی ج ۲ ص ۱۳۳ ش ۲۰۱٦ تعلیقات بر عروة سمنانی : ٤٦ ـ ٥٤٥

٥ ـ اول آنچه خداوند تعالی آفرید نورِ من بوده . حدیث که در بعضی موارد بجای ,,نوری ،، کلمهٔ ,,قلم ،، و ,,العقل ،، وغیره آمده است .

٦ ـ جای پنهان شدن ـ کمینگاه . (غیاث اللغات ـ منتهی الارب)

۷ ـ وبرداشت آن را انسان . بدرستی که او باشد ستمکار و نادان . (سورة الاحزاب : ۷۲) .

۸ ـ (و گواه گرفت ایشان را برخودها شان) آیا نیستم من پرورگار شما . (الاعراف : ۱۷۲) .

۹ ـ بدرستی که برای پروردگار شماست در روز های و دهرشما بوهای خوش .

۱۰ ـ پس یاد کنید مرا تامن یاد کنم شما را . (البقره : ۱۵۲) .

۱۱ ـ متخلق شوید به اخلاق خداوند . رک به : تعلیقات بر عروة سمنانی ص ٥٤۹ .

۱۲ ـ همانا رستگار شد آنکه پاک ساخت آن را وهمانا زیان کرد آنکه نهان داشت آن را . (الشمس : ۹ ـ ۱۰) .

۱۳ ـ این است فضل خدا که دهد آن رابهر که وی خواهد (المائده : ٥٤) .

۱٤ ـ (همانا) این است آن زیان آشکار (الزمر : ۱۵) .

۱۵ ـ در پناه داشته باشد خدا مارا و شمارا از زیان و باز کند خانهٔ خوشنودی .

۱٦ ـ یاد آوری شان کن به روزهای خدا (ابراهیم : ٥) .

۱۷ ـ و نیست از ما مگر او راست پایگاهی دانسته (الصافات : ۱٦٤) .

۱۸ ـ اگر من به اندازهٔ سرانگشتی هم نزدیک ترمی شدم البته که می سوختم . در روایت معراج آمده است . رک به : تعلیقات بر عروة سمنانی ص ٥٦۳ .

۱۹ ـ دریده شونده و پاره پاره گردنده (منتهی الارب) .

۲۰ ـ ای نفس آرمیده ، باز گردبسوی پروردگار خویش خوشنود خوشنوه شده (الفجر : ۲۷ ـ ۲۸)

۲۱ ـ اختلاف علماء رحمت است . اما در حدیث ,,اختلاف امّت من رحمت است،،.آن را بیهقی روایت کرده است در مدخل . رک به : کشف الخفاء ج ۱ ص ٦٤ .

۲۲ ـ ما باز گشتیم از جهاد کوچکتر بسوی جهاد بزرگتر . رک به ,,دو رساله در جهاد اکبر ،، ص

. ٣٤

٢٣ ـ بزرگترین دشمن تو نفس تو است که در بین دو پهلوی تو باشد بیهقی آن را روایت کرده است . رک به : کشف الخفا ج ۱ ص ۱٤٣ .

٢٤ ـ کمک کن برادر خویش را (چه ظالم ؛ باشد چه) مظلوم . رک به : صحیح بخاری . مظالم : ٤)

٢٥ ـ وپیش گیرندگان آن پیش آهنگان آنانند نزدیک گشتگان . (الواقعه : ١٠ ـ ١١) .

٢٦ ـ من آنجاهستم که حسن ظن بنده آنجاهست . پس دربارهٔ اوحسنِ ظن داشته باشید . (صحیح بخاری ـ کتاب توحید : ١٥) .

٢٧ ـ خدا وندا مرا بساز اهل حسنِ ظن سبت به خاصان بندگان خود و بساز مرا از :

٢٨ ـ آنان که می شنوند سخن را س پیروی می کنند بهترش را . (الزمر : ١٨) .

٢٩ ـ این رساله ایست (که) خداوند به الهام آن مرا لطف فرمود (داد) فی البدیه در ابتدای کار من و عنفوان حالم و شرح ارادتم ، و این اولین رساله ایست که خداوند جاری فرمود آن را بر قلمم بغیر ارادهٔ من و ملول کننده من ، دراین حال بود قلب من و پروردگار من الهام کرد قلب مرا ، پس من آن را در حضور سئوال کننده نوشتم در ماههای سال ٦٨٧ ء در خانقاه سکّاکی درسمنان ، (خداوند) نگاهداراد آن را از حوادث روز و شب ، ومن محتاج به خدا احمد بن احمد بیابانکی معروف به علاء الدوله سمنانی اعتراف کننده به تقصیر و سستی ، قبول کند خدا توبهٔ نصوح او را ار کلیه آرزوها و مرادها . تمام شد رساله .

٢ ـ شرح حدیث ارواح المؤمنین

١ ـ اگر خواست خدای عزیز و نیست آن بر خدا دشوار .

٢ ـ ترجمهٔ فارسی عبارت عربی بقرار زیر است :

مرا خبر داد استادِ من مجدالدین علی بن محمد بن عبدالصمد الرّونی ـ خدا بروی رحمت کن ـ دربارهٔ استاد خویش ابو الفضائل حسن بن محمدٌ بن حسن صغانی مؤلف کتاب ,,مشارق الانوار ،، به قرآت سید حسنی عمادالدین ذوالفقار مدرس شافعی در مستنصریه به سندِ متّصل او به مسلم قشیری متصل (به) استاد خویش عبداللّه بن مسعود که وی گفت که نبی صلی الله علیهٔ وسلم فرموده است : که ارواح مؤمنان پرندگان (شاخهای) سبز و تازه متعلق به درخت (درختان) بهشت می باشند ،، . همچنین ذکر کرده است فلیشی و آن را خلاصه کرده است و روایت است که ارواحشان درشکم پرندگان (شاخهای) سبز و تازه دارای چراغهای آریزان به عرش،خارج می شوند از بهشت هر کجا کهخواسته باشند و سپس جمع می شوند به آن چراغها . پس خبرداد آنان را پروردگار شان خبردادنی . سپس گفت : آیاشما خواهش و آرزوی چیزی را دارید ؟ آنان گفتند : ماچه چیز را آرزو داشته باشیم . درحالیکه ماخارج می شویم از بهشت هر کجا که خواسته باشیم . پس همین کارکرد (خداوند) با آنان سه بار . پس چون دیدند که آنان گذاشته نمی شوند از اینکه آنان سئوال کرده شوند (یعنی خدا از آنان بپرسد) آنان گفتند : ای خداوند (ما آرزو داریم) که تو ارواح ما را بگردانی به جسمهای ما تا اینکه آنها کشته شوند در راو تو بار دیگر . پس چون (خداوند) دیدکه برای آنان حاجتی نیست آنان رها شدند . و در روایتی دیگر بجز

آنچه در ,,مشارق ,, آمده است (چنین است) : ارواح شهیدانی (در راه) من مرغانی (روی شاخهای) سبز و تازه اند که می چرند (دانه می خورند) در باغهای بهشت ,, ـ نیزرک به : تعلیقات برعروة سمنانی : ٧٧ ـ ٧٦ .

٣ ـ کذا فی الاصل . باید ,,طیور,, باشد .

٤ ـ کذا فی الاصل . باید ,,اشجار,, باشد .

٥ تا ٧ ترجمهٔ فارسی آن در پاورقی شماره ٢ آمده است ـ

٨ ـ خدا دریابد جانها را هنگام مرگشان و آنکه نمرده است در خوابگاه خویش است پس نگهداود آن را که مرگ را بر او گذرانیده است و رها کند آن دگر را (تاسر آمدی نامبرده) . (الزمر : ٤٢) .

٩ ـ کینه و عناد (منتهی الارب)

١٠ ـ بمیرید قبل از یکه(واقعاً)بمیرید . رک به تعلیقات برعروة سمنانی : ٨ ـ ٥٧ .

١١ ـ خلعت

١٢ ـ نفس زدن ، هوا گرفتن (غیاث اللغات)

١٣ ـ بکسرهٔ اول وفتحه ثالث : میراندن و کشتن

١٤ ـ خدایا اعمال ما را به خیر تمام کن و عاقبت امور ما را بخیر سارد .

٣ ـ شطرنجیه

٢ ـ خداوند روح وی را پاک گرداند و قبروی را منور کند .

٢ ـ زود است بنمایانیم ایشان را آیتهای خویش را در سراسر گیتی و در خودایشان . (فصّلت : ٥٣) .

٣ ـ ترسانیدن ، اینجا بمعنی خوف و ترس .

٤ ـ حقیر و هیچ شمردن . اینجا بمعنی حقارت .

٥ ـ فقرا (روی خاک) نشسته اند . یعنی با تواضع و انکسار می باشند .

٦ ـ آنان مقاتله می کنند در راه خدا پس آنان می کشند و کشته می شوند . (توبه : ١١١) .

٧ ـ در نشیمنی راست نزد پادشاهی نیرومند . (القمر : ٥٥) .

٨ ـ نطع بفتحه : بساط از پوست دباغت کرده که بر سر آن نشینند .

٩ ـ (آنان که کفر ورزیدند کامرانی می کنند) و می خورند بدانسان که دامهامی خورند (محمد : ١٢) .

١٠ ـ جمع مکیدة ، بداندیشی ها (منتهی الارب)

١١ ـ جمع مقَیّد ، بستگاههای پای ستور (غیاث اللغات)

١٢ ـ رک به پاروقی شمارهٔ ٧ .

١٣ ـ چنانکه بهم وصل کردی (یا کردم) دو شاهد را . ـ این عبارت کاملاً واضح نیست .

١٤ ـ به فتحه اول . ضد راست ، کج

١٥ ـ سپس پایدار ماندند آنان (الاحقاف : ١٣) .

١٦ ـ داخل شوید به بهشت شما و همسرانتان (الزخرف : ٧٠) .

۱۷ ـ اگر تو نبودی من آسمانها را نمی آفریدم . حدیثی است موضوع . رک به : تعلقات به عروة سمنانی ص ۵٦۳ . تعلیقات بر الجانب العربی ص ۲٤۰ .
۱۸ ـ عجله کار شیطان است و درنگ کردن کار رحمان است .
۱۹ ـ وهمانا برتو است لعنِ من تاروز دین . (صٓ : ۷۸) .
۲۲ ـ جمع نار ـ آتش ها .
۲۳ ـ آن که او نکویی کند پس برای خویشتن است و آنکه بدی کند پس بر آن است . (فصّلت : ٤٦)

٤ ـ فرحة العاملین و فرجة الکاملین

۱ ـ وی است پنهان . (الحدید : ۲) .
۲ ـ وی است ظاهر و آشکارا . (الحدید : ۲) .
۳ ـ اعمال شما عاملین شما اند .ـ طبرانی آن را از حسن بصری روایت کرده است و نجم گفته است که آنرا حدیثی ندیدم امّا اشاره ای ازان در کلام حسنِ بصری آمده است . رک به : کشف الخفاء ۱ : ۱٤٦ .
٤ ـ شما ظلم کردید برجانهای خود تان بتحقیق خدا هیچگاه ظلم نمی کند و به هیچکس امرمی کند به بدی وگناه و خارج نمی شود از مشیت او چیزی و بتحقیق که وی احاطه کرده است همه چیز را از روی علم و حساب کرده است همه چیز را از روی شمرون .
۵ ـ بشناخت هر گروهی آبشخور خودرا . (بقره : ٦) .
٦ ـ بروزن تَفَعّل : دانستن بعلامت و نشان (منتهی الارب) .
۷ ـ خیر باشد یا شر .
۸ ـ جوهر گشتن
۹ ـ محصولات راهداری و خراج ملک (غیاث اللغات) .
۱۰ ـ سر انگشتان . جمع بنانة . (منتهی الارب) .
۱۱ ـ از خدا بترسید در مورد مردم ، ای ابوبکر (شبلی) ، ما کلمه ای را می گیریم و آنرا آویزهٔ گوش خود میسازیم (یعنی خوب آن را حفظ می کنیم) و دربارهٔ آن سخن می گوئیم درخلوت بطریق ادب (؟) . تو آمدی و خلع عِذار کردی (مهار را رَها کردی یعنی بی بند و بار شدی) بین تو و بین بزرگان قوم هزار طبقه وجود دارد . آنچه تو وصف کردی در طبقهٔ اول رفت .
۱۲ ـ مانهی کردیم از افشای این راز چنانکه مانهی کردیم از زناه و دزدی .
۱۳ ـ افشای راز پروردگاری کفر است .
۱٤ ـ برای فقرائی است رازی که ندانستن آن کفر است و افشای آن هزار کفر .
۱۵ ـ حرام کل حرام افشای راز خاصان است بر (مردم) عام .
۱٦ ـ پرده .
۱۷ ـ بتحقیق بندگانم (هستند) که ای ابلیس نباشد ترا بر ایشان فرمانروایی (الحجر : ٤۲) .
۱۸ ـ و نزداوست کلیدهای ناپیدا که نداند آنها را جز او . (الانعام : ۵۹) .
۱۹ ـ فرانگیزند بچیزی از دانش او جز بدانچه او بخواهد (البقره : ۲۵۵) .

۲۰ ـ کسی را برعیب خود مطلع نمی سازد غیر از آنچه خودش خواسته باشد ، چنانکه خواسته باشد .

۲۱ ـ و اوست بهر چیزی دانا (الانعام : ۱۰۱) .

۲۲ ـ ذات چیزی فرد قائم بنفس مستغنی به همه وجوه از غیرخود .

۲۳ ـ واجب الوجود فیض رسانده به صفات کمال .

۲٤ ـ پاک گردانیده شده از صفات کاستی و نقصان .

۲۵ ـ برسبیل رسم نه برسبیل حد .

۲٦ ـ همانا اوست بهمه چیز فرا گیرنده (فصلت : ٥٤)

۲۷ ـ و چطور میتوان انفصال را تصور کرد . در حالیکه وی خودش فرموده است :

۲۸ ـ و او باشما است هرجاکه باشید . (حدید : ٤)

۲۹ ـ و مائیم نزدیکتر بدو از شما و لیکن شمانمی بینید . (وقعه : ۸۵) .

۳۰ ـ ومانزدیکتریم بدو از رگ گردن . (ق : ١٦)

۳۱ ـ و چگونه میتوان اتصال را تصور کرد در حالیکه وی وجود داشته است و نبوده است یاوی چیزی و وی هست الآن همچنان که وی بوده است .

۳۲ ـ باک است وی و بالا (تر) از بیوسته شدن و جدا شدن و باره پاره کردن و حصه حصه کردن و چگونگی (وی را) دانستن و (او را باچیزی) مشابه کردن و اوست خدای واحد احدیی نیاز فرد طاق که :

۳۳ ـ نه زائید و نه زاده شده و نبودش کسی همتا . (الاخلاص : ۳ ـ ٤) .

۳٤ ـ جمع ابجد .

۳۵ ـ اول آنچه خدای تعالی آفرید قلم است . (حدیث ترمذی تفسیر سورة ٦٨) .

۳٦ ـ اوّل آنچه خدای تعالی آفرید روح من است . (حدیث) .

۳۷ ـ اوّل آنچه خدای تعالی آفرید نورِ من است . (حدیث) .

۳۸ ـ اوّل آنچه خدای تعالی آفرید عقل است . (حدیث) .

۳۹ ـ و نوشت در دلهاشان ایمان را . (مجادله : ۲۲) .

٤۰ ـ بلند تر است خداوند از کلیهٔ آن برتریی بزرگ .

٤۱ ـ اول (در) فکر و آخر (در) عمل .

٤۲ ـ وهمانا گرامی داشتیم فرزندان آدم را . (بنی اسرائیل : ۷۰ .

٤۳ ـ و اوست آنکه گردانید شمارا جانشینان زمین (الانعام : ١٦٥) .

٤٤ ـ از پادشاهی زنده آنکه نمی میرد به پادشاهی زنده آنکه نمی میرد (؟) .

٤۵ ـ از طریق انفرادی .

٤٦ ـ بروزن تفَعّل : مرتبه مرتبه سوی چیزی رفتن (منتخب اللغات)

٤۷ ـ دید قلب مرا پروردگار من .

٤۸ ـ من نمی پرستم پروردگاری را که او را ندیده باشم .

٤۹ ـ من پاک هستم چه بزرگ است شأن من .

۵۰ ـ من خاک هستم و تو پروردگار پروردگاران هستی .

۵۱ ـ (آیا پروردگاران پراکنده بهترند) یا خداوند یگانهٔ سخت گیر . (یوسف : ۳۹)

٥٢ ـ آفرینندهٔ آسمانها و زمین (المائده : ١٤)

٥٣ ـ این پروردگار من است . (الانعام : ٧٨) .

٥٤ ـ من فرو روندگاران را دوست ندارم . (الانعام : ٧٦) .

٥٥ ـ هر چیز نابودنی است جز رویش . (القصص : ٨٨) .

٥٦ ـ آیا ندیدی توبه سوی پروردگار خویش . (الفرقان : ٤٥)

٥٧ ـ هرچه برآن است نابود شدنی است و بجایْ می مانـد روی پروردگار تو دارای مهتـری و بزرگواری . (الرحمن : ٢٦ ـ ٢٧) .

٥٨ ـ ار آنِ کیست پادشاهی . (المؤمن : ١٦)

٥٩ ـ از آنِ خدا است یکتا (ی) (المؤمن : ١٦)

٦٠ ـ نخالهٔ کنجد وغیره (برهان قاطع) .

٦١ ـ وی بالاتر است از مثل هاوصورتها .

٦٢ ـ همانندوی چیزی نیست . (الشوری : ١١) .

٦٣ ـ «وی آفرینندهٔ همه چیز و تصویر کنندهٔ همه زندگان است » ـ مطلب قسمت اول از سورة الانعام آیه ١٠٢ و قسمت دوم از سورة الحشر آیت ٢٤ مأخوذ است .

٦٤ ـ خدا که نیست خداوندی جر او زنده پاینده . (بقره : ٢٥٥) .

٦٥ ـ خدا راست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است . (بقره : ٢٨٤) .

٦٦ ـ او راست آنچه در آسمانها و زمین است . (نساء : ١٧١) .

٦٧ ـ اوهست زنده ، نیست خدایی جز او . (المؤمن : ٦٥)

٦٨ ـ بویندهٔ نسیم (منتهی الارب)

٦٩ ـ پس برداشتم ار تو پرده اب را . (قٓ : ٢٢) .

٧٠ ـ و نیست از سماجر در آیندهٔ آن بوده است بر پروردگارِ تو بایســته گذراینده (مریم : ٧١) .

٧١ ـ ونوشانیده ایشان را پروردگار شان نوشابهٔ پاک کننده (الدهر : ٢١)

٧٢ ـ همانا ابرقلب مرا فرامی پوشانید وبتحقیق من استغفار می کنم از خداوند روز هفتاد بار . (حدیث) . رک به : تعلیقات برعروة سمنانی ٥٤٥

٧٣ ـ فروگرفتن ابرتمام آسمان را و پوشیدن (منتهی الارب) .

٧٤ ـ نام پسر باعور است که او زاهدی بوده مستجاب الدعوات در زمان عیسی علیه السلام . بحذف الف نیز آمده که بلعم باشد . برهان قاطع .

٧٥ ـ نام ولی که بوسواس شیطان کافر شده بود و با آنهمه عبادت هفتاد سال در ورطهٔ شقاوت ابدی گرفتار گشت . (برای شرح این داستان رک به تفسیر حسینی) .

٧٦ ـ مثل او مانند سگ است (الاعراف : ١٧٦) .

٧٧ ـ آنان هستند دامها بلکه گمراه تر (الاعراف : ١٧٩) .

٧٨ ـ پس ایمن نشود مکرِ خدا را جز گروه زیانکاران (الاعراف : ٩٩) .

٧٩ ـ و نومید نشوید از روح خدا ، همانا نومید نشوند از روح خدا جز گروه کافران . (یوسف : ٨٧)

٨٠ ـ اگر خواست خدای قوی و «آن نیست برخدا دشوار » (ابراهیم : ٢٠)

٨١ ـ زاری کردن (منتهی الارب) .

۸۲ ـ نرسید کسی به خدای تعالی مگر به (وسیله) خدا و هرکه راه را برای وصول به خدای عزوجل بدون متابعت مصطفی (ص) اختیار کرد ، گمراه شد .

۸۳ ـ بگیرید خاطر من را درحال ,,سکر ،، و ,,صحو،، . آنچه موافق کتاب وسنّت باشد حق است والاّ آن حق نیست .

۸٤ ـ بیابانی که رونده در آن هلاک شود . بیابانی که موسی علیه السلام با هزار همراهانش در آن بیابان مدت چهل سال سرگردان ماند . (غیاث اللغات) .

۸۵ ـ پس در قلبِ من فتور کرد که من حقیقت را میدانم ـ آنچه مخالفِ شریعت باشد ، پس همان وقت شخصی (پیدا شد) زیر درخت مغیلان ـ وی بمن فریاد زدکه ای ابوبکر هر حقیقتی که مخالفِ شریعت باشد پس آن کفراست .

۸٦ ـ گاهی حقیقت درقلب من چهل روز می ماند . پس آن اجازه ندارد که واردِ قلبِ من بشود مگر بوسیلهٔ دوشاهد از کتاب وسنّت .

۸۷ ـ هروجدی که آن راشهادت نمی دهد کتاب و سنّت ، پس آن باطل است .

۸۸ ـ از صفت صدقی است که وی سخن نمی گوید ازباطن علم که آن را نقض کند ظاهر کتاب.

۸۹ ـ اگر شما نگاه کردید مردی را که کرامات عطا کرده شده است حتی که وی درهوا چهار زانو نشسته است . پس فریب وی را نخورید . حتی شما نگاه کردید که وی را چگونه می یابید در امرونهی وحفظ حدود الله و ادای شریعت .

۹۰ ـ واضح ترین راه و دور ترین آن از فتنه هاو قریب ترین آن به صواب لزوم سنّت و سیرتهای سلفِ صالح است . هرکه ازان منحرف شد پس بدان که وی . . . ؟ است .

۹۱ ـ هرکه عمل کرد بدون پیروی از سنّت پس عمل وی باطل است .

۹۲ ـ هر عمل که انجام می نگردد به سنّت من پس آن است بخشم آمدنده نزد خدای عزّوجّل .

۹۳ ـ او مردی است که اراده کرد که برسد به خدای تعالی بدون توسطِ من . پس من او را با دست خود محجوب گردانیدم بدین طریق . پس وی افتاد در آتش (جهنّم) .

۹٤ ـ به دور ترین غایت و امکان .

۹۵ ـ سرزنش کردن و درشتی وستم نمودن (غیاث اللغات) .

۹٦ ـ دین نصیحت است .

۹۷ ـ ونیست بر پیغمبر جز خبر رساندن (المائده : ۹۹) .

۹۸ ـ همانا تو رهبری نکنی آن را که دوست داری ولیکن خدا رهبری کند هرکه را که خواهد . (القصص : ٥٦) .

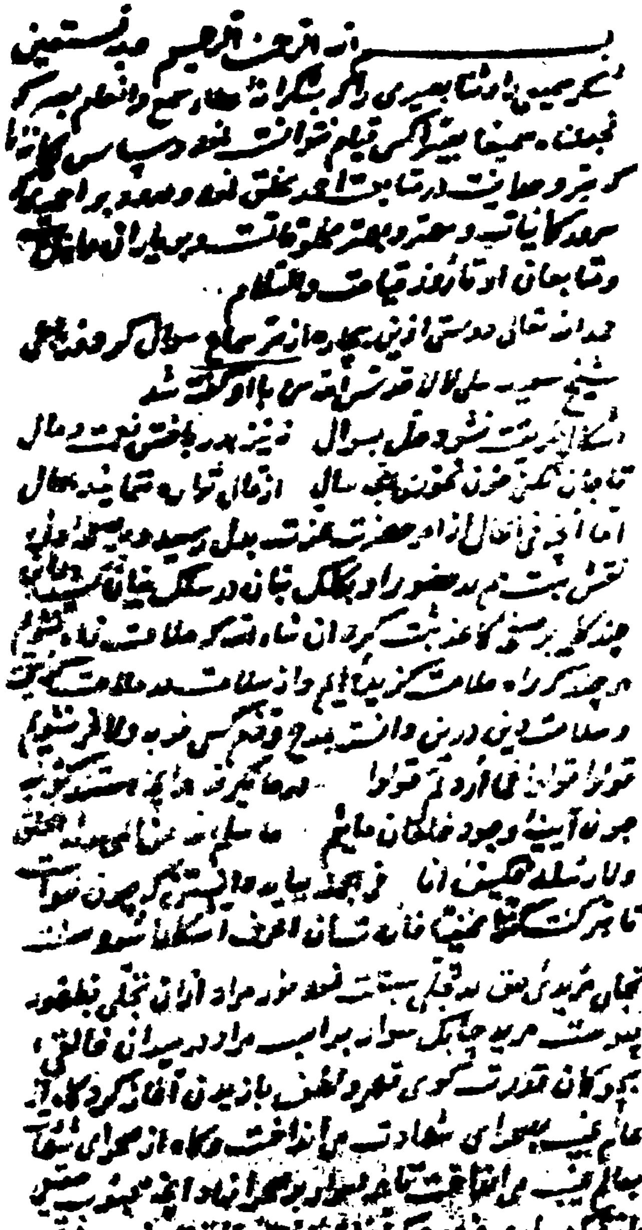
۹۹ ـ خوش بخت کسی است که خوش بخت شد در شکم مادر خویش و بدبخت کسی است که بدبخت شد در شکم مادر خویش .

۱۰۰ ـ همانا هلاک شود هرکه هلاک شد بعد از دلیل ، و زنده می شود هرکه زنده شد بعد از دلیل . ,,وی پرسیده نمی شود دربارهٔ آنچه وی عمل می کند ،، (الانبیاء : ۲۳) ، چون وی حکیم مطلق است . ,,و آنان پرسیده می شوند ،، (الانبیاء : ۲۳) . چون آنان (بطور) مظهر قهر (خدا) به حق آفریده شده اند .

۱۰۱ ـ ترجمه فارسی عبارت عربی بقرار زیر است :

٦٧

واین منقول است بخط مخدوم . می گوید ابو المکارم احمد بن محمد بن احمد بیابانکی معروف به علاء الدوله سمنانی خداوند توبه وی قبول کند بطور توبة نصوح و رساند او را به منتهای ارزوهای وی . من نوشتم آن را برای عزیز ترین پسر عزیز الدین محمد دهستانی ـ خدا معزز گرداندوی را در هر دو عالم و حفظ کند وی را از آفت دین . در ماه شعبان المعظم بسال ۷۰۳ در حالیکه ستایش می کرد از پروردگار خویش و صلوات می فرستاد بربهترین آفریدگان وی وحبیب وی محمد و کلیه آلِ وی و اصحابِ وی و پیروانِ وی .


بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سرّ سماع ـ نسخهٔ دار الکتب قاهره

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بسیار و ستایش بی شمار آفریدگار مفردات و پروردگار مرکبات
را و درود بی اندازه و محامد تازه بر سرو سرور اجلا احمد
مختار محمد امانت دار و اهل بیت نامدار کامکار و یاران فرمانبردار
با مقدار و متابعان ایشان که سر بر دائره شریعت او نهادند
همچو پرگار بادا اما بعد این مختصری است در معنی حدیثی که فرزند
اعز ابوالمواهب محسن پاکیزه روزگار سماع می کرد از مشارق
الانوار فی صحاح الاخبار التماس نمود که جهت من بر سفینه
دُرری که در بحران حدیث موضع است در صورت اصداف
عبارات ثبت کن تا بر روی روزگار یادگار ماند و ابدان
در حال انتشار و زوال ثلم نیکی از خاطر ... وفق ملتمس را بجهد
از جیب غیب ریب بر لوح دل نقش بست بر صحیفه این مختصر
جهت او سواد از نوشتم ان شاء الله تعالی که بر بیاض لوح خاطرش
منتقش گشته بمطالعه سواد العین سویدای او چون ... مشتمل
بتحقیقی که مثبت حق و ماحی باطل باشد باشد چنانکه حرکت آن بر
اعضا و جوارح او در طاعت حق تعالی بر وفق متابعت مصطفی
علیه الصلوة والسلام طاری و بر حدود ارکانش جهت مستفید
ان متقان جاری شود ان شاء الله العزیز و ما ذلک علی الله بعزیز
اخبرنی استادی مجد الدین علی بن محمد بن عبدالصمد الدونی رحمه الله
عن استاده ابو الفضائل الحسن بن محمد بن الحسن الصغانی مؤلف

شرح حدیث ارواح المؤمنین

نسخه سپهسالار (شهید مطهری) تهران

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس و ستایش نامتناهی ذاتی را که وجود تحقیقی معنی آ
و وجود بخشنده حق اوست بعلم قدیم کن را [illegible] این کون ن
و بالفعل ارادت از کن که عالم امرست کمان که عالم خلق آ
بپرداخت و بقدرت کامله خود عالم امر را که غیب است با
ذات خاص لباس صور صفات خود شان در پوشانید و وفا
صفت هو الباطن کرد و بحکمت بالغه عالم خلق را که شهادت
مظاهر صفت هو الظاهر گردانید و این هر دو عالم [illegible] از آثار
اوست کما از صفات او که بذات او قایم است قول و فعل
گردانید و ختم تراکیب به وجود انسان کرد که مقصود آفرینش است
و کون را مصدر ترتیب عالم امکان و زمان داشت و از تنوع
زمان انبیاء ماضی و مستقبل و فاعل و مفعول وا
برافراشت و بنای امر سیاست و طهارت و
مرتب فرمود و جهت امر سیاست علم سلطانان بخلق
و جهت امر طهارت نقش جمال ولایت در صورت
کل بر نخست و جمع بنی آدم بنگاشت و جهت امر عبا

فرحة العاملین و فرحة الکاملین ـ نسخهٔ دارالکتب قاهره

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد

گامی چند با کاروانِ حلّه

دربارهٔ تذکره نویسی وتحلیل احوال و آثار پارسی سرایان

تذکره نویسی و بررسی در احوال پارسی سرایان و تدوین گزیده هائی از اشعار ایشان ، پیشینه ای دراز دارد ، و نیازی که به آن احساس می شده ، انگیزهٔ تألیف بسیار کتاب ها گردیده است . ظاهراً نخستین اثر از این دست را عوفی از مردم بخارا در اوایل قرن هفتم هجری پدید آورد در منطقهٔ شبه قاره . (۱) و پس از آن نیز معظم آثاری که در این زمینه تدوین یافت در همین خطّه بود . با این همه ، هم تحقیق در زندگی فردی و اجتماعی شاعران به شیوهٔ منطقی و سودمند ، کاری به نسبت تازه است . هم تحلیل و نقّادی میراث هنری و فکری آنان بر اساس روش های صحیح . و نمونه های زیادی در این دو باب به دست نیست (۲) .

کتاب ,,با کاروانِ حلّه » از آثاری است که پیرامون فارسی گویان بزرگ از آغاز تاسی چهل سال پیش، به موشکافی های ارجمند پرداخته و به جای اطالهٔ کلام در مطالب خارج از موضوع یا جزئیات بی فایده ، و به جای اطناب در نقل اشعار ، کوشیده است سیمائی روشن و دقیق از برخی چهره های درخشان ادب و فرهنگ ایران تصویر نماید . وجای آنان را در اجتماعی که می زیسته اند ، و در کلّ جریان تاریخ ، مشخّص کند و شعر هر یک را در معرض نقد نهاده عوامل شکل دهنده به آن ، ونیز تأثیرات آن در دراز مدت را آشکار

سازد . و غالباً با بیانی دلچسب و استناد به گزارش های درست .

با توجه به اهمیت این کتاب ، اخیراً ترجمهٔ اردوی آن از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر گردید تا در منطقه ای که از بزرگ ترین پایگاه های ادب فارسی بوده است ، گامی دیگر در معرفی شاهکار های این زبان برداشته شود . و در ترویج فرهنگ مشترک ایران و پاکستان . مقالهٔ مفصلی نیز بوسیلهٔ مسئول مرکز در بررسی پاره ای از محتویات کتاب نگارش یافت تا نقل اردوی آن به ضمیمهٔ ترجمهٔ کتاب به چاپ رسد . در این جامتن مقالهٔ مزبور انتشار می یابد تا خوانندگان بیشتری به داورئی پیرامون آن بنشینند . با این تذکر که چون مقالهٔ مزبور در اصل برای فارسی زبانان نوشته نشده ، پاره ای مطالب آن برای ایشان تازگی ندارد . و باعذر خواهی و تأسف از این که فرصتی برای تجدید نظر در آن و حذف زوائد نبود .

* * *

خیام ,, باکاروان حلّه "

از جمله مطالبی که در این کتاب درخور تأمل می نماید ، شاعر شمردن خیام نیشابوری است و ترسیم چهره ای از وی دربخشی ویژه بر اساس رباعیات منسوب به او (۳) واعتقاد به این که : مأمور رصد شده و تقویم را اصلاح کرده و الخ (٤) در حالی که بربنیاد پژوهش های دقیق و گسترده وبی غرضانه ، هر چند خیام فیلسوف و ریاضی دان بوده و آثاری در فلسفه وریاضی به جانهاده ، اما ـ برخلاف مشهور ـ درکار زیج و کبیسه کمترین دخالتی نداشته و هیچ اثر نجومی پدید نیاورده و شاعر پارسی سرا هم نبوده است (۵)

خیام شاعر ؟ شناخت معاصرانش از وی ـ معرفی شخصیت و اندیشه او برمبنای رباعیات منسوب به وی

چنانکه معاصر وی نظامی عروضی با اینکه بدو ارادت می ورزیده و در مجلس انس به خدمت وی رسیده و از او با احترام نام می برد ، از شاعری اش سخنی نمی گوید و در بخش شعر و شاعران از ,,چهار مقاله ،، یادی از او نمی نماید . باآنکه کثیری از شاعران اندک مایه را ذکر می کند (٦) همین طور دیگر بزرگان معاصر خیام که مطالبی پیرامون احوال و آثارش آورده اند مانند عبدالرحمن خازنی (۷) و زمخشری و ابو الحسن بیهقی ـ که دو نفر اخیر محضر خیام را هم دریافته اند (۸) ـ و نیز برخی شاعران آن ادوار نظیر سنائی (۹) وخاقانی (۱۰) که از او نام برده اند ، کوچک ترین اشاره ای به پارسی سرا بودن او نکرده اند . و پس از در گذشت او نیز تا حدود هفتاد سال (اواخر قرن ششم) کمترین سخنی از پارسی سرا بودن اونمی شنویم و هیچ سندی بر این قضیه نمی یابیم تا روزگار شهر زوری مؤلف ,,نزهة الارواح ،، که به خیام نسبت شاعری می دهد (۱۱) و از آن پس روز به روز رباعیات منسوب به وی افزایش می یابد تا در زمان های نزدیک به ما به هزاران می رسد (۱۲) که بسیاری از آن ها از شخصیت های شناخته شده ای است مانند خواجه عبدالله انصاری ، بوسعید ابی الخیر ، حافظ ، عراقی ، مهستی ، نجم الدین کبری ، مجدهمگر ، نجم الدین رازی ، شاهی ، طالب آملی ، شاه نعمة الله ، مغربی ، انوری ، سحابی استرآبادی ، اوحد الدین کرمانی ، سنائی ، بابا افضل کاشی ، سعدی ، عبیدزاکانی ، سراج الدین قمری ، همتی بلخی ، فخر رازی ، شاه سنجان خوافی ، سلمان ساوجی ، کمال الدین اسماعیل ، عطار ، مولوی و . . . (۱۳) وتعدادی از آنها هم ـ که شاید بخش اولیهٔ این رباعیات را تشکیل می دهد ـ ظاهراً از شاعری است به نام علی بن محمد بن احمد بن خلف خراسانی ملقب به ابن الخیام (١٤) که باخیام

نیشابوری معاصر بوده است (۱۵).

چنانکه تاکنون به هیچ نسخه ای از ,,مجموعهٔ رباعیات خیام» که تاریخ کتابت آن به قبل از نیمهٔ دوم سدهٔ نهم (سیصد وپنجاه سال پس از خیام) برسد دست نیافته ایم و نسخه هائی که گفته می شود از قرن هفتم مانده، به تصریح کار شناسان چیره دستی همچون مینوی وهمائی، تماماً ساختگی است (۱۶) و به هر حال نبودِ نسخه هائی کهن از رباعیات خیام نیز احتمال شاعری او را تضعیف می نماید.

گذشته از این ها، اگر هم رباعیات مزبور را از خیام بدانیم باز آنها را به عنوان یگانه منبع برای شناخت شخصیت و اندیشهٔ او نمی توانیم مورد استفاده قرار دهیم زیرا مضامین آنها:

هم با مندرجات آثار فلسفی وی (که انتساب آنها بدو مسلم تراست) تضاد حل ناشدنی دارد (۱۷).

هم با گزارش هائی که معاصرانش (ونه آیندگانِ افسانه ساز) دربارهٔ کردار ومنش او آورده اند (و البته بسیار نیست) (۱۸).

هم باشناختی که مردم روزگارش از وی داشته اند و از عنوان هائی (مثل: الشیخ الامام، حجة الحق و...) که به او داده اند هویدا است (۱۹).

کاربرد ,,شعر» تا کجا است؟

بعلاوه، آنچه در ,,شعر» می آید، الزاماً و همیشه نشان دهندهٔ باور و عقیدتِ جدّیِ گوینده نیست. وفراوان افرادی را می شناسیم که در اشعار خود بارها سخن از شراب و شاهد وعشق مجازی رانده اند اما زندگی عملی و اخلاق و گرایش هاشان فرسنگ ها از این مفاهیم دور بوده است * بنا بر این هر چند شعر ـ شعر حقیقی و نه فقط نظم ـ

* به عنوان نمونه یک بند از مسمطی اثر طبع نامور ترین پیشوای شیعه در عصر حاضر ـ و شاید در

همه جا یک اثر هنری است و بهرهٔ سراینده را از سلامت ذوق و سلاست بیان و ظرافت طبع و لطافت روح مشخص می نماید ، اما آئینه ای نیست که در همه جا معتقدات و عملکرد وی را ـ خوب باشد یا بد ـ عرضه کند. البتـه شعـر مـی تواند تأییـد کننـدهٔ گزارش هـای موثّق تاریخی باشد و در پاره ای موارد نیز ، در حدودی که گزارش های مزبور را تکمیل کند یا دست کم منافاتی با آن ها نداشته باشد ، مستقلاً مورد استفاده واقع شود . امّا در همه جا نمی تواند جای گزارش های تاریخی را بگیرد وبه تنهائی اثبات یا نفی قضایائی را عهده دارشود.و تاریخ نویسی و شرح حال نگاری اگر صرفاً بر اساس استنباط از شعر ـ خصوصاً شعر مخالف باگزارش های تاریخی ـ بود راه به جائی نمی برد . (در این باره در ذیل بررسی های مربوط به حافظ توضیحات بیشتری خواهد آمد .)

* * *

سعدی ,,باکاروان حلّه " ـ تخلص خود را از نام حاکم فارس گرفته یا از نام قبیلهٔ خویش ؟

نکتهٔ دیگری که در ,, باکاروان حلّه " جای چون و چرا دارد ، پیروی از غالب مورخان است در این که سعـدی نام خویش را از خاندان اتابک ابوبکر گرفته و نیز تصریح به این که :

سعدی در سال هائی که گلستان را می نگاشته و بوستان را می سروده ، پنجاه سالی ـ و شاید اندکی بیشتر ـ از عمر را پس پشت

تمام طول تاریخ ـ را می آوریم :

دختر رز اندک اندک شد مهی رخساره گلگون ... غیرت لیلی شد و هر کس ورا گردید مجنون

تاکه روزی میفروشش دید و بر وی گشت مفتون ... خواستگاری کرد و بردش از سرای مام بیرون

از نتاجش بادهٔ گلرنگ روح افزای جان شد

داشته (۲۰) و پیش از آن از ابو الفرج بن جوزی شیخ فقیه سختگیر پرهیزگار که محتسب بغداد نیز بود ارشادها یافته . . . و ابوالفرج ابن جوزی استاد سعدی صوفیه را بالکل فریب خوردهٔ دیو و شیطان می پندارد و . . . (۲۱) با آن که :

اولاً در خاندان اتابکان دو سعد نام می بینیم یکی پدر اتابک ابو بکر که سعدی کار شاعری را پس از پایان زندگی او آغاز نموده و از وی مانند گذشتگان یاد کرده و ذکری و پندی و ستایشی در آثار خود راجع به او ندارد ، وعلیهذا تخلص خود را از اونمی تواند گرفته باشد . دیگری نوادهٔ سعد مزبور و پسر اتابک ابوبکر که قبل از ولیعهدی او و سال ها پیش از روزگار وی ، سعدی با این نسبت و عنوان خوانده و شناخته می شده است . بنا بر این شهرت او به سعدی بایستی به گونهٔ دیگری توجیه گردد و معقول تر آن است که بگوئیم وی از بنی سعد بوده ـ منسوب به قبیله ای که نسب آنان به سعد غیور می رسد ؛ همان سعد بن عبادهٔ خزرجی انصاری صحابی بزرگوار و نامدار رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) که گویا برخی از نوادگان او در سده های اولیهٔ هجرت به فارس آمده و در آنجا سکونت گزیدند . اشارهٔ سعدی به وجود بندگان بنی سعد بر خوان یغما در غزل (۲۲) که در تاریخ و ادب مضمونی مسبوق به سابقهٔ قبلی و ذهنی نیست ، وجود قبیله ای بدین نام را می تواند در اقلیم فارس خاطر نشان سازد. قبیله ای که بیش از صد سال پیش از تولد سعدی یکی از افراد آن از شیراز به شام رفته و در آنجا رحل اقامت افکنده و طایفهٔ سعدی شیرازی الاصل را در دمشق به وجود آورده بود و در سده های ششم و هفتم و هشتم هجری افرادی از آن خانواده درمیان علمای شام مشهور بوده اند که تفصیل نسب آنان بدین صورت یاد می شده : سعدی عبادی

خزرجی انصاری شیرازی الاصل . این هم که می بینیم سعدی قبیلهٔ خود را از علمای دین می شمارد (٢٣) و در غزلی غیرت خود را باغیرت سعد غیور مقایسه می کند (٢٤) دو قرینهٔ دیگر است بر انتساب او به بنی سعد بن عباده *

تاریخ تولدوی :

ثانیاً در مورد این که سعدی هنگام سرودن بوستان و نگارش گلستان پنجاه و اند سال داشته . . . ازیاد نبریم که این نظر ـ گرچه مستند به بیتی از گلستان و بیتی از بوستان (٢٦) نیز باشد ـ صحّتش مستلزم آن است که سعدی در حدود سال ٦٠٦ هجری متولد شده باشد (٢٧) در حالی که قرائن متعددی خلاف این مطلب را می رساند :

١ ـ به استناد این بیت از بوستان می توان گفت که سعدی در حدود سال ٥٨٥ تولد یافته است :

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت

مـــگر خفته بودی که بر باد رفت (٢٨)

٢ ـ به موجب حکایتی که در بوستان آمده ، سعدی یک بار پیش از حملهٔ غیاث الدین تتر خوارزمشاه به اصفهان ، بدان شهر رفته و در این سفر با یک پهلوان و عیار اصفهانی دوست شده که :

* از مقالهٔ استاد محیط طباطبائی درکیهان فرهنگی ، شمارهٔ ١٠ سال ١٣٦٣ ص ١١ . قرینهٔ قوی دیگری که انتساب سعدی به بنی سعد بن عبادهٔ خزرجی انصاری را تأیید می کند و در مقالهٔ مزبور نبود (شاید در جای دیگر به آن توجه شده باشد که من ندیدم) وجود بزرگانی است که در خطهٔ فارس عنوان ,,سعدی ،، داشته اند از جمله صوفی و عارف مشهور قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری قطب الدین عبدالله بن محیی الدین بن محمود انصاری خزرجی سعدی شیرازی معروف به قطب محیی که خانقاه او تقریباً در یک فرسنگی جهرم بود و اخوان آباد نامیده می شد و خود مریدان بسیار داشت و از آثار وی مقداری شعر و نامه هایی بسیار به جا ماند که مجموعه ای از این نامه ها چاپ هم شده است (٢٥)

گرفتی کمر بند جنگ آزمای
و گر کوه بودی بکندی زجای
مرا یکدم از دست نگذاشتی
که با راست طبعان سری داشتی (۲۹)

اکنون با توجه به این که حملهٔ تتر به اصفهان در سال ۶۲۱ روی داده ، اگر سعدی در سال ۶۰۶ تولد یافته باشد ، پیش از حملهٔ تتر بدان شهر (و احتمالاً نیز سال ها پیش از آن حادثه) در سنینی نبوده که با پهلوانی بدان اوصاف دوستی نماید و راست طبعی اش او را مجذوب گرداند . از طرفی می دانیم که هنگام حملهٔ تتر شاه به پدر اتابک ابوبکر ، خود اتابک در زندان به سر می برد و نتیجهٔ این کارزار او را از زندان بر آورد و برارِیکهٔ اتابکی نشاند و تاسالی که بوستان به نام او سروده شد پیوسته پادشاه مستولی بر قلمرو فارس تا اصفهان به شمار می آمد و بارگاهش همواره در شیراز به وجود رجال علم و ادب هر دوناحیه آراسته بود در این حال اگر سعدی هنگام سرودن بوستان بیش از پنجاه و اند سال نداشت آیا به او نمی گفتند تو که مقارن حملهٔ تتر به اصفهان بیش از ۱۵ سال نداشته ای چگونه دعوی می کنی که پیش از حادثهٔ مزبور با یک پهلوان و جنگجوی اصفهانی ، رفاقت و صداقتی بدان پایه داشته ای ؟ و آیا اندیشهٔ چنین اعتراضی سعدی را وادار نمی ساخت که از این دعوی بپرهیزد ـ باصرفنظر از قبح دروغ ـ ؟ *

* ایضاً نقل از مقالهٔ استاد محیط طباطبائی ص ۱۳ ـ ۱۱ ، و اضافه کنیم که اگر سعدی در سال ۶۰۶ تولد یافته ، چگونه در ,,با کاروان حلّه ,, از ارشاد یافتگان ابن جوزی که با صوفیان مخالف بوده به شمار آمده ؟ مگر نه این ابن جوزی در سال ۵۹۷ هجری گذشته است ؟ و بگذریم که این نیز اشتباهی دیگر است و ابن جوزی مزبور مربّی سعدی نبوده .

مربّی او ابن جوزی کیست ؟

ثالثاً در مورد ابوالفرج ابن جوزی استاد سعدی نیز باید توجه داشت که این عنوان در روزگار سعدی حد اقل به سه نفر اطلاق می شده :

۱ ـ ابو الفرج عبدالرحمن بن جوزی محدث و واعظ حنبلی که با صوفیان مخالف بود و کتابی به نام تلبیس ابلیس در رّد آنان و دیگر نحله های غیر اسلامی ـ به عقیده خودش ـ نگاشت (۳۰) و در سال ۵۹۷ هجری در گذشت . وی علی القاعده نمی تواند استاد سعدی باشد زیرا برای قبول شاگردی سعدی بر وی ، باید قول کسانی را بپذیریم که می گویند تولد سعدی در سال ۵۷۰ هجری روی داده ، و چون سعدی در حدود سال ٦۹۰ در گذشته ، این امر مستلزم آن است که وی حد اقل صد و بیست سال کامل عمر کرده باشد که هم فرض دشواری است و هم با دلائل متعدد استواری که در باب تولد سعدی در حدود سال ۵۸۵ وجود دارد منافی است .

۲ ـ ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن نوادهٔ ابن جوزی مزبور که در حدود سال ٦۰۵ هـ متولد شد و در روزگار خلافت مستعصم مدرس و محتسب بغداد بود و در سال ٦۵٦ هـ به قتل رسید.در حملهٔ مغول به بغداد . این مرد هم نمی تواند استاد سعدی باشد چون برای این که سعدی بتواند بر وی شاگردی کند بایستی در حدود سال ٦۱۵ هـ تولد یافته باشد تا در سال ٦۴۵ هـ مردی سی ساله و سزاوار حضور در مجلس وعظ و استفاده از نصیحت و اندرز این ابوالفرج محتسب چهل ساله باشد واین با دلائل متعدد و استواری که تولد سعدی را در حدود سال ۵۸۵ هـ ثابت می کند منافی است .و موضوع سرگذشت زندگانی او و ارتباط آن رابا گفته ها و سروده های او در گلستان و بوستان ، دستخوش اضطراب و تشویش بیش از اندازه می کند و با

مقتضیات تاریخی و قضایای مسلم مربوط به سرگذشت زندگی وی (مانند سفر به بیت المقدس پیش از سال ۶۲۶ هـ و حضور در قحطی سال ۶۴۳ هـ دمشق و مسافرت به اقصی بلاد روم برای دیدن بابا اسحق داعیهٔ معروف زمان در حدود سال ۶۳۰ هـ) سازگار نیست . بعلاوه تولد سعدی در حدود سال ۶۱۵ هـ مستلزم آن است که وی هنگام سرودن بوستان و نگارش گلستان فقط حدود چهل سال داشته باشد که پذیرفتنی نیست.تازه از این عبارت سعدی که ,,نصیحت شیخم یاد آمدی » ناگهان مفهوم ضمنی لغت ,,ناصح » وجنبهٔ ارشادی او به ذهن می آید که با مفهوم محتسب چندان سازگار نیست . ,,ناصح » کسی است که اندرز می دهدو ,,نصیحت » می کند در صورتی که محتسب منع و تعزیر می نماید .

۳ ـ الناصح ابوالفرج عبدالرحمن ابن نجم الدین عبدالوهاب بن شیخ ابوالفرج الجوزی السعدی الشیرازی الاصل المعروف بابن الحنبلی . نسب این مرد به کسانی از قبیلهٔ بنی سعد میرسد که بنا بر آنچه قبلاً گفتیم از شیراز به دمشق مهاجرت کردند . وی در دمشق تولد یافت و در شام و خارج از شام به تحصیل علم پرداخت و مدتی نیز در اربل به سر برد و در سال ۶۲۰ هـ برای پیشوائی بر حنبلیان دمشق در امور مذهبی ، از عراق به شام برگشت و تا سال ۶۳۴ هـ که در گذشت همواره به هدایت و موعظه و دیگر خدمات دینی اشتغال داشت . مراجعت او از اربل به دمشق تقریباً مقارن روزگاری اتفاق می افتد که سعدی در ضمن یک سیر و سیاحت طولانی به بغداد آمده و در صدد عزیمت به شام بود . بعید نیست که در همین جزء از زمان که ابوالفرج ابن جوزی ناصح به دمشق بازآمده وبه کار ارشاد و موعظه وتعلیم خلق مشغول شد سعدی هم از بغداد به دمشق آمده و و در آن شهر به این

خویشاوند و همشهری قدیمی خود پیوسته باشد که هنگام افاده و افاضه او را به ترک سماع ارشاد نماید . (۳۱)

★ ★ ★

حافظ ,,باکاروان حلّه „

مطلب دیگری که در ,,باکاروان حلّه „ شایان بررسی می دانیم ، این گونه برداشت ها وتحلیل ها از زندگی حافظ و اشعار اوست :

نه در سلسلهٔ صوفیه درآمد و نه با صوفیه میانهٔ خوبی یافت حتی در حق شاه نعمة الله صوفی نامدار عصر طعنه ها داشت . . . نه ملامتی بود نه اویسی ، حتی از صوفیه و طامات آنها بیزار بود . نه خانقاه نشین بود و نه اهل ریاضت ، با اهل ذوق می جوشید و از عشق و شراب بهره می برد.(۳۲) و در جریان کشمکش های مستمرمیان شاه شجاع و کسانش ، حافظ که بوی خیری از این اوضاع نمی شنید دل به عشق و شراب داد و هر روز بیشتر در آن غرق می شد . . . یک بار حتی رشک و ناخرسندی شاه ، غوغا را جرأت داد که بر شاعر بشورند و او را به تهمت آنکه در باب رستخیز فردا شک کرده است تهدید کنند . . . (۳۳)ـ معتقد بود که ـ انسان در مقابل تقدیر چاره ای جز تسلیم و رضا ندارد و . . . (۳٤)

که پیش از نقد این سخنان ، نکاتی چند را یاد آوری می کنیم :

ستایش های او از مشایخ عصر :

حافظ در پاره ای از سروده های خود به ستایش کسانی از مشایخ صوفیه پرداخته و به آنان اظهار ارادت نموده است از جمله :

۱ ـ شیخ امین الدین محمد بلیانی کازرونی از بزرگان عرفا و مشایخ قرن هشتم که حافظ در قطعه ای از وی و برخی دیگر از علما و بزرگان یاد کرده و می گوید :

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق

به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست . . .

دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین *

که قاضیی به از او آسمان ندارد یاد

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند

خدای عزّوجلّ جمله را بیامرزاد **

۲ ـ مولانا بهاء الدین عبدالصمد بحر آبادی (از احفاد شیخ سعد الدین محمد حموی) از علمای معاصر حافظ که خواجه گویا از مجلس درس او نیز استفاده کرده و با اشاره به وی می گوید :

شد لشکر غم بی عدد از بخت می خواهم مدد

تا فخر دین عبدالصمد باشد که غمخواری کند (۳۵)

۳ ـ خواجه سید کمال الدین ابوالوفا از صوفیان خانقاه نشین و مشایخ پاکیزهٔ قرن هشتم که حافظ در مدح وی می گوید :

وفا از خواجگان شهر با من

کمال دولت و دین بو الوفا کرد (۳۶) ———

حافظ و : ,,صوفی " ، ,,خانقاه " ، ,,خرقه " ، ,,ریاضت " ، ,,پیر طریقت "

---

* از فقها-وعلمای قرن هشتم که چهل سال قاضی القضات شیراز بود و در فقه و علوم اسلامی تألیفات دارد . (دیوان حافظ به تصحیح انجوی مقدمه ص ۶۰ ، ص ۲۹۰ پاورقی) .

** دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۱۰۶۵ـ۶ (چنانکه پیداست حافظ این شعرها را پس از مرگ نامبردگان و زوال دولت ایشان سروده و بنا بر این درستایشی که کرده به هیچ روی نمی توان احتمال داد که جلب نفع یا دفع ضرری را در نظر داشته است و این بر اهمیت قضیه می افزاید).

در پاره ای از اشعار حافظ می بینیم که وی خود را صوفی و از جملهٔ صوفیان می شمارد :

صوفی صومعهٔ عالم قدسم لیکن
حالیا دیر مغان است حوالتگاهم (۳۷)

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی :
زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد (۳۸)

و گفته های خویش را با عنوان ,,صوفیانه،، توصیف می کند :

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری (۳۹)

و ریاضت را می ستاید :

دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی
چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد (۴۰)

و از پیر طریقت نقل قول می نماید :

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر
که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است (۴۱)

وسیر معنوی وکنج خانقاه را برای خویش بس می شمارد :

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس
نسیم روضهٔ شیراز پیک راهت بس
دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس (۴۲)

و خود را از ,,مریدان،، به شمار آورده ,,یاران طریقت،، را مخاطب قرار می دهد و از ,,پیر،، سخن می گوید :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون
روی سوی خانهٔ خمّار دارد پیر ما (٤٣)

و : پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد *

وبه خرقه پوشی خود اشاره می کند :

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می آید
که برو پاره به صد شعبده پیراسته ام (٤٤)

و: صوفیان واستدند از گرو می همه رخت
دلق ما بود که در خانهٔ خمّار بماند

خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت
قصهٔ ما است که در هر سر بازار بماند

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زنّار بماند (٤٥)

و: از این مزوّجه و خرقه نیک در تنگم
به یک کرشمهٔ صوفی کشم قلندر کن (٤٦)

و: خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست
پرده ای بر سر صد عیب نهان می پوشم (٤٧)

* دیوان حافظ به تصحیح خانلری ، ص ٢١٨ . ناگفته پیداست که در سه بیت اخیر ، مقصود همان شیخ صوفی و پیر طریقت است نه پیر میفروش (فروشندهٔ شراب ظاهری) زیرا ... در بیت سوم از قول پیر نقل می شود سخنی صوفیانه و عارفانه است نه رندانه . و در دو بیت قبل هم وجود تعبیراتی مانند ،،یاران طریقت ،، و ،،ما مریدان ،، نظر ما را تأیید می کند و هم بلا تکلیفی و تحیر دیگران از رفتن پیر به میخانه ، زیرا آنچه جای حیرت و سؤال دارد ، رفتن شیخ طریقت به میخانه است نه رفتن میفروش . و این مضمون را برخی از پیشوایان بزرگ دین نیز به صورت های مختلف لباس نظم پوشانده اند . از جمله شیخ بهائی گوید ،،در میکده دوش زاهدی دیدم مست . . . ،، و ،،زاهدی به میخانه سرخ رو ز می دیدم . . . ،، ملا احمد نراقی نیز گوید : ،،شیخ ما بنهان هوای خانهٔ خمّار داشت . . . ،، (بنگرید به ص ٣٠ و ٣١) .

و: حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری
کاتش از خـرمن سالوس و کرامت برخاست (٤٨)

و: حافظ این خرقه که داری توببینی فردا
که چه زنّار ز زیرش به جفا بگشایند (٤٩)

و: آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو (٥٠)

و: در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی
خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی (٥١)

و: این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی (٥٢)

و: حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز که ما
از پی قافله با آتش و آه آمده ایم (٥٣)

و: خرقهٔ زهد مرا آب خرابات ببرد
خانهٔ عقل مرا آتش خمخانه بسوخت
ماجرا کم کن و بازآ که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت (٥٤)

و: مدام خرقهٔ حافظ به باده در گرو است
مگر ز خاک خرابات بود طینت او (٥٥)

و: خرقهٔ زهد و جام می گرچه نه در خور هم اند
این همه نقش می زنم از جهت رضای تو (٥٦)

ستایش های مشایخ و بزرگان معاصر حافظ و نزدیک به عصر او از وی و مقامات معنوی اش

مشایخ صوفیه که معاصر حافظ بوده یانزدیک به عصر او می زیسته اند ، خواجه و آثار وی را تقدیس کرده و بعضاً نیز بالصراحه او را از

اهل سلوک شمرده اند چنانکه دیگر گزارش های مانده از آن روزگاران هم مقام والای وی در عالم معنویت و عرفان ، و وابستگی او به اصحاب طریق را گواهی می کند :

سید محمد اشرف جهانگیر سمنانی از متصوفهٔ بزرگ دو قرن هشتم و نهم هجری است که در تمام دوران زندگی خواجه در قید حیات بوده و علاوه بر آنچه از دیگران دربارهٔ وی شنیده دیداری نیز با او داشته که شرح آن را از زبان خودش بشنوید (۵۷) :

چون به بلدهٔ شیراز در آمدیم ، به اکابر آنجا مشرف شدیم و با خواجه حافظ هم . و پیش از التقای او این شعر وی بما رسیده بود :

حافظ از معتقدانست گرامی دارش

زانکه بخشایش بس روح مکرم با اوست (۵۸)

از اینجا دانسته بودیم که اویسی است . چون بهم رسیدیم ، صحبت درمیان ما و او بسیار محرمانه واقع شد . مدتی با همدیگر در شیراز بودیم و مشرب وی بسیار عالی یافتیم . . . اشعار وی بسیار معارف نمای و حقایق گشای واقع شده است . اکابر روزگار اشعار وی را لسان الغیب گفته اند * بلکه بزرگی در این وادی گفته است که هیچ دیوانی به از دیوان حافظ نیست ولی اگر مرد صوفی باشد بشناسد . . . خواجهٔ شیرازی یکی از مجذوبان درگاه عالی و محبوبان بارگاه متعالی است . باین فقیر نیازمندی داشت و مدتی باهمدیگر صحبت داشتیم سخنان وی چنان بلند معنی افتاده که هیچکس را که از طایفهٔ متصوفه نیست ، متصور نیست .

* از این جا روشن می شود که طرح لقب «لسان الغیب» در رابطه با حافظ ، فقط در دوره های پس از وی نبوده ، بلکه از روزگار حیاتش شعر او را زبان غیب می دانسته اند و معتقد بودند این سروده ها را که در دیوان او است او نبوده که به عنوان یک فرد بشر بسراید بلکه از سرچشمهٔ غیب بر زبان او جریان یافته است .

✤ میر سید علی همدانی از بزرگ ترین مشایخ و عارفان قرن هشتم هجری و بنیاد گذار فرقهٔ صوفیانهٔ همدانیه و از علما و مبلغان نامی اسلام است که نیز در تمام دوران زندگی حافظ (به استثنای حد اکثر ده سال) در قید حیات بوده (۵۹) وعلاوه بر آنچه از دیگران دربارهٔ او شنیده دیداری هم با او داشته است * وی با شناختی که از خواجهٔ شیراز پیدا کرده نخستین فرهنگنامه را برای مصطلحات اشعار او تدوین نموده و شرحی بر پاره ای از اشعارش نوشته ـ با دید عارفانه ـ که هر چند محصول کارش در پیرامون حافظ بیش از یک رسالهٔ مختصر نیست (۶۰) ولی ارزش بسیار دارد زیرا ـ علاوه بر فضل تقدّم ـ نشان دهندهٔ عظمت مقام خواجه در نزد مشایخ و عرفای زمان او است که شخصیتی به شهرت و اهمیت سید همدانی که شاید از حافظ سالخورده تر هم بوده ، با آن همه مشاغل فرهنگی و دینی و اجتماعی که خود داشته ، در روزگار حیات خواجه این رساله را برای کمک به درک اشعارش به قلم آورده است .

در رسالهٔ مزبور که از کلام حافظ باعنوان ,,لسان الغیب « یاد شده ** نه تنها حاکمیت روح عرفان بر حافظ اثبات گردیده ، بلکه بالصّراحه آمده است که : ,,مرشدِ خواجه سه کس اند حضرت شیخ الاسلام احمد جام (۶۱) و دویم حاجی قوام الدین (۶۲) وسیوم شیخ شهابْ الدین (۶۳)

✤ سید قاسم انوار از متصوفهٔ بزرگ دو قرن هشتم و نهم که مقامِ

* همراه سید محمد اشرف نامبرده . بنگرید به پاورقی شماره (۸۷)

** آنچه را در ذیل صفحهٔ ۸۲ گذشت در این جا نیز مورد توجه قرار دهید و آنگاه بنگرید به نوشتهٔ استاد زرین کوب : ذوق افسانه ساز عامه ازوی ـ حافظ ـ بعد از مرگ ،لسان الغیب ساخت . (از کوچهٔ رندان ص ۱۸۷) .

ولایت و قطبیت و ارشاد داشته و حتی او را صاحب کرامات می شمرّدند (٦٤) و نزدیک چهل سال از دوران زندگی حافظ نیز در قید حیات بوده است (٦٥) شعر خواجه را بسیار می ستوده و می نویسند: معتقد حافظ بودی * و دیوان حافظ پیش اوعلی الدّوام خواندندی و اغلب دیوان او را مطالعه فرمودی (٦٦) وخود نیز گاهی به وزن و قافیه وردیف غزل های حافظ غزل سروده است وحتی بعضاً شعرش را به شعر حافظ تشبیه کرده اند که البته نظر خیلی درستی نیست (٦٧) و با این همه ، از جهاتی چند ، سبک سخن وی اشعار حافظ را به یاد می آورد (٦٨) ومضمون پاره ای از آنها یکی است (٦٩)

✤ میر سید شریف جرجانی که حافظ به مجلس درس او حاضر می شده (٧٠) وخود از علماو متکلمان بزرگ اسلام است و در علوم ادبی ، مباحث حکمی و،عرفانی ، کلام ،اصول حدیث ، تفسیر ، فقه و اصول کتابهای متعدد تألیف کرده (٧١) ودر طریقت نیز به گفتهٔ جامی از اصحاب و اخلاص کیشان خواجه علاء الدین عطار ـ از مشایخ معروف تصوف ـ بوده است (٧٢) هرگاه در مجلس درس وی شعر خوانده می شد می گفت به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت بپردازید اما چون حافظ می رسید ، جرجانی از او می پرسید بر شما چه الهام شده است غزل خود را بخوانیدهشاگردان جرجانی به وی اعتراض می کردند که این چه رازیست که ما را از سرودن شعر منع می کنی ولی به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می دهی و استاد در پاسخ می گفت : شعر

* استاد زرین کوب خود تصدیق می کند که از مشایخ معتقد به شعر حافظ ، شاه قاسم انوار را می توان نام برد که دولتشاه می گوید : دیوان حافظ را پیش اوعلی الدوام خواندندی (جستجو در تصوف ایران ص ۲۳۱) و با این حال (دُر همان جا) اعتقاد و علاقهٔ بعضی از مشایخ و صوفیه به اشعار خواجه را مربوط به اعصار بعد از وی می داند .

حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطایف حکمی و نکات قرآنی است . (۷۳) .

✤ یکی از همدرسان حافظ که بارها خواجه را در زمان حیاتش به جمع دیوان خود تشویق کرده و سر انجام پس از وفات وی خود بدین کار اقدام نموده است از وی با لقب ,,معدن اللطائف الروحانیة و مخزن المعارف السبحانیة " یاد می کند ومی نویسد که حافظ ,,بواسطهٔ محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشاف و مفتاح و مطالعهٔ مطالع و مصباح * . . . به جمع اشتات غزلیات نپرداخت . " با آنکه به گفتهٔ همین نویسنده ,,سماع صوفیان بی غزل شور انگیز او گرم نشدی " (۷٤) .

✤ شیخ فخر الدین آذری طوسی از مشاهیر مشایخ قرن نهم که در خدمت شاه نعمة الله ولی به سلوک مشغول شد و از او اجازه و خرقهٔ تبرک گرفت و بسی از اولیاء الله را دریافت و خدمت کرد و دو نوبت پیاده حج گزارد و یکسال در بیت الحرام مجاور شد و کتاب ,,سعی الصفا " درمناسک حج در حرم بنوشت وسی سال آخر عمر را بر سجادهٔ طاعت نشست و اصحاب دین و دولت به تبرک طالب صحبت او بودند . وی هشت سال پیش از وفات حافظ تولد یافت (۷۵) و دربارهٔ او می نویسد : مولانا شمس الدین محمد حافظ که مرکب فکرت از دایرهٔ عالم صورت بیرون تاخت و حقایق اسرار لاهوتی را در می و

* ,,کشاف " از مهم ترین کتاب ها است در تفسیر قرآن و تألیف زمخشری . ,,مفتاح العلوم " از کتاب های خیلی معروف است در علوم ادب از سکاکی . ,,مطالع " نیز یا ,,مطالع الانظار " از شمس الدین ابو الثنا محمود اصفهانی است در ,,شرح طوالع الانظار " تألیف قاضی بیضاوی در توحید یا ,,شرح مطالع " از قطب الدین رازی در منطق . مصباح نیز گویا همان کتاب مطرزی است در صرف و نحو .

ساغر و خرابات ناسوتی پرداخت او را «لسان الغیب» می گویند و او را در طور شاعری طوری است چنانکه عاشق رو می گوید :

شعر چه باشد برمن تاکه زنم لاف از او
هست مرا فن دگر غیر فنون شعرا

وحافظ درمیان شعرا تنها است هرگز مثل اویی نبوده در این طور والله علی کل شیی قدیر،معارف الهی و حقایق نامتناهی را در لباس صورت هیچ صاحب مشرب چو او خرج نکرده است و عرض وعمق او طولی دارد (۷٦) .

✤ملا عبدالرحمن جامی . این مرد بیست و پنج سال پس از وفات حافظ به دنیا آمده (۷۷) و گرچه آگاهی های چندانی دربارهٔ خواجه به دست نمی دهد ، اما از نوشتهٔ وئی بر می آید که در زمان های نزدیک به حافظ ، ویژگی های اولیا و عرفا را برای او قائل بوده اند ، چرا که می نویسد : شمس الدین محمد الحافظ الشیرازی رحمه الله تعالی وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است ، بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده . . . سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه (عارفان و صوفیان) واقع شده است که هیچ کس را به آن اتفاق نیفتاده . یکی از عزیزان سلسلهٔ خواجگان . . . فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد (۷۸)

برداشتِ مردمِ نزدیک به عصر حافظ از وی را وقتی می توان از عبارات مذکور دریافت که بدانیم نویسندهٔ آن ـ جامی ـ نه تنها شاعر و ادیبی مشهور بوده بلکه از رجال نامی دین و پیشوایان معروف طریقتِ نیز به شمار می رفته و آثار بسیار در عرفان و علوم دینی از خود بجا نهاده و در تعصب نسبت به ظواهر شریعت و نیز در دلبستگی به طریقت خاص خود نمونه بوده (۷۹) و بدین علت با کسانی که در

خارج از محدودهٔ متعلق به خود می یافته - مانند : پیروان پاره ای فرقه های اسلامی همچون شیعه (۸۰) ، و فلاسفه (۸۱) ، وحتی کثیری از مشایخ تصوف (۸۲) ، وشخصیتی مانند ابو طالب پدر امام علی که در طول پنجاه وسه سال زندگی پیامبر پیش از هجرت مهم ترین نقش را در سرپرستی وسپس حمایت از او ایفا کرده (۸۳)-برخوردی دور از انصاف وغیر عادلانه داشته و برخی را بادشنام و ناسزا وجمعی را بابی اعتنائی و ندیده گرفتن حقوق معنوی و فرهنگی آنان مورد ستم قرار داده است .

اکنون تجلیل چنین مردی از حافظ را چگونه تفسیر کنیم ؟ آیا جز این توانیم گفت که شهرت حافظ به داشتن مقامات معنوی و روحانی در روزگاران نزدیک به عصروی چنان بوده که حتی ملای متعصبی نظیر جامی نیز نقطه ضعفی از لحاظ دینی و معنوی در او نمی یافته و او را از اولیا و عرفا محسوب می داشته و شایستهٔ ذکر در کتابی که به شرح حال این دسته از بزرگان اختصاص داده می دانسته است ؟

ملا جلال الدین محمد دوانی.این مرد سی وچند سال پس از وفات حافظ تولد یافته (۸٤) و خود معروف ترین دانشمند قرن نهم و به قولی آخرین کس از بزرگان علمای ایران است که جامع همهٔ علوم زمان خود بوده . وی در فلسفه ، منطق ، سیاست ، اخلاق ، طب ، هندسه ، هیئت ، ادب ، و در عرفان و علوم دینی (تفسیر ، کلام ، اصول ، فقه ، حدیث) آثار متعدد تألیف کرده و در خلال نوشته های خود نیز بارها سخنانی پیرامون حافظ و اشعار وی به قلم آورده و اهمیت آنها در شناساندن حافظ به این لحاظ است که نویسنده علاوه بر احراز عالیترین مقامات علمی و ادبی ، در زمانی نزدیک به حافظ می زیسته و بیشتر عمر خود را در منطقه ای که حافظ در آن زندگی کرده (

فارس و نواحی جنوبی ایران) به سر برده و بدین جهات ، برداشت و شناخت وی از خواجهٔ شیراز دقیق تر و به واقعیت نزدیک تر از بسیاری دیگر است . به هر حال از نوشته های وی برمی آید که متفکرانی که در زمان و مکانی نزدیک به حافظ می زیسته اند اشعار او را مالا مال از مفاهیم و آموزش ها و گرایش های عرفانی می یافته اند و معتقد بوده اند که بایستی آنها را بر اساس مبانی متداول در حکمت الهی تفسیر و تشریح کرد و در ماورای پوسته و قشر الفاظ آن نکاتی والا تر از مطالب عادی سراغ گرفت : ,,استنباط این معانی از آن در غایت ظهور و جلا است ومتبصر صاحب حال را در آن حال هاست . ,, (۸۵)

و: ,,شیوهٔ این طایفه ـ عرفا ـ بر این نهج جاری شده‌که از معارف بلند و حقایق ارجمند تعبیر به متبدلان خلیع العذار نمایند که جمال آن مخدرات از دیدهٔ نامحرمان محجوب باشد ، چنانچه از مقام فنا به خرابات تعبیر کنند و به می اشاره به حقیقة الحقایق نمایند . وعلی هذا القیاس.صاحب این دیوان بلاغت نشان حافظ اسرار المعارف ، ناشر انوار العوارف افیض علیه سجال الالطاف وخصّ بمنّ الله تعالی بمزایا الاعطاف همین طریقه سلوک (مسلوک ؟) داشته اسرار حقیقت را در کسوت مجاز بر مشاعر اهل راز جلوه داد :,,شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است ,, وجههٔ قصد ایشان تنبیه طالبان است برای (بر ؟) حقایق بروجهی که از نظر نامحرمان محجوب باشد,, (۸۶)

علاوه بر این ، مطالبی که در رسالهٔ دوانی در شرح بیتی از حافظ و نیز در رسالهٔ دیگرش در تفسیر غزلی از خواجه آمدهٔ ثابت می کند که حافظ در چشم کسانی که در زمان و مکانی نزدیک به او می زیسته اند مردی دارای مقامات معنوی و عرفانی و وابسته به اهل سلوک و

طریقت بوده است . و این فریق ، ارادت و دلبستگی بسیاری به وی و اشعارش داشته اند . برای نمونه ببینیم دوانی چگونه از وی و سروده های وی یاد می کند :

چند کلمه در تبیین معنی یک بیت از اشعار لسان الوقت حافظ شیرازی رحمه الله بر حسب التماس بعضی از اخوان صفا و خلان وفا که از مشرب حکمت به نصیب اوفر وحظ اکمل محظوظ گشته متعطشان بوادی امراض را در کؤوس معالجات اصابت سمات شربت شفاء کامل می بخشند و در اصلاح مزاج و مزاولهٔ علاج خاصیت ایادی موسی و انفاس عیسی می نمایند و این التماس ناشی از استدعاء بعضی اعیان اخوان اماثل بوده که به توفیق ربانی در مضمار کمالات انسانی احراز قصب السبق از سابقان نموده و در میدان مکارم نفسانی گوی براعت از صنادید زمان ربوده . (۸۷)

و : معنی این غزل از سخنان لسان الوقت ترجمـان الزمان حافظ شیرازی که بحقیقت صدای نغمه شناسان مقامات طلب است بلکه راست نوای عشاق پرده شناس شعب طریق عشق قضای حق التماس برادران طریقت را دینی واجب است (۸۸)

و : در صحبت بعضی درویشان به گوشم رسید که نقل از درویشی می رفت که گفت حافظ را با پیرمن شیخ محمود عطار سلسلهٔ صحبت و ارادت بود و این پیر در روزگار خویش درویشی یگانه بود. اکابر زیرکان آن عصر از انوار معارف او مقتبس می بودند. وهم از آن صحبت شنیدم که از بعضی از بزرگان نقل رفت فرمودند قدس الله روح جمیع اولیائه که گفت در آن سال که مرا در طی اسفار عبور به شیراز واقع شد و نزول در رباط مقدس کبیری علی ساکنه الرضوان اتفاق افتاد پیری به صحبت می آمد و سخنان حقایق آثارالقا می نمود و از بعضی

سخنان شیخ العارفین و العاشقین سید جلساء الرحمن شطاح جهان شیخ ابو محمد روز بهان قدس الله روحه العالی فحص می کرد و از مشرب عذب روزبهانی نصیبی وافی داشت فرمودند که این حکایت را با آن درویش که سخن اول از او نقل رفت می گفتم و گفت این عزیز پیر من بود .

دوانی پس از نقل مطالب بالا می نویسد : غرض از نقل این حکایت اولاً تنبیهی است بر احوال ناظم که به تقریب در این مقام نموده شود چه در اطلاع بر مقاصد غیر تعرّف احوال او مددی عظیم است و لهذا شیوهٔ شارحان بر این نهج رفته که شطری از احوال صاحب سخن بیان کنند آنگاه در تبیین مقاصد او آویزند . . . (۸۹) .

۱ آنچه تا بدین جا نقل افتاد مجموعاً حکایت از ارج نهادن حافظ به مشایخ تصوف ـ و برعکس ـ داشت . و تأییدی بود بر وابستگی وی به صوفیان و دلبستگی اش به پیر طریقت و خانقاه و مفاهیم صوفیانه . و مستند ما در همهٔ این موارد نیز یا گفته های معاصران خواجه و بزرگانی که نزدیک به عصر او می زیستندبود. و به نقل از مآخذ متعلق به همان اعصار ـ یا اشعار خود وی .

اینک یک بار دیگر آنچه را یاد کردیم بخوانید وببینید آیا این نسبت ها که در کتاب ,,باکاروان حلّه » (ص ۱۷۵) . به حافظ داده شده و قبلاً بدان اشارت رفت درست است ؟

,,نه در سلسلهٔ صوفیه درآمد و نه با صوفیه میانهٔ خوبی یافت . . . نه ملامتی بود نه اویسی ، حتی از صوفیه و طامات آنها بیزار بود . نه خانقاه نشین بود و نه اهل ریاضت . »

این برداشت ها ، به گونه ای که از کتاب مزبور و از دو اثر دیگر

مؤلف ,, جستجو در تصوف ایران » و ,,از کوچهٔ رندان » بر می آید تنها مستند است به :

۱ ـ اشعار حافظ در انتقاد از صوفیان و نکوهش عملکردهای ایشان . . . (۹۰) .

۲ ـ جامی که فقط یک ربع قرن پس از حافظ به دنیا آمده دربارهٔ صوفی بودن خواجه به صراحت می گوید : معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از این طایفه نسبت درست کرده باشد (۹۱)

نکوهش های حافظ از صوفیان و علت آن :

در رابطه با مستند اول ، اگر حافظ یادی از صوفیان جز به نکوهش و انتقاد نمی کرد ، شاید جا داشت بگوئیم که او با ایشان میانهٔ خوبی نیافته و از آنان بیزار بوده ، اما وقتی ستایش صوفیان و مشایخ ایشان نیز در دیوان او هست * نمی توان بدان گونه یک جانبه قضاوت کرد ، و درست تر آن است که گفته شود حافظ در عین گرایش و دلبستگی به صوفیانِ با حقیقت و تصوفِ راستین ، از برخی کسان که خود را به این مکتب بسته و آن را آلوده بودند بیزاری می جسته ، و حمله های وی در واقع متوجه سالوس و ریا و فریبکاری و ظاهر سازی و سطحی گری و دیگر اُنحراف هائی است که به نام صوفیگری یا دین می دیده و آن را با مفهوم و محتوای اصلی شریعت و طریقت ناسازمو یافته است . چنانکه مشابه پرخاش های وی به صوفیان را در آثار کسانی هم که هیچ تردیدی در صوفی بودن آنان نیست می توان یافت و

* استاد زرین کوب خود تصدیق می کند که حافظ نسبت به بعضی مشایخ عصر همچون شیخ امین الدین بلیانی و فخرالدین عبدالصمد گه گاه لحن ارادت دارد (,,جستجو در تصوف ایران » ص ۳۳۲) .

نمونه آن :

این گونه سخنان را عرفای بزرگ دیگر ندارند ؟

مولانای رومی که خود بنیانگذار طریقه ای خاص و پیشوای فرقه ای مشهور در تصوف است ، در موارد متعدد ، کجروی ها و آلودگی هائی را که بعضی از صوفیان بدان دچار بوده اند گاهی از زبان خود و گاهی از قول دیگران یاد آوری می کند از جمله در حکایت آن صوفی که به خانقاهی در آمد و صوفیان بی اجازت وی و پنهان از او خرش بفروختند تا بهای آن را درکار شکم صرف کنند و برای آنکه چار پادار خانقاه را به گمان افکنند که صاحب خر از کار ایشان آگاه و بدان راضی است آواز ,,خر برفت و خر برفت ،، سر دادند تا صاحب خر نیز بی خبر از آنچه در پرده بود با ایشان همآواز شد و همان کلمات را به تقلید تکرار کرد و . . . که در خلال این حکایت و دیگر مواضع مثنوی چه نیش ها که نیست :

دیر یابد صوفی آز از روزگار

زان سبب صوفی بود بسیار خوار (۹۲)

و: صوفیی گشته به پیش این لئام

الخیاطة واللواطة والسلام (۹۳)

و: خانقاهی کو بود بهتر مکان

من ندیدم یکدمی در وی امـان

روبه من آرند مشتی خمر خوار

---------------- (۹٤)

و: لاف درویشی زنی و بیخودی

های و هوی مستیان ایزدی

ای خری کاین از توخر باور کند

خویش را بهر تو کور و کر کند (۹۵)

همچنین شمس مغربی ، صوفی و عارف معاصر حافظ که سلسلهٔ طریقت او را به امام علی الرضا (ع) می رسانند و خود خدمت کثیری از مشایخ را دریافته و به تدریس معارف و ارشاد و دستگیری می پرداخته و در نواحی مختلف (گیلان ، آذربایجان ، هند ، . . .) شاگردان و مریدان متعدد وبعضاً نامور و صاحب نظر داشته و آثار ارزنده ای ـ به نظم و نثر ـ در عرفان و تفسیر و توحید به جا گذاشته و از اولیاء صاحب کرامت و مستجاب الدعوه نیز محسوب شده است (۹٦) آری این مرد، باهمان لحن حافظ ، رهائی خود از بند خانقاه را یاد آور می شود و از این که خرقهٔ سالوس دریده ، و سجاده و تسبیح به یک سوی فکنده ؛ و توبهٔ ناموس شکسته ، و از دام زهد و ورع جسته ، سخن ها دارد ، وچه طعنه ها به دعاوی صوفیان در باب کشف و کرامات ، خلوت و ریاضت ، احوال و مقامات ، پیر و مریدی و ارشاد و ارادت ، صومعه و زاویه ، اوراد و اوقات ، و تصریح به این که این ها آفات طریق یا خواب و خیالات است و . . . (۹۷)

نیز شیخ شمس الدین محمد لاهیجی از مشایخ بزرگ صوفیه و خلیفهٔ سید محمد نور بخش و مؤلف یکی از مهم ترین ومفصل ترین متون عرفانی که استاد زرین کوب بخشی از آن را در ذیل عنوان „از میراث صوفیه » آورده است،باآنکه خود برنامه ها و تشکیلات صوفیانهٔ عریض و طویلی داشته و ریاضت ها کشیده و از پیر خویش اجازهٔ ارشاد گرفته و بُر دیگران خرقه می پوشانده و در شیراز خانقاهی عالی بنانهاده و معاصرانش به مقام روحانی وی بسی حرمت مینهادند چنانکه دوانی فیلسوف معروف چون به خانهٔ وی در می آمد اگر

نعلین وی را مـی دید نخست آنهـا را به چشـم وروی خویش می مالیـد وملاجامی ، با همهٔ موضع گیری هایش علیه مشایخ غیرِ سنیِ معاصر خود ، از وی ستایش می کرد و . . . (۹۸) آری همین مرد است که گهگاه ، صوفیان را به بی ذوقی و بی صفائی محکوم می کند و خانقاه را در تهی بودن از ,,سرّی که پیر میکده می گفت ،، با ,,مدرسه،، برابر می نهد و تصریح به این که : ,,از ما سخن کشف و کـرامـات میپرسید . . . ،، (۹۹) .

کوتاه سخن ، کمتر کسی از بزرگان و مشایخ صـوفیه را توان یافت کـه ـ البتـه در جای خود ـ به نفـی و انـکار لوازم و شرایط صوفیگری بر نخاسته یا از دست درویشان و صوفیان نتالیده باشد و اگر هر کسی را به مجرد این گونه اظهارات و برخوردها ، بیزار از تصوف و صوفیه بدانیم دیگر هیچ صوفی نمی ماند .

طعن حافظ به شاه نعمة الله و عماد فقیه و . . . ؟

علاوه بر این ها ، تعریض حافظ به سه تن از صوفیـان بزرگ معاصرش (شاه نعمة الله ولی ، شیخ زین الدین علی کلاه ، عماد فقیه کرمانی) سند معتبر تارنجی ندارد . زیرا آنچه در باب طعن خواجه به دو تن نخست گفته شده ، به تصدیق استاد زرین کوب ، فقط ,,احتمال،، است * وحتی در مورد شیخ زین الدین ,,احتمالی نه چندان قوی ،، .

* آنچه این احتمال را در مورد شاه نعمة الله تضعیف می نماید این است که شیخ آذری از مریدان و تربیت یافتگان شاه ، خواجه حافظ را بسیار ستوده و از او با حرمت تمام یاد کرده و این امر نیز از روی عدم معرفت نسبت به حافظ نبوده است (چرا که می بینیم وی فصلی از کتاب خود را به شرح پاره ای از ابیات خواجه اختصاص داده) آنگاه به گونه ای که در ص . . . و نیز در پاورقی شمارهٔ ۵۸ توضیح خواهیم داد ، تجلیل فراوان یک صوفی از مخالفان مرشد خود بعید می نماید ، به هر حال نظر آذری دربارهٔ خواجه را در ص ۱٤ آوردیم و این هم نمونهٔ تعبیراتی که در مورد شاه نعمة الله به کار می برد : مخدومی و سندی و قدوتی و مولائی الامیرالکبیر والولی السم.. قدوة مشایخ المتاخرین و قبلة السادات نور الحق والحقیقة والدین نعمة الله الحسینی قدس الله ,, . . . ,,جواهر الاسرار ،، ص ۱۷۵) .

تعریض او به عماد فقیه را هم با این که در پاره ای از کتاب ها ثبت کرده اند باز خود استاد تصریح می کند که : مسلّم نیست و قصهٔ مربوط به گربهٔ عماد فقیه مآخذ معتبری ندارد و گربهٔ زاهد که حافظ در غزل خویش از آن نام می برد ظاهراً بر خلاف مشهور با شیخ عماد ارتباطی ندارد (۱۰۰) گذشته از آنکه باز به تصریح استاد : „حافظ از عماد فقیه بعضی چیزها ـ در عالم ادب ـ اخذ کرده است « (۱۰۱) و آنگاه نمک خوردن و نمکدان شکستن از خواجهٔ ارباب معرفت بعید می نماید .

نفی انتساب حافظ به اصحاب طریقت به استناد نوشتهٔ جامی ـ بی اطلاعی جامی از احوال حافظ

این هم که در „نفحات « راجع به حافظ آمده : „معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف نسبت به یکی از آن طایفه درست کرده باشد « فقط می فهماند که چگونگی سلوک و تربیت خواجه بر جامی مجهول بوده است و این عجیب هم نیست زیرا جامی در منطقه ای دور از حافظ تولد یافته و زیسته و در گذشته و از مجموع چند سطری هم که دربارهٔ وی نوشته روشن می شود که فقط نام خواجه را می دانسته وسال وفاتش را. ودیگر کمترین اطلاعی دربارهٔ او نداشته (۱۰۲) بنا بر این، گفتهٔ او دلیل نیست که حافظ قدم در وادی سلوک ننهاده و از اهل فقر و اصحاب طریقت نبوده. ویژه آنکه قبلاً دیدیم یک عارف معاصر حافظ که محضر وی را نیز دریافته ، از او باعنوان „اویسی « و „مجذوب « یاد می کند و عارف دیگری که نیز محضر او را دریافته ، کسانی را که در عالم ظاهر و معنی او را تربیت کرده اند بر می شمارد و حکیمی که به فاصلهٔ زمانی اندکی از او در زادگاه او می زیسته ، مرشد اورا نام می برد ، و او خود از پیر طریقت نقل قول می نماید ، و کسانی از صوفیان معاصرش را می ستاید .

وصوفیان بزرگ از همان روزگار وی اشعارش را ورد زبان ساخته و با او روابطی بسیار صمیمانه داشتند . * و از گفتهٔ جامی هم می توان دریافت که وی حافظ را اگر عضو یکی از سلسله های رسمی تصوف نیز نمی شناخته ، مقامات بلند او در عالم عرفان و معنویت به هیچ روی مورد تردید وی نبوده است (۱۰۳)

هر که از فرقه های معروف نبود اهل سلوک و ریاضت نیست ؟

بعلاوه فرضاً از نوشتهٔ جامی بتوان دریافت که حافظ به هیچ یک از سلسله های رسمی وابسته نبوده و به هیچ کدام از صوفیانِ نام و نشان دار سر نسپرده و خرقه نپوشیده و در خانقاه تربیت نشده . ولی مگر تنها راه سلوک همین است ؟ مگر نبوده اند کسانی که با احراز عالی ترین مقامات در عالم سلوک ، و رسیدن به اوج عرفان و معنویت از راه عمل و ریاضت و تفکر ، نه وابسته به سلسله ای بوده اند و نه خرقه پوشیده اند و نه کنج خانقاه گرفته اند و نه دیگر تشریفات ظاهری را بها داده اند و نه هیچ امتیاز ظاهری با دیگران داشته اند و نه راضی بوده اند که به عنوان مرشد و عارف و پیر طریقت شهرتی به هم رسانند و فقط معدود کسانی که از فیض صحبت و تربیت ایشان بهره مند می شدند آنان را می شناختند ؟ (۱۰٤)

حافظ و میخوارگی ـ شناخت معاصران حافظ از وی ـ داستان تکفیر حافظ و تردید استاد زرین کوب در صحت آن ـ شیخ طریقت و شریعت حافظ را از عواقب تکفیر می رهاند ـ این

* بر گردید به ص۸۱ تا ۹۴ و مندرجات آن را مقایسه کنید با این سخنان : درست است که اگر وی ـ حافظ ـ یک اویسی باشد حاجتِ به نسبت خرقهٔ مشایخ نخواهد داشت لیکن چون در هیچ مأخذ قدیم اشارت به طریقت او نیست و حتی از خیلی قدیم انتساب وی به صوفیه مورد تردید بوده است نمی توان در وجود او یک صوفی واقعی سراغ کرد . (,,از کوچهٔ رندان ،، ص ۱۷۷) .

شیخ از مریدانِ سختِ شیخ جام است

اما این سخنان را : ,,حافظ از شراب بهره می برد " و ,,برای فراموشی ، برای رهائی ، و برای آسودگی بشراب روی می آورد در گیر و دار اندیشه های جانکاه از خود می گریزد و می کوشد تا آنچه را در وجود او مایهٔ دلنگرانی است ـ مثل یک بار گران یایک زنجیر سنگین ـ بکنار افکند و همچون ابو نواس و خیام درد و اندوه بی پایان خود را در امواج شراب فرو شوید . " (۱۰۵) هیچ یک از مآخذ تاریخی که در روزگار حافظ یا نزدیک به زمان او نگارش یافته تأیید نمی کند بلکه تمام مآخذ مزبور حکایت از آن دارد که حافظ در عصر خود و اعصار نزدیک بدان ، به عنوان فردی حائز مقامات معنوی و عرفانی و روحانی و دینی شناخته می شد * و تنها در ,,حبیب السیر " که صد و چهل سال پس از وفات حافظ تألیف شده آمده است که : شاه شجاع نسبت به عماد فقیه کرمانی اعتقادی عظیم داشت و خواجه حافظ که بر این معنی رشک می برد (!) در غزلی عماد فقیه را مورد طعن قرار داد ولی چون بعدها حافظ غزلی دیگر مشتمل بر این بیت سرود :

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای گر از پی امـروز بود فردائی

شاه شجاع و بعضی از فقها آن را دستاویز تکفیر خواجه گردانیدند و گفتند وی در معاد شک کرده و . . . (۱۰۶) که این داستان را استاد زرین کوب در این کـتاب مـورد استناد قرار داده (۱۰۷) ولی در ,,از کوچهٔ رندان " پس از اشاره به آن می نویسد : ,,نه اصل داستان مسلم هست و نه مداخلهٔ عماد در آن درست می نماید " (۱۰۸) ویک قرینه

* بر آنچه قبلاً گفتیم بیافزائیم که نیم قرن پس از حافظ که دیوان وی را تدوین می کرده اند وی را با عنوان ملک القرّاء (پادشاه قاریان قرآن) می شناختند (,,از کوچهٔ رندان ـ ص ۱۸۰)

برعدم صحت آن نیز این که : دوانی حکیم معروف که به فاصلهٔ زمانیِ اندکی از حافظ در زادگاه او می زیسته و شرحی بر یک غزل خواجه که بیت مزبور نیز در آن است نوشته ، (۱۰۹) هیچ اشاره ای به این داستان نکرده ـ با اینِ که جایش بوده و با این که پاره ای دیگر از نکات مربوط به زندگی حافظ را در آن یاد کرده ـ و حتی اشاره ای هم به این که ممکن است این بیت مورد سوء استفاده واقع شود و گویندهٔ آن متهم به تردید در معاد گردد ننموده با این که دوانی در مقام دفاع از حافظ بوده و اگر چنین اتهاماتی تا آن روزگار مطرح شده بود دست کم برای پاسخ به آن ها می باید اشاره ای به آن ها می کرد و به هر حال از آنچه گفتیم بر می آید که تا آنموقع هنوز چنین بوهائی از شعر خواجه شنیده نمی شده است .

بعلاوه مؤلف ,,حبیب السیر » که گویا برای نخستین بار حکایت مزبور را ثبت کرده ، در دنبالهٔ آن ، توضیح می دهد که یکی از بزرگ ترین مشایخ صوفیهٔ معاصر حافظ وی را راهنمائی کرد تا از خطر عظیمی که بر اثر تکفیر مزبور وی را تهدید می کرد رهائی یافت و این مرد نیز کسی نبود جز مولانا شیخ زین الدین تایبادی که در آن هنگام برای زیارت کعبه عزم حجاز داشت . آری شخصیتی با آن همه مقامات در عالم دیانت و معنویت و آن همه تصلب در امر شریعت و تقیّد به سنّت رسول و مبارزه با بدعت ها (۱۱۰) است که حافظ ، چون (بنا بر آن قصه) متهم به کفر گوئی می شود از وی یاری می خواهد و او نیز بی چون و چرا به حمایتش بر می خیزد و راه نجات پیش پایش می نهد . اکنون جای سئوال هست که اگر واقعاً خواجه آلودگی یا انحرافی از طریق شرع داشت چگونه می توانست از شیخ استمداد کند و چگونه شیخ به نجات وی می شتافت ؟ بنا بر این تکفیر

خواجه ـ اگر اصلی داشته ـ نظیر ماجراهائی بوده است که برای کسانی دیگر از بزرگان دین و پیشوایان طریقت نیز پیش آمده و افرادی از سر غرض ورزی یا فهم نکردن سخنان ایشان ، آنان را به کفر و فسق نسبت داده اند در حالی که واقعاً کفر و فسقی درکار نبوده است . چنانکه درهمان عصر حافظ یک شیخ بلند آوازهٔ صوفی به نام علاء الدولهٔ سمنانی ، شیخ اکبر محیی الدین عربی را که بزرگ ترین نابغهٔ تاریخ اسلام در شناخت دقایق عرفانی است تکفیر و تخطئه می کرده و . . . (۱۱۱)

طعنهٔ حافظ به شیخ جام ؟

این هم نا گفته نماند که استاد زرین کوب ، کمک طلبیدن خواجه از شیخ و دخالت شیخ در رهائی خواجه را می پذیرد (۱۱۲) ولی بدون توجه به ارادت سخت تایبادی به شیخ جام (۱۱۳) معتقد است که حافظ از شیخ جام اظهار نفرت کرده (و لابد بخاطر خم شکنی ها و درگیری های او با میخواران) و : ,, ذوق ,,رندی» و اظهار نفرت از دکانداری مدعیان ارشاد . حافظ را در مقابل امثال ,,شیخ جام » و ,,شیخ خام » وا می دارد تا از ارادت به ,,جام می » دم بزند و ,,پیر گلرنگ » خویش را به رخ مدعیان بکشد . این پیر گلرنگ هم در بیان او بی هیچ شک اشارتی است به شراب گلرنگ ـ شراب پیر ـ » (۱۱٤) و دیگر مطالبی که در جای خود بدان پرداخته ایم (بنگرید به پاورقی شمارهٔ ٦١).

شاهد بازی و قرابه کشی حافظ به نقل مجالس العشاق

این قصه نیز که حافظ را ,,با پسر یک مفتی در خلوت به دام انداختند و رسوائی به بار آمد . . . » مورد استفادهٔ استاد زرین کوب قرار گرفته تا ثابت کند که حافظ در روزگار خود متهم به ,,شاهد بازی» و ,,باده خواری » بوده است (۱۱۵) و مأخذ اصلی آن نیز گویا

,,مجالس العشاق » باشد که بر بنیاد آن : چون خلوتی دست داد ، حافظ پیاله ای در کف پسر نهاد و ماجرا که بدین جا رسید اعلیحضرت شاهنشاه وقت که به نفس نفیس خویش برای آگاهی از قضیه تشریف آورده و در گوشه ای از همان محل نزول اجلال فرموده و پنهان شده بود (؟!) آواز برداشت : ,,حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش » * و حافظ پاسخ داد : ,,در دور پادشاه خطا بخش و جرم پوش »

بعد هم عاشق شدن پسر به جوانی آهنگر و حکایت آن بار که حافظ درمیان آن دوتن ـ عاشق و معشوق ـ نشسته بود و پسر از وی درخواست کرد غزلی بجهت اوْ بگوید و او این غزل را بدیهة گفت :

دلم ربودهٔ لولی وشیست شور انگیز
دروغ وعده وقتّال وضع و رنگ آمیز
فدای پیرهن چاک مــاهــرویان باد
هزار جامهٔ تقوی و خرقهٔ پرهیز
فرشته عشق نداند که چیست بحث مکن
بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز.
غلام آن کلماتم که آتش انگیزد
نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز
مباش غرّه به بازوی خود که در غیبست
هزار تعبیهٔ حکم پادشاه انگیز
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

* تا این جا که پسر مفتی بودوچگونه به این مفتی ، مفتی شد!

بی اعتباری این گزارش و این کتاب

و دیگر توضیحات در باب میخوارگی حافظ (۱۱٦) که از همان چه نقل شد می توانیم بی پایگی بقیه وبلکه تمامی مرویات ,,مجالس العشاق،، را دریابیم و متوجه شویم که منقولات این کتاب به هر چیزی شبیه هست بجز ,,گزارش تاریخی ،، و به همین دلیل است که در بی ارجی آن هیچ یک ازاهل تحقیق را جای شبهه و شک نیست و سعید نفیسی دربارهٔ آن می نویسد : ,,این کتاب یکی از شگفت ترین و بی مغزترین کتابهای زبان فارسیست . شامل احوال ۷۳ تن ازمشاهیر از امام جعفر صادق تا آذری طوسیست و نویسنده قید عجیبی داشته که همهٔ این ۷۳ تن را عاشق و بیشتر عاشق ساده رویان بداند و پیداست مطالب آن تا چه اندازه سست و سخیف و بی اعتبار ست ،، . (۱۱۷) ودکتر ذبیح الله صفا ـ از قول ظهیر الدین بابر ـ منقولات آن را ,,بسیار سست و اکثر دروغ بیمزه ،، توصیف کرده ومی نویسد : ,,ارزش تاریخی آن بسیار کم است ،، (۱۱۸) و استاد زرین کوب هم که به اشاره ای کوتاه در باب این ,,روایت ،، ـ به اصطلاح خودش ـ بسنده کرده و صورت تفصیلی آن را نیاورده و مأخذ آن را نیز نگفته گویا بدان جهت باشد که به هر یک از این دوکار می برداخت ، بی پایگی افسانه واضح می شد . وشگفتا که استاد در یک جاحکم قطعی می دهدکه آنچه در باب حافظ و پسر مفتی آورده اند ,,بی شک افسانه است ،، (۱۱۹) وبعد همان افسانه و آنچه را در باب تردید حافظ نسبت به معاد و در گیری های بعدی نقل شده ـ که نیز به گفتهٔ استاد مشکوک است ـ به عنوان دو ,,روایت ،، تلقی می کند تامتهم شدن حافظ به الحاد وفجور در روزگار حیاتش را بر اساس آنها اثبات وتعلیل نماید . با این که اگر مندرجات ,,مجالس العشاق،، را دلیل بگیریم باید بپذیریم که شیخ

نجم الدین کبری ، شیخ عطار ، ابن فارض ، شمس تبریزی ، شیخ نجم الدین رازی ، عبدالرحمن جامی ، ذوالنـون مصـری ، بایزیـد بسطامی ، شیخ ابوالحسن خرقانی ، شیخ احمد جام ، شیخ شهاب الدین سهروردی شهید ، شیخ سعد الدین حموی ، شیخ روزبهان ، شیخ سیف الدین باخرزی ، عزیز نسفی ، مولانای رومی ، خواجه بهاء الدین نقشبند ، ملا سعد الدین تفتازانی ، میر سید شریف جرجانی و .

همه در روزگار خود متهم به همجنس بازی و . . . بوده اند !

تازه اگر برای شناخت حافظ ـ حافظ تاریخ نه حافظ اساطیر ـ حتی این افسانه های بچه گانه را بتوان مستمسک قرار داد آیا متصوفه حق ندارند به روایاتی از این قبیل که در کتابهای بسیار معتبر تر همچون ,,تذکرهٔ میخانه ،، آمده است استناد کنند ؟ ! *

یک روایت : رؤیائی که در پی آن شعر گوئی حافظ آغاز شد

,,روزی از روزهای رمضان المبارک (حافظ) آزاری بسیار از ظرفای شهر می یابند ، بمرتبه یی که از اوضاع خود و شعر گفتنهـای نا موزون بغایت دلگیر ومأیوس میگردند . و در عالم یأس روی بآستانهٔ متبرکهٔ بابا کوهی میگذارند ، چون بمطلب (مقصد) میرسند ، سه شب در آنجا افطار نمی کنند ، وهر روز و هر شب زبان بتضرع و زاری میگشایند و از حضرت عزت باری نشأة فیض مسألت مینمایند ، در شب بیست و سوم در عین تضرع و زاری و ابتهال خوابش میبرد ، و در عالـم نوم بوی خوشـی بمشـام جان آن نیک سرانجـام میرسـد ، وشاهسواری بنظرش در میآید که از نعل مرکب او تا ساق عرش نور بلند میشده ، روی مبارک بایشان مینماید و میگوید که ای حافظ برخیز

* نقل این روایت فقط برای مقابله به مثل است و نه بمعنی قبول مطلق آن .

که مراد تو بر آوردیم ، ولقمه یی در کمال سفیدی از دهن مبارک خود برآورده بدهن حافظ مینهد و میفرماید که ابواب علوم بر تو گشاده گشت ، در فصاحت و بلاغت نادرهٔ زمانه شدی و اشعار ترا دست بدست تحفه خواهند برد ، و تا انقراض عالم در هر ملکی بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد ماند .

آورده اند که خواجه میفرموده که هر گز بآن لذت لقمه یی نخورده، و از هیچ لذتی آن قسم ذوق نیافته بودم که از آن لقمه، در آن وقت آن خورشید تابان خواست که غائب شود ، من پیش دویدم تا احوال ازو معلوم کنم ، پیر روشن ضمیرى بنظرم درآمد ، ازو استفسار نمودم که این نیّر اعظم از کدام طرف طالع شد ؟ واسم مبارکش چیست ؟ فرمود ویحک نمی شناسی ؟ این محرم سرّ سرور ساقی شراب طهورست ، این آنکسی است که حضرت رسالت در شأن او فرمود که ,,انا مدینة العلم وعلیّ بابها ،، من از شوق برخاستم که خود را بقدم آن سرور رسانم ، وسروجان نثار مقدم امیر مردان گردانم ، آواز بانگ مؤذن بگوشم رسید ، از خواب بیدار شدم ، و باطن خود را از برکت مقدم و دیدار فایض الانوار آن بزرگوار متجلّی یافتم ، در آن سفیدهٔ صبح ، بحر دلم در موج آمد و این غزل که هر مصراعش رشتهٔ جواهر قیمتی است بر کنار افتاد :

بیت

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند
وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

القصه چون روز شد بشهر در آمدم و نزد یاران خود رفتم ، ایشان از من از روی ضحک و استهزاء ، شعر طلبیدند ، من این غزل را خواندن گرفتم ، چون تمام شد همگی گفتند این شعر تو نیست ،

وباعتقاد ما معلوم نیست که هیچ فردی از افراد شعراء درین جزو زمان باین خوبی شعر گفته باشد ، چون از تو قبول کنیم ؟ گفتم غزلی طرح کنید ، غزلی طرح کردند ، بتوفیق فیض فیاض علی الاطلاق خوب گفتم ، و هرچه درمیان میآوردند همچنان میگفتم که به از آن نتوان گفت، همیشه بگرد خاطرم میگشت که ,,انّ الله علی کل شیئ قدیر » .

ملخص سخن آنکه در اندک زمانی از برکت توجه امیرالمؤمنین قاتل الکفرة والمشرکین ، نادرهٔ جهان و یگانهٔ زمان گشت ، و بمرتبه یی مطلوب خاص و عام شد که از نزدیک و دور ، در سنین و شهور ، مردم میآمدند و اشعار او را تحفه میبردند ، چنانچه الحال صدق این مقال اظهر من الشمس است » . (۱۲۰)

* * *

ایضاً میخوارگی حافظ به استناد اشعار او ـ ,,شعر » تا کجا سندیت دارد ؟

یگانه سندی که بر میخوارگیِ حافظ بدان استناد می شود پاره ای از اشعار او است و ما قبلاً ـ در ضمن بحث از خیام ـ روشن کردیم که آنچه در شعر می آید وقتی در شناخت وقایع گذشته قابل استناد است که با گزارش های معتبر تاریخی تأیید گردد یا دست کم تکذیب نشود . اکنون در تکمیل همان بحث،شیوهٔ استاد زرین کوب را مورد توجه قرار دهیم که در سرگذشت سعدی می نویسد :

شیوهٔ استاد زرین کوب در این مورد

اشارت عمده ای که در کلام خود شیخ به یک مسافرت هند هست داستان سومنات است که قبول آن به عنوان یک روایت به کلی غیر ممکن است ، اشارت شیخ به سفر در بلخ و بامیان هم که در گلستان هست ظاهراً از مقولهٔ حکایات معمول در مقامات است و

سعدی اگر در واقع به بلخ و بامیان رفته باشد بعید می نماید که هیچ جادر آثار خویش اشارتی به آن دو بت عجیب وعظیم بامیان نکند و اصلاً در تمام آثارش اثری از اقامت در محیط خراسان و آشنائی با رجال و مشایخ و اکابر آن سامان درمیان نباشد (۱۲۱)

این سخنان (هرچند جای چون و چرا دارد ، وهر چند تردید هائی را که در اصل سفر شیخ ـ ونه شاخ و برگ های آن ـ به هند وبلخ و دیگر نواحی شرق آسیاهست می توان بر طرف کرد ـ که بماند ـ) معلوم می دارد که به عقیدهٔ استاد آنچه را شاعر و ادیب در ضمن شعر یا یک قطعهٔ ادبی می آورد همیشه مدرک مطمئنی برای تبیین حوادث تاریخی نیست و اگر باقرائن استواری تأیید نشود باید از قضایای صرفاً تمثیلی وتخیلی به شمار آید . اینک باید پرسید که وقتی آنچه در نظم و نثر سعدی پیرامون سفرهای وی به شرق ـ بلخ ، کاشغر ، هند ، . . . . ـ آمده زیر سئوال می رود و بر ,,دعوی و خیال حمل " می شود (۱۲۲) ، و وقتی کلام سعدی درگلستان و بوستان : ,,سالی از بلخ بامیانم سفر بود " (۱۲۳) و ,,به جامع کاشغر درآمدم " (۱۲٤) و ,,بتی دیدم ازعاج در سومنات . . . " (۱۲۵) که بالحنی بسیار جدی تر و صریح تر از لحن شاعرانه و پر از تخیل و استعارهٔ غزل های حافظ ادا شده جای ناخن زدن و خدشه کردن دارد ، چگونه ابیات زیر و مانننده های آن را می توان خبرهای موثق انگاشت و میخوارگی حافظ را با آن ثابت کرد ؟ :

گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم

بعد منزل نبود در سفر روحانی (۱۲٦)

و . کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت

من و شراب فرحبخش و یار حور سرشت (۱۲۷)

و : مطلب طاعت و پیمان و صلاح از منِ مست
که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست (۱۲۸)
و : حافظ دگرچه می طلبی از نعیم دهر
می می چشی و طرهٔ دلدار می کشی (۱۲۹)
و : شرابی مست می خواهم که مرد افکن بود زورش
مگر یکدم برآسایم زدنیا و شر و شورش (۱۳۰)
و : می دوساله و محبوب چارده ساله
همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر (۱۳۱)

توضیحی پیرامون خمریات حافظ وذکر نظائری برای آن از اشعار علما و پیشوایان بزرگ دین :

البته غرض آن نیست که باب تأویلات خنک را باز کنیم و مثلاً می دو ساله را به قرآن و محبوب چارده ساله را به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تفسیر کنیم (۱۳۲) زیرا بدون شک همانگونه که در بسیاری از اشعار حافظ سخن از می و معشوق عرفانی و روحانی آمده ، درباره ای موارد دیگر همان معانی ظاهری مراد است ، با این همه ، اشارات مربوط به می و معشوق مجازی در اشعار حافظ را نمی توان گزارش هائی برای تبیین احوال و گرایش ها و معتقدات اوتلقی کرد زیرا اگر قرائن خارجی را ندیده بگیریم ، معلوم نیست آیا این تعبیرات را از سر طنز و تفنن وبرای مضمون سازی شاعرانه به کار برده ؟ و به قصد آراستن آثار هنری اش با کلماتی شور انگیز و نشاط آور ؟ یا از سرجدّ ؟ و به منظور تصویر کردن زندگی و ارائهٔ عملکردهای خویش ؟ چون بسیار کسان که دربلندترین قله های تقوی و تعبّد و تشرّع و دوری از گناه بوده اند و در عالم دیانت به عالی ترین مقامات ظاهری و معنوی رسیده اند ، در صحنهٔ شعر و ادب چه بسا سخن از

باده و معشوق رانده اند و با زاهد و واعظ وشیخ ومحتسب سر به سرگذاشته اند و دم از می پرستی و شاهد پرستی و بت پرستی و کفر زده اند و ایمان و صلاح و لوازم آن دو را زیر سئوال برده اند و برای نمونه :

✤ ملامحسن فیض کاشانی یکی از شش محدث نامی شیعه و از متفکران و فقیهان و مفسران و اخلاق دانان و عقیدت شناسان این مذهب است . می گوید :

دردی کشان زهم چو بپاشد وجود من
در گردن شماکه زخاکم سبو کنید

و : شربت لعل لبت بود شفای دل ما
به عبث ما زپی نسخهٔ عطار شدیم

و : هرزه گردد اسکندر درمیان تاریکی
آب زندگی باده است چشمهٔ خضر جام است (۱۳۳)

✤ ملا عبدالرزاق لاهیجی از متفکران و علمای بزرگ شیعه می گوید:

حنای پای تو شد خون من حلال تو باشد
بهای خون من این بس که پایمال تو باشد

و : توبه هرکوچه خرامان ومن از رشک هلاک
که نبسته است کسی چشم تماشائی را

و : حیف است که در گردن حورافکندش کس
دستی که بیاد تو در آغوش توان کرد

و : با جام می دوساله در میکده ها
ناموس هزار ساله برباد دهیم (۱۳۴)

✤ ملا احمد نراقی متخلص به صفائی از فقیهان و اصولیان ومتکلمان و اخلاق دانان بزرگ شیعه است که فتاوی او در مبارزات ایرانیان با

روس های اشغالگر در قرن سیزدهم هجری نقش مؤثری داشته . می گوید :

آیا چه نمایان شد از چاک گریبانش
کش چون گرهی بگشود ، شد چاک گریبان ها

و: شیخ ما پنهان هوای خانهٔ خمّار داشت
نیم شب تنها ندانم باکه آنجا کار داشت

و: ترسم نشده غوره انگور خزان آید
یامی نشده انگور ماه رمضان آید

و: شراب کهنه درخم می زند جوش
وداع ای عقل ودین و تقوی و هوش

و: ساقیا جامی به من زان آب رمّانی بده
جام ها پی در پی از چیزی که میدانی بده
چون شدم من مست و بیخود زان دولعلم بوسه ها
آشکارا گر زبان دارد به پنهانی بده

و: ساقی به یاد دوست بده ساغری زمی
از آن گنه چه باک که باشد به یاد وی
تاکی دلا به مدرسه طامات و ترهات
بشنو حدیث یار دو روزی ز چنگ و نی

و: دستی به گیسوانش خواهم دراز کردن
یا میکِشم به شادی یا می کُشد به زاری
رندی و لا ابالی این است پادشاهی
از کفر و دین رهائی این است رستگاری

وقتی مدرسه ای بنا میکردند ، نراقی برآن بگذشت و این بیت بدیههً گفت :

در حیرتم آیا زچه رو مدرسه کردند
جائی که در آن میکده بنیاد توان کرد.

روزی هم دو بیت زیررا برای یغما ـ شاعر بذله گوی عصر ـ خواند :

عاشق ار بر رخ معشوق نگاهی بکند
نه چنان است گمانم که گناهی بکند
ما به عاشق نه همین رخصت دیدار دهیم
بوسه را نیز دهیم اذن که گاهی بکند

یغما همچنان به سکوت در وی می نگریست نراقی پرسید چرا چیزی نمی گوئی؟ یغما جواب داد منتظر فتوای سوم هستم . . ! (۱۳۵)

✤شیخ بهائی از بزرگ ترین علمای شیعه که در همهٔ دانش های دینی (فقه ، اصول ، دعا ، اخلاق ، سلوک ، حدیث ، تفسیر ، رجال ، درایه و . . .) و نیز در توحید باری و ستآیش معصومین آثار ذیقیمتی از وی به جای مانده است . می گوید :

به کف دارند خلقی نقد جان ها
سرت گردم مگر بوسی به چند است
بهائی گرچه می آید ز کعبه
همان دردی کش زنّار بند است

و: دی مفتیان شهر را تعلیم کردم مسأله
و امروز اهل میکده رندی زمن آموختند
چون رشتهٔ ایمان من بگسسته دیدند اهل کفر
یک رشته از زنّار خود بر گردن من دوختند

و: سجّادهٔ زهد من که آمد
خالی زعیوب و عاری از عــار

پودش همگی ز تار چنگ است
تارش همـگی زپـود زنّار

و: گه خرقهٔ ریائی پوشم که شیخ وقتم
گه زیر خرقه زنّار بندم که بت پرستم

و: تاکس نبرد ره به شناسائی ذاتم
گه مؤمن و گه کافر و گه گبر و یهودم

و: سجده بربتی دارم راه مسجدم منما
کافر ره عشقم من کجا مسلمانی

و: زاهدی به میخانه سرخ رو زمی دیدم
گفتمش مبارکباد بر تو این مسلمانی

و: در میکده دوش زاهدی دیدم مست
تسبیح به گردن و صراحی در دست
گفتم زچه در میکده جا کردی گفت
از میکده هم به سوی حق راهی هست

و: زمراحم الٰهی نتوان برید امّید
مشنو حدیث واعظ که شنیدنش وبال است

و: زمن مرنج بسی گـر نظر کنم سویت
گرسنه چشمم و سیری ندارم از رویت

و: می کشد غیرت مراغیری اگر آهی کشد
زانکه می ترسم که از عشق تو باشد آه او

و: بهائی خرقهٔ خود را مگر آتش زدی کامشب
جهان پر شد زدود کفر و سالوسی وزرّاقی

و: زاهد به تو تقوی و ریا ارزانی
من دانم وبی [illegible] بی ایمانی

تو باش چنین وطعنه می زن بر من
من کافر ومن یهود ومن نصرانی (۱۳۶)

✤حاج میرزا حبیب الله خراسانی از اندیشمندان و مجتهدان و حکیمان و پیشوایان معروف شیعه (متوفی ۱۳۲۷ هـ ق .)که از شاگردان وستایشگران معروف میرزای بزرگ شیرازی بوده است.می گوید :

لب معشوق و می از دست به تصویر عذاب
نتوان داد که این نیز عذابی دگر است
از کف دوست گرفتیم بسی بادهٔ ناب
لیک در لعل لبش بادهٔ نابی دگر است

و: شیخ و سالوسم ولی ساغر کشی کار من است
صد هزاران فتنه در هر پیچ دستار من است

و: واعظی گفت در این ماه که ماه رجب است
توبه کردن نه عجب توبه شکستن عجب است
گفتمش ماه رجب گرچه مه توبه بود
فصل گل نیزمه باده و شور و شغب است
سبب توبه و عشرت چو به هم گرد آیند
جنگ خیزد ز دو سوچون دو مخالف سبب است
کار ترجیح به اجماع همه باده کشان
به کف ساقی زیبا رخ دیبا سلب است
می حرام است و رجب نیز بود ماه حرام
می در این ماه چه نوشی طرب اندر طرب است
مه خرداد مه پارسی و ماه رجب
عربی ، جنگ دومه جنگ عجم باعرب است

نی که می خوردن خرداد مه آمد واجب ؟
روزه در ماه رجب داشتن ار مستحب است
کنیت و نام و لقب بادهٔ انگوری را
سیصد و شصت فزون تر به لسان عرب است
چون به هر روز بود شرط خرد باده زدن
باده را نیز بدین گونه شمار لقب است

و: خواهم از پردهٔ ناموس بر آیم یک بار
بزنم این درم ناسره یک سر به قمار
یعنی این خرقهٔ ازرق به در آرم از بر
جامهٔ سرخ بپوشم زطرب چون گلنار
تابه کی سَرِ مداليل قوانین اصول
کنم از بحث عناوین و فصول استظهار
تابکی همچو خران برسرو بردوش مرا
از حنک باشد افسار وز اوراق اسفار
گر بریزی سیه اوراق مرا در دریا
روسیه گردد چون نامهٔ من آب بحار
بوریا نیستم آخر زچه هر شام و سحر
ساحَتِ مدرسه را فرش شوم مسند وار
نه که جاروبم آخر زچه رو هر شب و روز
صحن مسجد را بامژّه بروبم هموار
فتدم باز که درمیکده ، سر از مستی
همچو خورشید به هر صبح نهم بر دیوار ؟
از قدح ریزی چون شیشه صفا پیشه شوم
هر چه اندیشه به دل یکسره سازم اظهار

کف به لب آرم و سر جوش زنم همچون خم
بسکه لبریز شود خاطر پاکم ز اسرار
شامگه همچوسبو سربنهم بر سر دست
صبحدم همچو قدح لب بنهم برلب یار
هی خورم باده زجوش خم و از نرگس دوست
هی دهم بوسه به جام می و بر لعل نگار (۱۳۷)

✤ استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی که در علومَ اسلامی ید بیضا داشت و مؤلفات او خصوصاً ,,المیزان » در تفسیر کلام پاک برتر ازحد ستایش است.می گوید :

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

و: همی گویم و گفته ام بارها
بود کیش من مهر دلدارها
به آوای نای و به آهنگ چنگ
خروشد به سرو سمن سارها
به یاد خم ابروی گلرخان
بکش جام در بزم میخوارها
گره را ز کار جهان باز کن
که آسان کند باده دشوارها
بیا پی بکش جام و سر گرم باش
بهل گر بگیرند پیکارها (۱۳۸)

و بسیاری از این قبیل ، که اگر به استقصای کامل پردازیم می

بینیم آنچه این گونه بزرگواران در این مایه ها سروده اند هم بیشتر از آثار حافظ است و هم در بسیاری موارد گستاخانه تروبی پروا تر از آن.

(که من به پاره ای ملاحظات ، در کمیت به اختصار گرائیدم ـ هر چند باز طولانی شد ـ ودر انتخاب مضامین نیز چندان تند نرفتم

این هارا چگونه تفسیر می کنید ؟

تفاوت حافظ با این بزرگواران در چیست ؟

اکنون چه باید گفت ؟ آیا صِرفاً به استناد اشعار یاد شده می توان اینان رامتهم به آلودگی و گناه و کجروی کرد ؟ اگر آری، پس زندگی علمی و عملیِ سراسر قداستِ آنان را چگونه توجیه کنیم؟ و اگر نه که پس تفاوت حافظ با آنان در این جهت چیست؟ جزآنکه وی به خاطر نیل به اوج هنر شاعری، همانچه را آنان گفته اند ـ بلکه ملایم تر از آن را ـ به وجهی بسیار لطیف تر و هنرمندانه تر اِدا کرده و بدین دلیل مقبولیت بیشتری یافته است ؟ مگر نه این که چون معانی ظاهریِ اشعارِ آن بزرگواران را باگزارش های صحیح و دقیقِ موجود در باب زندگی و عملکرد و اندیشه های ایشان متضاد می یابیم ، آن ها را تعبیرات شاعرانه می شماریم و حمل برمیخوارگی و بت پرستی گوینده نمی کنیم ؟ پس چگونه حافظ را بدانسان متهم داریم ؟ با این که هیچ یک از کسانی که با وی معاصر بوده یا نزدیک به عصر او می زیسته اند نسبت میخوارگی ولا ابالی گری به وی نداده اند بلکه جملگی وی را به داشتن مقامات بلند در عالم عرفان و معنویت ستوده و از وی مانند یک قدّیس نام برده اند .

چرا فقط بعضی از اشعار حافظ را می گیرند و نه بعضی دیگر را ؟

و انگهی ، گذشته از تضاد با تاریخ وقتی ظاهر این اشعارِ با پاره ای دیگر از سروده های حافظ ناسازگار است باچه علت مرجحه ای

آن ها را بگیریم و بقیه را رها کنیم ؟ مگر حافظ نیست که مستیِ ناشی از می ظاهری را مطرود می شمارد :

اشعار حافظ در مـطرود شمردن بادهٔ انگوری و . . . :

مستی عشق نیست در سر تو
روکه تو مست آب انگوری (۱۳۹)

وبه جای باده گساری ، توبه و تضّرع را توصیه می کند . ومی گوید :

می صبوح و شکر ، خواب صبحدم تا چند
به عذر نیمشبی کوش و گریهٔ سحری (۱٤۰)

نیز در غزلی با این سر آغاز :

به سرّ جام جم آنگه نظر توانی کرد
که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
به این ترانه غم از دل به در توانی کرد

می گوید :

دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی
چو شمع ـ خنده زنان ترک سر توانی کرد
ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی
گمان مدار که کاری دگر توانی کرد (۱٤۱)

اشعار عرفانی حافظ نمی رساند که وی از اصحاب طریقت بوده ؟ ولی خمریات وی دلیل میخوارگی او است ؟

وانگهی چگونه استاد زرین کوب ، آن همه اشعار حافظ را که مالا مال از مفاهیم و برداشت ها و گرایش های عرفانی است (۱٤۲) نه دلیل وابستگی او به اهل سلوک بلکه صرفاً علامت آشنائیِ علمیِ وی

با مکتب آنان می شمارد و تا حدی تمایل قلبی به ایشان (۱۴۳) ولی احتمال نمی دهد که خمریات وی صرفاً ناشی از آشنائی وی با آثار خمریه سرایان وپسند کردن زیبائی های موجود در تعبیرات آنان باشد؟

با آن که قرائن تاریخی ، این احتمال را بسی بیش از احتمال قبلی تایید می کند وبا آن که خود استاد می نویسد : ,,بیان شاعر ـ حافظ ـ در بعضی موارد چنان مبهم و اسرار آمیز می نماید که هیچ نمی توان آن را بر ظاهر حمل کرد . . . در بسیار جاها نیز زبان حافظ ابهام آمیز است و رندانه چنان که کلام وی را نمی توان به آنچه از ظاهر آن مفهوم است حمل کرد از این رواست که از قدیم شارحان دست به تأویل شعر وی زده اند ،، (۱۴۴)

معذلک باز هم وجـود کلماتی چند پهلو در این خمریات را دلیل می خوارگی حافظ می گیرد و شگفت آن که می نویسد :

,,اگر حافظ چنین نفس روحانی داشته است که حتی در روزهای افتد و دانی به دام این گونه هوس ها نیفتاده باشد دریغ است که شعر او تا این حد به قدس و پرهیزگاری گواهی نمی دهد . ،، (۱۴۵)

شعر فقط ابزار گواهی دادن به تقوی و پرهیز
یا بی تقوائی و نا پرهیزی است ؟

مثل این که ,,شعر ،، فقط ابزار گواهی دادن به قدس و پرهیز و عدم این دو است ـ و گویا اگر کسی اهل قدس و پرهیز باشد حتی در مقام شاعری و تفنن هم نباید سخنی از روی ظرافت یا طنز یا شوخ طبعی بگوید . و گویا حافظ ملزم بوده است که حتی بیش از پیشوایان رسمی و شناخته شدهٔ دین (شیخ بهائی ، فیض ، نراقی ، حاج میرزا حبیب و . . .) جانب پرهیز و احتیاط را نگاهدارد و بایستی دیوان اشعارش رسالهٔ عملیه باشد . و گویا این تحلیلگران فقط حافظ و

اشعار او را دیده اند و با آثار هیچ یک از بزرگانی که نام بردیم آشنائی ندارند و . . .

ارتباط حافظ باحاکمان میخواره

نکتهٔ دیگری که بعضاً به طور ضمنی دلیل بر میخوارگی حافظ گرفته شده ، ارتباط او است با کسانی از حکام و عمال آنان که بزم های باده گساری می گسترده اند . و نیز ستایش های او از ایشان . که این دلیل نیز نا تمام است زیرا بسیاری از پیشوایان بزرگ دین نیز که در تقوی و تقدس آنان جای هیچ شبهه نیست به خاطر پاره ای مصالح ناگزیر بودند کم و بیش با حکام و عمالی که این قبیل معایب را دارا بودند ارتباط داشته باشند و حتی گهگاه از آنان ستایش نمایند با اینکه هر گز هم آن گونه آلودگی ها را در زندگی خود راه ندادند برای مثال روابط شاهان تیموری و عمال آنان باعلمای سنت و روابط سلاطین صفوی و کارگزاران آنان را با علمای شیعه در نظر بگیرید .

حافظ و جبریگری واعتقاد به زبونی و ناتوانی انسان

اما این که حافظ معتقد بوده است انسان در مقابل تقدیر چاره ای جز تسلیم ندارد . . . نیز برداشتی است صرفاً مبتنی بر پاره ای از اشعار وی همچون :

رضا بداده بده و زجبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشاده است (۱۴۹)

بی آن که پاره ای دیگر از اشعار وی که روح جبریگری را نفی می کند مورد توجه قرار گیرد :

تصریح حافظ به مختار بودن انسان و ارزش عمل و قدرت وعظمت او درجهان

سعی نا برده در این راه به جائی نرسی

مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر (۱۴۷)

و: دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (۱۴۸)

و: من اگر نیکم و گربد تو برو خود را کوش

هر کسی آن درود عـاقبت کارکه کشت (۱۴۹)

اینک اگر شعر حافظ دستاویز محکمی برای پی بردن به اندیشهٔ های او باشد چگونه است که فقط آنچه را حکایت از بی اختیاری انسان در مقابل سرنوشت می نماید باید گرفت و آنچه را دلالت بر ارادهٔ آزاد و ارزش عمل می کند به فراموشی باید سپرد ؟ وچرا آنچه حاکی از اعتقاد به زبونی و بیچارگی انسان در دست تقـدیر و سرنوشت است مطرح می گردد ولی ابیات زیر و نظایر آن که علو مقام انسانی و اهمیت و قدرت او در صحنهٔ هستی را می رساند نه ؟ :

چرخ برهم زنم ار غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک (۱۵۰)

و: بیا تاگل بر افشانیم ومی در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم (۱۵۱).

و: چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غیبم چه مژده ها داد است

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تورا ز کنگرهٔ عرش می زنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد است (۱۵۲)

و:	بال بگشای وصفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چوتو مرغی که اسیر قفسی (۱۵۳)

و:	همائی چون تو عالیقدر حرص استخوان حیف است
دریغ آن سایهٔ همت که بر نااهل افکندی (۱۵٤)

و:	سرم به‌دنیی و عقبی فرو نمی آید
تبارک الله از این فتنه ها که در سرِما است (۱۵۵)

★ ★ ★

جامی ,,با کاروان حلّه "

آخرین خرده ای که بر ,,باکاروان حلّه " می گیریم ، زیاده روی در تقدیس جامی است و دعوی این که : ,,ستایشگر سلطان و وزیر نبود " (۱۵٦) با آن که سرگذشت و آثار او خلاف این قضیه را ثابت می نماید و اکنون یک اشاره :

ستایش های جامی از شاه و وزیر

در روزگار پادشاهی سلطان ابو سعید تیموری بود که جامی نخستین دیوان خود را فراهم آورد و در دیباچهٔ آن نوشت : ,,وچون این بندهٔ قلیل البضاعت و کمینه استطاعت را از این مقوله ، نظمی چند دست داده بود و تسوید ورقی چند اتفاق افتاده . . . مناسب بلکه واجب چنان نمود که خلعت قبولش به طراز عرض بر جناب شهریاری مطرز شود و خطبهٔ کمالش به نعت و نام خجسته فرجام حضرت سلطنت شعاری مشرف و معزز گردد .

زان که نقد سخن در این بازار
گرچه باشد چو زر تمام عیار

نرود همچو نقد های روان
تا نباشد بر آن ز سکه نشان
سکهٔ آن اگر نه ای آگاه
نیست غیر از قبول حضرت شاه
شاه روشن ضمیر صافی دل
حامی حق و ماحی باطل
معدن عدل و منبع انصاف
مخزن فضل و مجمع الطاف
شاه سلطان ابو سعید که هست
آسمان پیش قصر قدرش پست،،

پس از ابو سعید که سلطان حسین بایقرا بر تخت نشست جامی نیز دیباچهٔ دیوان را که بنام سلطان ابو سعید بود ، برداشته و دیباچهٔ دیگری با تفصیل بیشتر ، بنام سلطان وقت ، سلطان حسین بایقرا بر آن نوشته و نسخ دیوان نخستین را جمع کرده است به نحوی که باوجود تصریح خواندمیر در کتاب ,,حبیب السیر » که ,,مولانا دیوان اول خود را در زمان سلطان ابوسعید ترتیب داده » ، کمتر کسی از این دیوان نشان یافته و در نتیجه عقیدهٔ همگان بر آن شده که جامی نخستین بار در ۸۸٤ هـ در زمان سلطان حسین میرزا به جمع دیوان خود پرداخته است . با این حال ، از بازیگریهای روزگار ، نسختی از دیباچهٔ این دیوان نخستین هنوز باقی مانده و گوئی روزگار ، دیباچهٔ این نسخه را از میان موج خیز حوادث پانصد ساله ، صحیح و سالم بیرون آورده تا سستی تدبیر بشری و ضعف و نقص اخلاقی فرزندان آدم را نشان دهد و حکایت کند از اینکه حتی مردی به پختگی و دانش و بینش عبدالرحمن جامی نیز ، خواه بنابر مقتضیات اجتماعی زمان ، خواه به

سائقهٔ طبیعی ، برای حفظ احترام و موقعیت و نفوذ خویش دست به چنین کار که چیزی جز ریا و سالوس وتملق ، نامی بر آن نمی توان نهاد ، زده است . * (۱۵۷)

جامی نه تنها دیوان خویش را ـ که نخست بنام سلطان ابو سعید آراسته بود ـ به نام سلطان حسین بایقرا کرد ، بلکه بسیاری از دیگر آثارش را نیز به اسم او مزین ساخت ، همچون بهارستان که آنرا برای فرزند ده سالهٔ خویش نگاشت (۱۵۸) ,,سبحة الابرار " ، ,,خرد نامهٔ اسکندری"، ,,یوسف وزلیخا" (۱۵۹) " ,,دستور معما "(۱۶۰) ، و از همه مهمتر ,,سلسلة الذهب " که یکی از سه دفتر آن ـ ,,معدلت نامه"ـ در دادگری شاهان است و چون در چند جای آن ، واژهٔ تحفه بکار رفته است ، عنوان ,,تحفهٔ شاهی "نیز بر آن نهاده اند (۱۶۱) و اکنون بیتی چند از آغاز آن :

,,گفتار در اظهار دولتخواهی و مدحت گذاری خلافت پناهی سلطنت شعاری خلد الله ملکه "

حق چه داد از پی اطیعوا الله

به اطیعوا الرسول ما را راه

حرف دیگر نزد به لوح بیان

جز اولی الامرمنکم از پی آن **

چون اولی الامر ساخت پیرایه

شرع و دین بانیست همسایه

بلکه حق راست سایهٔ ممدود

وندر آن سایه عالمی خشنود .

* اینگونه تعبیرات تند را نویسندهٔ این مقاله بکار نمی برد و تأییدهم نمی کند . بنگرید به مأخذ.

** اشاره به آیهٔ ,,اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم " که به قول جامی و برخی دیگر ، دستور فرمانبری از پادشاهان است و اینکه فرمانشان را همچون فرمان خدا و پیامبر بینگارند .

خلق را عدل شاه دین پرور
سایهٔ فضل حق بود برسر
خاصه آن شهر یار عالی رای
کش بود بر سرای عالی پای
تاج داران مسکن تمکین
جمله ظل اللهند فی الارضین *
لیک ظل مطابق کامل
نیست جز شاه فاضل و عادل ...
جود او سیم را بر اندازد
گنج ها را از آن بر اندازد
پر کند از نوالهای نوال
شکم حرص و معده ی آمال
مستحق ناکشیده ذلّ طمع
جوع آزش رسد به حد شبع
سائل از جستجو نیاساید
روزیش بی سئوال پیش آید
سازد القصه فرّ دولت شاه
کارها را بموجب دلخواه
دولت شاه جان فرخنده است
که جهان زان چو تن بجان زنده است
باد آن جان همیشه پاینده
زان جهان و جهانیان زنده (۱۶۲)

* اشاره به عبارت ,,السلطان ظل الله„

تازه ، ستایشگریهـای جامی تنها به آنچه در پیرامون شاهـان گفته محدود نمیشود و برخی دیگر از امیران و بزرگان و وزیران نیز سهمی در آن ,,گنجینه های معرفت ،، که وی پدید آورده است دارند و برای نمونه : ,,میان جناب مولوی ـ جامی ـ و امیر علیشیر قاعدهٔ ارادت و مودت ، ارتباط و استحکام مالا کلام داشت ، لا جرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش ، مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت ،،(۱٦۳) و یک بخش از کتاب میر علیشیر (,,خمسة المتحیرین ،،) در گفتگو از نگاشته هائی است که جامی به خواهش و پیشنهاد او به انجام رسانده (۱٦٤) از ,,نفحات الانس ،، (۱٦٥) و ,,اشعة اللمعات ،، (۱٦٦) بگیر که هر دو از مهم ترین آثار وی در تصوف است تا برسد به نگاشته هائی همچون شرح وی بر دیباچهٔ مرقع میر علیشیر ـ . . . (۱٦۷)

چنانکه می بینید ، ستایش های جامی از حکام روزگار ، چندان کمتر از دیگر شاعران نبوده است و با توجه به این که به گفتهٔ استاد زرین کوب : ,,هیچ کس قدرت و حشمت این مرد عالم و عارف را نداشت و او در حقیقت سلطان معنوی هرات به شمار می آمد و نفوذ وی در تمام قلمروسلطان مورد رشک و حسرت امیران و وزیران وقت بود ،، (۱٦۸) آری با توجه به این ها ، آن همه ستایش های جامی از ارباب قدرت ، ناگوارتر مـی نماید ، زیرا اگر یک شاعر ساده که از علم و عرفان بی نصیب و از نظر مالی نیز نیاز مند است یا اجبارهای دیگری دارد ناگزیر به ستایشگری روی بیاورد شاید چندان جای شگفتی نباشد که شخصیتی در موقعیت جامی ، و به هر حال نفی ستایشگری از او درست نیست .

★ ★ ★

خرده هائی که بر ,,باکاروان حلّه ،، گرفته آمد ، حتی اگر تمام آن ها درست باشد ، بازهم اهمیت این کتاب به جای خود محفوظ است و با تحلیل های غالباً استوار و نثر شیوایش به عنوان نمونهٔ کاملی از آثار روزگار مادر بررسی احوال و آثار شاعران پارسی به جای خواهد ماند و این همه تفصیل در نقد پاره ای از نکات آن نیز نشانهٔ ارجی است که این ناچیز به کتاب مزبور و دیگر آثار استاد زرین کوب می نهد و علاقمند است که آنها را از هر چه جای چون و چرا دارد پیراسته ببیند.

پیوست ها

(۱) مقدمهٔ محمد قزوینی بر جلد اول لباب الالباب چاپ لیدن ۱۳۲٤ هـ . ق .

(۲) در این مورد نیز گویا فضل تقدم باشبلی نعمانی محقق و دانشمند بزرگ شبه قاره و مؤلف ,,شعر العجم ،، است .

(۳) باکاروان حلّه چاپ تهران سال ۱۳٤۷ هـ . ش . ص ۹۷ تا ۱۱۷ .

(٤) همان مأخذ ص ۱۰٤ .

(۵) تحقیقات استاد محیط طباطبائی (,,کیهان فرهنگی،، شماره ۱۰ سال ۱۳٦۳ ص ۸)

(٦) چهار مقالهٔ عروضی با مقدمه و تعلیقات و پیوست ها از دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۳۳ هـ ش . ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ص ٤۲ تا ۸٦

(۷) بنگرید به کتاب وی ,,میزان الحکمة،، چاپ حیدر آباد دکن ۱۳۵۹ هـ . ص ۸ و ۸۷ و ۱۵۱

(۸) تعلیقات ,,چهار مقاله،، از دکتر معین ص ۳ ـ ۳۰۲ و ترجمهٔ ,, تتمهٔ صوان الحکمة ,,بیهقی،، چاپ لاهور ص ۸۸ تا ۹۰

(۹) ,,مکاتیب سنائی ،، چاپ رامپور ۱۳٤۱ هـ . ش . ص ۷۰ تا ۷۷ نامهٔ پر از ستایش سنائی به خیام

(۱۰) ,,دیوان خاقانی،، به تصحیح ضیاء الدین سجادی ص ۵۸ .

(۱۱) بنگرید به پاورقی شماره ۸

(۱۲) مقدمهٔ محمد علی فروغی بر ,,رباعیات خیام ،، چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ . ش . ص ۱۹

(۱۳) ,,چهار مقاله ،، (بخش تعلیقات ص ۳۳۰ ، پاورقی) . مقدمهٔ جلال الدین همائی بر طربخانه چاپ تهران ص ۵ و ٦ و ۱۲ و ۲۱ و ۲٤ و ٤٦ و ۵۱ و ۵۲

(۱٤) در ,,لغت نامهٔ دهخدا،، ، ذیل عنوان ,,خیام، علی ،، نام این مسرد آمده و از دیوان وی یاد شده است .

(۱۵) تحقیقات استاد محیط طباطبائی (..کیهان فرهنگی .. شماره ۱۰ سال ۱۳٦۳)

(۱٦) در مورد این نسخه ها ونظر مینوی دربارهٔ آنها بنگرید به ..فهرست نسخه های خطی فارسی.. احمد منزوی ج ٤ ص ۲۸۲۹ و به مقالـهٔ مینوی کـه در ..زیر این هفت آسمان.. باستانی پاریزی آمده ـ ص ۲۹۰ و ۲۹۱ با بازگشت به صفحات ۷ـ ۲۸٦ ـ و به یادداشت های جلال همائی (طربخانه ص ۸ ، ۱۱ تا ۱۹ ، ۷۰ و ۷۱ و ۱۸۰ ـ ۱۸۱)

خیام انتساب شرور به آفرید گار رانمی پذیرد

(۱۷) از جمله بنگرید به توجیهاتی که در رسالهٔ ..الکون و التکلیف.. برای وجود شرور در عالم آورده و تصریح به این که : ..کلیهٔ موجودات ممکنه از وجود مقدس حق تعالی صادر می شوند به ترتیب نیکو و نظام صحیح .. و ..هر ماهیت ممکن الوجودی را که واجب الوجود ایجاد و موجود نموده ـ در نفس خود ـ وجود شر نیست بلکه وجود خیر محض است .. و ..شر منسوب و مـربوط به ایجاد کننده نیست ، مسلم است که عنایت سرمدیهٔ حقهٔ الهیه متوجه به جانب خیر است .. و . . . آن گاه این گونه مطالب را مقایسه کنید با آن روح بدبینی که بر بسیاری از رباعیات منسوب به خیام حاکم است و اعتراض ها به نظام آفرینش و . . . (رسالهٔ مزبور در مصر و روسیه به چاپ رسیده و مرحوم ضیاء الدین درّی از مدرسان علم معقول نیز این بخش آن را ترجمه و در ضمن ..کنز المسائل فی اربع رسائل .. جای داده که در سال ۱۳۳۰ هـ . ش . در تهران به طبع رسیده است) .

تبحر بی نظیر خیام در علم قرائت قرآن و چونگی مرگ او :

(۱۸) بیهقی که محضر خیام را دریافته در ..تتمهٔ صوان الحکمة .. نوشته است : روزی(خیام) بحضرت شهاب الاسلام الوزیر عبدالرزاق بن الفقیه الاجل ابی القاسم عبدالله بن علی درآمد و امام القرّاء ابو الحسین الغزالی حاضر بود و در اختلاف ائمة القراء در آیتی بحثی می رفت چون امام (خیام) حاضر شد شهاب الاسلام گفت : علی الخبیر سقطنا (به مردی بسیار آگاه دست یافتیم) پس وجهی مختار از وجوه مختلف فیها از وی پرسیدند . (خیام) از وجوه اختلاف قرّاء بیان کرد ، هر وجهی عـلت آن بگفت و ذکر آن شوارد شواذ علی کثرتها بکرد بعد از آن اختیار وجهی نمود و بر صحت آن دلیل گفت پس امام ابو الفخر الحسین گفت کثر الله فی العلماء مثلک حق تعالی جهان را از وجود مبارک امام (خیام) خالی مداراذ چه گمان نداشتم کی کسی از قرّاء در جهان این وجوه و علل بر ذکر تواند بوذ تا بحکیمی فیلسوف چه رسذ .. همین بیهقی از قول امام محمد بغدادی گزارش مرگ خیام را بدین گونه آورده است که وی مطالعهٔ الهی از کتاب الشفاء می کرد ، چون به فصل واحد و کثیر رسیذ ، چیزی درمیان اوراق موضع مطالعه نهاد و گفت مرا کی (که) جماعت را بخوان تا وصیت کنم چون اصحاب جمع شدند بشرائط وصیت قیام نموذند . بنماز مشغول شذ و از غیر اعراض کرد تا نماز خفتن بگذارد و روی بر خاک نهاد و گفت : اللهم انی عرفتک علی مبلغ امکانی فاغفرلی فان معرفتی ایاک وسیلتی الیک و جان تسلیم کرد (..ترجمهٔ تتمهٔ صوان الحکمة .. ص ۸۸ تا ۹۰)

(۱۹) عبدالرحمن خازنی از وی بالقب ..الشیخ الامام .. یاد می کند (میزان الحکمة ـ ص ۱۵۱) و بیهقی باعنوان ..حجة الحق .. و ..امام .. (ترجمهٔ تتمهٔ صوان الحکمة ص ۸۸) دیگران ـ مؤلف چهار مقاله و . . . ـ نیز او را با عناوینی از همین قبیل مذکور می دارند (چهار مقاله و تعلیقات

آن ص ۱۰۰)

(۲۰) باکاروان حلّه ص ۲۳۲

(۲۱) همان مأخذ ص ۲۳۰ و ۲۴۹

(۲۲) تو هم چنان دل شهری به غمزه ای ببری   که بندگان بنی سعد خوان یغما را
(کلیات سعدی چاپ تهران ۱۳۴۰ هـ . ش ص ۳۴۳)

(۲۳) همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند   مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
(همان مأخذ ص ۳۵٤)

(۲٤) سختم آید که به هر دیده تو را می نگرند   سعدیا غیرتت آمد نه عجب سعد غیور
(همان مأخذ ص ٤۷۵)

(۲۵) برای دست یافتن به اشاراتی پیرامون احوال و آثار این عارف مراجعه کنید به : ,,لغت نامهٔ دهخدا،، ـ ذیل عنوان قطب الدین عبدالله ـ و ,,الذریعة ,, ج ۱ ص ۷۸ و ج ۹ ص ۸۸٤ و ج ٤ ص ١٤ و ج ۲۲ ص ۱۳٦ تا ۱۳۹ و ,,ریحانة الادب ,, ج ٤ ص ۳ ـ ٤۷۲ و ,,فهرست نسخه های خطی فارسی ,, ج ۲ ص ۱۰۱۸ و ۷ـ ۱٤٤٥ و ,,اررس میراث صوفیه،، ص ۹۸ و ۲۵۰ تا ۲۵۳ و ۲٦۳ و ,,تذکرهٔ روز روشن ,, ص ٦٦۲ و ,,تذکرهٔ هفت اقلیم ,, ج ۱ ص ۲۰۹ و ۲۱۰ و ,,مجالس المؤمنین ,, ج ۱ ص ٦ و ۵۱۵ تا ۵۱۷ و ,,فهرست کتابخانهٔ مجلس ,, ج ۱۰ ص ۱۲۳۳ تا ۱۲۳۸

(۲٦) ای که پنجاه رفت و در خوابی   مگر این پنج روز در یابی
(کلیات سعدی ص ٤)

و : چو پنجاه سالت برون شد زدست   غنیمت شمر پنج روزی که هست
(همان مأخذ ص ۳۱۸)

(۲۷) زیرا سعدی گلستان را در سال ششصد و پنجاه و شش تألیف کرده و در باب تاریخ آن می گوید :

در این مدت که ما را وقت خوش بود   زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود
(همان مأخذ ص ۹)

و بوستان را نیز یکسال پیش از گلستان به نظم در آورده است (باکاروان حلّه ص ۲۳۲)

(۲۸) کلیات سعدی ص ۳۱۸

(۲۹) همان مأخذ ص ۲٦٦

(۳۰) فرهنگ فارسی دکتر معین ج ۵ ص ۸۰ و ۳۹۵

(۳۱) ایضاً از مقالهٔ استاد محیط طباطبائی . در کیهان فرهنگی‌شماره ۱۰ سال ۱۳٦۳ ص ٤ ـ ۱۳

(۳۲) باکاروان حلّه ص ۲۷۵

(۳۳) همان مأخذ ص ۲۷٦

(۳٤) همان مأخذ ص ۲۸۲

(۳۵) دیوان حافظ به تصحیح خانلری * ص ۳۸۸ . پیوست های دیوان حافظ به قلم انجوی ص ۷٤

* البته برخی از آگاهان بر آنند ـ و به حق ـ که در تهیهٔ این متن منقح و کامل از دیوان خواجه ، مرحوم مینوی بیشترین سهم و دست کم نیمی از سهم را داشته و متأسفانه حقوق مسلم وی در

(۳٦) دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۲٦۸ ، مقدمهٔ دیوان حافظ به قلم انجوی ص ٦۰
(۳۷) دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۷۲۳
(۳۸) همان مأخذ ص ۲۳۰
(۳۹) همان مأخذ ص ۹۰۰
(٤۰) همان مأخذ ص ۲۹۰
(٤۱) همان مأخذ ص ۹۰ .
(٤۲) همان مأخذ ص ٥٤۲
(٤۳) همان مأخذ ص ۳٦
(٤٤) همان مأخذ ص ٦۲٦
(٤٥) همان مأخذ ص ۳٦٦
(٤٦) همان مأخذ ص ۷۹٤
(٤۷) همان مأخذ ص ٦۸۰
(٤۸) همان مأخذ ص ۷۲
(٤۹) همان مأخذ ص ٤۱۰
(٥۰) همان مأخذ ص ۸۱٤
(٥۱) همان مأخذ ص ۹۷۸
(٥۲) همان مأخذ ص ۹۳۰
(٥۳) همان مأخذ ص ۷۳٤
(٥٤) همان مأخذ ص ٥۲
(٥٥) همان مأخذ ص ۸۱۰
(٥٦) همان مأخذ ص ۸۲۲
(٥۷) لطائف اشرفی در ملفوظات و سوانح وفضایل سید محمد اشرف جهانگیر سمنانی گرد آوردهٔ نظام یمنی ، و نیز بنگرید به مقدمهٔ ترجمهٔ اردوی این کتاب (ص ۷۷ حصهٔ اول از چاپ کراچی)
(٥۸) دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۱۳٤
(٥۹) سیّد در سال ۷۱٤ متولد و در سال ۷۸٦ وفات یافته (,,احوال و آثار میر سید علی همدانی ـ از دکتر محمد ریاض خان چاپ ۱۳٦٤ هـ . ش . اسلام آباد . ص ٦ و ٦۸) و حافظ نیز به قول محمد قزوینی در حدود سال ۷۱۰ متولد و در سال ۷۹۲ در گذشته است (لغت نامهٔ دهخدا حرف حاء ، ص ۱۱۷ و ۱۱٥) هر چند بنابر قولی دیگر که درست تر به نظر می آید ، حافظ در حدود سال ۷۲۷ متولد شده (تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، چاپ تهران ۱۳٦۳ هـ . ش . ج ٤ ص ۱۰٦٦) و بنابر این سیزده سال دیرتر از سید به دنیا آمده است .
(٦۰) این اثر در ضمن کتاب ,,احوال و آثار میر سید علی همدانی ـ به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد منتشر شده است .

طعنهٔ حافظ به شیخ جام یا ارادت وی به شیخ ؟

این مورد پامال شده است (بنگرید به : کتاب شناخت مقالهٔ دکتر محمد روشن زیر عنوان گفتاری در باب انتحال ص ٦۳ تا ۷۱)

(۶۱) دربارهٔ شیخ جام ، ملقب به ژنده پیل ، حافظ گوید :

«حافظ مرید جام جم است ای صبا برو وزبنـده بندگی برسان شیخ جام را

(دیوان حافظ با تصحیح انجوی ص ۸)

برخی پنداشته اند که این بیت تعریضی است به شیخ جام (جستجو در تصوف ایران ص ۲۳۳) در حالی که :

اولاً دیدیم عارف معاصر حافظ ، شیخ جام رامرشد خواجه می شمارد .

ثانیاً لحـن شعر ,,از بنده بندگی برسان . . » نشان دهندهٔ ارادت و اخلاص حافظ به شیخ جام است و این که تعبیرات مزبور را از سر استهزا و ریشخند به کار برده باشد خلاف مفهومی است که از ظاهر عبارت می توان دریافت و بنابر این قرینه لازم دارد . این نیز که درپاره ای نسخه ها به جای ,,جام جـم » ، ,,جام می » آمده ، دلیل نمی شود که خواجه در این بیت به شیخ جام طعنه زده و او را بخاطر در گیری هایش با میخواران استهزا کرده باشد زیرا آن لحن پر از حرمت نسبت به شیخ جام ثابت می کند که اگر هم ,,جام می » درست باشد مقصود از این می ، می روحـانی و عرفانی است و این را که در پاره ای موارد در دیوان حافظ ، غرض از می ، می ظاهری نیست استاد زرین کوب نیز تصدیق دارد و می نویسد :

(حافظ) در یک غزل دیگرهم که با بیانی آمیخته به رمز و معما می گوید,: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند نوعی مکاشفهٔ صوفیانه را تصویر می کند که گویی در عوالم کشف و شهود ، تکوین و تخمیر فطرت آدم را معاینه می کند و در میخانه ای که کنایه از عالم وجود است به عیان می بیند که گل آدم را چگونه باجرعهٔ جام بیخودی و فراموشی به هم می آمیزند و . . (,,جستجو در تصوف ایران » چاپ تهران ۱۳۵۷ هـ . ش . ص ۲۳۴ و ۲۳۵)

نیز می نویسد : مثل حلاج و ابن عربی . . وی ـ حافظ ـ نیز در این مکاشفات خویش تجلی حق را در همهٔ اعیان کائنات محقق می بیند : عکس روی تو چو در آینهٔ جام افتاد ، و در طی این غزل است که شاعر نشان می دهد که ,,این همه عکس می و نقش نگارین که نمود » فقط یک تجلی حق است ، یک فروغ رخ ساقی است که در حام افتاد ـ در جام ملب (همان مأخذ ص ۲۳۵)

اکنون از کجا ثابت شده است که مقصود از ,,جام می » در آن شعر که نام شیح جام آمده ، همین گونه معانی عرفانی و روحانی نباشد تا دو واژهٔ ,,بنده » و ,,بندگی » نیز بنابر وضع اولیه اش مفهوم ادب و حرمت را برساند ونه معنی تمسخر و استهزا را ؟

رابطهٔ مریدانِ سر سختِ شیخ با حافظ

گذشته از این ها ، برخی از مشایخ بزرگ تصوف که معاصر حافظ بوده اند (و در اعصار بعد نیز بسیاری از آنان) باوجود ارادت و اخلاص فراوان وحتی شاید غلو آمیز به شیخ جام ، و در عین آنکه مکتب و آثار و معنویت وی منبع الهـام آنان شمرده می شد ، به خواجهٔ شیراز و اشعار وی نیز اعتقاد و دلبستگی شدیدی داشته اند ، و این جریان نیز احتمال تعریض حافظ به شیخ جام را تضعیف می کند زیرا ارادت به یک مربی روحانی آن هم دربالا ترین حدّ ممکن،به منزلهٔ ارتباطات سیاسی نیست که با دو طرف متخاصم بتوان برقرار کرد و این که مثلاً قاسم انوار از یک طرف مرید سرسخت شیخ جـام باشد تا جائی که در پایان زندگی نزدیک شهر جام و

مرقد شیخ معیم گردد و بیشتر مآخذ ، شیخ را منبع الهام او شمارند و به کتاب «روضة المذنبین» شیخ توجه خاص داشته باشد ، بی تردید ، و منظومه ای در ستایش آن و مؤلفش بسراید و بگوید :

روضـة المـذنبین احمـد جـام
آن نهنگ محیط بحـر آشـام

آسمـانی اسـت بر مـه و پـروین
بوسـتانیست بر گل و نسرین

رحمت ایردی به جانش باد
لعنت حـق به دشمـنانش باد

و . . .

و نیز در ستایش شیخ جام چنین آرد :

ای رهنمای ملک معانی چه گویمت
در دین حق مساعد جانی چه گویمت

هر زنده دل که نام تو بشنید رنده شد
سلطان شهر زنده دلانی چه گویمت

من وصف گفتنت نتوانم به هیچ حال
چون پادشاه ملک عیانی چه گویمت

تو میر رهروانی وصد جان طفیل تست
یار سفید صدر جنانی چه گویمت

سلطان هر دو کوی و عالم گدای تست
در ملک فقر شاه نشانی چه گویمت

خواهم به جان که وصف تو گویم به صد زبان
چون بینمت که برتر ازآنی چه گویمت

ای سپهر یار ملک ولایت تورا سلام
برتر زعقل و فکر و بیانی چه گویمت

توژنده پیل حضرتی و پادشاه جام
ای جان و دل چـو جان و جهانی چه گویمت

قاسم گدای کوی تو شد جان و دل بداد
ای شاه جان تو امن و امانی چه گویمت

آن گاه همین قاسم انوار به خواجهٔ شیرازهم ـ که به گفتهٔ اینان مخالف شیخ جام بوده ـ آنگونه تعلق خاطر داشته باشد و دیوان خواجه را ـ که باز به گفتهٔ اینان مشتمل بر طعن و تعریض به شیخ است ـ علی الدوام پیش او بخوانند ، این امری نیست که به سادگی بتوان پذیرفت مگر گفته شود که قاسم انوار که نزدیک چهل سال با خواجه همعصر بوده وی را نمی شناخته و با همهٔ اصرار بر خواندن دیوان وی به صورت مستمر، بازهم زبان وی را در نمی یافته و در نتیجه به جای این که بر خواجه نیز در کنار دیگر مخالفان شیخ ـ لعنت و نفرین نثار نماید ، او را

تقدیس کرده : اما کسانی که شش قرن پس از او آمده اند ربان خواجه را می فهمند و گوشه و کنایه ها را تشخیص می دهند و . . . (در موردبر خورد های قاسم انوار با شیخ جام بنگرید به کلیات قاسم انوار با تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی چاپ تهران ۱۳۳۷ هـ . ش . ص نود و شش وپنجاه ویک از مقدمه و صفحات ٦ ـ ۱۰۵ ، ۲ ـ ۳۵۱ . در باب برخوردهای وی با حافظ نیز توضیحاتی در متن مقاله هست بر گردید به ص ۸۷ ـ ۸۸)

روایت دیگری هم داریم (در باب متهم شدن حافظ به کفر گوئی) که استاد زرین کوب به بخشی ار آن استناد کرده (,,باکاروان حلّه ,, ص ۲۷٦)وبررویهم چندان استوار نیست وربا این حال ، اگر درست باشد ، در بخش دوّم آن اشاره ایست به استمداد حافظ از مولانا شیخ رین الدین تایبادی و حمایتی که این عارف از وی کرد . و ما توجه به این که تایبادی نیر اویسی بود و تربیت از روحانیت شیخ جام یافته بود . بسیار بعید می نماید که حافظ از یک سو شیخ جام را ما تمسخر یاد کند و از سوی دیگر دست کمک خواهی به سوی مرید پر حرارت وی دراز نماید و این مرید بیر باهمهٔ دلبستگی بسیارش به شیخ خویش ، کسی را که بدو طعنه زده است ، آنگونه مورد حمایت مرار دهد و ار مهلکه برهاند . بس اگر آن مصه راست باشد قرینهٔ دیگری است برارادت حافظ به شیخ جام و این که هر چند دو مرن و بیم سس ار شیخ می زیسته اما در عالم معنی تربیت ار روحانیت وی یافته بوده است و این معنی با اویسی بودن خواجه که سید اشرف نیز بدان اشاره کرده ـ و دیدیم ـ کاملاً تطبیق می نماید (در مورد مآخذ آن داستان و بررسی پیرامون آن بنگرید به ص۱۰۱-۱۰۳ و نیز پاورقی شمارهٔ ۸٦ تا ۸۹ و در مورد سرگذشت شیخ جام و برخورد های تندش با میخواران نیز رجوع شود به ,,معامات زنده پیل ,, چاپ تهران ۱۳٤۰ هـ . ش .)

(٦٢) ایں مرد باید همان نوام الدین عبدالله باشد که بیشترین اطلاعات دربارهٔ وی را در ,,عرفات العاشمین ,, می یابیم در همان کتابی که بدون شک یکی از عظیم ترین و جامع ترین تذکره های فارسی است و برای تألیف کمتر تدکره ای به اندازهٔ آن به منابع مهم مراجعه شده و امانت در نقل و دمت در صحت مطالب مراعات گردیده و کلیهٔ تذکره نویسان بعدی ریزه خوار آنند (تاریخ تذکره های فارسی ج ۲ ص ۹ ـ ۷ چاپ تهران ۱۳۵۰ هـ . ش .)

مراد حافظ و استاد او در عرفان و تفسیر و ادب کیست ؟

باری مؤلف ,,عرفات ,, به نقل از کتابی معتبر که ظاهراً در قرن نهم تألیف شده ، مولانا قوام الدین عبدالله (و عمو زاده اش مولانا شمس الدین عبدالله) را به عنوان مراد و استاد مکتب عرفان و ادب حافظ نام می برد و می نویسد :

افکار و ترقیات خواجه در امر شعر ازقبل او بوده و تتبع روش او در غزلیات فرموده و از حملهٔ تلامذهٔ او است چه کشف کشاف نزد او خوانده و مدح او مکرر فرموده و از جمله غزلیات که خواجه حافظ به جواب آن اتیان نموده اینّ است :

اشعاری ازین مرد و استقبال حافظ از اشعار وی

ایدل برو ومعتکف کوی مغان باش

می بر کش و خاک ره رندان جهان باش

بی رطل گران عمر سبک میرود از دست
برخیز و سبک در طلب رطلِ گران باش
چندین ز می زهد چرا نام فروشی
بفروش بمی خرقه و بی نام ونشان باش
سرمایهٔ جان گر بخرند از تو بجامی
بفروش و بده گو همگی مایه زیان باش
ای پیر اگرت آرزوی دورِ جوانیست
در حلقهٔ رندان رو و می نوش و جوان باش
بی بادهٔ تحقیق صفا نیست قواما
ایدل چوصفا میطلبی در پی آن باش
(تکملهٔ حواشی تذکرهٔ میخانه چاپ تهران.
۱۳۴۰ هـ . ش . ص ۲ ـ ۹۵۱)

ستایش حافظ از مولانا قوام الدین را در اشعاری که فعلاً در دست داریم نتوانستیم یافت * و معلوم هم نیست که مقصود مؤلف «عرفات» مدح منظوم بوده است یا غیر آن . اما به نظر می رسد که خواجه در غزل زیر، به استقبال غزلِ یاد شدهٔ استادش رفته باشد :

باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش
وین سوخته را محرم اسرار نهان باش
زان باده که در مصطبهٔ عشق فروشند
ما را دوسه ساغر بده و گو رمضان باش
در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک
جهدی کن و سر حلقهٔ رندان جهان باش
دلدار که گفتا به تو ام دل نگران است
گومی رسم اینک به سلامت نگران باش
خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش
ای درج محبت به همان مهر و نشان باش
تابر دلش از غصه غباری ننشیند
ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
حافظ که هوس می کندش جام جهان بین
گو در نظر آصف جمشید مکان باش
(دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۵۵۰)

* آیا بعید است که شعر زیر نه درستایش حاجی قوام الدین از رجال دولت شاه شیخ ابو اسحاق بلکه در ستایش همین مولانا قوام الدین باشد :
دریای اخضر فلک و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما (دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۳۸)

و این رباعی حافظ نیز :

مردی زکننده در خیبر پرس
اوصاف کرم ز خواجهٔ قنبر پرس
گرتشنهٔ فیض حق به صدقی حافظ
سرچشمهٔ آن زساقی کوثر پرس

(دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ١١٠١)

ظاهراً با توجه به این رباعی استادش قوام سروده شده :

یا رب گـنه مـرا به پیغمبر بخش
تقصیر مرا به سـاقی کوثر بخش
از راه خطا اگر مرا سهوی رفت
رحمی بکن و بخـواجهٔ قنـبر بخش

(ایضاً تکملهٔ حواشی تذکرهٔ میخانه ص ٩٥٣)

بهری دیگر از اشعار قوام نیز در مأخذ مزبور آمده است که شاید باتفحص در دیوان حافظ بتوانیم توجه خواجه به پاره ای از آنها را در یابیم .

از نوشتهٔ استاد زرین کوب نیز برمی آید که مولانا قوام الدین مردی بسیار پارسا و با اخلاص بوده و در تمام دانش های رایج عصر خویش تبحر داشته و به تدریس قرآن و تفسیر و علوم شرعی می پرداخته و حافظ سال ها نزد وی شاگردی کرده و به درس او حاضر شده و روابط خواجه با وی چنان بوده است که می توان گفت : ,,آن صبح خیزی ها که حافظ همهٔ سلامت طلبی ها و برکات آنها را از دولت قرآن می دید اشاره ای به همین مجالس قرآن قوام الدین عبدالله ،، است (,,ار کوچهٔ رندان ،، چاپ تهران ١٣٤٩ هـ . ش ـ ص ٩٧ و نیز ص ١٢ و ٦٢) .

(٦٣)، این مرد شناخته نشد ، شاید همان شیخ شهاب الدین سهروردی باشد که سعدی با عنوان ,,شیخ دانای مرشد شهاب ،، از وی یاد می کند شاید هم شیخ شهاب الدین اهری باشد که در سال ٦٩٥ یا ٦٩٨ هـ . ق . در گذشته است.ولی هر کدام که باشند می بایستی رابطهٔ حافظ با مرشد مزبور ، رابطهٔ معنوی بوده و ارشاد و تربیت از روحانیت وی یافته باشد زیرا حافظ سال ها پس از آن دو به جهان آمده است (در مورد سهروردی بنگرید به ,,لغت نامهٔ دهخدا ،، ذیل عنوان سهروردی ، و به مقالهٔ بدیع الزمان فروزانفر به عنوان ,,سعدی و سهروردی ،، در سعدی نامه، و در باب اهری نیز به ,,لغت نامهٔ دهخداءذیل عنوان شهاب الدین) .

(٦٤) ,,شعر فارسی در عهد شاهرخ ،، چاپ تهران ١٣٣٤ هـ . ش . ص ١٦٤ و ١٠١ . ,,تاریخ ادبیات در ایران ،، از دکتر ذبیح الله صفا چاپ تهران ١٣٦٣ هـ . ش.ج ٤ ص ٢٥٩

(٦٥) قاسم انوار در سال ٧٥٧ هـ . ق . به جهان آمده (مقدمهٔ سعید نفیسی بر ,,کلیات قاسم انوار ،، ص شصت و دو) و حافظ در سال ٧٩٢ در گذشته است . (,,لغت نامهٔ دهخدا ،، حرف ح ص ١١٥)

(٦٦) مقدمهٔ نفیسی بر ,,کلیات قاسم انوار ،، چاپ تهران ١٣٣٧ هـ . ش . ص چهارده و پانزده ، ,,تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ،، چاپ ـ هند ؟ ـ ١٣٠٥ هـ . ق . ص ١٣٩ ؛ ,,ریاض العارفین ،، از

هدایت چاپ تهران سال ۱۳۰۵ هـ . ق . ص ۱۷۷)

(۶۷) مقدمهٔ نفیسی بر ,,کلیات قاسم انوار " ص صد و هشت .

(۶۸) ,,شعر فارسی در عهد شاهرخ " ص ۱۴۱

(۶۹) چنانکه حافظ گوید :

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت   کان که شد کشتهٔ او نیک سرانجام افتاد

(,,دیوان حافظ " به تصحیح خانلری ص ۲۳۰)

وسیّد گوید :

پیش تیغ تو روان جان و سراندر بازیم   هرکه شد کشتهٔ شمشیر غمت محترم است

(,,کلیات قاسم انوار " ص ۵۴ . ,,شعر فارسی درعهد شاهرخ " ص ۱۵۸)

(۷۰) ,,دیوان حافظ " با تصحیح انجوی ص ۸۳

(۷۱) ,,لغت نامهٔ دهخدا " زیر عنوان ,,جرجانی ، میر سید شریف "

(۷۲) ,,نفحات الانس " به تصحیح توحیدی پور چاپ تهران ص ۳۸۹

(۷۳) برگردید زیر شمارهٔ ۷۰

(۷۴) ,,دیوان حافظ " به تصحیح انجوی ، مقدمه ، ص ۱۲۵ تا ۱۲۷ .

(۷۵) حافظ در سال ۷۹۲ در گذشت (برگردید زیر شمارهٔ ۵۹) و آذری در سال ۷۸۴ زاده شد (در این مورد و در باب دیگر اطلاعات مربوط به آذری بنگرید به ,,تاریخ ادبیات در ایران " . ذبیح الله صفا ، ج ٤ ص ۳۲۳ تا ۳۲۶)

(۷۶) ,,جواهر الاسرار " . آذری طوسی . نسخهٔ خطی . کتابخانهٔ گنج بخش . شمارهٔ ۳۰۵۹ . ص ۳۲۶

(۷۷) جامی در سال ۸۱۷ تولد یافته (,,تکملهٔ حواشی نفحات الانس " ص ۱۳۹ . ,,تاریخ ادبیات در ایران " . ذبیح الله صفا ، ج ٤ ص ۹ ـ ۳٤۸) و حافظ در سال ۷۹۲ در گذشته (بر گردید زیر شمارهٔ ۵۹) .

(۷۸) ,,نفحات الانس " ص ٦۱٤ .

(۷۹) ,,تاریخ ادبیات در ایران " ج ٤ ص ۵ ـ ۳۵۰ . " تکملهٔ حواشی نفحات الانس " ص ۱۸ و ۱۹ و ۳۹ و ٦۷ تا ۷۳ . ,,از سعدی تا جامی " ، براون ، ص ۷٤۵ ، ۷٦۰ تا ۷٦۲ ۷٦۹ ، ۷۷۰ . مقدمهٔ ,,هفت اورنگ " جامی از مدرس گیلانی ص هشت ، نوزده تا بیست و دو ، بیست و چهار .

(۸۰) در مورد حمله های جامی به شیعه بنگرید به : ,,تاریخ ادبیات در ایران " ج ٤ ص ۵ ـ ۳۵٤ . هفت اورنگ ـ ,,سلسلة الذهب " ص ٤۹ تا ۵۲ . ,,از سعدی تا جامی " ، براون ، ص ۷۵۸ ، ۷٦۸ و ۷٦۹ . ,,لغت نامهٔ دهخدا " ، حرف جیم . ص ۹ ـ ۱۰۸ .

(۸۱) در مورد نکوهش های جامی از فلاسفه بنگرید به : ,,تاریخ ادبیات در ایران " ، ذبیح الله صفا ، ج ٤ ، ص ۷ ـ ۹٦ . ,,لیلی و مجنون " جامی در ضمن ,,هفت اورنگ " ، ص ۹۰۷ .

(۸۲) در این مورد باید دانست که جامی هر کس از سنیان را که کمترین نسبتی با تصوف داشته در کتاب خود (,,نفحات الانس ") به عنوان عارف و صوفی یاد کرده اما بسیاری از بزرگان عرفا و مشایخ تصوف را به جرم آنکه گرایش هاشان با او تطبیق نمی کرده و بعضاً تمایلات شیعی

داشته اند ، اصلاً نابوده انگاشته و حتی به نام آنان اشاره نکرده . مانند :

شاه نعمة الله ولی ، شیخ صفی الدین اردبیلی ، شیخ صدر الدین موسی ، سید محمد نور بخش ، سید بکتاش ، سید حیدر تونی ، سید حیدر آملی ، سید صدر الدین ترکه ، میر مختوم ، شیخ عامر بصری ، شاه داعی الی الله ، پیر جمالی اردستانی ، عزیز نسفی ، میثم بحرانی ، شاه قاسم فیض بخش ، سید فضل اله نعیمی حروفی ، سید عماد الدین نسیمی ، خواجه اسحق ختلانی و شیخ آذری که در مورد این آخری به سکوت نیز اکتفا ننموده و در کتاب بهارستان (ص ۱۰۲ چاپ تهران از روی نسخهٔ چاپ وین) مدعی شده که ,,در اشعار وی طامات بسیار است ،، چنانکه در باب مریدان سید قاسم انوار نیز می نویسد : اکثر ایشان از ربقهٔ دین اسلام خارج بودند و در دائرهٔ اباحت و تهاون به شرع و سنت داخل (,,نفحات ،، ص ۵۹۳) و نسبت به شاه قاسم فیض بخش نیز بدخواهی نموده و کوشیده است تا آبروی وی را بریزد و حرمتش را بشکند (,,لغت نامهٔ دهخدا ،، حرف ف ص ۳۶۵)

(۸۳) در مورد ناسزاهای جامی به ابو طالب بنگرید به ,,سلسلة الذهب ،، در ضمن ,,هفت اورنگ ،، ص ۱۵۱ . مقدمهٔ ,,هفت اورنگ،، ص سیزده . و برای آگاهی از شواهد اسلام ابو طالب و یاری های او به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دلائل بررد منکران مسلمانی وی نیز بنگرید به ,,الغدیر فی الکتاب و السنة والادب ،، که قریب به اتفاق روایات و منقولات آن از کتاب های سنیان است (ج ۷ ص ۴۰۹ ـ ۳۳۰ و ج ۸ ص ۲۹ ـ ۳) .

(۸٤) حافظ در سال ۷۹۲ در گذشته (بر گردید زیر شمارهٔ ۵۹) و دوانی در سال ۸۳۰ تولد یافته است (در این مورد و در باب دیگر اطلاعات مربوط به دوانی بنگرید به : ,,تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ،، ، سعید نفیسی ، ص ۷ ـ ۲٦٥ . ,,از سعدی تا جامی ،، ، براون ، ص ٥۱ ـ ٦٤۷ . ,,تاریخ ادبیات در ایران ،، ، ذبیح الله صفا ، ج ٤ ص ۹۹)

(۸٥) شرح غزلی از حافظ ، دوانی ، نسخهٔ خطی ، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ـ لاهور .

(۸٦) ,,از سعدی تا جامی ،، ، براون ، ص ٦٤۹

(۸۷) شرح بیتی از حافظ ، دوانی ، نسخهٔ خطی ، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ـ لاهور

(۸۸) شرح غزلی از حافظ ، دوانی ، نسخهٔ خطی ، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ـ لاهور .

(۸۹) شرح غزلی از حافظ ، دوانی ، نسخهٔ خطی ، کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ـ لاهور . این شیخ محمود عطار که دوانی حافظ را از اصحاب و مریدان وی می شمارد ملقب به پیر گلرنگ بوده است (,,شرح سودی بر حافظ ،، ترجمهٔ ستار زاده ج ۲ ص ۱۱۸۸) و در مآخذ کهن شواهد متعددی بر ارادت خواجه به او می یابیم چنانکه باز از قول دوانی آورده اند که : ,,خواجه حافظ مرید و تربیت یافتهٔ پیر گلرنگ است که شیخ الشیوخ زمان خود بوده ، و حافظ همیشه مستمع مجلس وعظ پیر بوده است ،، و نیز در رسالهٔ ,,حل ما لا ینحل ،، از عبداللطیف شیروانی مشتهر به افلاطون که در سال ۹٦۷ تألیف شده آمده است : آورده اند که در شهر شیراز پیری بوده به تصفیهٔ قلب مشهور و جبینی از ضیاء و پاکیزگی پرنور و با محاسن سفید رخساری گلگون داشت و به پیر گلرنگ ملقب بود و هرکه او را می دید گل می پنداشت القصه اکثر ابیات حافظ می گویند مضمون سخنهای ویست که در مجلس روح پرور او شنیده و در رشتهٔ نظم می کشید ، و از دیوان فضل او هر چه می پسندید در دیوان لسان الغیب خود اشارتی بدان حال می

نمود .

نیز در حاشیهٔ ,,نفحات" به قلم محمد دهدار می خوانیم که پیری در شیراز بود مشهور به گلرنگ و اکثر اوقات در جامع عتیق می بوده خواجه بیشتر صحبت و ملازمت وی را لازم داشته و چنین شهرت دارد که مرید وی بوده و از این بیتش نیز مستفاد می گردد :

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان　　　رخصت خبث نداد ار نه حکایت ها بود

(تذکرهٔ میخانه ص ۳ ـ ۹۲ حاشیه)

اینک نگاهی بیفکنیم به آنچه استاد زرین کوب در تکذیب ارادت حافظ به شیخ محمود عطار ـ پیر گلرنگ نوشته است . ایشان ضمن تأکید بر این که مقصود خواجه از ,,پیر گلرنگ " در آن بیت : ,,بی هیچ شک اشارتی است به شراب گلرنگ ـ شراب کهن ، شراب پیر ـ " می نویسد : بعدها کوشیده اند تا این تعبیر شاعرانهٔ خواجه را عنوان یک شیخ شهر ، یک پیر صوفی فرا نمایند از جمله سودی شارح معروف حافظ ، در شرح خود یک جا این پیر گلرنگ را محمود عطار می خواند که به ادعای وی از دست پسر شیخ شطاح خرقه پوشید ، و جای دیگر از وی به نام محمد عطار نام می برد . البته قول این شارح که دو قرن بعد از وفات حافظ می زیسته است و در باب ادعای خود نیز جز ,,مناقب خواجه " ـ که معلوم نیست چه کتابی است ـ مأخذ قابل اعتمادی نشان نمی دهد به هیچ وجه مایهٔ اطمینان نمی تواند بود و . . . بیان وی (حافظ) به طور وضوح جز اشارت به شراب گلرنگ دیر سال را بر نمی تابد . (,,جستجو در تصوف ایران " ص ٤ ـ ۲۳۳) .

نیز : در آن ایام (ایام نزدیک به عصر حافظ) پیری برای حافظ نمی شناخته اند . بله ، یک افسانهٔ تازه هست که سلسلهٔ ارادت وی را به یک پیر شیرازی می رساند ـ پیر گلرنگ اما این یک نام پیرانه نیست و بیهوده است که برای شناخت هویت او در مأخذ و کتاب ها به جستجو بپردازند . این پیر گلرنگ استعاره گونه ای است که در دیوان خواجه آمده است و ظاهراً برای شراب . در واقع آنجا که شاعر از ,,پیر گلرنگ " خویش صحبت می دارد ، ومی گوید که وی به او رخصت آن نداده است که در حق ازرق پوشان خبث کند ، نظرش به همان گلچهرهٔ کهنسالی است که خود طی سال ها با سبوی ازرق پوش صحبت ها داشته است و شاعر جاهائی دیگرهم از این ازرق پوش کهن سال ـ مثل یک شیخ صحبت می کند و می گوید : حافظ مرید جام می است ای صبا برو . . . بدین گونه ، شاعر، که در مقابل مشایخ و دعوی داران عصر دهن کجی می کند ، برای آنکه به سالوس و ریای آنها خندهٔ رندانه زده باشد پیر خرابات را به رخ آنها می کشد یا پیر گلرنگ را . (,,از کوچه رندان" ص ۸ ـ ۱۶۷)

ولی از آنچه قبلاً آوردیم روشن شد که ارادت حافظ به شیخ محمود عطار ـ پیر گلرنگ نه یک افسانهٔ تازه است و نه صرفاً مبتنی بر نوشتهٔ سودی که دو قرن پس از وفات حافظ می زیسته، بلکه روایتی کهن است با گزارشگران متعدد و از جملهٔ آنها شخصیتی به عظمت مقام دوانی که به فاصلهٔ زمانی اندکی از حافظ در همان ایالت وی می زیسته است . و اگر روایتی با این طرق متعدد را که پاره ای نیز دارای این همه امتیازات است در خور قبول ندانیم دیگر چه روایتی شایستهٔ استناد خواهد بود ؟ مگر کدام یک از روایاتی که استاد زرین کوب در تحلیل سرگذشت و اشعار حافظ از آن سود جسته استوارتر و قابل اطمینان تر از این است ؟

در مورد این بیت „حافظ مرید جام می است ای صبا برو . . . « نیز در ص ۱۰۳ و در زیر شمـارهٔ (٦١) توضیحاتی گذشت وروشن شد که برخلاف نظر استاد زرین کوب ، حافظ در این بیت به نکوهش شیخ جام ـ صوفی معروف نپرداخته و سندی بر میخوارگی بخود نیز به دست نداده است .

(۹۰) „جستجو در تصوف ایران « ص ۲۳۲ ، با کاروان حلّه ، ص ۱۷۵ ، از کوچهٔ اندان ص ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷٦

(۹۱) „جستجو در تصوف ایران « ص ۲۳۱

(۹۲) „مثنوی معنوی « دفتر دوم بیت ۵۳۲ و ابیات قبل و بعد آن (چاپ نیکلسون)

(۹۳) همان مأخذ دفتر پنجم بیت ٣٦٤

(۹٤) همان مأخذ دفتر ششم بیت ٦ ـ ۳۸۵۵ و آن حدود

(۹۵) همان مأخذ دفتر سوم بیت ٦٧٨ و ٦٩٤ و آن حدود

(۹٦) „لغت نامهٔ دهخدا « ذیل عنوان مغربی . „دیوان شمس مغربی « چاپ ـ تهران ۲ ـ ۱۳٦۲ هـ . ش . مقدمه به قلم صادق علی به ویژه ص ۲۲ و ۲۳ و ۳۲ و ۳٤ و ۳۵
عارف مغربی و : „خانقاه« ، „خرقه « ، „ریاضت « „پیری و مریدی«

(۹۷) از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم
در کوی مغان بامی و معشوق نشستیم
سجاده و تسبیح به یک سوی فکندیم
در خدمت ترسا بچه زنّار ببستیم
در مصطبه ها خرقهٔ سالوس دریدیم
در میکده ها توبهٔ ناموس شکستیم
از دانهٔ تسبیح شمردن برهیدیم
وز دام صلاح و ورع و زهد بجستیم
باما سخن از کشف و کرامات مگوئید.
چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم
در خلوت تاریک ریاضات کشیدیم
در واقعه از سبع سماوات گذشتیم
دیدیم که اینها همگی خواب و خیالی است
مردانه ازین خواب و خیالات گذشتیم
بسیار ز احوال و مقامات ملافید
باما که ز احوال و مقامات گذشتیم
ای شیخ اگر جمله کمالات تو این است
خوشباش کزین جمله کمالات گذشتیم
درد سر ارشاد زما دور کن ای پیر
کز پیر و مریدی و ارادات گذشتیم
از خانقه و صومعه و زاویه رستیم
زاوراد رهیدیم و ز اوقات گذشتیم

از کعبه و بتخانه و زنار و چلیپا

از میکده و کوی خرابات گذشتیم

این ها بحقیقت همه آفات طریقند

المنة لله که ز آفات گذشتیم

(,,دیوان شمس مغربی ,, ص ۸ ـ ۳۶۷ و به نفحات الانس ,,جامی ص ۶۱۳ که می نویسد : وقتی شیخ اسمعیل سیسی ـ مرشد و پیر مغربی ـ درویشان را در اربعین می نشاند . مغربی را نیز طلب داشت و او غزل اخیر را گفته و به عرض رسانید و چون شیخ آن را شنید وقت وی خوش شد و استحسان نمود .)

(۹۸) ,,ارزش میراث صوفیه ,, چاپ تهران ۱۳۶۲ هـ . ش . ص ۲۵۰ ـ ۲۴۸ . ,,دیوان اسیری لاهیجی ,, . چاپ تهران ۱۳۵۷ هـ . ش . (مقدمهٔ ,,برات زنجانی ,, ص ج . ح . یب . یج . ید . یه . یح . وص ۳۵۲ ـ ۳۴۹ متن)

(۹۹) از ما سخن کشف و کرامات مپرسید

مستان خدا را ز مقامات مپرسید

با زاهد رعنا سخن از عشق مگویید

از صوفی بی ذوق ز حالات مپرسید

صوفی بی صفائیم زاهد بی وفائیم

من زخدا جدا نیَم تن تللا تلا تلا

سرّی که پیر میکده می گفت با حریف

در خانقاه و مدرسه رمزی از آن کجاست ؟

(,,دیوان اسیری ,, ص ۶ و ۸۶ و ۱۰۴)

(۱۰۰) ,,جستجو در تصوف ایران ,, ص ۲۳۲ . ,,از کوچهٔ رندان ,, ص ۷۳

(۱۰۱) ,,باکاروان حلّه ,, ص ۷۹

(۱۰۲) ,نفحات ,, ص ۶۱۴

(۱۰۳) برگزیدیه ص ۹۰

عارفان وارشاد کنندگان بی خرقه وبی سلسله :

(۱۰۴) از این گونه شخصیت ها در دوره های اخیر : آقا محمد بید آبادی . حاج ملاهادی سبزواری . ملا حسینقلی همدانی . شیخ محمد بهاری . آقا رضا قمشهی . حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی . حاج شیخ حسنعلی اصفهانی . آقا میرزا محمد علی شاه آبادی . آقا سید علی مجتهد کازرونی شیرازی . آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی،حاج میرزا علی آقا قاضی . جهانگیر خان قشقائی . سید احمد کربلائی . ملا محمد کاشی . ملا محمد هیدجی زنجانی . آقا سید علی شوشتری (در کتاب ,,خدمات متقابل اسلام و ایران ,, چاپ ۱۳۶۲ هـ . ش . ص ۵۹۴ . ۶۰۲ . ۷ ـ ۶۰۴ . ۶۱۰ . ۶۱۱ . ۶۱۳ . ۷ ـ ۶۱۵ . اشاراتی پیرامون احوال و مقامات غالب این بزرگواران آمده است) .

(۱۰۵) ,,باکاروان حلّه ,, ص ۲۸۲

(۱۰۶) ,,حبیب السیر ,, چاپ تهران ۱۳۳۳ هـ . ش . ج ۳ . ص ۶ ـ ۳۱۵

(۱۰۷) ,,باکاروان حلّه ،، ص ۱۷٦

(۱۰۸) ,,از کوچهٔ رندان ،، ص ۱۷۵

(۱۰۹) بنگرید به نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور
شیخ و صوفیی که حافظ را از مهلکه رهانید که بود ؟

(۱۱۰) برای آشنائی بیشتر با شخصیت شیخ ، بخشی از آنچه را جامی دربارهٔ وی نوشته است می آوریم :

به واسطهٔ ورزش شریعت و متابعت سنت رسول (ص) ابواب علوم باطنی بر وی مفتوح شده بوده است و احوال و مقامات عالیهٔ ارباب ولایت میسر گشته و وی به حقیقت اویسی بوده است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد الجامی یافته است و ملازمت تربت مقدسهٔ وی بسیار می کرده است . . . بعضی از اصحاب وی گفته اند که آنچه مرا معلوم شده هزار ختم قرآن بر این طریق (در قرب مزار شیخ جام) کرده از روحانیت حضرت شیخ الاسلام اشارت به آن رفت که احرام زیارت مشهد مقدس رضوی سلام الله علی من حل فیه بند به آنجا رفت و خلعت ها و نوازش ها یافت و از آنجا عزیمت طواف مزارات طوس کرد شب در مزار متبرک شیخ ابو نصر سراج بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دید که فرمودند که فردا در طوس تو را درویشی عریان پیش آید . . . بامداد به شهر طوس در آمد بابا محمود طوسی را که مجذوب بود دید بر آن صفت که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گفته بود می آمد . . . مولانا . . . بر پای برخاست و با خود می گفت ای بی ادب کسی را تعظیم نمی کنی که دوش پیغمبر . . . با وی ملاقات کرد و وی را به تو نشان داد فرشتگان آسمان از وی شرم می دارند مولانا بر وی سلام کرد جواب داد برو که اولیاء رود بار منتظر قدوم تواند . . . در کتابی که . . . جنید شیرازی . . . تصنیف کرده است نوشته است که مولانا روح الدین ابو المکارم . . . البلدی که از مشاهیر اهل علم و فضل بوده . . . و سند های عالی داشت و سالها در جامع عتیق (شیراز) بدرس اشتغال داشت . . . بعد از . . . وفات وی ، وی را بخواب دیدم گفت که علماء را درجات است و چه درجات که میان ایشان و انبیاء تفاوت نیست مگر به یک درجه ، از وی سئوال کردم که از علمائی که اکنون در قید حیاتند کدام از ایشان اقرب است به خدای تعالی ؟ گفت مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی . . . (,,نفحات ،، ص ٤۹۸ تا ۵۰۰)

در پایان این گفتگو می افزائیم :

قبلاً از قول معاصران حافظ نقل کردیم که او اویسی بوده و شیخ جام را مرشد خویش گرفته و انس بسیار او به قرآن هم که به جای خود . اینک که می بینیم شیخ تایبادی نیز چنان ویژگی هائی داشته ، به نظر می رسد اگر داستان تکفیر حافظ صحت داشته باشد ، استمداد خواجه از شیخ تایبادی و کمک او به خواجه در آن مورد ، یک علتش وحدت مشرب و طریقت بوده است . و جالب است که بدانیم بنابر بعضی اقوال ، شیخ و خواجه هر دو در سال ۷۹۱ در گذشته اند . (,,مجمع الفصحاء ،، چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ . ش . ج ٤ ص ۱۹ ، ,,ریاض العارفین ،، چاپ تهران سال ۱۳۰۵ هـ . ق . ص ۸۳)

(۱۱۱) ,,نفحات ص ٤۸۲ تا ٤۹۱ و در باب سرگذشت علاء الدوله نیز بنگرید به ص ٤۳۹ تا ٤٤۳

(۱۱۲) ,,از کوچهٔ رندان ,, ص ۷ ـ ۱۲٦

(۱۱۳) بنگرید به پاورقی شمارهٔ ۱۱۰

(۱۱٤) ,,جستجو در تصوف ایران ,, ص ۲۳۳

(۱۱۵) ,,از کوچهٔ رندان ,, ص ۱۲٦

(۱۱٦) ,,مجالس العشاق ,, چاپ کانپور ـ نولکشور ۱۳۱٤ هـ . ق . ص ۵ ـ ۱٤۳

(۱۱۷) مقدمهٔ ,,کلیات قاسم انوار ,, ص بیست و دو

(۱۱۸) ,,تاریخ ادبیات در ایران ,, چاپ تهران ۱۳٦۳ هـ . ش . ج ٤ ص ۸ ـ ۵۹۷

(۱۱۹) ,,باکاروان حلّه ,, ص ۲۷٤

(۱۲۰) ,,تذکرهٔ میخانه ,, ص ۸ ـ ۸٦

(۱۲۱) ,,جستجو در تصوف ایران ,, ص ۹ ـ ۲۲۸

(۱۲۲) ,,باکاروان حلّه ,, ص ۲۳۰

(۱۲۳) ,,کلیات سعدی,, ص ۱۱۵

(۱۲٤) همان مأخذ ص ۹٦

(۱۲۵) همان مأخذ ص ۳۱۳

(۱۲٦) ,,دیوان حافظ ,, به تصحیح خانلری ص ۹٤۲

(۱۲۷) همان مأخذ ص ۷۰۱

(۱۲۸) همان مأخذ ص ۵۸

(۱۲۹) همان مأخذ ص ۹۱٦

(۱۳۰) همان مأخذ ص ۵٦۲

(۱۳۱) همان مأخذ ص ۵۱۸

(۱۳۲) ,,بدر الشروح ,, ، مولانا بدر الدین ، چاپ تهران ۱۳٦۲ هـ . ش . ص ۵۰۰ . ,,شرح دیوان حافظ ,, از عبدالله خویشگی . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ گنج بخش . ص ٤۲۰

(۱۳۳) ,,مجمع الفصحاء ,, ، هدایت ، چاپ تهران سال ۱۳۳۹ هـ . ش . ج ٤ ص ۹ ـ ۸ ٤ . ,,ریاض العارفین ,, ، هدایت ، چاپ تهران سال ۱۳۰۵ هـ . ق . ص ۲۲٦ (برای اطلاع بیشتر از سرگذشت فیض بنگرید به ,,لغتنامهٔ دهخدا ,, ذیل عنوان فیض کاشانی)

(۱۳٤) ,,ریاض العارفین ,, هدایت ص ۲۲۸ . ,,ریاض العارفین ,, از آفتاب رای لکهنوی چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد . ۱۳٦۱ هـ . ش . ج ۲ ص ۱۰۷ . ,,لغت نامهٔ دهخدا ,, ذیل عنوان ,,عبدالرزاق لاهیجی ,, و ,,فیاض لاهیجانی ,,

(۱۳۵) ,,ریاض العارفین ,, هدایت ص ۸ ـ ۲٦۷ . ,,مجمع الفصحاء ,, چاپ تهران سال ۱۳٤۰ هـ . ش . ج ۵ ص ۷۰۵ ـ ۷۰۰ . نیز بنگرید به لغتنامهٔ دهخدا ,, ذیل عنوان ,,یغما ,, و ,,نراقی ، احمد,,

(۱۳٦) ,,ریاض العارفین ,, هدایت ص ۵۰ ـ ٤٦ . ,,مجمع الفصحاء ,, چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ . ش . ج ٤ ص ۱۵ ـ ۱۲ . ,,کلیات اشعار و آثار شیخ بهائی ,, ص ۱۰٦ تا ۱۱۵ و در صفحات قبل از آن نیز توضیحات کافی پیرامون زندگی و آثار شیخ آمده است .

(۱۳۷) ,,دیوان حبیب ,, چاپ تهران ص ٤ و ۸ و ۲۲ ـ ۲۰ و برای اطلاع از زندگی و احوال وی بنگرید به مقدمهٔ مفصل دیوان به قلم حسن حبیب و به ,,طبقات اعلام الشیعة ,, ، قرن ۱٤ ، چاپ

نجف ۱۳۷۳ هـ . ق . ج ۱ ص ٤ ـ ٣٦٣

(۱۳۸) ,,جاذبه و دافعهٔ علی علیه السلام,, ص ٤ ـ ٧٣. ,,حافظ عارف ,, ، بخش دوم چاپ ۱۳۶۱ هـ . ش . مقدمه ، ص هشتاد و سه و هشتاد و چهار

(۱۳۹) ,,دیوان حافظ ,, به تصحیح خانلری ص ۹۰٤

(١٤٠) همان مأخذ ص ۹۰۲

(١٤١) همان مأخذ ص ۲۹۰

(١٤٢) در,,جستجو در تصوف ایران ,, ص ٦ ـ ٢٣٤ اشارتی به پاره ای از اشعار عرفانی حافظ آمده است .

(١٤٣) ,,از کوچهٔ رندان ,, ص ۷٦

(١٤٤) همان مأخذ ، مقدمه ، ص یازده

(١٤٥) همان مأخذ ص ٢٩

(١٤٦) ,,دیوان حافظ ,, به تصحیح خانلری ص ۹۰

(١٤٧) همان مأخذ ص ٥٠٧

(١٤٨) همان مأخذ ص ۹۷۰

(١٤٩) همان مأخذ ص ۷۲

(١٥٠) همان مأخذ ص ٦٠٦

(١٥١) همان مأخذ ص ۷٥٠

(١٥٢) همان مأخذ ص ۹۰

(١٥٣) همان مأخذ ص ۹۰۸

(١٥٤) همان مأخذ ص ۸۷۸

(١٥٥) همان مأخذ ص ٦٨

(١٥٦) ,,باکاروان حلّه ,, ص ۲۸۸

(١٥٧) ,,احسن التواریخ ,, چاپ تهران ١٣٤٩ هـ . ش . ص ٧ـ٨١٦ (یادداشت های نوائی)

(١٥٨) ,,فهرست نسخه های خطی فارسی ,, ، احمد منزوی ، چاپ تهران ، ج ٥ ص ٣٥٣٥

(١٥٩) ,,تاریخ ادبیات ایران ,, ، شفق ، چاپ ١٣٥٢ هـ . ش . ص ٨ ـ ٥٢٦

(١٦٠) ,,احسن التواریخ ,, ، ص ٨١٦

(١٦١) ,,فهرست نسخه های خطی فارسی ,, ج ٤ ص ٢٩١٥

(١٦٢) ,,هفت اورنگ ,, جامی چاپ تهران ١٣٦١ هـ . ش . ص ١٣ ـ ١٢

(١٦٣) ,,روضة الصفا ,, چاپ تهران ١٣٣٩ هـ . ش . ج ٧ ص ٢٦٦

(١٦٤) ,,از سعدی تا جامی ,, ، براون چاپ تهران ١٣٥٧ هـ . ش . ص ٧٤٧

(١٦٥) ,,تاریخ ادبیات ایران ,, ، شفق ، ص ٥٣٢ و ,,نفحات الانس ,, ص ٤

(١٦٦) ,,لغت نامهٔ دهخدا ,, ، حرف جیم ص ١٠٩

(١٦٧) ,,فهرست نسخه های خطی فارسی ,, ، منزوی ، چاپ تهران ، ج ٥ ص ٣٤٥٩

(١٦٨) ,,باکاروان حلّه ,, ص ۹ ـ ۲۸۸

رئیس نعمانی*

حدیث مشهد خونین دلان

تهی است دست اگرچه ولیک غم باقیست
نه بیش هست و نه کم ، فکر بیش و کم باقیست
کسی نماند ز نغمه گرانِ بزم نشاط
بگنبدِ سخن ، آواز زیر و بم باقیست
غلط که هیچ ندارم ز روزگار وصال
که یادگار غم دوست ، چشم نم باقیست
حدیث مشهد خونین دلان که گوید باز
نه قاتل است و نه مقتول ، دارغم باقیست
ز قاهران زمان کس سخن نگوید راست
مگر هنوز کمی دورهٔ ستم باقیست
به عمر و دولت و ملک جهان مشو مغرور
سکندر است ونه دارا ، نه کی نه جم باقیست
فسانه گشت حدیث خلوص شیخ و شمن
ولی نزاع صنم خانه و حرم باقیست

* آقای رئیس نعمانی همکار عزیز ما در هند می باشند . برادر بیست سالهٔ ایشان چند ماه پیش بر اثر مار گزیدگی وفات یافته است . این غزل در رثای آن مرحوم سروده شده است . ما به پیشگاه همکار ارجمند خود تسلیت می گوییم و برای مرحوم طلبِ مغفرت می کنیم ـ دانش .

در انجمن ، چو رقیبان ، سخن نمی سازم
شگفت چیست ، اگر رنگ بررخم باقیست
بجزخدا ، بکه گویم زتیره بختی خویش
صد آفتاب بر آمد ولی شبم باقیست
هزار و چار صد و پنج سال هجری رفت
مــه دوازدهم نیمه بیش و کم باقیست
کهین برادر من ، نوجوان ز عالم رفت
چها الم که زفوتش‌نه در دلم باقیست
جمیل** رفت شتابان به عیش گاه بهشت
ولی غمش به دلم زنده تا منم باقیست
رئیــس قصهٔ محـرومیم چـه شـرح دهـم
نه دلبر است و نه دل ، تاب ، نی تبم باقیست

** جمیل نام برادر سراینده است .

معین نظامی*

انتظار

شبی تاریک وتیره
هوا سرداست و تند و تیز وخیره
رهینِ انتظارم
ز دردِ هجرِ جانان اشکبارم
ز جوشِ آرزو ها شعله زارم
سراپا پیچ و تابم ، اضطرارم

* دانشکده ـ معظم آباد
ضلع سرگودها (پاکستان)

صاحبزاده غلام نظام الدین *

فتوای حافظ

کُو آن دلی که خستهٔ عشق است و هم صبور
تاسجده ها برم ز سرِ شوق در حضور
از عیش دهر و عشرتِ دنیا مگو ندیم
جُز یادِ یار نیست مرا مایهٔ سُرُور
از پاسِ تو خموشم و گر نیک بنگری
خاکم شده است ساحتِ هنگامهٔ نشور
تاچشمِ مستِ دوست بیک جرعه ام نواخت
کیَ خم کنم به پیشِ دو عالَم سرِ غرور
شوخی نگر که دوست باین پاک دامنی
هر جارَوَد غُبارِ رهَش می شود فتور
مطرب بیا که حرفِ حق آئینِ دهر نیست
ســاقی بریز در قدحم بادهٔ طهور
بکشای لب ای بلبل شوریده ، در چمن
داؤد گل گشوده ورق در ورق زبور
درمیکده بفتوی حافظ نوشته اند
ساقی اگر صلا دهدت گو که بالضّرور

* ولادت ۱۹٤٤ م معظم آباد ـ مروله شریف (پاکستان)
آثار : شعر ناب ـ شاخ گل ـ هوالمعظم .

مظاهر مصفا

وحشت پنجاه و پنج

گفتم که نیست دردِ تن و امتحانِ جان
آن را که رنج نای و بلای مرنج نیست
زندانی جهانم و جان و تنِ مرا
غیر از ملال نیست به جز درد و رنج نیست
دردِ مراست مایه ز مسعود سعد بیش
دردا که در زمانه یکی (١) درد سنج نیست
گویند هر که رنج برد گنج می برد
بسیار رنج برده ام و هیچ گنج نیست (٢)
رنج آزموده پنجهٔ پنجاهم و به دست
گنجی به غیروحشت پنجاه و پنج نیست

٤ شهریور ١٣٦٤

(١) کسی

(٢) بردم هزار رنج و مراهیچ گنج نیست

ڈاکٹر کلثوم ابوالبشر*

بنگال کی فارسی ، اردو اور عربی تصانیف کی فہرست

,,ثلاثہ غسالہ ,, : ایک تعارف

اردو ادب میں تذکرہ نگاری کی اہمیت و افادیت سے کسی کو انکار نہیں ہے۔ تذکرے ہمارا نہایت بیش بہا اور قیمتی ادبی سرمایہ ھیں ۔ ان تذکروں کے ذریعے ہم اس زمانے کے تاریخی ،سیاسی، سماجی و ادبی زندگی کے نقوش سے واقف ھوتے ھیں ۔ اردو کے قدیم ادب میں شاعری کے بعد تذکروں کا ھی مقام ہے۔ اور یہ کہنا مبالغہ نہ ھو گا کہ اردو شاعری اور تذکرہ نویسی ھمیشہ دوش بدوش رھی ہے۔

اردو شاعری کی ترقی کے بعد شعراء کے کلام کو جمع کرنے کا ایک شوق عام و خاص میں پیدا ھو چکا تھا ۔ یہ شوق ,,بیاض ,, کی صورت میں ظھور پذیر ھوا ۔ آھستہ آھستہ شعرا کے کلام کے ساتھ ساتھ ان کی زندگی کے حالات پر بھی روشنی ڈالی جانے لگی ۔ کبھی کبھی ان کے کلام کا تنقیدی جائزہ بھی لیا جانے لگا ۔ اسطرح اردو میں تذکرہ نگاری کی بنیاد پڑی ۔ چونکہ اردو شاعری نے فارسی شاعری کا ھاتھ تھام کر چلنا سیکھا تھا اسلئے قدرتی طور پر اردو

* ولادت :۱۱ فروری ۱۹۴۷ ۔ بمقام بمبئی ۔ سابق صدر نشین شعبۂ اردو و فارسی ڈھاکہ یونیورسٹی ، بنگلہ دیش ۔
مطبوعہ مقالات : ۱ ۔ بنگلہ دیش کے ادب اور معاشرت پر عربی اور فارسی کے اثرات ۔
۲ ۔ ڈھاکہ یونیورسٹی میں تصوف کے فارسی مخطوطات کی جامع فہرست ۔

میں تذکرہ نگاری کی روایت بھی فارسی تذکرہ نگاری کے اثر سے اپنا دامن بچا نہ سکی . اردو تذکرہ نگاروں نے فارسی کا اسقدر اثر قبول کیا کہ اردو شاعروں کے جو تذکرے مرتب ہوئے ان کی زبان فارسی ھی رھی . مثلاً فتح اللہ گردیزی کا ,,تذکرہ ریختہ گویان ،، اور میر غلام حسین کا ,,تذکرۂ شعرائے اردو ،، .

اردو تذکرہ نگاری کی تاریخ میں قائم چاند پوری کے لکھے تذکرہ ,,نکات الشعراء ،، کو فوقیت حاصل ہے . اس کے علاوہ اور بھی کئی تذکرے قابل ذکر ھیں مثلاً ,,گلزار ابراھیم ،، از علی ابراھیم خان . ,,گلزار ھند ،، از مرزا لطف ، ,,تذکرہ ھندی و ھندی گویان ،، از مصحفی ، ,,گلشن بےخار ،، از مصطفی خان شیفتہ ، ,,خمخانۂ جاوید ،، از سری رام ، ,,گل رعنا،، از عبدالحئی اور ,,آب حیات،، از محمد حسین آزاد . ان میں سے ہر تذکرہ اھمیت کا حامل ہے . مگر جہاں تک بنگال کے شعراء اور ادباء کے حالات کا تعلق ہے وہ ان تذکروں میں تقریباً ناپید ھیں .

انیسویں صدی کے آخر میں بنگلادیش کے مایۂ ناز شاعر و ادیب عبدالغفور نساخ نے ,,سخن الشعراء ،، لکھ کر اس کمی کو کسی حد تک پورا کیا ہے . مگر بقول جناب اقبال عظیم عبدالغفور نساخ کی تصنیف ,,سخن الشعراء ،، کے متعلق اس قدر بتا دینا کافی ہے کہ وہ صوبۂ بنگال میں ارتقائے زبان و ادب سے متعلق کوئی مسلسل و مربوط تاریخ نہیں ہے ، بلکہ شعراء کے بےحد مختصر سوانح حیات اور بہت ناکافی نمونۂ کلام پر مشتمل ایک ڈائری ہے . جس میں مشرقی اور مغربی بنگال کے اور بہار کے بعض شعراء کا ذکر بھی تقدّم و تأخّرِ زمانی کے بغیر باعتبار حروف تہجّی ضمناً شامل کر دیا گیا ہے .(۱)

نساخ کا دوسرا تذکرہ ,,تذکرة المعاصرین ،، ہے جو فارسی زبان

میں ہے۔ اس تذکرہ میں بنگال کے فارسی شعراء کا ذکر دیگرؔ تذکروں کے مقابلے میں زیادہ ہے ۔ ڈھاکہ یونیورسٹی کے کتب خانہ میں اس کی نقـل محفوظ ہے ۔ (۲)

زیر نظر مقالہ میں جس نادر تذکرہ (فہرست) کا ذکر مقصود ہے وہ بنگال میں اردو،فارسی اور عربی تصانیف کی فہرست موسوم بہ ,,ثلاثہ غسالہ ،، ہے جس کا مسودہ ڈھاکہ یونیورسٹی میں محفوظ ہے ۔ اس کے مصنف بنگلادیش کی ایک اہم ادبی شخصیت شفاء الملک حکیم حبیب الرحمن (متوفی ١٩٣٦ء) ہیں ۔ جناب اقبال عظیم نے ,,مشرقی بنگال میں اردو ،، میں حکیم حبیب الرحمن کے بارے میں لکھا ہے :

,,حکیم حبیب الرحمن صاحب ڈھاکہ کے ان ممتاز بزرگوں میں سے ایک تھے ، جن کے دم سے یہاں کی علمی اور ادبی دنیا آباد تھی ۔ کہنے کو وہ شہر کے صرف حکیم تھے ، لیکن فی الحقیقت ڈھاکہ کے بادشاہ تھے ۔ جن کے اشارے کے بغیر یہاں پتّا بھی نہ ہل سکتا تھا ۔ علم و ادب ، سیاست ، سوسائٹی ، دین ، غرض زندگی کا کوئی شعبہ ایسا نہ تھا ، جس پر حکیم صاحب حاوی نہ ہوں۔ وہ خود اپنی ذات میں ایک انجمن اور ان کا دولت کدہ ایک سدا بہار محفل تھی ۔ ان کی زندگی پر جو چیز سب سے زیادہ حاوی تھی وہ زبان و ادب کی ٹھوس خدمت اور تصنیف و تألیف کی لگن تھی جو مرتے دم تک ان کے ساتھ رہی ،، ۔ (۳)

حکیم حبیب الرحمن مرحوم کی زمانۂ طالب علمی کی تصانیف میں ,,حیات سقراط ،، اور ,,الفاروق ،، نامی دو رسالے ملتے ہیں ۔ حکیم محمد اجمل خان (متوفی ١٩٢٧ء) نے ,,الفاروق،، کی پچاس جـلدیں خرید کر ان کا حوصلہ بڑھایا ۔ (۳) اس کے علاوہ ,,ڈھاکہ اب

سے پچاس برس پہلے » اور ,,آسودگانِ ڈھاکہ » ان کی دو اہم تصانیف ہیں ، جن میں ڈھاکہ کی سماجی اور تاریخی زندگی کی چلتی پھرتی تصویر نظر آتی ہے . مشرقی بنگال کے اولین دو جریدے ,,المشرق » (۱۹۰٦) اور ,,جادو » (۱۹۲۳) انھیں کی زیر ادارت ڈھاکہ سے شائع ہوئے تھے ۔ بنگال کی تاریخ پر بھی ان کی گہری نظر تھی اسی لئے ,,تاریخ بنگالہ » مرتّب کراتے وقت ڈھاکہ یونیورسٹی کے منتخب ممبروں میں ان کا نام بھی شامل کیا گیا .

مولانا حکیم حبیب الرحمن نے ,,ثلاثہ غسالہ » مولانا شبلی نعمانی کے ایماء پر لکھی ۔ ۱۹۰۳ء میں اپنی تعلیم ختم کرنے کے بعد جب حکیم صاحب ڈھاکہ لوٹے ، ان کے دل میں یہ خیال پیدا ہوا کہ حاجی خلیفہ کی ,,کشف الظنون » کی طرز پر وہ بھی ہندوستان کے تمام ادباء و شعراء کی تصانیف اور انکے مختصر حالات زندگی پر ایک کتاب لکھیں . اسی عرصہ میں ۱۹۰٦ء میں ڈھاکہ میں آل انڈیا مسلم ایجوکیشن کانفرنس منعقد ہوئی ۔ اس کانفرنس میں ہندوستان کی مایۂ ناز شخصیات ڈھاکہ تشریف لائیں جن میں مولانا شبلی نعمانی بھی شامل تھے . بقول حکیم صاحب :

,, ۱۹۰٦ء میں یہاں ایجوکیشنل کانفرنس کی تقریب میں متکلم اسلام علامہ شبلی نعمانی مغفور تشریف لائے تو میں نے ان کی خدمت میں یہ خیال پیش کیا کہ حاجی خلیفہ کی ,,کشف الظنون » کی طرح صوبہ وار کتابوں کے حالات مع مصنفین کے مختصر ترجمہ کے کوئی لکھ دے تو ہندوستان کی ایک بڑی علمی خدمت ہو گی ۔ علامہ نے تحسین فرمانے کے ساتھ حکم دیا کہ بنگال کا حصہ تو پورا کرو ۔ چالیس برس سے کچھ کرتا رہا ہوں . مگر مسلسل کام نہیں ہوتا . تاہم اب کام ختم ہو چکا ہے » (۵)

یہ تذکرہ (فہرست) مرتّب کرنے میں حکیم صاحب نے بڑی جانفشانی اور محنت کا ثبوت دیا ـ چالیس سال کا طویل عرصہ کوئی معمولی بات نہیں ہے . مواد جمع کرنے کے لئے انھوں نے کتنی افراد کے پاس التجا آمیز خطوط روانہ کیے تاکہ جس کسی کو بنگال کی تصانیف کے بارے میں معلومات ہوں وہ انہیں اطلاع دے . اس سلسلے میں ان کا ایک گشتی مراسلہ بہت اہم ہے . جس سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ اس فہرست کی تدوین کے کس قدر خواہشمند تھے ـ یہ مراسلہ ۱۹۰۶ء کے لگ بھگ لکھا گیا ہو گا ـ مراسلہ کا عکس اور اس میں دی گئی دعوت دل چسپی سے خالی نہیں ہے .

(السلام) علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ

. . . . آداب پیش خدمت ہیں

آپ . . . . جواب سے سرفراز کیا جاؤنگا

بنگال میں مسلمانوں کی پانسو برس سے زیادہ حکومت کی اسلئے یہانکی باشندوں نے کچھ نہ کچھ علمی آثار بھی چھوڑے ہیں یعنے عربی فارسی اور اردو زبان میں کتابیں اور رسائل تصنیف کیں جنمیں سے کچھ مطبوع ہو سکیں اور بہت کچھ قلمی رہگئیں اس کارخیر میں نہ صرف مسلمان ہی ہیں بلکہ ہندو بھی شریک ہیں اور انکی تعداد بھی معقول ہے - مسلمانوں نے جب وہ زندہ تھے تاریخ سے متعلق تمام شاخوں کی معقول خدمت کی بلکہ واقعہ ہے کہ بہت سے تاریخی شعبوں کے دیگر علوم وفنون کیطرح وہ موجد و مخترع ہیں۔ چنانچہ ابن الندیم کی کتاب الفہرست اس فن کی غالباً پہلی کتاب ہے اور آج بھی اسکی قدر اسی قدر ہے جتنی تصنیف کے دن تھی کتاب الفہرست کی تقریباً چھ سو برس بعد حاجی خلیفہ چلپی نے کشف الظنون نام ایک کتاب لکھی جو معلومات اسامی الکتب اور حجم کی لحاظ سے بہت بڑی کتاب ہے لیکن قدر و قیمت کی حیثیت سے کتاب الفہرست سے ادنی۔ اسمیں عربی فارسی ترکی زبان میں مسلمانوں کے انکے زمانے تک جتنی کتابیں لکھیں تھیں سبکی فہرست معہ مختصر حال کے ہے اسکی بعد مصر میں ایک عیسائی نے عربی زبان میں اکتفاء القنوع بما هو المطبوع نام کتاب ایک لکھی یہ گویا کشف الظنون کا تکملہ ہے اگرچہ اسکی خصوصیت دوسری ہے ـ کشف الظنون میں ہندوستان کی مصنفہ کتابوں کا ذکر بھی آیا ہے لیکن انکی تعداد برائے نام ہے اسلئے بہت دنوں سے مجھے یہ خیال تھا کہ ہمارے ہندوستان کی عربی فارسی اردو کتابوں کی فہرست بنائی اور ساتھ ہی ساتھ مصنفین کا مختصر حال ... [illegible]

جاتی تو اسطرح هندوستان کی ایک علمی تاریخ مرتب هو جاتی اس خیال کو میں نے سنه ۱۹۰۶ میں علامه شبلی مرحوم سے عرض کیا تھا انہوں نے اسے بہت پسند کیا لیکن کام کی وسعت دیکھ کر کامیابی کی متعلق شبهه کا اظهار بهی فرمایا میں نے اسوقت ان کے سامنے یه تجویز پیش کی تهی که پنجاب اور ممالک متحده کو الگ کر کے هر ایک صوبه کو ایک ایک فرد اپنے ذمے لے لے اور وه اپنے اپنے صوبے کی فهرست مرتب کرے پنجاب اور ممالک متحده میں ایک ایک شهر یا ضلع ایک ایک شخص کے ذمے هوں تو یه کام سهولت سے هو سکتا هے علامه مرحوم نے یه تجویز بهت هی پسند فرمائی اور میں نے اسوقت سے اسکام کا داغ بیل ڈالا یعنی بنگال و آسام کو اپنے ذمے لیا۔ اور تب هی سے مواد فراهم کر رها هوں چنانچه اب تقریباً تین سو کتابیں - عربی فارسی اور اردو) میرے ذخیره میں هیں یا ان کا حال مجهے معلوم هے اب صلائے عام هے یاران نکته دان کیلئے -

که آسام و بنگال کے اهل علم میری اتنی مدد کریں که انکی اطلاع میں اگر ان زبانوں کی کوئی کتاب مطبوعه یا قلمی هوں تو اسکے متعلق مجهے حسب ذیل امور کا جواب لکهکر بهیجدیں نهایت احسان مند هونگا اور ایک جلد مجوزه کتاب بهی حاضر خدمت کرونگا -

نام کتاب - موضوع کتاب - نام مصنف - زبان - قلمی یا مطبوعه - نام مطبع — سنه تصنیف و طباعت - صفحات - مصنف کا مختصر حال اگر معلوم هوں اور کتاب کی شروع سے ابتدا کی کئی سطر عبارت [illegible] والسلام [illegible]

خادم الاطباء حکیم حبیب الرحمن
ڈهاکه

تقریباً چالیس سال کی کوشش اور جستجو کے بعد حکیم صاحب نے تمام ضروری معلومات حاصل کر لی تھیں ، اور تینوں زبانوں کی کتابوں کا مطالعہ کر کے ہر کتاب اور اس کے مصنف پر ایک ایک نوٹ بھی تیار کر لیا تھا . مگر مسودہ ابھی مبیّضہ کی شکل میں نہیں آنے پایا تھا کہ ۲۳ فروری ۱۹۳٦ء کو ان کا انتقال ہو گیا . ,,ثلاثہ غسالہ،، کی اشاعت کے سلسلے میں حکیم صاحب نے فرمایا تھا :

,,مساجد ڈھاکہ کے بارے میں ایک رسالہ تیار ہے . جو اس رسالے کے متصل بعد ہی اشاعت پائے گا انشاء اللہ تعالی . اور اس کے بعد اگر زندگی اور صحت رہی تو ثلاثہ غسالہ کی باری آ سکتی ہے ،، . (٦) افسوس کہ ان کا خواب شرمندہ تعبیر نہ ہو سکا . ان کے انتقال کے بعد یہ افواہ پھیل گئی کہ ,,ثلاثہ غسالہ ،، کے تمام مسودات گم ہو

گئے ہیں ۔ مگر بعد میں اس افواہ کی تردید ہو گئی ۔ جناب اقبال عظیم نے اپنی کتاب ,,مشرقی بنگال میں اردو ,, کی تألیف میں ان مسودات سے بھرپور استفادہ کیا ہے ۔ ان تک یہ مسودات ڈاکٹر عندلیب شادانی (م ۱۹۶۹) سابق صدر شعبہ فارسی و اردو ڈھاکہ یونیورسٹی کی معرفت پہنچے تھے ۔ شادانی مرحوم نے یہ مسودے مصنف کے اخلاف سے حاصل کئے تھے ۔ اقبال عظیم اپنی مذکورہ کتاب میں لکھتے ہیں :

,,ثلاثہ غسالہ ,, کے حصۂ اردو سے متعلق جو دستاویزات اس وقت میرے پاس ہیں ان کی کتابی شکل یہ ہے کہ ہر کتاب کے متعلق فل اسکیپ سائز کے کاغذ پر حکیم صاحب نے مفصل نوٹ اور نمونۂ عبارت درج کر کے انھیں حروف تہجی کے اعتبار سے سلسلہ وار مرتب کیا ہے ۔ تینوں زبانوں پر مشتمل کاغذات جن کے تعداد کئی ہزار ہے اور جو وزن میں کم و بیش ایک من ہیں ، ایک گٹھری کی شکل میں دستیاب ہوئے، جن میں دو بیاضیں بھی برآمد ہوئیں ، ان بیاضوں میں الف سے شروع ہونے والی تمام عربی ، فارسی اور اردو کتابوں کا ذکر کیا گیا ہے ,, ۔

۱۹۷۱ء کے بعد اقبال عظیم پاکستان چلے گئے تو جاتے وقت ,,ثلاثہ غسالہ ,, کے اردو حصے کو جو تقریباً انھی کی ملکیت ہو چکا تھا دوبارہ حکیم صاحب کے بڑے بیٹے حسام الدین کو پہنچا گئے ۔

۱۹۷۹ء میں ڈھاکہ یونیورسٹی کی درخواست پر حکیم صاحب کے بڑے بیٹے نے اپنے والد کی جمع کردہ بچی کچی تقریباً تمام کتابیں ڈھاکہ یونیورسٹی کے سپرد کر دیں ، انھی میں ,,ثلاثہ غسالہ ,, کے مسودات بھی شامل ہیں ۔ جو اب یونیورسٹی کے قلمی نسخوں کے شعبہ میں محفوظ ہیں ۔ یہ کتاب تین جلدوں میں تقسیم ہے ۔ جو

بالترتیب ، فارسی،اردو اور عربی ، کتابوں کے تذکرے پر مشتمل ہے .
پوری کتاب اردو زبان میں لکھی گئی ہے . ہر کتاب کے بارے میں مندرجہ ذیل ترتیب کے مطابق معلومات فراہم کی گئی ہیں :

کتاب کا نام ۔ کچھ مصنف کے بارے میں ۔ مقام طباعت ۔ تاریخ طباعت ۔ تعداد صفحات . ابتدا کی چند سطور بطور نمونہ .

ثلاثہ غسالہ کے زیادہ تر صفحات حکیم صاحب نے خود لکھے ہیں درمیان میں کہیں کہیں کسی دوسرے کاتب کی تحریر بھی نظر آتی ہے۔حکیم صاحب نے کسی صفحہ پر بھی نمبر نہیں دیا تھا . کتاب کے مسودات کو یکجا کرنے کے بعد فی الحال ہر صفحے پر نمبر درج ہیں .

ثلاثہ غسالہ کی پہلی جلد فارسی کتابوں کے تذکرہ پر مبنی ہے جو صفحات ۱ تا ۱٦۰ پر مشتمل ہے . تقریباً ۱۴۲ مطبوعہ وغیر مطبوعہ فارسی کتابیں جو بنگال میں تصنیف ہوئیں ان کے کوائف اس جلد میں درج ہیں .

ثلاثہ غسالہ کی دوسری جلد میں بنگال میں لکھی ہوئی مطبوعہ و غیر مطبوعہ اردو کتابوں کا تذکرہ ہے . اس جلد کے صفحات ۱٦۱ تا ۳۹۲ ہیں . کل ۲۱۹ کتابوں کا تذکرہ ہے .

ثلاثہ غسالہ کی تیسری جلد ۳۹۳ تا ۵۵۰ صفحات پر مشتمل ہے . اس حصہ میں عربی کی کتابوں کا تذکرہ ہے . مگر زیادہ تر صفحات میں متفرق مضامین کی کتابوں کا بھی ذکر ہے . صفحہ ۳۹۳ تا ۴۳۴ عربی کی کل ۳٦ کتابوں کا تذکرہ ہے . درمیانی صفحات میں

Geographical Statements of Some Places ,

Dacca and near Dacca and translation of

some *Government Circulars* .

لکھا ہے ۔ مگر صفحہ ۴۳۵ سے ۴۵۲ تک دوبارہ نئے سرے سے فارسی اور اردو کی ۱۹ کتابوں کا ذکر ہے ۔ یہ زیادہ تر قانون کی کتابیں ھیں صفحہ ۴۵۳ تا ۴۸۸ ڈھاکہ اور اس کے مضافات کا جغرافیائی حوالہ ہے یہ انگریزی میں ٹائپ شدہ مواد ہے ۔ صفحہ ۴۸۹ تا ۵۵۰ اردو ، فارسی اور عربی کی کتابوں کا تذکرہ ہے ۔ شاید ,,ثلاثہ غسالہ ،، کی شیرازہ بندی کے بعد یہ صفحات ملے ھوں اس لئے انھیں (Scattered and Illegible منتشر اور ناخوانا) کہا گیا ہے ۔ بنگال میں عربی مطبوعہ و غیر مطبوعہ کتابوں کی تحقیق کے سلسلے میں یہ حصہ اھمیت کا حامل ہے ۔ عربی کتابوں کے زیادہ تر مصنفین مشرقی بنگال سے تعلق رکھتے ھیں ۔ چند کتابوں کے نام ملاحظہ فرمائیے :

۱ ۔ ارشادالی تربیت الاولاد از بہادر مولوی محمد موسی مطبوعہ پروفیشنل پریس ڈھاکہ ۱۹۲۷ء ، ۴۴ صفحات ۔

۲ ۔ باکورۃ الادب از شمس العلماء ابو نصر محمد وحید سلہٹی مطبوعہ حیدر آباد دکن ۔ ٦۴ صفحات ۔

۳ ۔ بستان الادب از مولوی ابو البشر محمد عثمان غنی صاحب ھیڈ مولوی مسلم اسکول ڈھاکہ ۔ مطبوعہ ڈھاکہ ، ۵۷ صفحات ۔

۴ ۔ براھین قطعیہ از مولانا کرامت علی ۔ مطبوعہ بشیری کلکتہ ۱۲۸۷ ھ ، ۳۲ صفحات ۔

حکیم صاحب نے اس کتاب کا نام ,,ثلاثہ غسالہ ،، کیوں رکھا ؟ اس سلسلے میں ڈاکٹر عبداللہ فرماتے ھیں :

,,ثلاثہ غسالہ ،، کے دونوں الفاظ ھی عربی کے ھیں ۔ ثلاثہ بمعنی تین اور غسالہ کا مطلب ہے مُردوں کو کفن دفن کیلئے غسل کرانے والی عورتیں یا جو کنیزیں غسل کراتی ھیں ۔ ثلاثہ غسالہ کا ایک اور مطلب ہے ۔ ذھنی اور جسمانی تھکاوٹ کو دور کرانے کے لئے صبح کے

وقت جو خاص تین پیالے شراب کے پئے جاتے ھیں انھیں بھی ثلاثه غسّاله کہتے ھیں ۔ یہاں حکیم صاحب کی کتاب میں عربی ، فارسی اور اردو ان تین زبانوں میں لکھی کتابوں پر تبصرہ کیا گیا ہے اس لئے اسے ,,ثلاثه غساله ،، کا نام دیا گیا ہے ۔ (۸)

,,ثلاثه غساله ،، بنگال کی اردو ، فارسی اور عربی تصانیف کی ایک اهم دستاویز ہے اس دستاویز کے کچھ حصے زمانے کی دستبرد سے محفوظ نه رہ سکے اور کئی جگه بکھر جانے کے بعد بھی اب جو کچھ ان تین جلدوں میں بچا ہے اسے محفوظ رکھنا ایک اهم فریضه ہے. افسوس که یه کتاب اب تک شائع نه هو سکی ۔ مگر اس کتاب سے استفاده کر کے دو اهم تصانیف منظر عام پر آچکی ھیں ۔ اقبال عظیم کی ,,مشرقی بنگال میں اردو ،، اور ڈاکٹر عبداللہ کا بنگالی زبان میں لکھا ھوا پی ۔ ایچ ۔ ڈی کا مقاله ,,بنگلادیش میں فارسی ادب (انیسویں صدی) ,,ثلاثه غساله ،، کی ھی اهم کڑیاں ھیں جو بکھر کر ان دو کتابوں میں سمٹ آئی ھیں ۔

★ ★ ★

حواشی

۱ ۔ مشرقی بنگال میں اردو از اقبال عظیم مطبوعه ڈھاکه ۱۹۵۴ ، ص ۱۱۰ ،

۲ ۔ یه نقل ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگلادیش ڈھاکه کے کتابدار نے تیار کی ہے ۔

۳ ۔ مشرقی بنگال میں اردو ، ص ۱۱۰ ۔

۴ ۔ آسودگان ڈھاکه از حکیم حبیب الرحمن مطبوعه ڈھاکه ۱۹۴۶ء ص ۱ ۔

۵ ۔ ایضاً ص ۲ ،

۶ ۔ دیباچهٔ آسودگان ڈھاکه ص ۲ ،

۷ ۔ مشرقی بنگال میں اردو ص ۱۴ و ۱۵ ۔

۸ ۔ حکیم حبیب الرحمن (بزبان بنگالی) از ڈاکٹر عبداللہ ڈھاکه ۱۹۸۱ء

ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری *

فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے

,,آئینۂ حیرت " اور ,,طور معنی "

یادش بخیر یہ ان دنوں کی بات ہے جب میں آج سے کوئی بیس سال قبل جناب راجہ صاحب محمود آباد کا نادرِ زمانہ کتب خانہ دیکھنے میں مصروف تھا ۔ کتب خانے میں کچھ ایسے بیش بہا فارسی تذکرے نظر سے گذرے جو نہ صرف بہت ھی قدیم ھیں بلکہ ان میں سے بعض نادر اور نایاب بھی ھیں ۔ ان میں ,,شعر خیال " (۱) اور ,,تذکرہ جواھر العجائب " (۲) قابل ذکر ھیں ۔

اول الذکر کتاب میں ان الفاظ اور اشعار کی شرح ہے جو عورتیں استعمال کرتی ھیں ۔ دوسری کتاب فارسی گو شاعرات کے حالات پر مشتمل ہے جسے میر الھی حسینی نے اپنے تذکرہ ,,خزینۂ الھی " میں بار بار ,,تذکرۃ النساء " لکھا ہے ۔

ان ھی دنوں میں ندوۃ العلماء لکھنو کے کتب خانے میں بھی مخطوطات دیکھا کرتا تھا ۔ یہاں احمد حسین سحر (م ۱۲۸۹ ھـ)

* ولادت : ۱۳ اکتوبر ۱۹۲۹، درمحلہ خانقاہ سوختہ . سری نگر (کشمیر) ـ استاد شعبۂ اردو ، کشمیر یونیورسٹی . سری نگر

آثار و مقالات : ۱ ـ بہارستان شاھی (تاریخ کشمیر) . ۲ ـ سراج الدین علی خان آرزو . ۳ ـ شاھنامۂ فردوسی قدیم ترین نسخۂ بایسنغر . ۴ ـ برھان قاطع .

کی تألیفات کا ایک خطی مجموعہ نظر سے گذرا . اس میں تین قلمی اور غیر مطبوعہ تذکرے ایک ھی جلد میں مجلد ھیں .

١ ـ بہار بیخزان .

٢ ـ طور معنی .

٣ ـ تذکرۃ النساء موسوم به آئینۂ حیرت .

,,تذکرۃ النساء،، دیکھ کر فوراً ذھن میں آیا کہ کہ شاید یہ تذکرہ ,,جواھر العجائب ،، کا دوسرا نسخہ ھو گا . لیکن جب غور سے دونوں نسخوں کا مقابلہ کیا تو معلوم ھوا کہ کہ دونوں تذکرے الگ الگ مؤلفین کے ھیں .

ان میں سے ,,بہار بےخزان ،، ایک بار بہ تصحیح ڈاکٹر نعیم احمد ، علمی مجلس دھلی کی طرف سے ١٩٦٨ ء میں اور دوسری بار بہ تصحیح حفیظ عباس شایع ھو چکا ہے . اول الذکر اشاعت ھماری نظر سے گذری ہے جس میں مصحح نے دقتِ نظر سے کام نہیں لیا ـ ھم نے اس ایڈیشن کی غلطیوں کی نشان دھی اپنے ایک مضمون ,,تذکرۂ بہار بے خزان ـــ تحقیقی جائزہ ،، مشمولہ سہ ماھی ,,تحریر ،، دھلی جلد ۵ شمارہ ١ ، ١٩٧١ء میں کردی ہے .دوسری اشاعت ھماری نظر سے نہیں گذری .

باقی دو تذکروں ،، آئینۂ حیرت ،، اور ,,طور معنی ،، کے بارے میں ھم تفصیلات دے رہے ھیں .

آئینۂ حیرت

,,آئینۂ حیرت ،، فارسی شاعرات کا مختصر تذکرہ ہے ـ مؤلف نے اس کا نام ,,تذکرہ النساء ،، موسوم بہ ,,آئینۂ حیرت ،، رکھا ہے ـ یہ ١٢۵٨ ھ میں تألیف کیا گیا ـ انوار حسین تسلیم سہسوانی نے یہ قطعہ لکھا :

چون تذکرۂ سحر بالطاف الهی
دید آئینۂ حال وی از خاتمه صورت
از غیب نداشد پی تاریخ تمامش
,,آئینۂ دلهاست چه آئینۂ حیرت "

اس میں چونتیس شاعرات کا تذکرہ ہے۔ دیباچے کے بعد تذکرہ کی ابتدا بی بی آرزوی سمرقندی سے ہوتی ہے اور یہ نورجہان بیگم بر ختم ہوتا ہے۔ شاعرات کے نام یہ ھیں .

۱۔ بی بی آرزوی سمرقندی .
۲ ۔ بی بی آتون زنِ مولانا بقائی
۳ ۔ بادشاہ خاتون کرمانی .
۴ ۔ آغا دوست دختر درویش خیام سبزواری .
۵ ۔ بزرگی کشمیری .
٦ ۔ بیدلی .
۷۔ جمیله خانم فصیحه .
۸ ۔ حرفی صفاهانی .
۹ ۔ حرفی ثانی .
۱۰ ۔ حجابی اردبیلی .
۱۱ ۔ خانمی شیرازی .
۱۲ ۔ مسماۃ خانه زاده تبریزی .
۱۳ ۔ زیبائی
۱۴ ۔ خدیجه سلطان بیگم سلطان .
۱۵ ۔ زائری
۱٦ ۔ سلطان بیگم زوجه اکبر شاہ متخلص به سلیمان
۱۷ ۔ فاطمه خراسانی

١٨ ـ فاطمه قواله
١٩ ـ گلرخ بیگم گلرخ
٢٠ ـ کامله بیگم
٢١ ـ عاشی سمرقندی
٢٢ ـ عصمتی
٢٣ ـ عفتی
٢۴ ـ ملهی
٢۵ ـ بی بی مهری تبریزی (زوجهٔ حکیم عبدالعزیز)
٢٦ ـ مهری هروی
٢٧ ـ ماهی
٢٨ ـ مخدوم لطیفه
٢٩ ـ نواب زیب النسابیگم دختر اورنگ زیب تخلص مخفی
٣٠ ـ رابعه
٣١ ـ نازنین
٣٢ ـ بیچه شاهی
٣٣ ـ بیچه بهشتی
٣۴ ـ نورجهان بیگم

دیباچهٔ مؤلف

,,مشاطگی خامه جادوبیان بآراستگی مضامین حمد معنی آفرینی است که غنچگی دلهای مخمول را از نسیم روح پرور مدعای رنگین ، شگفته وخندان ساخته وغازه آرائی عروس معانی به ثناپردازی متکلمی است که هر نوع بشر را بادهٔ ایجاد سخن موزون عطا کرده ، قدسیان عالم ملکوت باوصف شغل ذکـر حمد وثنائش قاصر البیان اند وسبحه گردانان خورشید ضمیر باوجود نور باطن از غایت تحیّر در مقام سکوت

سردر گریبان ، تیر درونان انجمن معرفت را غیر ازین کـه لب به نعمت باعث ایجاد عالم وعالمیان وافتخار هر دو جهان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسـلام وجنـاب ائمـه واهـل بیت وصحابـه کرام که مقتدایان دین متین و ارکان مبین اند گشاده ذریعهٔ استغفار معاصی بر انگیزند چارهٔ دردِ دلِ بیماران جرم و عصیان جز این نیست .

اُمّی لقب و عالم اسرار الهی درویش صفت وبخشندهٔ تاج وعفت بادشاهی

آن سبز ملیحی که زبُستان عـرب خاست

هر سبزه به تعظیم او را حسن ادب خاست

دربیان اوصاف ومحامد پایگاه ومنزلت عالی او مداحان عالم سروپا باخته اند و بحضور مراتب والایش سخن طرازان جهـان زمـین را بـه آسمان برداشته از کوتهی کمند فکرتخصیص ندامت فرورفته اند ـ این پریشان گفتار را یارائی آن کجاست که حرفی بتوصیفش بزبان آرد . ناگزیر طبع معنی آنها به افتتاح قول گنجینهٔ اسـرار معانـی سلسلهٔ جهانست یعنی در کتب تذکرهٔ شعراء اکثری از حال زنـان شاعـره ذکرنمی یافت . و دوسه تذکره هم که آغاز وانجامش چون ابتدا ومنتها عشق خانه بر انداز پیدا نبود بنظر آمد . می خواستم که تذکرهٔ مختصر دربیان حال رنگین بیانان لطافت زا و نزاکت بندان جادو ادا ترتیب داده ، تخصیص کلام نساء از مردان حال رنگین بیانان لطافت زا و نزاکت بندان جادو ادا ترتیب داده ، تخصیص کلام نساء از مردان معنی فهم ساخته هر قسم اشعار منتخب ایشان را داخلِ تذکره ساخته برنگ چمنی وتخته گلزاری آراسته کنم که گلهای بوقلمـون برنگ وبـوی جداگانه نصیب چست و دامان نظاره شوند و چشم تماشائیان در هر مقامش آئینه وار حیرت گردیده بشگفت درآید وازین رنگین صحیفه که

شبیه بهار است سواد نظر دریابد وپیداست که کلام موزونِ زنان خوش لهجه همچوحسن گلوسوز آنها دلپذیر عالم است و کم تر از ایشان به کسب و اکتساب تحصیل علوم همت مصروف داشته ، آن قدر استعدادی وسلیقه بهم رسانند که لیاقت شعر فهمی وسخن طرازی داشته باشند . از هزار یکی هم که در فن شاعری طاق گردیده از مغتنمات و منتخبات روزگار بگفت . مربوالحق .

یک دستهٔ گل دماغ پرور

از خرمن صدگیاه بهتر

نفس سوختهٔ آتشین مزاج احمد حسین سحر تخلص که از فدائیان حسن و ادا و خوبرو سلیقه ایں طائفهٔ فتنه‌پردازان است بجمع اشعار این زمانهٔ آشوبان دل خون کرده تذکره النساء را به ,,آئینهٔ حیرت ،، نام نهاده ، تألیف دلچسپ و مطبوعی کرده است ـ امید از نظارگیان نزاکت پسندان دارد که به سترعیوب تألیفِ مذکور پرداخته و آنچه به نگاه پاک ومصفای شان سقمی ظاهر شود آن را ناآشنایانه در گذاشته برای انجام بخیر این غرق عصیانِ دستی بدعا بر افرازند واین نگارین نامه را که مرقع تصویر است جان بخش تصور کرده بکاشانهٔ دل وجانش چسپان کنند ،، .

مآخذ

سحر نے ,,آئینهٔ حیرت ،، کی ترتیب کے لئے جن کتابوں سے استفادہ کیا ہے وہ یہ ھیں :

١ ـ جواهر العجائب از فخری .
٢ ـ تذکرهٔ دولت شاه سمرقندی .
٣ ـ ریاض الشعراء از والهٔ داغستانی .
٤ ـ مفرح القلوب از نعمت خان عالی .

آئینۂ حیرت ہنوز غیر مطبوعہ ہے اور ہمیں اس کے ایک ہی خطی نسخہ مخزونہ ندوۃ العلماء لکھنو کا علم ہے۔ڈاکٹر سید علی رضا نقوی کی کتاب ,,تذکرہ نویسی فارسی در ہندوپاکستان ،، اور احمد گلچین معانی کی دو جلدوں میں کتاب ,,تاریخ تذکرہ نویسی فارسی ،، میں بھی اس کتاب کا ذکر نہیں ملتا ۔

اس کے بعد شاعرات فارسی کے جو تذکرے لکھے گئے وہ ,,اختر تابان ،، (۳) اور ,,تذکرہ الخواتین ،، (۴) ہیں ۔ ان دونوں تذکروں میں بھی آئینۂ حیرت کا کوئی حوالہ نہیں ملتا ۔ انشاء اللہ ہم اسے مرتب کر کے شایع کریں گے ۔

تذکرۂ طور معنی

یہ فارسی شاعروں کا تذکرہ ہے ۔ اس میں برصغیر ہندوپاک کے فارسی گو شعراء کے ترجمے بھی شامل ہیں ۔ ,,آئینۂ حیرت ،، کے ایک سال کے بعد ۱۲۵۹ میں تألیف ہوا ۔ انوار حسین تسلیم نے یہ قطعہ تاریخ لکھا :

شده هر شعر تذکره دلکش
که سوادش زطرۂ حوراست
گفتمش فی البدیهه تاریخش
,,طور معنی چون مطلع نور است ،،

دیباچۂ مؤلف

,,مؤلفِ این تذکره از ابتدای سن شعور از صحبت شعراء مستفیض گردیده و کلام هر یک از شعرای سابقین وحال بقدر فهم خویش انتخاب زده ، خاکپائی جوهر شناسان گنجینۂ معنی است . اکثر کتب تذکره وبیاض اشعار که دید از قصه طول وخارج از اصل مطلب هر کتاب غیر از صداع بی سود حاصلی نپنداشته . او برنگ سخن سنجان

محض لطافت اشعار ، گویک بیت هم باشد اکتفا کرده ، اشعار شان درین تذکره که موسوم به ,,طور معنی ،، است بکمال ایجاز و اختصار داخل ساخته،چشم از ناظرین عالی طبع آن دارد که تواریخ شعـراء مفهوم این تذکره نه فهمیده غایت از ذکر شاعر غیر از نام مصنف شعر لطیف نداشته،حرزجان خودش دارند و از هر شعر انتخابش به هزار لطافت و تازگی مضمون دریابند و فصلی درباب خاتمه رقم زده کلک معنی نگار است که کیفیت شاعری شعرای متأخرین بقید تخلص که بلا رعایت حروف تهجی است بی تکلف سرمه سائی دیده اهل بصیرت شود ـ واین آشفته مزاج پریشان روزگار احمد حسین متخلص به سحر که زبان زد خلائق است غرض از تألیفِ تذکرۂ فارسی استفـاده از تلاش وفکر عالی اساتذۂ فارسی که موجد و مخترع این فن شریف اند دارد وچون از سلیقۂ شعر گوئی زبان فارسی حرمان نصیب است . لهذا بزمرۂ این نکته پردازان خود را محسوب نه کرده است و گاهی گاهی در زبـان ریختـه به مقتضای درد دل و گدازی طبع باصرار بعض اتحاد پرستان محبت سرشت شعری که می گوید بحکم اسناد کالمعدوم است وبه تقاضای دیوانگی طبع که پابند سلسلۂ محبت خانه بر اندازان بی وفا و آزاد از افکار دنیا ومافیهاست اشعار عاشقانه و درد انگیز رامونس وغمخوار خود پندارد .

این رفیقانِ رنج وشادی من
همدمِ عیش نامرادی مـن
ساقی و ساغر و شراب من اند
در شب تارماهتاب من اند

آغاز تذکره

,,گلدسته بندی ها و شگفته معانی نثار حمد سخن آفرینی است

که نغمه سنجان گلستان سخن به هزار زبان با ترانه سنج رنگ وبویش گشته نالۀ موزون بسراینده اند وخمیازه کشی هـای نیرنگ عشق فسون ساز آشفتگان اداىٔ معنی طرازی وارفـته - تحمید معنی آرائیست که مشاطگان معنی به خم وپیچ طره شکن در شکن آویخته ، بهـرِ شیفتگی آن سراپا محوآرائش شده سرموی وانکرده اند . زبان آرای بیان حیرت آفرین درین وادی کبک وتیز دشتی کلک معنی طراز به عجز معترف است . »

تذکرے کی ابتدا شاہ فقیر اللہ آفرین لاہوری (م ۱۱۵٦ ھـ) کے حالات سے ہوتی ہے اور غلام مینا ساحر (م۱۲۵۰ ھـ) بر ختم ہوتاہے

مآخذ

مؤلف نے تذکرہ کی ترتیب میں ریاض الشعراء اور کعبۂ عرفان سے اچھا خاصا استفادہ کیا ہے . جن شعراء کے ترجمے اس میں درج ہیں وہ ترتیب تذکرہ کے لحاظ سے درج ذیل ہیں .

۱ ـ شاہ فقیر اللہ آفرین لاہوری .

۲ ـ ملا اظہری اعمی .

۳ ـ ملا محمد سعید اشرف .

۴ ـ جلال اسیر .

۵ ـ سید اشرف ،

٦ ـ الہام اصفہانی ،

۷ ـ محمد سعید اعجاز شاہجہان آبادی .

۸ ـ نواب عماد الملک امیر خان انجام .

۹ ـ سید قطب الدین امیرانی .

۱۰ ـ مولانا انوری اوحدی

۱۱ ـ مولانا انوری بخارائی .

۱۲ ـ اهلی خراسانی .
۱۳ ـ اهلی شیرازی .
۱۴ ـ مولانا آهی .
۱۵ ـ میر محمد مومن ادائی .
۱٦ ـ مقیما احسان مشهدی .
۱۷ ـ محمد افضل پانی پتی تخلص افضل .
۱۸ ـ بیدل عظیم آبادی .
۱۹ ـ باقر .
۲۰ ـ بینش کشمیری .
۲۱ ـ شرف الدین پیام .
۲۲ ـ مرزا بدیع نصر آبادی .
۲۳ ـ بیهقی .
۲۴ ـ تاج الدین .
۲۵ ـ میر تقی الدین اوحدی .
۲٦ ـ ملا علی تجلی .
۲۷ ـ ملا علی رضاتجلی .
۲۸ ـ آغاتقی اصفهانی .
۲۹ ـ تقی نیشاپوری .
۳۰ ـ تقی همدانی .
۳۱ ـ وهبی قزوینی .
۳۲ ـ تسلی شیرازی .
۳۳ ـ مرزا محمد سعید قمی تنها .
۳۴ ـ مرزا محمد تأثیر .
۳۵ ـ میر محمد افضل ثابت بدخشانی .

۳۶ ـ جلال خان جلالی کنبوه دهلوی .

۳۷ ـ جامی .

۳۸ ـ محمد جعفر قزوینی .

۳۹ ـ میر جعفری .

۴۰ ـ سید جلال الدین ابن عضدالدین جلالت .

۴۱ ـ مولانا جلالی .

۴۲ ـ جلالی هندی .

۴۳ ـ مولانا جتی (کذا) (ظ : جنتی)

۴۴ ـ مولانا چاکری .

۴۵ ـ خواجه حسن دهلوی .

۴۶ ـ مولانا حسن کاشی تخلص حسن .

۴۷ ـ مولانا شرف الدین حسن .

۴۸ ـ میر حداد قزوینی .

۴۹ ـ مولانا حسن قندها پوری .

۵۰ ـ حسابی .

۵۱ ـ حمیدی کشمیری .

۵۲ ـ مولانا حیاتی .

۵۳ ـ شیخ محمد علی حزین .

۵۴ ـ امیر خسرو .

۵۵ ـ مولانا خضابی .

۵۶ ـ خضری خوانساری .

۵۷ ـ ملا درکی قمی .

۵۸ ـ قاضی داوری .

۵۹ ـ دهکی .

۶۰ – محمد فقیه دردمند .
۶۱ – علی شاه ذوقی .
۶۲ – مولانا حیدر ذهنی .
۶۳ – مرزا عبدالله ذره .
۶۴ – رضی .
۶۵ – رودکی سمرقندی .
۶۶ – مولانا رضائی کاشی .
۶۷ – قاضی رضی الدین رضی .
۶۸ – مولانا رهائی .
۶۹ – راسخ بعهد عالمگیر پادشاه .
۷۰ – مرزا محمد جعفر راهب .
۷۱ – نواب رازی .
۷۲ – زیبائی .
۷۳ – مولانا زلالی خوانساری .
۷۴ – مولانا محمد زمان زمانی .
۷۵ – حکیم سنائی .
۷۶ – مرزا محمد قلی سلیم .
۷۷ – مولانا سیروی .
۷۸ – نظام الدین احمد سهیلی .
۷۹ – مولانا قاسمی نیشاپوری .
۸۰ – سامی .
۸۱ – سام مرزا .
۸۲ – سرشکی کابلی
۸۳ – سلیمی .

۸۴ ـ سنجری .
۸۵ ـ مولانا نوری .
۸۶ ـ مرزا محمد قلی سلیم .(مکرّر)
۸۷ ـ شیخ سعدی .
۸۸ ـ حکیم سعید سرمد .
۸۹ ـ سلمان ساوجی .
۹۰ ـ سراج الدین سراجی .
۹۱ ـ سرخوش .
۹۲ ـ مرزا زاهد علی سخا .
۹۳ ـ ایضاً .
۹۴ ـ ملا حسن علی سوزی
۹۵ ـ سالک قزوینی .
۹۶ ـ ملا سامی .
۹۷ ـ ستار تبریزی .
۹۸ ـ قیلان بیگ سپاهی .
۹۹ ـ مولانا محمد علی شکیب .
۱۰۰ ـ شریف تبریزی .
۱۰۱ ـ نواب نظام الملک شاکر .
۱۰۲ ـ شاهی سبزواری .
۱۰۳ ـ ملا شوکتی .
۱۰۴ ـ مولانا شهیدی قمی .
۱۰۵ ـ میر شفیعا .
۱۰۶ ـ ملا شرمی قزوینی .
۱۰۷ ـ ملا شکوهی .

۱۳۲ ـ نعمت خان عالی .

۱۳۳ ـ ناصر علی سرهندی .

۱۳۴ ـ خواجه عصمت بخارائی .

۱۳۵ ـ عنصری .

۱۳۶ ـ میر عماد الدین عماد .

۱۳۷ ـ شیخ عارف .

۱۳۸ ـ میر عزیز .

۱۳۹ ـ قاضی عطاالله .

۱۴۰ ـ عزتی قزوینی .

۱۴۱ ـ عطائی .

۱۴۲ ـ عارف لاهوری .

۱۴۳ ـ مولانا عهدی .

۱۴۴ ـ شیخ عبدالعزیز عزت .

۱۴۵ ـ غنی کشمیری .

۱۴۶ ـ غماز سمرقندی .

۱۴۷ ـ ملا غزالی .

۱۴۸ ـ شیخ محمد علی غیرت .

۱۴۹ ـ غزالی هروی .

۱۵۰ ـ غباری کرمانی .

۱۵۱ ـ غیوری کابلی .

۱۵۲ ـ مولانا غیاث الدین مشهدی .

۱۵۳ ـ میر غروری کاشی .

۱۵۴ ـ مولانا غزالی .

۱۵۵ ـ نظام الدین امیر علی شیرفانی .

۱۵۶ _ فرقی .
۱۵۷ _ فخر الدین خطاط هروی .
۱۵۸ _ قاضی فخر الدین فراخی .
۱۵۹ _ مولانا فرح الله شوستری .
۱۶۰ _ مولانا فتحی .
۱۶۱ _ حکیم فغفور لاهیجی .
۱۶۲ _ قاضی احمد فکاری .
۱۶۳ _ فهمی کاشانی .
۱۶۴ _ شیخ فیضی .
۱۶۵ _ مولانا عبدالرزاق فیاض .
۱۶۶ _ بابا فغانی .
۱۶۷ _ فردوسی .
۱۶۸ _ عبدالله راضی قاضی .
۱۶۸ _ حاجی محمد جان قدسی .
۱۶۹ _ قوسی تبریزی .
۱۷۰ _ قبولی .
۱۷۱ _ مرزا قاسم دیوانه .
۱۷۲ _ کلیم .
۱۷۳ _ کمال الدین اصفهانی .
۱۷۴ _ حسن بیگ کری .
۱۷۵ _ مولانا کاتبی نیشاپوری .
۱۷۶ _ مولانا کلخی .
۱۷۷ _ کمال خجندی .
۱۷۸ _ قوام الدین عبدالله حامل .

۱۷۹ ـ کوکبی .
۱۸۰ ـ مولانا لسانی .
۱۸۱ ـ لطفی .
۱۸۲ ـ لاغری .
۱۸۳ ـ ملا مهدی علی لدنی .
۱۸۴ ـ لطفی جونپوری .
۱۸۵ ـ محتشم کاشی .
۱۸۶ ـ مرزا جانجانان تخلص مظهر
۱۸۷ ـ مولانا مجنون .
۱۸۸ ـ محمد مؤمن مرزا ابن سلطان حسین .
۱۸۹ ـ محمود .
۱۹۰ ـ مهدی رازی .
۱۹۱ ـ الف ابدال .
۱۹۲ـ مطلع .
۱۹۳ ـ قاسم خان مجرم .
۱۹۴ ـ مولانا محوی اردبیلی .
۱۹۵ ـ حکیم رکن الدین مسیح کاشانی .
۱۹۶ ـ میر محمد کاشی .
۱۹۷ ـ معصوم .
۱۹۸ ـ رائے منوهر .
۱۹۹ ـ مظهری کشمیری .
۲۰۰ ـ مولانا مقصود .
۲۰۱ ـ مولانا ملک قمی .
۲۰۲ ـ عبدالحق منصف .

۲۰۳ - بابا حسین مطلع .
۲۰۴ - مرزا محمد مجذوب .
۲۰۵ - اسماعیل مصنف .
۲۰٦ - مخفی .
۲۰۷ - میر سید علی مهری .
۲۰۸ - منصور (برخوردار بیگ منصور) .
۲۰۹ - مرزا محمد علی ماهر .
۲۱۰ - مولانا احمد علی مهر کن تخلص نشانی .
۲۱۱ - نرگسی .
۲۱۲ - مرزا نظام .
۲۱۳ - محمد یوسف نگهت .
۲۱۴ - نظری همدانی .
۲۱۵ - حکیم نزاری .
۲۱٦ - میر محمد معصوم نامی .
۲۱۷ - نظیری نیشاپوری .
۲۱۸ - میر نظام طباطبا .
۲۱۹ - انوری بیگ خان نوری .
۲۲۰ - نورس قزوینی .
۲۲۱ - ملا ناظم هروی .
۲۲۲ - میر نجات .
۲۲۳ - ناجی تبریزی .
۲۲۴ - نافع قمی .
۲۲۵ - حاجی محمد نشانی .
۲۲٦ - مرزا طاهر وحید .

۲۲۷ ـ وحشی .
۲۲۸ ـ محمد اخلاق وامق
۲۲۹ ـ نور الدین واقف لاهوری .
۲۳۰ ـ مولانا هاتفی .
۲۳۱ ـ امیر همایوں .
۲۳۲ ـ همایون بادشاہ بن بابر .
۲۳۳ ـ هوائی هندی
۲۳۴ ـ یعقوب .
۲۳۵ ـ یقین .

متأخرین کا ذکر

ردیف ,,یا ،، کے بعد تذکرہ میں ,,فصل در خاتمۂ کتاب مشتمل بر تذکرہ شعرای متأخرین ،، کے تحت درج ذیل شعراء کے ترجمے ھیں :

۲۳۶ ـ مرزا محمد حسن قیتل .
۲۳۷ ـ میر تقی .
۲۳۸ ـ ظهور الله خان عبدالله نوا .
۲۳۹ ـ ثاقب کا کوروی .
۲۴۰ ـ مصحفی .
۲۴۱ ـ طالب علی خان عیشی .
۲۴۲ ـ ناطق بلوچی .
۲۴۳ ـ صبوحی .
۲۴۴ ـ قاضی محمد صادق اختر .
۲۴۵ ـ سیدالدین عزیزی عظیم آبادی .
۲۴۶ ـ غلام مینا ساحر .

مندرجه بالا (۲۳۶) شعراء میں بہت سے ایسے ھیں جنھیں احمد

حسین سحر نے پہلی مرتبہ پیش کیا ہے۔

ان میں ہندوستانی فارسی شاعروں کی تعداد اچھی خاصی ہے۔ مؤلف نے بعض مشہور فارسی شاعروں کا ذکر ,,طور معنی ،، میں بالکل نہیں کیا ہے۔ مثال میں خان آرزو اور مرزا غالب پیش کئے جا سکتے ہیں۔

ذیل میں چند شعراء کے ترجمے پیش کئے جاتے ہیں۔

اختر (٦)

,,اختر تخلص ، قاضی محمد صادق خان نام ، در نثر تألیف یدبیضا و در نظم یدطولی داشته ، ازعماید روزگار و به همت و جود محسوب و مشهور است . از تصنیف ,,محامد حیدریه ،، بمدح غازی الدین حیدر بادشاه جم مرتبه لکهنو بخطاب ملک الشعرای سربلندی یافت و رساله ,,صبح صادق ،، (۷) بوضع آشوب زمانه تصنیف کرده است ومرد ذوفنون وصاحت کمال است . آری درین زمانه کسیکه به مرتبت عالی و مکارم اخلاق رسید غنیمت می توان شمرد.یک بیتِ او بیادِ فقیر بود ، می نگارد :

شدبسکه سامری خموشی زبان ما

انگشت حیرت است زبان در دهان ما ،، .

مرزا جانجانان (۸)

,,ازوحیدان عصر و کاملان دهر بوده،قطع نظر از کمالات صوری ومعنوی به فن شاعری شهرتی پیدا کرده و از حسن تقریر خود دربلدهٔ شاهجهان آباد ناطقه را آب و رنگی تازه داده که اکثر از شاعران محض باستفاده الفاظ ومعانی گفتارش صحبت او مغتنمات می دانستند، شاهجهان آباد مورد وطن فصحای روزگار است ازیمن فصاحت تقریرش لهجه ومحاوره چست ولطیف پیدا کرده . مشهور است که

مرزا روزیکه ازین جهان گذران به بلوهٔ چندین ناعاقبت اندیش خدا ناترس شهید شد عالمی به ماتمش خاک بسر کرد وبعد تجهیزش دیوانش برداشتنــد ، سر ورق این بیت بر آمد :

برلوح تربت من یافتند از غیب تحریری
که این مقتول را جز بیگناهی نیست تقصیری

★ ★ ★

فریاد ازین قوم که چون ماه محرم
بی زرنتوان دید رخ سیم تنی را » .

عیشی (۹)

,,عیشی تخلص ، طالبِ علی خان نام ، لکهنویست . کلامِ فارسی او کمتر از قتیل نه باشد . در زمانیکه فقیر در لکهنو نه بود در آنجا رسیده در تمامی شهر غلغلهٔ شاعری انداخته ، مثنوی های رنگین و دیوان فارسی دانسته وجمله کلام فارسی او انتخاب است » .

حواشی

۱ ـ شعر خیال یعنی شرح زنانه بازار مصنفهٔ سید اشرف خیال ، کاتب کا نام مرزا محمد ذکی ، سال کتابت ۱۲۸۱ هـ خط نستعلیق ,,شعر خیال » کتاب کا تاریخی نام ہے۔ جس سے ۱۲۱۱ هـ سالِ تصنیف متعین هوتا ہے۔ سال تصنیف کے لئے بہت سے شعر درج هیں ، مثلاً :

گفت آنکه بدیر کام وناکام
,,باغ » است و ,,بہار » سال اتمام
۱۰۰۳ ۲۰۸

چون شعر خیال نام آن شد
تاریخ زنام او عیان شد

اگر اسے ترتیب دے کر شایع کر دیا جائے تو علمِ لغت اور تذکرہ نویسی میں قابل قدر اضافه هو گا .

۲ ـ جواهر العجائب فارسی گو شاعرات کا پہلا تذکرہ ہے۔ یہ ,,تذکرہ النساء » کے نام سے بھی معروف ہے۔ فخری بن امیری هروی نے اسے شاہ طهماسپ حسین کے عهد سلطنتِ (۹۳۰ ـ ۹۸۴ هـ) میں سفر حج کے بعد سندھ میں محمد عیسی ترخان (م ۹۷۴ هـ) حاکم سندھ کے

عہد میں تألیف کیا ۔ یہ تذکرہ روضۃ السلاطین کے ہمراہ بہ تصحیح وتحشیۂ سید حسام الدین راشدی ۱۹٦۸ء میں سندھی ادبی بورڈ حیدر آباد پاکستان کی طرف سے شائع ہو چکا ہے ۔

۳ ۔ اختر تاباں:ابو القاسم محتشم ابن مولانا محمد عباس رفعت نے یکم جولائی ۱۸۸۱ ء کو تالیف کیا تھا ۔ اس میں ۸۲ خواتین کے حالات درج ہیں ۔ بھوپال میں چھپاتھا ۔

۴ ۔ تذکرۃ الخواتین کے مؤلف مرزا محمد بن محمد رفیع ملقب بہ ملک الکتاب شیرازی ہیں وہ۱۲٦۹ھ میں شیراز میں پیدا ہوئے ۔ ۱۲۸۵ ھ میں بمبئی میں سکونت پذیر ہوئے اور یہاں کتابوں کا کاروبار کرنے لگے ۔ اسی میں نام پیدا کیا ۔ ۱۳۰۰ میں حکومت ایران نے انہیں ,,ملک الکتاب ،، کالقب دیا ۔ ۱۳۱۷ ھ میں حکومت ھند نے انہیں ,,خان بہادر ،، کا خطاب دیا ۔ انہوں نے ہی بمبئی میں پہلی مرتبہ تذکرہ دولت شاہ سمرقندی کو ۱۸۸۷ ء میں شائع کیا تھا ۔ مؤلف نے ,,تذکرہ الخواتین ،، ربیع الاول ۱۳۰٦ ھ میں نواب شاہ جہان بیگم کے نام منسوب کیا ۔ اور پھر اسی سال بھوپال میں چھپا ۔ تذکرہ کی ترتیب کے وقت مؤلف نے محمد ذھنی آفندی کی کتاب ,,مشاهیر النساء ،، سے استفادہ کیا ، یہ کتاب اب بہت کمیاب ہے ۔

۵ ۔ منشی انوار حسین نام ، تسلیم تخلص ، تاریخ ولادت ۲۱ رجب ۱۲۳۰ ھ (۱۸۱۵ء) وطن سہسوان بدایوں ، مسلم الثبوت استاد ، شاعر اور یگانۂ روز گار ، صاحب طرز نثر نگار ، فارسی و اردو نظم ونثر میں بے پناہ قدرت رکھتے تھے . راقم کی نظر سے متعدد کتابیں ایسی گذری ہیں جن کے مقدمے اور تقریظیں ، اور بے مثال تاریخیں انہوں نے کہی ہیں . ہمارے پاس اس وقت مقیم الدولہ راجہ نواب علی خان تخلص سحر والئی محمود آباد کا کلیات سحر ہے جو ۱۲۹۳ ھ میں اودہ پریس لکھنو میں چھپا تھا ۔ اس کے ص ۳۹۰ سے ۳۹۳ تک تسلیم کی تقریظ فارسی نثر میں ہے.یہ تسلیم کی تاریخ گوئی کا ایک حیرت انگیز شہ کار ہے ۔ عنوان ہے :

,,نثر بلاغت نثار خسرو اقلیم مضامین ومعانی منشی محمد انوار حسین تسلیم سہسوانی مع دائرہ عجیب و غریب در صنعت متحد الاعداد و مختلف الاعداد ومختلف الالفاظ ،، .

ابتدا اس طرح سے ہوتی ہے :

,,بعد حمد خالق (٦۳۱) کہ بادشاه (٦۳۱) بحر و برست،ومہین (۱۰۵) صانع (۲۱۱) واعدل (۱۰۵) داورست (۲۱۱) ؛ شب (۳۰۲) را از نور ماه (۳۰۲) منور ساخت و روز (۲۱۳) را از پرتومہر ازہر (۲۱۳) ؛ عدواستعداد (۵۴۰) ویگانہ نادانی (۱۹۲) ؛ تسلیم (۵۴۰) سہسوانی (۱۹۲) ،، .

تسلیم کا انتقال ۸۰ سال کی عمر میں ۱۲ شوال ۱۳۰۹ ھ ۹ مئی ۱۸۹۲ء کوھوا .

۵ ۔ ساحر فارسی میں شعر کہتے تھے . احمد حسین سحر نے انہی کی مناسبت سے اپنا تخلص سحر رکھا تھا . مؤلف تذکرۂ ھذا کے استاد بھی تھے .

٦ ۔ محمد صادق نام ، اختر تخلص ، عالی خاندان شخص اور ھگلی کے رہنے والے تھے ۔ تاریخ ولادت ,,اختر ،، سے نکلتی ہے۔یعنی ۱۲۰۱ ھ میں پیدا ہوئے . والد کا نام لعل محمد تھا ۔ راجہ صاحب محمود آباد کے کتب خانے میں کلیات طالب علی خان عیشی (م ۱۲۳۰ ھ) کا ایک نادر و نایاب قلمی نسخہ ۱۲۳۲ ھ کا مکتوبہ زیر نمبر ۲۳۲ موجود ہے ۔ اس کے ورق ۱۸۳ ب سے ورق ۱۸۹ ب تک محمد صادق اختر کی کتاب ,,محامد حیدریہ ،، پرعیشی کی تقریظیں ہیں . اس میں اختر کو سید لکھا گیا ہے ۔ اصل الفاظ یہ ہیں :

,,درین ایام میمنت وفرخندگی انجام که از هجرت مقدسۂ نبوی سال هزار و دوصد (دویست) وسی و هفتم است کتاب هدایت انتساب محامد حیدریه بحسن اتمام طبع رساوفکر ملک پیمائی سید محمد صادق التخلص به اختر از خدمت بندگان آستان دارا دربان شاہ شاہان . . . علوم شتی نموده ،، .

اختر ، بادشاہ غازی الدین حیدر (م ۱۲۴۳ ھ) کے ملک الشعراء تھے بادشاہ نے انھیں ,,خان بہادر ،، کا خطاب بھی دیا تھا ـ ۱۸۵۸ء میں لکھنو میں انتقال کیا .

مختلف تذکروں میں ان کی درج ذیل تصانیف ملتی ھیں :

دیوان اردو .فارسی ، حدیقة الارشاد ، نور الانشاء ، گنج نیرنج ، لوامع النور ، مفیدالمستفید ، بہار بیخزان ، گلدستۂ محبت ، نفوذ الحکم ، بہار اقبال ، محامد حیدریه ، هفت اختر (انشاء) ، مثنوی سراپاسوز ، (سال تصنیف ۱۲۳۱ ھ ایک قلمی نسخه راجه صاحب موصوف کے کتب خانے میں ہے) ، آفتاب عالمتاب ، مثنوی سوز و ساز (سال تصنیف ۱۲۴۳ ھ)

۷ ـ صبح صادق : اس رساله میں ، مصنف نے ابنائے زمانه کی بے رخی کا ذکر بڑے سلیقے سے کیا ہے ـ یه رساله پہلی مرتبه مطبع مصطفائی میں ۱۲٦۸ ھ میں چھپا تھا .

۸ ـ مرزا جانجانان ـ اصل نام جانجان تھا ـ بعد میں جانجانان کہنے لگے ـ ان کے دیوان فارسی کے کئی نسخے شاہان اودھ کے کتب خانوں میں تھے اب وہ کہیں . نہیں مل رہے ھیں . ایک نسخه ایشیاٹک سوسائٹی میں بھی تھا ـ ڈاکٹر اسپرنگر نے ص ۴۸۸ میں جس مخطوطے کا دیباچۂ مصنف نقل کیا ہے اس میں ان کا یه جمله قابل غور ہے : ,,امروز که هزار وصدوپنجاہ هجریست وعمر به شصت رسیده ،، یعنی اس وقت ۱۱۵۰ کا سن تھا اور مظہر کی عمر ٦۰ سال کی تھی ـ راجه صاحب محمود آباد کے کتب خانے میں دیوان مظہر کا ایک نادر و نایاب نسخه ہے ـ اس میں تاریخ کتابت درج نہیں ہے لیکن یه نسخه ڈاکٹر اشپرنگر کے متذکرہ نسخے سے بھی پرانا معلوم ہوتا ہے ـ اس وقت مظہر کی عمر ۳۰ سال کے قرب تھی .

راجه صاحب موصوف کے گنجینۂ نوادر میں میاں افضل متخلص سرخوش (م ۱۱۲۷ ھ) کے ,,کلمات الشعراء ،، کا ایک مخطوطه مکتوبه ۱۱۵۳ ھ بخط نورالحق موجود ہے ـ اس کی ابتدا میں تین اوراق میں شاہ ابرو ، سودا ، مرزا منوہر ، الهی بخش احمد اور جان جانان مظہر کے اشعار ریخته ھیں ـ مظہر کی ایک پوری غزل ہے اس میں ۹ شعر ھیں ـ تذکرہ گلشن سخن ص ۲۱۹ مرتبه پروفسیر مسعود حسن رضوی میں اس کے صرف ۵ شعر ھیں باقی اشعار هنوز غیر مطبوعه ھیں .

راجه صاحب کے کتب خانے میں ایک اور دیوان مظہر ہے ـ اس میں ۱۹۰ اوراق ھیں ـ یه کسی دوسرے مظہر کا معلوم ہوتا ہے ـ اس میں جو اشعار ھیں وہ اوپر کے نسخوں میں نہیں ھیں .

ڈاکٹر اشپرنگر نے بھی ایک اور مثنوی مظہر کا ذکر کیا ہے ـ یه مثنوی نسخه دیوان مظہر جانجانان میں نہیں ہے ـ اس لئے وہ کوئی دوسرے مظہر ھیں .

۹ ـ عیشی کا انتقال ۱۲۳۰ ھ میں لکھنو میں ہوا .

راجه صاحب محمود آباد کے کتب خانے میں کلیات عیشی کے کئی نایاب مخطوطے ھیں . ایک مخطوطه دیوان اردو کا بھی ہے ـ اس کا سال کتابت ۱۲۳۰ ہجری ہے ـ اسے میں نے مکمل طور پر نقل کیا ہے . ایک نسخه ندوۃ العلماء لکھنو میں بھی ہے.انجمن ترقی اردو پاکستان کراچی کے

کتب خانہ میں بھی کلیات عیشی کا ایک نسخہ بشمارہ ۳ ق ف ۱۹٦ موجود ہے ۔ ۔ ہم دیوان عیشی مرتب کر کے شایع کر رہے ہیں ۔

۱۰ ۔ بمعنی نخبہ

احترامِ کتاب

یکی از شاگردانِ (مولانا شمس الدین محمد مشهور به مولانا کلان) را عادت چنان بوده که هر صباح به درخانهٔ ایشان می آمده و کتابی که بعد از صلوة می خوانده اند ، برمی داشته و در مسجد که خلع نعلین می کرده اند نعلین برمی داشته . شبی باشخصی به شطرنج پرداخته چون صباح شد به درخانه آمده ، ایشان از گرفتن کتاب وی را منع نموده اند . و چون در مسجد قصد برداشتن نعلین نموده عصای خود را برکفش نهاده خود برداشته،بعد از قرائت باز نگرفتن کتاب مبادرت نموده ، فرموده اند که دستی که به شطرنج شده باشد پس کتاب را نشاید .

(مقاماتِ مولانا کلان زیارتگاهی)

ارزشِ معارفِ خواجه انصاری!!

خواجه عبیدالله احرار می فرمودند که پیشِ سیّد قاسم در سمرقند آمدم. ایشان ,,شرح منازل السایرین " به دو نیم دینار خریده بودند و آورده ، خدمت سید قاسم بسیار اظهار الم کردند و گفتند درشهری و ولایتی که معارف خواجه عبدالله انصاری به دونیم فروشند چون توان بود و درچه چیز طمع توان داشت .

کتابوں پر نقد و نظر

○ ایسی کتابوں پر تبصرہ کیا جاتا ہے جن کا تعلق فارسی زبان ، ادب اور تہذیب سے ہو ۔

○ تبصرے کے لئے دو نسخے مہیا کیے جائیں ۔

فارسی ادب بعہد سلاطین تغلق

مصنف : ڈاکٹر شعیب اعظمی

ناشر : مصنف . بتعاون فخر الدین احمد میموریل اُردو کمیٹی اُتر پردیش لکھنو .

تقسیم کار : مکتبہ جامعہ ـ اُردو بازار ـ جامع مسجد دھلی ـ

۱۹۸۵ء ، م + ۳۳۴ ص ، ۵۰ روپے ، کاغذ ، جلد اور کتابت متوسط .

پاکستان کے ایک معاصر صحافی جناب عطاء الحق قاسمی نے اپنے حالیہ سفر ھند کے بعد بتایا ہے کہ وھاں اِس وقت ۵٦ یونیورسٹیاں ایسی ھیں جن میں فارسی تعلیم کا انتظام ہے (روز نامہ نوائے وقت لاھور ـ جمعہ میگزین ص ۷ بابت ۵ تا ۱۲ جولائی ۱۹۸۵ء) . اگر بھارت کی جغرافیائی وسعت کو سامنے رکھا جائے تو اِس تعداد پر حیرت تو نہیں ھوتی البتہ خوشی ضرور ھوتی ہے ـ

ھندوستان میں اھل اسلام اپنی اسلامی تہذیب کا تشخص قائم رکھنے کے لیے جو کوششیں کر رہے ھیں اس میں اپنی روایتی زبان ـ فارسی ـ کے تحفظ کا اھتمام بھی شامل ہے ـ ھمارے فاضل ایرانی دوست جناب احمد منزوی کا خیال ہے کہ ھندوستانی مسلمان اِس خطّے میں موجود دیگر (غیر ایرانی) مسلمانوں سے کہیں زیادہ اپنے

اسلاف اور تہذیب کی زبان ـ فارسی ـ کی حفاظت میں فعالیت اور دل سوزی کر رہے ہیں ۔ کیونکہ وہاں رنگا رنگ تہذیبوں اور زبانوں کی موجودگی میں اُن کے لیے فارسی زبان کے حوالے سے اپنی تہذیب کی عظمت ـ ہر چند اب وہ عظمت رفتہ ہی کیوں نہ ہو ـ سے متمسّک رہنا انہیں اپنا تشخّص قائم رکھنے میں مدد دے رہا ہے ـ

برّصغیر کی تہذیبی اور علمی تاریخ میں فارسی زبان کے ایک ہزار سالہ سابقے اور غلبے کو نظر انداز نہیں کیا جا سکتا ـ اپنے مفاخر بیان کرنے میں ہندوستانی مسلمان محققین جو کوششیں کرتے چلے آ رہے ہیں اُن میں جناب عبدالغنی کی کتاب

A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court

اور ڈاکٹر نور الحسن انصاری صاحب کی تصنیف ,,فارسی ادب بعہد اورنگ زیب ،، کا ہم بطور خاص ذکر کریں گے ۔

اب حال ہی میں ان مساعی جمیلہ پر ایک اور اضافہ ہوا ہے ـ یہ جناب ڈاکٹر شعیب اعظمی کا پی ـ ایچ ـ ڈی کا مقالہ ,,فارسی ادب بعہد سلاطین تغلق ،، ہے جو ۱۹۸۵ء کے اوائل میں فخرالدین علی احمد میموریل اردو کمیٹی اتر پردیش لکھنو کے مالی تعاون سے خود مصنف نے دھلی سے ۳۳۴ صفحات میں شائع کیا ہے ۔

فارسی ادب کی تاریخ کی تدوین کے لیے مختلف محققین کے درمیان ادوار کی یہ تقسیم بہت مناسب اور مفید ہے ـ اس طرح ایک محقق دل جمعی کے ساتھ کام کر سکتا ہے اور اس کے کام میں صحت ، وسعت اور تکمیل کے امکانات بڑھ جاتے ہیں ۔

برّصغیر میں تغلق حکومت کا زمانہ پچانوے سال پر محیط ہے (۷۲۰ تا ۸۱۵ ھ) مگر سیاسی اور تمدنی لحاظ سے استحکام صرف ستر سال رہا ـ یعنی غیاث الدین تغلق کی تخت نشینی (۷۲۰ ھ)

سے لے کر فیروز شاہ تغلق کی وفات (۷۹۰ ھ) تک . زیر نظر کتاب اسی مختصر مگر علمی لحاظ سے بھرپور عہد کی تاریخ ہے .

حضرت نظام الدین اولیاء ، شیخ نصیر الدین چراغ دھلی ، امیر خـرد کرمانی ، ضیاء الدین نخشبی ، مخدوم جہانیاں جہانگشت ، مسعود بک،حضرت گیسو دراز ، ضیاء الدین برنی ، امیر خسرو ، حسن دھلوی ، شیخ بوعلی قلندر ، بدر چاچ ، قاضی شہاب الدین دولت آبادی تغلق عہد کے ان اکابر میں سے ھیں جن کا تذکرہ اس کتاب میں ملتا ہے .

یہ کتاب چھہ ابواب پر مشتمل ہے :

۱ ـ تغلق عہد کی سیاسی تاریخ
۲ ـ تغلق سلاطین کا مذھبی کردار
۳ ـ صوفیہ اور متصوفانہ ادب
۴ ـ فارسی نثر
۵ ـ فارسی شاعری
٦ ـ متفرقات (فارسی کتبات وغیرہ) .

مجموعی طور پر اِس کتاب میں پچاس ساٹھہ ایسے رجال کا بالاستقلال تذکرہ ملتا ہے فارسی زبان میں جن کے آثار یادگار ھیں . ان میں وہ مشاھیر بھی شامل ھیں جن کا نام ھم اوپر درج کر چکے ھیں اور سید السادات سید اجمل ، تاج شیرازی اور مغیث الدین ھانسوی جیسے گمنام شعراء بھی شامل ھیں . فاضل مصنف نے اِس عہد کی فارسی کتابوں اور فارسی کلام پر تبصرہ کیا ہے۔ سب سے بھرپور تبصرہ ضیاء الدین برنی کے آثار و افکار پر ہے۔ میرخرد کرمانی کی کتاب ,,سیر الاولیاء " میں جو سماجی اور تہذیبی معلومات پائی جاتی ھیں مصنف نے اُن کا بھی تفصیل کے ساتھہ ذکر کیا ہے .

هم مصنف کو مبارک باد ، کہتے ہیں کہ انھوں نے برّصغیر میں اسلامی تہذیب کے ایک اہم دور کے فارسی ادب کی تاریخ قلمبند کر دی ہے .

کتاب میں موجود بعض تسامحات اور نقائص کا ذکر بھی بے محل نہ ہوگا .

اِس کتاب میں ذوق اور آنکھ پر گراں گذرنے والی پہلی چیز کتابت اور املا کی غلطیاں ہیں ۔ کتاب کا کوئی صفحہ ہی شائد اِس عیب سے بچا رہا ہو ۔ اِس عنصر نے کتاب کی تحقیقی حیثیت کو بُری طرح مجروح کیا ہے . نمونہ کے طور پر حسب ذیل اغلاط ملاحظہ فرمائیں :

ص	س	غلط	صحیح
۱۸	۵	ازاد	آزاد
۵۹	۷	می نثبت	می نبشت
٦۰	۵	شنیفتگی	شیفتگی
۷۲	۵	فاتوبصورة من مثله	فاتوا بسورة من مثله
۱۰۰	۲۲	بہار المعانی *	بحار المعانی
۱۰۱	۳	بہار الانساب *	بحار الانساب
۱۱۲	۲	اُم الفصایح	اُم النصایح
۱۲۱	۱٦	اسماء الاسرار	اسمار الاسرار (سمر بمعنی داستان، اسمار اس کی جمع ہے).
۱۳۵	۱	پہلی سطر کا کچھ حصہ مکرر لکھا گیا ہے .	
۱۵۰	۱۳	مناخرت	منافرت
۱۵۰	۲۱	مفرد جنون	مفروضوں
۱٦۷	۱۸	بجت الروح	بهجت الروح

١٨٤	٥و١٣	قرآن السعدین	قران السعدین
١٨٥		حاشیه رضاقلبی	رضاقلی
١٩٠		حاشیه رضاقلمی	رضاقلی
٢٣٣	٨	بهار الفضایل *	بحر الفضائل
٢٦١	٨و١٥	بهار الفضایل	بحرالفضائل

کتاب میں درج بعض معلومات بھی نظرثانی کی محتاج ھیں . مثلاً:

ص ٦١ پر ,,انیس الارواح ,, کو حسن سجزی دھلوی کی تصنیف بتایا گیا ہے اور کہا گیا ہے که یه آٹھ مجالس پر مشتمل ہے

یه کتاب حسن سجزی دھلوی مرتّب فواد الفواد کی تصنیف نہیں ہے بلکه خواجه معین الدین حسن بن غیاث الدین حسن سجزی (م ٦٣٢ ھ) کی تصنیف ہے اور اٹھائیس مجالس پر مشتمل ہے۔ ملاحظه ھو : دانش شماره ١ ـ بہار ١٣٦٤ ـ ص ٥٠ ، فہرست مشترک نسخه ھای خطی پاکستان از احمد منزوی ٣ : ١٢٩٤ .

ص ١٦١ پر فتاوی فیروز شاھی اور صفحه ١٦٤ پر فقه فیروز شاھی کا الگ الگ ذکر کیا گیا ہے۔ ھمارے خیال میں یه ایک ھی کتاب ہے۔ اِس ضمن میں ایک اور نکته بھی غور طلب ہے . ,,فتاوی قراخانی ,, کے مصنف کا بھی وھی نام ہے جو ڈاکٹر اعظمی نے فتاوی فیروز شاھی کے مصنف کا درج کیا ہے یعنی صدر الملّة مولانا یعقوب مظفر کرمانی ـ ,,فتاوی قراخانی ,, کے مصنف کا تعلق فیروز شاہ خلجی (٦٨٩ ـ ٦٩٥ ھ) کے زمانے سے ہے۔ بعد میں یہی کتاب علاء الدوله محمد شاہ خلجی (٦٩٥ـ٧١٥ ھ) کے عہد کے فقہا نے مرتّب

* فاضل مصنف کا تسلسل کے ساتھ ,,بحر,, کو ,,بہار,, لکھنا اُن کے علم و فضل سے بعید ہے . غالباً کوئی انگریزی مأخذ سامنے رھا ھوگا اور بحر یا بہار کے انگریزی ھجوں سے یه تسامح واقع ھوا ھو گا .

کی ,,فتاوی قراخانی ،، اور ڈاکٹر اعظمی کے بتائے گئے ,,فتاوی فیروز شاھی ،، کے مقدمہ میں اِس کتاب کی ترتیب کا جو پس منظر بتایا گیا ہے وہ ایک ھی ہے (دیکھیے : فہرست ایوانف ص ۱۰٦۹ ، فہرست گنج بخش ۳ : ۲۲٦۳) . ان حالات میں ان دونوں کتابوں کا تقابلی مطالعہ ضروری ہے .

ص ۱٦۳ پر ,,فواید فروزشاھی ،، کا ذکر کرتے ہوئے ,,شرف محمد العطاری ،، کو اِس کتاب کا کاتب بتایا گیا ہے۔ موصوف اِس کتاب کے مصنف ھیں نہ کہ کاتب . اس کتاب کے تمام نسخوں میں یہی نام آیا ہے۔ ظاھر ہے یہ تمام نسخے ایک مصنف کے ہو سکتے ھیں ایک کاتب کے نہیں.(ملاحظہ ہو : فہرست ایوانف ص ۵۱۷ ، فہرست شیرانی لاھور ۲ : ۲۹۷ ، فہرست گنج بخش اسلام آباد ۳ : ۲۲۸۱ ، فہرست میوزیم کراچی : ۸۳۲) .

ص ۲۴۳ پر مطہر کڑہ کے حالات میں فاضل مصنف لکھتے ھیں :

,,بہار الفضایل کے مصنف اور مولانا مطہر کڑہ کے ہم عصر مخزن اسرار کے مصنف نے اُن کو اپنے عہد کا بہت بڑا شاعر تسلیم کیا ہے ،، .

اس ایک جملے میں کتنی تسامحات اور نواقص جمع ہو گئے ھیں ۔ اولاً کتاب کا صحیح نام ,,بحر الفضایل ،، ہے۔ ثانیاً مخزن الاسرار تو نظامی گنجوی (م ۵۹۸ ھ) کی مثنوی ہے اس کا مصنف مطہرکڑہ کا ہم عصر کیسے ہو گیا ؟ ثالثاً مذکورہ کتابوں کے مصنفین کون ھیں ؟ اور مطہر کے بارے میں ان کے اپنے الفاظ کیا ھیں ؟ رابعاً فاضل مصنف نے ان کتابوں کے کس نسخہ سے استفادہ کیا ہے ؟ اس بارے میں محترم مصنف نے کوئی سند پیش نہیں کی .

واقعہ یہ ہے کہ ,,بحر الفضایل ،، اور ,,شرح مخزن الاسرار ،،

محمد بن قوام بلخی کرنی نامی ایک شخص کی تصانیف ھیں اور مولانا امتیاز علی عرشی مرحوم و مغفور کا خیال ہے کہ یہ شخص وھی ,,مطہر کڑہ ،، ہے (مقالات عرشی ص ۳۰۸ ـ ۳۲۹ مطبوعہ لاھور) . لہذا ان کتب کے مصنف کا مطہر کڑہ کے بارے میں رائے دینا مضحکہ خیز ہے .

مطہر کڑہ کے ھی حالات میں فاضل مصنف نے حوالوں کو خلط ملط کر دیا ہے ـ ص ۲۴۴ پر عبدالقادر بدایونی اور صوفی محمد مازندرانی کے اقوال اور ص ۲۴۵ پر تقی اوحدی کی ایک روایت کا استناد آزاد بلگرامی کی کتاب ,,مجمع النفائس ،، سے کیا ہے . فارسی ادب کا ھر طالب علم جانتا ہے کہ ,,مجمع النفائس ،، آرزو کی تصنیف ہے اسے آزاد بلگرامی سے کیا نسبت ؟

کتاب میں درج بعض معلومات تکمیل کا تقاضا کرتی ھیں ـ مثلاً مولانا فخر الدین زرادی (ص ٦٣ تا ٦٥) کے حالات میں ان کا سالِ ولادت ٦٥١ ھ اور سال وفات ٧٢٨ ھ اور صَرف پر ان کی کتاب کا نام ,,عثمانیہ یا زرادی ،، لکھنے کی ضرورت تھی .

ص ۹۲ پر چہل ناموس اور سراپائے حسن کے لئے وضاحتی حاشیے غائب ھیں .

ص ۱۰۱ پر سید محمد بن جعفر مکی کی کتاب ,,دقایق المعانی ،، کے بارے میں لکھا گیا ہے کہ دستیاب نہیں ہے ـ حالانکہ اس کا ایک نسخہ ھندوستان میں کتب خانہ آصفیہ میں موجود ہے .

ص ۱۱۲ پر مسعود بک کی ایک کتاب ,,ام الصحایف ،، کا ذکر نہیں کیا گیا ـ اس کا بھی ایک نسخہ کتب خانہ آصفیہ میں اور دوسرا نیشنل میوزیم کراچی میں موجود ہے .

ص ۱۵۰ ـ ,,فتاوی جہانداری ،، بتصحیح مسز سلیم خان ، ادارہ

تحقیقات پاکستان لاہور کی طرف سے چھپ چکا ہے۔

ص ۱۶۸ پر ,,فرید الزمان فی معرفت الالحان ،،، کو عربی کتاب قرار دے کر اس پر بحث نہیں کی گئی ۔ مگر اس کتاب کا جو قلمی نسخہ انجمن ترقی اردو کراچی میں بشمارہ ۳ ق ف ۳۰۸ موجود ہے وہ تو فارسی میں ہے ۔ ڈاکٹر اعظمی نے بھی مجلہ ,,ہنر و مردم ،، سے جو حوالہ نقل کیا ہے اس میں یہ جملہ موجود ہے کہ مصنف نے اسے فارسی میں منتقل کیا تھا ۔

کتاب میں درج پاکستان کے حوالے سے فاضل مصنف کی بعض معلومات ضعیف ھیں مثلاً :

ص ۸۱ پر مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد کو مرکز تحقیقات اسلامی لکھا گیا ہے۔ اس سے اسلام آباد میں واقع ادارۂ تحقیقات اسلامی سے التباس ھوتا ہے ۔

ص ۱۰۸ پر اوچ گیلانیان کو اوچ گیلان اور مولانا محمد علی مکھڈی (اٹک) کو محمد علی کمڈھی لکھا ہے ۔

ص ۱۳۹ پر ,,انشائے ماھرو ،، کے پیر حسام الدین راشدی ایڈیشن کا ذکر کیا گیا ہے۔ پیر راشدی مرحوم نے اسے کبھی شائع نہیں کیا ۔ پاکستان میں اس کا ایک ھی ایڈیشن بتصحیح شیخ عبدالرشید نکلا ہے جس کا ذکر اعظمی صاحب نے آگے چل کر کیا ہے ۔

ص ۱۴۰ پر ڈاکٹر محمد بشیر حسین کا نام ڈاکٹر محمد حسین بشیر حسین لکھا ہے۔

ص ۲۹۵ پر مخدوم جہانیاں جہاں گشت کا مزار بہاول پور میں بتایا گیا ہے حالانکہ وہ اوچ میں مدفون ھیں ۔

ص ۳۲۴ پر ادارۂ تحقیقات پاکستان کراچی کا ذکر ہے۔ یہ ادارہ لاھور میں واقع ہے۔

زیر بحث کتاب کے ایک اور حصّے سے بھی ہم صرف نظر نہیں کر سکتے اور وہ اس کا ,,اشاریہ " ہے۔

محترم مصنف نے القاب کو بھی نام کا جزو بنا دیا ہے اور ناموں کو اپنی اصل جگہ کی بجائے القاب والے حروف میں درج کیا ہے۔ مثلاً یہ القاب : امام ، پروفیسر ، حضرت ، ڈاکٹر ، سیّد ، شیخ ، ملک ، مولانا . لقب کو مقدّم اور نام کو موخّر رکھنے سے اشاریہ کے متعلقہ حصوں کی افادیت ختم ہوگئی ہے۔

اماکن کے اشاریے میں راج گیری اور رام پور اور آثار کے اشاریے میں ,,طب فیروز شاهی " ، ,,عین العشاق " اور ,,فتاوی ابراهیمی " کے لیے متن کے شماره هائے صفحات نہیں دئیے گئے ۔

اس اشاریہ کو مکمّل بھی نہیں کہا جا سکتا ۔ مثلاً متن میں صفحہ ۲۴۴ پر ,,بہار الفضائل " (کذا) اور ,,مخزن اسرار " نامی کتابوں کا ذکر ہے مگر اشاریہ میں نہیں ہے۔

خلاصۂ کلام یہ کہ اِس کتاب کا موضوع تو تحقیقی تھا مگر شائع کرتے وقت تحقیق و تدقیق سے کام نہیں لیا گیا ۔

سبع سنابل

مصنف : میر عبدالواحد بلگرامی

مترجم : مفتی محمد خلیل خان برکاتی

مقدمہ از : پروفیسر ڈاکٹر محمد ایوب قادری

ناشر : حامد اینڈ کمپنی ، مدینہ منزل ، ۳۰ ۔ اُردو بازار لاهور

۳۳۹ صفحات ۔ ۳۹ روپے کاغذ اور جلد عمدہ .

بلگرام کی مردم خیز مٹی کے بارے میں میر عبدالجلیل بلگرامی (م

۱۷۲۵ء) نے کہا تھا :

هر گل که دمیده است زین خاک

خون جگریست پیرهن چاک

اور اسی خاک سے سبع سنابل کے مصنف میر عبدالواحد بلگرامی کو نسبت ہے ۔ وہ ۹۱۲ ھ یا ۹۱۵ ھ میں پیدا ہوئے اور سو سال سے متجاوز عمر پاکر فوت ہوئے ۔ درویش و صاحبِ حال تھے مگر شعر و سخن کا ذوق بھی رکھتے تھے ۔ خود کو حافظ شیرازی کا معنوی شاگرد کہتے تھے اور اپنے آپ کو حافظ کے اِس شعر کا مخاطب سمجھتے تھے ۔

هر که در طور غزل نکتهٔ حافظ آموخت

یار شیرین سخن نادره گفتار من است

حافظ سے اُن کی ارادت کا یہ عالم تھا کہ اپنے رسالہ حل شبہات میں ایسے مسائل پر بھی قلم اٹھایا جن سے حافظ کے بعض اشعار میں شریعت کے ساتھ تعارض و تخالف کے شائبہ کا ازالہ ہوتا ہے ۔

اُن کی فارسی تصانیف کا سلسلہ وسیع ہے مگر ان سب میں قدر مشترک یہ ہے کہ مصنف ہر موضوع کو عرفان و تصوف سے مطابقت دینے کی مہارت رکھتے ہیں ۔ ابن حاجب کی نحو پر معروف کتاب ,,کافیہ " کو ہی لیجئے ۔ بلگرامی نے اس کی فارسی شرح لکھتے وقت متنِ نحو سے ایسے مسائل تصوف استخراج کیے ہیں کہ ابن الحاجب کے حاشیۂ خیال میں بھی نہ آئے ہوں گے ۔ یہی حال اُن کی کتاب ,,حقائق ہندی " کا ہے جس میں ہندی کے عام الفاظ کی عرفانی تشریح کی گئی ہے مثلاً ,,مانگ " سے مراد صراطِ مستقیم لیا گیا ہے ۔ مصنف کی دیگر تصانیف میں ,,نزهة الارواح " کی شرح ، ,,رسالہ غوثیہ " کی شرح ، ,,مناظرۂ انبہ و خربزہ " ، ,,شرح معمائے

قصه چہار برادر » ، ,,تفسیر مفیض المحبّت و مورث المعرفت » کے نام قابل ذکر هیں جو سب کی سب فارسی زبان میں هیں :

میر بلگرامی کی سب سے اهم کتاب ,,سبع سنابل » ہے جو ۹٦۹ هـ میں تصنیف هوئی ـ اس میں شریعت اور طریقت کے تعلق اور سلوک و تصوف کے اهم اور بنیادی نکات کو واضح کیا گیا ہے ـ کتاب کے موضوعات پر ایک نظر ڈالیے :

۱ ـ عقائد اور مذاهب کا بیان .

۲ ـ پیری مریدی اور اس کی حقیقت اور ماهیت کا بیان .

۳ ـ ترکِ دنیا ، قناعت ، توکّل اور تَبتّل کا بیان .

۴ ـ درویشوں کی عبادتوں اور اچھی عادتوں کا بیان .

۵ ـ خوف اور امید کا بیان.

٦ ـ حقائق وحدت اور آثار معرفت و محبت کے ظهور کا بیان.

۷ ـ متفرقه فوائد کا بیان.

اس فارسی کتاب کا اردو ترجمه حضرت مفتی محمد خلیل خان قادری برکاتی (متوفی ۱۹۸۵ء) نے کیا ہے ـ جو رواں اور سلیس ہے ـ عربی اور فارسی اشعار کا متن بھی دیا گیا ہے ـ تاکه اشعار کی حلاوت قائم رہے ـ

کتاب پر ڈاکٹر محمد ایوب قادری مرحوم کا مبسوط فاضلانه مقدمه موجود ہے ـ جس میں مصنف اور کتاب کے بارے میں مرحوم کی تحقیقات جمع هو گئی هیں ـ یه مقدمه دیکھ کر قادری صاحب کی ناگهانی وفات کا غم تازه هو جاتا ہے ـ جس ناعاقبت اندیش ڈرائیور نے اُن کی جان لی اُسے کیا خبر تھی که وه همیں کس سرآمدِ روزگار محقق اور خلیق انسان سے محروم کر رها ہے ـ رحمة الله علیه واسعة .

فارسی اصطلاحات سازی

کتابیات

حصہ اول

مرتبہ

سید عارف نوشاہی

نظرثانی

پروفیسر ڈاکٹر محمد باقر

حصہ دوم

مرتبہ

ڈاکٹر مہر نور محمد خان،

مقتدرہ قومی زبان ○ اسلام آباد

۱۹۸۵ء

,,مقتدرہ قومی زبان ،، پاکستان میں اردو زبان کے نفاذ کا داعی سرکاری ادارہ ہے ۔ اس کام کے لیے اس نے ضروری سمجھا ہے که اپنے قرب و جوار کے ممالک میں وہاں کی قومی زبانوں کے نفاذ کے رحجانات کا بھی جائزہ لے ۔ زیر نظر کتاب ایران میں فارسی اصطلاحات پر شائع ہونے والی کتب کی طرف راہنمائی کرتی ہے ۔

ایران میں کاروباری اور دفتری ماحول پر فرانسیسی اور عربی زبانوں کا غلبه ختم کرنے کے لیے ۱۹۳۵ء میں ایک ادارہ ,,فرہنگستان ایران ،، قائم کیا گیا ۔ جس نے فارسی زبان کے عمومی نفاذ کے لیے کئی سفارشات پیش کیں ۔ وقت کے ساتھ ساتھ یه کام مختلف ادارے

انجام دیتے رہے - ان متواتر کوششوں کے باعث ایران ، ملّی زبان کے نفاذ کے سلسلے میں یقیناً اپنے همسایه ممالک سے آگے هے -

گـذشته پچاس سالـوں میں ایران میں فارسی اصطلاحات کو متعارف کرنے کے لیے جو کتابیں شائع هوئی هیں زیر نظر کتاب انهی کتابوں کی فهرست هے - گو اِسے جامع اور مکمّل نهیں کها جا سکتا اور نه هی پاکستان میں بیٹھ کر اس کی تکمیل کی جا سکتی تھی پھر بھی اس میں مختلف علوم و فنون کی تقریباً تین سو فارسی کتبِ اصطلاحات کی نشان دهی کی گئی هے - ان جُمله کتب میں سے ایک کتاب پاکستان کی ، ایک روس کی اور ایک افغانستان کی هے - باقی تمام کتابیں ایرانی هیں - اس طرح هم کهه سکتے هیں که زیر نظر فهرست مکمّل طور پر ایران میں فارسی اصطلاحات کے تداول کے لیے راه نما کتاب هے اور فارسی زبان کی قلمرو کے ایک دوسرے اهم ملک افغانستان (جهـاں فارسی کے مقابلے میں پشتو زبان کے لیے بھی حمایت پائی جاتی هے) میں فارسی اصطلاحات کے نفاذ کے لیے هونے والی کوششوں سے ابھی آگاهی حاصل کرنا باقی هے -

مقتدره نے یه کتاب شـائع کر کے اوّلاً اِس عمومی تاثر کو زائل کرنے کی کوشش کی هے که مشرقی زبانیں جدید فنون کی ترجمان زبان نهیں بن سکتیں . ثانیاً پاکستان میں اردو اصطلاحات وضع کرنے والے اداروں کے لیے یه راه نمائی کی هے که وه مترادفات اور متبادلات تلاش اور وضع کرتے وقت فارسی میں انجام پائے جانے والے کام کو بھی مدّنظر رکھیں - فارسی زبان بهرحال اِس علاقے کی ایک قدیم اور بلیغ زبان هے اور اردو زبان پر اپنے گهرے اثرات کے باعث لایق اعتنا هے -

زیر نظر کتاب کے بین الدفتین دو حصّے رکھے گئے هیں - اگر

انھیں مدغم کر دیا جاتا تو اِس طرح ایک موضوع کی کتابوں کا اندراج ایک ھی جگہ پر ھو جاتا اور استفادہ کرنا آسان رھتا . ایک ھی جلد کے اندر دو الگ الگ حصّے قائم کرنے سے نہ صرف موضوعات کی تکرار ھوئی ھے بلکہ عنوانات کتب بھی مکرر درج ھوئے ھیں ـ مثلاً مندرجہ ذیل کتب کو دونوں حصوں میں متعارف کیا گیا ھے ـ

عنوان کتاب	حصۂ اول	حصۂ دوم
فرھنگ اصطلاحات علمی	صفحہ ۷	صفحہ ۱٦۳
واژہ نامۂ فلسفی	ص ۱۳	ص ۱۲۵
فرھنگ اصطلاحات منطقی	ص ۱۷	ص ۱۲۷
فرھنگ مصور شیمی	ص ٦۳	ص ۱۷۵

,,نام ،، ، ,,لفظ،، اور ,,اصطلاح،، میں بڑا لطیف فرق پایا جاتا ھے

زیر نظر کتاب کا بنیادی مقصد (جیسا کہ اس کے نام سے ظاھر ھے) فارسی کتبِ اصطلاحات کی طرف راہ نمائی کرنا ھے مگر اس میں بعض ایسی کتابیں بھی شامل کر لی گئی ھیں جن کا تعلق اسامی اور الفاظ کی فرھنگ سے ھے ـ مثلاً نامھای پرندگان در لہجۂ کردی (ص ۹۹) ، فرھنگ نامھای ایران (ص ۱۵۰)، پرندگان ایران (ص ۱۸۵) ، فرھنگ نامھای پرندگان ایران (ص ۱۸٦) ایسی کتابوں کا تعلق ناموں سے ھے ـ فرھنگ جاوید (ص ۱۱۵) ، فرھنگ روز (ص ۱۱۵) ، فرھنگ روسی ـ فارسی (ص ۲۰۰) ، فرھنگ مصور فارسی ـ انگلیسی (ص ۲۰۱) عام کتب لغات ھیں . اگر کتبِ لغات بھی اِس فہرست کے دائرۂ موضوع میں آتی ھیں تو مزید بیسیوں فرھنگوں کے نام گنوائے جا سکتے ھیں جو قلم انداز ھو گئی ھیں ـ یہی حال حصہ دوم میں شامل دائرۃ المعارف نوعیت کی کتابوں کا ھے ـ یعنی دو ایک کتبِ دائرۃ المعارف کو تولے لیا گیا ھے

جب کہ اس قسم کی دیگر اہم کتب کو نظر انداز کر دیا گیا ہے۔ ہمارے خیال میں عام کتبِ لُغت اور عمومی دائرۃ المعارف اور ایران کی علاقائی زبانوں اور لہجوں پر کتب کو اِس خصوصی فہرست سے الگ رکھنا چاہیے تھا۔

صفحہ ۱۳۹ پر مندرج کتاب ,,فرہنگ البسۂ مسلمانان،، اور صفحہ ۲۲۳ پر ,,فرہنگ جغرافیائی جہان،، کا فارسی اصطلاحات سے کوئی تعلق نہیں ہے۔ پہلی کتاب مسلمانوں کے ملبوسات کے بارے میں ہے اور دوسری جغرافیائی نقشہ جات (اتلس Atlas) پر مشتمل ہے۔

کتبِ مراجع کے ساتھ اشاریہ کا ہونا اب ایک علمی ضرورت بن چکا ہے ، اگر زیر نظر کتاب کے ساتھ بھی اشاریہ کا اضافہ کر دیا جاتا تو کتاب سے استفادہ مزید آسان اور سہل ہو جاتا۔

کتاب کی طباعت ، کاغذ اور جلد عمدہ اور معیاری ہے۔ البتہ حروف چینی (کمپوزنگ) کی اکّا دکّا اغلاط پائی جاتی ہیں جن سے آج کل کوئی کتاب بھی خالی نہیں ہے۔

بیاتا قدر همدیگر بدانیم

استاد ڈاکٹر غلام سرور مدظلّه نے اپنی عمرِ عزیز کے پچاس سال مسلم یونیورسٹی علی گڑھ اور جامعۂ کراچی میں فارسی کی تدریس و ترویج میں صرف کیے ہیں اور اب بھی اِسی زبان و ادب میں تحقیق و تألیف میں مشغول ہیں ۔

دانش کا شمارۂ ۵ ۔ بہار ۱۳۶۵ ۔ ۱۹۸۶ء ، محترم ڈاکٹر صاحب کی فارسی زبان و ادبیات کے لیے بیش قدر خدمات کے اعتراف اور قدر دانی کے اظہار کے لیے مخصوص ہوگا ۔

مخدومی ڈاکٹر صاحب کی تحقیقات کے موضوعات کے پیش نظر ہم بطور خاص فارسی مخطوطات ، مسائل تدریس زبانِ فارسی ، اوچ * (ضلع بہاول پور) میں علمی مآثر اور افکارِ عرفانی پر مقالات شائع کرنا چاہتے ہیں ۔ فارسی زبان و ادب کے حوالے سے دیگر موضوعات پر مضامین کا بھی خیرمقدم کیا جائے گا ۔

اساتذہ ، محققین اور ڈاکٹر صاحب کے احباب اور تلامذہ سے درخواست ہے کہ وہ اس خاص شمارہ کے لیے اپنی نگارشات ۳۰ اپریل ۱۹۸۶ء تک ,,دانش ،، کو ارسال فرمادیں ۔

* ڈاکٹر صاحب کی بیشتر تحقیقات اوچ کے علمی مآثر سے متعلق ہیں ۔ مثلاً فہرست مخطوطات کتب خانہ گیلانیہ اوچ ، تصحیح جواهر الاولیاء ، تصحیح خلاصة العلوم . یہ دو کتابیں اوچ کے بزرگوں کی تصانیف میں سے ہیں .

احتجاجات و استدراکات

دانش شمارۀ ۱

جناب رئیس نعمانی مدیر مجلّه ,,عبارت ،، لکھنو نے دانش شمارۂ اول کے مضامین کا دقّتِ نظر سے مطالعه کیا ہے اور تمام مضامین پر ایک بھرپور تبصرہ ارسال فرمایا ہے۔ چونکه اُن کا یه تبصرہ شائع شدہ مضامین کی تصحیح و توضیح کے لیے بےحد اہم ہے اس لیے افادۂ عام کی غرض سے یہاں درج کیا جا رہا ہے۔ دانش

دو اثر غیر چاپی یعقوب چرخی

در آثار صوفیه بسیاری از مطالبِ غیراسلامی و بی اعتبار راه یافته است و نباید هیچ یکی از آثار صوفیه را بدون ثبت یادداشتهای انتقادی از دیدگاه تعلیمات با اصالت اسلامی انتشار داد و مخصوصاً تفسیراتی که صوفیه از آیات و سور قرآنی کرده و یا احادیثی که در آثار خودشان گنجانده اند ، از نظر تحقیق در منابع موردِ اعتماد اسلامی غالباً از پایۀ اعتبار افتاده و حتی دربسیاری از موارد بامطالب قرآنی و گفتار های پیامبر اسلام (ص) متغایر است ـ دیگر آنکه برای منابع احادیث باید به کتابهای مسلّمه مسلمانانِ عالم درنفسِ موضوع رجوع کرد و دراین موارد ارجاع به تألیفاتی مانند قدسیه ،المنهج القوی فی احادیث المثنوی یا مرصاد العباد و امثال اینها به هیچ دردی نمی خورد .

ونکته ای دیگر و مهم اینست که آثار صوفیای کبار باید دقیق تر

بررسی کرد .

در رسالهٔ مولانای یعقوب چرخی که در ص ٣٤ ـ ٣٩ بچاپ رسیده است وحاوی شرح یک رباعی از ابوسعید ابوالخیر است متأسفانه هیچ دلیلی و قرینه ای به آن نیست که بتواند نشان دهد که سرایندهٔ رباعی این رباعی را راجع به شرح و تفسیر سوره الحمد سروده باشد . وحتی این مصراع : ابدال زبیم چنگ در مصحف . اشاره ای به آن نمی کند .

در ص ۲۰ س ١٤ به جای ,,الخالق " ، الخلق چاپ گردیده است

در ص ۲۵ س ۳ مصراع دوم از وزن افتاده است و مصرعیکه در ص ٤٦ بدل این مصرع نوشته شده است آنهم خارج از وزن است . ممکن است این مصراع بدینگونه بوده باشد : عذر از جمله کسان آمد گناه .

در ص ٤٠ س ۱۳ مصراع اول بیت باید بدینگونه بوده باشد : که پیغمبر به گاه ختم قرآن .

در ص ٤١ س ۹ در آخر مصراع : سه شنبه . . . به جای ,,کرد " باید ,,کرده " باشد .

شمهٔ ای از زندگی و آثار خواجهٔ اجمیر

هیچ یک از این تألیفات را که در ضمن تألیفات خواجه معین الدین چشتی یاد کرده شده است نتوان بطور قطع تألیف خواجه چشتی قرار داد . آری این قدر میتوان گفت که این تألیفات را بعضی یا بسیاری از تذکره نویسان ، فهرست نگاران و افسانه طراز ان به وی منسوب داشته اند .

در ص ٥٢ س ١٥ از نسخهٔ خطّی دلیل العارفین یاد آوری شده

است . این کتاب بچاپ هم رسیده است .

در ص ۵۷ س ۲٤ به جای «طریقهٔ شطار » ، طریقهٔ شکار چاپ شده است

یک بیاض نادر خطّی

ابیاتی که از یک بیاض نادر شعر فارسی نقل شده است بایدهمهٔ آنها نادر باشد . ولی متأسفانه چنان نیست .

در ص ٦۹ س ۲ ـ ۵ رباعی ای که در ذیل رباعیات مسعود سعد سلمان لاهوری نقل شده است ، در عده ای از منابع بذکر مسعود سعد ثبت افتاده است و از حکم نادر خارج است . علاوه برین مصراع سوم این رباعی بگونه ای درج شده که از وزن افتاده است و باید بدنیصورت باشد : ما را رخ دوست باید ای دوست نه گل .

در همان صفحه سطر ۱۵ بصورت چاپ شده از وزن خارج است و باید بدینگونه باشد : باصل تنها کسی را مفاخرت نرسد .

در ص ۷۲ س ۱ ـ ٤ قطعه دو بیت : ابر بی شرط . . . الخ زیر عنوان رباعیات (امیر معزی) آورده شهده است که هر گز به وزنی از اوزان رباعی نیست و میبایست در ذیل قطعات ثبت می شد .

در همان صفحه س ١٦ در مصراع دوم بیت به جای ,,سرابی » باید » شرابی » باشد .

در ص ۷٤ س ۵ ـ ۸ بازهم قطعه دو بیت در ذیل رباعیات نقل شده است که به هیچ وزن از اوزان رباعی سروده نشده است . (عمری گذاشتم . . . الخ)

در ص ۷۵ س ۳ـ ۱۰ در ضمن ابیات کمال الدین (اسماعیل) اصفهانی چهار بیت غزل درج شده است که از غزل مشهوری از

کمال خجندی است و باشتباه فاحش از کمال اصفهانی نشان داده شده است .

در ص ۷۵ س ۱۶ ـ ۱۹ رباعی ایکه نقل گردیده است در اکثر منابع یافته می شود و ندرت ندارد .

در ص ۷۶ س ۱ واژه ,,گل« در مصراع رباعی هم از روی معنی بی محل است و هم مصراع از وزن خارج می کند .

در همان ص ، س ۷ در اول مصراع بجای واژه ,,از« باید ,,ای « باشد . باز در همان ص ، س ۱۹ ـ ۲۰ در آغاز هر دو مصراع به جای ,,نه« باید ,,نی« باشد .

در ص ۷۷ س ۱۰ مصراع رباعی مغلوط نقل شده و از وزن افتاده است .

در ص ۷۸ س ۱۱ ، ۱۲ ، ۱٤ باید ,,نی« به جای ,,نه« باشد .

در ص ۸۰ س ۷ به جابی ,,مدار « باید ,,ندارد« باشد .

در ص ۸۱ س ۱۰ به جای ,,منم را « باید ,,منم ، مرا « باشد تا مصراع از وزن نیفتد .

در ص ۸۲ س ۵ تا ۱٤ یک قطعهٔ مسلسلی هست و درمیان آن ابیات ، خطّی که کشیده شده است اشتباه است

در ص ۸۳ س ۱۶ به جای ,,بناشد« باید ,,نباشد« خوانده شود .

در ص ۸٤ س ۱ مصراع اوّل بیت مغلوط و از وزن افتاده است .

درهمان ص ، س ۱۶ باید در مصراع اوّل بیت میانِ واژهٔ ,هم« و ,,تست« حرفِ ,ز« اضافه شود تا مصراع موزون گردد .

باز در همان ص ، س ۱۷ به جای ,,دُوره باید ,,درر« خوانده شود

دریچه ای به شیراز قرن نوزدهم میلادی

این مقاله علی الظاهر قبلاً در یکی از مجلات هند در دهلی بچاپ رسیده بود :

در ص ۹۰ س ۱۰ ـ واژهٔ ,,بخیر » باید ,,بحیّز» باشد .

در ص ۹۲ س ۹ باید به جای ,,نرگس » واژهٔ ,,نرگسش» باشد تا مصراع بوزن درآید .

در ص ۹٤ س ۱۷ به جای ,,درگه » باید ,,درکه » باشد .

در ص ۹٦ س ۲ در مصراع دوم بیت به جای ,,روزی » باید ,,ز روی » باشد تا مصراع از وزن نیفتد و هم بی معنی نشود .

برصغیر پاک و هند میں مطالعۂ سعدی

ص ۱۱۲ س ۱۰ . بظاهر یہ مصراع یوں ہونا چاہیے : با کس مگو که راه تو گجراتیان زنند .

ص ۱۳۹ س ۱۸ ,,گلدستۂ جنان » کی جگہ ,,گلستۂ جنان » چھپ گیا ہے ۔

گلستان کی شروح کے سلسلہ میں بہادر شاہ ظفر کی شرح گلستان کا ذکر چھوٹ گیا ہے جس کے مطبوعہ نسخے موجود ہیں ۔

گلستان کے اردو تراجم میں مولانا آسی اور قاضی سجاد حسین کے ترجموں کا بھی ذکر نہیں ہوا ہے ۔

ایران میں اقبال کی روز افزوں مقبولیّت

ص ۱۵۱ س ۱۷ ,,مسلمان قوموں » لفظ استعمال کیا گیا ہے حالانکہ تمام روئے زمین پر مسلمین ایک ,,قوم» ہیں نہ کہ ,,اقوام ».

ص ۱۷۰ س ۱۱ ـ ۱۲ . علامہ اقبال کی رباعی گوئی کا ذکر ہوا ہے ۔ اقبال سے رباعی گوئی کا انتساب ہمیشہ مشکوک اور مورد تردید رہا ہے اور اس پر بحث ہوتی رہی ہے ۔

ص ۱۷۱ پر ایران میں سبک ہندی کے عدم قبول کا ذکر ہے ۔ اِس

ناپسندیدگی کا واحد سبب صرف ,,سبک " کو هی قرار نهیں دیا جا سکتا ـ

شرح اسماء الحسنی

اخیراً به لطفِ آقای خلیل الرحمان داودی لاهوری نسخهٔ خطّی کتاب ,,کفایة العباد فی شرح الاوراد " (در شرح اورادفتحیهٔ میر علی همدانی) نگاشتهٔ عبدالملک بن قاضی قاسم بن قاضی محمد ملقب به غیاث الماریکلی معروف به قاضی زاده بدستم رسیده است ـ این کتاب بسال ۸٦۹ هـ بنام سلطان زین العابدین بن سلطان اسکندر شاه بن سلطان قطب الدین بن سلطان علاء الدین حاکم کشمیر نگاشته شده است و نسخه ای که در دست داریم بخامهٔ خود نگارنده در ۸۷۰ هـ تحریر شده است و آنجا که سخن از اسماء الحسنی بمیان آمده بود مؤلف ، رسالهٔ ,,شرح اسماء الحسنی " چرخی را به تمام و کمال نقل کرده است . متن این رساله در نسخهٔ یاد شده در برگهای ۱۰۲ ب ـ ۱۰۸ ب قرار دارد .

چرخی در ۸۵۱ هـ در گذشته و نسخهٔ حاضر فقط ۱۹ سال پس از وفات او کتابت شده است و کهن ترین تحریر خطّی رسالهٔ چرخی است بلکه تا آنجا که اطلاع داریم درمیان نسخ خطّی نگاشته های دیگر چرخی نیز همین تحریر از نظر کهنگی اولویت دارد .

پس از مقایسه میان متن چاپی و تحریر خطی نویافتهٔ این رساله غیر از اختلاف لفظی بعضی افزودگیها و کاستی ها نیز بنظر رسید ـ نشان دادن این گونه اضافات یا کسریات دراین مقالت گنجایش ندارد .

این عمل بموقع چاپ مستقل این رساله از طرف مصحح محترم آن امکان پذیر خواهد بود . آنچه که اینجا می آوریم فقط نشان دادن اختلافات لفظی میان نسخهٔ چاپی و خطّی است و آن هم فقط در مواردی که مفهوم تحریر نسخهٔ خطّی نسبت به متن چاپ شده بیشتر رساتر ، روشن تر و بلیغ تر بوده است .

مدیر دانش .

نسخهٔ چاپی

از خداوند قوی للعفو الرجی

(ص ۱۵ س ٦)

و از غیر او ببرد .

(ص ١٦ س ۱۱ ـ ۱۲)

غم روزی درویش نماند .

(ص ١٦ س ۱۵)

. . . از مسمی مخصوص گردد .

(ص ١٦ س ۱۷)

وبعلم لذتی که آن علم وراثت است نه علم وراست .

(ص ١٦ س ـ ۱۸ ـ ۱۹)

گرزنام و حرف خواهی بگذری

(ص ۱۷ س ۹)

ان فی الدنیا جنة من دخل فیها لم یشتق الی الجنة وهی معرفة الله تعالی

(ص ۱۸ س ۱ ـ ۲)

بفرمان آورند

(ص ۱۹ س ۱)

از دریافتن کنه ذات او راستگان و خاک کنان افلاک عاجز

(ص ۱۹ س ۲ ـ ۳)

تا درحیات قدسِ اُنس یابد

(ص ۱۹ س ٦)

از اعتراض و اعتذار

(ص ۱۹ س ۱۷)

بزرگ و بزرگواری

(ص ۲۰ س ۷)

هر چند سخت کردار باشد

(ص ۲۰ س ۲۰)

نفاق را بسیاست شریعت منکوب گرداند

(ص ۲۱ س ۲)

از فرق مختلفه آنچه دارد باز ندارد

(ص ۲۱ س ۱۳)

باستغفار امری کردند

(ص ۲۲ س ۱۹)

درنماند (به) بی خبران

(ص ۲٤ س ۱۲ ـ ۱۳)

درچشم بمالد

(ص ۲٥ س ۷)

به نیت نیستی و مسکنت نصیب خود ستاند

(ص ۲٥ س ۱٤ ـ ۱٥)

مرشد باید مضطر شده را

(ص ۲٦ س ١٥ ـ ١٦)

همه را سبب بیند

(ص ۲۷ س ١٥)

اگر نکند ، حکمت او نرسد

(ص ۲۷ س ١٦ ـ ١٧)

باز گردانندهٔ همه هست شده ها

(ص ۲۹ س ١٣)

مملکت سینه مضطر شده را بنظر قهاری

(ص ۲۹ س ١٩ ـ ۲۰)

زندگی او را

(ص ۲۹ س ۲١)

القدیم بذاته المقدم لغیره

(ص ۲۹ س ۲٤)

توانگر گردانندهٔ بردرویش

(ص ۳۲ س ١۰)

نسخهٔ خطّی

از خداوند قوی غفور حیّ

و از غیر نترسد

غم روزی در دلش نماند

از مسمی محظوظ گردد

وبعلم لدّنی که آن علم وراثت است نه علم دراست .

گرزنام و حرف خوانی بگذری

ان فی الدنیا جنة من دخلها دخل فیها لم یشوق الی الجنة وهی معرفة الله تعالی

بفرمانِ او روند

از دریافتن کنه ذات او را سکّانِ خاک و قطانِ افلاک عاجز

تا در جناب قدس اُنس یابد

از اغترار و اضرار

بزرگی و بزرگواری

هر چند سخت بد کردار باشد

فساق را بسیاست شریعت

منکوب گرداند

از مرزوق مختلفه . . .

باستغفار امر می کردند

تا در نماند در خسران

بر چشم بمالد

به نیستی و مسکنت نصیب خودشناسد

مرشد باید مسترشد را

همه راست بیند

اگر بکنهٔ حکمت او نرسد

. . . همه نیست شده ها

مملکت سینه مسترشد را بسطوات قهاری

زنده که او را

القایم بذاته المقوم لغیره

توانگر گردانندهٔ هر درویش

شمه ای از زندگی و آثار خواجۀ اجمیر

دو جگه ص ۵۵ اور ص ٦۰ پر سلطان شمس الدین التمش لکھا ہے۔ تاریخی نقطۂ نظر سے اب یہ تحقیق پایۂ ثبوت کو پہنچ چکی ہے کہ ,,التمش ،، کا صحیح تلفظ ,,ایلتتمش ،، ہے۔

مولانا آزاد لائبریری مسلم یونیورسٹی علی گڑھ میں خواجہ صاحب کی ایک اور تصنیف ,,رسالہ وجودیہ عشقیہ ،، ہے جس کے سات اوراق ہیں ۔ ممکن ہے یہ وہی رسالہ ہو جس کا تذکرہ ص ۵۵ پر رسالۂ وجودیہ کے نام سے آیا ہے۔

کلیم سہسرامی ۔ راجشاہی ۔

دانش کے شمارہ ۲ کے باب ,,احتجاجات و استدراکات ،، میں صفحہ ۱۷۴ پر جناب خسروی کا ایک خط شائع ہوا ہے جس میں کہا گیا ہے کہ معروف رباعی ,,شاہ است حسین الخ . . . ،، کا خواجۂ اجمیر سے انتساب درست نہیں ہے۔

ہمارے کئی محترم قارئین نے خسروی صاحب کے نظریے کی تردید کی ہے اور اصرار کیا ہے کہ یہ رباعی خواجۂ اجمیر ہی کی ہے۔

یہاں یہ وضاحت کر دینا مناسب ہوگا کہ دانش میں جو تحریریں شائع کی جاتی ہیں وہ مضمون نویس کی اپنی تحقیقات اور خیالات کا آئینہ دار ہوتی ہیں البتہ ان شائع شدہ مقالات کے جن نکات کے بارے میں ہمارے قارئین دلائل اور متانت کے ساتھ تعرّض اور اختلاف کرتے ہیں اسے ہم ,,احتجاج اور استدراک ،، کے طور پر شائع کر دیتے ہیں ۔ دانش ۔

مونس العشاق

ص ۵۵ س ۹-ترجمهٔ منثوری از ,,مونس العشاق» شهاب الدین سهروردی است . و نه ترجمهٔ منظومی .

ص ۵٦-اشعاری که آنجا نقل شده است باید چنین خوانده شود .

یا نصرت دین خلاصهٔ عصر
یا ظلّ مدید قدس سرمد .

احمد منزوی ـ اسلام آباد

ذخیرة الملوک

مقاله نگار نے چند الفاظ کے معانی دئے ہیں جو محل نظر ہیں . اردو دان اصحاب نیز وہ فارسی دان اصحاب جو عربی زبان نہ جانتے ہوں وہ عربی الفاظ کی تشریح میں بالعموم لغزش کھا جاتے ہیں کسی لفظ کا صحیح مفہوم تو اصل عبارت سامنے رکھ کر ہی سمجھ میں آ سکتا ہے مگر بعض الفاظ از خود واضح ہوتے ہیں

اب میں ڈاکٹر صاحب موصوف کی تشریحات کی چند مثالیں پیش کرتا ہوں

انفطام: دریغ و گریز . درست باز آنا ـ بری عادت کا ترک کر دینا

بثور : چھالا ، پلاکت . ,,چھالا» کے معنوں میں یہ لفظ جمع کا لفظ ہے اس کا مفرد بثر ہے

صدید: نالہ و فریاد ، گرم پانی ـ درست پیپ ہے

صاد کے الفاظ میں ایک لفظ صفدع دیا ہے ـ درست ضفدع ہے ضاد کے ساتھ

لحی: شکستہ هڈی . درست جبڑا
یہی باقی الفاظ کا حال ہے۔

ڈاکٹر پیر محمد حسن ۔ اسلام آباد

مقاله کے اختتام پر ,,بعض لغات ،، کے عنوان سے جو لغات اور اُن کے معانی دئیے گئے ھیں اس پر فاضل مقاله نگار نے غور و فکر سے کام نہیں لیا ہے ۔ مثلاً ردیف ص مہمله کے تحت لفظ ,,صفدع،، بصاد مہمله پیش کیا ہے اور اس کے معنی ,,مینڈک،، تحریر فرمائے ھیں جبکه لفظ ,,ضفدع،، ہے اور اسے ردیف ,,ضاد،، کے تحت هونا چاهیے تھا ۔ قرآن حکیم میں لفظ ,,ضفدع،، بصورت واحد تو استعمال نہیں هوا البته بصورت جمع ,,ضفادع،، سورة الاعراف آیت ۱۳۳ میں آیا ہے۔

شمس الحسن شمس بریلوی ۔ کراچی

مجموعی تأثر

دانش کا موجوده شماره سرسری نظر سے دیکھا ۔ اس میں وه بات نظر نہیں آئی جو مولوی مدن میں تھی ۔ پہلا شماره بدرجہا بہتر ہے۔

نذر صابری ۔ اٹک

شمارۂ دوم دانش عزّ وصول ارزانی داشت ونخلِ دیگری از امید در خاطر کاشت . گمان می کنم هر علاقمند بزبان فارسی دری از دیدن این مجلّه غرق شادمانی گردد .

نوشته اید : ,,دانش چیزی نیست جُز همزۂ وصل درمیان فرهنگ و ادب فارسی و اردو ،، ، وصل هنگامی است که دو چیز از یکدیگر جدا باشند . اگر شاخی نو از درختی کہن رسته باشد درخت و شاخ هر دو

یکی است . آنگاه خدمتی را که ادیبان شبه قاره در گسترش زبان و ادب فارسی کرده اند اگر ارجمند تر از کوشش ایرانیان ندانیم کمتر از خدمتِ آنان نیست . باهمه کوششی که برای بر انداختن زبان فارسی میشود هنوزهم :

به شعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند
سیه چشمانِ کشمیری و ترکانِ سمرقندی

دکتر سیّد جعفر شهیدی
رئیس مؤسسه لغت نامهٔ دهخدا ـ تهران

★ ★ ★

صوابنامه

ص	س	نادرست	درست
۱۹	۱۰	۱۹۲۸	۱۸۳۸
۱٤۳	۱۰	سرپ سنگهـ	سرپ سُکهـ
۷۳	۱٤	چیرمین	چرمین
۷۳	۱۵	مسعود سعدی	مسعود سعد

احوال و آثار و اشعار

میر سید علی همدانی

(با شش رساله از وی)

دکتر محمد ریاض

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

THE

GULISTAN OF SHAIKH SA'DI

A COMPLETE ANALYSIS

OF THE

ENTIRE PERSIAN TEXT

BY:

MAJOR R. P. ANDERSON

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF
PERSIAN STUDIES

مثنوی

پس چه باید کرد ای اقوام شرق

پس چه باید کرد ای اقوام شرق

علامه

اقبال لاهوری

بخط دستی نستعلیق

از انتشارات

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

پاکستان

۱۳۶۴

خلاصة جواهر القرآن
فی بیان معانی لغات القرآن

تألیف

ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و سرپرستی طبع

از

دکتر ظهور الدین احمد

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

دانش

٤

زمستان ۱۳٦٤ ـ ۱٤۰٦

دوره ۱ ـ سماره ٤

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

بسم الله الرحمن الرحیم

فهـرست مطالب

بخـش فارسی

بخـش اردو

میاسه و مقداد

نگاشتهٔ

معزالدین محمد حسینی اردستانی ,,میر میران،،
وابستهٔ دستگاه عبدالله قطب شاه (۸۳ـ ۱۰۳۵هـ)

برمبنای تک نسخهٔ خطی کتابخانه گنج بخش ـ اسلام آباد
بشماره ۱۰۷۶۱

رونویسی
بهاء الدین وکیلی پوبلزائی
وابستهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد

پیشگفتار

درمیان کتاب های تازه خریداری شدهٔ ,, مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،، داستانی بدست آمد که فهرست نگار مرکز تحقیقات فارسی ,, میاسه و مقداد ،، نامیده است . این داستان که ترجمه و پروردهٔ یکی از دانشمندان ایران است . تاکنون در هیچیک از تذکره ها و فهرست ها نامی از آن نیامده است .

بسیار جای تأسف است که این نسخهٔ نویافته و منحصر هنگامی به مرکز تحقیقات فارسی رسید که موریانه تمام کناره های آنرا خورده بود . ومتن آن نیز چنان مشبک شده بود که قابل عکس برداری نبود . ازاین رو بنده آن را رونویس کردم تا از نابودی آن جلوگیری شود .

لازم به توضیح است که باتمام فرسودگی نسخهٔ اصل آنچه در این اوراق می آید همان نسخهٔ اصل است وتنها دو صفحهٔ آخر نسخه که بسیار خرد شده و نیمی از کلمات آن ریخته بود ، مطالب آن درچند سطر و به مشکل خیلی مختصر نقل گردید و درموارد معدود دیگری هم که کلماتی خوانا نبود با استفاده از قراین تصحیح شد .

نسخهٔ کتابخانهٔ گنج بخش بشمارهٔ ۱۰۷٦۱ به نسخ خوش کتابت شده است البته بی نام کاتب وبی تاریخ (به نظر می رسد که کتابت آن در سدهٔ یازدهم و شاید بروزگار نگارنده انجام گرفته) . این نسخه در ٥٦ صفحه است و هر صفحه ۲۰ سطر دارد .

★ ★ ★

نگارندهٔ داستان دانشمند شیعی معزالدین محمد حسینی اردستانی مشهور به میر میران ، فرزند امیر ظهیر الدین محمد می باشد . که از ایران به هند آمده است . و در دستگاه عبدالله قطبشاه (۸۳ ـ ۱۰۳۵ هـ) جایگاهی یافته است . کتاب ,, کاشف الحق ,, خود را بنام این پادشاه به سال ۱۰۵۸ هـ ۱٦٤۸ م ساخته است .

این کتاب در منابع کتابشناسی به نام های چندی آمده است . از آن میان ,, امامت ,, (ذریعه ۲ : ۳۲۲) و ,, کشف الحق ,, (ذریعه ۱۸: ۳۲) و چند نام دیگر که در (نسخه ها ۲ : ۹۷۸ و مشترک ۲ : ۱۱٦۷) به آن اشاره شده است . و نام نگارنده آنگاه سرزبان ها افتاد ، که دریافته شد که در کتاب پیشگفتهٔ او دست برده اند و بنام ,, حدیقة الشیعه ,, بنام احمد بن محمد اردبیلی ساخته اند .

برای ,, حدیقة الشیعه ,, ر . ک . ذریعه ٦ : ۳۸۵ ـ ۳۸٦ ـ مشار ۲ : ۷۳٤ که نشانی نه چاپ آنرا داده است ـ ریحانه ۵ : ۳٦٦ تا ۳۷۰ زندگینامهٔ اردبیلی ونام ده اثر ادبی او ، ازآن میان ,, حدیقة الشیعه ,, که می گوید که درنسبت آن به اردبیلی جای تردید نیست (نسخه ها ۲: ۹۳٤ ـ مشترک ۲: ۱۰۸٦) .

برای اردستانی ر . ک : ذریعه ۲ : ۳۲۲ ,,امامت ,, بدون نام نگارنده ، ولی همان کتاب ,, کاشف الحق ,, اردستانی ست ، همانجا ٦ : ۳۸۵ ، ۳۸٦ ، همانجا ۷ : ۲۳٦ ,, کاشف الحق ,, همانجا ۱۸ : ۳۲ ,, کشف الحق ,, ـ برگل ۱ : ۱۸۱ ش R ۳۲ F۵٦ ,, کشف الحق ,, ـ مشترک ۲ :(۱۰۸٦)

منابع پیشگفتار

١ ـ ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری . ترجمه یو ـ ا ـ برگل ـ ترجمان یحیی آرین پور و سیروس ایزدی و کریم کشاورز . تحریر احمد منزوی ، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳٦۲ ـ جلد اول و دوم .
٢ ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه تألیف محمد محسن الشهیر بالشیخ ـ آغا بزرگ الطهرانی الجز الثانی طبع نجف ۱۳۵۵ هـ ، الجز السادس طبع تهران ۱۳٦۵ هـ ، الجز السابع عشر طبع تهران ۱۳۸۷ هـ . الجز الثامن عشر طبع تهران ۱۳۸۷ هـ .
٣ ـ ریحانة الادب تألیف میرزا محمد علی مدرس ، تبریز ۱۳۷۳ هـ ، جلد پنجم .
٤ ـ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱٤۰۵ هـ جلد دوم .
۵ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی ، سازمان همکاری عمران منطقه ئی ، مؤسسهٔ فرهنگی منطقه ئی ، تهران ، جلد دوم .

میاسه و مقداد

بنام خدای کارساز

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

الحمد لله رب العالمین ، حمد الشاکرین والصلوة والسلام علی اشرف الأنبیاء والمرسلین محمد خاتم النبیین وعترته الاطیبین خصوصاً سید الوصیین امیر المؤمنین ، علی نفس رسول رب العالمین .

وبعد اقل الخلیقة بل الاشیء فی الحقیقة المحتاج الی رحمة الرحمانی معزالدین الاردستانی . مصدع برادران گشته و معروض می دارد که روزی در خدمت سید فاضل وسند کامل وحید عصر و فرید دهر الذی موصوف بمالا بدان یتصف به النفوس الکاملة الانسانیة الاورع النقی والالمعی الزکی سیدنا و مولانا السید حسین بن السید علی المدنی الشدقمی رفع الله صحیفة قدرة بقدرته الکامله ، وفتح علیه ابواب فیضه بمفتاح فضله الشامله . وفقه بالفوز والفلاح بمنه وجوده کما وفقه الله فی رکوعه وسجوده .

هر سخنی و از هر باب حرفی می گذشت فرمودند : که با جمعی از اخوان صفا و خلان وفا ، روزی از روزها حکایت مسلمان شدن مقرب درگاه اله ، اسخی واشجع صحابه رسول الله (ص)(۲) شیر بیشهٔ سعادتمندی مقداد بن اسود کندی ـ که از کبار صحابهٔ رسول واز شیعیان وموالیان زوج بتول است ـ درمیان داشتندو آن قصهٔ عجیبه و حکایت غریبه را به زبان عربی در رشتهٔ تقریر و تحریر آورده بودند ، خوانده می شد .

یکی از اخوان که حقوق صحبتش بیشترو در راه دوستی پیشتر بود

التماس نمود که اگر به جهت تسهیل تفهیم این قصه را کسی ترجمه نماید منتی باشد ازو برجان و به موجب الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف . چون با آن برادران ائتلافی حاصل آمده بود ، التماس شان به قبول تلقی یافت که از یکی از دوستان که قادر برآن باشد التماس نماید که از او این شغل به فعل آید . اکنون صدیقی به از تو که از او این کار آید نمی بینم .اگر از تو این برادری بجا آید و خاطر مرا ازین تشویش برهانی در حقیقت دوستی - باری از دوش برادری برداشته باشی فقیر باء قلت بضاعت وعدم استطاعت به موجب المأمور معذور ، شروع نمود . امید که توفیق اتمام پسند خاطر آن خلاصه اولاد رسول وزبدهٔ احفاد بتول بوده ، در نظر کیمیا اثر ایشان محلی از قبول بیابد . والا ,, دریغ از راه دور و رنج بسیار ,, وهانا اشرع فیه .

ناقلان احادیث نبوی و مورخان تاریخ مصطفوی به اسانید صحیحه وطرق مختلفه نقل نموده اند که چون حضرت خاتم النبیین از جانب رب العالمین به رسالت جبرئیل امین مأمور شدند که از مکهٔ معظمه مهاجرت نموده ، زمین یثرب را محل اقامت سازند . وسرور کائنات علیه افضل التسلیمات از مکه هجرت نمود ، به قدوم بهجت لزوم مدینه را منور ساختند . ومهاجر وانصار که اطاعت و انقیاد برمیان جان بسته منتظر (۳) امرو نهی آن حضرت شدند . واین خبر در آفاق منتشر شد . فرقه ای از طایفه قریش جمعیتی نموده به مشوره مشغول شدند که از یتیم ابی طالب غافل شدیم ، تا کارش بجائی رسید که اهل یثرب همگی منقاد او شدند . و خلقی کثیر بر او گرد آمده عنقریب دیار ما را خراب و مال ما غارت خواهند نمود ، درین باب فکری صواب باید کرد .

بعد از گفتگوی بسیار به این قرار دادند ، که به خدمت ابوجهل و ابوسفیان رفته به صوابدید ایشان فکری کنند . ریش درهم بافته در مجمعی که عظمای مکه با آن دو رئیس به همین مشوره مشغول بودند ، آمده بفریاد آمدند که از محمد بن عبدالله غافل شدید تا به مدینه رفت و اکنون اعوان یثرب را انصار و مطیعان مکه را مهاجر نام نهاده و روز بروز عدت و شوکتش بیشتر میشود و در فکر انتقام است و شما در خواب غفلتید ایشان به یک زبان گفتند که ما هم به همین مشورت مشغولیم وشب و روز در این اندیشه وبیم هستیم و بوده ایم . منتظر رأی شماست وتدبیر ما پس هریکی رأیی وهر شخصی فکری می کردند ، تا آنکه ابوسفیان گفت :

با اطاعت اهل یثرب وانقیاد بنی هاشم ، شما را قتل و اسر محمد دست نمی دهد . وحال آنکه دو خویش چون حمزه و علی که عم و عمزاده اند در امداد او بجان می کوشند وهر روز به جهت قوت و شوکت او زرهی از تدبیر می پوشند . این کار جزبه مددگاری یکی از اکابر عرب که اورا قوتی و قدرتی وعشیره و قبیله ای باشد ، از پیش نتوان برد . و این ره جز به همراهی چنین دلیلی نتوان برد و امروز هر چند تأمل می نمایم در تمام عرب به شجاعت و قدرت جابر بن ضحاک کسی نیست که او قبیله ای چون کنده و دختری چون میاسه دارد که آن قبیله در کثرت و عدت بی مثل اند (٤) . واین دختر درجمال بی مثل است هیچ به از آن نیست که با جوانان پسندیده و پیران روزگار دیده به خدمت او رویم . ومیاسه را به جهت یکی از اکابر قریش خطبه نمائیم . وقبیله کنده را باخود یارسازیم ، وبه شوکت تمام و عدت لاکلام روانهٔ یثرب شویم . واین کار از پیش بریم وبیتی چند انشاد نمود که ترجمه اش اینست :

میاسه به حسن در جهان بی همتاست
گر فخر کند برهمه ابطال رواست
چون آتش حرب بر فروزند یلان
تیغش بر فرق دشمن انگشت نماست
گر خطبهٔ او کند شجعان قریش
و ز همسریش فخر نمایند بجاست
گر مال طلب کند سرومال از وی
ور اصل و نسب بخواهد ، آن نیز سزاست
خوش حال کسی که خان و مانش از وی
روز و شب وصبح و شام بانور وضیاست
سادات قریش زودتر بشتابید
تا دریابید دولتی ، کان ز خداست

بعد از آن برخاستند و یکدل ویک جهت شده کارسازی رفتن نموده منادی کردند ، که هر کرا رغبتی به دختری چنین و دولتی چنان هست باید که قدم پیش نهد . وجمعی کثیری چون ابوجهل بن هشام وپسر او عکرمه وعبدالله بن الزهری وخالد بن ولید المخزومی و ولید بن عتبه بن ربیعه وبسیاری از اکابر واهالی مکهٔ معظمه با زیب و زینت ، کمرهای زرین برمیان ، واسبان باد رفتار در زیر ران ، مقدم شان ابوسفیان شعری چند که یک بیتش اینست :

بنام لات وهبل سر کنید این ره را
مگر بود که ببینیم روی آن مه را

خوانده راهی شده- شب و روز به یاد روی میاسه و یاری پدر و مددگاری قومش سیر می نمودند و راه می سپردند . تا به حوالی آن قبیله رسیدند وچون خبر ایشان به جابر رسید ، به غوغای تمام

استقبال نموده ، برسم عرب ترحیب و ترهیب بجای آورده (۵) ، قوم را در منازل نیکو فرود آورده ، گوسفندان کشته و شتران نحر نموده ، سه روز ضیافتی بود ، وطعام و شرابی صرف نمودند که در عرب مثل آن کسی را بیاد نبود . وصبح روز چارم جابر آمده بر قوم سلام کرد و گفت

ای سادات بطحا و یثرب ومشاهیر مشرق و مغرب می خواهم مطلب شما را بدانم . ومقصود شما را بفهمم ، که غرض از طی مسافت چیست ؟ ومطلوب ازین مشقت دیدن کیست ؟ تا اگر توانم در انجاز آن سعی نمایم و اگر عاجز باشم در ادای عذر آن گرایم .

از میان قوم ابوسفیان به تکلم در آمده گفت :

یا جابر بر هیچ کس مخفی نیست و تو نیز می دانی که این قوم برگزیدهٔ ملک جلیل و اولاد ابراهیم خلیل اند . سادات مکه و حرم و صاحب صفا و زمزم . ابطال یثرب و بطحا ، مجاوران خانهٔ خدا، اکابر عرب و عجم را آرزوی نسبت است به اینها . مع ذلک اینان این راه را طی نموده به امید نسبت با تو . ومهمانی این حيّ آمده اند به خطبهٔ کریمهٔ تو ازین جمع سادات که منبع سعادات اند ، یکی رابه فرزندی خود قبول کن و شرف دامادی خود ارزانی دار ، تاما را شرف بیفزاید و ترا فضل . واینان را در مال مضایقه نیست . و در حسب و نسب کمی نه .

وبیتی چند انشاد نمود که ترجمه اش اینست :

بر اهـل جهـان روشن است اینکه نیست ،

جـوانـان و پیـران مـا را نظـیر

دگـر ملک ما هست خیـر البـلاد
عـزیزش نمـوده خـدای قـدیـر
در آن خـانهٔ او ، کـه واجـب شـده
به خـلـق خـدا از صغـیر و کبیـر
که آینـد و گـردند بـرگـردآن
چـه دور و چـه نـزدیک و برنای وپیر
بود جـد ایـن قـوم هـاشم کـه او
چـو خـورشیـد بـد در سخـاوت شهیـر
همـی بود روزی خـورش و حـش و طیـر
چـو محکـوم حکمـش امیـر و وزیـر (٦)

چون جابر کلام او را شنید ساعتی سر در پیش افکند و بعد از آن سر برآورده گفت :

ای اخوان صفا و ای سکان مکه و بطحا ، مخفی نماند که باقی نمانده از اکابر و اهالی عرب کسی که رسولش به نزد من نیامده باشد به طلب آنچه شما طالب آنید ونخواسته باشند آنچه شماخواهان آنید. ولیکن هر که آمد من به عرض صاحب معامله (یعنی دخترم) رسانده ام ، که (خواستگار) کیست و از کجا آمده و کارش چیست ؟ و او هر بار در جواب من گفته که :

یا بتا و حق الهی مایملک عنانی الامن یردسنانی . یعنی (ای پدر) به حق آن خدائیکه مرا آفریده که عنان مرا آن تواند گرفت که نیزهٔ مرا رد تواند کرد . این بار نیز بروم ونقیر و قطمیر احوال شمارا برو عرض کنم . ومقام و منزلت قوم را برو ظاهر سازم و آنچه دیده ام وشنیده ام بگویم و بشنوانم .

پس در ساعت متوجه حرم محترم شده ، به حجرهٔ میاسه رفت ، دید

که به سفید کردن زرهی مشغول است که گویا داؤد نبی علیه السلام رشتهٔ آنرا تافته وچشم هایش را چون چشمهای ملخ بهم بافته اند .

چون پدر را دید برخاست وسلام کرد و جواب شنید ، وبعد از ساعتی جابر گفت :

ای جان پدر ؛ بدانکه قدم به خانهٔ ما ننهاده است درین مدت کسی از این جماعت عزیز تر و بزرگتر . این قوم از قبایل قریشند که سادات مکه اند و اکابر بطحاء ، بهترین عرب و عجم اند . در شجاعت و سخاوت و وفا . ساکنان بیت و حرم اند ، ومیان صفا و زمزم . رغبت به تو نموده اند و به خواستگاری تو آمده ، جمعی کثیرند همه جوانان با اصل و نسب و بزرگی و حسب . مرا اعلام کن که ازین ها به کدام یک رغبت می کنی و از ایشان که را همسر خود می پسندی ؟

پس میاسه ساعتی سر در پیش افکنده سر بر آورده و گفت :

ای پدر بزرگوار ؛ بارها (۷) به عرض شما رسانده ام ، که مرا رغبت به مال و منال دنیا نیست . همسری من کسی تواند کرد که از من شجاع تر و دلیر تر باشد آنها که این اراده دارند . باید قدم در میدان نهند . هر کدام مرا در طعن و ضرب زبون خود سازد ، مرا کفوی باشد کریم و زوج بی مثل و سهیم ، و آنکه زبون من شود ، خایب و خاسر ، راه خود را در پیش گیرد . وچنانچه آمده بود . وچه خیر باشد در مردی که مغلوب زنی شود و حال آنکه زنان به عجز و بی دست و پائی موسوم و مشهورند ، و به ضعف و زبونی در زبانها مذکور وبیتی چند انشاد نمود که ترجمه اش اینست :

ای پدر با قریش باید گفت
کای جوانان مکه و بطحا

گر شما راست میل خویشی مـن
بهـــر میّاسهٔ جهـان آرا
مهـر او مال و ملک دنیـا نیست
میـل دنیـا ندارد او اصــلا
هـرکه غالب شـود بـرو در حـرب
ســازد او را زبـون بـروز و غـا
داندش کفـو خویش و فخـر کنـد
به زنا شـوئیش بـروز جـــزا
وانکـه مغلوب او شود در جنگ
دامنـش را کنـد ز دست رهـا
نکنـد سوی او نظـر هـرگـز
نکنـد میـل صحبتـش قطـعـا

پس چون جابر گفتگوی او را شنید از پیش او بیرون آمده قوم را از جواب او خبر گردانید . و شعرش را بر ایشان خواند . وهمه بیک زبان گفتنند والله که انصاف داده است ، در آنچه فرموده . اینک ما و او در میدان حرب و مقابلهٔ* طعن و ضرب .

پس هر یک غلام و خادم را امر نمودند که اسباب حرب را حاضر نموده ، اسبان را زین نهاده ، و زره ها را پوشیدند وشمشیر ها را حمایل کردند ، ونیزه های خطی را بدست گرفتند و عزم میدان (۸) و آهنگ طعن و ضرب ونیزه وری و حرب فرمودند .

و ازین جانب جابر با اصحاب خود ، در طرف دیگر صف کشیدند . وبعد از لحظه ای میاسه چون ماه تمام به هزار تمکین و وقار، بر اسبی

* دراصل : مقاتله .

کوه پیکر جوال نام سوار ، زرهی تنگ حلقهٔ سابری در بر خود ، عادی برسرهمچو عقاب تیز پر ، روی خود را به طریق عرب بسته گونی برکوهی نشسته به میدان آمد . اسب را جولان داد بهر طرف نگاهی کرد سه بیت به این مضمون برزبان راند .

نشنود گوش من بگاه نبرد
گفتهٔ ناصحان و پند پدر
دشمن ار طعن و ضرب من بیند
جزم داند که خون اوست هدر
ور بود دوست روز و شب نکند
آرزو جز وصالم از داور

راوی گوید که در قبیلهٔ کنده مردی بود مقداد نام ، صاحب حسب و نسب . و در طفولیت پدر از سر او رفته بود . و خاتون او گله های اسب و شتر داشت . هر روز او را به صحرا می فرستاد به جهت چرانیدن خیل . و (او) در صحرا هر اسبی را که بهتر می بود سوار می شد وفنون سواری از سواران یاد می گرفت . و اقسام طعن و ضرب و جدال و حرب می آموخت تاآنکه مردی شد در فن شجاعت تمام و سر آمد شجاعان ایام .

درین روز چون دید که اکابر حی سوار شده روبه میدان نهادند ، به نزد مادرش که تمیمه نام داشت رفته گفت : یا اماه ! چه واقع شده که سادات و اکابرحی را می بینم که شمشیر ها حمایل کرده بر اسبان سوار شده اند . ومی تازند و نه دشمنی برسر ایشان آمده و نه لشکری برایشان تاختن آورده،بیتی چند به این مضمون خواند :

چه شد قوم مرا ای جان مادر
که می بینم همه گشتند یک دل

همه پوشیـده جوشن های عالی
همـه شمشیـر ها کـرده حمــایل
همه در زیر ران (۹) اسبان تازی
که نه دارا چنان دید و نه طغـرل
همه با نیزهٔ خطی هم آغـوش
همـه بر قصد دشمن پای در گل
نه برسر تـاختن آورده دشمن
نه نیز افتاده کاری صعب و مشکل

پس مادرش گفت : که جان مادر ؛ بدانکه از جانب مکهٔ معظمه جمعی از سادات قریش به قصد دیدن جابرو خطبه کردن دختر او میاسه به این حی تشریف آورده اند . بعد از خواستگاری ، دختر گفته که باخود شرط کرده ام وباخدای خود عهد نموده که شوهر نکنم ، الا کسی را که درمیدان حرب بر من غالب آید ، و در طعن و ضرب برمن زیادتی کند ، و در میدان فرسان و شجعان مرا از اسب بزیر آرد ، یا مرا دست به بندد . و این قوم هم به عهد و شرط او راضی شده اند . و به میدان رفته ، واین جمع راکه دیدی به تفرج می روند تا به بینند که غلبه کرا خواهد بود .

پس مقداد گفت : ای مادر ؛ من هم دوست می دارم که درآن میان و از تفرج کنان میدان باشم .

مادرش گفت : ای پسر خاموش باش ؛ که تو مرد این میدان نیستی یکی آنکه طفلی وبی پدر ، و دیگر آنکه ازین کار بی خبری . نه زره داری نه شمشیر ، نه کمان داری نه تیر ، نه سلاح و اسب سواری ، نه لباس و آلت کار زاری . واین بیت ها بر پسر خواند :

شود چون صبح هر چیزی فقیران را بود دشمن
زمین در های خود را بر رخ درویش می بندد
یکی گریاندش و آن دیگری بروی همی خندد و دیگر آنکه هرچه باشد و هر که باشد فقیر را دشمن دارد حتی آنکه :

بینـد چو فقیر را سگ رهگذری
عف عف کنـد ونیش..گـرداند
ورزانکــه ز دور مـالـداری بینــد
گــــرددش ذلیل و دم همـی جنبـاند
خلقـی همـه دشمننـد درویشـــان را
نـی علت ونـی سبب کسـی مـی داند

پس مقداد همان به شعر جواب مادر داده گفت :

ای مادر من بدانکه موسای (۱۰) کلیم
با آن همه قرب حق شبانی می کرد
معذورم دار زانکه پیغمبر حق
از بهر شعیب بز چرانی می کرد
بدنیست مرا اگر بگویند قریش
دیدی که فلان بشغل فلانی می کرد
من مقدادم چون شیر در پیشه جنگ
خوش آنکه به جنگ کامرانی می کرد

وبه مادر الحاح کرد و جزع نمود که التماس من آنست که به منزل برادرت روی ، و از جهت من زرهی نیکو و اسبی آزمودهٔ جنگ دیده عاریت نمائی . وچون به دعای تو بسلامت برگردم . اسب و زره را به او واپس دهی .

مادر چون جزع او را بدید ، متوجه خانهٔ برادر شد . و برادرش را

در خانهٔ ندید . برزنش سلام کرده اوجواب داده گفت : ای مادر مقداد حاجتی داری ؟

گفت بلی ، مقداد مرا به خدمت خالش فرستاد که ازو اسبی و زرهی اعاره نمایم . چون دید که جوانان قبیله به تفرج می روند هوس نمود که با ایشان باشد . وچون برگردد اسب و زره را به خال اعاده نماید .

زن خالش گفت : اینک من اسب و زره ای از برای مقداد بفرستم و ازو واپس نخواهم گرفت ، هرگز .

وفی الفور برجسته یکدست سلاح از شمشیر و نیزه و سپر و زره از خیمه بر آورده ، سائس را امر نمود تا اسب را زین کرد و مهیا نمود . ولیکن این اسب ، اسب پدرش بود . مشهور آفاق . هیچ اسبی بروپیشی نگرفته ، چون پدرش فوت شد ، یال و دم اسب را درماتم پدر بریده بود . گفت ای مادر ؛ این اسب بی مثل و بی عیب بوده و اکنون معیوب شد. اگر مقداد را پسند افتد هبه ای است از من به او .

پس مادر مقداد اسب و سلاح را برداشته به نزد پسر آمد . وچون مقداد اسب را به آن حال دید بگریست . واین چند بیت انشاد نمود :

به عمر من که مرا عمر خوش نمی گذرد
زمانه بهر من آماده کرده است تعب (۱۱)
ز بعد عمری چون خواهدم سوار کند
بریده یال و دم اسبم همی دهد زغضب
مرا زمانهٔ غدار صبر فرماید
صبور باشند آزادگان به وقت کرب
عجب مدارید آن بنده چون شود فردا
زطعن و ضرب به بینند کارهای عجب

بحق خانه که این اسب نیست در خور من

ولیک روز جد است این نه روز طرب *

راوی گوید که این اسب درمیان عراق طاق بود . وهیچ اسبی برو پیشی نمی گرفت ، وباد به گردش نمی رسید . ولیکن چون آن دختر را پدر فوت شد ، از غصه آنکه غیر پدر را برو سوار نمیتوانست دید یال و دم اش ** را برید تا معیوب شود و کسی برو سواری نکند .

پس مقداد زره پوشیده ، شمشیر حمایل کرده ، نیزهٔ خطی بدست گرفته ، روی به میدان نهاد . دید که قریش صف کشیده اند . و از یک طرف جوانان قبیله صف بسته ، هر دلیری با شجاعی ، و هر جوانی و هر نیزه داری با نیزه گذاری قرین و کفو باکفو ، در میدان حرب به طعن و ضرب داد مردی و مردانگی می دهند .

همه را نظر به میاسه است . چه او ترسنده را از ترساننده و گریزنده را از گریزاننده امتیاز می کرد . و به محض دیدن می شناخت

پس مقداد چون شیری خشم آلود به میان صف آمده برآنها که به دعوی آمده بودند ، و هریک خود را کم از عمرو و عنتر *** نمی دانستند . حمله ها نموده همه را خسته و بسته گردانید . به نحویکه فرار برقرار اختیار کردند . وبه روایتی بیست تن از شجاعان بر دست مقداد کشته شدند . پس روی به قریش کرده به این مضمون چند بیت انشاد نمود :

خبر از من رود امروز به اطراف جهان

که اگر بشنود آن ، شیر هراسان گردد

* باید باشد : روز عیش و طرب .

** دمش

*** دو تن از پهلوان دورهٔ جاهلیت

ای اباجهل : سخن بشنو وَ برگرد و برو
پیشتر زانکه تنت طعمهٔ مرغان گردد
آمدی خطبه کنان ، خایب و خاسر رفتی
ای بسا سود که آخر همه نقصان گردد (۱۲)

وشجاعتی در آن روز از مقداد به ظهور آمد که همهٔ دلیران انگشت‌ها به دندان گرفته ، چشم های شان خیره مانده بود . چه پیش از آن ازو شجاعتی ندیده بودند و نه شنیده . وچون میاسه آن دلیری و مردانگی ازو مشاهده نمود ، در تعجب مانده متفکر شد . و دلش به مهر و محبت او مایل گشت و اسبی داشت فحام نام که در عرب نظیر نداشت ، در تندی از برق و باد گرو می برد . وکوه را چون دشت به یک پامی سپرد ، سوارش از آن اندیشه فارغ که دشمن به گردش تواند رسید . و دشمن از آن فکر بری که سوارش را از دور تواند دید . چنانکه شاعر در وصفش گفته :

اسبی و چه اسب اشقری دیو نژاد
بارفتارش ، باد چه و برق کدام ؟
مشکین یال وبلند سر تیز نگاه
صر صر تگ و آهو روش وکبک خرام
باریک میان وخوش کفل سیمین ساق
آدم منش و خوش جلو و نرم لگام
باریک دم و گرد سُم وسینه فراخ
اندک خور و بسیار دو و نام فحام
خلقی به تماشای خرامش مشغول
میاسه برو سوار چون ماه تمام

از اسب و سوار ، دشت و صحرا روشن
چون بدر که از شفق برآید گه شام

میاسه با آن حسن و جمال و غنج و دلال ، برین طور اسبی سوار ، از شوق مقداد بی آرام و بی قرار . سر راه را تنگ تنگ به عزم جنگ بر مقداد گرفته و به آواز بلند با مقداد گفت : ای جوان شجاع و دلیر و ای دیوبند شیر گیر ؛

میاسه دخت جابرم ، من که شهان
خواهندش و در خواب نه بینند او را
دارد سر جنگ با تو بگشا و ببند
گر زانکه شجاعی ، کمر و بازو را

مقداد نیز مردانه در برابرش به عزم دست برد بی محابا آمده گفت :

مقداد منم چو بچهٔ شیر ژیان
افکنده به خاک پهلوانان جهان
واقف شوو بشناس مرا غره مشو
زنهار به اسب و نیزه و تیر و کمان

(۱۳)پس بریکدیگر حمله نمودند ، وطعن و ضرب درمیان این دو دلاور بطول انجامیده ، هرچه این می گشاد او می بست . وهر چه او می بست این می گشاد . ونظارگیان از هر طرف آفرین می کردند . و زبان ها به تحسین می گشادند . تا آنکه بر میاسه کار تنگ شده دانست که حریف غالب است . پرده ازرخ برداشت . چون مقداد را نظر بر او افتاده ، آن حسن و جمال را مشاهده نموده دل از دست داده مضمون این چند بیت ادا نمود .

بدری دیدم به چشم خود نورانی
نوری که کند زیادتی بر انوار

نوری که کند ظهور بعد از ظلمت
نوری که بود چون زپس لیل ، نهار
از ابر برآمد آفتابی ناگاه
بامن دیگر نه صبر ماند و نه قرار
گفتم که ز جنس آدمی یا پری
کز دیدن تو گشت دلم زار و نزار
گر آدمی ، آدم نبود ، با این حسن
ور حور و پری ، ترا به این کار چه کار

چون میاسه این بیت ها را از او شنید در جوابش گفت :

ای که کردی در وصال من طمع
باز نشنیدی که من از چیستم
می شناسانم کنون خود را به تو
تابدانی کیستی من کیستم

چون مقداد کلام او را شنید غیرتش به جوش آمده گفت :

من مقدادم منم که نبود
زین گفت و شنید هیچ باکم
در معرکه از کسی نترسم
در جنگ چو شیر خشمناکم
کوته نکنم ز دامنت دست
گر سعی کنی تو در هلاکم

باز میاسه را حمیت دامن گیر شده خروش بر آورده نعره زد و برمقداد حمله آورده گفت :

مردی پیش آ و گفتگو را بگذار
صولت بنما و آرزو را بگذار

از حیله و مکر ما کسی جان نبرد
گرجان خواهی روی به کورا بگذار

مقداد طعنه اش را رد نموده نعره ای زد که کوه و دشت به لرزه آمد . وهر دو را غضب در حرکت آمده ، نیزه بر نیزهٔ هم افکندند . و در ابرو ها خم افکندند . و بار دیگر چندین طعن نیزه رد و بدل شد . میاسه حیله را تازه کرد و بار دیگر (١٤) رو بـه او نمـود و به یکبـارگی مقـداد را دل از دست رفتـه گفت : این دختر به مکر مرا اسیر خواهد کرد . پیش از آنکه اسیر شوم فکر خود باید کرد . ونیزه را گردانیده به ته نیزه اش زده از ، اسبش در گردانیده ، و برگشت . واین بیت ها انشاد نمود :

چو پرسند قوم تو ای ماده شیر
از آنهـا که دیدی تو از پردلان

بگو هیچ دیدی چومن پر دلـی
که در جنگ باشـد چو شیر ژیان

مـرا دیده ای هیچ باهول وبیم
مـرا هیچ گه دیده باشی جبان

چه سان دیدی ازمن گریزان شدند
گروه قریشی ز پیر و جوان

نمـودم تـراهم به میدان جنگ
فنون شجاعت ز تیر وسنان

فکندم ترا بعـد ازین بر زمین
بپوشاندمت ثوب ذل هوان

مـرا پانزده سال از عمر رفت
زمن دیدی آنچت نبد در گمان

پس ارزانکه عمرم به پنجه رسد

چه خواهند دیدن زمن مردمان

حمایت کنم آن زمان خانه را

به اسب وسنان و به تیغ یمان

بعد از شنیدن این ابیات میاسه با خجالت تمام به منزل پدر رفت . وبعد از ترحیب و عذر ماضی و سخنان از هر باب و هر جا و گفتگوی شجاعت مقداد و حرف محبت و وداد ، باهزار خجالت و شرمندگی و زمین بوس و افکندگی عرض نمود که :

ای پدر مهربان چون با این سیه بخت بی خانمان قرار داده بودید که هر کرا از جوانان بعد از جنگ و کرب پسند نمایم مرا به او عقد نمائید . و زنگ غم از دل بزدائید . من این جوان را که از قبیله (کنده) است . و در میدان برمن غلبه کرد و مرا از اسب به زمین آورد انتخاب نموده ، و به زناشوئی او راضی شده ام . چه از او اشجعی ندیدم بلکه از هیچ کس نشنیدم . رضا از تو می خواهم و درهر کاری به تو می پناهم

پدر جوابش داد که :

ساکت باش و به عبث (۱۵) خاطر مرا مخراش که سادات عرب و اکابر ذی رتب از ربیعه و مضر و بزرگان دگر ترا خطبه نمودند . و خواستگاری کردند، ابا نمودی و راضی نشدی . واکنون به ضعیف تر کسی از قوم و قبیلهٔ خود مقداد بن اسود راضی شده ای که نه مال دارد ، و نه حسب و نه نام دارد و نه نسب .

میاسه جواب داد که ای پدر من مکرر عرض کرده بودم که رغبتم به مال دنیا نیست . ونظرم جز به شجاعت و غلبه در روز وغا نی .

پدرش گفت : جوانان شجاع بسیارند-که با اصل و نسب یارند . تو شجاع را کجا دیده ای و وصف شان را کجا شنیده ای ؟ گفت : دلم به

او مایل است و عمده در این امر دل است . اگر به رضای خود (مرا) به او دهی فهو المطلوب والا دست او را گرفته از قبیله بیرون می روم . و به نهب و غارت مشغول می شوم . واین باعث بدنامی و دشمن کامی است .

پدر گفت : ای وای ؛ که مرا رسوا می کنی و درمیان مردم به بدی شهرت می نمایی . و دلگیر از خانه بر آمده به خدمت قریش آمد . واز ایشان عذر خواهی نمود و گفت : چون من با این دختر عهدی بسته بودم و شرطی کرده خلاف آن نمی توانم کرد . و او به آن جوان مقداد نام راضی شده ، مرا معذور دارید .

پس قریش خائب و خاسر راه خود را پیش گرفته برگشتند و امید شان به نومیدی بدل شد . و جابر به مجلسی که اکابر و اشراف قبیله جمع بودند آمده اظهار دلگیری نموده باقوم مشورت کرده گفت : چه می گوئید در باب مقداد که این دختر با او مایل شده و برمن گران است ، همه بیک زبان گفتند : که ای سید قوم و ای بزرگ قبیله بدانکه

در قبیلهٔ کنده از پدر مقداد مالدار تری نبود و درحسب و نسب او بزرگتری نه نوائب زمان (۱۵) و طوارق حدثان او رابی مال و منال کرده و گردش زمانه او را به این حال انداخته . مال دنیا در معرض زوال است ونتیجهٔ دنیا و زر وبال . و مقداد سواری بی بدل است وشجاعی درمیان شجعان مثل ، ازو بهتری نخواهی یافت . زنهار که رو ازو نخواهی تافت . اگر او راضی شود تو نیز راضی و شاکرباش . و به رد کردن میاسه خاطرش مخراش که او انتخابی خوب کرده وبهترین قوم را پسند نموده .

و چون جابر از قوم این سخنان شنید قوم را وداع نموده به خانه میاسه را به نوید زنا شوئی مقداد خوشدل ساخت . پسرش

را گفت ، برو به خانهٔ مقداد بن اسود و ازمن دعا برسان وبگو پدرم التماس دارد که قدم رنجه نموده ، کلبهٔ مارا به قدوم بهجت لزوم مشرف سازی . پسر چون به خدمت مقداد آمد دید که لباس حرب را کنده و جامهٔ از پشم شتر پوشیده گفت : پدرم دعا رسانده والتماس قدوم شما نموده فرمود سمعاً و طاعة . وچون خواست که راهی شود خال او همراهی نموده به خدمت جابر آمدند .

بعد از ترحیب و تواضع مقداد گفت : یا جابر غرض از طلبیدن ما چه بود و باعث بر آمدن ما به خدمت خیر است یا شر ؟ جابر فرمود که ترا به خوان برای کار خیری طلبیده ام . میاسه را که اکابر عرب خطبه نمودند، و به هیچ یک راضی نشد، چه می گوئی که او را به تو تزویج نمایم ؟ گفت : چه به از آن است اگر به من راضی شوی ، باعث سرفرازی من باشد . گفت : در مهر او چه می گوئی ، وچه چیز داری که قابل مهر او تواند بود . مقداد گفت : از شما طلبیدن و از من بهم رسانیدن .

جابر گفت : میاسه بی مثل است ومهرش (۱۷) گران بهاست و به دست آوردن فوق طاقت شماست . مقداد گفت : هر کرا طاؤس باید جور هندوستان کشد . هر چند گران باشد در طلب آن بجان خواهم کوشید . گفت : چار صد شتر سرخ موی چشم سیاه که محملش از متاع مصر باشد و صد اسب عرب که مثل آن یافت نشود . بازین ویراقی که در خور آن اسبان باشد ، باپنجاه رطل عنبر اشهب و پنجاه جامه از دیبای سرخ و پانصد اوقیه طلای احمر و هزار اوقیه نقرهٔ خام ، و گردن بندی از مروارید غلطان ، وهودج حریر تری که در خور سواری چون آن هودج نشینی باشد و چون آنچه مذکور شد ، به هم رساندی ولیمهٔ عظیمه ای می کنم ، که بزرگ و کوچک و دور و نزدیک وسیاه و

سفید و زن و مرد را طلبیده عروسی بکنیم که هیچ گوشی نشنیده باشد، وهیچ چشمی ندیده .

پس از آن میاسه را به تومی سپارم ، وترا به فرزندی قبول می کنم.

مقداد گفت : منت می دارم و با این مهر که گفتی راضی شدم .

خالش از این راضی شدن و قبول کردن تعجب نموده گفت : این مقدار مهر را از کجا می آری واین چیزها را از کجا بهم می رسانی ؟ گمان من اینست که جابر می خواهد ترا از سروا کند و به مثل ,, ماهی که نخواهی دمش گیر ,, عمل نماید ، تا ترا این هوس دامن گیر نشود و میاسه را ازین معنی در خاطر نگذرد .

مقداد گفت : ای خال بر اسبم سوار می شوم و شمشیرم را حمایل می کنم و در طلب آن می کوشم . و امید دارم که محروم نشوم .

و در آن زمان مقرر بود که به دامادی کسی که راضی می شدند . انگشتری بدست اومی کردند . جابر انگشتری ازدست بیرون کرده در انگشت مقداد کرد و گفت : میاسه را به مهـــری که مذکور شد بتو تزویج کردم . بشرط آنکه از امروز تا سه ماه دیگر برسانی . و اگر سه ماه بگذرد و مهر حاصل (۱۸) نشده باشد به دیگری او را تزویج نمایم .

مقداد شرط را قبول کرده از خدمت جابر مرخص شده بیرون آمد . و اسباب سفر مهیا کرده ، سلاح پوشیده قدم در راه نهاد .

وجابر بر خیمه ای پشمین زده میاسه را در آن جا داده بود و بر گردآن خیمه ای دیگری زده و بر دور هر دو خمیه جمعی را با نه رأس غلام نیزه گذار و هفت کنیز خدمتگار به جهت حفظ و حراست میاسه مقرر داشته بود که بیگانه ای نگاه در آن خیمه نتواند کرد . ونظر بر آن نتواند انداخت . مقداد بر آن خیمه گذشت و مضمون این ابیات را انشاد نمود :

خیمه هائیکه زدند از پی هم

همگی از پی آزار منست

بجز آن خمیه که چون قصر بهشت

مسکن یار وفا دار منست

گرد آن خانه بگردم که درو

جان من، عمر من و یار منست

وچون این آواز به گوش میاسه رسید ، شعرش را شنیده بی تابانه از جابر جست . و در بدیهه گفت :

بروز وصل تو با دوست ، بسته ام عهدی

که جز به مردنم از خاطرم بدر نرود

محبت تو چنان جای کرده در دل من

که گر سرم برود مهر تو از سر نرود

گر آمدی، به تنم جان رفته باز آید

وگرنه دل ز پی دلبر دگر نرود

چون مقداد این شعر را شنید با چشم گریان و دل بریان گفت :

صباح و شام سلام و درود من برساد

به خانه ای که درو آرزوی جان منست

سلامی و چه سلامی که بی ملالت و غم

در آن سلامت روح من و روان منست

پس میاسه باگریه و ناله در جواب مقداد گفت :

سلام خدا بر تو بادا که من

ندارم به غیر از تو یار و حبیب

شب و روز در خواهم از کردگار

که بازت رساند به من عنقریب

کنم صبر تا باز گردی به مـن
که خلاق من قادرست و مجیب

وچون این شعر را شنیده بر گریه صبر نتوانست کرد (۱۹) اشکش بر رو دوید و آواز گریه اش بلند شد و می گریست و می گفت :

بر آنم که سر در بیابان نهم
که عزم سفر کرده ام ای حبیب
درین سیر مال فراوان و گنج
طمع دارم ارزانکه باشد نصیب
در اطراف عالم دوم شـرق و غرب
به مطلب رسم یا بمیرم غریب
تو میدانی ای نام بردار شیر
(که) مقداد چون پا کند در رکیب
زتیغش همی خون چکد بر زمین
بدرد دل شیر را ازنهیب
به بخت آزمایی کنون میروم
بیابم ظفر ، یا بمانم کئیب
خدایا تو حاجات درماندگان
بر آری که هستی سمیع و مجیب

وچون (میاسه) این شعر ها را شنید از خیمه بیرون دوید و بی محابا و بی تابانه گریه کنان و نالان این بیت ها بر مقداد خواند :

به سلامت روی و باز آئی
در دلم آتشی زفرقت تست
زود باز آردت خدای به من
دل و جان هر دو وقف خدمت تست

تو در آنجا غریب (ناشـادی ؟)

من چه باشم غرض سلامت تست

گر ترا سعی بهر مهر من است

مهر من مهر تو محبت تست

زود برگرد و فکر مال مکن

که مرا مال و ملک رجعت تست

پس یکدیگر را وداع کردند . میاسه گفت : میان ما و تو عهدی ست که جـز به مرگ شکسته نشود . و اینک به دعا و زاری و گریه و بی قراری چشم براه و گوش بر آوازم . تاترا خدای به من باز رساند . مقداد گفت : من هم توکل به خدا کرده ، قدم در راه می نهم ، تا ببینم که از پرده غیب چه رخ نماید.

و اسب را گرم کرده منزل به منزل و وادی به وادی طی مراحل و قطع منازل می نمود . تا آنکه بعد از هفته ای سیاهی از دور دید . به جانب آن حرکت کرد . چون نزدیک رسید ، دید چهار صد شتر سرخ موی سیاه چشم ، باجل هـای ابریشمین و چـار کس همراهند . جامه های فاخر و اسب های نفیس . طمعش به حرکت آمده نعره برایشان زده گفت : ای جوانان ؛ اگر نجات خواهید بگذارید آنچه با شماست وبه سلامت بروید پیش (۲۰) از آنکه بامرگ دست و گربیان شوید . و از کرده پشیمان گردید .

پس یکی از ایشان برو نعره ای زد که زمین به جنبش درآمد و گفت : مادر بر تو گریه کناد و قوم تو به مرگت نشیناد ، تو کیستی ؟ که با اکابر بطحا و بزرگان صفا و سادات حرم و همسایگان زمزم این بی ادبی می نمایی ؟ .

گفت : من مقداد بن اسود م از قبیله کنده . شما کیانید ؟ .

یکی گفت : آن یک عباس بن عبدالمطلب است و آن دیگری برادر اوست ، حمزه بن عبدالمطلب و آن دیگری شیبه است برادر ایشان،* ومن عتبه ام . تراچه برین داشته که نفس خود را در مهلکه اندازی و قافله را نالان کنی ؟ وبر جوانی رحم نداری و باپیران در مقام آزاری .

گفت : مرا عشق و محبت برین کار داشته که بر میاسهٔ دختر جابر کندی عاشقم . وجابر از من مهر گرانی طلبیده ، که او را به من دهد .

فرمودند که از دختر و صفت مهرش مارا خبر کن .

گفت : اما صفت دختر اینکه حسن و جمال و غنج و دلال و شجاعت وشهرتش در مرتبه ایست که جمعی کثیر از قریش به طلب او آمده بودند و قصهٔ آمدن و برگشتن ایشان چون به مکه برسید گوش زد شما خواهد شد . .و از اکابر و اهالی عرب بسا کسان خطبه اش نموده اند وسر به هیچ یک فرود نیاورده ومرا پسندیده چنانچه مرا دل دربند اوست . او نیز در آرزوی وصال من است . اما مهر او را جابر بر من وعده کرده که تا سه ماه متوالی اگر فلان و فلان وهر چه جابر ازو طلبیده بود نام برده ـ ببرم دختر را به من دهد . و الا فلا .

وچون مقداد قصه را نقل نمود عباس گفت : والله که جابر بر تو تعدی کرده و ازین مهر طلب کردن غرضی نداشته ، الا آنکه دختر به تو ندهد . باری چون من قادر برادای آن همه نیستم ترا مددی نمایم و غلامی را گفت : که صد شتر مرا ازین شتران جدا کرده (۲۰) به مقداد بسپار . وچون حمزه دید که برادرش شتران خود را به مقداد داد و او

* باید به جای ایشان ، من باشد .

نیز به سنت برادر عمل نمود . وعتبه و شیبه نیز گفتند : که شما از ما کریمتر نیستید وهر چهار از شتران خود گذشته با اسبابش به مقداد تسلیم نمودند . و مقداد هر چند ابا نمود فایده نداد . کسان همراه کردند که شتر ها را به جهت او برانند و گفتند : امید واریم که تتمهٔ آنچه جابر برای مهر دخترش از تو طلبیده با حسن وجهی پیدا شده ، به مراد خود برسی و مقداد ایشان را دعا کرده . این چند بیت در مدح ایشان گفت :

ز اولاد هاشم بزرگان دین
چو ایشـان نباشـد بروی زمین
عطا کردن مال پیش از سوال
بریشان شده ختم ، در کل حال
به مـن هرچه شان بود از نقد و جنس
سپردند این مهتر جن و انـس
وزان به کی * بی سابقه بندگی
نمودند اظهـار شـرمندگـی
که کاش آنچه بودی ترا مـدعا
زما حاجتت جمله می شـد روا
خـدایا توئی کارساز عباد
بزودی بده جملگی را مراد

واز ایشان مرخص شد .

باز دشت و بیابان و کوه و صحرا را سیر می نمود . و منتظر فیوضات غیبی و واردات لاریبی می بود . تا به مدائن نزدیک شد . و در

* که

خاطرش خطور کرد . که اگر به کسری و لشکر او می رسیدم یمکن که بامطلوب در آغوش می گردیدم . وشربت وصال جانان نوش می نمودم . چه عنقریب وعدهٔ موعود بسر آمده و جـابـر از عهـدهٔ عهد بر آمـده .

درین اندیشه بود ، که از دور سیاهی لشکری را به نظر در آورد . وهر چند پیشتر می آمد طمعش بیشتر می شد . تا آنـکه رسیـد به جماعتی که سیصد کس بودند . وهزار شتر مال داشتند . از سرکار (ی) کسری و بجایی از پی کاری می رفتند . دندان طمع در آن فروبرده فریاد کرد . که ای قوم آنچه باشماست بگذارید و به سلامت برگردید ، پیش از آنکه مرگ شما را گریبان (۲۲) گیر شود (و) درین صحرا تن های شما طعمهٔ دام و دد گردد . چون آن جمع آواز او را شنیدند برو خندیده گفتند یا دیوانه است یا گرسنه . گوش به حرفش نکردند . وچیزی به بهاش ندادند . وچون دیدند که سر راه گرفته ، در آن گفتگو بجد است برو حمله کردند. و او چون آتشی که درنی افتد یا مخموری که در می افتد ، درمیان ایشان افتاد و یک یک را بر زمین هلاک می انداخت . تا آنکه وقتی واقف شدند که صد کس از ایشان را کشته و مجروح ساخته بود . باقی به هزار ترس وبیم راه فرار را پیش گرفته، جانی به تک پا بدر بردند . و مقداد شتر و سلاح ایشان را جمع کرده از راه به کناری رفته ، منتظر نشست که از غیب چه پیش آید .

گریخته ها خبر به کسری رسانیدند که سواری از عربان بادیه سر راه برما گرفت و از ما صد کس را کشته هر چه با ما بود از ماگرفته ، در فلان موضع نشسته است . وبه غیر از مال و اموال ما دگر مال و منال و خدم وحشم بسیاری هم با او بود .

چون کسری این قصه را شنید غضبناک شده گفت : ای وای برشما ؛ که سیصد کس زبون یک عربی شده اید ، و صد کس شما را

کشته وهر چه باشما بوده صاحب شده شمارا شرم نمی آید که حرف می زنید؟ گفتند : هر که برود آنچه ما چشیده ایم خواهد چشید.وهرچه ما کشیده ایم خواهد کشید .

کسری را غضب زیاد شده سرداری از لشکر ش را طلبیده گفت : جمع را برداشته برو و این بدوی را گرفته باهر چه دارد پیش من آر . سردار مستعد شد . چهار صد کس از مردان کاری وشجاعان کار دیدهٔ کار زاری برداشته رفت . تا آنجا مقداد بود . وبه لشکر سفارش نمود که او را مکشید که زنده او را به نزد پادشاه بریم .

چون مقداد را چشم بر ایشان افتاد همان گفتگوئی که با آنها کرده بود با این ها کرد . (۲۳) و غمخواری که بایستی نمود ، نمود و گفت . زنهار که بر جان خود رحم کنید . واسبان ویراق را گذاشته به سلامت برگردید .والا آنچه بینید از(چشم) خود بینید و این دو بیت بر ایشان خواند :

من آن شیرم که اندر روز هیجا

رهانیم بیدلانرا از فلاکت

بخاک مرگ اندازم یلانرا

چشانم جمله را جام هلاکت

وچون سپاهیان تازه زور کلامش را شنیدند برو حمله کردند و او از ایشان حسابی نگرفته در آن میان افتاد . وچون گرگی که درگله افتد در اندک فرصتی پنجاه تن از ایشان کشته بسیاری را مجروح ساخته از پیشش گریزان شدند . وترسان و لرزان خبر به کسری بردند که این اعرابی از تیر و شمشیر پروائی ندارد . ونیزه در وی کار نمی کند . واگر می خواست هر که را از (ما) مانده است به هلاکت می رسانید . اما کرم و جوانمردی نمود و برین جمع که مانده اند ترحم فرمود .

کسری را غضب به جوش آمد و سرداری دیگر را که گمان شجاعت و مردانگی تمام به او داشت طلبیده گفت : می شنوی ؛ که این نامردان چه می گویند و از یک کس بچه سان گریزان شده اند . پانصد سوار مردانه بردار و سر این اعرابی را بیار و اگر او را کشتید و این غم از دل من بیرون بردید شما را انعام و جایزهٔ در خور خواهم داد آن سردار سمعنا و اطعنا گفته پانصد مرد کار آزمودهٔ جنگ دیدهٔ مکمل ومسلح و مغفرها بر سر و زره ها در بر ، شمشیر های هندی برمیان واسبان تازی در زیر ران متوجه کشتن مقداد شدند .

وچون به آن سر زمین رسیدند که آرامگاه او بود دیدند که از شکار برگشته و آهویی صید کرده . و او چون لشکر تازه دید دانست که به حرب او آمده اند . از اسب به زیر آمده تنگ اسبش را کشید و زرهش را پوشید و خود بر سرنهاد ونیزهٔ خطی بدست گرفت (۲٤) و استقبال ایشان کرده رجزی خواند که مضمونش این بود :

من اینک رسیدم مهیای جنگ
به دستم یکی صارم سرفشان
همان نیزهٔ اژدها صولتی
که کردست عادت به قتل کسان
چو جولان کنم من به میدان حرب
بشارت شما را به ذل و هوان

وبریشان حمله ای کرد و کارزاری نمود که عجم را جنگ رستم دستان و عرب را شجاعت عنتر و سایر شجعان از یاد رفت . می زد و می بست و می کشت و می خست تاوقتیکه از آن لشکر نصفی کشته شدند ونصف دیگر اسب و اسلحه را گذاشته . نیم جانی به صد زحمت بدر بردند . و از جهت کسری خبر بردند .

غلامان و چاکران و مقداد اسب ها و اسلحه ها را جمع نموده مقداد به مقام خود باز گشت . و باخاطر حزین و دل اندوهگین با خیال میاسه در گفتگو شد و در فکر دور و دراز فروشد . نه می خورد و نه می خفت ، می گریست و می گفت : که کیست تا از من خبر دهد سلالهٔ جابر را و آن دلنواز دلبر را ، آن مشک موی ، خورشید روی مهربان ، نیکو خوی ابروکمان ، تنگ دهان باریک میان، عراقی (۱) زبان، نازک خد ، بلند قد ، آهونگاه من ؛ کان سیاه کندیه الاصل محال الوصل ، که آن (این) غریب مهجور مشتاق گرفتار به محنت فراق ، به امید وصل جانان هر دم خود را در آتش سوزان می افگند و می اندازد . جان میدهد و سرمی بازد . کسری * در لشکر کسری انداخته و جمعیت شان را پریشان ساخته ، بسیاری را شربت مرگ چشانید تا خود را به کناری کشانید و این هنوز اندکیست از بسیار و تا آخر به کجا رسد کار .

وچون بقیة السیف، آن لشکر به خدمت کسری رسیدند . با رنگ های زرد و تن های لرزان و محاسن های ** خاک آلود و دل های ترسان . از سختی آنچه دیده بودند و مشاهده نموده گفتند : ای پادشاه زمین و زمان و ای ملک دوران ؛ مارا نفرستـادی الا بسـوی آتش افروخته که هیچ آبی شعلهٔ او را فرو نمی نشاند . و او به هیچ نحوی از پانمی نشیند ، دردی ست که دوا ندارد و بلائی است که علاج نمی پذیرد .

پس ملک از شجاعت مقداد تعجب نموده ، غضب برومستولی شده

۱ ـ چنین است دراصل شاید عربی یا مراد لهجه عراقی باشد .

* یعنی شکستی ** ریش و سبیل .

سرداری را که اعتماد تملم برورداشت . باز باشش صد سوار یکه گزین انتخابی ، راهی نمود . به مال و جاه وعده داد و وصیت نمود که البته او را وهر چه با او هست بیارند وبی او یا سر او برنگردند . که کسی از ایشان عذر نخواهد شنید .

لشکر کسری می آمدند و دل ها در برشان می طپید . وچون به او رسیدند . دیدند که از اسب پیاده شد و احتیاط تنگ اسب نموده جنگ را آماده شد . زره جنگ را پوشید و جرعه غضب را نوشید . وبریشان نعره زد که ای از جان و زندگانی به تنگ آمدگان و با شیر شرزه به جنگ آمدگان ؛ بگذارید آنچه با شماست و سرخود گیرید والا دانسته باشید که در چنگ مرگ اسیرید . لشکریان همه به یک بار برو حمله کردند . و او به تن تنها بر آنها حمله نمود . و ده نوبت حمله ها متواتر شده در هر حمله بیست کس از ایشان بر خاک هلاک افتاده باقی فرار بر قرار اختیار نمودند . و زندگی را فوز عظیم دانسته خود را بکسری رسانیدند . و (مقداد) چاکران و اسلحه وامتعه و خیل و اسباب قوم را فرمود تا جمع نمودند . و او خود آمده نشست وبر سر گفتگو رفته خود بخود این مضمون را ادا می نمود .

به میاسه از من رساد این خبر
که بر خیل کسری زدم بارها
بر افروختم آتش حرب را
زمن فاش شد درجهان کارها
اگر چه زمن رفت در شرق و غرب
چه کردار های ، وچه گفتارها
چو از عهدۀ عهد جابر برون
نیایم بجاهست ادبارها

وچون در شهر مـداین هیچ خـانه ای (٢٥) نبود که آواز گریه و فریاد و نوحه نباشد از کشته های مقداد . و مکرر گریخته ها به خدمت کسری آمدند و از شجاعت او هر چه باید و شاید گفتند . کسری وزیر را طلبیده گفت : این مرد عرب دیدن دارد . اگر توانیّ که او را به اینجا رسانی که من بینم ، که این چه قسم جوانی است . و آنچه از او میگویند راست است یا دروغ . ممنون می شوم . وزیر گفت هر چه امر عالی به آن صادر شود ، در امضای آن بجان می کوشم . وپرده بر تقصیرات خود می پوشم . ملک فرمود که انگشتری مرا برده به مقداد بنما و بگو که در زینهـار منی و کسی را با تو کارنیست . بیا تا ترا ببینم و گلی از درخت مردانگی تو بچینم . وزیر سر فرود آورده ساز رفتن کرد .

وبعد از آن که به خدمت مقداد رسید گفت : اگرچه وزیرم اما بالفعل رسولم ، ندانی که مهمان فضولم و ملک مرا فرستاده و اینک انگشتری زنهار داده و رخصت یار فرموده که بخاطر جمع آمده شرف پای بوس پادشاه دریابی . و از او تاج و افسر یابی . و وزیر عارف به لغت عرب و عجم بود . با مقداد گفتگو ها کرد و صحبت ها داشت . و او را خرم و خوشحال به خدمت پادشاه برد .

ومقداد هم چنانچه عادت عرب است در اثنای صحبت به کلام موزون تکلم می نمود . چنانچه در خلال مدح او قصهٔ عاشقی و طلب مهر ، وگشتن در طلب او شهر به شهر ، بیان نمود . تا معذورش دارند . وهمت بر عفو جرأت جسارتش گمارند . شعر :

ای وزیری که در جهان هرگز

هیچ شاهی نداشت چون تو وزیر

تو چون جانی و این جهان چون جسم
نبـود جسـم را ز روح گزیر

گر کنی گوش ای ستوده خصال
قصـهٔ مـن که غصـه ایست کبیـر
نکنـی یاد از جســارت مــن
نشمـری کردهٔ مرا تقصیر
عاشقم پیش دلبری که ورا
نیست اندر جهان عدیل و نظیر (۲٦)
پدرش خواسته * زمـن مهـری
کـه از آن عـاجزند شـاه و وزیر
زان زنم خویش را بهر آتش
زان روم درمیان خنجر و تیر
که مگر کشته گردم و برهم
یا در آید بدست مال خطیر
گـر کنی رحم بر غـریبی من
یاشوی پیش شـاه عـذر پذیـر
جـای دارد از آنکـه مـن هستـم
عـاشق و بیکـس و غـریب و فقیـر

پس وزیر را شعر او بسیار خوش آمده خلعت فاخر بزرگانه واسبی از نفـایس روزگار بـازین طـلا و یـراق ملـوکانه باهــزار مثقــال طــلا وسلاح پادشاهانه به مقداد عنایت نموده اسبابش را در بیرون شهر در

* دراصل : خاسته

حصاری محکم حکم محافظت کرد . و او را باخود بدرگاه برده ، به پابوس شاه رفت ، و رخصت داخل شدن او حاصل نموده . طرز و طریق خدمت پادشاه تعلیمش فرمود .

وچون مقداد را نظر بر ملک افتاد زمین را بوسه داد و سلام تعظیم و کرنش وتسلیمی که در خور شاهان باشد بجا آورده قصیده ای غرا که در کمال فصاحت بود در مدح کسری خوانده ملک را خوش آمد تحسینش نمود و ده هزار دینار صله اش داده به او خطاب نمود . که ای مقداد ؛ ترا چه برین داشت که راه زنی و قافله تالان کنی * و رحم بربندگان خدا ننمائی ، وخود را در مهلکه اندازی (مقداد) زمین خدمت بوسیده گفت :

عمر ملک دراز باد-جابر نام عربی ست نامدار در قبیلهٔ ما . دختری دارد با حسن و جمال که در عرب شبیه و نظیر ندارد . برو عاشقم ، وچون او را خطبه کردم قبول نمود . ولیکن به مهر گران ، که کم کسی را آن میسر تواند شد . واز آن مشکلتر اینکه از.من عهد و شرط گرفته که اگر تاسه ماه آن مهر را تحصیل نکرده باشم دختر را به هر که خواهد بدهد .

پس ملک گفت : اولاً صفت دختر چنانچه هست بیان نما ، و ثانیاً مهری که طلبیده به تفصیل عرض کن . مقداد به زبان فصیح و بیان ملیح از سماحت و شجاعت (۲۷) و مهر و محبت میاسه وتفصیل مهری که جابر ازو طلبیده در خدمت کسری به نحوی بیان کرد که کسری را خوش آمده فرمود : که جابر بر تو تعدی کرده این قسم مهری گران طلبیده من از عهدهٔ آن برمی آیم و ترا دوست کام به مطلب و مطلوب

* تالان کردن بمعنی غارت کردن (غیاث)

می رسانم . اما بگو که اگر در راه هزار کس بتو رسند و خواهند که هر چه داری از تو بگیرند ، با ایشان چه خواهی کرد . گفت : ای صاحب مقداد ! شمشیر از نیام بر می آرم و نیزه را بر ایشان می خوابانم تا ببینم که خدا به که می دهد . وچه از غیب رخ می نماید .

ملک فرمود ای مقداد ! دوست دارم که جنگ ترا ببینم و محاربهٔ ترا مشاهده نمایم . مقداد زمین خدمت بوسیده گفت : حباً و کرامة ! امر امر خداونداست اگر به جد باشند هزار سوار را امر نماید که سوار شوند ، و در هر میدان که حکم ملک صادر شود جمع آیند . و از طعن و ضرب و فنون شجاعت در روز حرب همه هر چه دارند بعمل آرند . اگر برمن غلبه کردند هر چه تا امروز بهم رسیده است با خون من بریشان حلال . و اگر زیادتی از من باشد خیل و سلاح شان از من و نصیب ایشان خسران و نکال.کسری فرمود که ای مقداد ! نیکو گفتی و دُرّ انصاف راا نیکو سفتی . باید که فردا حاضر شوی ، تا من امر نمایم که همان جمع حاضر آیند و با تو محاربه نمایند . و ما آنچه تا امروز از مردانگی تو شنیده ایم برأی العین مشاهده نمائیم . و مقداد را رخصت نمودند که باقی روز به استراحت مشغول شده روز دیگر به درگاه ملک حاضر شود .

کسری وزیر را امر نمود ، که هزار سوار انتخاب نموده همه را اسب و زره و تیغ و کمر و نیزه و سپر داده حکم نماید که فردا صبح در میدان حرب به عزم طعن و ضرب با این جوان عرب حاضر باشند . و خاطر مرا به گزلک * عذر نخرا شند .وزیر هم (۲۸) انگشت قبول بردیده نهاده سر فرود آورد و نقیبان را امر کرد تا لشکریان را جمع

* باکسرهٔ اوّل ولام ، کاردکو چک با دستهٔ دراز . (برهان قاطع) .

کرده ، از ایشان هزار جوان کار آزموده انتخاب نمایند و امر به احضارشان فرمایند .

نقیبان هم بفرموده ، عمل نموده لشکر جمع نمودند . وانتخاب فرمودند وهمه را اسب و سلاح دادند . روز دیگر که آفتاب عالمتاب دنیا را به فروغ خود روشنی داد . از آن طرف مقداد و از این طرف لشکر کسری در میدان جنگ صف آرایی کردند . وکسری بر تخت کامرانی نشسته . مقداد را پیش طلبید تا به بیند که برهمان عزم باقیست یا نه . مقداد زمین خدمت بوسید و گفت : چون ملک مرا به این امر مأمور ساخته التماس دارم که حکم کند که تا لشکریان هر یک جامهٔ سفید بر بالای زره بپوشند تا بعد از آنکه میان من وایشان طعن و ضرب ردوبدل شود، بر ملک ظاهر شود که نیزهٔ من به ایشان رسیده یا نه . و خوشبویی از زعفران و مشک را فرمود تا حاضر کردند . وسنان نیزه اش را کنده پارچه ای از حریر بر نیزه اش بست . و لشکریان جامه های سفید بر بالای زره ها پوشیدند وبرخصت ملک بر مقداد حمله کردند . و مقداد بریشان حمله کرد . و درمیان ایشان افتاده سه چار نوبت ازین سر و از آن سر به این سر دوانیده به خدمت کسری آمده گفت :

تفحص نمائید که درین میان کسی هست که نیزهٔ من به او نرسیده باشد و علامت نیزه برو نباشد ؟

چون کسان به تفحص فرستادند هیچ یک را بی نشان نیافته کسری را غضب به جوش آمده گفت : وای بر شما ؛ این یک مرد است نه ازشما تیری و نه نیزه ای و نه شمشیری به او رسیده . ویک کس از شما نیست که سر نیزه ای از او به او نرسیده باشد . وهیچ یک از شما بی سلاح نیستید . بلکه بعضی باشد که سلاحش (٢٩) بهتر

باشد . این چه نامردی و ناجوانمردی است . این را چه توان گفت . و از دور و نزدیک هر کس بشنود چگوید . ای مقداد ؛ این هزار کس را بتو حواله نمودم همه را به تیغ بیدریغ بگذران ویکی را زنده مگذار . وهرچه دارند از اسب و سلاح بردار که این ها را زندگی عار است ، وموجب ننگ و شناراست .

مقداد حسب الامر شمشیر کین از نیام کشیده رو به ایشان نهاد وچون چندی را کشت همه به یک بار به زاری در آمده گفتند ، زنهار ؛ زنهار ؛ وچون مقداد معنی زنهار رانمی دانست ، همان بکار خود مشغول بود . وزیر به خدمت ملک آمده شفاعت نموده گفت . این قوم این مرد را مهمان ملک می دانستند وچون دیدند که اوسنان از نیزه دور کرده با خود گفتند : که چون او قصد هلاک ماندارد . اگر ماعزم کشتن او نمائیم ، شاید که بر خاطر مبارک ملک گران آید . وچون به زنهار آمده اند . اگر عفو فرمایند ، از کرم جبلی دور نباشد . پادشاه قلم عفو بر گناه آن بی گناهان کشیده مقداد را اشاره نمود که دست از ایشان بردار . مقداد دست باز کشیده و کسری به مجلس آمده بر تخت پادشاهی نشست و وزیر را امر نمود . که ده برابر آنچه جابر در مهر دختر از مقداد طلب نموده عطا کن .

وزیر حسب فرموده از طلا و نقره و اسب و استر وامتعه واثاث البیت و کنیز و غلام و مروارید وانگشتر و مشک و عنبر به مقداد عطا نمود که محاسب هم از حسابش عاجز آمد . فرمود که ای مقداد ؛ اگر نه آن بودی که ترا آن محبت در دل و آن هوا در سراست ترا رخصت نمی دادم ، واز خود جدا نمی کردم . ومقداد زمین خدمت بوسیده گفت : اگر آنچه ملک فرمود نمی بود از خدمت چنین صاحبی دور نمی شدم و از این درگاه جدائی اختیار نمی کرده و اگر زنده بمانم باز امید وارم

به پابوس مشرف (٣٠) شوم وچون وعدهٔ جابر نزدیک است از ملک رخصت انصراف می خواهم که به توجه ملک به مطلوب برسم .

درین وقت وزیر را چون وزرای جیدر آباد رگ حسد به حرکت آمده کفایتی به خاطرش رسید که عربی چون بلایی ناگهان بیک بار پیدا شود ، وچندین خلق را از عجم هلاک کند و به مزد دست این قدر مال و منال ازین شهر بدر برد . بی عقلی ست تن به این رخصت در دادن . وسفاهت است به این معنی راضی شدن به خدمت کسری آمده دعا و ثنای او بجا آورده گفت : زندگانی ملک دراز باد . من در کتب مجوس خوانده ام و از مؤبدان شنیده که در وقتیکه از ملوک عجم کسری نام پادشاهی پیدا شود که در روی زمین به قدرت و شوکت اونباشد در زمین عرب شخصی بهم رسد محمد نام و از اصحاب او جمع شجاع و دلیر باشند و یکی از ایشان مقداد نام باشد . و زوال ملک عجم بدست ایشان باشد و مرا در گمان می آید که این مقداد آن مقداد است . چه می شنوم که در عرب آن محمد نام پیدا شده و دعوی پیغمبری می کنند . پس ما چرا بگذاریم که این مرد زنده ازین ملک بدر رود . واین قدر مال و منال از عجم بدر برد . به حیله ای او را هلاک باید کرد . واموالش را صاحب شد .

کسری گفت : وای بر تو آنقدر از لشکر را به جنگ او فرستادی وهمه را نیست و نابود کرد . و دیروز هزار کس را به جنگ انداختی و برهمه غلبه نمود . به چه حیله او را توانی کشت . و به چه نحو او را هلاک توانی ساخت . گفت : من اول غافل شدم و اکنون بیادم آمده . آن شیر را که در بند داری برو سر میدهم او را مهلت نمی دهد که بجنبد . و از او به این سبب خلاص می شویم . به حیلهٔ روباهانه ای که نام شیر برد کسری را با خود همداستان کرده .

روز دیگر که مقداد به طلب رخصت آمد وزیر گفت : ملک می فرماید که شیری عظیم را به هزار حیله دربند داریم ، که از کوچکیش بزرگ کرده ایم . وهر روز یک کس و دو کس از مردم مارا ناچیز می کند . و از او به تنگ آمده ایم . اگر شـر او را ازما دفع میکـردی از تو ممنون می شدیم . و آن شیری بود که چون رعد می غرید و چون برق می جست آوازش تا دوفرسخ می رفت . و اگر برجمعی غضب می کردند سه و چار را بیک شکم می خورد ، وپنج وشش را در یک دم می کشت . و دو سه روز بود که گرسنه بود . به سایس سبع گفتند که او را آورده بر مقداد سر ده و مقداد را گفتند اینک سبع می آید . با خبرباش . وچون مقداد شیر را از دور دید کمریلی برمیان پر دلی استوار نموده ، شمشیر کین از نیام کشیده متوجه شیر شد . وشیر را چون چشم بر مقداد افتاد ، جستن کرد . و آن شیر معرکه ، شمشیر را چنان بر دهن شیر نواخت که تاکمرش بدونیم شد . هر نصفی بطرفی افتاد و فریاد از خلق بر آمده ، بردست و بازوی مقداد آفرین خوان شدند .

وملک را آن ضرب دست به فکر دور و دراز انداخته . مقداد را طلبیده گفت : مرا تماشای نیکو فرمودی . هیچ حاجتی دیگر داری ؟ گفت : حاجت های مرا جمیعا روا کردی و مرا در عرب و عجم نامدار گردانیدی . ذکر حاجتی بغیر از سلامت ذات بابرکات ملک ندارم . چه سلامت همهٔ آفاق در سلامت تست . حاجت من رخصت برگشتن است . ملک فرمود که البته از من حاجتی در خواه که صلهٔ کشتن شیر در ذمهٔ من باقی ست.گفت چون ملک بجدست هر چه خواهم رخصت طلب آن هست ؟ گفت : هست بگو واندیشه مدار . گفت : این تاج را که ملک برسر دارد می خواهم که در روز عروسی میاسه (۳۲) بر سر نهم . تا درمیان عرب موجب سرفرازی من باشد . فی الحال ملک تاج خود

را که هفت ساله خراجِ ملک مصر بود از سر برداشته به مقداد بخشید مقداد*دست به دعا برداشته کسری را دعا نمود و رخصت گرفته این چند بیت را مدح ملک انشاد نمود :

زشاه جهان کسرای نامور
که چون او زمانه ندارد بیاد
شدم نام پرداز و حاجت روا
غنی گشتم و رفت فقرم بباد
نکرده است هرگز کسی آنچه کرد
به من این شهنشاه باعدل و داد
زهر جنس وهر چیز و هر حاجتی
که یک خواستم ، شه مرا ده بداد
کنون می روم خوشدل و دوست کام
خدایش جزایی به نیکی دهاد

واز پیش ملک بر آمده با اسباب وسامان و اسبان و شتران به غوغائیکه شرح نتوان داد . منزل به منزل طی مراحل می کرد که شاید زودتر خود را به خدمت جابر رسانیده از عهدهٔ عهد برآید . وفراق میاسه بسر آید .

واما جابر چون مدتی گذشت و خبری از مقداد نیامد بخاطرش رسید که آنچه من از مقداد طلب کرده ام امریست قریب به محال که اویک کس و غریب بیکس بهم تواند رسانید ومدتی از وعده نیز گذشت ظن من آن است یا مرده باشد یا کشته شده ازین بیش انتظار او نباید کشید .

واتفاقاً مالک بن رماح بزرگی بود از قبیله سنبس و آوازهٔ حسن و جمال میاسه شنیده بود . برادر خود را با مال و منال بی شمار به همراهی شصت سوار نامدار به خدمت جابر فرستاده که او خطبه نمود و

جابر راضی شد و قبولش افتاد . وهر چند که میاسه گریه و بیقراری نمود ، فایده ای برآن مترتب نشده . او را در هودجی نشانده روانه قبیله مالک نمودند . میاسه نالان و گریان ، واین جمع شادان (۳۲) و خندان ، شکارکنان وصید افکنان می رفتند . در فکر که کی به خدمت مالک رسیده از او انعام ها و جایزه ها بیابند .

که صبح از دور قافله ای عظیم را دیدند که می آید . پیش قافلهِ جوانی در کمال زیب و زینت . و مقداد هم چون آن جمع را دید هودجی همراه دارند . هر چند که این طور واقعه ای در متخیله اش نمی گذشت . اما دلش به طپیدن در آمده ، بربی قراری دل صبر نتوانست کرد . پس اسب را پیش رانده پرسید ، که شما کیانید واین هودج چیست ؟ گفتند : ترا به این گفتگو ها چکار ، واز این پرسیدن بی فایده ترا چه سود . که بدانی این کیست . گفت : هر چه شما راهست گذاشته بسلامت بروید . گفتند : اگر شعر توانی گفت مارا مدحی کن تابه تو نفعی رسانیم . و اگر صاحب هودج را مدح کنی خود خیر بسیار یابی . چه او زوجهٔ مالک بن ریاح *سنبسی است ، میاسه دختر جابر کندی .

مقداد چون این گفتگو را شنید دود از دماغش بالا رفته گفت : بشارت مبادترا به خیری ، ای بشارت دهنده ، و ونیزه ای چنان بر سینهٔ گوینده زد که از پشتش سر بیرون کرد و گفت : که ای وای ؛ که بامن خیانت نموده ، غدر کردند و حرمت عهد و پیمان مرا نگه نداشته ، نقض عهد را سهل پنداشته ، آرام جان مرا بدست بیگانگان سپرده و گذاشته . نه از خلق شرمی و نه ازخالق آزرمی . من هم تیغ تیز را از

* پیش از این «رماح» آمده .

خون ایشان سیراب می کنم . و خانهٔ عمر همه را خراب ، تا فایده نقض عهد را بدانند که چیست و بفهمند که غدرشان با کیست .

اول از این ها سر کنم که به اعتقاد خود مطلوب مرا از دست من بیرون برده اند ، تابه آنها برسم که مرانیست و نابود شمرده انـد . بچشانم این قوم را شربتی از این تیغ هندی . تا بدانند که نمرده است مقداد کنـدی . بگذاریـد ای خون (٣٤) آرزوی مرا وسهـل مدانیـد گفتگوی مرا . شما به سلامت به قبیله خود برگردید تا من مطلوب خود را برگردانم . و چون آن جمع کلام او را شنیدند ، گفتند :

بس کن ازین مقال و از دل بیرون کن هوای محال . تو یک کس بیش نیستی و ما شصت کسیم . یک کس با شصت کس چه تواند کرد؟ و چه کار از پیش تواند برد ؟ مقداد گفت : گرگ هم یکیست و گله بسیار و شیریکیست و دام و دد بیشمار . گفتند : اجلت دامن گیر شده یا تنت از جان سیر شده ؟ مقداد چون دید که در دست جهل و غرور اسیرند و دانست که از جان سیرند . چون آتشی که در نیزاری افتد ، درمیان ایشان افتاده در طرفة العیـن بیسـت کس را شربـت هلاک چشانید ، و هودج مطلوب را به کناری کشانید . وبر او بیتی چند خواند که ترجمه اش اینست . شعـــر :

ای صاحب هودج که به این حالی شاد
هیچت نامد ز عهد و پیمانم یاد ؟
در وقت وداع بسته بودی عهدی
این بود آخر نتیجهٔ مهر و وداد
ای صاحب هودج ای بت عهد شکن
خوش زود فراموش نمودی از من

سر بیرون کن ز هودج خویش و ببین

خویشانت را بخون شده غرقه کفن

وچون میاسه این شعر ها را شنید بی تابانه از هودج بیرون آمده ، دامن به خاک کشان و اشک از دیده فشان ، قسم ها خورده زاریها کرد . که مرا گناهی نبود . واصلاً به این معنی راضی نبودم . و دلم همان گرم محبت تست و دیگـریرا بـر تو نگزیده ام . وغیری را بجای تو نپسندیده ویک دم بی گریه و زاری وفغان وبیقراری نبوده ام . لیکن با قوم و قبیله و پدر و مادر و اهل عشیره چه توانم کرد . که گمان این داشتند که ترا هلاکت دریافته و مرگ سر پنجهٔ حیاتت را برتافته . وصاحب شوکتی مالدار را طالب خویشی خود یافتند (۳۵) و آنرا غنیمتی عظیم داشته به یاری و مددگاری او شتافتند . ومن این دم فرحانم که باوصال دوست دست گریبانم . مرده بودم اکنون زنده ام ، ولی از خجالـت شرمنده ام . و در برابر اشعار او این مضمون را ادا کرد :

هـر چند که کردی ام ملامت ای دوست

صد شکر که دیدمت سلامت ای دوست

گر دیر تر آمدی نمی ماند از مـن

نه نام و نشان و نه علامت ای دوست

معلوم کن ای یار ملامت گرمن

کامد ز قبیله ام چه ها برسر من

گر زان نمی کردیم از بند خلاص

چادر بودی کفن زمین بستر من

پس مقداد بار دیگر آهنگ حرب ایشان کرده یک برادر مالک بن رماح در برابرش آمده رجزی خواند و جوابی شنید . وبعد از آن گفت : ای مقداد ؛ اگرچه جمعی از مردم مارا کشتی اما به خود مغرور مشو ،

که همیشه فتح از یک جانب نمی باشد . گاه از پشت و گاه بر پشت . بیا تا ماً و تو از میاسه بپرسیم . اگر مارا خواهد تو سر خود گیر ، و اگر ترا خواهد ما او را واگذاریم و از پی کار خود برویم . چه ایشان گمان داشتند که گریه و زاری ناله و بیقراری میاسه از فراق مالک است . چه تعریف کرم و سماحت و مردانگی و شجاعت مالک را بسیار کرده بودند و شوق و محبت او را به میاسه اظهار نموده بودند . مقداد گفت : من هم به این معنی راضیم .

پس برادر مالک با مقداد و چندی از مردم فهمیدهٔ آن جمع بپای هودج رفته گفتند : ای میاسه ؛ این کشش و کوشش همه به جهت خاطر تست . یکی از این دو کس را اختیار کن ، تا این جنـگ و فسـاد برطرف شود. و به این راضی مباش که جمعی کشته شوند . میاسه گفت : بهر چه من اختیار کنم هر دو طرف راضی خواهید بود . گفتند بلی ، رضای ما رضای تست . گفت : من مقداد را اختیار کردم . و ایـن امروزی نیست بلکه مدتیست که دلم (۳۷) دربند اوست . وبه آنچه قوم و قبیله من کرده بودند راضی نبودم . وچون مردم مالک گفتگوی او را شنیدند از قول خود پشیمان شدند .

وبعد از قال و قیل درمیانشان اختلاف به هم رسید . عون بن عامر مردی فهمیده بود برادران او می گفتند این مرد برین دختر عاشق است وتاکشته نشود از سر این دختر نمی گذرد . به مقتضای لاَ تُلقُوا بایدیکُم إلَی التهلکة. دست ازو باید داشت وبه سلامت مراجعت نمود. وبرادر مالک را با دیگران جهل جاهلیت دامن گیر شده می گفتند. می خواهید درمحافل و مجالس عرب ما را به جبن و عار و بد دلی و فرار نام می برده باشند . و درقبایل عرب ضرب المثل شویم که شصت کس را یک کس عاجز و زبون ساخت . و عروس مالک بن ریاح را از

ایشان به ضرب شمشیر گرفت . وبه موجب النار ولا العار به جنگ کردن و کشته شدن راضی تربودند . آخر عون بن عامر با یاران خود به کناری رفتند ، وبرادر مالک در برابر مقداد آمده به طعن و ضرب و جنگ و حرب مشغول شد . ومدتی مدید پا در جنگ قایم کرده حمله های مردانه نمود . و آخر به نیزهٔ مقداد که بر سینه اش خورد و ازپشتش بدر رفت بر زمین هلاک افتاد . وبرادر دیگری چون برادر را کشته دید . حمیت جاهلیت اش به حرکت آمده به خون خواهی برادر آمده بر مقداد حمله کرد . وساعتی بر حمله های مقداد صبر نموده درمیانشان طعن و ضربی چند ردوبدل شده ، به برادر ملحق شد . ومقداد جولانی نموده و این دوبیت را انشاد نمود .

ای قوم ضعیف طعن و ضربم دیدید
زین بیش به خود جورو جفا پسندید
زنهار به قوم خویشتن برگردید
زان پیش که از کرده پشیمان گردید

وچون بقیة السیف برادران مالک نصیحتش را نشنیدند بریشان حمله کرده یک یک را بخاک می انداخت (۳۸) تا از ایشان کسی نماند . وعنان را به جانب عون و رفیقانش معطوف ساخته خواست که بر ایشان حمله کند .

میاسه آواز داد که به عون و اعوانش کار مدار که او آنهارا از قتال تو منع می نمود گوش به حرفش نکردند . سخن میاسه را شنیده عون را رخصت انصراف داد .

وغلامان را فرمود تا اسب و سلاح کشتگان را جمع نموده ، خیمهٔ ابریشمین زده فرش های دیبا و استبرق گستردند . و میاسه را به خیمه در آورده بر وصال مطلوب شادی ها نموده ، خادمان طعام های

گونا گون مهیا کردند . وساقیان ماه پیکر جام و می به مجلس آورده پیاله های شراب ناب به گردش در آورند وخوانندگان به خوانندگی وسازندگان به سازندگی مشغول شدند . و میاسه از احوال سفر وتنهایی ومشقت های ایام جدائی می پرسید و مقداد یک یک را نقل نموده ، او می گریست و این می خندید . و درین سر زمین که منزلی بود خوش آب و هوا به عیش و عشرت کامیاب و کامروا مدتی مانده از رنج راه آسودند و تدارک ایام فراق نمودند . ولیکن عقد کردن و زفاف نمودن را حسب المشروط قرار دادند ، که چون به قبیله رسند . آنچه جابر طلب کرده بود به او تسلیم نموده عروسی نمایند .

ومقداد را آنچه برسر گذشته بود در قصیده ای طولانی به نظم آورده، چون طویل الذیل بود ترجمه نشد . اگر کسی خواهد به اصل رجوع نماید .

وچون از رنج راه آسودند و در فکر روانه شدن بودند که دیدند غباری مرتفع شد و گردی پیدا گشت . و از میان گرد دو سوار نمودار شدند . یکی بر اسب اشقر و دیگری بر فرس کوه پیکر . یکی را نورش زمین و زمان فرو گرفته . دیگری چون ماه دو هفته . مقداد احتیاط نموده زرهش را پوشیده و نیزه را بدست گرفته سر راه بریشان گرفت . آن جوان ازو پرسید که تو کیستی و درین راه از چیستی ؟

(۳۹) گفت : منم مقداد بن اسود کندی با نیزه خطی و تیغ هندی . نام و شان خود بگوئید . و راه عناد و فساد میوئید . یا اسب و سلاح را گذاشته به سلامت بروید ، پیش از آنکه در چنگ اسر اسیر شوید . آن بانگی بروی زد که دل دربرش به طپیدن در آمده گفت : ای پسر : بر گرد که اجلت نزدیک شده و روز عیشت تاریک گشته .

مقداد چون آن صولت وهیبت را بدید ترسان ولرزان گفت : من

انت ایها السید الهمام والبطل الضـرغام . کیستی توای بزرگ باهمت وهیبت و ای شیر با شوکت وصولت ؟ گفت : منم کشندهٔ مردان و فنا کنندهٔ شجعان ، پردلان میدان شجاعت را سردار ، کـرار غیـر فرار مظهر عجائب و مظهر غرایب ، لیث بنی غالب امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب . پس حمله برامیر کرده این رجز را خواند .

اصبر لضـرب مهنّدٍ و سنـائی .

وانظـر فعال فتی من الفتیان

اسقیک من کاس المنیة مسـرعا

وتکون طعم الوحش والثعبان

حتی تکون کاس لایرتجی

تبکی علیک جماعة النسوان

ترجمه اش اگر خواهی این است :

بکن صبری به ضرب تیغ هندی وسنان من

به بین آنکه تو کردار جوانی از جوانان را

چشانم مر ترا جام هلاکت من بدان زودی

که گردی طعمهٔ وحش و شوی مطعوم ثعبان را

وتاگردی اسیری کان خلاصی نبودش *

فلک بر تو بگریاند همه خویشان و نسوان را

وامیر علیه السـلام حملهٔ او را رد نموده برو حمله کرد و فرمود**

شعـر :

* ـ نبودش هرگز صحیح است .

** ـ صحت انتساب این داستان به حضرت علی ، ونیز انتساب این شعر با مجله نیست . داستانیست و چیزی بنام ایشان (دانش)

یا ایها العبد الذلیل انا الفتی
مردی الکماة و فارس الفرسان
انی علی وابن عم محمـد
علم الهدی ومطهر الادیان
ابرز لحاک الله انک لابسا
فی الدرع ثوب مذلة وهوان
الیوم او ردک (۳۹) الحمام موجلا
و اریک کیف معارک الشجعان

یعنی ای مرد خوار * زبون تا امروز جدال مردان ندیده ای به توبنمایم که مرد کیست وحرب چیست ومن کیستم و تو کیستی . شعـر :

ایا ذلیل و زبون بنده ، آن جوانمردم
که می کشم زپی یکدگر دلیران را
منم علی پسر عم مصطفی که ازو
پدید شد دینی کان ناسخ است ادیانرا
تنت زپوست جدا باد زانکه پوشیدی
پی مذلت و خواری زره ، مکن آنرا
بدست من تو ببینی هلاک خود امروز
بلی تو هیچ ندیدی جدال مردانرا

وچون امیر علیه السـلام رجز را خواند گفت : ای جوان مرد ؛ مرا چون جوانان دیگر و شجعانی که دیده ای تا امروز ، مپندار و مرا مثل دیگر شجعان مشمار و اگر نجات خواهی ، سر خویش گیر و بسلامت برو . مقداد گفت : ای جوان ؛ تو نیز مرا حقیر مبین وضعیف مپندار و زبونم

* دراصل : خار .

مدان واین گفتگو را بگذار .

پس حضرت امیر علیه السلام برو نعره ای زد که دلش بطپید و برخود بلرزید و ترسان ولرزان گریزان شده خود را به میاسه رسانید . و چون او را دید شرمش آمد که بگوید که گریخته و ترسیده ام ۰ باز بسوی امیر المؤمنین علیه السلام برگشت و رجزی خواند که مضمونش این بود :

چشیدن جام مرگ از دست دشمن
اگرچه تلخیِ بسیار آرد
بسی بدتر زمرگیست آن حیاتی
که خاری و زبونی بار آرد

پس حضرت امیر علیه السلام خندیده در جوابش خواند :

الیوم طاب لنا البراز و انما خیر الوری اثنان مجتمعان
فی (کف)ذا صمصامة وبکف ذا خطیه کالنار ذات دخان
ابرز فسوف تری هز براضیغما
ما مثله یوم الکریهة ثان
فاذا اردت تخلصاً إرجع الی
رب کریم واحد منان

واگر ترجمه این کلام معجز نظام خواهی ظاهراً اینست می فرماید (۴۰)

خوشگوار آید زبهر جنگ بیرون آمدن
با کسی کو بهترین شخصی بود در کار زار
درکف این تیغ هندی وان دگریک در کفش
نیزهٔ خطی بود چون آتش دنباله دار
زود بیرون آکه تابینی تو شیر خشمگین
آنچنان شیری که مانندش نباشد روزگار

گر خلاص خویش خواهی ای جوان بگذار شرک

با خدا برگرد و ازمن بشنو وایمان بیار

وبرو حمله کرد . که مقداد دانست که کشته می گردد . گریخته خود را به میاسه رسانید . و پهلوی اونشست ومیاسه را تعجب آمده گفت : ای مقداد ؛ تو خود را بر پانصد و هزار زدی و غالب آمدي . و دیروز در حضور من لشکری را شکستی والحال از یک جوان به این رسوایی گریختی . اگر از جنگ او عاجزی سلاحت را به من ده ، تاپوشیده بروم وبا این جوان نبرد نمایم . و تو در جای من بنشین وتماشاکن .

مقداد به او گفت : ای جان من ؛ بسر تو قسم که این جوان را در روی زمین مثل و مانند نیست . اگر بجدی می روم با آنکه فراق تو آتش در جانم می اندازد . اما در دست او کشته خواهم شد . این جوان علی ابن ابی طالب است پسر عمّ محمد که سید قریش است . و آوازهٔ بزرگی او و شجاعت این در شرق و غرب افتاده است ، من چه باشم که صد مثل من اگر در برابر او روند یکی را زنده نخواهد گذاشت .

واز گفتگوی میاسه غضب برو مستولی شده بار دیگر مرگ را به خود قرار داده در برابر آنحضرت آمد . درین وقت رگ هاشمی حضرت امیر علیه السلام در حرکت آمده . پیش حمله اش باز آمد ، کمر بندش را گرفته و از زینش جدا کرده ، او را بر هوا انداخته خواست بذوالفقار در برگشتن بدونیمش کند . آن سواری که همراه حضرت بود یعنی حمزه عمش علیه رضوان الله . شفاعت (٤١) نموده گفت : یا امیر صبر کن ؛ شاید به اسلام در آید ، که جوانست و حیفم می آید که این قسم جوان کشته شود .

امیر علیه السلام کمر بندش را گرفته هر دو دستش را محکم بریکدیگر بست . وچون میاسه مقداد را اسیر و دست بسته دید . از

گفته پشیمان شده ترسید که مقداد کشته شود . گریبان چاک کنان و لطمه برروزنان و نوحه کنان دویده به خدمت حضرت آمده گفت : ای جوان ؛ به این اسیر مهربانی کن وبرین ضعیفه رحم فرما . و از مال و منال هر چه خواهی از من خون بهای اوبستان . که من غریب و بیکسیم و دلم به او مایل است . ومدت ها در فراق او گریسته ام تا درین نزدیکی به من رسیده ، و اگر او کشته شود ، زندگی بر من حرام است . ویقین بدان که بی او زنده نخواهم ماندن . ومی گریست و می زارید ، و نوحه می کرد ، و جزع می نمود ، و در اثنای گریستن شعری خواند که ترجمه اش این بود :

ای گـرامی ترین خلق خدا

رحـم کن بر من و غریبی من

هودج و مال هر چه با من هست

میدهم خون بهای ونیست سخن

رد مکن (ای جوان خواهش من)

بکرم از من ای امام زمـن

وچون امام علیه السـلام گریه و زاری و جزع و بیقراری میاسه را دید و شعرش را شنید ، وسوز سینه و اشک دیده اش را مشاهده فرمود . مژده اش داده گفت : البشری بخلاصه یعنی بشارت باد تو را به خلاصی مقداد . خاطرت را جمع دار که به جهت خاطر تو مقداد را نمیکشم . وچون میاسه را باور نمی آمد بار دیگر به جزع در آمده گفت ای سید و ای سرور ، و ای فارس میدان شجاعت و ای بهتر همهٔ مردمان ؛ از روی مکرمت در کشتن مقداد تیزی وتندی منما ، که اگر او را کشتی من هم خود را می کشم . لغزیدن از ما و بخشیدن از تو .

باز آنحضرت او را تسلی داده دست مقداد (۴۲) را گرفته فرمود :

که یا مقداد هل لک فی کلمة خفیفة فی اللسان ثقیلة فی المیزان . یعنی ای مقداد چه می گویی با کلمه ای که در زبان سبک است و در ترازوی اعمال سنگین است . اگر بگویی خون ترا نگه میدارد و مال ترا به تو باز می گرداند . مقداد گفت : بعد از آنکه بگویم مرا چه خواهد بود ؟ فرمود : که از آتش دوزخ خلاص می شوی به بهشت عنبر سرشت در می آیی ، ویکی از برادران ما خواهی بود . هر چه از برای ما باشد از برای تو خواهد بود . وهرچه بر تو باشد برماست . یعنی دوست تو دوست ماست و دشمن تو دشمن ماست . مقداد پرسید که آن کلمه کدامست ؟ امیر علیه السلام فرمود : که آن کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است . مقداد گفت دست دراز کن تابا تو بیعت کنم . وبگو تا بگویم ، که دلم سخت به این کلمه مایل شده ، حضرت امیر علیه السلام دستش را گشود و مقداد دست امیر علیه السلام را بوسیده دست داد وبیعت کرد و گفت : لا اله الا الله محمد رسول الله و از روی اخلاص تمام مسلمان شده سر بر زمین نهاد شکر الهی به تقدیم رسانید .

پس آنحضرت روبه میاسه کرده گفت : اگر خواهی که در دنیا و آخرت با مقداد باشی ، تو نیز این کلمه را از سر اخلاص بگو که شوهر مسلمان وزن کافر در شرع ما درست نیست . میاسه گفت : کدام دولت ازین بهتر که باشما و در دین شما باشم که دل مرا نیز این کلمه می کشد . و او نیز به اخلاص کلمه گفت ، مسلمان شد . و امیر علیه السلام ایشان را وداع کرده گفت: به سلامت بروید بامال و منال خود، ولیکن ای مقداد : بر تست که از خدا غافل نشوی و نماز بجا آوری آری و زکوة مال بدهی . وهر گاه مصیبتی به تو رو آرد یا به بلایی گرفتار شوی این دعا را بخوانی که البته نجات می یابی . (٤٣) اللهم یا

غیاث المستغیثین و یا امان الخائفین ویا مجیر المستجیرین ویا مفرج عن المکـروبین و یا اله العالمین اسئلک بحق محمد الامین و آلـه الطیبین الطاهرین ان تفرج عنی وعن المؤمنین برحمتـک یا ارحـم الراحمین .

ومقداد دعا را یاد گرفت و حضرت امیر میاسه را به او عقد کرده ایشان را دعا فرمود . وایشان نیز خوشدل و خوش حال حضرت را دعا کردند . وبر فراق و جدایی از آنحضرت گریان شدند . ومقداد با اهل و مال روانه شده و در وقت رفتن شعری چند می گفت و می رفت . معنیش این بود :

خدای جزای خیر دهاد آن سید و سروری و بزرگ قوم و مهتری را که مارا از ظلمت شرک خلاصی داد . و زنگ کفر از دل مـازدود . وما را بدین حق هدایت فرمود . و آن سید قریش و سلالهٔ هاشم است . علی ابن ابی طالب وغالب کل غالب بن عم محمد مصطفی و هادی راه هدی . و راه نمود ما را به خدائیکه هست آفرینندهٔ ارض وسما . وبعد از آن قطع منازل و طی مراحل می نمود . تا آنکه با آن عدت و شوکت داخل قبیله شد .

وچون جابر را خبر شد که مقداد آمده ومیاسـه را همـراه دارد استقبال نمود . و به ظاهر اظهار بشاشت و شغف نموده پرسید که با آن جمع که میاسه را همراه داشتند چه کردی ؟ مقداد گفت : آنها را طعمهٔ دد و دام صحرا کردم. وآنچه کردم به تن تنها کردم . چه فتنه و فساد داشتند و خاک در دیدهٔ مردمی و آدمیت می انباشتند . چون گوش به حرفم نمی کردند رسید به ایشان آنچه رسید . ولیکن از تو دور بود که بامن عهدی (٤٤) کردی و خلاف عهد و پیوند جایز داشتی . ومرا ندیده و عهد مرا نکرده انگاشتی .

جابر شروع به عذر خواهی کرده گفت : چون مدتی از وعده موعود گذشت و از تو خبر ی نیامد و مالک بن ریاح ، میاسه را خطبه نمود . ترسیدم که اگر دختر به او ندهم ، کار به قتال و جدال کشند . وایشان قبیله بزرگ اند و تاب مقارمت ایشان نیارم . وچون شنیدم که بسلامت آمده ای بر سلامت تو شکر ها کردم . وتصدقات نمودم . بحمد الله که حق به حق دار رسید . اینک به تجهیز میاسه و مهیا کردن اسباب عروسی تو مشغول میشوم .

مقداد هم به گمان اینکه آنچه می گوید از صمیم قلب می گوید و در تدارک تقصیر و عذر غدر و خلاف عهد می پوید آنچه ازو طلبیده بود از مال خود جدا کرده به خانه جابر فرستاد ، بلکه زیاده بر آن هم چیزها ، از تحف و هدایا داد .

وجابر به ظاهر در کار سازی عروسی بود ، و در باطن به غدر و چاپلوسی در ظاهر اسباب عروسی مقداد مهیا می ساخت . و در باطن نرد عشق با مالک بن ریاح و دامادی اومی باخت . در ظاهر چنانکه با مقداد وعده کرده بود تمامی قبیله را از خورد و بزرگ طلبیده عیش می کرد و در باطن اسباب قتل مقداد سامان داده طیش می کرد . به ظاهر جام رواح به گردش در آورده شراب ناب برو می نمودند . و در باطن از برای کشتن او زهر می سودند . در ظاهر گوش بر نغمهٔ مطرب و صدای ساز بودند . و در باطن تا مالک کی برسد گوش بر آواز بودند . در ظاهر گاه مَی می نوشید و گاه مستان بودند و در باطن با حیله و مکر همداستان بودند . در ظاهرش مدح می نمودند ، و در باطنش قدح می فرمودند ، به ظاهر در بانگ نوشانوش بودند ، به باطن تا دشمن او را دریابد ، (۴۵) خاموش بودند . به ظاهر مسرت می کردند ، و به باطن در فکر مضرت می بودند .

القصه در خفیه چیزی نوشته قاصدی دوانیدند که ای مالک ؛ زود تر با جمعیت تمام خود را برسان که دشمن ترا مشغول کرده ایم . که انتقام برادران ترا ازو کشیده نامزد ترا بدست تو دهیم که او مسلمان شده است . و ما ازو بیزاریم . و اگرچه در ظاهر به عیش و عروسی مشغولیم ، از برای تو درکاریم . و به لات و هبل سوگند که ما غم برادران تو بیش از تو داریم. نه میاسه را به او الفتی است و نه مارا از تو کلفتی . هر چند زود تر توانی آمد بهتر .

وچون قاصد خبر به مالک رسانید . منادی را فرمود تا در قبیله ندا کرد . که واخوتاه وارجالاه یا آل سنبس اجتمعوا ؛ یعنی ای وای برادران من چه شدند و مردان مرا چه برسر آمد . وچون مردم قبیله جمع شدند گفت . شنیده اید برادران مرا چه به سر آمد و به چه خواری کشته شدند . واینک پدر زن من جابر نوشته است که زود خود را برسانید که دشمن شما را بدست شما دهم . تا او را و اقربای او را در عوض برادران وشجعان خود بکشید . ومن الحال روانه ام هر که بامن رفاقت می کند ، قدم در راه نهد که بعد از انتقام ، عروسی و عیش و عشرت کرده شراب خوران و عیش کنان مراجعت خواهم نمود .

وقوم و قبیله چون این خبر را شنیدند . بیست هزار کس با او روانه قبیله کنده شدند . و به تعجیل تمام قطع منازل می کردند وشب (و) روز نمی آسودند . وچون خبر به جابر رسید که مالک به یک منزلی رسیده مقداد را به شراب مشغول کرده داروی بیخودی در شرابش کردند . وچون بیهوش وبیخبر شد ، دست و گردنش را به بندهای گران بسته ، زنجیر در پا و غل در گردن ، در پوست شترش پیچیده با گله گاوان و خرانش انداخته ده کس را (٤٦) برو موکل کردند که مبادا کسی ازو خبری بگیرد . و خود استقبال مالک

کرده او را با اعزاز و اکرام تمام داخل خانه کردند . و اول تعزیت و آخر تهنیتش بجا آوردند . وچون مالک را چشم بر جابر افتاد گفت : ای جابر ؛ نیکو نکردی که گذاشتی تا برادران مرا با یاران من به خواری کشتند . و زن مرا به دست دیگری دادی .

جابر به لات وهبل سوگند خورد . که من از آمدن مقداد بی خبر بودم و اطلاعی بر جنگ اوبا یاران شما نداشتم ومن از گرفتن دختر چه خبر داشتم ، وکی راضی بودم که میاسه را او تصرف کند و حال آنکه مسلمان شده است و از دین ما برگشته ، وبا مسلمانان بیعت کرده و الحال دل خوشدار که او را بسته و خسته ام ، و بابندگران گرفتار زندان است . شما امشب از رنج راه بر آسایید و به خوردن شراب ناب کوفت از سر بدر کنید . تا علی الصباح او را با خویشانش بدست شمادهم که به هر نحویکه خواهید از او انتقام کشید و لشکرش را به قبیله قسمت کرده .

مالک را با مخصوصان در خانه خود به طعام و شراب و عیش و عشرت و غمزدایی دل محنت رسیده هجران کشیده شده از رنج راه و غم سوگ برادران پرسیدن گرفت . تا محنتش براحت و کلفتش به سرور تبدیل یافت .

وچون باد سحری بر مقداد وزیده بخود آمده ، دید که پا در زنجیر ، و دست دربند و غل در گردن است . بگریست و گفت : داد و بیداد که با من غدر کرده و به مکر و حیله مرا بسته اند . ای کاش بند و زنجیر مرا دور می کردند و مرا نمی بستند . تا خون خود را از ایشان می گرفتم . ای دریغا ؛ که به مفت کشته شدم . ای جابر ترا ننگ باد که مرا خسته و بسته بدست دشمن دادی . ودر اثنای گریه به خاطرش آمد

که مولای من در وقت وداع مرا دعایی تعلیم کرده بود . (۸۰) گویا می دانسته که مرا مصیبتی پیش خواهد آمد . وبه این قسم بلائی مبتلا خواهم گشت .

پس بنیاد جزع کرده ، خدا را یاد نموده دعا خواندن گرفت ، وتیر دعایش برهدف اجابت آمده ، حضرت عزت عز ذکره ، جبرئیل امین علیه السلام را در نیم شب به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرستاد که یا رسول خدا ؛ علی عالی * ترا سلام رسانیده و به تحیت و اکرام مخصوص ساخته می فرماید ، که بندهٔ ما مقداد بن اسود را در پوست شتر پیچیده می خواهند صبح به قتلش اقدام نمایند . و زنش را به مالک ابن ریاح سنبسی دهند . درین شب درهمین ساعت به منزل بن عمت علی ابن ابی طالب باید رفت . و او را روانه ساخت . که ما او را درهمین شب به آن قبیله می رسانیم . و اگر صبح به او برسد او را زنده نخواهند گذاشت .

پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سرو پا برهنه به منزل امیر المؤمنین علیه السلام آمده ، امیر علیه السلام پرسید که یا رسول الله ؛ چه چیز شما را درین نصف شب به اینجا فرستاده ؟ فرمود : که ای علی ؛ برادرم ، جبرئیل از پیش ملک جلیل همین دم آمده تر اسلام رسانیده و به تحیت و اکرامت تخصیص داده و فرموده که شیعهٔ تو مقداد را در پوست شتر پیچیده می خواهند فردا صبح او را بکشند و زنش را به مالک سنبسی دهند . اگر درین ساعت رسیدی و خلاصش کردی خوب و الا سعی تو عبث خواهد شد .

پس امیر المؤمنین علیه السلام بسلاح پوشیده اسب را زین نهاده

* مقصود ، خداوند است نه حضرت علی امیر علیه السلام .

مکمل شده به رخصت رسول الله صلي الله و علیه آله حمزه را همراه گرفته ، از حضرت رسول وداع شده قدم از مدینه بیرون نهاده . حضرت به قدرت کامله رب العالمین زمین را در نور دیده ، در نیم ساعت به قبیلۀ کندي رسید (٤٨) به خانه اي که مقداد در آنجا مقید بوده آمد شنید که می گرید و می گوید . ای مولای من ؛ در کجائی که مرا به این حال ببینی و مرا از دست دشمنان نجات دهی که دشمنی ایشان با من به جهت دوستي با تو پسر عم تو و دین و مذهب تست . یا علي اگر امشب مرا در یافتی یافتی والا هزار جان من فدای تو باد .

درین وقت حضرت امیر علیه السلام گفت : یا مقداد ؛ اینک رسیدم . خاطرت جمع دار ، که حق تعالی جل جلاله مرا به جهت خلاصی تو فرستاده و زود باشد که بدانند اصحاب ضلالت و کفر که با چه کسان غدر کرده اند . مقداد شکر الهی به تقدیم رسانیده ، گفت : لا اله الا الله محمد رسول الله . وآن ده کس که موکل بودند شمشیرها کشیده شروع به فریاد و غوغا کردند . حضرت امیر علیه السلام از ایشان ابتدا کرده هر ده را کشته ، مقداد را از بند خلاص نموده گفت : خود را به میاسه رسان و او را از غم و غصه نجات ده و خود به تهجد مشغول شد . و حمزه سپر را در زیر سر نهاده به خواب رفت . تا آنکه صبح روشن شده آنحضرت علیه السلام بانگ نماز گفت و بعد از نماز چون جابر را خبر شده بود که مقداد از بند رهایی یافته ، منادی را فرمود که در حی ندا کند . تا سواران حی جمع شوند .

راوی گوید که از قبیله کنده بیست هزار مردم جمع شدند . ومثل آن (با) مالک سنبسی آمده بودند . چون مردم این دو قبیله مقداد را با حمزه و علی علیه السلام مکمل و مسلح دیدند، صف ها بر کشیدند و منتظر جنگ و قتال و حرب و جدال ایستادند . و مالک و جابر مردم را

بر جنگ و حرب تحریض می نمودند . و وعده ها می دادند . حضرت امیر علیه السلام ندا کرده فرمود : یا اهل الحی ؛ هر که مرا شناسد ، شناسد ، وهرکه نشناسد من او را به خود شناسا گردانم . منم اسد الله الغالب و غالب کل غالب ، منم (٥٠) علی ابن ابی طالب .

انا علی ابن عم المنتجب
اخ النبی العربی المنتسب
صافی الادیم والجبین کالذهب
اکرم مولود و طیب وعسب
الیوم افنیکم بسیف وعصب
انا علی ابن ابن المطلب

منم علی پسر عم برگزیدهٔ حق
نبی هاشمی ، آن سید ستوده شیم
مرا برادر خود خواند و نفس خویشم گفت
اگر کسی نشاسد از آن چه باک و چه غم
مرا ست روی و جبین چون طلای نورانی
چنین حسب نه عرب راست درجهان نه عجم
فنا کنندهٔ این کافـران منم امـروز
مگـر کسی که در آیـد به مـذهبِ من و عَمّ

پس آن دو قبیله بیک بار بر امیر علیه السـلام حمله نمودنـد و آن حضرت روی مبارک به حمزه و مقداد کرده فرمود : که شما هر دو بر جای خود قرار گیرید و قدرت الهی را تماشا کنید . وبریشان حمله نموده ، مقداد گوید والله دیدم که تیغش چون آتش که شعله می کشید ، وسرهامی افتاد و آنحضرت از طرفی می رفت و از طرفی بر می آمد و می گفت : انا سهم الله الصائب ، انا سیف الله الضارب انا علی ابن

ابيطالب .

من تیر رسندهٔ خدایم　　شمشیر زنندهٔ خدایم

پس خود را به جابر و مالک رسانیده اسلام بریشان عرضه کرد . وچون حمیت جاهلیت به موجب النار لاالعار دلشان را تاریک کرده بود و صیقل نمی پذیرفت ، ابا نمودند وهر دو را تن از سر جدا کرده به یاران ملحق ساخت . با آنکه جابر پیش از آنکه کشته شود ، چون دید که سرها به چه طریق می افتد فریاد کرده قوم خود را گفت و نصیحت نمود که بگریزید که اگر شما گوسفندان بودید به این تندی کشته نمی شدید.

حاصل کلام هر آنکه هر که کلمه گفت خلاصی یافت وهر که گریخت جان بدر برد ، وهرکه ایستاد جانرا به مالک دوزخ سپرد . وتن را طعمهٔ وحشیان وددان آن صحرا نمود . راوی گوید که چون حضرت امیر علیه السلام (٥١) با حمزه از مدینه قدم بیرون نهادند وچند قدم حرکت کردند شنیدند که گوینده ای می گوید آوازش رامی شنیدند و او را نمی دیدند . شعر :

سیروا لقد ء لقیتم الرشاد
من عصبة لدینها جحّاد
انی انا من جنّ هذا الواری
متبعاً دین النبی الهاد
اعنی رسول الله ذا الایادی
صلی علیه خالق العباد
بشتابید تا جزا یابید
ای شما حافظان دین هدی
من از جنّیان این وادی
گشته ام تابع رسول خدا

آن رسولیکه لطف او عام است
باد بروی زحق درود و ثنا

پس آن حضرت در جوابش فرمود که :

ستسمع اصحاب الضلالة والکفر
یصیبون نارا قدا حرّ من الجمر
کما خالفوا خیر الخلائق احمد
ولم یؤمنوا بالله والحشر و النشر
لقدو کل الله العظیم بارضه
ملائکة یطوی بها مهمة غفری
الا اننا ناس من خیر عصبة
ویسعدنا الله المهیمن بالنصر

ترجمهٔ این کلام بلاغت نظام که آن بهترین جن و انس فرموده اینست :

زود باشد که بشنوی ای جنّ
حال و احوال اهل کفر و ضلال
که بدیشان رسید آن آتش
کاتش دوزخش بود چو زغال
وآنکه ایمان نیاورد به رسول
یا به قول وی از جواب و سؤال
حق کند امر بهرما که ملک
در نوردد زمین به استعجال
خلق را سروریم ما، وکند
مدد ما مهیمن متعال

راوی این قصهٔ عجیب و حکایت غریب نقل کرده که چون جابر و اهل او با مقداد غدر نموده او را دربند و زنجیر کشیدند میاسه به نزد تمیمه

مادر مقداد فرستاد که بدا ندو محمد مصطفی وعلی مرتضی را بگوید تا به داد او برسند و مقداد را مشکل حل شود . باید که بزناقهٔ باد رفتار سوار شده به تعجیل هرچه تمامتر خود را به (۵۲) مدینه رسول رسانی . گرفتاری مقداد و بند و زندان او را به تفصیل عرض نمائی که امیر المؤمنین را زود تر بفرستد که او علاج این کار تواند کرد . وهر چند که گمان ندارم تا رفتن تو و آمدن او مقداد را زنده گذاشته باشند . وتمیمه برناقه تند سوار شده توکل بر کریم کارساز کرده روانه مدینه شد .

چون مقداد از بند خلاص شده رفت به خدمت مادر که او را نوید خلاصي خود دهد . مادر را ندید ، از میاسه خبر مادر پرسید ، گفت : در آن ساعت که ترا در بند و زنجیر کشیدند بی تابانه چون مفری دیگر نمي دانستم . او را به مدینه رسول خدمت پیغمبر صلوات الله علیه وآله فرستادم .

مقداد سراسیمه بخدمت حضرت امیر علیه السلام آمده گفت : یا امیر المؤمنین ؛ میاسه مادر پیر فقیر مرا به مدینه فرستاده به خدمت شما ومن از بیکسی وتنهایی او و دد و دام صحرا وعربـان ودزدان بی حیا می ترسم آیا چه برسرش آمده باشد ؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود خاطرت را رنجه مدار که باری تعالی جل ذکره به برکت اسلام راه را برو نزدیک گردانیده به سلامت به خدمت رسول خودش رسانید . و حضرت او را به خلاصی مژده داد و دلش خوش و خاطرش جمع گشت . وچون مقداد از امیر المؤمنین شنید . حضرت را دعا کرده بر سلامت مادر سجدات شکر الهی به تقدیم رسانید .

وچون مادر مقداد به مدینه رسیده احوال سید کاینات پرسیده او را به مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله رهنمایی کردند . و در آن جا

ناقه اش را بر در مسجد پابسته به درون مسجد رفته ، رسول رب العالمین را سلام کرده حضرت جواب سلامش داده ازو پرسیدند که ای مادر مقداد ؛ چه خبر داری ؟ (٥٤) و در فراق پسر چون می گذرانی ؟ نالان و گریان گفت : ای رسول خدا ؛ اگر رخصت حرف زدن دریابم ، شرح حال مقداد و گرفتاری او بدست دشمن بیان نمایم .

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که رخصت دادیم هر چه دلت خواهد بگو . تمیمه احوال خود را به تفصیل بیان و به فصاحت و بلاغت تمام در قصیده ای طولانی به نظم آورده . از آن روزیکه قریش داخل آن قبیله شدند و تا آن روز که مقداد دربند افتاد تمامی را بر حضرت رسول الله صلوات الله علیه وآله خواند و آن قصیده را بعد از اتمام حکایت انشاء الله نقل خواهم نمود که اگر کسی میل شنیدن یا خواندش داشته باشد ، برکاتب اعتراض نکند که چرا ننوشت .

و اگر درین اثنا بنویسم نگویند که سخن درازی کرده ، القصه چون تمیمه فارغ شد . حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آن قصیده را تحسین نموده فرمود که ای تمیمه ؛ دلخوش دارو بر مقداد که من به امر رب العالمین پسر عم خود علی ابن ابیطالب وعمّ خود حمزه رابه جهت خلاصی او فرستادم و اکنون از بند خلاص شده است . وهیچ گونه تشویش ندارد . حمزه عمم در خدمت او پسر عمم علیه السلام با فرزندت خواهد آمد . تو اگر خواهی برو ، و اگر خواهی باش تا او بیاید .

مقداد چون از غم بند و زندان و قصهٔ دشمنی یاران خلاصی یافت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ازو پرسید که ای مقداد ؛ به زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی آیی ؟ یا بر بیکسی این قوم نظر داری و بخواهی با ایشان باشی ؟ . ای مقداد ؛ ترا مخیر ساختم ،

درین دو شق هر کدام را که خواهی اختیار کن . گفت : خدمت شما را نمی گذارم که پادشاهی عالم را جز دیدار آن سردار قریش نمی دانم . زیارت کنم و واجبات خود یاد گیرم، تا زنده باشم در سلک چاکران و بندگان شما باشم (۵۵) .

وخود در خدمت امیر المؤمنین روانه شده با تمام خدم و حشم . هرچه داشت از صامت و ناطق روانه مدینه شدند . وساکن مدینه شدند مقداد به پای بوس سردار عالمیان آنحضرت ایستاد این چند بیت را انشاد نمود *

پس مقداد و میاسه و همراهان به مدینه آمدند وهیچ خدشه ای در ایمان شان بهم نرسید یکی دو نه ، بلکه همه شان در ایمان و دوستی ثانی ندارند . جملهٔ آنها بعد از آنکه اموال و اسباب شان به مدینه رسید به فقرا و اصحاب صفه برادرانه قسمت کردند . به زیارت رسول خدا مشرف و به عبادت و خدا پرستی مشغول شدند .

مقداد درهمهٔ غزوات پیغمبر همراه با سید رسل وهم رکاب علی علیه السلام بود . ومیاسه که خود مؤمنه ای بود ، مثل شوهرش در راه حقانیت دین برحق جد و جهد می نمود . وهرچه داشتند به فقرا بخش نمودند .

درین رساله (آنچه) از راوی منقول بود به قلم تحریر در آوردم اگر سهوی ونقصانی خوانندگان را به نظر می آید اصلاح نموده دعا طلب دارم. درود باد بر، محمد رسول الله صلی الله علیه وآله واجمعین .

ندارم هیچ گونه توشهٔ راه
بجز لا تقنطوا من رحمة الله

* اصل اشعار و ترجمه آنها را به علت پوسیدگی کتاب نمی توان خواند .

نجیب مایل هروی

یادداشتهائی برهامشِ فهرستِ مشترکِ پاکستان

درجائی نوشته بودم که کتابشناسی بمثابتِ جان و روان است درکالبد تحقیق ؛ و بهمین مناسبت است که از دیرباز اسبابِ آن ـ فهرستها و کتابشناسیها ـ درمیان اصحاب کتاب و ارباب قلم رایج بوده وبه صورتهای گونه گون درهر عصری از عصور مورد توجه و تأمل قرار گرفته . وسبب شده است که فهرستها وکتابنامه هائی ـ گاه کلی و گروهی وگاه خصوصی وفردی ـ پدید آیده چندانکه درسدهٔ چهارم محمّد بن اسحاق الندیم ورّاق (م ٣٧٨) بسیاری از کتب ملل و نحل ، فلسفه و حکمت ... را درالفهرست شناسانید ، و ابو ریحان بیرونی رساله ای در مؤلّفات رازی پرداخت (١) . و ابن عربی (م ٦٣٨) رساله ای در تعریف دویست وچهل وهشت نگاشتهٔ خود نگاشت (٢) . و عبدالغفور لاری (م ٩١٢) فهرستی از مؤلّفات عبدالرحمن جامی را عرضه کرد (٣) . و سخاوی-محمد بن عبدالرحمن ـ (م ٩٠٢) اعلان التوبیخ را در تعریف امّهات مؤلّفات پیشینیان ساخت . وحاج خلیفه (م١٠٦٧) کشف الظنون را در شناسانیدنِ مصنّفات و نگاشته های فارسی و عربی از آغاز اسلام تاسدهٔ یازدهم برداخت . وحسن ابن علی کنتوری یزدی (م ١٢٩٧) ,,هدایة الأسماء فی بیان کتب العلماء" را در شناسائی کتابها و نگاشته های شیعی تبویب کرد . و محمّد جعفر منشی (طرب) در ,,جامع جعفری" فهرست کتابهای مترجم را که به دستور محمّد ولی میرزا انجام شده بود ، عرضه کرد . ودر پایان حاج شیخ آقا

بزرگ تهرانی الذریعه را درشناسائی کتب شیعه در ۲۹ جلد ساخت .

سوای فهرستها و کتابنامه های مزبور ، مؤلفان کتب رجال از قدماء نیز در مواردی فهرستواره ای از مؤلفاتِ صاحب ترجمه را آورده اند . چندانکه سام میرزا صفوی در ,,تحفهٔ سامی ,, مثلاً در ترجمهٔ جامی از چهل و پنج نگاشتهٔ او یاد کرده ، و امیر شیر علیخان لودی در ,,مرآت الخیال ,, در مواردی اسامی مؤلفات صاحب تراجم را فهرست وار آورده است . درمیان کتب تراجم و رجال ، که به فهرست تصنیفات و کتابشناسی و نسخه شناسی صاحب ترجمه توجهّ بسیار کرده است میرزا عبدالله افندی اصفهانی است صاحب ,,ریاض العلماء وحیاض الفضلاء,, ، که پس از وی شیوهٔ او را خوانساری در ,,روضات الجنات,, بانقصهائی تتبّع کرده است .

پس از پیدا شدنِ کتابشناسان ومتتبّعانی چون استوری، بروکلمان اته ، ریو ، بلوشه ، ستیووارت ، جوزف ایوانف ، مولوی عبدالمقتدر و عرضه شدن فهرستهای آنـان ، توجـهّ به ساختـن و پرداختـن فهرستها و کتابشناسیها درمیان فارسی زبانان ، عربها ومحقّقان و متتبّعان شبه قارهٔ پاکستان و هند ، باحیثیت کلید تحقیقاتی عنوان شد و صدها فهرستواره و کتابنامه از نسخه های خطّی فارسی ، عربی و دیگر زبانهائی ـ که در فرهنگ اسلام کارکردی داشتـه انـد ـ ساختـه و پرداخته شد بطوریکه امروزه تألیف ,,فهرست توصیفی فهرستهای نسخ خطی,, خود کتابی مفصّل تواند شد که یکی از دوستان کتابشناس باهمکاری و مشورتِ منِ بنده بدان پرداخته است .

باری یکی از فهرست نگارانِ کتابشناس که با صمیمیتِ درخور به کتابشناسی و فهرست نویسی ، در عصر ما ، درمیان فارسی زبانان رخ نمود آقای احمد منزوی است که سوای همکاریهایش در تألیف و

تدوین فهرستهای نسخ خطّی کتابخانه های ملی ملک، مجلس، و تألیف فهرست نسخ خطّی فارسی کتابخانهٔ گنج بخش ، و تحریر و تسنید و تحشیهٔ فهرست استوری (٤) ؛ فهرست نسخه های خطّی فارسی (٥) برای شناخت شخصیت علمی و تلاشهای پی گیرش بسنده است و کافی . أمّا سخته تر از آن ، کتابشناسی است که طیِّ چند سال اخیر ، باهتمام ایشان عرضه شده ، به نامِ فهرست مشترک نسخه های خطّی فارسی پاکستان (٦) ، که نگارنده درین گفتار ، ارزشی از ارزشهای فراوان آن را باختصار می نمایانم ، ونیز با اعتذار یاره ای از یادداشتهایم را ـ که پیرامن شناخت بهتر برخی از عنوانهای مذکور در آن فهرست ، وبقصد تکمیل و تألیف ,,کتابشناسی تصوّف و عرفان اسلامی،، تهیه دیده ام ـ عنوان می کنم .

پیش از آن که به نمودنِ وجوه اهمیّت فهرستِ مشترک بپردازم ، لازم است که از گسترهٔ بهناور و درازی دامنِ آن سخنی بگویم .

درنیمهٔ دوم سـالِ گذشته ـ ۱۳٦۳ خورشیدی ـ منِ بنده مجالی کوتاه یافتم تابه بررسیِ برگه های درهم ,,کتابشناسی تصوّف و عرفان اسلامی ،، بپردازم وطرح وشیوهٔ کارم را آماده سازم و باعده ای از کتابشناسان و فهرست نگارانِ سالخورده در خصوص آن مشورت کنم. بدین نیّت ، نسخه ای از طرح مزبور را برای مشورت باآقای سیّد عارف نوشاهی ـ به اسلام آباد فرستادم ، گویا درهمین موقع ، آقای منزوی ازین نیّت بنده آگاه شدند وبس از تأمّل برطرح مزبور ، طیِّ نامه ای ، نه تنها راهنمائی را نمودند ، بلکه نسخه ای از پیشگفتار پنجمین مجلّد از فهرست مشترک را نیز ـ که تاکنون چاپ نشده است ـ غرض آگاهی بنده ضمیمهٔ آن نامه کردند . نگاهی به این پیشگفتار ـ که متضمّن یافته های تجربی ایشان است و ازجهت فهرست نگاری

نسخ خطّی ارزنده ـ نه تنها مبیّن مراحل چندگانه ایست که در تهیهٔ آن فهرست ، موردِ توجهّ . مؤلّف بوده ، نیز هم دامنهٔ وسیع کار مؤلّف و دستیارانش را نشان می دهد .

مؤلّف در تدوین فهرست مشترک دو مرحله را موردِ توجهّ قرار داده است : مرحلهٔ نخست تهیهٔ برگه های توصیفی بوده که پس از رؤیت نسخه ، آماده می شده ، و متضمّن مطالبیِ پیرامن کتابشناسی و نسخه شناسی ـ البتّه بصورتِ توصیفی ـ بوده است .

در مرحلهٔ دوم ، همچنانکه برگه های مزبور به قیاس و تطبیق برگرفته می شده ، ونسخه های مکرر باتوجه به تاریخ کتابت آنها در پی هم قرار می گرفته، از یکسو نکات مربوط به کتابشناسی و نسخه شناختی ممتاز می گردیده ، و از سوی دیگر ، برگه ها بافهرستهای چاپ شده تطبیق می شده است . درین مرحله ، برگه ها از جهت نسخه شناسی و مطالب کتابشناسی ـ اعم از نکاتی پیرامون نسخه بدست می آمده ، ونیز ذکر مآخذی که درآنها از مؤلف و کتابش مطالبی هست ـ کامل می شده وهر عنوانی در پوشه ای قرار می گرفته ، وباتوجه به نام کتاب تنظیم می شده ، وسپس باتوجه به موضوع ، پوشه ها برای حروفچینی به چاپخانه می رفته است .

مؤلف باتوجه به شیوهٔ مزبور ، چهار جلد فهرست مشترک را عرضه کرده ، وپس از آن به شیوهٔ تنظیم تاریخی روی آورده است و جلدهای پنجم ومابعد را به شیوهٔ تاریخی عرضه می کند .

باری ، تهیهٔ فهرست مشترک از نسخ خطی فارسی شبه قاره ، چه به شکل الفبائیِ موضوعی باشد وچه به طرز تاریخی موضوعی ، کاریست دشوار وحوصله طلب . دشواری کار از یکسو

در کثرت و زیادی عنوانها ونسخه های خطی موجود در پاکستان وهند است ، زیرا همچنانکه می دانیم آن سرزمین از سدهٔ هفتم به بعد به گونه های متفاوت دارای مراکز علمی و تحقیقاتی به زبان فارسی بوده است و از اواخر سدهٔ نهم ـ خصوصاً سدهٔ دهم ـ ازجهانی مرکز تجمع سخنوران و نویسدگان فارسی زبان قرار گرفته ، وچونان آسیای صغیر ، نه تنها بسیاری از نسخه های خطی بدانجا سرازیر شد ، بل هزاران عنوان به علت این که در قرون متأخر در آن سرزمین کتابت ویا نسخه برداری شده است وبسبب آنکه از آفت رویداد های وحشتناک تاریخی چون حمله های غزان و ترکان ومغولان و خبری نبود ، محفوظ مانده است . البته باید دیده وری و عدم عصبیتهای حاکمان و سلاطین شبه قاره را نیز درکثرت و زیادی نسخ خطی موجود درشبه قاره نادیده نگیریم ، خاصه آنگاه که سوزاندن مبلغی از کتابهای فلسفی ومذهبی و آثار مربوط به اسماعیلیان و کتابخانه های آنان را در ایران ، توسط سلاله های تاریخی ، چون غزنویان ، مغولان و آل مظفر بیاد آوریم (۷) .

و از سوی دیگر عدم اطلاعات کافی محققان ایرانی است از مآثر علمی و فرهنگی زبان فارسی در هند و پاکستان ، که پس از تسلط بریتانیا برشبه قاره ، و از رسمیت افتادن زبان فارسی در آن سرزمین ، کم اطلاعی مزبور تاسرحد بی اطلاعی پیش رفته است .

ناگفته نماند که بی اطلاعی ایرانیان نسبت به مآثر زبان و فرهنگ فارسی درشبه قاره ، سوای دلایل سیاسی و دهها عامل اجتماعی و فرهنگی ، دو دلیل بارز دیگر نیز دارد . یکی اینکه طرز وشیوهٔ سخن فارسی درشبه قاره ، نه تنها ، درحوزهٔ شعر و نظم ، خصیصه های خاص پیدا کرد وسبب پیداش سبک هندی در شعر

فارسی شد ، بل درفن نویسندگی نیز ، نثر فارسی آن سرزمین از ویژگیهای خاص برخوردار بود که به گمان نگارنده ، این شیوهٔ نثر فارسی را نیز ، باید به همان نام بخوانیم . به هر حال بی اعتنائی ذهن تنبل شاعران بازگشتی از شعر سبک هندی ، اسباب بی توجهی به آثار منثور شبه قاره را بدنبال داشت . این بی توجهی به مآثر زبان و فرهنگ فارسی هند و پاکستان ـ جز در چند مورد انگشت شمار و نادر که دو سه دهۀ اخیر روی نموده اند ـ بیشترینۀ محققان فارسی زبان ایران و افغانستان را در بر می گیرد (٨) که مسلماً در امر کتابشناسی نسخه های خطی آن سرزمین صعوبت و ثقلت ایجاد می کند .

دلیل دیگر ـ که بر دلیل نخست ، نیز ، اثر کاری و مؤثر داشته است و دارد ـ حیثیت اسطوره ای یافتن زبان فارسی است در پاکستان و هند ، چه پس از تسلط و غلبۀ سیاسی بریتانیا بر شبه قاره ، نه تنها کوششهای استعمار گرایانۀ فرهنگی انگلیسها سبب ضعف زبان فارسی و رونق یافتن زبان انگلیسی در آن سرزمین شد ، بلکه رسمیت یافتن زبان اردو و بعضی از لهجه های محلی نیز در بی رونقی فارسی و از رسمیت افتادن آن زبان در پاکستان و هند ، بی تأثیر نبود . علل مزبور سبب شد که پشتوانه های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی زبان فارسی ناتوان ونابود شد . عدم پیوندهای اساسی و بنیادی فرهنگی بین ایران ، پاکستان و هندوستان نیز علتی دیگر بود که باعث شد تا ,, قند پارسی » به ,, بنگال » نرسد و ... و در نتیجه زبان فارسی ـ نمی گویم تحقیقات و مواد فرهنگی فارسی (٩) ـ از کار برد و رواج روزمره بیفتد ؛ بطوریکه آن دسته از محققان هند و پاکستان که می توانند فارسی را با پختگی تمام بنویسند ،

بیشترینهٔ تحقیقات علمی و فرهنگی مربوط به مآثر زبان و فرهنگ فارسی را به اردو می نویسند و چون بیشتر محققان ایران ، ساختهای دستوری زبان اردو را نمی دانند ، در نتیجه از حاصل تحقیقات و تتبعات مذکور بی اطلاع می مانند .

باری مسألهٔ کثرت نسخه های موجود در پاکستان از یکسو ، و اردو بودن مآخذ و مصادر تحقیقات محققان پاکستانی درخصوص مآثر فرهنگ فارسی ـ خاصه آن دسته از آثاری که درشبه قاره ساخته و پرداخته شده است ـ از سوی دیگر ، مسأله ای بوده که بطور طبیعی متوجه مؤلف دانشمند فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان بوده است ؛ امّا عقدهٔ مسأله و مشکلهٔ مزبور همچنانکه به مدد تسلط مؤلف بر نکات کتابشناسی کتابهای شبه قاره گشوده شده ، نیز هم گروهی از محققان و کتابشناسان پاکباز پاکستان در گشایش گره مزبور مؤلف را همراهی وهمکاری تام و تمام کرده اند ، آن چنانکه مؤلف ارجمند ضمن آنکه اسامی همهٔ همکاران مذکور را در مقدمهٔ مجلد اول از فهرست مشترک آورده (۱۰) ، گزارهٔ نسخه شناسی و کتابشناسی آنان را نیز در ذیل نسخه ها به نام خود شان ثبت کرده ، و از آنان به ,, نگارندگان واقعی فهرست مشترک تعبیر کرده اند (۱۱) .

بی تردید همهٔ همکاران آقای منزوی در تألیف فهرست مورد بحث ، از عاشقان زبان و فرهنگ فارسی اند ، وهریک از آنان سوای احاطه ای که بر فن فهرست نگاری دارند ، صاحب نگاشته ها و کارهای علمی و تحقیقاتی نیز هستند . نگارندهٔ این سطور با آثار چهار تن از همکاران مزبور آشنایی دارد که عبارتند از آقایان اختر راهی ، محمد اقبال مجددی ، سید عارف نوشاهی و محمد نذیر

رانجها ، که نه تنها نگاشته های کتابشناسانهٔ آنان مورد استفادهٔ آقای منزوی بوده ، بل در رؤیت و وارسی بسیاری از نسخ خطی فارسی پاکستان به غرض پیشبرد طرح فهرست مشترک ـ که به گمان نگارنده از شاهکارهای فهرست نگاری به زبان فارسی بشمار می رود ـ سفرها کرده اند و نکته ها یافته اند و آنها را در دسترس مؤلف صمیمی فهرست نامبرده گذارده اند ، که البته مؤلف نیز با نهایت صمیمیت تحقیقاتی ـ که ویژهٔ اوست ـ یافته ها و نکته های آنان را بقید نام خودشان مقید کرده است ، جزا الله سعیه و سعیهم.

باری ؛ همچنانکه مذکو ر شد ، به پندار من بنده ، فهرست مشترک پاکستان از دقیقترین و ارزنده ترین فهرستهائی است که تاکنو ن پیرامو ن نسخه های خطی فارسی و نیز به زبان فارسی تألیف شده . مؤلف فاضل در دامن هر عنوان موضوعی ، به دو سو ی کتابشناسی و نسخه شناسی تو جه داده است . در بخش کتابشناسی ، سو ای نام اصلی کتاب از نامهای فرعی ـ اعم از درست و نادرست آن ـ سخن گفته ، و از مؤلف در صو رت لزوم و بمناسبت این که بنام است یا گمنام ، در حدی کافی یاد کرده ، و نگاشته های دیگر او را در بسیاری از مو ارد ،فهرستوار نموده ، وپیرامن ساخت کتاب ، ابو اب ، فصو ل و دیگر عنو انهای کتاب با دقت تمام ، مطالبی را ثبت کرده و ... وسرانجام امهات مآخذی را که پیرامون مؤلف و نگاشته هایش محققان را راهنمایی کند ، نشان داده است .

دربخش نسخه شناسی ، نیز به تمامی خصیصه های نسخه چو ن نو ع خط ، سال کتابت ، کاتب ، کمال و یا نقص و تعداد اوراق و گاهی سطو ر نسخه ، تو جه داده است . به این صو رت مؤلف دانشمند ، فهرستش را از آن دسته فهرستهائی که متضمن مشتی

نام کتاب و اسم مؤلف اند ، فراتر برده ، و با توجه به مطلب توصیفی ـ تاریخی و ارجاعی ـ موضوعی در امر فهرست نگاری ، فهرست مشترک را آن چنان ساخته که بی تردید می توان آن را یکی از منابع مسلم تحقیقاتی در خصوص معرفت رجال و مؤلفات فارسی قلمبند کرد .

گفتنی است که مؤلف در بخش کتابشناسی نسخه ها ، بسیاری از نسخی را که در دسترس داشته ، به تتبع و بررسی برداشته ، ونکته های تازه و ارزنده ای درمورد بسیاری از عنوانها ، از داخل نسخه ها دستیاب کرده (۱۲) و با زبان فهرستی ـ که مؤلف بر این زبان تسلط استوار دارد ـ نکات مزبور را نقل کرده ، که محققان را در تحقیق و تتبع متون کهن و دیرینهٔ فارسی امداد خواهد کرد ، و چون مأخذی ، معتبر و دست اول در زمینهٔ تحقیق و تدقیق ، مدنظر خواهد بود . درین مورد ، مؤلف ، همچنانکه به نقل مطالبی سودمند و تازه از درون نسخه ها اهتمام ورزیده ، از تحقیقات پیشینیان نیز چشم نمی پوشد ، و اگر احیاناً به مطلبی می رسد که یافته ها و قضاوتهای پیشین را نقض می کند ، باصراحت بیان ـ که لازمهٔ هر محقق دانشمندی چون ایشان است ـ آن مطلب را عنوان کرده . چندانکه ، مثلاً ، مرحوم سعید نفیسی (۱۳) از رساله ای سخن گفته به نام ,, مقاصد السالکین ،، در ملفوظات سعد الدین حمویه ، تألیف محمد بن احمدٔ بن محمد ، حالانکه نگاشته مزبور ـ همچنانکه آقای منزوی گفته اند (۱٤) ـ ملفوظات حمویه نیست ، بلکه تألیفی است از محمد بن احمد ، که بر پایهٔ آموزشهای خانقاهی پیرخود ـ سعد الدین ـ ساخته است (۱۵) .

باری ، اگر به جمیع محاسن و فوائد این فهرست بپردازیم ، بی

تردید باید رساله ای ساخت ، نگارنده این بهره ازین گفتار را با ذکر نکتهٔ ای دیگر به پایان می برم وسپس می پردازم به ذکر پاره ای از یادداشتهایم که در هامش فهرست مورد بحث نگاشته ام .

همچنانکه بیّن است ، رسم بر این بوده است که فهرستهای مشترک ـ که باتوجه به مسأله توصیفی ـ ارجاعی و موضوعی ـ تاریخی فراهم می آیند ، در مواردی که برای مؤلف و فهرست نگار میسر نباشد ، بنای کار را بر فهرستهای خصوصی چاپ شده ، می گذارد . از آنجا که تاکنون ، بنابر دلایلی ، کتابشناسی دقیق و کامل از نسخه های خطی فارسی نداریم ، بسیاری از فهرستهای خصوصی ، خاصه آن دسته از فهارسی که بیست یا سی سال پیش فراهم آمده اند از نظرگاه کتابشناسی لا اقل در حد چهل در صد غلط و اشکال دارند . از اینرو چون بخواهیم که کتابشناسی بپردازیم که عنوانها و کتابها از نظر زبانی و موضوعی ممتاز شوند ، نباید شالودهٔ کار را باتوجه به آن دسته از فهرستهای پر غلط ، آماده سازیم . واگر نیز اضطراری باشد که بدانها متکی گردیم ، باید لا اقل عنوانهای مشکوک و گنگ فهرستهای پیشین را با احتیاط بپذیریم ، و در صورت امکان ، به بررسی و رؤیت مجدّد نسخه ها بپردازیم . البته فهرستهای که بیست یا سی سال قبل در پاکستان فراهم آمده ، از جهاتی ، بسیار منظم ، ونیز ارزشمند است ، أمّا به عنوانهای بسیار درهمان فهرستها رویاروی می شویم که باشناسانیده نشده اند و یا از لحاظ زبانی نادرست معرفی شده اند و یا ...

متأسفانه آقای منزوی ـ که تجربهٔ تلخ تکیه برفهرستهای پیشین را در فهرست نسخه های خطی فارسی کسب کرده بودند

(۱۶) ، نمی دانم به چه علت در تألیف فهرست مشترک به تجدید آن تجربه پرداخته اند . باری کتابشناسی برخی از عنوانها که مأخوذ از فهرست مخطوطات شیرانی هست ، از جهات زیر نواقصی دارند :

(۱) پاره ای از عنوانها از لحاظ زبانی ممتاز نگردیده اند .

(۲) نگارندگان برخی از عناوین شناسانیده نشده اند . البته برخی از عنوانهای ناشناخته شده فهرست نامبرده ، امروز شناخته شده اند.

(۳) نسخه شناسی نسخه ها ناقص است .

به عنوان نمونه از رسالهٔ برزخیـه ـ که عکس نسخـهٔ مورد گفتگو نزد بنده هست ـ یاد می کنم که در ,, مخطوطات شیرانی ،، (۱۷) به نام ترجمهٔ رسالهٔ برزخیه از محی الدین ابن العربی (م ٦٣٨) دانسته شده است . در فهرست مشترک نیز رسالهٔ مزبور ، همان گونه شناسانیده شده با ارجاع به همان مأخذ و برزخیه های شاه نعمة الله ولی در نسخه های خطی فارسی (۱۸) حالانکه اولاً درمیان آثار بلند و کوتاه ابن عربی کتاب و رساله ای به نام ,, برزخیه ،، نداریم و گویا رسالهٔ مزبور برگزیده ای باشد از دیگر آثار او و ازین مهمتر آنکه رسالهٔ مزبور اصلاً فارسی نیست بلکه عربی است با این سر آغاز : رسالهٔ برزخیه شیخ اکبر قدس الله سره . بسمله ، الحمد لله الذی اخترع الأعیان .... وبعد فهذه نبذه تشتمل علی بعض احکام دار البرزخ و ترتیب الانتقال إلیه و منه ،، (۱۹) .

آنچه گفتم کلیاتی بود در اهمیت وشیوهٔ کار مؤلف فاضل در تألیف فهرست مورد بحث ، درین بهره ازین گفتار به برخـی از عنوانهای آن توجه می دهم و یافته های خودم را متذکر می شوم ، البته نه همهٔ آنها را ، بل به چند عنوان بسنده می کنم و موارد دیگر را در کتابشناسی عرفان و تصوف اسلامی یاد خواهم کرد .

(۱) ارشــاد المـريدين

آقای منزوی در بخش کتابشناسی عنوان مزبور نوشته اند :
ارشـاد المـريدين » از كمال الدين حسين بن حسن خوارزمـی ، شهید در ۸۳۸ یا ۸٤۰ هـ ۱٤۳۵ یا ٦ ـ ۱٤۳۷ م . در دیباچه می گوید : بخواهش گروهی از طالبان و سالکان ، بنام ارشاد المریدین ، در چهار فصل ویک خاتمه نگاشتم . تخلص او „ حسینی » دوبار در دیباچه آمده است : توهم گر عاشقی صبر بلاکن ـ شنو ، بنده حسینی را دعا کن ... و در پایان فصل اول زنجیرهٔ طریقت خود را از بالا به پایین چنین می آورد : پیامبر (ص) ، حضرت علی (ع) ... میر سید علی همدانی ، شیخ اسحاق جیلانی ، میر عبدالله برزش آبادی ، رشید الدین اسفرانی ، شاه علی بیداوازی ، شیخی و مرشدی شیخ حاجی محمد ، و از ایشان مؤلف این نسخه أعنی المفتقـر حسين الخوارزمی .

در خاتمه تاریخ انجام ۵ ذیحجه ۹۲۵ هـ (که بایستی ۸۲۵ هـ ۱٤۲۲ م باشد) ، در قبة الاسلام خوارزم ، در موضع بیگ اداغی از بلدهٔ مذکور ، آمده است . به نثر آمیخته با نظم . فصل ۱ در موعظه به طالبان و عاشقان و سالکان ، ۲ ـ در بیان احتیاج به شیخ کامل و مکمل ، ۳ ـ اطوار سبعه و معرفت مقتدا ، ٤ ـ آداب و شرایط سلوک ، وهشت ادب : ۱ ـ حبس حواس ، ۲ ـ وضو ...

ن . ک . ذریعه ۹ : ۲۵۱ „ دیوان حسین خوارزمی » که گفته شده تخلص او „ حسین » است ـ منزوی ، دانشگاه ۲ : ۱٤٦ ـ ۱۵۰ „ جواهر الأسرار » زندگینامه وفهرست آثار ، که ازین اثر او یاد نشده ـ هدیة العارفین ۱ : ۳۱۵ ـ کشف الظنـون ۲ : ۱۵۸۷ „ مثنوی » که در آنجا تاریخ مرگ او پیرامون ۸٤۰ هـ آمده ـ حبیب

السیر ۳ : ۱٤٤ ـ نسخه ها ۲ : ۱۳ ۱۰ ,, آداب المریدین » که در آنجا تاریخ نگارش ۸۳۵ هـ ۱ : ۱٤۳۲ آمده ـ نفیسی ۱ : ۲٤۲ ، زندگینامه و فهرست آثارش ، که این کتاب یادنشده ـ نسخه ها ۲: ۱۰۱۳ نسخهٔ ملک ۹۳۸٤ که در آنجا نیز تاریخ نگارش ۹۲۵ آمده است » (۲۰) .

از شجرهٔ طریقت مؤلف که در نسخه آمده ـ پایان فصل اول ـ ونیز از تخلص مؤلف که ,, حسینی » است نه ,, حسین » ، محقق و منجز می گردد که مؤلف ,, ارشاد المریدین » ، حسین خوارزمی مقتول در ۸۳۹ یا ۸٤۰ هجری که به سبب شرح مثنوی خود یعنی ,, جواهر الاسرار و زواهر الانوار » درمیان فارسی زبانان معروف بوده نیست ـ بنگرید به همین گفتار ، ذیل ,, شرح فصوص الحکم » بلکه نگارندهٔ رسالهٔ مذکور کمال الدین حسین خوارزمی ، مؤسس سلسلهٔ حسینیهٔ همدانیه است که معصوم علیشاه از آنها به نام ذهبیهٔ آغتشاشیه یاد کرده (۲۱) ، و اشعار او را با تخلص ,, حسینی » صبا و واصفی و شوشتری آورده اند . وی در ۹۵۸ هجری در حلب فوت شده و در همانجا دفن گردیده ، و پس از چهار ماه جسد او را از حلب به دمشق منتقل کرده اند ، بطوری که بقول ابن عماد . هیچگونه تغیری نکرده بوده است (۲۲) .

باری همچنانکه نسخه های پاکستان از رسالهٔ ,, ارشاد المریدین نشان می دهند ـ و درست هم هست ـ مؤلف آن را در ۵ ذیحجه ۹۲۵ ـ و نه ۸۲۵ (؟) ـ در منزل شیخ محمد خواجه فرزند بدراتایی ساخته است . غیر از نسخه های پاکستان ، شش نسخهٔ دیگر نیز از رسالهٔ مورد بحث موجود است : یکی در کتابخانهٔ کوتینگن به شماره (Pers. 44)(۲۳) ، و پنج نسخهٔ دیگر که آقای منزوی در نسخه

های خطی فارسی (۲٤) یاد کرده و از حسین خوارزمی مقتول (۸۳۹) دانستهٔ اند .

این کمال الدین حسین خوارزمی ، سوای ,, ارشاد المریدین ,,ملفوظاتی نیز دارد که به نام ,, چهل مجلس ,, (چهل مقوله) توسط کمال الدین محمود غجدوانی تحریر شده ، ودر مقالهٔ چهارم ,, مفتاح الطالبین ,, همو گنجانیده شده است . نسخه ای نیز ازین مجالس بصورت مستقل داریم که آن را به نام چهل مجلس شناسانیده اند (۲۵) که همان مقولات چهل گانه ,, مفتاح الطالبین ,, است .

نیز سوای ,, مفتاح الطالبین ,, که در احوال ، اقوال ومناقب حسین خوارزمی (م ۹۵۸) در دست است ، رساله ای دیگر درهمین زمینه به نام ,, جادة العاشقین ,, داریم که برگرفته شده از ,, مفتاح الطالبین ,, است اما با اضافات ونکات بسیار ارزنده ای که درمفتاح مذکور نیامده ، از شریف الدین حسین فرزند کمال الدین حسین خوارزمی (م ۹۵۸) (۲٦) .

(۲) اصطلاحات صوفیان

در مجلد سوم ، صفحهٔ ۱۲۷٦ فهرست مشترک از رساله ای یاد شده است به نام ,, اصطلاحات صوفیان ,, باسربندهای طارقه ، که نسخهٔ دیگرآن به همین عنوان در فهرست نسخه های خطی فارسی (۲۷) نیز آمده است .

عنوان مزبور رساله ایست در تفسیر مصطلحات استعاری (سمبولیک) صوفیه ، که نسخه های متعددی از آن در دست است ، وکامل ترین نسخه آن در کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد (۲۸)

نگهداری می شود و دارای بیست طارقه ، است . نام اصلی این رساله ,, طوارق ،، است جمع طارقه نه طارق ، که در آن از عطار نیشاپوری و تفسیر یعقوب کشانی (ولایتی در ماوره النهر) یاد شده است .

مؤلف رسالهٔ مورد بحث خواجگی شمس (الدین) غلام محمد ـ گویا از دانشمندان سدهٔ دهم هجریست . وی غیر از طوارق ، رسالهٔ ای نیز در حالات و مقامات صوفیه دارد به نام بوارق ، که درین یکی از خودش چنین یاد کرده است :

فقیری حقیری ، غـریقی کریبی
ضعیفی نحیفی ، حـریفی غـریبی
ملقب بشمس و محمد به نام
علم خواجگی اهـل دل را غلام

(۳) مناهج الطالبین و مسالک الصادقین

دائرة المعارفی است عرفانی که بیـن سالهای ٦٩٥ ـ ۷۲۸ ساخته شده است . ازین کتاب تاکنون سه نسخه شناسانیده اند (۲۹) که یکی از آنها نسخهٔ پرفسور منظور الحق صدیقی است که در فهرست مشترک آمده . تاریخ کتابت این نسخه ۸۷۵ هجریست نه ۸۲۵ که در فهرست نامبرده ، گزارش شده . نسخهٔ مذکور هر چند حدود پنجاه سال پس از نسخهٔ قونیه (ش ۱۷۳۳) کتابت شده ، ولی ترقیمهٔ نسخه ، ونیز متن نسخه بقیاس با نسخهٔ قونیه ، می نمایاند که از روی نسخهٔ اصل مؤلف نبشته شده است .

اسم مؤلف در نسخهٔ آقای صدیقـی ,, محمـود بن سعـد الله الاصفهانی ،، ثبت شده ، و گویا در نسخهٔ لیدن بصورت کاملتر ـ

نجم الدین محمود بن سعد الله بن محمد بن محمود اصفهانی آمده است* (۳۰) نگارندهٔ محمود بن سعد الله را نمی شناسم و در کتابشناسیها و تذکره ها و کتب رجالی عصری از او اثری نیافتم ؛ أما حاج خلیفه (۳۱) نسخه ای ازین کتاب را دیده ، و دربارهٔ مؤلف آن نوشته است : ,, مناهج الطالبین ـ فارسی للسید محمد بخاری المتوفی سنه (؟) رتبه علی مقدمه و عشرة ابواب : المقدمه فی تمهید الکتاب ، الباب الأول فی الاعتقاد ، الثانی فی التقوی ... العاشر فی العلم و العمل « . گفتنی است که زبان این کتاب ، بیش از آنکه به زبان رایج اصفهان در سدهٔ هشتم بخوانند ، با گونهٔ فارسی بخارا نزدیکتر است از اینرو نگارنده می پندارد که اولاً محتمل است که مؤلف بخاری الأصل بوده و بر اثر حملهٔ مغول همانند صدها خانوادهٔ دیگر که از خراسان کوچیده بودند ، خانوادهٔ او نیز کوچیده باشندو به فارس آمده و در اصفهان مسکن گزیده باشند . ثانیاً اینکه به احتمال قریب به یقین ، اسم او محمد بوده ، زیرا که بنا بر رسم پیشینیان اسم پسر را به اسم پدر بزرگ وی می خوانده اند . اگر این پندار درست باشد ، می توان نظر حاج خلیفه را با ترقیمهٔ نسخه های پاکستان ولیدن وفق داد .

(٤) نوریه *

رساله ایست از علاء الدوله سمنانی که دو نسخه از آن رساله در

* در آخرین مرحله چاپ ، یادداشتی از طرف نگارندهٔ این نقد به دفتر دانش رسیده است بدین مضمون : عنوان ,,نوریه « را از نقد مزبور حذف کنید ، زیرا نسبت به قضاوت خود در مورد نسخه های نوریه شک و تردید پیدا کرده ام و هم اکنون حوصله و مجال باز نگری یکسری یادداشتهای مربوط را ندارم .

کتابخانهٔ گنج بخش موجود است . مؤلف دانشمند فهرست مشترک نسخهٔ شمارهٔ (۴۴۰۹) گنج بخش را شناسانیده اند (۳۲) ولی نسخهٔ شمارهٔ (۴۴۸۴) همان کتابخانه را به علت آنکه چندین سطر از مقدمه را ندارد به نام ,, نوریه از مؤلفی ناشناخته « معرفی کرده اند (۳۳) ، حالانکه این نسخه نیز همان نوریهٔ سمنانی است . آغاز نسخهٔ نوریهٔ ناشناخته را در فهرست مشترک بنگرید و قیاس کنید باعبارت نسخهٔ (۴۴۰۹) گنج بخش که پس از مقدمه آمده است :,, بدان ای عزیز نور الله قلبک بالانوار القدسیة که بحقیقت نور چیزی را گویند که او خود را بیند و داند « (۳۴) .

(۵) جامع السائرین :

رسالهٔ مزبور به عنوان ترجمه ای از منازل السائرین پیر هری شناسانیده شده است . این رساله را در آغاز آقای دکتر بشیر حسین اشتباهاً به این صورت شناساند (۳۵) وبا همان صورت نادرست و به استناد فهرست بشیر حسین ، در فهرست مشترک ترجمه ای از ,, منازل السائرین « بشمار رفته است ، حالانکه رسالهٔ مزبور نه ,, منازل السائرین « خواجه عبدالله انصاری هرویست و نه ترجمهٔ آن ، بلکه ,, صد میدان « اوست که در اصل پارسی بوده است (۳۶) ـ

(۶) چهل مجلس

ملفوظات شیخ علاء الدوله سمنانی (م ۷۳۶ هـ) است که بین عیدین ـ گویا بین سالهای ۷۲۴ـ ۷۳۶ یا چند سالی بیش ازین (۳۷) ـ به وسیلهٔ امیر اقبالشاه بن سابق‌سجستانی که از خانوادهٔ میران سیستان بوده ، تحریر شده است (۳۸) این رساله در مآخذ کهن وبتبع

آنها در مآخذ متأخر مانند ,, روضات الجنات » کربلائی و ,,طرائق الحقائق » معصوم علیشاه به نام ,, رسالهٔ اقبالیه » خوانده شده است نه چهل مجلس (۳۹) .

باری نکته ای که بارتباط چهل مجلس و تعریف آن در فهرست مشترک دارم ، اینست که در بین نسخ مولوی محمد شفیع دو نسخه موجود است که در فهرست کتابهای وی به نامهای ,, چهل مجلس » و ,, ملفوظات سمنانی » معرفی شده است (٤٠) که مضامین و مطالب آن را بشیر حسین در فهرست خود آورده ، و جدایی آن دو نسخه را ازین نظر دقیقاً مشخص کرده ، و نوشته است که ,, این رساله غیر از آنست که زیر شمارهٔ ۳۱۳ معرفی شده »(٤١) ، هر چند که در نام محرران و نگارندگان آن دو نسخه اشتباه کرده ، بطوریکه هر دو نسخه را از کارهای امیر اقبال سیستانی برگرفته و امیر اقبال را با سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۷۸۵) یکی دانسته ، أما آقای منزوی در فهرست مشترک آن دو نسخه را ـ باذکر همان جدایی در مضامین ـ ذیل یک عنوان آورده است (٤٢) ، درحالی که نسخهٔ شمارهٔ (۳۱۲) کتابخانهٔ مرحوم شفیع که در فهرست مشترک ، ذیل شمارهٔ (۷٦٤۵) آمده است چهل مجلس ـ که معادل رسالهٔ اقبالیه باشد ـ نیست و باید چیزی دیگر باشد ـ نگارنده دربارهٔ رسالهٔ مزبور که باعبارت ,, بسمله المجلس الاول فی فضیلة التسمیة ، المجلس الثانی فی الایمان »(٤٣) آغاز شده است ، بر اساس برخی مدارک می پندارم که :

تردیدی نیست که پاره ای از ملفوظات و امالی علاء الدوله سمنانی را مرید پرنفوذ او ـ امیر اقبال ـ در زمان حیات گوینده ، تحریر کرده و از نظر او گذرانیده است (٤٤) . نیز شکی نیست که این

رساله تا دورهٔ متأخر به نام ,, رسالهٔ اقبالیه » یاد می شده است : بنابرین نسخهٔ شمارهٔ (۳۱۳) فهرست مخطوطات شفیع (نسخهٔ ٧٦٤٥ فهرست مشترک) که با سر فصلهای ,,المجلس الاول ، المجلس الثانی ... الخ) موجود است و مطالب آن با رسالهٔ اقبالیه فرق دارد ، چیست ؟

من بنده می پندارم : در صورتیکه این رساله نیز متضمن ملفوظات و گفتار های سمنانی باشد ، باحتمال قریب به یقین ,, رساله فوائد » است که امیر اقبال در پایان چهل مجلس ، ساختن و پرداختن آن را وعده داده ، به این صورت : ,, ... بعد ازین دخول ایام خلوت است و ترتیب مجالس متعذر بود ، آنچه بعد از عید اضحی ثبت شود ، آن را ,, فوائد » نام نهاده شد هر چه از لفظ مبارک او (که) استماع افتاده ، در هر تاریخ که باشد ، به خاطر آید ، نوشته شود ان شاء الله ، وبر رأی انور عرضه داشته آید و آنچه به خط مبارک او نیز دیده شود در ,, فوائد جدید » ، غیر از رسایل ، ترتیب کرده آید » (٤٥) .

أما این نکته نیز قابل توجه است که در مجموعه آثار سمنانی که نسخهٔ قدیم و کامل آن در کتابخانهٔ دار الکتب قاهره به شمارهٔ (١١ ـ م مجامیع فارسی) موجود است اوراق (٢٤٨ ـ ٣١٠) را رساله ای تشکیل می دهد به نام ,, فوائد » که مشتمل بر فوائد صوفیانه ایست که سمنانی برای شیخ علی مصری (٤٦) عنوان کرده ویکی از مریدان او به نام محمد بن ابراهیم ، معروف به عبدالغفور سمنانی درسال ٧٨٧ آن مطالب را تحریر کرده و فراهم آورده است (٤٧) . البته وجود این رساله که مطالب آن در خطاب با علی مصری گفته شده است ، اسباب رد فوائد امیر اقبال را فراهم نمی آورد ، ولی پذیرفتن

اینکه رسالهٔ مورد بحث آیا همان فوائد امیر اقبال است نیاز به بررسی نسخه وسبک نگارش آن ، ونیز قیاس زبان آن با زبان چهل مجلس (رسالهٔ اقبالیه) دارد .

و أما آنکه آقای بشیر حسین نگارندهٔ آن رساله را سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت دانسته و آقای منزوی نیز ، سخن او را با تردیدی رد آمیز در فهرست مشترک آورده است ، نظریست که قرین صواب ومستند به اسناد نمی تواند باشد ، هر چند که مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۷۸۵) سفر هایی به خراسان داشته ، ونیز یکی از مریدان علاء الدوله سمنانی ـ یعنی سید اشرف جهانگیر سمنانی ـ پس از درک محضر سمنانی ، دست ارادت به سید جلال بخاری داده است (٤٨) ، ولکن هیچ گونه سندی که مارا به نظر بشیر حسین دلالت کند ، در دست نیست ، خاصه که ایشان ، نسخهٔ چهل مجلس (رسالهٔ اقبالیه) را نیز به همو نسبت داده ، وکلاً امیر اقبال را فقط بالقب او که ,, جلال الدین ،، است مدنظر گرفته و با جلال الدین ـ مخدوم جهانیان جهانگشت ـ یکی دانسته (٤٩) ـ

۷) ترجمهٔ عوارف المعارف

در فهرست مشترک از ترجمهٔ ناشناخته ,, عوارف المعارف ،، شهاب الدین عمر سهروردی (م ٦٣٢) گزارش شده (٥٠) که به علت افتادگی از آغاز نسخه ، آن ترجمه ناشناخته مانده است عبارتی که از آغاز موجود نسخه ترجمهٔ مزبور بدست داده شده ، منجز می کند که ترجمهٔ مزبور از آنِ اسماعیل فرزند عبدالمؤمن فرزند عبدالجلیل فرزند ابی منصور ماشاده از دانشمندان سدهٔ هفتم هجریست که

تمامی دیباچهٔ مترجم و ترجمهٔ مفتتح کتاب و فهرست ابواب بقدر شانزده سطر از باب اول ـ براساس نسخهٔ مراد محمد بخاری ـ در نسخهٔ خیرپور که در فهرست مشترک به شمارهٔ (۹۱٦۰) ذکر شده ، افتاده است-این بیت ترجمهٔ مزبور را پس از افتادگی مذکور ، با آغاز موجود نسخهٔ ترجمهٔ ناشناخته مورد بحث از ,, عوارف المعارف » قیاس کنید :

در سر مکن هوس را مازار هیچ کس را
ترسم که این نفس را ، جویی و در نیابی

(۸) شرح فصوص الحکم خوارزمی

آقای منزوی پیرامون عنوان مزبور نوشته اند :,, شرحی است از ناشناس ، شاید کمال الدین حسین خوارزمی م ۸٤۰»(۵۱) در اینکه شرح نامبرده از تاج الدین حسین خوارزمی است ـ نه کمال الدین ـ هیچ تردیدی نیست . وجود بسیاری از اشعار حسین خوارزمی درین شرح ، باتخلص ,, حسین » که هم در دیوان او وهم در ,, ینبوع الأسرار » ونیز هم در ,, جواهر الاسرار » او آمده از یکسو ، ارجاع به شرح مثنوی خود ، و استشهاد به اشعار خواجه ابوالوفا ـ بدان گونه که خواجه وپیر اوست ـ از سوی دیگر (۵۲) ، ومضاف بر آنها همگونی و تشابه سبک انشاء و نویسندگی میان ,, جواهر الأسرار » ، و ینبوع الأسرار » باشرح فصوص ، جای شکی باقی نمی ماند در اینکه شرح فصوص الحکم مورد بحث از مؤلفات حسین خوارزمی مقتول ۸۳۹ هجریست . شارح ، این شرح را بین سالهای ۸۳۵ ـ ۸۳۸ ، یا کمی بیش از ۸۳۸ ساخته است . در اینکه آیا شرح مزبور از شروح مستقل فصوص الحکم هست و آیا مقدمات شارح از یافته

ها و پرداخته های خود اوست یا اینکه مقدمات ونیز شرح متن ، ترجمهٔ گونه ایست از شرح فصوص الحکم داود قیصری ؛ نگارنده در مقدمه خود بر شرح فصوص الحکم مزبور بتفصیل سخن گفته ام و در اینجا سخن را بدرازا نمی کشم ، اما لازم می دانم که به دو نکته اشاره ای مختصر بکنم :

اولاً اینکه از شرح مورد بحث چهار نسخه موجود است :یکی همین نسخه گنج بخش ، دو دیگر نسخهٔ دارالکتب قاهره که در فهرست طرازی و فهرست منزوی (۵۳) ، ناشناخته مانده است ، سدیگر نسخهٔ شمارهٔ (۹۵۱٦) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، و چهارم نسخهٔ کتابخانه تونک در هندوستان ، که گویا نام نگارنده در کلفون نسخه میر سید حسین خوارزمی آمده است (٥٤) .

ثانیاً مسأله لقب حسین خوارزمی مقتول ۸۳۹ هجریست که چون جامی (م ۸۹۸) باوجود آنکه روزگار او را درک کرده ، وقطعاً از قضیهٔ محاکمهٔ او در هرات ، در زمان شاهرخ (۸۰۷ - ۸۵۰) مطلع بوده وهنگام شهادت خوارزمی ، بیست وسه سال داشته ، گویا بجهت بدبینی عده ای از متمکنان عصری و نه بجهت مذهبی ، از ذکر او در ,, نفحات الانس ‹‹ احتراز کرده ، وسپس آن تذکره نگاران بر اثر اختلاطی که میان سرگذشتنامهٔ او وهمشهری همنامش یعنی کمال الدین حسین خوارزمی (م ۹۵۷) پیش آمده است از او با لقب ,, کمال الدین ‹‹ یاد کرده اند و در جمیع نگاشته های معاصران ونیز پشت جلد های آثار منتشر شدهٔ او مانند ,,ینبوع الاسرار ‹‹ و ,, جواهر الاسرار ‹‹ باهمین لقب از او سخن گفته اند ، حالانکه در مآخذ عصری - یعنی نگاشته های نیمهٔ اول از سدهٔ نهم - لقب او را ,, تاج الدین ‹‹ یاد کرده اند نه ,, کمال الدین ‹‹ . از جملهٔ این مآخذ

یکی مجموعه ارزشمند فرائد غیاثی است از یوسف اهل ، که در آن دو نامه از حسین خوارزمی مورد بحث را آورده است : یکی نامه ایست که ,, سلطان شیوخ الاسلام مولی العلماء فی الانام تاج الحق والدین حسین الخوارزمی متع الله المسلمین »(۵٤) از خوارزم به جام در جواب مذکور به فصیح الدین فرستاده ، ودودیگر نامه ایست از خوارزمی مذکور به فصیح الدین لاژی که در پیشانی این نامه نیز ، لقب او ,, تاج الملة والدین » آمده (۵۵) .

(۹) ترجمهٔ رسالهٔ محیی الدین

رسالهٔ مترجم از نگاشته های ابن عربی (م ٦۳۸) در دست است که نسخه ای از آن در فهرست مشترک (٥٦) با نام مذکور و باترجمهٔ شاه داعی شیرازی (م ۸٦۹) شناسانیده شده . نسخه ای نیز ازین رساله در کتابخانهٔ آقای اصغر مهدوی به شمارهٔ (۵ / ۲۵۹) در تهران هست با اندک افتادگیی از آغاز ، که آن را آقای علی شیخ الاسلامی ، بدون شناختن نام مترجم با نام ,, رساله ای از محیی الدین عربی به یکی از مریدان خود » در تهران چاپ کرده است (۵۷)

همچنانکه مذکور شد ، ترجمان این رساله شاه داعی شیرازی است که رسالهٔ مورد بحث را با تصرفاتی در فصول و اصول آن فارسی کرده ، و أما اصل عربی این رساله مسماست به ,, حقیقة الحقائق » (۵۸) ، در هشت فصل ، وهر فصل در چند اصل که دو نسخه از متن عربی یادشده در کتابخانه های ملی ملک والهیات تهران موجود است (۵۹) .

(۱۰) معراجنامه

در فهرست مشترک (۲ : ۹۸۷) از معراجنامه ابن سینا یاد شده ،

وضمن آنکه آقای منزوی به بیشترینهٔ تحقیقات پیرامون آن رساله ارجاع داده ، طبق معمول آن را از آثار منسوب به ابن سینا خوانده است .

باری ، پس از آنکه شادروان استاد مجتبی مینوی ، نسخهٔ مراد محمد بخاری از معراجنامه را رؤیت کردند و بر مبنای ترقیمهٔ آن نسخه ، رسالهٔ مزبور را به ابو المظفر منصور بن اردشیر عبادی (م ۵٤۷) نسبت دادند ، محققان معاصر با آنکه مسبوق به دلایل استوار آقای صدیقی ـ مبتنی براینکه معراجنامه مورد بحث از آن ابن سینا ست . بوده اند ، در بیشترینهٔ نوشته هایشان بر اساس ترقیمهٔ یک نسخه از آن رساله وهیچگونه ملاک وسندی معتبر ، آن را از نگاشته های عبادی مروزی بشمار آورده اند (۶۰) .

در اینکه معراجنامه یک مقدمه ای وسه فصلی از مؤلفات عبادی باشد ، نگارنده هیچگونه سندی معتبر ، جز ترقیمهٔ نسخهٔ مراد بخاری نیافته ام ، در حالیکه دلایل بسیاری ـ اعم از نکته های کتابشناسی ونسخهٔ شناسی ـ در دست است که تألیف آن رساله را توسط ابن سینا ثابت می کند . بسیاری ازین دلایل را پیش ازین گفته اند ؛ أما من بنده درین خصوص به سندی دست یافته ام که حدود هفتصد سال بیش نوشته شده ، و آن کتابی است مفصل وبسیار پُر مطلب ، در زمینهٔ فلسفه نظری وعملی و سیاست مدن و تدبیر منزل ویک دوره عرفان و تصوف اسلامی ، به شیوهٔ ابن عربی و اصحابش ، به نام ,, مجمع البحرین " ، از شمس الدین ابراهیم ابرقوهی ، متخلص به ,, محتسب " (۶۱) که میان سالهای (۷۱۱ـ ۷۱٤) هجری ساخته است. مؤلف کتاب مذکور در مبحث معراج جسمانی و روحانی ، معراجنامهٔ شیخ الرئیس ابن سینا را در دست

داشته و آن را پس از تهذیب ، تحریری مطابق پسندی های زبانی و عرفانی روزگار کرده و در کتابش گنجانیده است . به عین عبارات ابرقوهی درین مورد توجه بفرمایید :,, و أما موازنه میان معراج روح و جسم ، ومعراج روح مجرد که آن را معقول گویند ، چون درین باب رساله ها نوشته اند ، و در شهور سنهٔ تسع و سبعمائه دوستی که حقوق دیرینه مؤکد داشت ، رسالهٔ معراج شیخ رئیس بیش این ضعیف آورد و بغایت سقیم و نامفهوم بود و برسر آن التماس تلخیص و تفهیم مکرر می گردانید ، ایجاب ملتمس او را واجب چنان دانست که خلاصهٔ مضمون آن به عبارتی مفهوم و مطابق معتقد اهل تصوف بیان کند و معانی آن رساله به وجهی مقرر گرداند که به اکثر فهم ها نزدیک باشد و از جحود و انکار دور ،، (۶۲) .

پس ازین معراجنامه ابن سینا را با دقتی تمام وبا عبارات سخته و استوار تحریری نو کرده ، و در پایان آن گفته است : ,, ای نفس تا اینجا مضمون سخنان شیخ رئیس بود که بطریق تلخیص بیان کرد (۶۳) باری بر نگارنده این سطور ، پس از تدقیق در خصوص مطالب معراجنامه ابن سینا وقیاس آن با تحریر ابرقوهی ، هیچ شکی نماند در اینکه : معراجنامه ای که با ساختمان یک مقدمه و سه فصل هست ، با استناد به این سند کهن ، از آن ابن سیناست ؛ والبته استبعادی ندارد که بر اثر اثبات این نکته ، بگوییم عبادی مروزی ، معراجنامه نداشته است . زیرا باحتمال زیاد او نیز معراجنامه ای پرداخته ، وگویا پس از نیمهٔ اول از سدهٔ هشتم ، نسخه های این نگاشته اش همانند دیگر آثار کوتاه وبلند او که بسیار کم نسخه ، وگاه منحصر به یک نسخه است ، از شهرت و رواج افتاده ، ومیان ,, معراجیهٔ ،، او و ,, معراجنامهٔ ،، ابن سینا بهم

آمیختگی و اختلاط دست داده است . به نظر نگارنده کثرت و زیادیٔ نسخه های معراجنامه باساختمان یک مقدمه وسه فصل نیز می تواند ، دلیلی باشد بر اینکه رساله مزبور از آنِ ابن سیناست .

* * *

بهر تقدیر گفتارم را پیرامون فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ـ که به همت والای کتابشناس روشن روان آقای احمد منزوی و همکاران محقق و دانشمند ایشان در پاکستان فراهم آمده است ـ بیش ازین تفصیل نمی دهم و آرزو می کنم که روزی فهرستهائی ، همسان فهرست مشترک پاکستان ، پیرامون مخطوطات فارسی کشور های افغانستان ، هندوستان ، روسیهٔ شوروی و ترکیه ساخته وپرداخته شود واز پس آن فهرست مشترک تاریخی ـ موضوعی و توصیفی ارجاعی از مجموع آنها فراهم آید تا فارسی زبانان به کنه و غور پیشینه فرهنگی خود و باچهرهٔ آنان که در قلمرو این فرهنگ قلم و علم زده اند ، آشناگردند و آینده فرهنگی خود را با آگاهی به گذشته ، طرحی زاینده و پوینده در اندازند .

یادداشتها و ارجاعات

١ ـ بنگرید به : رسالة للبیرونی فی فهرس کتب الرازی ، به تصحیح پول کراوس ، پاریس ١٩٣٦ م .

٢ ـ بنگریدبه : کورکیس عواد ، مجله المجمع العلمی العربی ، دمشق ، مجلد ٢٩ جزء ٣ ص ٣٥٩ ، جزء ٤ ص ٥٣٦ ، مجلد ٣٠ جزء ١ ص ٦٠ .

٣ ـ مراد تکملة نفحات الانس است . نیز کمال الدین عبدالواسع نظامی ، کتابی در مقامات جامی ساخته که بسیار مفید است ، ودر آن از چهل و دو اثر جامی سخن گفته ونیز فوایدی در خصوص نگاشته های او آورده است . بنگریدبه مقدمهٔ نگارنده بر این کتاب که زیر چاپ است .

٤ ـ مراد ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری است که توسط کریم کشاورز، سیروس ایزدی و یحیی آریان پو ر بر اساس ترجمهٔ روسی، همراه با اضافات برگل فارسی شده، و آقای منزوی مطالب مفید در خصوص مسایل کتابشناسی و نسخه شناسی بدان کتاب افزوده است. امید است که بقیهٔ بخشهای آن فهرست نیز بهمین شیوه به فارسی ترجمه شود و در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد.

۵ ـ فهرست مزبو ر أولین فهرست مشترکی است که در زمینهٔ نسخ خطی فارسی در ایران عرضه شده. همچنانکه در مقدمه جلد نهم فهرست نسخه های خطی کتابخانه رضوی نوشته ام، فهرست منزوی چو ن بحریست مو اج، که البته سو ای آب زلال و عذبش، خاروخاشاکهائی نیز دارد. عیب اساسی آن در اینست که مؤلف به فهرستهای پیش از خود بسیار تکیه کرده، و درنتیجه بسیاری از لغزشهای آن فهرستها به فهرست ایشان سرایت کرده است.

٦ ـ این فهرست در چندین جلد تدوین شده است، تالحظه ای که این گفتار را می نوشتم، چهار جلد آن از سو ی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر شده. علاقه و تلاشهای مثمر سرپرست مرکز نامبرده، یعنی آقای اکبر ثبوت را نیز نباید در چاپ و عرضه داشت این فهرست و دهها متن ارزندهٔ فارسی ـ که باهتمام محققان پاکستان و از سو ی مرکز تحقیقات عرضه شده ـ نادیده گرفت ـ

۷ ـ بنگریدبه: جهانگشای جو ینی، تصحیح محمد قزوینی ۲۴۹:۳، ترجمهٔ ,, رشف النصائح الایمانیة وکشف الفضائح الیو نانیة ,, از شهاب الدین عمر سهروردی، ترجمهٔ معلم یزدی، خطی مو زهٔ بریتانیا، ورق ۱۸۲آ، که گوید طی چهار سال نزدیک به سه چهار هزار کتاب فلسفی را آل مظفر در لرستان و اصفهان و آذربایجان به آب شسته اند. البته تردیدی نیست که انگلیسها در ایام غلبه برشبه قاره، بسیاری از نفائس خطی را به یغما بردند، ونیز نادرشاه افشار بسیاری از نسخ خطی شبه قاره را به ایران آورد.

۸ ـ البته بی اطلاعی محققان افغانستان ـ اعم از فارسی زبان و پشتو زبان-نسبت به مآثر فرهنگی زبان فارسی در شبه قاره با بی اطلاعی محققان ایران قابل قیاس، ونیز همگون و هموزن نیست؛ زیرا روابط فرهنگی و علایق اجتماعی بین مردم افغانستان و مردم پاکستان و هندوستان بیشتر از آنست که بین مردم ایران وشبه قاره.

۹ ـ با آنکه در پاکستان، ونیز در مکتب خانه های مربوط به مسلمانان هندوستان زبان فارسی بموازات عربی تدریس می شود، و با آنکه مسلمانان شبه قاره به زبان فارسی، بعنوان زبان دوم فرهنگ اسلامی می نگرند، ولی چنان می پندارم که بسیار کم-اند آنان که به زبان فارسی بتوانند بیندیشند، و بجز خواص تحصیل کرده ها، دیگران از ساختهای دستوری زبان اردو، بهتر و زودتر، به کنه مفاهیم و مصادیق فرهنگی می رسند ـ نیز به علت وجود این فکر که زبان می تواند هویت ملی و کشوری، را ایجاد کند و پرورش دهد، بیشترینهٔ محققان پاکستان و هندوستان حاصل تحقیقات و تتبعات خود را که در زمینهٔ زبان و فرهنگ فارسی هست به زبان اردو می نویسند. وچو ن زبان مزبو ر درمیان محققان ایرانی رواج ندارد، مسلماً نوعی بی اطلاعی وبیگانگی نسبت به یافته های آنان درمیان پژوهشگران ایران بوجودمی آید.

۱۰ ـ ج ۱ ص ۱۸ ـ ۲۰. نیز درمقدمه جلد پنجم که چاپ نشده و رونوشتی از آن توسط مؤلف در

اختیار من بنده قرار گرفته ، از عده ای دیگر که در طرح تألیف فهرست مشترک ، ایشان را یاری کرده اند ، یاد شده است که درمیان این گروه سه تن از همشهریان نگارنده نیز هستند . شکر الله سعیهم . .

۱۱ ـ ایضـاً ۱: ۱۹ .

۱۲ ـ از جمله بنگرید به : ۲: ۱۱٦۷ ، ذیل عنوان سواد الاعظم . آوردن نمونهٔ زحتی ارجاع دادن به این نکته ها ، درحدیست که از حوصله این گفتار خارج است . واگر در نقد فهرست مشترک با توجه به ذکر نمونه ها ، می پرداختم ، بی تردید این گفتار نیز رساله ای می شد درحد دویست واندی صفحه .

۱۳ ـ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، تا پایان قرن دهم هجری ،چاپ دوم ، تهران ۱۳٦۳ ، ص ۷۲٤ ، تکمله ص ۱۱٦ .

۱٤ ـ فهرست مشترک ۳: ۱۹٦۵.

۱۵ ـ رساله نامبرده درهفده باب است دارای مطالبی تازه و نو که ارزش آن کمتر از نگاشته های عزیز الدین نسفی نیست . نگارنده عکس نسخهٔ مزبو ر را به لطف همکاران و اولیاء دانشمند مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تهیه کرده ام و به تصحیح آن پرداخته ام که امید است امکانات چاپ آن ، زودتر ، میسر شود .

۱٦ ـ هر چند که فهرست نامبرده ، یکی از مهمترین وارزنده ترین فهرستهای موجود بشمار می رود ، و نیز کارکرد بسیار سودمندی درمیان اهل کتاب داشته است ودارد ، اما چون مؤلف به بسیاری از فهرستهای قبلی ـ حتی آنها که نسخ و یا میکروفیلمهای آن در داخل ایران موجود است ، در فراهم آوردن آن اثر ، تکیه کرده است ، در نتیجه بسیاری از اشکالات کتابشناسانهٔ فهرستهای پیشین وارد فهرست ایشان شده .

۱۷ ـ ۲ : ۲۰۵ ش ۱۱۱۸ .

۱۸ ـ فهرست مشترک ۳: ۱۳۱۸ .

۱۹ ـ درهامش یک صفحه از نسخه مزبو ر ، کاتب عباراتی از کتاب « التراجم » ابن عربی نیز به نسخه افزوده است . از آقای خضر نو شاهی سپاس دارم که عکس این نسخه را برای استفاده و رؤیت بنده تهیه کردند و فرستادند . نیز بنگریدبه ترجمهٔ « عوارف المعارف » که معلوم نیست « مصباح الهدایه » است یا ترجمهٔ ظهیرالدین ، وقیاس کنید آن نکته را درمخطوطات شیرانی ۲: ۲۰۸ ش ۱۱۳۲ با فهرست مشترک پاکستان ۳: ۱۹۳۱ ، نسخهٔ شمارهٔ ۱۰۶۷۸ . در اینجا لازم است گفته شود که سوای فهرستهائی که ۲۰ تا ۳۰ سال قبل در پاکستان فراهم آمده ، فهرستهای نیز در دههٔ اخیر در پاکستان عرضه شده که اینها نیز مأخذ مؤلف محترم فهرست مورد بحث بوده است ، ـ این فهرستها فهرست نسخه های خطی انجمن ترقی اردو ، و فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی بانهایت دقت تألیف شده اند و اشکالاتی که ما در اینجا در خصوص مخطوطات شیرانی یاد کردیم ، متوجه آنها نیست .

۲۰ ـ ج ۳: ۷ ـ ۱۲٤۸ .

۲۱ ـ طرائق الحقائق ، تهران ، چاپ دوم ، بی تاریخ ۲ ـ ۳۲٤

۲۲ ـ شذرات الذهب ، بیروت ، بدون تاریخ ۸ ـ ۳۲۰ ـ ۳۲۱ ، ذیلی وقایع سال ۹۵۸

۲۳ ـ بنگریدبه : ایرج افشار ، بیاض سفر ۵۰۷ .

۲۴ ـ ۲ (۱) : ۲ ـ ۱۰۲۳ .
۲۵ ـ بنگرید به : دانش پژوه ، فهرست دانشگاه ۱۴ : ۳۹۶۰ ، منزوی : نسخه های خطی فارسی ۲(۱) : ۱۱۲۹ .
۲۶ ـ جادة العاشقین را نثاری ـ صاحب ,, مذکر احباب ,, خطی ـ در ترجمهٔ شریف الدین حسین ، ملفوظات پدر مؤلف دانسته است که درست نیست . نگارنده ,, مفتاح الطالبین ,, و ,, جادة العاشقین ,, را تصحیح کرده و بزودی به چاپ خواهد سپرد . وامید است دیگر آثار این خانواده را که در شناخت تصوف و عرفان ماوراء النهر وبسیاری از نکات اجتماعی و تاریخ سدهٔ دهم و یازدهم حائز اهمیت است ، در آینده چاپ کنم .
۲۷ ـ بنگرید به : ۲ (۱) : ۲۰۲۲ .
۲۸ ـ بنگرید به : محمود فاضل ، فهرست نسخه های خطی دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد ۲ : ۶۴۶ ـ ۶۴۷ .
۲۹ ـ عبارتند از نسخه های قونیه (ش ۱۷۳۳) ولیدن (۱ :۱۰۳۵) وارنر ، و کتابخانه پرفسور صدیقی . این کتاب را نگارنده بر اساس نسخهٔ قونیه ونسخهٔ صدیقی چاپ کرده است .
۳۰ ـ بنگرید به : دانش پژوه : نسخه های خطی ، دفتر دهم ، ۲۶۵ .
۳۱ ـ کشف الظنون ، ستون ۱۸۴۶ .
۳۲ ـ فهرست مشترک ۳ : ۲۰۸۷ ، ش ۲۷۹۴ .
۳۳ ـ ایضـاً ، ص ۲۰۸۸ ، ش ۲۷۹۸ .
۳۴ ـ به نقل از عکس مجموعهٔ ۴۴۰۹ گنج بخش ، ص ۷۴۸ ، س ۹ ـ ۱۰ .
۳۵ ـ بنگرید به : فهرست مخطوطات شیرانی ۲ : ۲۱۰ .
۳۶ ـ وقتی نگارنده عکس نسخهٔ مزبور را از دوست دانشمند آقای سید عارف نوشاهی خواست ، ایشان بر این نسخهٔ تأمل کردند وبه من نوشتند که آن رساله ، صد میدان پیر هری است .
۳۷ ـ نسخهٔ بودلیان که اساس کاربنده در تصحیح رساله مزبور بوده است دارای تصویریست گویای این مطلب که : چهل مجلس پس از تحریر بر سمنانی سماع شده . درین تصویر ظاهراً سمنانی و امیر اقبال ، همراه با دو مرید دیگر دیده می شود . بطوریکه امیر اقبال رساله ای در دست دارد در حال خواندن ، وسمنانی نشسته است و سماع می کند . این تصویر و عبارتی دیگر در متن چهل مجلس می رساند که تحریر چهل مجلس ، سالی چند ، پیش از در گذشت سمنانی ، یعنی سال ۷۳۶ انجام گرفته است .
۳۸ ـ دربارهٔ امیر اقبال ، شاه حسین سیستانی در ,, احیاء الملوک ,, اطلاعات تازه ای داده است . تهران ۱۳۴۸ ، ص ۹۴ ـ ۹۵ .
۳۹ ـ بنگرید به : ن . مایل هروی ، مقدمهٔ العروة لاهل الخلوة والجلوة ، تهران ۱۳۶۲ ، ص ۱۸ .
۴۰ ـ فهرست مخطوطات شفیع ، تألیف دکتر محمد بشیر حسین ، گرد آورنده احمد ربانی ، لاهور ، دانشگاه پنجاب ۱۳۵۱ ش ۳۱۲ ـ ۳۱۳ .
۴۱ ـ ایضـاً ۳۶۸ .
۴۲ ۴۲ ـ بنگرید به : ج ۳ ـ ۱۴۰۳ .
۴۳ ـ فهرست مخطوطات شفیع ، پیشین ۲۶۹ .
۴۴ ـ سوای نکته ای که در خصوص تصـویر نسخهٔ بودلیان ، در گذشته نوشتم ، درمسألهٔ منصور

حلاج و ذکر دعای او نیز در چهل مجلس می خوانیم : « دعا را در وقت مطالعه اگر مخدوم دام ظله درین فرجه بنویسند ، حاکم اند » چهل مجلس ، تصحیح ن . مایل هروی ، ضمیمهٔ مجموعه رسایل و ملفوظات فارسی علاء الدوله سمنانی ، چاپ نشده .

۴۵ ـ چهل مجلس ، پیشین ، و نسخهٔ بودلیان ش ۱۴۴٦ ص ۳۹۷ .

۴٦ ـ بنگریدبه : نفحات الانس جامی ، تصحیح توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۷ ، ۴۴۳ .

۴۷ ـ طرازی : فهرس مخطوطات دار الکتب قاهرة ، دو جلد ، قاهره ۱۹٦٦ ، ش ۹٦۴ .

۴۸ ـ بنگریدبه : سید وحید اشرف کچهوچهوی ، حیات سید اشرف جهانگیر سمنانی (اردو) لکهنو ۱۹۷۵ م ، ص ۴۲ و ۴۴ ـ ۴۷ .

۴۹ ـ فهرست مخطوطات شفیع ، ۲٦۸ ـ ۲٦۹ .

۵۰ ـ ج ۳ ـ ص ۱۷۰٦ ، ش ۱۳۵۷ ، نسخهٔ ش ۹۱٦۰ .

۵۱ ـ فهرست مشترک ۳ ـ ۱۷۴۰ .

۵۲ ـ برای توضیح این اشارات بنگریدبه : نجیب مایل هروی ، « شرح فصوص الحکم » خوارزمی ، آینده ، سال دهم ، ۳۵۹ .

۵۳ ـ بنگریدبه : فهرس مخطوطات الفارسیة ، پیشین ۱ ـ ۳۹۷ ، فهرست نسخه های خطی فارسی ۲ (۱) ـ ۱۲۴۳ .

۵۴ ـ بنگریدبه : یوسف اهل ، فرائد غیاثی ، تصحیح حشمت مؤید ، ۲ ـ ۵٦۳ ، تهران ۱۳۵۸ .

۵۵ ـ ایضاً ، همانجا ، ۲ ـ ۵٦۹ . طرز انشاء این نامه ها و نیز مطالبی که در نامهٔ اول است ، دقیقاً می رساند که نگارنده آن حسین خوارزمی مقتول ۸۳۹ است .

۵٦ ـ ۳ ـ ۱۳۴۸ .

۵۷ ـ بنگریدبه : جشن نامهٔ هانری کربن ، تهران ۱۳۵٦ ، ص ۱۷۲ ـ ۱۷۹ .

۵۸ ـ کشف الظنون ۱۴ و ۵۸ .

۵۹ ـ بنگریدبه : فهرست کتابخانهٔ ملی ملک ۵ ـ ۱۴۴ و فهرست نسخ خطی دانشکدهٔ الهیات تهران ۱ ـ ٦۸ .

٦۰ ـ بنگریدبه : فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکدهٔ حقوق تهران ، ۱۹۹ ، مقدمهٔ « التصفیة فی احوال المتصوفه » ، تهران ۱۳۴۷ ، بیست و نه ، فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۱۰ : ۱٦۰۳ ، که انشاء دیگری از « معراجنامه » گزارش شده . ترقیمهٔ نسخهٔ مراد بخاری (ش ۱۷۸) چنین است : « الرسالة المعراجیة من کلام قطب الدین (ابو) المظفر بن اردشیر العبادی قدس الله روحه » . نیز بنگریدبه به استوری ، که در زمینهٔ مؤلف « معراجنامه » مورد بحث کلاً سکوت کرده است . ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری (ترجمه) تهران ۱۳٦۲ ، ج ۲ ص ۸۷۵ .

٦۱ ـ در فرهنگ سخنوران خیامپور از او یاد نشده ، گویا او تخلص محتسب را از شغل خود گرفته است که پیش از گرایش به عرفان در ابرقوه آن شغل را داشته بوده .

٦۲ ـ مجمع البحرین ، خطی موزهٔ بریتانیا Add . ۲۳۵۸۰ ، ورق ۱۸۲ آ .

٦۳ ـ ایضـاً ، ورق ۱۸۷ ب .

بخش شعر
زیر نظر : حسنین کاظمی ,,شاد،،

قرآن همه به عظمت و شأن محمد است

هر آیتی بشرح بیان محمد است
قرآن همه به عظمت و شأن محمد است
باغ بهشت و کوثر و تسنیم هرچه هست
یک نعمت قلیل زخوان محمد است
گفتم به جبرئیل مقامش بگو که چیست
گفتا که لامکان، مکان محمد است
حمّ وصف حلقهٔ گیسوی مصطفی است
مَا یَنْطِقُ به وصف زبان محمد است
فرمود حق تعالی ,, لَعَمْرُکَ ،، در آیتی
,,سوگند کردگار بجان محمد است ،،
آن نسخه ای که فیه شفاء خطاب اوست
گفتار پاک و حُسن بیان محمد است
رضوان به حور گفت ز ,,شاکر،، بگو که چیست
گفتا که مرغ زمزمه خوان محمد است

شاکر القادری-اتک

سلطان محمود ,,نامی،، مرحوم *

نالـۀ دل

هــر چشم پی دیدن دلــدار بنــالـد

وین چشم من است آنکه بدیــدار بنـالـد

گر گل رُخـم از رُخ بچمـن پرده گشـاید

بی پرده گل از باغ به بازار بنالد

گرزآتش جان سـوخته ام دُود برآید

از دود دلـم گنبـد دوّار بنــالد

,,نامی،، کـه بخورده بجـگر تیر جگر دوز

زان دمبــدم از درد جگــر زار بنــالــد

برابر نمـی کنم

سنبل بزلـف یار برابر نمـی کنم

گل را بگل عذار برابر نمی کنم

باگیسو ی مسلسل مشکین دلــربا

صــد نافۀ تتار برابر نمی کنم

با خاک کو ی دوست که کحل بصارت است

گل گشت لاله زار برابر نمی کنم

چشم غزالها چو گل نرگس چمــن

باچشم پُر خمــار برابر نمی کنم

پروانه نیز قمری و سرخاب و عندلیب

با ,,نامی،، این چهار برابر نمیَ کنم

* از آثار فارسی او ,,تاریخ جهان نما،، و ,,گلزار نامی،، در دست است .

سید حسنین کاظمی ,,شاد،،
اسلام آباد

نـو ر عشـق

در صنم خانه دل نو ر خدا می بینم
صبح روشن زشب تار جدا می بینم

پرتو حسن ازل از رخِ ماهش پیداست
درنگاه کرمش لطف خدا می بینم

میخورم صـدغم جانکاه و نداند بت من
که از آن عشق جگر سوز ، چها می بینم

بیوفائی و دل آزاری و حیلت کاری
چه ستم ها که نه از اهل دغا می بینم

از کجا آمده وانگه بکجا خواهد شد
نو ورودی کـه در این کهنه سرا می بینم

منم آن ذره که خواهم برسم تابفلـک
همت خود ز کجا تا بکجا می بینم

هر که اُفتد بسرش باد و بدل حرص و هو ی
خاکش آخر متفرق به هوا می بینم

میشکافـم دل یک قطرۀ اشکی به نگه
باز صد رنگ زیک رنگ جدا می بینم

اینکه دریای محبت شده بس طوفانی
جزر و مدّ یست کز آن ماه لقا مـی بینـم

باز آن چشم غزالی شــده مائل بکرم
این چه جادوست که من باز خطامی بینم
خرده بر (شاد) مگیرید که اورا بخــدا
زاهدی یکدل وبی ریب و ریا می بینـم

دلیل عشق

نباشد آئینه ، چو ن چشم حیرانی که من دارم
بگلشن هم نباشد نرگسستانی که من دارم
هزاران زخم پنهان کرده ام در سینه از عشقت
که خوش آید ترا ای گل گلستانی که من دارم
نگاه آتشینت قلب محزونـم اگـر سوزد
نشاند آتش دل چشم گریانی که من دارم
اگر گاهی ز راه لطف و الفت سوی من آیی
هزاران گل دمد اندر بیابانی که من دارم
بیادت قلب غمگینـم بسی خوشحال گردیده
چه خوش آمد ازان ناخوانده مهمانی که من دارم
ارسطـو را کند گمراه برهانی که تو داری
فلاطو ن را دلیل راه ، برهانی که من دارم
به دُرهای سرشکم درشب هجران تاریکی
چو گنج تابناکی گشت دامانی که من دارم
نوای (شاد) شاعر هم برون ریزد زهر بیتش
چو چنگ عشق ماند طرفه دیوانی که من دارم

ڈاکٹر شمس الدین احمد *

کشمیر میں فارسی ادب ـ ایک جائزہ

ہندوستان فارسی زبان و ادب کی پرورش کا ایک بڑا مرکز رہا ہے ـ یہاں کے تیموری نسل کے مغل بادشاہوں نے علوم و فنون لطیف کے علاوہ سارے ملک میں فارسی زبان و ادب کو ترقی دے کر اسے اوج کمال تک پہنچا دیا جس کے نتیجے میں یہاں کے بیشتر شاعروں، ادیبوں، عالموں اور دانشمندوں نے فارسی میں شعر کہے اور نثر میں کتابیں لکھیں جن کی شہرت ہندوستان کی سرحدوں سے تجاوز کر گئی ـ ایک سو سال کی مدت میں بابر کے عہد سے شاہجہان کے زمانے تک فارسی شعر و ادب کمال عروج تک پہنچا ـ ایران کے معروف ہمعصر شاعر ملک الشعراء بہار مرحوم کے بقول (۱) ہندوستان فارسی ادب میں پیشرفت کے لحاظ سے ایران ثانی بن گیا ـ

مغل دور میں ایرانی شاعروں نے ہندوستان میں مہاجرت کی اور یہاں آزادی کے ساتھ سخن سرائی میں منہمک رہ کر اپنی استعداد و مہارت کو بہتر طور پر آشکارا کیا ـ یہ بھی ایک بڑی وجہ ہے کہ تقریباً ہندوستان کے ہر صوبے کی مقامی زبان پر فارسی

* ولادت : ۱۸ جون ۱۹۳۱ء . ڈین فیکلٹی آف اورینٹل سٹڈیز ـ اکشمیر یونیورسٹی سری نگر .

آثار : ۱ ـ شمس فقیر (کشمیر کا صوفی شاعر) ۲ ـ احوال و آثار محمد رضا مشتاق کشمیری .

فارسی سے کشمیری تراجم : ۱ ـ راماین ۲ ـ مناجی بابا اصفہانی . ۳ ـ شوہر آہو خانم .

زبان کا اثر نمایاں ہے، چنانچہ بعض صوبوں میں فارسی نے مقامی زبان کی جگہ لے لی اور وہاں کے لوگ کلی طور پر فارسی شعر و ادب کی طرف ہی بیشتر متوجہ ہوئے ، لیکن کشمیر میں فارسی زبان و ادب کی کیفیت کی داستان بالکل جدا ہے کیونکہ جس زمانے میں ہندوستان میں فارسی زبان و ادب نے رونق اور ترقی پائی تھی اس وقت تک کشمیر میں اس زبان و ادب کو ترقی دینے میں قریب ڈھائی سو سال کا عرصہ گذر چکا تھا اور شاید اسی لئے کشمیر کو ,, ایران صغیر " کے نام سے بھی یاد کیا جاتا ہے ۔

ایران اور کشمیر کے تمدنی اور تجارتی روابط بہت قدیم ہیں ۔ ,, واقعات کشمیر " اور ,, تاریخ حسن " کے مقامی مؤلفین نے اپنی ان تاریخوں میں لکھا ہے کہ ایران کے ایک لعل فروش نے جو ہندو سلاطین کے عہد میں راجہ سندر یا سریندر کے زمانۂ سلطنت میں ہیرے اور جواھرات بیچنے کے لئے کشمیر میں آیا تھا واپس ایران جا کر اس کی بیٹی کے حسن و جمال کی اسفند یار کے بیٹے بہمن کے سامنے بڑی تعریفیں کیں ۔ بہمن نے اپنے وزیر حکیم جاماسپ (یا مورخ حسن کے بقول طاماسپ) کو مذکورہ راجا کی کتابون نامی بیٹی کی خواستگاری کے لئے بھیجا ۔ بادشاہ کشمیر نے بیش قیمت تحایف کے ساتھ اپنے رضاعی برادر لولو کی ھمراھی میں بیٹی کو ایران روانہ کر دیا ۔ ان مولفین نے اس بات کا بھی اضافہ کیا ہے کہ اسی لولو کے خیانت کرنے کے نتیجے میں بہمن قتل ھوا اور بعد میں خود لولو بھی پاداش میں مارا گیا ۔ کشمیر میں ایرانی لعل فروشوں کی رفت و آمد سے معلوم ہوتا ہے کہ قدیم زمانے سے کشمیر اور ایران کے درمیان تجارتی رشتے قائم تھے ۔

سرینگر سے قریب پندرہ کلو میٹر دور مشرق میں ھارون نامی

جگہ کے قدیم مندر سے ٹائلوں کی دریافت نیز پتھر کے بنے ہوئے مجسموں سے جو مختلف جگہوں سے مکشوف ہوئے ہیں ساسانی دور میں ایرانی ہنر و تمدن کے اثر و رسوخ کا علم ہو جاتا ہے۔ مشہور برطانوی محقق سٹاین ، جس کی تحقیق کشمیر کے تمدن کے بارے میں معروف ہے ، کے بقول (۲) ، سنسکرت زبان میں ، جو کشمیر کی ادبی زبان اور ایک حد تک بول چال کی زبان بھی تھی ، دبیر اور گنجور جیسے فارسی الفاظ کے داخل ہونے سے ساسانی دور میں ایرانی زبان و تمدن کا اثر واضح ہو جاتا ہے۔ دوسری طرف سے کشمیر کے بدھ مبلغین کے توسط سے ، جو بدھ مذہب کی توسیع و تبلیغ کے لئے ایران کے مختلف علاقوں میں مقیم تھے ، ایرانی رسوم و افکار بھی متأثر ہوتے رہے یہ دو جانبہ اثر و رسوخ اس بات کا شاہد ہے کہ ایران اور کشمیر کے باہمی تعلقات قریبی تھے .

چوتھی صدی ھجری میں کشمیر کا بادشاہ سنگرام راجہ (۳۹۷ ـ ۴۲۷ھ) سلطان محمود غزنوی (م۴۲۱) کے دو حملوں سے دوچار ہوا ـ اگرچہ سلطان محمود نے وادی کشمیر کے مغرب میں واقع توس میدان تک پیشقدمی کی لیکن وہ کشمیر کو اپنی سلطنت کا ایک جزو نہ بنا سکا ـ اس کے باوجود شاہان کشمیر نئے ایرانی تمدن کے سیلاب کو روکنے کے لئے دیوار نہ باندھ سکے اور کشمیر کی سرحدوں کے قرب و جوار میں غزنوی حکومت قائم ہو جانے کے نتیجے میں کشمیری بادشاہوں نے غزنوی سپاہیوں کو اپنی فوج میں شامل ، اور ان کے لباس کی وضع وساخت کو اپنے فوجیوں کے لئے اختیار کیا ـ راجہ هرش (۱۰۸۹ ـ ۱۱۰۱ء) مسلمانوں کیلئے خاطر خواہ اقدامات عمل میں لایا . اقتصادی بحران کے ایام میں یہ راجہ

سونے کے بنے ہوئے بتوں کو ، جو کشمیر کے بیشتر مندروں میں نصب تھے ، توڑ کر انہیں مالی مصرف میں لے آیا ۔ لیکن ان حالات و واقعات کے باوجود، عمومی طور پر ، ایرانیوں اور شمالی ہندوستان میں ترکوں کے ساتھ وادی کشمیر کو احاطہ کئے ہوئے بلند برف پوش اور دشوار گذار پہاڑوں اور گھاٹیوں کی وجہ سے زبان و تمدن کے روابط ناچار محدود تھے ۔ کشمیر کے سیاسی ، تمدنی ، تجارتی اور ادبی روابط ، ایران کے ساتھ ، صرف اس وقت مستحکم اور مضبوط ہوئے جب چودھویں صدی عیسوی میں مسلمانوں کی حکومت وہاں قائم ہوئی ۔

تیرھویں صدی میں منگول اپنے وطن سے نکل کر یورپ اور ایشیا کے اہم حصوں پر قابض ہو گئے ۔ ۷۲۳ھ ۔ ۱۳۲۰ء میں ذوالقدر خان کی سرکردگی میں ، جو کشمیر میں ذوالچو کے نام سے مشہور رہے ، منگول حملے نے کشمیر کی ترقی کی راہ میں ایک عظیم رکاوٹ پیدا کی ۔ کشمیر کی تاریخ میں یہ حملہ ایک بڑی مصیبت اور بدبختی تھی ۔ اس وقت کا بادشاہ راجہ سہادیو (۱۳۰۱ ۔ ۱۳۲۰ء) جسے آخری سانس تک مقابلہ کرنا چاہیئے تھا ، ننگ آور طریقے سے کشمیر سے فرار ہوا اور بے سہارا کشمیریوں کو خون آشام منگولوں کی تلواروں کے سپرد کر گیا ۔ منگولوں نے کشمیریوں کا بڑی بیدردی کے ساتھ قتل عام کیا ، مکانوں میں آگ لگا دی ، عورتوں اور بچوں کو غارتگری کا شکار بنایا ، فصلوں کو نذر آتش کیا ۔ اور ہری بھری وادی کو دفعتاً ایک ویران بیابان بنا دیا ۔ جو لوگ اپنی جان لے کر بھاگے وہ دور پہاڑوں ، گھاٹیوں اور غاروں میں روپوش رہے ۔ آٹھ ماہ تک کے طویل کشت و خون کے بعد جب منگول سردار کشمیر کو چھوڑ کے چلا گیا کشمیر

ایک عجیب انتشار میں پڑا رہا ۔ بیچارے بچے کھچے کشمیریوں پر خوف و ہراس اور بدنظمی کے اثرات اس قدر عمیق تھے کہ آج بھی جبکہ اُس مرگ بار حادثے کو قریب سات سو سال کا عرصہ گذر چکا ہے ,, کشمیر میں گیارہ گھر باقی رہے " کی اصطلاح زبان زد عوام ہے ۔

ایک مرتب و منظم حکومت موجود نہ ہونے کی وجہ سے لہاچن رگیال بو رینچن نامی لداخی شہزادے نے ، جو لداخ سے بھاگ کر ان ایام میں کشمیر میں پناہ گزین کی حیثیت سے مقیم تھا ، ۱۳۲۰ء میں کشمیر کے تخت پر قبضہ کر لیا ۔ اس زمانے میں دو اور شہزادے بھی کشمیر میں قیام پذیر تھے ایک سوات کا (یا بعض مورخین کے بقول خراسان کا) شہمیر ابن فور شاہ نامی ، اور دوسرا شنگی چک (یا لنکر چک) داردو کا ۔ کشمیر کے آخری ہندو بادشاہ راجہ سہادیو کے اپنے امراء کے خلاف جنگ میں شہمیر ابن فور شاہ نے راجہ کے حق میں بڑی مردانگی دکھائی جس کے نتیجے میں وہ وزیر اعظم کے عہدے پر فائز ہوا ۔ لداخ کا شہزادہ ، پادشاہ کشمیر رینچن ، سید عبدالرحمن بلبل شاہؒ کے ہاتھوں مسلمان ہوا اور سلطان صدر الدین کے لقب سے تخت نشین ہوا ۔ یہ کشمیر کا پہلا مسلمان بادشاہ تھا ۔

سید عبدالرحمن بلبل شاہ جن کا نام مقامی تاریخوں میں سید شرف الدین اور سید بلال شاہ بھی درج ہے ترکستان اور بقول مؤلف ,, واقعات کشمیر " خراسان سے علماء و مبلغین کی ایک جماعت کے ہمراہ دین اسلام کی ترویج و تبلیغ کے لئے کشمیر آئے (۷۲۳ ۔ ۷۲۵ھ) (۳) ۔ کشمیر میں یہ اسلام کے پہلے مبلغ تھے ۔ اگرچہ بلبل شاہ صاحب اور ان کے ساتھی مبلغین کی تبلیغی

سرگرمیوں کے بارے میں اطلاعات دستیاب نہیں ۔ لیکن یہ بات مسلم ہے کہ اسی زمانے سے باقاعدہ طور پر فارسی زبان و ادب کا آغاز ہوا نیز شہمیر کی کوششوں سے جس کی مادری زبان فارسی تھی بلاشبہ فارسی زبان و تمدن کم از کم سری نگر میں جو دارالخلافہ تھا رفتہ رفتہ پھیلنے لگے ۔ اس لحاظ سے یہ دور کشمیر کی فارسی ادب کی تاریخ میں بھی اہمیت کا حامل ہے جبکہ شہمیر اور سید عبدالرحمن بلبل شاہؒ کے علاوہ درباری علماء و امراء کے توسط سے جو دین اسلام قبول کر چکے تھے ، اسلامی علوم اور ایرانی الاصل مبلغین کی زبان اور تمدن کی بنیادیں مضبوط کرنے کے اقدامات عمل میں لائے گئے ۔

سلطان صدر الدین نے تین سال کی حکومت کے بعد وفات پائی (۷۲۷ھ) اور اس کے بعد اس کی ملکہ کوٹارانی نے ، جو اسی مفرور راجہ سہادیو کی بیوی تھی ، مؤخر الذکر کے بھائی ادین دیو کے ساتھ شادی کرکے اسے تخت پر بٹھا دیا (۷۲۷ھ) ۔ ادین دیو کی وفات (۷۴۳ھ) کے بعد کوٹارانی خود تخت پر بیٹھی ۔ لیکن سیاسی حالات اور شہمیر اور کوٹارانی کے باھمی عناد و کشمکش اور ادین دیو کی نااھلیت کے نتیجے میں کشمیریوں کے کوٹارانی کے خلاف برسرپیکار رھنے کی وجہ سے عوام نے شہمیر کا ساتھ دیا اور شہمیر ۷۴۳ھ ۔ ۱۳۳۸ء میں سلطان شمس الدین کے لقب سے تخت نشین ھوا ۔ سلطان موصوف نے کشمیر میں شہمیری سلاطین کے خاندان کی بنیاد ڈالی ۔ اس معروف خاندان کے اٹھارہ عظیم سلاطین نے دو سو پچیس سال کے عرصے میں یعنی ۱۳۲۸ء سے ۱۵٦۲ء تک نہ صرف سیاسی لحاظ سے کشمیر کو مضبوط بنایا بلکہ فرداً فرداً فارسی زبان و ادب اور فرہنگ و تمدن کی خدمت

کرنے کے علاوہ مقامی ، ایران اور وسط ایشیا سے آئے ہوئے شاعروں ، ادیبوں ، عالموں ، مؤرخوں اور ہنرمندوں کی حوصلہ افزائی اور سرپرستی کرکے فارسی ادب کا حیرت انگیز اور معتدبہ ذخیرہ وجود میں لاکر شمالی ہندوستان میں فارسی ثقافت و ادب کا ایک جدید مرکز قائم کرنے میں کامیاب ہوئے۔

شہمیری دور کشمیر میں فارسی زبان و ادب کی ترویج و توسیع کا دور شمار ہوتا ہے۔شہمیری دربار اور کشمیر کے دوسرے حکومتی علاقے ، ایران ھی کی طرح علم و ادب کے مراکز اور علماء و دانشمندوں کی محفلوں میں تبدیل ہوئے۔ یہ دور بے شک و تردید فارسی ادب کی زبردست پیشرفت کا دور ہے۔اس دور میں کشمیر کے فارسی شاعروں ، ادیبوں ، دانشمندوں اور مؤرخوں کی تعداد میں حیرت انگیز اضافہ ہوا اور وسط ایشیا اور ایران کے ساتھ کشمیر کے ادبی تعلقات خاص طور پر مضبوط بنیادوں پر استوار ہوئے ان غیر معمولی تعلقات کے استحکام کی چند وجوہات ھیں :

چودھویں صدی عیسوی کے بعد دین اسلام کی ترویج و اشاعت کشمیر میں صوفیوں اور عارفوں کی اس جماعت کی کوششوں کی مرہون منت ہے ، جو ایران اور وسط ایشیا کے مختلف علاقوں سے ، پہلے منگولوں کے طغیان ، اور بعد میں تیمور کے حملوں سے پیدا ہونے والے انتشار کے نتیجے میں ، کشمیر چلے آئے . جیسا کہ پہلے عرض کیا گیا ، سید عبدالرحمن بلبل شاہؒ یا سید شرف الدین بلبل شاہ خراسان یا بقول بعض مورخین ترکستان سے سادات و علماء کی ایک بڑی جماعت کے ساتھ ۷۲۳ ھ میں کشمیر تشریف لائے (۳) اور یہاں کے بدھ مذہب سے وابستہ

بادشاہ رینچن کو اس کے درباری امراء کے سمیت مسلمان بنا دیا اور اس طرح سے انہوں نے ایرانی زبان اور تمدن کی بنیاد ڈالی لیکن اس مختصر دور کی ادبی سرگرمیوں کی، تفصیل کے بارے میں ہماری اطلاعات کافی نہیں ہیں۔

بلبل شاہؒ کی وفات کے پچاس سال بعد جس عظیم مرد حق آگاہ اور عارف ربانی نے قطعی اور برجستہ و نمایاں طور پر کشمیر میں دین اسلام اور وسط ایشیائی تمدن اور ایرانی زبان و ثقافت و ادب اور صنعت و حرفت کو انتہائی درجے تک رواج اور وسعت دی ، وہ تھے میر سید علی ہمدانی جو کشمیر میں حضرت امیر کبیرؒ اور حضرت شاہ ہمدان کے نام سے یاد کئے جاتے ہیں ۔ شاہ ہمدانؒ نے کشمیر کو اپنے قدوم میمنت لزوم سے تین بار مشرف فرمایا۔ اول بار سال ۱۳۷۲ء میں سلطان شہاب الدین شہمیری کے عہد سلطنت میں جب کہ ان کا قیام چار ماہ تک رہا ۔ دوسری بار سال ۱۳۷۹ء میں سلطان قطب الدین شہمیری کے دور بادشاہت میں جبکہ وہ ڈھائی سال تک مقیم رہے اور تیسری اور آخری بار سال ۱۳۸۳ء ، ۷۸۶ھ میں جبکہ ان کا قیام ایک سال رہا ۔ حضرت شاہ ہمدانؒ نے جو سات سو سادات و علماء و فضلاء و عرفاء کی تبلیغی جماعت کے ساتھ کشمیر میں آئے تھے ، کشمیر کے گوشہ و کنار میں دین اسلام اور ایرانی تمدن اور ایرانی زبان و ادب کو پھیلایا ۔

ہندوستان میں کشمیر وہ پہلا علاقہ ہے جہاں دین اسلام کی اشاعت فارسی زبان میں ہوئی ۔ شاہ ہمدانؒ اور ان کے ساتھی مبلغین نے بیک وقت پوری وادی میں اسلام کی تبلیغ کے ساتھ فارسی زبان و ادب کو بھی فروغ دیا ۔ حضرت شاہ ہمدانؒ نے اپنے کئی ہزار کتابوں پر مشتمل ذاتی کتاب خانے سے ۔ جو اس سفر میں

ان کے ساتھ تھا ، مبلغین کو کتابیں دیں تاکہ وہ کشمیر کے مختلف علاقوں میں جاکر نو مسلموں کو دینی علوم اور بالخصوص فارسی و عربی زبانوں سے آشنا کر سکیں ۔ خود شاہ ہمدانؒ ایک بہت بڑے عالم و فاضل ، شاعر ، نثرنگار اور صاحب تصنیف بزرگ تھے جن کی تصنیفات کی تعداد بعض مورخین کے بقول ایک سو تک ہے ۔ ان تصنیفات میں سیاست مدن و حکمت و اخلاق میں کتاب ,, ذخیرۃ الملوک ،، ، خواجہ عبداللہ انصاریؒ کے اسلوب کی پیروی مین ,, مناجات نامہ ،، ، ,, منہاج العارفین ،، ,,مرآۃ الطالبین،، ,, رسالۂ مکتوبات ،، ، ,, کشف الحقایق ،، ، ,, فتوتیہ ،، ، ,, رسالۂ نفسیہ ،، ، ,, حل مشکلات ،، اور فارسی غزلیات کا مجموعہ بنام ,, چہل اسرار ،، معروف ہیں ۔ شاہ ہمدانؒ نے کشمیر سے واپس ہو کر پاکستان کے علاقہ ہزارہ میں پکھلی نام کی جگہ پر انتقال فرمایا (۷۸۶ھ) اور وہاں سے ان کے جسد مبارک کو تاجکستان کے گاؤں کولاب لے جایا گیا جہاں وہ مدفون ہیں ۔

حضرت شاہ ہمدانؒ کی وفات کے بعد ان کے فرزند حضرت میر سید محمد ہمدانیؒ ایرانی اور وسط ایشیائی سادات و عرفاء و علماء و فضلاء کی ایک جماعت کے ساتھ جن کی تعداد کشمیر کی مقامی تاریخوں میں آٹھ سو سے بارہ سو تک بتائی گئی ہے کسمیر میں تنسریف لائے اور انہوں نے بارہ سال تک مسلسل اپنے والد بزرگوار کے تبلیغی کام کو جاری رکھا ۔ میر سید محمد ہمدانی کے قیام کے دوران فارسی زبان و ادب کے حدود اتنے وسیع ہوئے کہ پادشاہان وقت فارسی زبان میں بات چیت کرنے لگے اور فارسی زبان کو شاعروں اور ادیبوں کے توسط سے علمی درجہ حاصل ہوا ۔ کشمیر میں ایرانی رسوخ حضرت شاہ ہمدانیؒ اور ان

کے فرزند کی کوششوں سے معنوی بھی تھا اور علمی لحاظ سے ظاہری بھی ۔ ان دونوں عظیم الشان باپ بیٹے کی خدمات کے نتیجہ میں ، جو ایرانی الاصل تھے ، ان کے مجموعاً سوله سال کے قیام کے دوران کشمیریوں نے نه فقط ایرانی تمدن و رسوم و عادات کو اپنایا بلکه مقامی ادیبوں نے اسلامی اخلاق وسیر و تواریخ و آداب پر لکھی گئی فارسی کتابوں سے استفادہ کرنے کے علاوہ خود فارسی زبان میں کتابیں لکھیں اور سعر کہے ۔

اس ضمن میں ملا احمد کشمیری کی تالیف ,, فتاوی شہابی ،، ۔ اور قاضی ابراهیم بن حمید الدین کی ,, تاریخ کشمیر ،، ، جو فارسی میں لکھی گئی قدیم ترین اور اولین تاریخ کشمیر ہے ، کے نام لئے جا سکتے هیں ۔ خود حضرت میر سید محمد همدانیؒ نے کشمیر میں تصوف اسلامی پر ایک رساله مرقوم فرمایا اور اسے سلطان سکندر شہمیری کی خدمت میں پیش کیا ۔ غرض حضرت ساه همدانیؒ اور ان کے فرزند کے دینی و علمی اور تمدنی و فرهنگی تبلیغات کے نتیجے میں کشمیریوں نے ایرانی دین (اسلام) اور ان کے تمدن اور ان کی زبان کو کھلے آغوش کے ساتھ قبول کیا اور وادی بھر میں اسلامی مسجدیں ، مکتب ، درسگاهیں اور کتب خانے قائم ہوئے ۔ سید میر محمد همدانیؒ بھی اپنے والد بزرگوار کے پہلو میں کولاب میں دفن هیں ۔

دین اسلام کے عام هو جانے کے نتیجے میں کشمیری مسلمانوں کے لئے لازم قرار پایا که فکری اور معنوی الہام حاصل کرنے کے لئے وہ ان همسایه اسلامی ممالک کی طرف رجوع کریں جو اس زمانے میں اسلامی تمدن و ثقافت کے مرکز تھے ۔ کشمیری علماء اور دانشمندوں نے نزدیکترین اسلامی مراکز میں جو ایرانی پرچم کے

تحت تھے ، سفر کیا اور ان علاقوں کے عالموں اور دانشمندوں ، فقھیوں اور عارفوں کی محفلوں سے استفادہ کیا اور جب واپس آئے تو عربی اور بالخصوص فارسی زبان و ادب اور علوم و ثقافت کو وسعت دینے کے عمل کو جاری رکھا اور تعلیم قرآن اور فارسی زبان و ادب کی درسگاھیں قائم کیں جو مدت تک جاری رھیں ۔ ان ھی درسگاھوں نے شیخ المشایخ سلیمان جیسے عالم قرآن جو علم تجوید میں ماھر اور امام القری کے لقب سے معروف تھے، محلہ قطب الدین پور کے مدرسہ القرآن سے شیخ احمد خوشخوان اور سید جمال الدین جیسے بلند مقام اور بے نظیر محدث ، فقیھہ اور عالم دین مدرسۂ عروۃ الوثقی سے پیدا کئے ۔

سلطان شہاب الدین شہمیری کے زمانہ سلطنت سے ایرانیوں اور ایرانی الاصل ترکوں نے کشمیر میں فارسی تمدن اور زبان و ادب کے براہ راست نفوذ اور اثر کے نتیجے میں کشمیر کی طرف ھجرت کی اور اس طرح سے کشمیریوں اور ایرانیوں کے باھمی میل جول اور معاشرت کے نتیجے میں کشمیریوں کی معاشرتی اور تمدنی زندگی ایرانی زبان اور ثقافت و تمدن کے زیر اثر قرار پائی ۔ یہ تعلقات ایرانی اور وسط ایشیائی تاجروں کی آمد و رفت سے بھی مستحکم ھونے اور اقتصادی لحاظ سے جبکہ دونوں ممالک کی اشیاء کا تبادلہ ھونے لگا کشمیر کی ثروت میں اضافہ ھونے کے ساتھ ساتھ صنعت و حرفت میں بھی توسیع ھوئی ۔

ایران اور کشمیر کے مابین سفیروں کی تقرری ان دو ممالک کے باھمی سیاسی ، تمدنی اور ادبی تعلقات کو مضبوط بنانے کی ایک اھم وجہ رھی ہے ۔ جیسا کہ کشمیر کی تاریخوں سے معلوم ھوتا ہے امیر تیمور کے بیٹے شاہ رخ میرزا (۱۴۰۴ ـ ۱۴۴۷ء) نے معاصر

کشمیری بادشاہ سلطان زین العابدین کے لئے (جس کا ذکر آگے آئیگا) ہیرے ، جواہرات،ہاتھی اور گھوڑے ہدیہ کے طور پر بھیجے ۔ سلطان موصوف نے شکریہ کے طور پر شاہ رخ میرزا کو لکھا کہ اگر آپ ہیرے جواہرات کے عوض اپنے دربار کے چند عالموں اور دانشمندوں کو میرے دربار میں بھیج دیتے تو وہ میرے لئے زیادہ احسان و امتنان کا موجب ہوتا ۔ شاہ رخ میرزا نے سلطان کی خوشنودی کی خاطر اپنے دربار کے چھ منتخب عالموں اور دانشمندوں کی جماعت کو مختلف علوم سے وابستہ عربی اور فارسی کتابوں کے ساتھ کشمیر بھیج دیا ۔

سلطان زین العابدین اور ماوراء النہر کے تیموری الاصل بادشاہ سلطان ابو سعید میرزا (۱۴۵۲ ـ ۱۴۶۷ء) کے درمیان بھی سیاسی اور تمدنی تعلقات قائم تھے ۔

سلطان زین العابدین کے پوتے سلطان حسین شاہ شہمیری (۱۴۷۲ ـ ۱۴۸۴ء) اور خراسان کے بادشاہ سلطان حسین میرزا کے درمیان سفیروں کا تبادلہ ہوتا رہا ۔ چنانچہ عراق عجم کے طالش نامی جگہ کے رہنے والے مشہور شیعہ عالم میر شمس الدین عراقی سلطان حسین مرزا کی طرف سے کشمیر میں سفیر تھے ۔ میر شمس الدین عراقی نے کشمیر میں شیعہ مسلک کو رواج دیا ۔

شہمیری سلاطین کی عظمت کا دور ، ایرانی ثقافت و تمدن اور زبان و ادب کی کلی تکمیل کے لحاظ سے اور سیاسی اور اجتماعی سکون و اطمینان کے لحاظ سے بھی سلطان زین العابدین شہمیری (۱۴۲۰ ـ ۱۴۷۱ء) کا دور سلطنت تھا ۔ اس دور میں کشمیر کی سرزمین ادب ، کم نظیر اور نام آور عالموں ، ادیبوں ، شاعروں ، تاریخ نویسوں اور بلند مقام مترجموں کے وجود سے

لہلہا رہی تھی ۔ سلطان موصوف کے عہد میں خود اس کی ذاتی حمایت و سرپرستی کے زیر اثر فارسی زبان حکومتی اداروں اور شاہی دربار کی زبان بن گئی اور اس طرح سے کشمیری برھمن علماء نے بھی اس زبان کو علمی زبان کے طور پر استعمال کیا اور رفتہ رفتہ سنسکرت علمی زبان کی حیثیت سے متروک ہو گئی ۔

سلطان زین العابدین کے عہد سلطنت میں کشمیر فارسی زبان و ادب کو فروغ دینے میں ایک جدید مرکز کی حیثیت سے ابھرا اور ایرانی سخن شناسوں ، ادیبوں ، محققوں اور عالموں کے لئے ایک علم دوست اور ادب پرور بادشاہ کی تشویق و حمایت اور حوصلہ افزائی و سرپرستی کے سبب کشمیر ,, ایران ثانی ,, بن گیا ۔ سلطان زین العابدین بعض مقامی تاریخ نویسوں کے بقول (۵) ، ولی عہدی کے زمانے میں جبکہ وہ شاہی خان کے نام سے جانا جاتا تھا ، سات سال تک امیر تیمور کے دربار میں مقیم رہا اور اس عرصے میں وہ ایرانی اور وسط ایشیائی علوم و فنون اور ثقافت و ادب سے کافی حد تک آشنا ہوا اور جب کشمیر میں واپس آیا تو اپنے ساتھ گونا گون صنعتوں میں ماہر فن کاروں اور کاریگروں کو لے آیا جنھوں نے کشمیر میں شال بافی ، قالین بافی ، چکن دوزی ، نمد سازی ، زرگری ، کاغذ سازی ، صحافی ، کندہ کاری اور خطاطی وغیرہ کو فروغ دیا ۔

سلطان زین العابدین فارسی میں بات چیت کرتا تھا اور اپنے درباری ملک الشعراء ملا احمد کشمیری کے ساتھ بدیہہ گوئی بھی کیا کرتا تھا ۔ ,, تاریخ حسن ,, کے مؤلف کے بقول (٦) سلطان موصوف فارسی میں بات چیت کرتا تھا اور شعر بھی کہتا تھا اور اس نے قطب تخلص اختیار کیا تھا ۔ وہ فارسی زبان و ادب کے

نکات و دقائق سے بخوبی واقف تھا اور سخن فہم و سخن شناس بھی تھا ۔ فارسی نثر میں سلطان نے دو کتابیں تصنیف کیں ، ایک آتشبازی کے آلات بنانے کے طور طریقوں پر جو بعد میں مقامی ادیبوں کے لئے ایک نمونہ قرار پائی ۔ یہ کتاب اس لئے لکھی کہ اس دور میں کشمیریوں کا محبوب مشغلہ آتشبازی تھا ۔ دوسری کتاب ,, شکایات ،، نام کی لکھی جو دنیائے دون کی ناپائیداری اور لوگوں کی بے وفائی بالخصوص اپنے بیٹوں کی بے دانشی و خیانت کاری کے بارے میں ہے ، جنھوں نے بادشاہ کے آخری ایام عمر میں کشمیر کے تخت کو حاصل کرنے کیلئے ایک دوسرے کے خلاف اور بادشاہ کے خلاف سازشیں شروع کی تھیں ۔

سلطان زین العابدین نے ایک دارالترجمہ کی بنیاد ڈالی جس میں سنسکرت کی کتابوں کا فارسی میں ترجمہ کیا گیا ۔ خود ملا احمد نے جو سنسکرت کے بھی ایک بڑے عالم تھے ہندوؤں کی معروف اور مقدس کتاب مہابھارت کا فارسی میں ترجمہ کیا اور یہ میرے خیال میں مہابھارت کا پہلا فارسی ترجمہ ہے ، جو کشمیر میں ہوا ہے ۔ اس کے علاوہ ملا احمد کشمیری نے سنسکرت میں لکھی گئی کشمیر کی قدیم منظوم تاریخ ,, راج ترنگنی ،، کا بھی ,, ,,بحر الاسمار،، کے نام سے فارسی میں ترجمہ کیا ۔

سلطان زین العابدین کے برہمن درباری علماء مثلاً شری ور ، جون راج اور پراجیہ بھٹ نے سنسکرت میں بھی تاریخیں لکھیں ۔ سوم پنڈت نے سلطان کے حالات زندگی کے بارے میں ,,زین چرت،، نامی کتاب لکھی ۔ پراجیہ بھٹ اور جون راج نے راجا ولی پاٹکا اور زین راج ترنگی بالترتیب تصنیف کیں ۔ شعبہ سنسکرت کے صدر پنڈت بودھ بھٹ کو شاھنامۂ فردوسی ازبر تھا اور مناسب

موقعوں پر سلطان کو سنایا کرتا تھا ۔

فارسی علوم و ادب کی ترویج کے لئے سلطان زین العابدین نے سرینگر کے ایک موجودہ نوشہرہ نامی محلے میں جو اس کا دارالخلافہ تھا ، ایک یونیورسٹی قائم کی اور اس کے علاوہ سارے کشمیر میں مدرسے کھولے جن میں ایک مدرسہ طب سے متعلق تھا جس کا سربراہ اس زمانے کا مشہور کشمیری طبیب منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس تھا جو ایک متخصص کی حیثیت سے بھی اس طبیہ کالج میں کام کرتا تھا ۔ طب کی مشہور کتاب جو ایک مدت تک ہندوستان کی طبی درسگاہوں میں نصاب میں شامل تھی اور ,, کفایہ منصوری ,, یا ,, کفایہ مجاہدیہ ,, کے نام سے معروف ہے اسی مشہور کشمیری طبیب کی لکھی ہوئی ہے ۔ سلطان موصوف کے عہد سلطنت میں معروف و نامی درباری اور غیر درباری شعراء وفضلاء میں ملا احمد ، سید محمد امین منطقی اویس ، مولانا کبیر ، مولانا احمد رومی ، ملا حسین غزنوی ، مولانا جمال الدین ، قاضی میر علی ، مولانا قادری اور ملا فصیحی کے نام قابل ذکر ہیں ۔

سلطان زین العابدین کے جانشین سلاطین نے اس ادبی اور ثقافتی عمل کو ذوق و شوق کے ساتھ جاری رکھا اور شہمیری خاندان کے زوال تک (۱۵۶۱ء) جبکہ چک خاندان کے سلاطین نے اقتدار سنبھالا یہ کوششیں جو بڑی بارآور تھیں جاری رہیں. نتیجہ یہ ہوا کہ سارے کشمیر میں فارسی زبان و ادب کا غلبہ ہوا اور کشمیر ایک چھوٹا ایران یا ,, ایران صغیر ,, بن گیا ۔ لیکن جیسا کہ پہلے کہا گیا ، اس عمارت کی بنیاد ، اور محکم و مضبوط اساس ، اسی عارف حق آگاہ یعنی حضرت امیر کبیر میر سید علی

همدانیؒ کے ہاتھوں پڑی جن کے احترام میں سرینگر کے عین وسط میں دریائے جہلم کے مشرقی کنارے پر ایک معروف خانقاہ ,, خانقاہ معلی ،، کے نام سے تعمیر کی گئی اور جن کی ستائش میں کشمیری الاصل شاعر مشرق حضرت علامہ اقبال نے ,, جاوید نامہ ،، میں یوں فرمایا ہے:

سید السادات ، سالار عجم
دست او معمار تقدیر امم
تاغزالی درس اللہ ھو گرفت
ذکر و فکر از دودمان او گرفت
سید آن کشور مینو نظیر
میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطہ را آن شاہ دریا آستین
داد علم و صنعت و تہذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر
باهنر ہای غریب و دل پذیر
یک نگاہ او گشاید صد گرہ
خیز و تیرش را بدل راهی بدہ

سلطان زین العابدین کے بعد کے ادوار میں اگرچہ علماء و فضلاء اور شاعروں اور تاریخ نویسوں کی فہرست طویل ہے لیکن معروف ترین ادیبوں اور شاعروں اور مؤرخین میں میر شمس الدین عراقی صاحب کتاب ,, احوط ،، (شیعہ مسلک کے عقائد کے بارے میں) ملا عبدالوهاب مؤلف ,, التعریف فی التصوف ،، اور ,, شرح مواقف ،، ، ملا حافظ بصیر منطقی اور ریاضی دان، بابا فتح اللہ ، مولانا محمد آنی ، سید حسین بیہقی ، مولانا رضی الدین ، ملا

ملیحی ، قاضی ابراھیم مؤلف ,, تاریخ کشمیر ،، اور سید علی مؤلف ,, تاریخ کشمیر ،، کے نام قابل ذکر ھیں ـ

شہمیری سلاطین کے سقوط کے بعد چک خاندان میں بادشاھت منتقل ھوئی ـ اس خاندان کا بانی لنگر چک تھا جو شمالی کشمیر کے داردستان علاقے سے کشمیر میں آیا تھا ـ لنگر چک کی اولاد نے رفتہ رفتہ شہمیری بادشاھوں کے دربار میں اسقدر اثر و رسوخ پیدا کیا کہ اس خاندان کے آخری ایام اقتدار میں چک امراء بادشاہ گر بن گئے تھے اور بالآخر ، آخری شہمیری بادشاہ سلطان حبیب شاہ کو ۱۵٦۱ء میں تخت سے اتار کر انھوں نے مقتدر اور پرشان و شکوہ خاندان کا خاتمہ کیا ـ اور کشمیر کا شاھی تخت اپنے قبضہ اقتدار میں لے آئے ـ

چک سلاطین کا عہد سلطنت ھندوستان کے مغلیہ بادشاھوں کا ھم عصر زمانہ ہے اور اس خاندان کے صرف چھ بادشاھوں نے کل ستائیس سال (۱۵٦۱ ـ ۱۵۸۸ء) حکومت کی ـ اندرونی اور بیرونی کشمکشوں کے باوجود جن سے چک سلاطین کو روبرو ھونا پڑا ، فارسی ادب ترقی و پیشرفت کی راہ کو طے کرتا رھا ـ یوسف شاہ چک (۱۵۷۸ ـ ۱۵۷۹ یا ۱۵۸۰ ـ ۱۵۸٦ء) اور حسین شاہ چک (۱۵۸٦ء) سخن فہم بادشاہ ھونے کے علاوہ خود فارسی میں شعر کہتے تھے ـ حسین شاہ چک کے زمانہ سلطنت میں ایران سے ملا نامی اول ، ملا نامی دوم، ملا مہری ، میر علی اور بابا طالب اصفہانی کشمیر میں چلے آئے اور انھوں نے شعر گوئی ، فلسفہ اور منطق کو کافی فروغ دیا ـ میر علی شعر گوئی کے علاوہ خطاطی میں بھی یگانۂ روزگار تھا ـ یوسف شاہ چک ھندی اور کشمیری کے علاوہ فارسی زبان کا بھی اچھا شاعر تھا اور اس کے کلام کا

نمونہ مقامی فارسی تذکروں میں درج ہے (۷) ۔ بابا طالب اصفہانی اس زمانے کے فارسی شاعروں کا قافلہ سالار تھا ۔ مقامی فارسی شعراء میں ملا محمد امین مستنفی تھا جو یوسف شاہ کے قریبی مصاحبین میں سے تھا اور ملا احمد بھی فارسی شاعر کی حیثیت سے معروف تھا ۔

مقامی عالموں اور دانشمندوں، ادیبوں اور مؤرخین اور تذکرہ نگاروں میں قاضی موسی شہید ، حضرت بابا داود خاکیؒ ، حضرت شیخ یعقوب صرفیؒ ، بابا علی رینہ ، مولوی فیروز ثانی اور مولوی محمد جعفر کے نام قابل ذکر ہیں ۔ عالموں اور دانشمندوں کی اس زندۂ جاوید صف میں حضرت شیخ یعقوب صرفیؒ ، کا نام نامی سر فہرست ہے جنھوں نے نظامی گنجوی کی تقلید میں ، مسلک الاخیار ، وامق و عذرا ، مغازی النبیؐ ، لیلی و مجنون اور مقامات مرشد ، نام کی پانچ مثنویوں کا خمسہ لکھا ۔ اس کے علاوہ عرفان و معرفت الٰہی میں مولانا جامیؒ کی پیروی میں لوایح کے طرز پر روایح فارسی نثر میں لکھی ۔ مولانا صرفیؒ کی تصنیفات میں شرح صحیح بخاری ، حاشیۂ توضیح و تلویح ، مناسک حج ، رسالۂ اذکار ، کنز الجواھر اور ایک دیوان شعر فارسی بھی شامل ہیں ۔ مولانا موصوف دین اسلام کے ایک بلند مقام عالم اور علم حدیث میں یگانۂ دھر تھے ۔ حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرھندی علم حدیث میں مولانا صرفیؒ کشمیری کے شاگرد رہے ہیں ۔ مولانا صرفیؒ نے تفسیر قرآن ,, مطالب الطالبین ،، کے نام سے لکھی جو ناتمام ہے ۔ فیضی کی بے نقطہ تفسیر ,, سواطع الالھام ،، کے جواب میں آپ نے بھی قرآن مجید کے ایک پارے کی بے نقطہ تفسیر لکھی لیکن اسی پر اکتفا کرتے ہوئے فیضی کو لکھا کہ یہ کام

اوروں سے بھی انجام پا سکتا ہے لیکن یہ بدعت ہے۔

بابا علی رینہؒ کشمیر کے ایک ولی کامل حضرت شیخ حمزہ مخدومؒ کے چھوٹے بھائی ھیں جنھوں نے کشمیر کے بزرگان دین اور عارفوں کے حالات میں تذکرہ لکھا ، اس تذکرہ کا نام ,, تذکرۃ العارفین ،، ہے۔ مولانا جعفر نے شرعی مسائل پر ,, رموز الطالبین ،، نام کی کتاب لکھی۔ چک سلاطین کے مختصر دور سلطنت میں اھم فارسی تاریخیں بھی لکھی گئیں جن میں سید علی ماگرے کی ,, مختصر تاریخ کشمیر ،، اور ناشناختہ مؤلف کی ,, بہارستان شاھی ،، قابل ذکر ھیں۔

راہ عرفان کے متبدیوں کے لئے میر حیدر تُلہ مُولی نے ,, ھدایت المخلصین ،، لکھی۔ شیخ احمد چاگلی نے اپنے مرشد حضرت شیخ حمزہ مخدومؒ کشمیری کے مقام و مرتبے اور مختلف اذکار کے بارے میں ,, رسالۂ سلطانیہ ،، لکھا۔ خواجہ میرم بزاز نے ,,تذکرۃ المرشد ،، اور خواجہ اسحق قاری نے ,, چلچلۃ العارفین ،، لکھی۔ یہ دونوں حضرت مخدومؒ کشمیری کے خلفا میں سے تھے اور انھوں نے اپنے مرشد کے روحانی کمالات و حالات میں یہ کتابیں تصنیف کی ھیں ۔ آپ کے خاص خلیفہ جناب حضرت بابا داؤد خاکیؒ نے آپ کے احوال سلوک میں ,, ورد المریدین ،، نامی منظوم کتاب لکھی جس کی شرح مولانا خاکیؒ نے خود ,, دستور السالکین ،، کے نام سے فارسی نثر میں لکھی۔

غرض ھر چند کہ چک سلاطین کازمانۂ سلطنت ایک مختصر دور تھا تاھم فارسی ادبی تاریخ کے لحاظ سے بے اھمیت نہیں ، لیکن یہ دور بقول حافظ شیرازی ,, خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود ،، ۔

کشمیر کی سیاسی تاریخ میں دسویں صدی ھجری کا زمانہ اس کے بعض اگلے ادوار کی طرح سیاسی انتشار کا زمانہ تھا ۔ چک سلاطین کے آخری دور اقتدار میں مغلیہ جلال و سطوت کے غضبناک شعلے کشمیر کی طرف بھڑکنے لگے اور بالآخر کشمیر مغلیہ سپاھیوں کے تجاوز کا شکار ھو کر جلال الدین اکبر کے ھندوستان کا حصہ بن گیا ۔

ادبی لحاظ سے مغلیہ دور کشمیر میں خاصا سود مند اور بار آور رھا ۔ کشمیر کو جب جلال الدین اکبر نے فتح کیا تو کشمیر میں فارسی ادب کی پیشرفت و ترقی کے دو سو سال سے زائد کا عرصہ گذر چکا تھا ۔ لیکن مغلیہ بادشاھوں کی کشمیر کے ساتھ ذاتی دلبستگی جو عشق کی حد تک تھی ، اور ھندوستانی مھاجر و ایرانی شاعروں کے قافلوں کے کشمیر میں آمدورفت کے نتیجے میں ، فارسی شعر و ادب کی بہار پورے جوبن بلکہ انتھا تک پہنچ گئی ۔ مھاجر ایرانی شاعروں کی تعداد جو اکبر، جھانگیر ، شاھجھان اور اورنگ زیب کے سفر کشمیر میں ان کے ھمرکاب ھوتے تھے کافی بڑی ہے لیکن ان شاعروں میں سے کئی نام آور فارسی شاعر کشمیر میں ھی مقیم ھو گئے اور وھیں وفات پاکر دفن ھوئے مثلاً بابا طالب اصفھانی ، (جو چک دور میں ایران سے آیا تھا) عرفی کا ممدوح شاہ ابو الفتح ، ، حاجی محمد جان قدسی مشھدی، ملا طغرا مشھدی ، محمد قلی سلیم تھرانی ، ابوطالب کلیم ھمدانی ، میر الھی اصفھانی ، گلشنی شیرازی اور ملا مھری مشھدی ۔ مغلیہ بادشاھوں کے ذاتی ذوق ، اور شاعروں اور سخن شناسوں کی تربیت، حوصلہ افزائی اور ذوق شعری کو مھمیز دینے میں ، نیز نکتہ سنج شاعروں کو کبھی سونے میں وزن کرنے اور

کبھی هیرے اور جواهرات سے ان کے منه بھر دینے کے کم نظیر حوصله افزا اقدامات کے زیر اثر کشمیر میں فارسی شاعروں کی تعداد میں اسقدر اضافه هوا که کہنا پڑتا ہے یه دور کشمیر میں هندوستان کے تمام صوبوں کے مقابلے میں زیادہ شاعر خیز دور رها ہے اور پورے هندوستان کے شاعروں کی تعداد کشمیری فارسی شعراء کے مقابلے میں انگشت شمار دکھائی دیتی ہے۔

اس دور کے شاعروں کی شعری خصوصیات اور ادیبوں کی تخلیقات کا ذکر کرنا طول کلام کا باعث بنے گا* لیکن معروف شاعروں ، ادیبوں ، خوشنویسوں اور مؤرخین کے ناموں اور ان کی تألیفات کا ذکر کرنا بے جانه هوگا۔

مظہری کشمیری (جس نے ایران کا سفر کیا اور محتشم کاشانی کے ساتھ ملاقات کی) ، اوجی کشمیری ، ملا ذهنی کشمیری ، ملا صالح کشمیری ، ملا فصیحی کشمیری ، ملا فہمی کشمیری ، ملا مشتری کشمیری ، ملا بدیعی کشمیری ، فروغی کشمیری ، ملا محمد طاهر غنی کشمیری ، نافع کشمیری (برادر غنی کشمیری) ملا محسن فانی کشمیری ، ملا جویا ، ملا گویا ، بابا داؤد مشکوتی ، ملا ساطع کشمیری ، خواجه معین الدین نقشبندی (مؤلف مرآة طیبه اور فتاوی نقشبندیه (۸)(میرزا عبدالغنی بیگ قبول کشمیری ، ملا بینش کشمیری (صاحب ,,اسرار الابرار، در بیان مرشد طریقت و مکاشفات وی و مؤلف ,, اسرار الاشجار " جس میں آپ نے عطارؒ کی ,, منطق الطیر " کی پیروی کی ہے

* محققین پیر حسام الدین راشدی کے مرتبه تذکرۂ شعرائے کشمیر در چهار جلد شائع کرده اقبال اکیڈمی کراچی میں تفصیلات دیکھ سکتے هیں ۔ دانش .

شیخ احمد ابن عبد الصبو ر کشمیری (مؤلف ,,خوارق السالکین،، ,, یا ,, تاریخ هادی ,,) ، شیخ محمد چشتی (مؤلف ,, سراج السالکین ,, ، ,, عدة اللقا ,, ، ,, کنز العشق ,, ، جو تصوف کی تعریف میں ایک مثنوی ہے ، اور ,, گنج فقر ,, جو فقر کے محاسن میں لکھی ہے)، میرزا اکمل الدین بیگخان کامل بدخشیؒ (صاحب مثنوی ,, بحر العرفان ,, جو چار جلدوں میں اسی هزار اشعار بر مشتمل عارفانه مثنوی ہے اور قصیده ,,مخبر الاسرار،، (۹) ، وجود مطلق ، وجود آدم اور سلسله بزرگان طریقت کے بارے میں ، شیخ عبدالوهاب نوری (مؤلف ,, فتحات کبرویه ,, ، کبروی سلسله کے بزرگان کا تذکره نیز صاحب ,, منتخب التواریخ ,,) ، حیدر ملک چاڈوره (مؤلف ,, تاریخ کشمیر ,,) ، میر کمال الدین رسوا ، خواجه علی اکبر ، ملا مراد زرین قلم ، محمد محسن شیرین قلم ، محمد رفیع منشی ، رفیع الدین غافل (مؤلف ,, تاریخ نوادر الاخبار ,,) منعمی کشمیری (مؤلف تاریخ ,, گوهر عالم ,,)، ملا محمد رضا مشتاق کشمیری (صاحب دیوان شعر ، اور صاحب مثنوی ,, قضا و قدر ,,)، ملا اشرف یکتا ، خواجه محمد اعظم دده مری (صاحب ,, تاریخ اعظمی ,, یا ,, واقعات کشمیر ,, ، مؤلف رساله های : تجوید الطالبین ، فوائد الرضا ، قواعد المشائخ ، اشجار الخلا ، ثمرات الاشجار ، رسائل الاعظم ، وسیلة الاصول الی دیار الرسول ، شمایل نبویؐ و ستایش پیغمبر ، اثبات الجهر اور شرح کبریت احمر) .

غرض کشمیر میں مغلیه بادشاهوں کا دور فارسی زبان و ادب کے رواج اور فروغ کے لحاظ سے نه صرف اگلے دور کو زنده رکھنے کا دور تھا بلکه غیر معمولی طور پر ثمر بخش دور تھا جبکه فارسی ادب کے آسمان پر بہت سے کشمیری فارسی شاعر جلوه گر ہوئے

جن کی شہرت ہندوستان کی جغرافیائی حدود سے بھی گذر گئی ۔

ہندوستان میں مغلیہ بادشاہت کے خاتمے پر کشمیر افغانوں (۱۷۵۲ ۔ ۱۸۱۹ء) کے دست اقتدار میں چلا گیا ۔ افغان دور میں اگرچہ مجموعی طور پر سخن سنجی اور شعر شناسی کے بازار کی رونق ماند پڑ گئی لیکن پھر بھی کابل سے افغان بادشاہوں کی جانب سے جو افغان گورنر کشمیر بھیجے جاتے تھے ان کی مادری زبان فارسی ہونے کی وجہ سے کشمیر میں فارسی شاعروں ، ادیبوں اور مؤرخوں کی سرپرستی جاری رہی لیکن افسوس ہے کہ ان کی تعداد تسلی بخش نہیں ۔ اس کی اہم وجہ یہ ہے کہ معنوی اور ظاہری تعلقات پوری طرح ٹوٹ گئے اور کشمیری ادیب، دانشمند اور شاعر لوگ کابل تک راستے کی دوری و مسافت کی بنا پر آمدورفت پیدا نہ کر سکے ۔ نیز افغانوں کی غیر عاقلانہ سیاست کی وجہ سے چونکہ کشمیریوں کی اجتماعی زندگی کو ناقابل تلافی صدمات سے دوچار ہونا پڑا اس لئے کشمیری فراغ خاطر کے ساتھ علم و ادب کی ترویج کی طرف مائل نہ ہو سکے ۔ نتیجہ یہ ہوا کہ کشمیر میں فارسی ادب کے زوال کا دور شروع ہوا ۔ افغان دور نہ فقط بزرگ اور ماہر ادیبوں اور شاعروں کے وجود سے خالی ہے بلکہ تخیل شعری سے بھی عاری ہے ۔ افغان دور میں راجہ سکھ جیون مل گورنر (حاکم) کا نام کشمیر کی فارسی ادبی تاریخ مین قابل ذکر ہے ۔ راجہ سکھ جیون مل خود شعری ذوق رکھتا تھا اور گاہ بگاہ شعر بھی کہتا تھا ۔ شاعروں کا مربّی تھا اور ان کو انعامات سے نوازتا تھا ۔ راجہ موصوف نے ,, شاہ نامۂ کشمیر ,, لکھوانے کی غرض سے ایک علیحدہ ادارہ قائم کیا اور اپنی ذاتی نگرانی میں اسے لکھوایا تھا ۔ ہر شعر کے لئے ایک روپیہ انعام مقرر

کیا اور شاہ نامہ کشمیر کو نظم میں لکھنے کا کام اس نے وقت کے منتخب سات اچھے شاعروں کے سپرد کیا جن کے نام یہ ھیں : ملا محمد توفیق ، ملا محمد علیخان متین ، محمد جان سامی ، رحمت اللہ نوید ، ملا راجح ، عبدالوھاب شایق ، اور سعد اللہ شاہ آبادی ۔

اس دور کے مثنوی نگاروں میں سعد اللہ شاہ آبادی سرفہرست ہے جس نے ,, باغ سلیمان ،، نام کی مثنوی حاکمان شہر کے ظلم وجور کے بیان میں لکھی ہے ۔ اس کے علاوہ ایک اور مثنوی حضرت پیغمبرؐ کی سیرت طیبہ پر لکھی ہے جس کا نام ,, منظوم السعد ،، ہے ۔

ملا اشرف بلبل نے خمسہ لکھا جو ان مثنویوں پر مشتمل ہے : رضانامہ، ھشت اسرار ، ھشت بہشت ، مہروماہ ، اور ھیمال ناگرائے ۔ ھیمال اور ناگرائے دو کشمیری عاشق و معشوق تھے ، ھیمال عورت اور ناگرائے (یا ناگ راج) مرد تھا ۔

اس زمانے کے شاعروں ، عالموں اور مورخین میں مندرجہ ذیل نام قابل بیان ھیں :

پنڈت دیارام کاچرو خوش دل ، جو کشمیری برھمنوں میں افغان دور کا ایک خوش ذوق و خوش طبع شاعر تھا ۔ ملا عطاء اللہ خانقاھی مؤلف ,, خزینۃ الاعدادیہ ،، (یہ کتاب علم ریاضی سے متعلق ہے) ۔ شیخ محمد چشتی جس نے ,, زبدۃ الآثار ،، کے نام سے حضرت شیخ عبدالقادر جیلانیؒ کے رسالہ ,,بہجت الاسرار ،، کا فارسی نثر میں ترجمہ کیا (۱۰) ۔ پنڈت بیربل کاچرو مؤلف ,, تاریخ کشمیر ،، محتشم خان فدا ، پنڈت بھوانی داس کاچرو نیکو ، شیخ محمد رفیقی مؤلف ,, تحفۃ الاحباب ،، و ,, مصابیح الدجی ،، (یہ دونوں مثنویاں پندو نصایح اور اصلاح اخلاق کے بارے میں لکھی

گئی تھیں) خواجه عبدالکریم کشمیری مؤلف ,, بیان واقع ،، ۔ (یه کتاب ,, نادر نامه ،، اور ,, تاریخ نادر ،، کے نام سے بھی مشہور ہے ۔ مؤلف دھلی میں نادر شاہ کا وزیر رہا ہے) ۔ احسن اللہ خان راضی ، لطف اللہ بیگ صهبا ، شرف الدین خان فرحت ، اسد اللہ شگون ، عطاء اللہ هما اور ملا حسینی کشمیری مؤلف ,, عجائب البلدان ،، (یه کتاب جغرافیه سے متعلق ہے) ۔

افغان دور کے خاتمے کے بعد کشمیر اور کشمیریوں کے لئے ایک نہایت هی پر آشوب اور مصیبت بار دور شروع هوا ۔ یه سکھوں کا دور تھا جس میں بے جاکشت وخون هوا اور ناقابل تلافی ویرانی ، تباھی اور بربادی ھوئی ۔ اگرچه سکھ حکمرانوں کا دور اٹھائیس سال کی مختصر مدت کا تھا لیکن ظلم و جور ، آمریت ، نسلی تعصب ، سیاسی جہالت اور قتل و غارت میں اس قدر طویل تھا که آج بھی کشمیر میں جب هم ناپرسانی کے عالم کا ذکر کرتے هیں تو سکھا شاھی ، کی اصطلاح کا استعمال کرتے هیں ۔ ایک خاص کشمیری فرقے پر سکھوں کے غیر معمولی اور غیر انسانی ظلم و جور کو روا رکھنے کے نتیجے میں علم و ادب کی راهیں مسدود ھوئیں اور گاہ بگاہ اور خال خال هی اس مخصوص فرقے کے عالم اور شاعر لوگ سخن سنجی اور مجموعی طور پر ادب کی طرف متوجه ھوئے.گو که ایسے علما اور دانشمندوں میں چند برهمن مؤرخین بھی شامل تھے ۔ لیکن مجموعی طور پر اس دور میں فارسی ادب کے آفتاب کی وہ پہلی سی روشنی نه رهی ۔ اس دھیمی روشنی میں جو غروب آفتاب کی تھی بعض نام سامنے آتے هیں جو فصاحت کلام اور روانی سخن کے لحاظ سے چنداں اهم نہیں ۔ سکھ دور (۱۲۳۴ ۔ ۱۲٦۲ھ) کے بعض مؤرخین اور شعراء

کے نام یہ ہیں ۔ بابا کمال الدین مولف ,, نور نامہ ،، (یہ کتاب کشمیر کے قابل احترام و افتخار عارف بزرگ حضرت شیخ نور الدین ریشیؒ کے حالات پر ہے) ۔ حمید اللہ شاہ آبادی صاحب خمسہ جس میں ,, اکبر نامہ ،، نام کی مثنوی بھی شامل ہے ۔ اس کے علاوہ حمید اللہ نے سکھوں کی ناعاقبت اندیشی اور ظلم و جور کی تنقید میں ,, نا پرسان نامہ ،، (کشمیری نام ,, بیبوج نامہ ،، یعنی بیکسی اور اندھاپن) اور کشمیری نمکین چائے ، نان کلوچہ ، دودھ ، چائے کے جوش اور ابال اور سماور کی تعریف میں ,, چائے نامہ ،، مثنویاں لکھی ہیں ۔ پنڈت بیربل کاچرو وارستہ مؤلف ,, مختصر التواریخ ،، جو ,, مجموع التواریخ ،، سے بھی موسوم ہے ۔ مؤلف نے سکھوں کے دور میں اس تاریخ کو اختتام تک پہنچایا تھا اور افغان دور میں اس کا آغاز کیا تھا ۔

سکھ دور کے زوال کے بعد کشمیر میں جموں کے ڈوگرہ راجوں کا دور شروع ہوا اور سال ۱۹۴۷ء تک جب ہندوستان انگریزوں کی حکومت سے آزاد ہوا قائم رہا ۔ یہ دور بھی فارسی ادب کے اس سکھ دور کی غروب والی دھیمی روشنی کا دور تھا جو رفتہ رفتہ مکمل زوال پر آپہنچا ۔ ڈوگرہ راجگان فارسی زبان سے نہ کوئی آشنائی رکھتے تھے اور نہ ہی ان میں شعر فہمی کا ملکہ تھا ۔ انہوں نے اپنی تمام تر توجہ سنسکرت زبان و ادب کے احیاء کی طرف مبذول کی ۔ مہاراجہ رنبیر سنگھ نے ، جو ڈوگرہ راجوں کے پیشرووں میں تھا ، سنسکرت کے نشو ونما کی خاطر ایک دار۔ الترجمہ کی بنیاد ڈالی اس دارالترجمہ میں طب ، فلسفہ اور دیگر علوم سے متعلق لکھی گئی عربی اور فارسی کتابوں کا سنسکرت زبان میں ترجمہ ہوا ۔ لیکن اس کے باوجود بھی فارسی زبان پہلے

ھی کی طرح رسمی زبان کے طور پر جاری رھی کیونکہ چھ سو سال کی طویل مدت سے چلی آنے والی یہ پرمایہ و مستحکم زبان ، جس نے مکمل طور پر کشمیر کی معاشرتی ، تمدنی اور ادبی زندگی میں اپنی جڑیں سخت مضبوط کرکے اپنی یکتائیت اور انفرادیت کا سکہ منوالیا تھا ، آسانی سے نظر انداز نہیں کی جا سکتی تھی ۔ لیکن بھرحال انگریزوں نے اپنے دوران حکومت میں جس تیزی کے ساتھ اور نسلی تعصب کو بروئے کار لانے میں خود اپنے تمدن اور اپنی زبان کو پھیلانے کے اقدامات کئے اس کی حدت میں ھندوستان بھر میں فارسی زبان و ادب سکڑ کر رہ گئی اور نئے ماحول کی نذر ھو گئی ۔ کشمیر میں بھی مقامی ڈوگرہ راجوں کی عدم سرپرستی اور سکھوں کے عھد میں اس کے زوال کے آغاز کے پیش نظر فارسی زبان انیسویں صدی کے اواخر سے ھی ایک ادبی اور حکومتی زبان کی حیثیت سے نہ صرف نظر انداز کی گئی بلکہ مکتبوں اور دوسرے تعلیمی اداروں میں اس کے پڑھنے والوں اور اس کے ادب کے محققین و علماء کی تعداد میں کافی کمی ھو گئی اور اب چند انفرادی حلقوں میں سنسکرت کی طرح ایک قدیم کلاسیکی زبان اور ادب کی حیثیت سے اس کا مطالعہ محدود ھو کر رہ گیا ہے ۔

کشمیر میں فارسی زبان و ادب کی اگرچہ اگلی سی رونق اور بہار باقی نہیں رھی لیکن مٹی نہیں ہے ۔ اس کی ایک بڑی وجہ یہ ہے اور بڑی اھم وجہ ، کہ کشمیری مسلمانوں کے نزدیک بالخصوص ، اس کے ساتھ ایک دینی احترام وابستہ ہے جب کہ کشمیر میں دین اسلام کی تبلیغ اسی زبان میں ھوئی اور اسی زبان میں حمد و نعت اور منقبتیں ان تک پہنچیں اور خود انھوں نے

بھی تصنیف کیں ۔ موجودہ دور میں بھی مسجدوں اور خانقاھوں میں حمد و نعت اور بزرگان دین کی تعریف میں منقبتیں فارسی میں ھی پڑھی جاتی ھیں ۔ چنانچہ اس طرح کی منقبتیں اور حمد و نعت ان لوگوں کو بھی سینہ بہ سینہ ازبر ھیں جنھیں بظاھر تعلیم و تعلم سے کوئی تعلق نہیں ۔ علاوہ اس کے حال و قال کی مجلسوں میں فارسی مثنویوں اور ایران کے نامور عارفوں کے کلام کو ایرانی اور مقامی سازوں پر بجانے اور محظوظ ھونے کی روایت بدستور باقی ہے ۔

فارسی زبان و ادب کی صدیوں پرانی روایت اور زرخیز ماضی کی کرنیں اب بھی کشمیر میں باقی ھیں ۔ کلاسیکی فارسی اسالیب کی پیروی میں اب بھی چند ایسے صاحب طرز فارسی شاعر موجود ھیں جو روشن ماضی کا آئینہ ھیں ۔ اب بھی ایسے صاحب فن موجود ھیں جو تاریخ گوئی میں اگلوں کی سی مہارت رکھتے ھیں اور آج بھی اگر کسی مسجد کی تعمیر یا خانقاہ بنانی مطلوب ھو تو فارسی زبان میں ھی تاریخ آغاز و انجام کے قطعات لکھے جاتے ھیں ۔

فارسی کشمیر میں چھٹی جماعت سے پڑھائی جاتی ہے ، یونیورسٹی کے پی ایچ ڈی درجے تک ابھی تسلی بخش تعداد ہے اور امید کی جاتی ہے کہ جو طلبا و طالبات ایم اے اور پی ایچ ڈی سے فارغ التحصیل ھونگے اور ھوتے رھیں گے یا ھو چکے ھیں وہ اس مشعل کو خاموش نہیں ھونے دیں گے ۔

حـــوالے اور مـآخـــذ

١ ـ سبک شناسی (جلد سوم) تألیف ملک الشعراء بہار صفحه ٢٥٧ از انتشـارات مؤسسه .. امیر کبیر تہران ١٣٥٥ ش .
٢ ـ راج ترنگنی * (انگریزی) از سٹائن جلد ٥ صفحه ١٧٧ بحواله سلاطین کشمیر از محب الحسن صفحه ٢٥٣ ، مطبوعه اعظم گڈھ .
٣ ـ سلاطین کشمیر از محب الحسن صفحه ٥٥ مطبوعه اعظم گڑھ ، واقعات کشمیر از خواجه محمد اعظم دیده مری صفحه ٣١ ، مطبوعه غلام محمد نور محمد تاجران کتب مہاراج گنج ـ سری نگر ، ١٩٣٦ء .
٤ ـ ایضـــاً
٥ ـ تاریخ حسن از پیر غلام حسن کو یہامی صفحه ١٨٣ جلد دوم مطبوعه شعبۂ تحقیقات حکومت جموں و کشمیر .
٦ ـ تاریخ حسن جلد دوم صفحه ٢٠٦ ، سلاطین کشمیر از محب الحسن صفحه ١٣٠ بحواله طبقات اکبری جلد سوم صفحه ٣٢٩ .
٧ ـ تاریخ حسن ، جلد دوم صفحه ٣١١ مطبوعه شعبۂ تحقیقات حکومت جموں و کشمیر ، واقعات کشمیر از خواجه محمد اعظم دیده مری ، صفحه ٩٣ مطبوعه غلام محمد نور محمد ، سری نگر ١٩٣٦ء .
٨ ـ واقعات کشمیـــر صفحه ١٦٨
٩ ـ واقعات کشمیر صفحه ٢٢٣ ، پارسی سرایان کشمیر بحواله تذکرة الشعرای کشمیر از سید حسام الدین راشدی ، جلد اول صفحه ١١١ ـ ١١٢ ، مطبوعه اقبال اکادمی ، کراچی .
١٠ ـ واقعـات کشمیر صفحه ٢٢١ ، مطبوعه غلام محمد نور محمد تاجران کتب مہاراج گنج ، سری نگر کشمیر ، ١٩٣٦ء .

* یہ کتاب فارسی زبان میں مرکز تحقیقات ایران و پاکستان سے ١٩٧٤ء میں شائع ہو چکی ہے . (دانش) .

رواج زبان فارسی صد سال پیش درسند

,,به جمیع صاحبان خوبی انگریزی دان و یا قدری درک داران به وجهٔ احسن ظاهرو باهر است که عبارات و اصطلاحات و استعارات و رسمیات و عادات وغیرهٔ زبان انگریزی به مدّنظر عبارات و اصطلاحات و استعارات و رسمیات و عادات وغیرهٔ زبان فارسی بالکل تفاوت دارد . از خوشامد و ثنا گویی بیزار و معرّا می باشند ـ و راقم آثم این نسخه را به نسبت عبارات و اصطلاحات و استعادات و رسمیات و عادات وغیره به ترتیب زبان فارسی مرتب نموده است . به لحاظ چندین وجوه ضروریات :

اولاً : کتاب انگریزی به وضع عام درهر جایی و مکان به طـور عام در مطالعه نمی آید و این نسخهٔ فارسی در هر کوچه و بازار و هر جایی عام طور در خواندن خواهد درآمد . . .،،

(,,خیرپور نامه ،، تألیف خان بهادر خدا داد خان . در ۱۳۱۱ هـ)

* * *

اشتهای طعام و اشتهای کلام

عبدالقادر بداؤنی مؤلف تاریخ بداؤنی گوید که روزی ملا عالم گل بهاری کابلی ربیعی تخلص (م ۹۹۲ هـ) میرزا نظام الدین احمد مرحوم و فقیر را بامداد به منزل خود برد . معجـــون اشتهای طعام آورده خورانید و کتابهای خود بنمود و از صباح تا نیمروز گرسنگی کشیدیم . آخربی طاقت شـــده طعام خواستیم . گفت : ماخیال کرده بودیم که شما خورده آمده باشید . به هرحال چند بیتی بروزن سلسلة الذهب (جامی) که گفته آن نسخه را،،سلسلة الخاص ،، نامیده و دیگر کتب بیهوده تألیف نموده اسامی موهوم گذاشته بود . چون همه را دیدیم گرسنه برخاسته آمدیم .

(حدیقهٔ هندی تألیف بهگوان داس هندی)

سید جمیل احمد رضوی *

فائز دهلوی

کلیات کا تعارف اور انتخاب کلام

هر آنکس دید دیوان مرا گفت
کہ فائز از گہر گنجینہ دارد

ان کا نام صدر الدین محمد خان تھا ، بن زبردست خان بن ابراهیم خان بن علی مردان خان. اردو اور فارسی دونوں زبانوں میں شعر کہتے تھے اور ,, فائز " تخلص کرتے تھے . فائز کے پردادا علی مردان خان ، شاهجہان کے منصب دار تھے ۔ دادا ابراهیم خان عالمگیر کے منصب دار اور کشمیر کے صوبہ دار تھے ، اور والد (متوفی ۱۱۲۵ھ) بھی عالمگیر کی طرف سے پنجاب اور اجمیر کے صوبہ دار مقرر ہوئے ۔

فائز ۱۱۰۰ ھ کے لگ بھگ پیدا ہوئے اور صفر ۱۱۵۱ ھ میں شاهجہان آباد میں وفات پائی ۔ وہ خود بھی امراء میں سے تھے ۔

فائز کے معروف فارسی شاعر شیخ علی حزین (م ۱۱۸۰ھ) کے

* ولادت : ۱۰ اکتوبر ۱۹۳۱ء بمقام دلیل پور نزد کلانور (بھارت) . علم کتاب خانہ میں تخصص ہے . پنجاب یونیورسٹی لاہور کے ڈپٹی چیف لائبریرین ہیں .

آثار : ۱ ۔ معجم مصادر اسلامی . ۲ ۔ پنجاب یونیورسٹی اور اقبال ۔ تحقیقی مقالات کا کتابیاتی جائزہ ۳ ۔ پنجاب یونیورسٹی میں عربی مخطوطات کی دستی فہرست .

ساتھ دوستانہ تعلقات تھے ۔ حزین کے بتیس (۳۲) خطوط فائز کے نام ھیں۔ ان سے فائز کے بارے میں کئی باتیں معلوم ہوتی ھیں ۔

فائز کا اردو کلام پہلی بار سید مسعود حسن رضوی ادیب نے مرتب کیا جو ,,شمالی ھند میں اردو کا پہلا صاحب دیوان شاعر نواب صدر الدین محمد خان فائز دھلوی اور اس کا دیوان " کے عنوان سے ۱۹۴۲ء میں انجمن ترقی اردو دھلی نے شائع کیا ۔ اس پر قاضی عبدالودود نے تنقیدی تبصرہ لکھا تو سید ادیب نے اسے از سر نو ترتیب دیا اور بعض اضافات کے ساتھ اس کا دوسرا ایڈیشن ۱۹۶۵ء میں اسی ادارے نے شائع کیا ۔ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ فائز کا اردو کلام اس صدی کے پانچویں عشرے کے شروع میں منظر عام پر آ چکا تھا ۔ لیکن ان کے فارسی کلام اور دیگر فارسی تصانیف پر ابھی تک خاطر خواہ توجہ نہیں دی گئی ۔ یہاں ان کی فارسی تصانیف کے نسخوں کا تعارف اور فارسی کلام کا انتخاب پیش کرنا مقصود ہے ۔

کلیات فائز کے نسخے :

اب تک کلیات فائز کے چھ قلمی نسخوں کا ھمیں علم ہو سکا ہے ۔ جن کی تفصیل مندرجہ ذیل ہے :

قومی عجائب گھر کراچی کے دو نسخے (۳)

پہلا نسخہ (شمارہ ۴۸۰ ، ۴۷۹ ، ۴۷۸ ـ ۱۹۵۸ ن ـ م) عمدہ نستعلیق خط میں لکھا ہوا ہے اور اس پر مصنف کی مہر موجود ہے ۔ یہ ۱۶۲ صفحات پر مشتمل ہے ۔ فائز نے اپنے کلیات پر جو خطبہ لکھا ہے اس سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ دن میں ایک سو بیس اشعار کہتے تھے ۔ فائز نے اس خطبے میں فردوسی کے شاھنامہ ، جامی کی مثنویات خسرو و شیرین ، لیلی ومجنون، خردنامۂ،

اسکندری اور یوسف و زلیخا اور فیضی کی مثنوی نل و دمن پر زبردست تنقید کی ہے ۔ اس نسخہ کے مشمولات کی ترتیب اس طرح ہے :

۱ ۔ خطبۂ کلیات ، در مباحث شعر و صنایع شعری(ص ۲۔ ۳۵) ۲۔ خطبۂ کلیات ، بتکرار (ص ۳۸ ۔ ۹۵) ، آغاز : الحمد لمن ابتدع نوع الانسان و کمله و احسن خلقه و انطق لسانه . ۳ ۔ رقعات الصدر ، به نثر ، در نکات معنوی و مناسبات لفظی و صنایع که بدوستان مرقوم نموده ، (ص ۹٦ ۔ ١٦٢) ، آغاز) حمدله .... اما بعد این رقعاتی چند است که احقر انام ... برای جمعی از احباب مرقوم نموده .

دوسرا نسخہ (شمارہ ٦<۴ ۔ ۱۹۵۸ ن . م) بھی عمدہ نستعلیق میں لکھا گیا ہے . کاتب کا نام احمد علی ہے ۔ اگرچہ اس پر تاریخ کتابت درج نہیں ہے لیکن اس پر جو مہر ثبت ہوئی ہے اس میں تاریخ ۱۲۴٦ ھ پڑھی جاتی ہے ۔

کلیات کا یہ نسخہ ۵۸۴ صفحات پر مشتمل ہے ۔ پہلا حصہ فارسی تصانیف پر مبنی ہے اور آخری حصہ میں اردو منظومات ہیں مندرجات کی ترتیب و تفصیل اس طرح ہے :

۱ ۔ قصاید ، ۲ ۔ قطعات ، ۳ ۔ غزلیات ، ۴ ۔ رباعیات ، ۵ ۔ مستزاد و چیستان ، ٦ ۔ مخمسات ، < ۔ مربع تراکیب ، ۸ ۔ ترکیبات ، ۹ ۔ ترجیعات ، ۱۰ ۔ تسمیط ، ۱۱ ۔ مفردات ، ۱۲ ۔ بحر طویل ، ۱۳ ۔ مراثی ، ۱۴ ۔ مثنویات در بحر مثنوی مولوی و معراج الخیال ، (بدین ترتیب : ۱ ۔ نورس خیال (ص ۲٦۲ ۔ ۲٦۸) آغاز : ابتدای نام از نام خداست ۔ بر زبانم نام او جل و علاست ، ۲ ۔ مثنوی دوم در سخن گفتن شمع و پروانه باهم ، آغاز : گفت با شمعی شبی پروانه

ای ـ عاشقی از خو یشتن بیگانه ای (ص ۲٦۸ ـ ۲۷۳) ، ۳ ـ رقعه ، ۴ ـ مثنو ی در نکوهش احتیاج و خو بی اقبال) ، ۱۵ ـ مثنو یات در بحر شاهنامه و سکندر نامه ، (بدین ترتیب : ۱ ـ مفرح القلو ب (ص ۲۸۲ ـ ۲۸۸) آغاز : بیا بشنو از من سخنهای چند ـ باشد برایت همه سو د مند ، ۲ ـ مثنو ی در تعریف اسپ عراقی مسمی به میرزا واهب ، ۳ ـ مثنو ی در تعریف جامع مسجد لاهو ر ، ۴ ـ رزمیه ، ۵ ـ تعریف حمام ، ٦ ـ تعریف مجلس سالگره ، ۷ـ تعریف عمارت باغ پیشاور ، ۸ ـ تعریف پان ، ۹ ـ تعریف شهر لاهو ر ، ۱۰ ـ رقعه برای مطلو ب ، ۱۱ ـ شکایت احو ال ، ۱۲ ـ تعریف شاهجهان آباد ، ۱٦ ـ مثنویات در بحر خسرو و شیرین نظامی و زلالی ، (بدین ترتیب : ۱ ـ قضا و قدر (ص ۳۲۰ ـ ۳۳۷) آغاز : شنیدم این حکایت از جوانی ـ چو گل رنگیں کلامی خوش بیانی ، ، ۲ ـ تعریف باغ ابراهیم آباد (سو دهره ضلع گوجرانو اله) ، ۳ ـ شکوه از فلک ، ۴ ـ رقعه ، ۵ ـ بدیع الخیال ، ٦ ـ مناظرهٔ مو ر و مگس ، ۷ـ تعریف اسپ ، ۸ ـ مذمت اسپ ، ۹ ـ تعریف مکتوب ، ۱۰ ـ تعریف عمارت و حمام دهلی) ۱۸ ـ مثنو یات در بحر لیلی و مجنو ن نظامی و جامی و نل و دمن فیضی ،(بدین ترتیب : ۱ ـ تعریف دهلی ، ۲ ـ ریاض الجنان (ص ۳۷۳ ـ ۳۸۴) آغاز : این نامهٔ نو که برزبانست ـ بر نام خدای انس و جانست ، ۳ ـ رقعه ، ۴ ـ احو ال گیتی) ، ۱۸ ـ مثنو یات در بحر حدیقة الحقیقة سنائی و هفت پیکر نظامی ، (بدین ترتیب : ۱ ـ نزهة الارواح (ص ۳۸۸ ـ ۳۹۲) دربارهٔ جشن نو روز ، آغاز : یافت ترتیب روز نو روزی ـ خانه ام مجلس دل افروزی ، ۲ ـ رقعه ، ۳ ـ تعریف تیره ، ۴ ـ رقعه ، ۵ ـ شکوه از فلک ، ٦ ـ تعریف آئینه خانه ، ۷ـ حکایت عقرب و سنگ پشت (لاک پشت)) ۱۹ ـ مثنو یات در

بحر مخزن الاسرار نظامی و نقش بدیع غزالی ، (بدینترتیب : ۱ ـ حمد و توحید ، ۲ ـ خلاصه الافکار ، ۳ ـ رقعه ، ۴ ـ حسرت و افسوس و ناسازگاری چرخ کج رفتار ، ۵ ـ وصف بهار ، ٦ ـ مکالمهٔ گل و بلبل) ، ۲۰ ـ مثنو یات در بحر سبحة الابرار جامی و بدن نمای مهری (بدین ترتیب : ۱ ـ بدن نما در تعریف یار ماه سیما (ص ۳۲٦ ـ ۳۳۱) آغاز: بشنو از من سخن ای صاحب هوش ـ شو مرا پا همه تن چو گل گوش ، ۲ ـ تهنیت عید فطر ، ۳ ـ وصف گلهای هندوستان ، ۴ ـ سنگار برن (یعنی آرایش و زیبایش بشیوهٔ هندی)، ۲۱ ـ مثنو یات در بحر های غیر مشهو ر (سوای هفت بحر مشهور ۲۲ و ۲۳ ـ لطائف و غزلیات (بدین ترتیب : ۱ ـ ساقینامه (ص ۳۵۲ ـ ۳٦٦) آغاز : بهار است و دل بی شکیب و قرار ـ بیاد می ساقی گل عذار ، ۲ ـ افترا نامه ، ۳ ـ عاملی نامه ، ۴ ـ آتش نامه ، ۵ ـ بارش نامه (باران نامه) ، ٦ ـ حو یلی نامه (حو یلی بمعنی خانهٔ بزرگ) ، ۷ ـ درگاه نامه ، ۸ ـ نبهان نامه ، (در رد هنود) ، عروسی نامه ، ۱۰ ـ فصو ل نامه ، ۱۱ ـ خرابات نامه ، ۱۲ ـ قناعت نامه ، ۱۳ ـ شکایت نامه ، ۱۴ ـ قحط نامه (قصهٔ قحط در پنجاب)، ۱۵ ـ نکاح نامه) . ۲۴ ـ غزلیات ریخته (اردو) ، ۲۵ ـ مثنو یات ریخته (اردو) ، ۲٦ ـ ملمعات ، ۲۷ ـ خاتمه در مواعظ و نصایح .

ذخیرۂ شیرانی جامعۂ پنجاب لاهو ر کا نسخه :

شماره ۲۱۹۸ اور ۲۱۹۹ ، اندراج نمبر ۵۲۰۹ اور ۵۲۱۰. تقریباً بیس سال پہلے اس کی جلد بندی اور مرمت کروائی گئی ـ جلد ساز نے اس کی پہلی جلد کو دو حصوں میں تقسیم کر دیا ہے ـ اس طرح یہ دو حصوں میں مجلد ہے ـ حصه اول ورق ۲۰۲ پر ختم ہو جاتا ہے ـ حصه دوم ورق ۳۱۸ پر مکمل ہو تا ہے ـ ورق شماری کے

وقت جلد ساز کے شروع میں لگائے گئے زائد اوراق کو بھی غلطی سے شامل کر لیا گیا ہے ۔ اس طرح پہلے حصے میں پانچ اوراق زائد شمار کئے گئے ھیں ۔ اسی طرح دوسری جلد میں بھی پہلے پانچ زائد اوراق کو گنتی میں شامل کر لیا ہے ۔ ورق شماری میں ایک اور غلطی نظر آتی ہے ۔ پہلی جلد کا دوسرا حصہ ورق ۲۰۳ سے شروع ہوتا ہے لیکن اس پر ۲۱۳ لکھ دیا گیا ہے ۔ اس طرح دس زائد اوراق شمار میں آ گئے ھیں ۔

زیر نظر مخطوطے کے ہر صفحے پر سترہ سطریں ھیں ۔ صفحے کا سائز ۲۸×۱۷ س م ہے ۔ خط نستعلیق اور دیدہ زیب ہے ۔ قلم جلی ہے ۔ امتداد زمانہ سے یہ کئی مقامات سے ناقص ہونے کی وجہ سے پڑھا نہیں جاتا ۔ اس کی کتابت ۱۱۳۹ ھ میں مکمل ہوئی ۔ کلیات کی یہ نقل مصنف کی فرمائش پر تیار کی گئی ۔ یہ بات ترقیمے سے معلوم ہوتی ہے اس میں سال کتابت بھی موجود ہے ۔ مخطوطے کی ابتداء ان الفاظ سے ہوتی ہے ۔

خطبہ دیوان کلیات فائز : الحمد لمن ابتدع الانسان و کمله و احسن خلقه وانطق لسانه وافصح مقاله وصلی الله علی محمد و اله الطیبین و اصحابه الراشدین اما بعد چنین گوید احوج عباد صدر الدین محمد بن زبردست خان ...

دوسری جلد میں آخری غزل کا مقطع یہ ہے :

شکر لله که بکام دل خود یافته ام
فائز از قندلب او بدهان شیرینی

اس جلد کا اختتام اس عبارت پر ہوتا ہے :

الحمد لله که این نسخه غزلیات دیوان فائز بر لفظ شیرینی باتمام رسیدہ امید که صاحبان ملک سخن ازین خوان نعمت درهمه

وقت شیرین کام گردند .

کتبه العبد المذنب الراجی احمد . . . حسب الامر نواب صاحب و قبله عالمیان مآب نواب صدر الدین محمد خان .... شاهجهان آباد در ۱۱۳۹ ھ قلمی نمود .

فائز کی وفات ۱۱۵۱ھ ـ ۱۷۳۷ء میں ہوئی جبکہ اس نسخے کی کتابت ۱۱۳۹ ھ میں ہوئی ـ شیرانی مرحوم نے اپنے ایک نوٹ میں اس مخطوطے کے متعلق لکھا ہے کہ یہ نسخۂ مصنف ہے یا مصنف کے پاس رہا ہے ـ ممکن ہے ترقیمے کی عبارت سے انہیں اس نتیجے پر پہنچنے میں مدد ملی ہو ـ

مندرجات :

پہلی جلد کے شروع میں ایک صفحے میں بیت شماری ہے اور اس کے بعد تین اوراق پر مندرجات کی تفصیل ہے ـ نسخے کے شروع میں جلد بندی کے بعد ۱۹٦۷ء میں رشید احمد کے قلم سے بھی مندرجات کی تفصیل کو نقل کیا گیا ہے ـ اس تفصیل کو اوراق کے تعین (ا و ب) کے ساتھ ذیل میں درج کیا جاتا ہے ـ

جلد اول ، حصہ اول : بیت شماری ٦ ب ، تفصیل مندرجات ۷ ب تا ۹ ا ، خطبہ کلیات فائز (دیباچہ از مصنف) ۱۰ ب تا ۳۳ ، قصائد ۳۴ ب تا ۱۰۷ ا ، قطعات ۱۰۷ ب تا ۱۳۷ ا ، مستزاد و چیستان ۱۳۷ ب تا ۱۴۱ا ، مخمسات ۱۴۱ ب تا ۱۴۸ا ، مربع ترکیب ۱۴۹ ب تا ۱۵۵ ا ، ترکیبات ۱۵۵ ب تا ۱٦۳ ا ، ترجیعات ۱٦۳ ب تا ۱۷۰ ا ، مفردات ۱۷۰ ب تا ۱۸۳ ا ، مراثی ۱۸۳ ب تا ۱۹٦ا ، بحر طویل ۱۹٦ ب تا ۱۹۸ا ، تسمیط ۱۹۸ ب تا ۲۰۲ .

جلد اول حصه دوم مثنویات در بحر مثنو ی رومی ۲۱۳ ب تا ۲۳۲ ب ، مثنو یات در بحر شاه نامه و سکندر نامه ۲۴۳ ب تا ۲٦۸ ا ، مثنو یات در بحر خسرو و شیرین نظامی و زلالی ۲٦۸ ب تا ۲۹۳ ب ، مثنو یات در بحر لیلی و مجنو ن نظامی و جامی ۲۹۴ ب تا ۳۱۱ ا ، مثنو یات در بحر حدیقهٔ سنائی وهفت بیکر نظامی ۳۱۱ ب تا ۳۳۱ ب ، مثنو یات در بحر مخزن الاسرار نظامی و نقش بدیع غزالی ۳۳۲ ب تا ۳۳۵ ب ، مثنو یات در بحر سبحة الابرار جامی و بدن نمای مهری ۳۳٦ ب تا ۳٦۱ ا ، لطائف (ساقی نامه وغیره) ۳٦۱ ب تا ۴۰۸ ب ، ملمعات تضمین کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ۴۰۹ ب تا ۴۱۰ ا ، خاتمه در مواعظ و نصائح کلام معجز نظام حضرت علی صلوات الله وسلامه علیه ۴۱۱ ب تا ۴۱۸ ا

جلد دوم : غزلیات ٦ ب تا ۲۲۸ ا .

باڈلیان (Bodleian) لائبریری آکسفورڈ یونیورسٹی کا نسخه (۴) :

اس نسخه کے مندرجات حسب ذیل هیں :

فارسی حصه : خطبهٔ کلیات ، قصائد ، غزلیات ، رباعیات ، مثنو یات ، ایک طو یل مثنو ی صو فیانه اور معلمانه مقصد کے لیے ، رقعات .

اردو حصه : غزلیات ، مثنویات .

جامعهٔ ملیه دهلی کا نسخه :

اس کا ذکر سید ادیب نے کیا ہے مگر اب یه غائب هو چکا ہے . یه ایک مکمل نسخه تها (۵) .

ڈاکٹر وحید قریشی لاهو ر کا نسخه :

یه صرف دیو ان فارسی کا نسخه ہے (٦)

فائز کی دیگر تصانیف :

سید ادیب نے فائز کی مندرجہ ذیل تصانیف کا بھی نام دیا ہے (٧)
١ ۔ اعتقاد الصدر ٢ ۔ طریق الصدر ٣ ۔ صراط الصدر ۴ ۔ معارف الصدر ۵ ۔ تبصرۃ الناظرین ٦ ۔ إحزان الصدر ٧ ۔ احیاء القلوب ٨ ۔ رسالہ مناظرات ٩ ۔ انیس الوزرا ١٠ ۔ فوائد الصحت ١١ ۔ منتخب الصدر ١٢ ۔ ارشاد الوزرا ١٣ ۔ نجم الصدر ١۴ ۔ تحریر الصدر ١۵ ۔ رسالہ مالیخولیا ١٦ ۔ ہدایۃ الصدر ١٧ ۔ زینۃ البساتین ١٨ ۔ تحفۃ الصدر

,, تحفہ الصدر ،، مطبوعہ صورت میں موجود ہے ۔ اس کے سر ورق پر کتاب کا نام ,, فرسنامہ ،، اور مصنف کا نام ,, زبردست خان ،، لکھا گیا ہے ۔ یہ دونوں باتیں غلط ہیں (٨) ۔

منتخب کلام :

فائز کے متذکرہ الصدر کلیات کے عناوین پر ایک نظر ڈالنے سے ہی معلوم ہو جاتا ہے کہ اس نے روایتی بزمی مثنویات کے علاوہ بعض تاریخی نوعیت کے منظومات بھی کہے ہیں ۔ ہم نے فائز کا کلام منتخب کرتے ہوئے ایسی نظموں کو ترجیح دی ہے ۔ یہ نظمیں تاریخی آثار سے متعلق ہیں جن کے ساتھ فائز کا گہرا تعلق تھا ۔

فائز کے والد پنجاب کے صوبہ دار تھے اور لاہور میں رہتے تھے ۔ لاہور میں ہی ان کا انتقال ہوا ۔ فائز بھی کچھ عرصہ لاہور میں مقیم رہے ۔ یہاں ان کی کئی حویلیاں اور باغات تھے ۔ لہذا بعض نظمیں لاہور شہر اور یہاں کے آثار کے بارے میں ہیں ۔

تعریف شہر لاہور

تعریف لاہور بشنو سخن

ندارد نظیرش جہان کہن

چو اونیست شهری بهندوستان
بود در لطافت چو باغ جنان
زمینش بسان ارم با صفا
غبارش همه بهتر از توتیا
چنان شهر در جمله عالم کجاست
مراورا ارم گربگوئی رواست
زبلدان دیگر فزون درحسب
بگلزار جنت رساند نسب
مسافر در آنجا بجمعیت است
که آب و هوایش بکیفیت است
فرح میفزاید بدل هر زمان
طرب لازم جمله پیر و جوان
بهارش تو گوئی که دارد دوام
گل و لاله دربوستانها مدام
زدل آب او میزداید الم
هوایش بسان هوای ارم
بود آب چاهش همه خوشگوار
بساتین پر از میوهٔ آبدار
گوار است آبش چو آب بقا
کند میوه ها زود نشو و نما
غذا زود از وی گوارا شود
وزان اشتهاهم دوبالا شود
ز آبادی او چسازم بیان
بهر گوشه اش صد خورنق عیان

بهر گوشه هنگامهٔ طرفهٔ
نمایان مهی هر سو از غــرفهٔ
زخـوبی ندارد بعالم نظیر
که هر خانهٔ اوست به از سدیر
زباغات آن آیدم این پسند
بود نخل هر یک چو طـوبی بلند
پر از میوه دایم چو باغ جنان
بهارش بود روز و شب گلفشان
به از شهر چین است بازار او
بنازم به بنّا و معمــار او
دکاکین پر است از نفایس تمام
برو مالک آن گرفته مقام
بزیب و (به) زینت ندارد قرین
ازان گشته این حال روی زمین
چومن گر تو هر گوشـه گردیده ای
یقین حسن بازاریان دیده ای
ببازار بنگر کران تاکران
ملاحت سرستان نازک میان
نگه های هر یک چو غلمان بناز
همه پهنته بند دامن دراز
نکو آشنایان بیگانه خو
جفا پیشه چون تیغ هندی دورُو
صباحت دریشان هـویدا بود
ملاحت زرخساره پیدا بود

چه بیگانگان ستم آشنا
که هر سو ازیشانست خلقی فنا
سخن قاصر از وصف، رخسارشان
دلم بلبل باغ و گلزار شان
نباشد چنین شهر دیگر نکو
وگر دیده (ای ای) برادر بگو
بشو فائز اکنو ن بدهلی روان
رفیق تو لطف خدای جهان (۹)

تعریف مسجد جامع لاهور

بیا وصف مسجد زمن گوش کن
سخنهای دیگر فراموش کن
چه مسجد یکی آسمان کرم
بگیتی بود قبله گاه امم
بود گنبدش آسمان برین
سپهریست گوئی بروی زمین
بود بیضهٔ چرخ عالیجناب
شده صفرة البیض او آفتاب
بگیتی کس اورا نه همسر بود
ازین گردهٔ چرخ اخضر بود
زگردون بود قبه هایش کلان
گذشته سر او زنه آسمان
بلندی او را نباشد حساب
بود کلسش * از قبهٔ آفتاب

* کلس بفتحین درهندی قبه را گویند که برگنبد عماری و بروج و مساجد و کنگره های و عمارات نصب کنند (غیاث) شاعر اینجا اشتباهاً به سکون لام آورده است (دانش)

نمایم چسان رفعتش را بیان
گذشته سرش از حد فرقدان
کشیده است سرتا حصار فلک
نموده است برگنبدش جا ملک
چو آئینهٔ جم مصفا بود
سرا پاش باب تماشا بود
بود قاصر از وصف شانش سخن
نو است این بنا در جهان کهن
زبس عمر ها کرده بنّاش کار
زمین صرف آن شد چومشت غبار
به بنّای پرزورش انسان بود
مگر کار دیو سلیمان بود
ستونش نشان داده از بی ستون
به بناش فرهاد شد رهنمون
درو سربسر جبه گردیده فرش
در او را بده است تاساق عرش
زمین وسعتی کاش پیدا کند
که بروی سپهر چنین جا کند
سپهر است درپیش او سایه ای
بمنبر زهر عنصرش پایه ای
بود منبر از شاخ طوبی تمام
امام است برجیس در وی مدام
گذشته منارش زچرخ برین
همین است معراج روی زمین

فلک را باوهست روی نیاز
کند سجده آنجا بوقت نماز
بود آبش از چشمهٔ سلسبیل
همیشه وضو زان کند جبرئیل
ستونهای موزون چو قد بتان
به پهلوی هم بین صف راستان
چو برگنبدش کلس* گشته علم
فلک زان بدزدید زینسان شکم
برابر درونش صغیر و کبیر
مساوی در آنجا غنی با فقیر
درونش بود مجمع خاص و عام
بود کعبه و قبله بهر انام
چو بیت المقدس بود در صفا
بود اینچنین خانه بیت خدا
ازو در جهان تازه رسم نوی
بنایش چو بنیاد ایمان قوی
بود خشت پاکش ملایک سرشت
چنین گنبدی را ندیده بهشت
چو قصر فلک محکم و پایدار
زسد سکندر بسی استوار
بگیتی ز رفعت برآورده نام
رشید است فرزند بیت الحرام

* چنانکه در حاشیه سابق گذشت این کلمه هندی و به فتحین است اما شاعر آن را به سکون لام آورده است (دانش) .

بسان حـرم محترم در جهان
بخاکش چنین .سوده گردن کشان
چنین قبله گاهی ندیده است کس
همین ثانی کعبه بوده است و بـس
بود منبرش همچو کرسی عـرش
بخاکش سر سروران است فـرش
زبس قدر او کرده ایزد جلیل
به بر خاکروبی کند جبرئیل
بهر صبح و شام از وفور نیـاز
ملایک گـذارنـد بـروی نمـاز
مساویست شاه و گـدا بر درش
فلک پست از پایـهٔ منـبرش
جبین را نهادن بخاکش رواست
که این خانـه ، بیت خداوند ماست
بشمعش نبوده است حاجت ازان
که قندیل او گشتـه سیارگان
زوصفش سخن میکنـد کوتهی
نمایان ازو شـان بیت اللهی
مکن فائز اکنون سخن را دراز
وضو کن رسیده است وقت نماز (۱۰)

***

دریائے راوی کے قریب ایک خوبصـورت باغ واقع تھا جس کے آثار ابھی تک کامران کی بارہ دری اور باغیچہ کی صورت میں پائے جاتے ھیں (۱۱) ، اس باغ کی تعریف میں فائز کی مندرجہ

ذیل نظم موجود ہے ۔

تعریف باغ نہراب لاهور

بیا بشنو صفات باغ نہراب
که آن گلشن چو جنت هست کم یاب
درین گلشن زجنت غنچه افزون
درختانش رسیده تابگردون
نکو قصری چو او نبود در آفاق
ازان گردیده در پنجاب اوطاق
نمیدانم که بنّای پر ادراک
چسان فرقش رسانیده بافلاک
فلک ساگشته است آن قصر نیکو
زمین را سر بلندی حاصل از او
سپهر از ارتفاعش گشته دلخون
در او متصل باطاق گردون
زبامش تابگردون یک کمنداست
میان خاکساران سربلند است
چنان شد متصل با چرخ وارون
که سیلی میزند برروی گردون
چو چشم آهوی چین تابدانش
بزرگیها بود در خاندانش
بوصف او نه جای چون و چنداست
خیالم پست وطاق او بلند است
هو یدا از سراپایش جمال است
بسان دلبران پر خط و خال است

زنقاشی او شد عقل ازکار
چو آئینه نظر ها محو دیدار
زبس نقاش ماهر کرده پرواز
منقش طاق او چو ن سینهٔ باز
بگیتی نیست چو ن اونقش ثانی
مگر نقاش او بو ده است مانی
بدیدارش همه در جستجو یند
بچین صو رت گران حیران اویند
دوسویش تابدان چون چشم بیمار
نماید طاق او چو ن ابروئی یار
پریزادی بنقش آورده هر سو
خجل مانی شو د از دیدن او
نماید در نظر نهرش چو راوی
نشد طو ل رمل با او مساوی
ازین نهر آبروها یافته شهر
ندیده هیچ کس رودی چو این نهر
صفائی آب او چو ن آب حیو ان
گلستان پرتو افگن گشته درآن
ازو دارد لطافت قصر و گلشن
بسان دیده آئینه روشن
چراغان چو ن شو د آنجا هویدا
زنهر او شو د لطفش دوبالا
روان فواره چون تیر هوائی
برد تا مه خبر از پیش ماهی

حدیث آب پاشیش چه سازم
درازی زبانش را بنازم
زنمّامی ندارد هیچ او باک
خبرهای زمین گوید بافلاک
چمن هایش زفیض نهر پرنم
درختانش سراسر سبز و خـرم
چو هفت اقلیم باشد یک خیابان
چنارش سرکشیده تابکیوان
چو طبعم سرو بستانش بلند است
تواضع از سر افرازان پسند است
بهرشاخی نشسته فوج بلبل
بسان روضهٔ رضوان پراز گل
ستاده همچو خوبان نکو رو
بهر سو سرو موزون برلب جو
قبای سبز دربر کرده یک جا
بسان بندگان افتاده برپا
سراپا راست سرو او چوتیراست
عصای پیری گردون پیراست
بگردون گرچه سرشاهان رسیده
بهر سو چون غلامان صف کشیده
چنارش سائبان از برگ بافید
نیفتد درخیابان نـور خـورشید
سر افراز چمن سرو و چنار است
سه برکه در چمنها خاکسار است

لطافت درخیابانش عیان است
زمین درسایهٔ گلهانهانست
خیابانش پر از خط همچو مسطر
برای خوبیش اینست محضر
همیشه بلبلش گوید بفریاد
که این باغست یاران عشرت آباد
زگل رنگین چو طبع من چمن شد
برای سبزه و گلها وطن شد
خیابانش چو رخسار بتان است
گل مخمل همیشه فرش آن است
چنار از بهرآن سر راکشیده
که بالاتر زخود چیزی ندیده
بمعراج بلندی رفته سروش
ثنا خوانش بود دایم تذروش
تمامی سر بلندان زمانه
نشسته بر درآن آستانه
زبس آن طاق خوش طرح است و موزون
شده دیوانهٔ او بید مجنون
بود از چرخ اطلس سائبانش
طناب از ریسمان کهکشانش
ندیده چشم گردون همچو باغی
زگلها هر طرف روشن چراغی
زفیض نامیه در این گلستان
مساوی بوتهٔ گل بادرختان

زچنبه صحن بستان گشته خوشبو
چو طوبی شاخ او رفته بهر سو
زصحنش گل بمژگان میتوان رفت
مر او را روضهٔ رضوان توان گفت
بهارش دور دایم از خزانست
گلستانش همیشه گلفشانست
زنرگس هر طرف یابی ذخیره
زنافرمان نظرها گشته خیره
گل سنبل چو زلف دلبرانست
بهر سو یاسمن زاری عیانست
درین گلشن کجا جای عبوس است
شگفته هر طرف تاج خروس است
چو خوبان پیش رو نرگس ستاده
زبان سوسن بمدح آن کشاده
زشادابی همه گلهای اوتر
بود صد برگ آن چون قبهٔ زر
وفور اشرفی این جاعیان است
چنارش درکمر دروی نهانست
چه زیبائی است بارعنای این باغ
که نیلوفر بدریا میشود داغ
بنفشه تر دماغ این بهار است
پیوستها کنار از کوکنار است
زجوش ارغوان آتش بلند است
برایش برف زنبق * سودمند است

* گلی است خوشبو و گویند معرب چنبه است که گلیست تیز بو و بادامی رنگ (غیاث)

چراغ غنچهٔ گلنار گلشن
فروزانست گـردآن نشیمـــن
همه گلها درین بستان عیانست
مگر این گلشن و باغ جنانست
بیا فائز درین گلشن قدم نـه
به بلبل خلعتی از برگ گل ده (۱۲)

★ ★ ★

فائز کی ایک نظم ابراهیم آباد کے ایک باغ کی تعریف میں ہے ابراهیم آباد ، نواب مردان خان نے اپنے بیٹے کے نام پر بسایا تھا اور یہاں رشک شالامار ایک بڑا اور پُر فضا باغ بنوایا تھا (۱۳) ابراهیم آباد کو آج کل سوهدره کہتے ہیں ـ یہ ضلع گوجرانواله میں واقع ہے ـ

تعـریف باغ ابراهیم آباد

درین گلشن که مانند بهشت است
هـوا همواره چون اردی بهشت است
درش چون جبهٔ خوبان کشاده
صفایش از گل بستان زیاده
خزان را نیست ره دراین گلستان
که سرسبز است همچون باغ رضوان
حنائی گشته دست غنچه چینـش
عجب خاصیتی دارد زمینـش
بهر غنچهٔ خندان چون بتانست
بلند آوازه ذکر بلبلانست

صدای عندلیبش نشئه خیزاست
گلش بسیار در مردم عزیز است
بود در موسم گل جوش شادی
کند در هر طرف بلبل منادی
گرفته سر بسر روی زمین را
کسی کم دیده باغ این چنین را
صفا دارد بسان روضهٔ حور
خورنق پیش او بسیار بی نور
بود از حوض آئینه کنارش
بسان جنت الماوی بهارش
چنار و سرو او از سر بلندان
دمیده سبزه اش چون خط خوبان
مگر ریحان باغش خط یاراست
که دل از دیدن او بیقرار است
گلشن همچون شقایق گشته احمر
شده نرگس بسرو او برابر
چو به رخساره را رنگ طلا کرد
امارش خندهٔ دندان نما کرد
گلش هم رتبهٔ رخسار خوبان
بود سنبل چو زلف ماه رویان
دهان غنچه چون شکرلبان است
لبش گوئی چنان رنگین زبان است
گهرپاشی کند فواره دایم
مزاج مستقیم اوست قایم

بود آبش چو کوثر در نظافت
زآب زندگی به در شرافت
نسیمش خرمی در دل فزاید
بروی برگ گل مالیده آید
چو دیوارش حوادث برکنار است
بهر جانب که می بینی بهار است
نشاط افزاست این باغ برازگل
دهد دل را فرح چون ساغر مُل *
چو رضوان باید آنجا باغبانی
که فائز گشته این گلشن جنانی (۱۳)

* * *

تعریف عمارت باغ پشاور

شنو وصف این قصر عالی نشان
که چون او ندیده است چشم جهان
بروی زمین عرش استادهٔ
بهشتی ز تفریح آمادهٔ
زهی منزل عیش و بیت نشاط
که هر لحظه بخشد بدل انبساط
زهی محفل عشرت و خرمی
زهی موضع راحت و بیغمی
همایون بنائی است محکم اساس
که فرقش نموده بگردون مساس

* شراب (سرخ) . (برهان) .

نگه گردد از دیدنش کامیاب
مصفا سراپاست چو ن ماهتاب
نرفته است بر کنگرش فاخته
بگردون ز رفعت سرافراخته
بنای رفیع است و شوکت بناه
بسقفش نبرده است اندیشه راه
مصفا چنان گشته دیوار آن
که تصویر مردم نماید دران
نه بینی که معمار صاحب مدار
گچ صبح برده است دروی بکار
بگردون رسیده ز رفعت سرش
بو د برتر از طاق کسری درش
بنای بگیتی نباشد چنین
بهشتی ست گویی بروی زمین
چو الو ند کو ه است او را نمود
بلندیش چو ن همت اهل جو د
شده محو او دیدهٔ ماه و مهر
بو د سقف او در نظر چون سپهر
شده متصل عرش و افلاک را
بلندی ازو عالم خاک را
مگر رزم دارد بنُه آسمان
که طاقش کشیده است زینسان کمان
نباشد سرافراز چو ن این بنا
کہ سقفش.بگیتی بو د عرش سا

زبس خرمی کرده دروی ظهور
توان گفت او را سرای سرور
درون و برونش همه پر خلا
چو رخسارهٔ مهوشان باصفا
اساسی رفیع است همچون سپهر
نماید در آئینه اش ماه و مهر
مسرت فزاست مانند مُل
برنگ و صفا باج برده ز گُل
ازان تابدانش بود پر زنور
که هر روزن آن بود چشم حور
بگنجد در ایوان او جُمله شهر
فلک رتبه چون اونباشد بدهر
منقش سراپا بستان تذرو
بموزونی آن ستون نیست سرو
سخنهای نقاشیء او شنو
پر از خط و جدول چو تقویم نو
لب طاق او سرخ چون دلبران
شفق همچو شنجرف شد صرف آن
زنقاشی او شود دیده مست
مگر لاجوردش ز افلاک هست
ندانم چه صنعت دران کرده اند
طلایش زخورشید آورده اند
چه نقاش آن بود با اهتمام
زمه نقرهٔ آن گرفته تمام

زقوس قزح برده زنگار آن
چنین رنگ کم دیده شد درجهان
زنقش است چو گلستان آشکار
هـویدا زدیوار او صد بهـار
زگلهای رنگین بود آن مکان
منقش چو طاؤس هندوستان
دل از دیدنش می شود بیقرار
سراپا صفا همچو رخسـار یار
یقین دان که بنای فطرت شعار
درو برده آهک زکوکب بکار
لطافت زفرشش سراسر عیان
مگر یافتـه خلعت از دلبران
همه پردهایش بری از عیوب
ز زربفت و از مخمل کار چوب
زدر پرده و چغ بود چون بتان
عروسی مزین ز صد زیب و شان
ازان سایبانهای آراسته
نمـاید چـو خـوبان پیراسته
زمـوزونی او چه سـازم بیـان
تناسب درو سربسر چون بتان
سراپاست این خانه با آب و تاب
بود حوضش از قطعه آفتاب
همه حوض هایش بشکل اباغ
ازو نشئه چون می بیابد دماغ

سفیدآب صبح است بروی طلا
ازان میبرد زنگ از سینه ها
لطافت سرشت است بستان او
طراوت بو د درخیابان * او
دران محفل بالطافت تذرو
کند خاکروبی بجاروب سرو
زمینش پر از فیض همچون کرم
پر از میوه و گل چو باغ ارم
گلستان او هست همچو ن جنان
شگوفه درو وا چو چشم بتان
چمنهاش همواره پرنم بو د
هوایش چو نو روز خرم بو د
سخن قاصر از وصف بستان او
مسرت فزاگشته ایو ان او
بدلها بو د میل گل چیدنش
شو د خرمی حاصل از دیدنش
بهارش همیشه بو د بی خزان
فرح لازم او چو باغ جنان
خدایا همیشه بو د با نشاط
بدلها دهد راحت و انبساط
بماند درین باغ فائز مدام
بحق محمد علیه السلام (۱۵)

* راهی که درمیان صحن چمنها باشد (بهار عجم)

غـــزليـــات

دل من جای غمهـای تو باشـــد

سـرم بر شـو ر سودای تو باشـد

چمـن شـد سینـه از گلهای داغت

مگر باب تماشـای تو باشـد

اگـرچه نـرگس آمد زیب گلشن

اسیـر چشم شهلای تو باشـد-

زجان و دل گذشـتن نیست آسان

که اینها کار شیدای تو باشـد

همیشـه نالهای زار فائز

زدست انداز غمهای تو باشـد(١٦)

★ ★ ★

به پیش روی خود آئینه دارد

نمیدانـم چها درسینه دارد

صف آراگشته از مژگان خونریز

بماچشم سیاهش کینه دارد

ز اهل زرق و سالوس است بی شک

هر آنکس خرقهٔ پشمینه دارد

میان عاشقان کن سرفرازش

چومن هر کس حق دیرینه دارد

هر آنکس دید دیوان مرا گفت

که فائز از گهر گنجینه دارد (١٧)

★ ★ ★

در سخنهایم اندکی بنگر
کس نگفته است شعر ازین بهتر
علم و عقل و سعور خود دارم
بخت و اقبال بایدم یاور
دیده از دیدنش شود حیران
اینچنین حسن نیست در کشور
اندکی روی خود در آئینه بین
گر ترانیست حرف من باور
منکر حسن روی آن صنم است
همچو زاهد ندیده ام کافر
همه راشوق هزل و هرزه بود
میل فائز بود بعلم و هنر (۱۸)

★ ★ ★

رباعیات

یارب تو مرا بغیر خود وامگذار
از فضل و کرم کار من خسته برآر
مگذار که سرگشته و حیران گردم
در دایرهٔ زمانه همچون پرکار (۱۹)

★ ★ ★

در فقر نه خرقه پوش میباید بود
در هر نفسی بهوش میباید بود
هر جا که سخن رود ز توحید و ثنا
چون دایره جمله گوش میباید بود (۲۰)

★ ★ ★

فائز بسرم شور هوای دیگریست
بر خویشتن از بیخودیم کی نظریست
در دایرهٔ زمانه همچون پرکار
گردیدن من ببین بدست دیگریست (۲۱)

★ ★ ★

هم صحبت مرد بدنمیباید شد
محشور بدیو و دد نمیباید شد
ارباب کمال هرچه گویند بکن
مایل بجواب رد نمیباید شد (۲۲)

★ ★ ★

عصریست که کس نمیشود یار کسی
یک فرد بدهر نیست غمخوار کسی
درکار خود اند جمله مشغول مدام
کس را خبری نباشد از کار کسی (۲۳)

★ ★ ★

اسرار جهان نهفته در سینهٔ ما
گوهر بجهان متاع گنجینهٔ ما
درسینه ما کدورتی اصلاً نیست
چون جام جهان نما ست آئینهٔ ما (۲۴)

★ ★ ★

حــواله جــات

۱ ـ مسعود حسن رضوی ادیب : فائز دهلوی اور دیوان فائز ، انجمن ترقی اردو هند ، علی گڑهـ ، ۱۹٦۵ء ، ص ۱۸ تا ۲۳

۲ ـ قاضی عبدالودود : دیوان فائز ـ عیارستان ، لیبل لتهو پریس پٹنه ، ۱۹۵۷ء ، ص ۱ بحواله تاریخ محمدی

۳ ـ سید عارف نوشاهی : فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان ، کراچی . مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۹۸۳ء ، ص ۵۱٦ ـ ۵۱۸

۴ ـ Ed . Sachau & Herman Ethe , Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani , And Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library, Pt. I (Oxford : Clarendon Press,1889), Cols. 716 — 717.

۵ ـ مسعود حسن رضوی ادیب : محوله بالا ، ص ۹۹

٦ ـ پنجاب یونیورسٹی لاهور : تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، فارسی ادب (سوم) ص ۱۳ ، مطبوعه ۱۹۷۲ء

۷ ـ ۸ ـ مسعود حسن ادیب : محوله بالا ؛ ص ۹۷

۹ ـ فائز دهلوی : کلیات فائز ، مخطوطه جامعه پنجاب ، ۲٦۲ ب ـ ۲٦۳ ب .

۱۰ ـ ایضـــاً ، ۲۴۹ ب ـ ۲۵۰ الف

۱۱ ـ منشی محمد دین فوق اور محمد عبدالله قریشی : مقاله ,, مآثر لاهور ، باغات و مزارات ,, مشموله نقوش لاهور نمبر، ۱۹٦۲ء ص ۲۱۸ـ ۲۲۰ میں باره دری کامران کی تفصیل ملتی هے .

۱۲ ـ کلیات فائز قلمی نسخه مخزونه جامعه پنجاب لاهور ، ص ۲۷۷ الف ـ ۲۷۸ ب

۱۳ ـ سید ادیب : محوله بالا ص ۲۱

۱۴ ـ کلیات فائز نسخه جامعه پنجاب ، ۲۸۰ ب ـ ۲۸۱ الف

۱۵ ـ ایضـــاً ، ۲۵۷ ب ـ ۲۵۹ الف

۱٦ ـ ایضـــاً ۹۰ الف

۱۷ ـ ایضـــاً ، ۱۱٦ ب

۱۸ ـ ایضـــاً ، ۱۳۷ ب

۱۹ ـ ایضـــاً ۱۲۷ ب

۲۰ ـ ایضـــاً ۱۲۹ الف

۲۱ ـ ایضـــاً ۱۲۹ الف

۲۲ ـ ایضـــاً ، ۱۳۱ الف

۲۳ ـ ایضـــاً ، ۱۳۲ الف

۲۴ ـ ایضـــاً ۱۳۳ الف

بسم الله الرحمن الرحیم

بکنم حمد ذات پاک خدا | وحده لاشریک و بیهمتا
واهب الفیض جل سبحانه | منعم الخلق خالق الاشیا
نیست مخفی ز ذات او چیزی | هست بر جمله حالها دانا
... دراست و قوی علیم و حکیم | شان او ظاهر است از اسما
هست برهان ذات او هستی | که وجودش از این جهان پیدا
پی بسرش نمیبرد احدی | عقل باشد ز کنه او اعمی
از تعدد بود جنابش دور | بی شریک است واحد یکتا
او محیط است بر همه عالم | علم او بجمله شی احصا
همه جا ذات او بود موجود | [illegible] درخلا و ملا

کلیات فائز دهلوی ـ نسخهٔ دانشگاه پنجاب لاهور

وارث سرھندی *

فارسی زبان اور متعرّبین

ایران پر عرب غلبہ سے جو اثرات پیدا ہوئے وہ کسی ایک شعبۂ حیات تک محدود نہیں رہے ، بلکہ زندگی کا کوئی شعبہ اور گوشہ ایسا نہیں جو ان سے متاثر نہ ہوا ہو . مذہب ، ثقافت ، تمدن ، معاشرت ، فن تعمیر ، زبان اور تحریر و کتابت کے سلسلہ میں یہ اثرات نمایاں ہیں . یہ اثرات دوررس نتائج کے حامل تھے . یہ نتائج بیش تر صورتوں میں جہاں خوشگوار اور خوش آئند ثابت ہوئے وہاں بعض صورتوں میں اگر ان کو ناگوار کہنے میں تامل ہو تو کم از کم خوشگوار قرار دینے میں بھی تامل ہو سکتا ہے اور ان کی افادیت پر کلام کیا جا سکتا ہے .

عربوں کے ذریعہ ایران میں اسلام داخل ہوا اور اپنی حقانیت اور سادگی کے سبب تمام ایران پر چھا گیا . چنانچہ ایران کی آبادی کا بیش تر حصہ مشرف بہ اسلام ہوا ، جس سے اسلامی اقدار کو ایران میں بہت فروغ حاصل ہوا . اہل ایران نے اسلام کو اپنا کر اسلام کی ترویج و اشاعت کے لئے جو مساعی جمیلہ کیں اور علمی و تہذیبی

* ولادت : ۲۳ ستمبر ۱۹۲۳ء . لُغت اور لسانیات کے ماہر ہیں . کنجروڑ ، تحصیل پسرور ضلع سیالکوٹ میں رہائش ہے .

آثار : ۱ ـ علمی اردو لُغت جامع . ۲ ـ اُردو کُتب لُغت کالسانی اور تحقیقی جائزہ . ۳ ـ قاموس مترادفات اردو .

شعبوں میں جو نمایاں خدمات انجام دیں وہ ناقابل فراموش اور تاریخ اسلام کا روشن باب ھیں * اس میں دو رائیں نہیں ھو سکتیں کہ مسلم علمائے عجم نے علمی میدان میں جو کارھائے نمایاں انجام دیئے ھیں وہ عرب اھل علم سے کم تر نہیں ھیں ۔

چونکہ اسلام کی بلکہ قرآن حکیم کی زبان عربی ہے اس لئے اسلام قبول کرنے کے بعد عربی زبان سے دلچسپی اور وابستگی فطری بات تھی اس لئے اھل ایران نے عربی زبان کو کشادگی قلب کے ساتھ اپنایا اور عربی زبان میں ایسی مہارت حاصل کہ کہ بعض صورتوں میں عرب اھل زبان بھی ان پر رشک کریں تو بجا ہے ۔ چنانچہ عربی زبان کی ترویج و ترقی میں بھی ایرانی اھل علم کی خدمات بہت نمایاں اور اھم ھیں ۔ عربی کی پہلی باضابطہ اور جامع لغت کا مؤلف مجد الدین فیروز آبادی بھی ایرانی ھی تھا ۔ یہ لغت اس کی عربی میں مہارت کی زندہ و تابندہ ثبوت ہے ۔ آج بھی اس لغت کو سند سمجھا جاتا ہے اور عرب اھل زبان بھی اس پر اعتماد کرتے ھیں ۔

یہ تو تھی عربی زبان میں اھل ایران کی مہارت کی بات ، جس کا موضوع زیر بحث سے براہ راست تعلق نہیں ہے ، البتہ پس منظر کے طور پر ان باتوں کا ذکر ضروری تھا تاکہ اس مسئلہ کے مالہ ، و وماعلیہ کو سمجھنے میں آسانی ھو ۔ اصل موضوع فارسی زبان پر عربی کے اثرات اور متعرّبین کا طرز عمل ہے ۔ چنانچہ اب اسی طرف رجوع کرتا ھوں ۔

فارسی زبان پر عربی کے اثرات کے ثبوت میں کسی لمبی

* دانش : اس موضوع پر استاد مرتضی مطھری نے مبسوط کتاب بعنوان ,, خدمات متقابل ایران و اسلام ,, لکھی ہے ۔

چوڑی بحث کی ضرورت نہیں ہے ، کیونکہ اس حقیقت سے ہر فارسی دان بخوبی واقف ہے اور خود فارسی زبان اس کا منہ بولتا ثبوت ہے۔ فارسی میں عربی الفاظ و تراکیب جس طرح گھل مل اور رچ بس گئی ہیں اور تحریر و تقریر میں جس بے تکلفی سے استعمال ہوتی ہیں اس سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ یہ فارسی زبان کا جزو لاینفک بن چکی ہیں . اس لئے ان کو فارسی زبان سے خارج کرنے کی کوئی کوشش کامیاب نہیں ہو سکتی .

اس کا عملی ثبوت ماضی قریب میں اس تحریک کی ناکامی سے مل چکا ہے ، جو فارسی زبان سے عربی الفاظ و تراکیب کو خارج کرنے کی غرض سے چلائی گئی تھی . شروع شروع میں اس تحریک نے بہت زور باندھا تھا اور متعدد عربی الفاظ کے فارسی متبادلات تراش کر عربی الفاظ کی جگہ رائج کرنے کا ڈول ڈالا گیا تھا ، مگر جلد ہی یہ تحریک اپنی موت آپ مر گئی اور آج بھی فارسی زبان میں عربی الفاظ و تراکیب اسی طرح مروج و مستعمل ہیں اور اس تحریک کے مویدین بھی اپنی تحریر و تقریر میں ان کے استعمال پر مجبور ہیں . کیونکہ ان کے بغیر بات نہیں بنتی .

اس تحریک کی ناکامی کا حقیقی سبب یہ تھا کہ اس کا بنیادی تصور ہی غلط اور منفی سوچ کا حامل تھا . کیونکہ یہ تحریک اصلاً اصلاحی اور مثبت تحریک نہ تھی . اس لئے ظاہر ہے کہ کسی منفی عمل سے مثبت نتائج پیدا نہیں ہو سکتے . زندہ زبانیں ہمیشہ متحرک اور ارتقاء پذیر رہتی ہیں . زبانوں میں آپس کا لین دین ایک قدرتی اور ارتقائی عمل ہے کوئی زبان اس داد و ستد کے عمل سے بے نیاز نہیں رہ سکتی بشرطیکہ وہ زندہ زبان ہو . موجودہ فارسی میں فرانسیسی اور دوسری زبانوں کے متعدد الفاظ شامل ہو کر زبان کا

حصه بن چکے هیں . اگر ان کو گوارا کیا جا سکتا ہے تو عربی الفاظ کو کیوں نہیں کیا جا سکتا . بلکه عربی الفاظ کا تو فارسی سے بہت گہرا رشته ہے . فارسی زبان تو عربی سے اس حد تک متاثر ہے که فارسی میں اس کے بعض اصلی الفاظ کی نسبت ان کی معرّب صورتیں زیاده مستعمل هیں . دور کیوں جائیے ، خود لفظ ,, فارسی ،، ,, پارسی ،، کا معرب ہے . مگر کوئی بھی ,, فارسی ،، کی جگه ,,پارسی،، استعمال نہیں کرتا. یه تو ایک مثال ہے ورنه فارسی میں سے ایسے الفاظ و اسماء کی متعدد مثالیں پیش کی جا سکتی هیں ، جن کی معرّب صورتیں ،ان کی اصلی صورتوں کی بجائے خود فارسی میں بکثرت مستعمل هیں .

یه عربی کے مثبت اثرات کا ایک پہلو تھا جس سے فارسی زبان کو فائده پہنچا اور اس کے لسانی تحوّل میں اضافه هوا . لیکن اس کے بعض منفی اثرات بھی هیں ، جن کی طرف اهل علم اور ماهرین لسانیات حتی که فارسی کو عربی الفاظ و تراکیب سے پاک کرنے کی تحریک چلانے والوں نے بھی نظر انداز کر دیا . حالانکه اگر اس پہلو پر توجه دی جاتی تو یه تحریک بڑی حد تک کامیاب هوتی اور فارسی بھی ان منفی اثرات سے آزاد هو جاتی . مگر وه لوگ غلط راه پر چل نکلے - فارسی پر عربی کے غیر ضروری اور غیر فطری تسلط اور غلبه کے حامی لوگوں کو ,,متعرّبین،، کا نام دیتا هوں ، اس لحاظ سے عربی کے مثبت اور فطری اثرات سے فارسی کو محروم کرنے والے لوگوں کو ,,متعجمین،، کہا جا سکتا ہے . ان دونوں طبقوں کی مساعی سے ایک قسم کا لسانی انتشار اور بے قاعدگی پیدا هوئی ہے - اس لئے اعتدال اور سلامتی کی راه اختیار کرنا هی مناسب ہے اور حالات کا تقاضا بھی یہی ہے که ان دونوں گروهوں کے منفی اور مضر اثرات سے

زبان کو نجات دلائی جائے ۔

کسی زبان میں دوسری زبانوں کے الفاظ استعمال کرنے میں کوئی مضائقہ نہیں ، بشرطیکہ وہ دخیل الفاظ زبان میں گھل مل جانے کی صلاحیت رکھتے ہوں اور زبان کے بنیادی ڈھانچے کو نقصان نہ پہنچائیں ، کیونکہ اس طرح زبان میں وسعت پیدا ہوتی ہے اور اظہار و ابلاغ کی راہیں کشادہ ہوتی ہیں ۔ بلکہ بعض صورتوں میں دوسری زبانوں کے الفاظ کا استعمال ناگریز ہو جاتا ہے ۔ لیکن اس کا یہ مطلب ہرگز نہیں ہے کہ غیر زبان کے اثرات کو اس طرح قبول کیا جائے کہ زبان کے اصلی الفاظ کا حلیہ بگڑ جائے اور زبان کے صوتی نظام میں انتشار پیدا ہو جائے یا زبان کی اپنی شناخت اور اس کا تشخص ہی مجروح ہو جائے ۔ چنانچہ متعرّبین نے عربی زبان کو فارسی پر جس انداز میں مسلط کرنے کی کوشش کی ہے وہ اسی نوع کی ہے ۔ اور اس سے فارسی زبان کا اپنا تشخص اور صوتی نظام مجروح ہوا ہے ۔

فارسی زبان کے لیے عربی رسم الخط اختیار کیا گیا تو یہ حالات کا تقاضا تھا اور اس سے فارسی زبان کی ترقی میں بہت مدد ملی ، کیونکہ فارسی کے قدیم پہلوی رسم الخط کے مقابلہ میں عربی رسم۔ الخط زیادہ ترقی یافتہ تھا ۔ چنانچہ اس کو اپنانے سے فارسی زبان کو عربی سے استفادہ کرنے میں بہت آسانی پیدا گئی اور اس طرح یکساں رسم الخط کی بنا پر ایرانیوں کے لئے عربی زبان اور عربوں کے لئے فارسی زبان سیکھنا آسان ہو گیا ۔ اگر بات اسی حد تک رہتی تو کوئی حرج نہ تھا لیکن متعرّبین نے عربی پرستی کے جوش میں بعض ان فارسی الفاظ کو بھی عربی کے ان حروف سے املا کرنے کی طرح ڈالی ، جن کا فارسی کے نظام اصوات سے کوئی تعلق نہ تھا ۔ ہر زبان کا اپنا ایک صوتی نظام ہوتا ہے اور اسی نظام کی نمائندگی اس کا

رسم الخط کرتا ہے ۔ حروف دراصل اس زبان کے بولنے والوں کی آوازوں اور لہجہ کے علائم ہوتے ہیں ۔

مختلف علاقوں اور خطوں کے رہنے والوں کے لہجہ میں کچھ آوازیں ایسی ہوتی ہیں جو دوسرے علاقوں اور خطوں کے باشندوں کے مماثل ہوتی ہیں . اس لئے ایسی آوازوں کو مشترک اصوات کہہ سکتے ہیں . چنانچہ مختلف زبانوں میں بعض اصوات مشترک ہیں ، اس لئے ان کے بعض حروف ھجا مختلف الاسم ہونے کے باوجود مشترک الصوت ہوتے ہیں . لیکن بعض اصوات ایسی ہوتی ہیں جو کسی ایک زبان یالسانی گروہ سے مخصوص ہوتی ہیں . اس لئے ان کی نمائندگی یا ادائیگی کے لئے حروف جو صوتی علامات ہیں وہ بھی مخصوص ہوتے ہیں . عربی اور فارسی میں بھی یہ فرق موجود ہے اس لئے جب عربی رسم الخط کو فارسی زبان کے لئے اختیار کیا گیا تو اس رسم الخط میں ان اصوات کی نمائندگی کے لئے جو عربی زبان میں موجود نہیں ہیں بعض حروف کا اضافہ کیا گیا ۔ عربی میں پ ، چ ، ژ ، گ کی آوازیں موجود نہیں ہیں . اس لئے ان آوازوں کی نمائندگی کے لئے اس رسم الخط میں ان حروف کا اضافہ کرکے اس کو فارسی کے لئے قابل عمل بنایا گیا . اسی طرح جب اردو کے لئے یہی رسم الخط اپنایا گیا تو اس میں ٹ ، ڈ ، ڑ ، ، اور بعض مخلوط ۔ الھا آوازوں مثلاً بھ ، پھ ، تھ ، ٹھ ، جھ چھ ، دھ ، ڈھ ، رھ ، ڑھ ، کھ ، گھ ، لھ ، مھ ، نھ وھ ، کا اضافہ کیا گیا ، کیونکہ عربی اور فارسی میں یہ آوازیں موجود نہیں تھیں . اسلئےان کے رسم ۔ الخط میں بھی ان آوازوں کی نمائندگی کے لئے حروف کا وجود نہ تھا

اس سے یہ ثابت ہو جاتا ہے کہ ہر زبان میں کچھ آوازیں مخصوص ہوتی ہیں ، جو دوسری زبانوں میں نہیں ہوتیں اور کچھ

آوازیں مشترک ہوتی ہیں ، جو دوسری زبانوں میں بھی ہوتی ہیں . اسی طرح بعض اصوات کچھ زبانوں میں مشترک ہوتی ہیں مگر وہی آوازیں کچھ زبانوں میں غیر مشترک ہوتی ہیں . جس طرح عربی میں پ ، چ ، ژ ، اور گ کی آوازیں موجود نہیں ہیں ۔ اسی طرح ث ، ح ، ذ ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع کی آوازیں اصلاً فارسی زبان میں موجود نہیں ہیں . اس لئے فارسی کا کوئی بھی خالص لفظ ان حروف سے املا نہیں کیا جا سکتا ۔ کیونکہ جو آواز اور لہجہ کسی زبان میں موجود ہی نہیں ، اس کی نمائندگی اس آواز اور لہجہ سے مخصوص حروف سے کیسے کی جا سکتی ہے اور پھر اس صورت میں تو قباحت اور بڑھ جاتی ہے.جب کسی آواز یا لہجہ کے نمائندہ حروف کو ترک کرکے غیر نمائندہ حروف سے اس کی ادائیگی کی کوشش کی جائے . اور نہ صرف کوشش بلکہ اس پر اصرار کیا جائے ۔ اس لزوم مالایلزم کو کسی طرح بھی پسندیدہ قرار نہیں دیا جا سکتا . مجبوری کی صورت میں تو اس کا جواز پیدا ہو سکتا ہے لیکن اس صورت میں لفظ کی صورت بدل جاتی ہے ۔ مثلاً عربی میں ,, پ " کی آواز نہیں ہے ، اس لئے عربی میں اگر ایسا لفظ استعمال کیا جائے جس میں ,, پ " کی آواز ہو تو اسے ,, پ " سے مشابہ آواز ,, ف " سے بدل کر استعمال کیا جاتا ہے ۔ اسی قاعدہ کے زیر اثر فارسی ,, پیل " عربی میں جا کر ,, فیل " بن گیا . مگر اس صورت میں ,, فیل " کو خالص فارسی لفظ نہیں بلکہ معرّب کہا جائے گا . یہی حال اور بہت سے الفاظ کا ہے .

اب یہاں یہ اعتراض وارد ہو سکتا ہے کہ ,, فیل " اور اسی قبیل کے دوسرے الفاظ معرّب صورت میں فارسی میں بھی مستعمل ہیں ، تو کیا ان کا فارسی میں استعمال غلط ہوگا ۔ حالانکہ فارسی میں اس

کی اصلی صورت ,,پیل ،، موجود ہے۔ پھر کیوں نہ ,, پیل ،، ھی استعمال کیا جائے۔ اس کا جواب یہی ہے کہ فارسی میں , فیل ، کی جگہ ,, پیل ،، استعمال کیا جائے تو بہتر و انسب ہے ، مگر ,, فیل ،، کا استعمال بھی غلط نہیں ہوگا ، کیونکہ فارسی میں یہ لفظ خالص فارسی لفظ کی صورت میں استعمال نہیں ہوگا بلکہ دخیل معرّب لفظ کی حیثیت سے استعمال ہوگا۔ جہاں فارسی میں دوسرے دخیل الفاظ استعمال ہو رہے ہیں وہاں معرّب الفاظ کے استعمال میں بھی کوئی قباحت نہیں ہے۔ اس طرح اردو کا ایک لفظ ہے ,, جھکڑ ،، ۔ فارسی میں ,, جھ ،، اور ,, ڑ ،، کی آوازیں نہیں ھیں ، اس لئے فارسی شعراء نے یہ لفظ فارسی ,, جکر ،، کی صورت میں استعمال کیا ہے ، اس لئے نظر ضرورت کے تحت یہ صورت جائز ہوگی . مگر اس صورت میں یہ لفظ خالص اردو لفظ نہیں رہے گا ، بلکہ ,, مفرّس ،، کہا جائے گا .

یہاں ذہن میں یہ شبہ پیدا ہو سکتا ہے کہ فارسی کے لئے عربی رسم الخط اختیار کرتے وقت اگر اس میں فارسی میں موجود غیر عربی اصوات کی نمائندگی کے لئے بعض حروف کا اضافہ کیا جا سکتا ہے تو عربی سے مخصوص غیر فارسی اصوات کے نمائندہ حروف کو فارسی رسم الخط سے خارج کیوں نہیں کیا گیا۔ اس کے جواب میں کہا جا سکتا ہے کہ ان حروف کو برقرار رکھنا اس لئے ضروری تھا کیونکہ فارسی میں عربی کے بہت سے الفاظ اپنی اصلی صورت میں استعمال ہوتے ہیں ، اس لئے ان کی تحریر کے لئے ان حروف کا وجود ضروری ہے .

عربی کے الفاظ کا اصلی املا برقرار رکھنے کا یہ فائدہ بھی ہے کہ اس طرح ان کی اصلی صورت قائم رہتی ہے اور ان کی شناخت آسان

هو جاتی ہے ، چونکہ فارسی کا موجودہ رسم الخط عربی سے مستعار ہے ، اس لئے ان آوازوں کے نمائندہ حروف کو برقرار رکھنا اور ان کی مدد سے عربی الفاظ کو ان کی صحیح صورت میں تحریر کرنا مشکل نہ تھا ، بلکہ اس سے دو چند فائدہ تھا ۔ اس طرح عربی الفاظ کی اصل تک رسائی آسان ہو جاتی ہے۔ یہی طریق کار عربی رسم الخط کو اردو میں اپناتے وقت روا رکھا گیا اور عربی سے مخصوص حروف کو برقرار رکھا گیا کیونکہ اردو میں بھی عربی کے بہت سے الفاظ بے تکلفی سے استعمال ہوتے ہیں ۔ اس لئے عربی الفاظ کو ان کے صحیح املا کے ساتھ لکھنا آسان ہونے کے ساتھ ساتھ مذکورہ بالا فوائد کا حامل بھی ہے ۔

یہ صورتیں تو وہ ہیں ، جن کا جواز بھی ہے اور فائدہ بھی ، لیکن کچھ صورتیں ایسی ہیں ، جن کا نہ کوئی جواز ہے اور نہ فائدہ اور نہ ان پر نظریہ ضرورت کا اطلاق کیا جا سکتا ہے ۔ مثلاً ایسے الفاظ جو معرّب بھی نہیں اور اپنی اصل اور ظاہری صورت کے لحاظ سے بھی خالص فارسی الفاظ ہیں ، ان کو عربی سے مخصوص ان حروف سے املا کرنا ، جن کا فارسی میں کوئی وجود نہیں ہے ، اور ان کی اصلی آواز نمائندہ حروف بھی موجودہ رسم الخط میں موجود ہیں ، سراسر خلاف قاعدہ اور بے جواز ہے ۔

جیسا کہ پہلے کہا جا چکا ہے متعرّبین نے ایسے الفاظ کو عربی سے مخصوص حروف کے ساتھ املا کرنے کی ایسی غلط روش قائم کی ہے کہ ابھی تک اس کے اثرات فارسی زبان میں پائے جاتے ہیں . ضروری ہے کہ اس غلط روش کی اصلاح کی جائے اور ایسے الفاظ کا صحیح املا اختیار کیا جائے ۔ متعجمین کی تحریک کے دوران میں بعض ایسے الفاظ کے املا میں اصلاح ہوئی ہے ، مگر چونکہ اس

تحریک کا زیادہ زور عربی الفاظ کے اخراج پر صرف ہوا اسلئے کرنے کا کام رہ گیا ۔ اس تحریک کے دوران میں جو اصلاحات واقعی ضروری اور قابل قبول تھیں وہ برقرار رہیں اور جو محض تعصب پر مبنی تھیں اور اصلاح کی بجائے تخریب کی حامل تھیں وہ مقبول نہیں ہو سکیں . قابل قبول اصلاحات کی چند مثالیں یہ ہیں ۔ متعرّبین کی مہربانی سے تپیدن مصدر اور اس کے مشتقات ایک مدت ط ، سے طپیدن ، طپاں ، طپش املا کئے جاتے رہے ہیں ۔ حالانکہ فارسی میں ,ط ، کی آواز نہیں ہے اور ,, تپیدن ،، خالص فارسی لفظ ہے . اس لئے اس میں یہ آواز موجود نہیں ہے اور نہ ,ط ، سے اس کا املا درست ہے مگر اب یہ اپنی صحیح صورت میں ,, ت ،، سے لکھے جاتے ہیں ۔ اسی طرح ایک زمانہ میں طپنچہ اور طمنچہ کا چلن تھا ، مگر اب اس کی صحیح صورت تپنچہ اور تمنچہ رائج ہے ۔
شاید زیادہ مدت نہیں ہوئی جب ,, طہران ،، لکھا جاتا تھا ، مگر اب ,, تہران ،، املا کیا جاتا ہے . تاہم اب بھی فارسی میں ایسے الفاظ موجود ہیں جو اپنی اصلی صورت سے ہٹ کر متعرّبین کی جاری کردہ روایت کے زیر اثر غلط طور پر عربی سے مخصوص حروف سے املا کئے جاتے ہیں ۔ مثلاً صد ، صدی ، شصت کو لیجئے ۔ ان کو صاد مہملہ سے لکھنے کا کوئی جواز نہیں ہے ۔ صاد کی آواز کا فارسی میں کوئی وجود نہیں ہے اور یہ الفاظ خالصةً فارسی زبان کے الفاظ ہیں . اس لئے ان کا صحیح املا سد ، سدی اور شست ہے اور ان کو اسی طرح لکھنا چاہیئے .

اگرچہ بعض اہل لغت نے اس حقیقت کو محسوس کیا ہے مثلاً فرہنگ عمید میں ,, صد ،، اور ,,شصت ،، کا دوسرا متبادل املا ,, سد ،، اور شست ،، بھی درج ہے ، مگر فارسی کی عام تحریروں میں اب

بھی صاد مہملہ سے ,, صد ،، اور ,,شصت ،، دیکھنے میں آتے ھیں . یہ ضروری ہے کہ ان کی اصلاح کرکے صحیح املا اختیار کیا جائے . کم از کم علمی و ادبی اداروں سے شائع ہونے والی کتابوں اور رسالوں میں تو اس کا التزام ہونا چاہیے ـ کتب لغت میں البتہ یہ املا درج ہوگا کیونکہ لغت نگار اس پر مجبور ہے کہ زبان میں رائج ہونے والے ہر غلط یا صحیح املا یا صورت کو محفوظ کرے ، مگر اس کا یہ بھی فرض ہے کہ وہ یہ املا درج کرنے کے بعد اس کی صراحت کر دے کہ یہ غلط ہے اور اس کی صحیح صورت کیا ہے ، تاکہ لغت سے استفادہ کرنے والے قارئین کی صحیح سمت میں راہ نمائی ہو سکے .

ایسے الفاظ کی مکمل فہرست پیش کرنے کے لئے تو ایک طویل مقالہ بلکہ ایک مبسوط کتاب کی ضرورت ہے تاکہ تمام پہلوؤں پر سیر حاصل بحث ہو سکے ، لیکن ایک رسالہ میں شائع ہونے والے اس مقالہ میں اتنی گنجائش نہیں ہو سکتی ـ اس لئے میں چند اشارات پر اکتفا کرنا مناسب سمجھوں گا . آخر میں میں فارسی میں ,, ذال ،، معجمہ کے استعمال کے باب میں توجہ دلانا ضروری سمجھتا ہوں . ذال معجمہ کا مسئلہ فارسی میں خاصا الجھ گیا ہے ـ حالانکہ دقت نظر سے دیکھا جائے تو اس میں کوئی الجھاؤ نہیں ہے ـ ذال معجمہ فارسی کے بعض الفاظ ، میں بتواتر مستعمل ہے ، مگر ان ہی سے ملتے جلتے الفاظ میں زائے منقوطہ مستعمل ہے ، حالانکہ حقیقت یہی ہے کہ ذال معجمہ عربی سے مخصوص ہے اور جس آواز کی نمائندگی یہ حرف کرتا ہے فارسی تو کیا آریائی گروہ کی کسی بھی زبان اور اس کے لہجہ میں یہ آواز موجود نہیں ہے ـ ایسی صورت میں خالص فارسی الفاظ کا املا ذال معجمہ سے کرنا کسی طرح بھی درست نہیں ہے .

فارسی مصدر ,, پذیرفتن ,, اور اس کے مشتقات ,,گذاردن ، گذاشتن ، گذارندن ، گذرانیدن ، گذشتن ,, اور ان کے تمام مشتقات عموماً ذال معجمه سے لکھے جاتے هیں . فارسی کی کتب لغت میں بھی ان کا املا ذال منقوطه هی سے مندرج ہے ، حالانکه اس کا کوئی جواز نہیں ہے ـ ان الفاظ کو زائے منقوطه سے گزاردن، گزاشتن ، گزراندن ، گزرانیدن ، گزشتن لکھنا چاهیئے اور اس طرح ان کے تمام مشتقات بھی زائے منقوطه هی سے درست هوں گے ـ یه الفاظ معرب بھی نہیں هیں که ان کے ذال معجمه سے املا کا جواز بیدا هو سکے البته ,, گزاردن ,, بمعنی بجا آوردن اور اس کے مشتقات زائے منقوطه هی سے لکھے جاتے هیں .

بعض اصحاب ذال معجمه سے لکھنے کا جواز یه پیدا کرتے هیں که اس طرح گزاشتن یا گزاردن بمعنی نہادن وغیره اور گزاردن بمعنی بجا آوردن میں تمیز هو سکتی ہے اور اس طرح ان کے معنوی اختلاط سے محفوظ رها جا سکتا ہے ـ مگر فی الحقیقت یه کوئی جواز نہیں ـ هر زبان میں متعدد هم شکل الفاظ هوتے هیں ، ان کی مماثلت و مشابهت سے اگرچه معنوی اشتباه کا امکان هو سکتا ہے ، مگر عبارت کا سیاق و سباق اس اشتباه کو دور کر دیتا ہے اور موقع محل سے صحیح معنی کے تعین میں مدد ملتی ہے ـ بعض الفاظ کے مختلف معانی هوتے هیں اور ان معنی میں کوئی قریبی تعلق بھی نہیں هوتا مثلاً ,,آهنگ ,, کے معنی عزم و اراده بھی هیں اور آواز و سخن بھی . ان دونوں معنوی پہلوؤں میں بظاهر کوئی تعلق بھی نظر نہیں آتا . مگر یه لفظ ان دونوں معنی میں استعمال هوتا ہے اور عبارت کا سیاق و سباق اور موقع و محل واضح کر دیتا ہے که یه لفظ کہاں کن معنی میں استعمال هوا ہے.اگر اسی فرق کو وجه جواز بنا کر آواز کے معنی میں

,, آهنگ ،، باهائے ,, هوز ،، اور ارادہ کے معنی میں ,, آهنگ ،، باحائے ,,حطی ،، لکھا جائے تو اسے کون درست کہے گا ۔ بعض الفاظ تو اس معنوی اختلاف میں اتنے بڑھے ہوئے ہوتے ہیں کہ متضاد معانی کے حامل ہوتے ہیں ، مگر اُن کو بہانہ بنا کر ان کا املا تبدیل نہیں کیا جا سکتا ۔ یہی حال ,, آذر ،، اور اس کے مرکبات کا ہے ، ان کو بھی بالالتزام ذال معجمه سے لکھا جا رہا ہے ، حالانکہ یہ بھی بے جواز ہے ۔

اس چلن کو دیکھ کر اور اسے سند جواز دینے کے لئے بعض اصحاب نے فارسی میں ذال معجمه کا وجود ثابت کرنے کی بھی کوشش کی ہے ، مگر اسے سعی رائیگاں ھی کہا جائے گا ۔ ,, آذر ،، کی قدیم ، پہلوی اور اوستائی صورتوں سے اس کا ثبوت تلاش کرنے کی کوشش کی گئی ہے اور کہا گیا ہے کہ ,, آزر ،، زائے منقوطہ سے اس لئے درست نہیں ہے کہ اس کی قدیم صورتوں میں زائے منقوطہ کی آواز نہیں پائی جاتی ۔ یہ تسلیم ، مگر اس کی قدیم صورتوں میں ذال معجمه کی آواز کا سراغ بھی نہیں ملتا ۔ البتہ ان الفاظ کا قدیم تلفظ دال مہملہ سے بہت قریب ہے اور یہ قرین قیاس ہے کہ ان کا صحیح تلفظ دال مہملہ سے ,, آدر ،، تھا ، جسے عربوں کی تقلید میں متعرّبین کی ذال پسندی نے ,, آذر ،، بنا دیا ۔

عربوں کی ذال پسندی کا ثبوت دوسرے شواهد سے بھی ملتا ہے مثلاً فارسی لفظ ,, استاد ،، دال مہملہ سے ہے ، لیکن جب یہ لفظ عربی میں گیا تو دال مہملہ ذال معجمه سے بدل گئی اور یہ ,, استاذ ،، ہو گیا ۔ حالانکہ عربی میں دال مہملہ کی آواز موجود ہے ، اس لئے اسے اس کو اصلی صورت میں دال مہملہ سے بھی عربی میں قبول کیا جا سکتا تھا ، مگر ایسا نہیں ہوا ۔ اس لئے میں یہ محسوس کرنے پر مجبور ہوں کہ عربوں کو ذال کی آواز کچھ زیادہ ھی پسند ہے

تاہم فارسی میں ,, استاذ ،، باذال معجمہ کے استعمال کا جواز ایک معرّب لفظ کی حیثیت سے ہو سکتا ہے ، مگر ,, آذر ،، اور اس کے مرکبات اور ,, گذاردن و گذاشتن ،، اور ان کے مشتقات کے ذال منقوطہ سے لکھنے کا جواز نہیں ہو سکتا ، کیونکہ یہ الفاظ معرّب نہیں ہیں

جہاں تک فارسی زبان میں ذال معجمہ کے وجود کا تعلق ہے تو اس کی کوئی بیّن شہادت نہیں ملتی ـ اگر فارسی میں ذال معجمہ کا وجود ہوتا تو فارسی میں ایسے بہت نہیں تو چند الفاظ ضرور ہوتے جو ذال معجمہ سے شروع ہوتے ـ مگر فارسی میں ایک لفظ بھی ایسا نہیں ہے جس کا پہلا حرف ذال منقوطہ ہو ـ اس کے برعکس عربی میں ذال معجمہ کی آواز موجود ہے ، اس لئے عربی کے بہت سے الفاظ ایسے ہیں جو ذال معجمہ سے شروع ہوتے ہیں . یہ کیسے ہو سکتا ہے کہ کسی زبان میں کوئی آواز موجود بھی ہو مگر اس سے کوئی لفظ شروع نہ ہو . اگر کوئی حرف یا آواز درمیان میں آ سکتی ہے تو شروع میں بھی آسکتی ہے .

ہو سکتا ہے کسی کے ذہن میں اردو کی ,, ڑ ،، کا خیال آئے ، کیونکہ یہ الفاظ کے درمیان اور آخر میں تو آتی ہے مگر شروع میں نہیں ـ اور اسی پر قیاس کرکے کہا جا سکتا ہے کہ اس طرح فارسی میں ذال معجمہ آغاز میں نہیں بلکہ درمیان یا آخر میں مستعمل ہے ـ مگر یہ قیاس مع الفارق ہوگا . اول تو بعض محققین کے نزدیک یہ بھی درست نہیں ہے کہ ,, ڑ ،، کسی لفظ کے شروع میں نہیں آ سکتی ، اگر روش عام کو ملحوظ رکھتے ہوئے یہ تسلیم بھی کر لیا جائے کہ ,, ڑ ،، کسی لفظ کے شروع میں نہیں آتی تو بھی اس سے فارسی میں ذال معجمہ کا جواز ثابت نہیں ہو سکتا ـ ,, ڑ ،، کی آواز بہت ثقیل ہے ، اس لئے اسے ,, رائے ثقیلہ ،، کہتے ہیں ، اس لئے عموماً

اسے شروع میں نہیں لاتے مگر ذال معجمه کے سلسله میں یه نہیں کہا جا سکتا که ذال معجمه شروع میں نہیں لا سکتے ۔ کیونکه عربی میں بہت سے الفاظ کے شروع میں ذال معجمه کا وجود یه ثابت کرتا ہے که اس کے استعمال میں ایسی کوئی رکاوٹ حائل نہیں ہے۔ اگر عربی الفاظ کا آغاز اس حرف سے ہو سکتا ہے تو فارسی الفاظ کا کیوں نہیں ہو سکتا ۔ وجه یہی ہے که فارسی میں ذال معجمه کا کوئی وجود هی نہیں ہے۔

علاوہ بریں فارسی میں جو الفاظ ذال معجمه سے لکھے جاتے هیں ان کا تلفظ زائے منقوطه سے کیا جاتا ہے۔ ایسی صورت میں کیا یه صورت منطقی نه هوگی که ان کو زائے منقوطه هی سے لکھا جائے ۔ یہاں یه کہا جا سکتا ہے که فارسی اور اردو میں وہ عربی الفاظ جن میں کسی نه کسی مرحله میں ذال معجمه استعمال هوتی ہے ، وہ عموماً زائے منقوطه سے بولے جاتے هیں ۔ اس لئے کیوں نه ان کو بھی زائے منقوطه سے لکھا جائے . چنانچه اس نظریه کے زیر اثر اردو میں بعض لوگوں نے یه تحریک چلائی تھی ، جو متعجمین کی تحریک کی طرح ناکام هوگئی ۔ اس کی وجه یه ہے که عربی الفاظ کا یه عامیانه لہجه ہے۔ دوسری وجه یه ہے که ان الفاظ کا صحیح املا برقرار رکھنے کی صورت میں ان الفاظ کی اپنی شناخت قائم رہتی ہے اور آسانی سے یه معلوم هو سکتا ہے که یه عربی الفاظ هیں ۔ ورنه خلط مبحث هوکر طلبه اور زبان سیکھنے والوں کے لئے بہت سی دشواریاں پیدا هو سکتی هیں ۔ مگر فارسی الفاظ کو ذال معجمه سے لکھنے کی صورت میں ایسا کوئی مسئله پیدا نہیں هوتا ، کیونکه فارسی زبان میں ذال معجمه کا کوئی وجود نہیں ہے۔ بعض فارسی الفاظ کا ذال معجمه سے املا محض تکلف بلکه تعرّب ہے،جس کا کوئی جواز نہیں ہے۔ ,,آذر "

وغیرہ کے سلسلہ میں اگر اصل سے قریب رہنا مقصود ہو تو ان کو دال مہملہ سے لکھا جا سکتا ہے اور اگر عام تلفظ کی رعایت مطلوب ہو تو زائے منقوطہ سے املا کیا جا سکتا ہے۔ حقیقت یہ ہے کہ متعرّبین ذال پسندی کے معاملہ میں عربوں سے بھی بڑھ گئے ہیں اور ان کے حد سے تجاوز جوش کا یہ نتیجہ ہے کہ بعض وہ الفاظ بھی ذال معجمہ سے لکھے جانے لگے ہیں ، جو خود عربی میں زائے منقوطہ سے ہیں . مثلاً حضرت ابراهیم علیہ السلام کے والد کا نام ,, آزر ،، زائے منقوطہ سے ہے . قرآن حکیم میں زائے نقطہ دار ہی سے مرقوم و ملفوظ ہے ، مگر ناروا ذال پسندی کے سبب اسے بھی ذال معجمہ سے ,, آذر ،، لکھنے کی روش چل نکلی ہے۔اردو بھی اس بدعت سے محفوظ نہیں رہی ۔ حتی کہ انگریزی لفظ President کو بھی اردو میں ذال معجمہ سے ,, پریذیڈینٹ ،، لکھنے کی مثالیں ملتی ہیں جسے کسی طور پر بھی پسندیدہ بلکہ قابل قبول نہیں سمجھا جا سکتا ۔ کم از کم اهل علم و ادب کی تحریروں اور کتب لغت میں ایسے الفاظ کے صحیح املا کا التزام ہونا چاهیے تاکہ عام لوگ بھی ان کی پیروی کرتے ہوئے صحت املا اختیار کر سکیں .

امید ہے میری یہ معروضات صدا بصحرا ثابت نہیں ہونگی .

روبینہ ترین *

غلام حسن شہید ملتانی کا فارسی کلام

,,مدینة الاولیاء ملتان ،، میں تیرھویں صدی ھجری کے نہایت اھم اور سربرآوردہ صوفیاء میں ایک نام منشی غلام حسن شہید کا ملتا ہے جو حافظ محمد جمال ملتانی اور خواجہ خدا بخش کے نامور خلفاء میں شمار ہوتے ھیں ۔ ان کی حیثیت بطور ایک صوفی صافی ، ایک عاشقِ صادق اور ایک شاعر کے مسلم اور معتبر ہے۔ آپ کا وجود مسعود سر زمین ملتان کے لئے باعث برکت اور وجہ حفظ و امان تھا . جب تک آپ زندہ رھے انگریز ملتان پر قبضہ نہ جما سکے بلکہ ملتان پر غلبہ حاصل کرنے کے لئے انگریزوں نے حضرت غلام حسین کو شہید کیا ۔ آپ ایک ماھر خطاط اور خوشنویس تھے، کئی منظوم اور نثری کتابوں کے مصنف تھے ۔ عربی ، فارسی ، اردو اور ھندی زبانوں پر قدرت حاصل تھی ۔ سرائیکی ان کی مادری زبان تھی چنانچہ ان سب زبانوں میں ان کا کلام موجود ہے ۔

غلام حسن شہید ۱۲۰۲ ھ ۔ ۱۷۸۲ء میں ملتان میں پیدا ہوئے (۱) . آپ کے والد کا نام منشی جان محمد اور دادا کا نام منشی عاقل محمد تھا . جن کا تعلق ذات ملنہانس قوم راجپوت سے تھا ۔ منشی غلام حسن شہید ابھی چھوٹے ھی تھے کہ حافظ محمد جمال آپ کو اپنے ساتھ لے گئے اور آپ نے ان کے مکتب میں تمام علوم متداولہ پر

* ریسرچ اسکالر شعبہ اردو ۔ بہاء الدین زکریا یونیورسٹی ۔ ملتان .

عبور حاصل کیا ۔ اور حافظ محمد جمال سے ھی بیعت کی ۔ منشی غلام حسن فلسفۂ وحدت الوجود کے قائل تھے اور اس سلسلے میں منصور حلاج کے نظریات سے متاثر تھے ۔ اس کا اظہار ان کی صوفیانہ شاعری میں بھی ہوا ہے ۔ آپ ماہر خوشنویس تھے اسی بناء پر لوگ آپ سے تبرکاً کتابیں لکھوانے آتے تھے ۔ آپ ملتان کے سکھ گورنر دیوان ساون مل اور اس کے لڑکے دیوان مولراج کے میر منشی تھے (۲).

اولاد علی گیلانی کے مطابق :

,, چونکہ آپ کو خوشنویسی میں ید طولی حاصل تھا اور دور دراز سے لوگ تبرکاً آپ سے کتابیں لکھوانے کی خاطر آتے تھے اس لئے منشی صاحب ، آپ کا لقب ہو گیا ,, (۳)

جبکہ عمر کمال خان لکھتے ھیں :

,, آپ نواب مظفر خاں کے منشی خانہ میں اپنے والد بزرگوار کے ساتھ ملازم تھے۔اسی ملازمت اور پیشہ کی وجہ سے منشی کہلاتے تھے ,, (۴) .

یہ بھی کہا جاتا ہے کہ آپ کو یہ خطاب آپ کے علم و فضل کی وجہ سے عطا ہوا ، بہرحال آپ کے باپ ، دادا کے نام کے ساتھ بھی منشی کا لقب شامل تھا .

غلام حسن شہید نے نواب مظفر خان شہید کا زمانہ پایا جو کہ اٹھارویں صدی عیسوی کا آخر اور انیسویں صدی عیسوی کا آغاز ہے ۔ یہ زمانہ سیاسی اعتبار سے انتشار اور بدامنی کا دور ہے ۔ اس زمانے میں برصغیر پر انگریزوں کی حکومت قائم تھی۔ملتان میں نواب مظفر خان شہید کی حکومت تھی ۔ جبکہ پنجاب میں مہاراجہ رنجیت سنگھ اپنی طاقت کے بل بوتے پر مختلف علاقوں میں قبضے

کی خاطر مسلسل فوجی کاروائیاں کر رہا تھا ۔ چنانچہ ملتان کا زرخیز خطہ بھی اس کی نظر میں تھا ۔ آخر کار ۱۸۱۸ء میں اس نے نواب مظفر خان کی شہادت کے بعد ملتان پر اپنی عملداری قائم کرکے دیوان ساون مل کو ملتاں کا گورنر بنایا ۔ پھر اس کے بعد اس کے بیٹے دیوان مولراج نے یہاں کی گورنری سنبھالی ۔ ملتان پر سکھوں کو انگریزوں نے آسانی سے حکومت نہ کرنے دی اور انہوں نے ملتان فتح کرنے کی کوششیں شروع کر دیں ۔ اس عہد میں منشی غلام حسن زندہ تھے ۔ کہا جاتا ہے کہ ان کی وجہ سے انگریز ملتان پر قبضہ نہ جما سکے ۔ آخر ایک انگریز سپاہی نے ۲۹ محرم ۱۲٦۵ ھ ۔ ۱۸۴۵ء میں آپ کو گولی مار کر شہید کر دیا (۵) ۔ اس وقت آپ کی عمر ٦۳ برس کی تھی ۔ آپ کے بارے میں حافظ محمد جمال اور خواجہ خدا بخش ٹامیوالی کی طرح سکھوں کے خلاف جہاد میں حصہ لینے کا ذکر تو کہیں نہیں ملتا البتہ انگریز سپاہی کی گولی سے شہادت کا ذکر تاریخوں میں موجود ہے ۔ حکم چند لکھتے ہیں :

,,باطنی حاکم ملتان کا جو فقیروں سے ہوتا رہا وہ مریدان حضرت سے ہوتا ہے ۔ جب وہ باطنی حاکم وصال کرتا تھا تب دوسرا حاکم فتحیاب ہو سکتا تھا ۔ جب تک منشی غلام حسین صاحب نے وصال نہیں پایا ۔ ملتان فتح نہیں ہوا تھا پھر ایک گورا فوج سرکاری نے منشی غلام حسین کو گولی سے مار دیا اسی روز ملتان فتح ہو گیا ،، (٦)۔

اس سلسلے میں یہ روایت بھی بیان کی جاتی ہے کہ :

,, ملتان کے ظاہری حکام کا تغیر و تبدل اس وقت عمل میں نہیں آیا کرتا تھا جب تک باطنی حاکم جو حضرت جمال اللہ کے مریدان خاص میں سے ہوتا تھا ، وصال نہ کر جاتا ۔

انگریزی افواج نے جب شہر پر حملہ کیا تو فتحیابی کی کوئی صورت نظر نہ آئی.کسی طریقہ سے پتہ چلایا گیا کہ شہر فتح نہ ہونے کی وجہ کیا ہے ؟ کسی نے بتایا کہ جب تک حضرت غلام حسن زندہ ہیں تب تک ظاہری حکومت کی تبدیلی کا سوال ہی پیدا نہیں ہو سکتا چنانچہ ایک انگریز نے منشی صاحب کو اپنی بندوق کا نشانہ بنا کر شہید کر دیا " (۷) .

ان کا وہ لباس جس پر گولی لگی تھی حضرت غلام حسن شہید کے سجادہ نشینوں کے پاس محفوظ ہے.آپ کی وفات کے بعد آپ کے بڑے صاحبزادے خواجہ مخدوم غلام یسین خلیفہ ہوئے .

جیسا کہ پہلے لکھا جا چکا ہے کہ غلام حسین شہید بڑے عالم فاضل ، دانشور ، ادیب اور شاعر تھے اور انہیں اردو ، سرائیکی ، فارسی اور عربی زبان پر یکسان مہارت حاصل تھی ـ شیخ اکرام لکھتے ہیں :

" عربی اور فارسی پر عالمانہ عبور تھا . آپ نے فارسی ، عربی اور ملتانی زبانوں میں دواوین چھوڑے ہیں " (۸) .

شاعری میں آپ کا مرتبہ بہت بلند ہے ـ فارسی ، سرائیکی اور اردو میں یکسان مہارت اور پختگی کے ساتھ شاعری کرتے تھے . حضرت غلام حسن شہید کا کلام خودان کی زندگی میں اتنا معروف اور مقبول ہوا کہ مختلف محفلوں میں قوال ان کی کافیاں اور غزلیں گایا کرتے تھے ـ چنانچہ " نافع السالکین " (ملفوظات حضرت سلیمان تونسوی مرتبہ امام الدین) ص ۱۱۲ پر ایک گھڑولی درج ہے جو حضرت غلام حسن شہید کی ہے . اور " ظہور جمال " (نذرانہ عقیدت) میں بھی موجود ہے اسے میاں احمد قوال نے گایا ـ " نافع السالکین " میں لکھا ہے ـ

,,روزے در حضور قبلۂ من ابراهیم خان سرود کرد

اُچے پیپل پینگھاں پیاں

سیاں رل مل جھوٹن گیاں

جھوٹے هیر سیال نی اج پی گھر آیا ،،(۹)

آپ کی بہت سی تصانیف ملتی هیں جو نثر اور شاعری کے مختلف موضوعات پر هیں ان میں زیادہ تر فارسی زبان میں هیں . ان کتابوں میں کچھ مطبوعه هیں اور کچھ قلمی صورت میں ملتی هیں . آپ کی تصانیف کی تفصیل اس طرح ہے :

۱ ـ دیوان حسن (فارسی) ، مطبوعه

۲ ـ انشائے گلزار معانی در انشائے عبارت صافی .یه کتاب سکھ عہد کے فسادات میں ضائع ہو گئی .

۳ ـ رساله موج دریا (فارسی) در باب کشف حقائق و حل دقائق مسئله توحید .

۴ ـ بحر المواج (عربی)

۵ ـ حسنیه دربیان مصطلحات صوفیه

یه تینوں کتابیں نایاب هیں .

٦ ـ کلمات الانصاف (عربی) اس کی نقل موجود ہے .

۷ ـ نور الهدایت (مثنوی فارسی) یه ۱۸۸۵ء میں نرسنگھ پریس ملتان سے شائع ہوئی تھی .

۸ ـ رساله نور الهدی (فارسی) . یه دونوں کتابیں آپ نے اپنے بڑے صاحبزادے مخدوم غلام یسین کے لئے لکھیں اور ان کی نقل میرے پاس موجود ہے .

۹ ـ رفیق الفقراء یه نایاب ہے اور کہا جاتا ہے که آپ نے اپنے بیٹے

رکن الدین کے لئے لکھی تھی ۔

۱۰ ۔ انوار جمالیه (فارسی) حافظ محمد جمال کی سوانح عمری ہے جو که مطبوعه ہے ۔

۱۱ ۔ دیوان متفرقات (اردو ، سرائیکی ، هندی اور پنجابی زبان میں مختلف شعری اصناف) ۔

غلام حسن شہید بحیثیت شاعر :

جیسا که عرض کیا جا چکا ہے که غلام حسن شہید ، صوفی ہونے کے ساتھ ساتھ ایک پخته گو، قادر الکلام اور خوش گفتار شاعر بھی تھے ۔ ان کا فارسی ، سرائیکی اور اردو کلام دستیاب ہے ۔ ہم یہاں ان کے فارسی کلام کا جائزہ پیش کرتے ہیں ۔

نور هدایت :

ان کے فارسی کلام میں ایک مثنوی اور ایک دیوان شامل ہے ۔ مثنوی کا نام ,, نور هدایت ،، ہے ۔ جس کا ایک مخطوطه میاں بلال بخش مجاور خانقاه حضرت غلام حسن شہید کے فرزند یار محمد نے ۲۹ محرم ۱۳۰۴ ھ میں کتابت کیا ۔ یه نسخه صاحبزاده فیض الحسن سجاده نشین خانقاه حضرت شہید کی ملکیت ہے ۔ یه کتاب ۸۵ صفحات پر مشتمل ہے ۔

مثنوی کا آغاز مناجات سے ہوتا ہے ۔ جس میں نہایت دلکش اور شاعرانه انداز میں سوز عشق ، جرأت پروانه ، آتش نور اور شراب دلنواز کے ساتھ ساتھ ایک ایسے دل کی طلب کی ہے جو مخزن سر ولایت ، مطلع نور هدایت ، غواص بحر راز اور محرم خلوت خاص ہو

دلی در نسل ده پروردۂ عشق
چون طفلان شیر رحمت خوردۂ عشق

دلی از وادی ایمن رسیده
چو موسی شعلهٔ آتش خریده

دوسرا عنوان ,, حمد ،، کا ہے جس میں اللہ تعالی کی ثنا کا حق ادا کیا گیا ہے تیسرا حصہ حضورؐ کی نعت بر مشتمل ہے . حضورؐ سے کس آرزو کا اظہار کیا گیا ہے ملاحظہ فرمائیے .

بیا در حلقهٔ رندان گذر کن
خرد را رخصت از بیرون در کن

گرو کن خرقهٔ زهد ریا را
بگردان دور جام کبریا را

گویا غلام حسن شہید کے نزدیک رندی ، زهد ریا سے بہتر ہے اور عشق و مستی کی دنیا میں عقل و خرد کا گذر نہیں ـ اس کے بعد معراج کا ذکر ہے . پانچوان عنوان ,, در مدح پیر دستگیر روشن ضمیر ... حضرت محمد جمال اللہ ،، ہے جس کے تحت اپنے مرشد اور پیر حضرت جمال اللہ ملتانی کی تعریف کی ہے . کچھ اشعار یہ ھیں :

زهی پیری به همت دستگیری
ز نور معرفت روشن ضمیری

بظاهر هادیء راه طریقت
بباطن واقف سر حقیقت

قضا هر لحظه جویای رضایش
اجابت چشم بر راهی دعایش

رخش آئینه دار نور مطلق
دلش گوهر نثار حکمت حق

جمالش را کمال دلستانی
کمالش را جمال جاودانی

زھی حسن و زھی محبوبی او

جھانی مبتلای خوبی او

مثنوی کے چھٹے عنوان کے تحت ,, ایجاد آدم ،، کا مضمون باندھا گیا ہے۔ساتواں بند عشق کے بارے میں ہے ۔

آٹھویں بند میں شاعر نے اپنی جوانی سے پیری تک کا احوال اور اس مثنوی کا سبب تصنیف بیان کیا ہے کہ عہد طفلی سے عشق فسوں ساز کا شکار رہے۔ کبھی سوز مے نے اور کبھی سوز نغمہ نے خرابی کی صورت پیدا کی ۔ کبھی نالہ و فریاد سے واسطہ رہا اور کبھی گریۂ ھائے پیہم سے ـ کبھی دل سے صبر و قرار چھن گیا اور کبھی دل کا افشردہ آنکھوں کے ذریعے بہہ گیا۔کبھی شوق نے دامن کھینچا تو کبھی وحشت کے ھاتھوں گریبان چاک ھوا ۔ القصہ سوائے عشق و جنون کے کوئی کام نہ تھا کہ اچانک ایک حسین چہرے نے بجلی گرائی۔اس کا چہرہ غیرت ماہ تھا کہ سورج کی آنکھ نے خواب میں بھی ایسا چہرہ نہ دیکھا ھوگا نتیجہ یہ نکلا کہ :

زعشق آن جمال دل نوازم

حقیقت جلوہ گر شد در مجازم

رہ اندر عالم تجرید بردم

می از خمخانہ توحید خوردم

حجاب از روی ھستی بر گرفتم

حساب زندگی از سر گرفتم

اس نے افسردہ دلوں کو نئی گرم جوشی بخشی،مردوں کو حیات تازہ دی اس نے ایک ایسا نغمۂ سرمدی عطا کیا جس نے بے نواؤں کو نوا ، گم راھوں کو راہ ، بیماروں کو شفا اور درد مندوں کو دوا دی ۔

نویں بند میں منصور حلاج کے حوالے سے حدیث عشق بیان کی

ہے ۔ دسواں حصہ ,, سرو و قمری ،، اور ,, شمع و پروانہ ،، کی تمثیل سے عشق میں صبر و قرار ، برداشت اور حوصلہ مندی کی تلقین پر مشتمل ہے۔ گیارھویں بند میں لیلی و مجنوں کی حکایت بیان کی ہے ۔ دونوں کے سوال و جواب بڑے دلچسپ ھیں ۔ نمونہ ملاحظہ فرمائیے :

چنیں آشفتہ و در ھم چرائی ؟

به زلفت گفت دارم آشنائی

بگفتا چون نیائی جانب نجد ؟

بگفتا بسکه ره گم کردم از وجد

بگفتا از چه کردی پیرهن چاک ؟

بگفت از دستبرد عشق بے باک

بگفتا چون خمیدست پشت زین سان ؟

بگفت اے جان من از بار هجران

بگفتا از چه ای زین گونه بیمار ؟

بگفت از چشم شوخ چون تو دلدار

بارھویں بند میں ایک نوجوان کی محبت کا حال بیان کیا ہے۔ پھر تیرھویں اور چودھویں بند میں حکایت مجنوں بمطابق مضمون سابق منظوم کی ہے ۔ پندرھویں بند میں شیخ جنید ، سولھویں بند میں زلیخا، سترویں بند میں ابراھیم بن شماس ، اٹھارویں بند میں ایک زاھد ، انیسویں بند میں مجنون اور چوبیسویں بند میں فرھاد کی حکایت کے حوالے سے عشق و جنون کے مختلف مراحل اور تصوف کے متنوع مسائل کی وضاحت کی ہے ۔ پچیسویں بند میں پھر مجنون کی حکایت ہے ۔ چھبیسواں بند ,, شاہ شجاع کرمانی که باختیار دولت جاودانی ترک سلطنت فانی کرده بود ،، کے عنوان سے حکایت بیان کی ہے ۔ اگلے سات بندوں میں مجنوں ھی کے حوالے سے دانائی و نادانی ، مستی و

هشیاری ، طالب و مطلوب ، عشق و ہوس، جانفشانی و ناتوانی ... وغیرہ کے موضوعات پر خامہ فرسائی کی ہے ۔ چونتیسویں بند میں زن و عیار کی حکایت بیان کی ہے ۔ اگلے تین بندوں میں پھر حکایت مجنوں کے بند کھولے ہیں اڑتیسویں بند میں حضرت خواجہ غریب نواز کی حکایت کے حوالے سے سلوک کی راہ میں ترک دنیا و عقبی کا مضمون باندھا ہے ۔ اگلے دو بند پھر مجنوں کے ذکر کے حامل ہیں ۔ مجنوں کا انجام حیات جاودانی ہے ۔ اس لئے کہ اس کا عشق صادق تھا ۔ یوں تو ہر کمال کو زوال ہے لیکن کمال عشق کو زوال نہیں ہوتا

غلام حسن شہید فرماتے ہیں :

زوالی می پذیرد ہر کمالی
کمال عشق را نبود زوالی
مگر این عشق آب زندگانی است
کہ تاثیرش حیات جاودانی است
چہ باک از عاشق از غم جان سپارد
کہ عشقش زندۂ جاوید دارد
شہید عشق الحق زندہ جان است
کہ مرگ او حیات جاودان است

آخری بند میں اس مجموعۂ اسرار کی قبولیت کی دعا کی ہے کیونکہ شاعر کا دعوی ہے کہ یہ سحر آفریں گرامی نامہ ہے جو نیا آئین اپنے اندر رکھتا ہے اور تحفۂ ملتان ہے ۔

گرامی نامۂ سحر آفرین است   نو آئین تحفۂ ملتان زمین است

انھیں یہ پندار بھی ہے :

نہان صد معنی اندر ہر عبارت
بہ ہر معنی نہفتہ صد اشارت

سوادش داده از عنبر سرشتی
نشان از زلف حوران بہشتی
سطورش نقشۂ از زلف سنبل
حروفش حلقۂ از تار کاکل

اس مثنوی کے اشعار کی کل تعداد ۱۲٦۰ ہے۔ان اشعار میں تصوف اور عشق کے مسائل،حکایات اور تمثیلوں کے حوالے سے زیر بحث لائے گئے ہیں ۔ پوری مثنوی کا اسلوب بےحد سادہ لیکن شاعرانہ ہے۔ تشبیہہ،استعارہ اور علامتوں کے ذریعے مختلف موضوعات کی وضاحت بڑے دلنشیں انداز میں کی گئی ہے۔ پوری نظم رواں دواں ، مربوط اور دلکش آہنگ کی حامل ہے۔ یہ کہنا بےجا نہ ہوگا کہ غلام حسن شہید شاعرانہ صلاحیتوں سے پوری طرح متصف تھے اور مختلف زبانوں میں شعر کہنے کی اُنھیں پوری قدرت حاصل تھی۔

دیوان حسن (فارسی)

یہ دیوان مطبوعہ ہے. اس کا قلمی نسخہ اسد نظامی (۱۰) کی ذاتی لائبریری میں موجود ہے . ۱٦۲ صفحات کا یہ دیوان فقیر یار محمد خلف میاں بلال بخش مجاور خانقاہ حضرت غلام حسن شہید کا کتابت شدہ ہے۔ اس کے آخر میں اس کی تاریخ کتابت ۲۳ شعبان المعظم ۱۳۰۳ ھ درج ہے۔ گویا یہ دیوان مثنوی ,,نور ہدایت،، سے ایک سال پہلے کتابت کیا جا چکا تھا ، اس دیوان کا آغاز اُسی نعت سے ہوا ہے جو مثنوی ,,نور ہدایت،، میں بھی شامل ہے لیکن مثنوی ,,نور ہدایت ،، اور ,,دیوان حسن،، میں درج شدہ ایک ہی نعت کے بعض شعروں میں تبدیلی کی گئی ہے۔ یہاں ان کی نشاندہی کی جاتی ہے ,,دیوان حسن،، میں یہ شعر یوں درج ہے۔

جمالش مخزن اســرار معنی
جبینش مــطلع نو ر تجلّی

مثنوی ,,نور هدایت،، میں اس شعر میں تبدیلی کر دی گئی ہے اور اس کی صورت یوں ہو گئی ہے۔

کمالش مخزن اســرار معنـی
جمالش مطلــع انوار معنـی

اسی طرح چند اور اشعاریہ ھیں :

به مستی کرد چون چشمش اشارت
بغمزه ملک دل را کرد غارت (دیوان حسن)

دو چشم مست او با یک اشارت
متاع کشور دل کرد غارت (مثنوی نور هدایت)

سزد گر آدم خاکی سرشتی
دهد بردانهٔ خالش بهشتی (دیوان حسن)

بخالش چونکه آدم دیده بگشاد
بدام عشق او زین دانه افتاد (نور هدایت)

چوهر کف ساغر صهبا روان کرد
کلیم الله یدبیضا نهان کرد (دیوان حسن)

چودست خویش را گوهر فشان کرد
کلیم الله یدبیضا نهان کرد (نور هدایت)

جمالش را که مه شرمندهٔ اوست
هزاران هم چو یوسف بندهٔ اوست (دیوان حسن)

زهی مهری که مه شرمندهٔ اوست
هزاران هم چو یوسف بندهٔ اوست (نور هدایت)

حیات جان بسر همچون نباتش
خضر لب تشنۂ آب حیاتش (دیوان حسن)

دوای جان، لب همچون نباتش
خضر لب تعشنۂ آب حیاتش (نور هدایت)

بعض مصرعوں میں یکسانی اور بعض میں تبدیلی محض پہلے بند میں ہے اس بند کے بعد باقی اشعار بالکل مختلف هیں ۔ نعت کے بعد ص ۱۱ سے غزلیات شروع هوتی هیں ۔

حسن کے هاں زیادہ تر حقیقت اور معرفت کے شعر ملتے هیں۔ بظاهر ان کا مفہوم مجازی معلوم هوتا ہے لیکن غور کریں تو اس کی دوسری سطح ظاهر هونے لگتی ۔ گویا حسن کے هاں مجاز اور حقیقت کا امتزاج ہے ۔ اس میں ایک سطح مجازی مفہوم کی هوتی ہے اور دوسری تہہ حقیقت کی ۔ حسن کے یہاں معاشرتی موضوعات یا سیاسی مضامین نہیں هیں ۔ نہ مروجہ نظام پر تنقید یا تبصرہ ہے ۔ سامنے کی زندگی کے حوالے بھی بہت کم هیں۔ انکی شاعری تو سیدھے سادے عشق و محبت کے مسائل، صوفیانہ حقائق، عارفانہ مضامین اور مجاز کے پردے میں حقیقت کے بیان پر مبنی ہے ۔ حسن کی شاعری کا نقطۂ ماسکہ (Nucleus) عشق کا توانا جذبہ ہے جو کائنات اور کائنات کی هر چیز کا محور ہے ۔ سارا نظام اسی کے گرد گھوم رها ہے ۔ حسن، عشق کے حوالے سے عاشق اور اس کی واردات کا اور معشوق کے حوالے سے اس کے سارے متعلقات کا ذکر تفصیل سے کرتے هیں ۔ چنانچہ دیوان حسن کا بیشتر حصہ ان تینوں موضوعات کے گرد گھومتا ہے ۔ حمد و ثنا ، نعتیہ غزلیات اور اهل بیت کی تعریف میں لکھے گئے اشعار کا محرک بھی یہی جذبۂ عشق ہے ۔

جیسا کہ ابھی کہا گیا ہے کہ حسن کی شاعری کا مرکز جذبۂ

عشق جو سارے جذبوں کا سرتاج اور صدر نشین ہے۔ اس جذبے کا رس چس نے پی لیا وہ کیف سرمدی کا مالک بن گیا۔جو شراب حقیقت کے مست الست ہوتے ہیں، ان کی زندگی بعنوان دیگر ہوتی ہے وہ بظاہر مٹے ہوئے ہوتے ہیں لیکن زندگی کا حسن انہی کی بدولت قائم ہوتا ہے۔ وہی امکانات کے متجسس اور محرک ہوتے ہیں ۔ وہ بظاہر خاک کی پستیوں میں گرے ہوئے دکھائی دیتے ہیں لیکن ان کا مقام بلند عرش کی رفعتوں سے بھی ماورا اور بالا ہوتا ہے۔دراصل وہ اپنا دل ,,یار،، کی زلفوں کے خم و پیچ میں اسیر کر کے باقی ساری دنیا سے آزاد ہو جاتے ہیں ۔ لوگوں کی نگاہ میں عام دکھائی دینے والے یہ ,,رند مے پرست،، ,,مے عرفان،، کے بلانوش اور عرش نشین ہوتے ہیں

مامست زبادۂ الستیم

هر چند که نیستیم هستیم

از عرش بلند تر نشســـتیم

هر چند که همچو خاک پستیم

دل در خم زلف یار بستیم

از بندِ زمـــانه باز رستیـم

ای محتسب از حسن چه خـواهی

بگذار که رند می پرستیـم (ص۹۲ ۔ ۹۳)

حسن کی اس بلند نشینی ، رفعت و عظمت کا باعث وہ عشق ہے جس نے حیات کو پُر معنی بنایا ۔ زندگی کا سارا حسن، سارے ہنگامے عشق کی بدولت ہیں ۔ اسی لئے تو حسن فرماتے ہیں کہ ہم نے عبادت اور اطاعت کا منصب فرشتوں کے ذمے لگا دیا اور اپنے آپ کو عشق کے لئے وقف کر دیا ۔ کیونکہ عشق کا گداگر کونین کا فرمانروا ہوتا ہے۔ جو عشق کے کام میں لگ گیا اس کے لئے باقی سارے کاروبار بیکار

هو گئے ۔ اقلیم عشق میں عقل کا گذر نہیں ہوتا جو عشق کا راز دار بن جاتا ہے اس کے سامنے سارے اسرار حق کھل جاتے ہیں . عشق کی لذیذ اور خوشگوار شراب دیوانہ و مست کر دیتی ہے .

ما از دل و جان فدای عشقیم
قـربان سـرودِ نای عشقیم
طاعت بفرشتگان سپردیم
ماسر زده از برای عشقیم
شاهنهشه کشور دو کـو نیـم
زین روی که ماگدای عشقیم
از هر همه کاروبار بیکار
مشغول بکار وبار عشقیم
بگذار سخن ز عقل بگذار
از ماکه سخن گذار عشقیم
دیوانه و رندمست سرشار
از بادهٔ خوشگوار عشقیم
اسرار حقائق از ,,حسن،، پرس
زین روی که راز دار عشقیم (ص ۹۳ ـ۹۴)

غلام حسن شہید عشق و جنون کے سرُور سے سرشار ہو چکے تھے اور انھوں نے جام محبت محفل یاران میں گھمایا اور سب کو صـلا دی که کـوئی تو ,,حریف مے مرد افگنِ عشق،، ثابت ہو.خود کو تو انھوں نے عشق کے ساتھـ باندھـ ہی لیا تھا۔

کافر عشقم ز خود وارسته ام
بر کمر زنار زلفش بسته ام (ص ۱۰۱)

جب عاشق اپنی ذات کو محبوب کی ذات میں فنا کر دیتا ہے یا صوفی

فنا فی اللہ کی منزل پر پہنچ جاتا ہے تو پھر دُوئی کا تصوّر مٹ جاتا ہے۔کثرت وحدت میں گم ہو جاتی ہے۔پھر ہر صورت زیبا اس کی صورت بن جاتی ہے۔اشیاء کے ظاہر اور باطن میں وہ سرایت کر جاتا ہے۔ کائنات کے ذرّے ذرے میں اس کا ظہور ہونے لگتا ہے۔خورشید کی تجلّی میں بھی وھی ھوتا ہے۔

معنی هر صورت زیبا منم
چون نگری صورت و معنی منم
کثرت اسماء وصفات از منست
وحدت موصوف و مسمی منم
ظاهر من این همه اشیاء بود
باطن این جملۂ اشیاء منم
در همه ذرات ظهورِ منست
کرده چو خورشید تجلی منم (ص۱۰۲)

عشق کے پَر لگ جائیں تو پھر لامکان تک رسائی معمولی بات ہے۔ زمان و مکان کی گرفت سے آزادی مل جاتی ہے۔پھر عین غیاب میں حضوری اور عین حضوری میں غیاب کی قدرت حاصل ہو جاتی ہے ۔ عشق کی بدولت وہ جمال معنی حاصل ھوتا ہے کہ زمین و آسمان پُر نور ھو جاتے ھیں ۔

ما طائرِ اوج لامکانیم
وارسته زبند آشیانیم
برتر زمکان و در مکانیم
بیرون ز جهان (و) در جهانیم
در عین بطون خود عیانیم
در عین ظهور خود نهانیم

همچون ,,حسن،، از جمال معنی
مانور زمین و آسمانیم (ص ۱۰۴-۱۰۵)

یه عشق بوالهوسی کا نہیں حقیقت اور صداقت کا عشق ہے۔ اس عشق میں من و تُو کا فرق مٹ جاتا ہے۔ پھر سازا جہاں آئینہ بن جاتا ہے جس میں ایک ہی چہرہ منعکس دکھائی دیتا ہے۔

من زخود برخود تجلّی می کنم
خویش را برخویش شیدا می کنم
این جهان آئینۂ روی من است
صورت خود را تماشامی کنم
آں قدر کز خویش پنہاں می شوم
راز خود را آشکارا می کنم
می شوم در پرده پنهان ای عجب
هر قدر بے پرده خود را می کنم
این ظهور و این بطون سرّ من است
سرّ خود برخود هویدا می کنم
خود منم عین تمنا چون ,,حسن،،
پس چرا خود را تمنا می کنم

(ص ۱۰٦)

عشق کا آغاز جلنا اور اس کا انجام موت ہے لیکن یہ موت وصال جاناں کی تمہید ہے۔ اس کی ابتداء بھی عجیب ہوتی ہے اور اس کی انتہا بھی عجیب ہوتی ہے۔ عشق میں قدم رکھنا آسان بھی نہیں۔ یہ راہ بال سے زیادہ باریک اور تلوار سے زیادہ تیز دھار ہوتی ہے۔لیکن چلنے والے اس راہ پر چلتے ہیں اور جان ہتھیلی پر رکھ کر چلتے ہیں اور پار بھی اترتے ہیں۔

دراصل یہ جذبہ کوئی نیا جذبہ نہیں ہے یہ جذبہ انسان کو ازل سے ودیعت ہوا تھا ۔ شراب کہنہ کی طرح عشق کہنہ کی تاثیر بھی بڑھتی چلی جاتی ہے ۔

ما عاشقیم و در ازل از عشق زادہ ایم
روی تو دیدہ ایم و دل از دست دادہ ایم
ما مشکلاتِ عشق نہ آسان شمردہ ایم
سردادہ ایم تا بہ رہش پا نہادہ ایم
(ص۱۰۸)

آغاز عشق سوختن انجام مُردن است
جان دادہ ایم تاکہ بجانان رسیدہ ایم
(ص ۱۰۸)

لیکن عشق کا امرت ہر بوالہوس کے لئے نہیں ہوتا ۔ دارورسن کی آزمائش سے گذرنے والے ہی حیات جاوداں کے مالک بنتے ہیں حسن اس حقیقت کی تہہ تک پہنچ چکے ہیں کہ حلاوتِ لبِ شیریں کے ذائقے سے وہی شاد کام اور بہرہ مند ہو سکتا ہے جو فرہاد کی طرح کوہِ بے ستوں کا سینہ چیر کر جوئے شیر لاتا ہے نہ کہ وہ خُسروانِ بے نصیب کہ جو پانے کے لئے نہ تو جستجو کرتے ہیں اور نہ ہی اس جذبے سے آشنا ہوتے ہیں ۔

حلاوتِ لب شیریں بہ پرس از فرہاد
کہ خسروان جہان کم چشیدہ اند آن را
(ص ۱۸)

چنانچہ یہ حقیقت ہے کہ اہل دل اور اہلِ ذوق ہی غموں کے خریدار ہو سکتے ہیں کہ غم خریدنا نفع کا سودا نہیں لیکن اس گوہر یکتا کی قدروقیمت ایک جوہری ہی جان سکتا ہے۔ جنون سے

سودا کرنے والے شکست سے دو چار ضرور ہوتے ہیں لیکن اس شکست پر ہزاروں بے روح فتوحات قربان کی جا سکتی ہیں ۔ حسن نے تجاہل عارفانہ سے کام لیتے ہوئے ,,غم،، کے وجود پر اظہارِ حیرت کیا ہے کہ آخر اس کو پیدا کرنے کا سبب کیا تھا، لیکن انہیں یہ عرفان حاصل ہے کہ ,,غم،، کے خریدار اہل محبت ہوتے ہیں جو اس متاعِ عزیز کے حصول کے لئے سب کچھ لٹا دیتے ہیں ۔

غمی که اهل محبت خریده اند آن را
ندانم از چه سبب آفریده اند آن را
(ص ۱۸)

لیکن جب اہل دل اور اہل ذوق کو ظلمت شب میں منزل کا نشان نہیں ملتا تو وہ عکس عذارِ محبوب کے ستاروں کی روشنی سے نشان راہ پاتا ہے اور جب سالک کو سلوک کی راہ میں مقام حیرت سے واسطہ پڑتا ہے جب تجلیات کا سلسلہ معطل ہو کر اس کی پریشانی اور مایوسی کا سبب بنتا ہے تو وہ محبوب حقیقی کے حسن مطلق کی جوت دل میں جگا کر استقامت پاتا اور اپنی منزل مراد کی طرف رواں دواں رہتا ہے ۔ عاشق شب رو بھی ظلمت شب میں محبوب کے گل عذاروں کے ستارے چمکا کر راہ پاتے ہیں ۔

در حلقهٔ های طُره ز عکس عذار تو
در ظلمت شب است نمایان ستاره ها
(ص ۲۰)

عشق کا محرک محبوب کا وجود ہے جو حقیقی اور ابدی ہے اور اس کا پرتو مجبوب مجازی میں بھی جلوہ فگن ہوتا ہے ۔ اس لئے محبوب کے سراپا کی تعریف اردو اور فارسی شاعری میں عام ہے ۔ چنانچہ اِس مضمون میں حسن اور جدت کا وصف ابھارنا مشکل ہو

گیا ۔ کیونکہ اکثر صورتوں میں تکرار اور یکسانیت کا نقص خود بخود پیدا ہو جاتا ہے ۔ حسن کے یہاں محبوب کے لئے شیریں دھن ، گلبدن، سیمین ذقن ، گل پیرھن ، سنبل و یاسمین ، جان حسن ۔ جیسی ترکیبیں نہ صرف بلحاظ قوافی ایک مترنم کیفیت پیدا کر دیتی ھیں بلکہ پوری غزل میں ایک مخصوص صوتی نظام کی فضا ابھار کر چمن گل کے تلازمات کے ساتھ سراپا نگاری کے فن کو حسن اور جاذبیت کا رنگ عطا کر دیتی ھیں ۔ ایک ھی غزل کے چند اشعار ملاحظہ فرمائیے حرفِ ندا کے ساتھ ان حسین ترکیبوں کا استعمال غزل میں ایک کیف سا پیدا کر دیتا ہے ۔

شیرین دھنا طوطی شکر شکنا
شمشاد قدا سمن برا گلبدنا
جادو نگہا پری نژادا صنما
زریں گلہا دلبر سیمین ذقنا
از قامت و زلف عارض زیبا
خجلت دہ سرو وسنبل و یاسمنا
چوں غنچہ بہ عرض لب گشایم اکنون
رشک چمنا نگارِ گل پیرھنا
یک شب چہ شوی اگر درائی بہ برم
چون جان بہ ہزار لطف جان حسنا
(ص ۳۲)

آخر ایسے شعر کیوں نہ ھوں جب تخلیقی محرک اتنا شـدید ھو کیونکہ محبوب کا سراپا دلربائی کے اتنے انداز رکھتا ہے کہ انسان تو انسان قدسی بھی اس کا شکار ہوئے بغیر نہیں رہتے ۔

چنین که زلف و خط و خال ،دلربا اسیت ترا
شکار مرغ دل قدسیان رواست ترا
(ص۱۴)

احساس حسن کی وجہ سے محبوب اپنے انداز دلربائی آزماتا بھی ہے اور غرور حسن اسے رحم اور لطف و کرم کا آشنا بھی نہیں ہونے دیتا اسی لئے تو عاشق پکار اٹھتا ہے۔

چہ سخت سنگدلی ای صنم معاذ اللہ
نہ بیمِ خلق نہ اندیشۂ خدا است ترا
(ص۱۴)

عشق محبوب کے حوالے سے عاشق پر ظلم و ستم کا جو سلسلہ شروع ہوتا ہے وہ لامتناہی ہے۔ عشق کی کلفتوں کے ہاتھوں عاشق کا خانہ ہی خراب نہیں ہوتا اشک پیہم کی روانی کتنی بربادیاں بھی لاتی ہے۔ چنانچہ گریۂ شوق کی تباہ کاریاں دیکھیے کہ دل خستہ و خراب کو بہا کر لے جاتا ہے۔ بالکل اسی طرح جیسے سیل رواں حباب کو خانہ بدوش کر دیتا ہے۔ ایسا خوبصورت مضمون بہت کم دیکھنے میں آتا ہے اس مضمون میں جدت بھی ہے اور حسن و انفرادیت بھی۔ بالکل نیا خیال ہے اور نہایت دلکش انداز میں باندھا گیا ہے.شعر دیکھیے:

گریۂ شوق می برد قالب خستہ را ز جا
خانہ بدوش می کند سیل روان حباب را
(ص۱۴)

عاشق، محبوب اور محبت کے ساتھ مے و نغمہ کا ذکر لازمی ہے۔ شراب و نغمہ اہل عیش کے لئے تحرک کا باعث بھی ہے اور آرام و سکون کا موجب بھی لیکن اہل صفا ـــ نغمۂ سرمدی اور مے عرفان

سے ,,نور صفا،، اور ,,سرّ خدا،، حاصل کرتے ھیں چنانچہ حسن زاھد خشک کو یہ مشورہ دیتے ھیں کہ وہ میکدے میں جا کر بادۂ معرفت سے اپنے باطن کو پاکیزہ کر لے اور اس ریا کے بوریا کو جو منافقت کی بو دے رھا ہے اُس شراب سے دھو ڈالے ۔

ساقی زبادہ نور صفا میدھد مرا
مطرب خبر ز سر خدا می دھد مرا
زاھد برو بہ میکدہ و زبادہ پاک کن
این بوریا کہ بوی ریا میدھد مرا
(ص۳۰)

یوں تو ,,دیوان حسن،، کے بیشتر اشعار حقیقت اور معرفت کے مضامین کے حامل ھیں لیکن بہت سی غزلیں ایسی ھیں جو خالصتاً نعتیہ ھیں اور حضور سے حسن کی عقیدت اور محبت کا ثبوت ھیں ۔ اسی طرح ,,دیوان حسن،، میں اھل بیت اور واقعۂ کربلا کے بارے میں بھی اشعار کا اچھا خاصا خزانہ موجود ہے.حضرت امام حسینؑ کی شہادت پر یہ اشعار اپنی مثال آپ ھیں :

در ماتم حسین کہ ارض و سما گریست
ماھی بآب،مرغ باوج ھوا گریست
تنہا نہ امت از غم آل عبا گریست
ھم مرتضی فغان زد و ھم مصطفیؐ گریست
میدان خاک تیرہ شد و آسمان سیاہ
آن دود آہ ابر شدو جابجا گریست
اندیشہ کن کہ شور قیامت شود بپا
بنت رسول چونکہ بروز جزا گریست
(ص۳۵ ـ ۳۹)

غلام حسن شہید کو اپنے مرشد (حافظ جمال اللہ) سے جو عقیدت اور محبت تھی اس کا اظہار انھوں نے نہ صرف سرائیکی شاعری میں کیا بلکہ فارسی غزلوں کے اشعار میں بھی کیا ہے۔دیوان حسن میں (ص ۸۰ یر) ایک غزل ہے جس کا مطلع ہے :

ناگہاں برمن تجلی کرد عشق

شور محشر تازہ برپا کرد عشق

اسی غزل کا مقطع حضرت جمال اللہ کے بارے میں ہے۔

جزجمال اللہ ندیدیم اے حسن

تاکہ چشم باطنم وا کرد عشق

(ص ۸۱)

اس کے بعد والی غزل میں جو اسی بحر میں ہے اور جس کا مطلع پہلی غزل کے مطلع سے ملتا جلتا ہے یعنی :

جلوۂ از ناگہاں چون کرد عشق

صد دل و صد دیدہ پرخون کرد عشق

(ص۸۱)

مقطع دیکھیے :

ہمچون مجنون صد عاشق شو ریدہ را

برجمال اللہ مفتون کرد عشق

حسن کی شاعری پاکیزہ مضامین تک ھی محدود نہیں ہے اس میں فن کی پاکیزگی اور حسن بھی موجود ہے۔ شاعرانہ حسن مضمون کی عظمت اور بلندی کے ساتھ ساتھ لفظوں کے برمحل استعمال ، تشبیہہ و استعارہ اور علامتوں کے موزوں اور مناسب برتاؤ ، صنائع لفظی کے حسن کا مرہون منت بھی ھوتا ہے۔کیونکہ بنیادی طور پر شاعری کا تعلق لفظوں کے فنکارانہ استعمال پر منحصر ھوتا ہے۔

حسن کے یہاں فنی لطافتیں بدرجہ اتم موجود ہیں ۔ نغمگی ، تکرار لفظی ، صوتی حسن ، مترنم بحروں، رواں دواں، دلکش اور خوبصورت قوافی اور قریب المأخذ تشبیہ و استعارات کا استعمال غلام حسن شہید کے کلام میں عام ہے۔ایک غزل کے چند اشعار ملاحظہ فرمائیے (یہ ساری فنی خوبیاں اس میں نظر آ جائیں گی) ۔

قطرہ قطرہ ز سر اشکم شدہ دریا دریا
داغ داغم ہمہ گل گل شدہ صحرا صحرا
دی و امروز بہ امید وصالت بگذشت
بعد ازین نیست مرا طاقت فردا فردا
دل جدا ، عقل جدا ، ہوش جدا ای ظالم
گشتہ آوارہ بکویت ہمہ تنہا تنہا
دل چرا شہرۂ بازار ملامت نشود
کردہ بےسود بہ عشق این ہمہ سودا سودا
جز تو بر حاشیۂ دل نکشم نقش دگر
من و وابستگی غیر تو حاشا حاشا
(ص ۲۷)

اسی طرح غزل کے یہ اشعار دیکھیے :

ترک خونخوار من این است این است
آنکہ او رہزن دین است این است
آنکہ چون مردمک اندر چشمم
روز و شب پردہ نشین است ، این است
آنکہ چون زلف خود از روی عتاب
بہ ,,حسن،، چین بہ جبین است ، این است
(ص۳٦ ـ ۳۷)

صنعت تضاد کی مثال دیکھیے :

ما مشکلات عشق نه آسان شمرده ایم
سر داده ایم تابه رهش پانهاده ایم
(ص ۱۰۸)

یا

ظاهر من این همه اشیاء بود
باطن این جمله اشیاء منم
کثرت اسما و صفات از من است
وحدت موصوف و مسمی منم
(ص ۱۰۲)

لف و نشر کی مثال ملاحظه فرمائیے

خط مشکین و رخ زیبا وزلف دلکشت
نافۂ چین ، آفتاب خاور و مشک ختن
(ص۱۱۸)

تشبیه کی مثال ملاحظه هو :

قد رعنای آن سـرو دل آرا
قیامت بود قامت نام کردند
(ص ۵۷)

ایک شعر میں دیده کو حباب کے ساتھ تشبیه دی ہے جو نادر ہے۔ آنکھ کے ساتھ رونے کا تصور یا دریا کا تلازمه عام ہے لیکن آنکھ کو حباب کہہ کر دریا کو اس میں اسیر کرنے کا خیال بالکل نیا ہے۔ شعر ملاحظه فرمائیے

حسن زدیدۂ گریاں خویش حیرانم
که در حباب نہان کرده اند دریا را (ص۱۳)

بلاشبہ کیف چشم کو شراب کی تاثیر کے ساتھ مشابہت دینا کوئی نئی بات نہیں لیکن اس عام مضمون کو حسن نے جس خوبصورت انداز میں باندھا ہے وہ ان کی جدت فکر اور جودت طبع کا بین ثبوت ہے. فرماتے ہیں :

کیفیتی که در نگه چشم ساقی است

هرگز نیافت باده فروش از شراب ها

(ص ۲٦)

حواشی

۱ ۔ ,,ملتان میں اردو شاعری ،، از ڈاکٹر طاہر تونسوی ص ۱۵۲ اور منتخبات از دیوان حضرت حسن (قلمی) ص ٦۹ (اسکی فوٹو سٹیٹ کاپی میرے پاس ہے) ــــ البتہ اولیائے ملتان از فرحت ملتانی ص ۱۳۳ اور ,,ارض ملتان،، از شیخ محمد اکرام ص ۲۳۲ میں آپ کا سال ولادت ۱۳۰۲ ھ لکھا ہے جو کہ درست نہیں ہے اس لئے کہ آپ حافظ محمد جمال کے خلیفہ تھے اور آپ نے ان سے تعلیم حاصل کی تھی جنکا سال وفات ۱۲۲٦ ھ ہے۔ اس لئے ۱۲۰۲ ھ آپ کا صحیح سال ولادت ہے۔

۲ ۔ ,,ارض ملتان،، از شیخ محمد اکرام ص ۲۳۲

۳ ۔ اولیائے ملتان،، از اولاد علی گیلانی ص ۲٦۲

۴ ۔ ,,نواب مظفر خان شہید اور اس کا عہد،، از عمر کمال خاں ص ۲۹۷

۵ ۔ ,,ملتان میں اردو شاعری،، از ڈاکٹر طاہر تونسوی ص ۵۲ ، منتخبات از دیوان حسن ص ٦۹ (قلمی) سال ولادت کی طرح فرحت ملتانی اور شیخ محمد اکرام نے آپ کا سال وفات بھی ۱۳٦۵ ھ بتایا ہے جبکہ حکم چند نے ,,تواریخ ملتان،، ص ۸۸ میں آپ کا سال وفات ۱۲۲٦ ھ اور عمر کمال خان نے ,,نواب مظفر خاں شہید اور اس کا عہد،، میں ص ۲۹۷ پر ۱۸۴۸ء بتایا ہے جو درست نہیں ہے۔

٦ ۔ ,,تواریخ ملتان،، از حکم چند ص ۸۸ ۔ مزید حوالے کے لئے دیکھئے ,,اولیاء ملتان،، از اولاد علی گیلانی ص ۲٦۳ .

۷ ۔ ,,اولیائے ملتان،، از بشیر حسین ناظم ص ۱۱۳ .

۸ ۔ ,,ارض ملتان،، ص ۲۳۲ .

۹ ۔ نافع السالکین ص ۱۱۲

۱۰ ۔ جناب اسد نظامی چک ۱۰ جہانیاں منڈی کے رہنے والے درویش صفت انسان ہیں ان کے پاس سینکڑوں قلمی نسخے اور ہزاروں نایاب کتابیں موجود ہیں ۔

حکیم محمد حسین خان شفا *

رضا لائبریری رام پور میں میر علی الکاتب السلطانی کی تحریریں

رضا لائبریری رام پور (ہند) اپنے نوادر کے اعتبار سے علمی دنیا میں معروف ہے ۔ اس وقت یہاں کوئی سترہ ہزار قلمی کتابیں ہیں ۔ ان میں سے بعض کا تعلق بغداد ، اندلس ، مکہ ، مدینہ ، ایران ، عراق اور افغانستان کے ان شاہی کتب خانوں سے ہے جو اب صفحۂ ہستی پر موجود نہیں رہے ۔ یہ مخطوطات شاہان سلف کی مہروں اور تحریروں سے مزین ہیں ۔

۱۸۵۷ء میں ہندوستان میں جو ہنگامہ ہوا اس میں دہلی میں شاہان مغلیہ اور لکھنؤ میں شاہان اودھ کے کتب خانے برباد ہو گئے ۔ وہاں کی کتابوں کا بڑا حصہ تباہ اور منتشر ہو گیا ۔ رام پور کے نواب کلب علی خان (۱۳۰۴ھ) نے ان منتشر کتابوں کو جمع کرنے کا اہتمام کیا ۔ ان کے علم میں آیا کہ کچھ ایسی کتابیں جن پر بابر ، جہانگیر اور شاہجہان وغیرہ کی تحریریں ہیں بنارس میں کسی کتب فروش کے پاس ہیں ۔ نواب نے ۱۸۸۱ء میں اس کتاب فروش سے ایک ایسا

* فہرست نگار رضا لائبریری رام پور . آثار : ۱ ۔ فرمانروایان رام پور . ۲ ۔ رضا لائبریری رام پور .
۳ ۔ علامہ نجم الغنی خان .

ھی مخطوطه خریدا جو اب رضا لائبریری میں محفوظ ہے اور اس وقت ھمارے زیر بحث ہے۔

یہ مناجات خواجه عبداللہ انصاری اور صد پند لقمان کے مخطوطے ھیں جو کبھی یک جا مجلد تھے ، یہ نسخے کئی جہات سے نادر اور اھم ھیں ۔

اولاً یہ معروف نستعلیق نویس میر علی الکاتب السلطانی کا نوشته ھیں ۔

ثانیاً ان پر مغل سلاطین اور امراء کی تحریریں اور مہریں موجود ھیں .

میر علی ھروی کی شخصیت ، فن اور مکتوبات سے متعلق ایک نمائش اور سمینار لندن میں ھو چکا ہے۔ جس میں دنیا کے مختلف کتب خانوں سے میر علی کے ۴۳ نوشتوں کی نمائش ھوئی۔ لیکن رضا لائبریری کے ذخیرہ سے دنیا بے خبر رھی اور کوئی بھی محقق ان کتابوں کی نشاندھی نہ کر سکا جو بخط میر علی ، رام پور میں موجود ھیں ۔ اس کی بنیادی وجه رضا لائبریری کے تمام مخطوطات کی فہرست کی عدم اشاعت ہے۔

نسخوں کا تعارف

مناجات خواجه عبداللہ انصاری کا نسخه دس صفحات پر مشتمل ہے اور ۹۲۱ ھ میں کتابت ھوا ۔

صد پند لقمان کا نسخه بھی دس صفحات پر محیط ہے اور اواسط ذی حجه ۹۴۵ھ میں لکھا گیا ۔ ترقیمه کی عبارت یوں ہے :

,,تمت علی ید العبد الفقیر میر علی الکاتب
السلطانی فی اواسط ذی حجه سنه
خمس و اربعین و تسعمایه الهجریه ،،

میر علی الکاتب سلطانی

اب یہ امر تحقیق طلب ہے کہ ان دو رسائل کا کاتب آیا وهی معروف استاد خط اور نستعلیق نویس میر علی هروی ہے جس کے حالات خط سے متعلق کتابوں میں ملتے هیں یا اسی نام یا دستخط کے ساتھ کوئی دوسرا کاتب ہے۔

اسلامی خطاطی اور خطاطوں کے احوال و آثار پر گہری نظر رکھنے والے ایرانی محقق مرحوم مہدی بیانی نے اپنی کتاب ,, احوال و آثار خوش نویسان ،، (نستعلیق نویسان) ،، میں مسلسل شمارہ ۷۰۳ اور ۷۰۴ کے تحت ,, میر علی هروی ،، نامی دو خطاطوں کا ذکر کیا ہے (۱) اول الذکر تو وهی معروف خطاط ہے جو هرات میں سلطان حسین بایقرا کا مقرّب تھا ۔ اور اسی نسبت سے ,, سلطانی ،، اور ,,کاتب السلطانی ،، کہلاتا تھا۔(۲) مرحوم بیانی نے اس کے سال وفات پر بحث کرتے ہوئے لکھا ہے کہ انہوں نے میر علی هروی کی کچھ ایسی تحریریں دیکھی هیں جن پر سال ۹۵۰ھ کے دستخط هیں (۳) اور صحیح ترین قول یہ ہے کہ وہ ۹۵۱ ھ میں فوت هوا تھا (۴) .

مرحوم بیانی نے اس کے آثار کی جو فہرست درج کی ہے اتفاق سے اس میں بھی مناجات عبداللہ انصاری اور نصایح لقمان کی تحریروں کا ذکر ہے ۔ مناجات کا نسخہ بقلم دو دانگ عالی بارقم و تاریخ : ,, کتبہ العبد الفقیر المذنب علی الکاتب فی سنہ ۹۳۵ ببلدۃ بخارا ،، تہران کے ایک ذاتی کتب خانے میں ہے (۵) .

نصایح لقمان کا نسخہ بقلم نیم دودانگ ممتاز با رقم و تاریخ :,, کتبہ الفقیر المذنب میر علی الکاتب ،، تہران کے کتابخانۂ سلطنتی میں ہے (٦) .

مرحوم بیانی نے بوستان سعدی بقلم کتابت عالی ، بارقم :,, ... میر

علی .... سنہ ۹۲۷ ،، کے ایسے نسخے کا پتہ بھی دیا ہے جو رامپور کے سرکاری کتب خانے میں موجود ہے (۷) .

مرحوم بیانی نے میر علی ہروی کے تقریباً اکتیس دستخط نقل کیے ھیں جن میں صرف دو دستخطوں میں اس نے ,, کاتب سلطانی ،، کا خطاب استعمال کیا ہے۔ عارفی کی مثنوی گوی و چوگان کا جو خطی نسخہ لینن گراڈ کی پبلک لائبریری میں ہے اس کا ترقیمہ اس طرح ہے : ,, الفقیر الحقیر المذنب میر علی الکاتب السلطانی ، غفر ذنوبه و سترعیوبه بدارالسلطنة هرات حمیت عن الآفات ،،(۸) .

دوسرے دستخط سبحة الابرار جامی کے نسخه مخزونه ذخیرۂ کورکیان نیویارک پر ھیں اس طرح :,, میر علی الکاتب السلطانی ،، مورخ ۹۳۵ھ ،، (۹)

میر علی ہروی نام کے دوسرے خطاط کے بارے میں مرحوم بیانی نے بتایا ہے کہ اس کا زمانہ میر علی ہروی مذکور سے تھوڑا بعد کا ہے . اس کا خطاب بھی ,, سلطانی ،، تھا اور وہ ھرات میں زندگی بسر کرتا تھا ۔ لطف کی بات یہ ہے کہ اس کا اسلوب خط بھی میر علی ہروی کے اسلوب جیسا تھا ۔ تاہم وہ خود بھی اپنی جگہ پر ایک زبردست کاتب تھا . اس کے جلی قلم سے بوستان سعدی کا ایک نسخہ تہران کے کتابخانۂ سلطنتی میں موجود ہے۔ جس کا ترقیمہ یوں ہے۔ :,, در دارالسلطنۂ هرات صورت اتمام پذیرفت . الفقیر الحقیر میر علی السلطانی غفر ذنوبه وستر عیوبه۹۰۷۰ ؟ (کذا)،،پہلی نظر میں یہ تاریخ ۹۰۷ پڑھی جاتی ہے اور اس صورت میں اس کا میر علی ہروی (اول الذکر) سے انتساب کوئی مشکل نہیں ہے لیکن واقعہ یہ ہے کہ یہ تاریخ ۹۷۰ھ ہے کیونکہ باتصویر نسخہ میں تصویروں کے ساتھ مصور نے یہی تاریخ (۹۷۰) لکھی ہے (۱۰) .

سلاطین اور اکابر کی تحریریں :

مناجات کے نسخہ پر مندرجہ ذیل امراء اور سلاطین کی یادداشتیں اور مہریں ھیں ۔

عبدالرحیم خانخان :

,,در تاریخ ۳۵ الهی موافق سنه ۹۹۸هـ این کتاب داخل کتابخانه شد ... دوست بندگان و خاکپای درویشان عبدالرحیم ابن محمد بیرم خان عفی عنه ،، ۔

جہانگیر پادشاہ :

,, رسالهٔ خواجه عبدالله انصاری (به) خط ملا میر علی سلطانی ، از پیشکش خان خانان بتاریخ ۲۴ جمادی الاولی ۱۰۲۲هـ ۔ حرره جهانگیر ابن اکبر بادشاه ،، ۔

شاہ جہان :

,, بتاریخ بست و پنجم ماه بهمن الهی موافق بیستم شهر جمادی الثانیه ۱۰۲۷هـ که روز جلوس مبارک است داخل کتب خانه این نیاز مند درگاه شد ۔ حرره سهاب الدین محمد شاه جهان ابن جهانگیر شاه (ابن) اکبر شاه ،، ۔

اس پر شاهجہان کی مہر بھی ثبت ہے جس پر یہ عبارت کندہ ہے :

,,سهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه غازی صاحب قران ثانی ،،

عالمگیر :

عالمگیر کی یہ مہر ثبت ہے :

,,بنده ابو المظفر محی الدین محمد عالم گیر پادشاه غازی ،، ۔

دیگر یادداشتیں :

الف ۔ ,, بتاریخ بست و نهم اردی بهشت ماه الهی ۱۱۸۹ داخل کتابخانهٔ احقر العباد میر کریم الدین خان شد ،، ۔

ب ـ ,, الله اکبر ـ بتاریخ ہشتم دیماہ الہی سنہ ۲ عرض دیدہ شد " .
ج ـ ,,الله اکبر ـ پانزدہم ماہ اردیبہشت سنہ احد عرض دیدہ شد" .

صد پند لقمان کا نسخہ بھی کئی سلاطین اور امراء کی یادداشتوں سے مزین ہے ـ

جہانگیر :

یہ کتاب جہانگیر کے پندرھویں سال جلوس (۱۰۲۹ھ) میں اس کے کتب خانہ میں داخل ہوئی ـ جیسا کہ جہانگیر کی اس یادداشت سے ظاہر ہے :

,,بتاریخ سوم محرم سنہ ۱۵ داخل کتب خانہ این نیاز مند درگاہ الہی شد . حررہ جہانگیر ابن اکبر " .

شاہ جہان :

کچھ عرصہ یہ کتاب شاھجہان کے زیر مطالعہ رہی اور اس کے کتب خانے میں داخل ہوئی ـ اس وقت اس کتاب کی قیمت ایک ہزار روپیہ شاھجہانی تھی ـ چنانچہ شاھجہان اس پر لکھتا ہے :

این پندنامۂ لقمان حکیم وغیرہ کہ بخط خوب امیر علی (کذا) است بتاریخ بیست و پنجم ماہ آبان الہی سنہ ۳ جلوس مطابق سلخ ربیع الاول ۱۰۳۹ھ در دارالخلافہ اکبر آباد داخل کتب خانہ این نیاز مند درگاہ شد . حررہ شہاب الدین محمد شاھجہان بادشاہ ابن جہانگیر ابن اکبر بادشاہ غازی ـ قیمت ہزار روپیہ

ڈیڑھ سال تک یہ کتاب شاھجہان کے پاس رہی دوسرے سال اس نے اپنی بیٹی جہان آرا بیگم کو ھدیہ میں دے دی ـ وہ لکھتا ہے :

,,این پندنامہ را در ذی الحجہ ۱۰۴۰ھ موافق سنہ ۴ جلوس مبارکہ بفرزند ارجمند سعادت مند برخوردار کامگار بجان برابر بلکہ از جان بہتر جہان آرا بیگم ھدیہ نمودم " .

شاهجہان کی یہ عادت تھی کہ وہ ہر کتاب کی درجہ بندی اور کتب خانہ میں اس کا مقام خود متعین کرتا تھا ۔ چنانچہ اس نے اس کتاب کو ,, خاصۂ اول " کا نسخہ ظاہر کیا ہے ۔

جہان آرا بیگم :

مغلیہ کتب خانے میں مناجات اور صدپند کے نسخے یکجا مجلد تھے ۔ اس پر جہان آراء کی یہ یادداشت موجود ہے :

این چند سخن که خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام وقت خود گفته است اگر هزار زبان داشته باشم که تعریف نمی توانم کرد . گوش را و جان و دل را عجب خبر می دهد اگر توفیق رفیق گردد.

حرره جہان آرا مرید حضرت شیخ خواجه معین الدین چشتی قدس سره"

دیگر یادداشتیں :

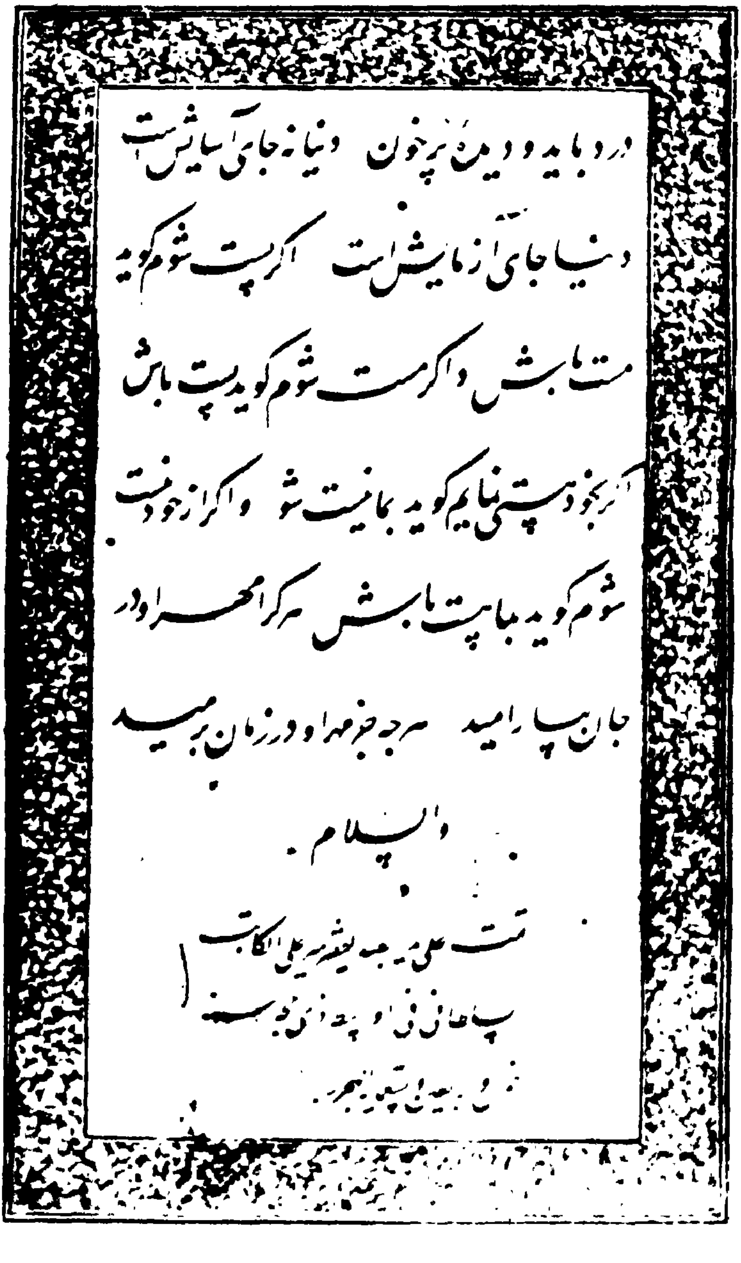
اس نسخه کے سرورق پر اور بھی کئی مشاہیر کے دستخط ہیں ۔ سرورق پر ملا صالح اور عنایت خان کے دستخط ہیں.دربار اکبری کے ایک اہم رکن حکیم ہمام کی یہ تحریر موجود ہے :

,, بند نامۂ لقمان حکیم وسخنان عبدالله انصاری که بخط میر علی است از کتابخانۂ حکیم همام است . سنه ۲" ۔

اس مخطوطه سے بہت سی مہریں اور تحریریں مٹانے کی کوشش بھی کی گئی ہے ۔ مگر اس کے باوجود یہ اپنے خط اور مذکورہ یادداشتوں کے سبب ایک بیش قیمت نسخه ہے ۔

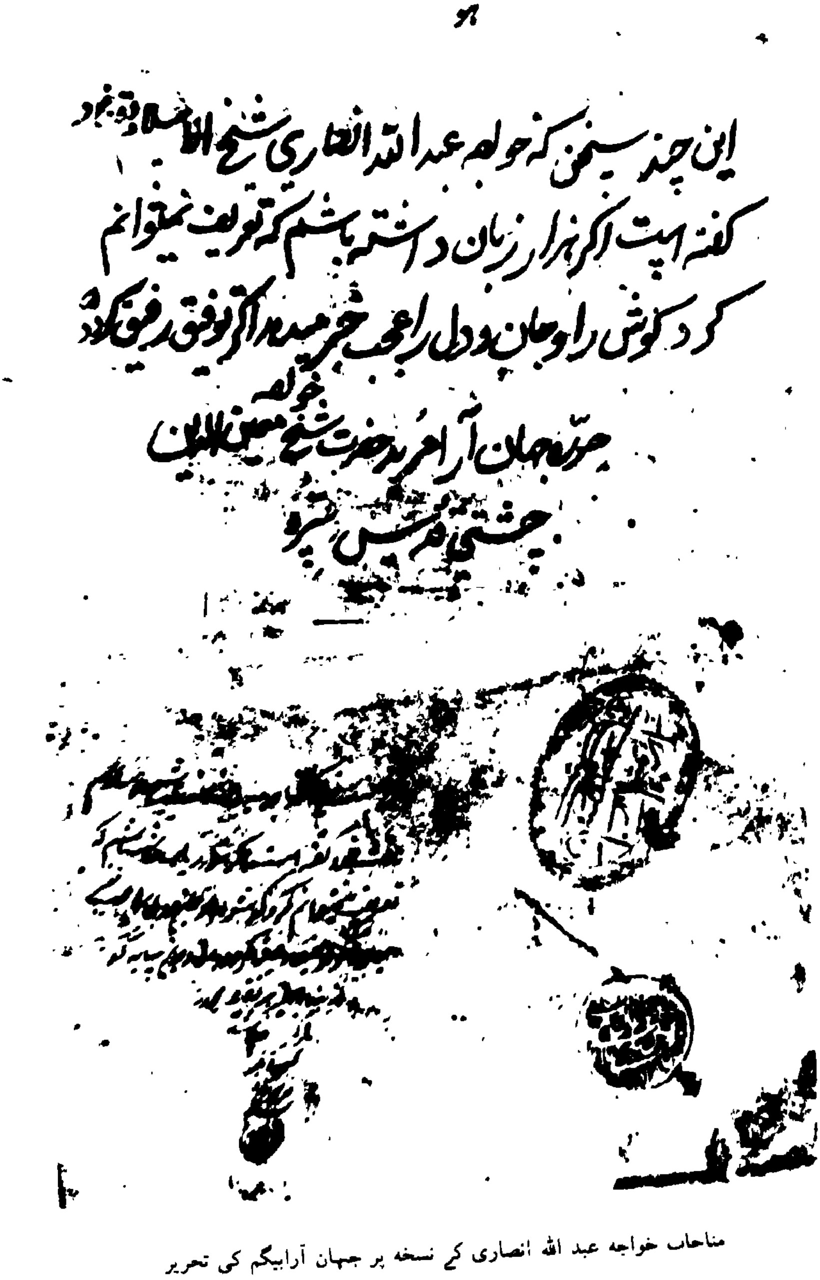
حوالے

١ ۔ مہدی بیانی : احوال و آثار حوش نویساں (نستعلیق نویساں) ص ۳۹۳ و ٥١٦ ۔ طبع دوم تہران ۔
٢ ۔ ایضاً ص ۳۹۳
۳ ۔ ایضاً ص ۳۹۹
۴ ۔ ایضاً ص ۵۰۰
٥ ۔ ایضاً ص ٥١٢
٦ ۔ ایضاً ص ٥١٢
٧ ۔ ایضاً ص ٥١٣
٨ ۔ ایضاً ص ٥١۳
٩ ۔ ایضاً ص ٥١۳
١٠ ۔ ایضاً ص ٥١٦



دردا بید و دین پر خون دنیا نه جای آسایش است
دنیا جای آزمایش است اگر پست شوم گوید
مست باش و اگر مست شوم گوید پست باش
اگر بخود پستی نمایم گوید بمانیست شو و اگر از خود نیست
شوم گوید بمان پست باش هر که امید او در
جان بپا رامید هر چه جز مهر او در زمان برسید
والسلام .
تمت علی ید [illegible] الکاتب
[illegible]
[illegible]

صد بند لقمان کا آخری صفحہ



مناجات خواجہ عبد اللہ انصاری کے نسخہ پر جہان آرابیگم کی تحریر

عارف نوشاہی

کتابوں پر نقد و نظر

○ ایسی کتابوں پر تبصرہ کیا جاتا ہے جن کا تعلق فارسی زبان ، ادب اور تہذیب سے ہو۔

○ تبصرے کے لئے دو نسخے مہیا کیے جائیں۔

☐ پاکستان میں فارسی ادب ۔ جلد چہارم

سکھوں کے عہد میں (۱۱۸۵ ۔ ۱۲۶۵ھ/ ۱۷٦۸ ۔ ۱۸۴۹ء)

ڈاکٹر ظہور الدین احمد

ادارۂ تحقیقات پاکستان ، دانشگاہ پنجاب ، لاہور.

ح + ۳۱۴ص ، ۱۹۸۵ء ، ۱۲۰ روپے قیمت بہت زیادہ ہے.

محترم ڈاکٹر ظہور الدین احمد ، جامعۂ پنجاب لاہور کے ان بزرگ اساتذہ میں سے ہیں جنھوں نے اپنا تشخص اور وقار اپنے عمدہ علمی کاموں کی بنیاد پر قائم کیا ہے۔ وہ گذشتہ کئی سالوں سے خاموشی کے ساتھ فارسی ادب کے مختلف موضوعات پر تحقیق و تصنیف میں مصروف ہیں . ان کے تصنیفی سلسلة الذهب کی اہم کڑی ان کی لکھی ہوئی تاریخ ادبیات ,, پاکستان میں فارسی ادب " ہے۔ جس کی اب تک چار جلدیں شائع ہو چکی ہیں۔ پہلی تین جلدیں مندرجہ ذیل ادوار سے متعلق ہیں :

جلد اول : ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ ھ

جلد دوم : عہد جہانگیر سے عہد اورنگ زیب تک (۱۰۱۴۔ ۱۱۱۸ھ).

جلد سوم : از بہادر شاہ تا انقراض سلطنت مسلمانان (۱۱۱۹ ۔

۱۲۵۹ھ).

چوتھی جلد جو اس وقت پیش نظر ہے سکھ عہد کے ادبیات پر محیط ہے۔ مصنف نے لاہور ، کشمیر ، ملتان ، بہاولپور اور پشاور کو (سیاسی) مرکز قرار دے کر ان علاقوں کے مؤرخین ، شعراء ، عرفاء ، علماء ، انشا پردازوں ، تذکرہ نگاروں اور دیگر مصنفین کا ذکر کیا ہے۔ آخر میں ,, اضافات ،، کے عنوان سے ایسے گیارہ مصنفین کے احوال اور دیگر چھ کتابوں کا ذکر ہے جو پچھلی جلدوں میں مذکور ہونا تھا مگر ان کے بارے میں معلومات بعد میں دستیاب ہوئیں .

پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ پر ہونے والا یہ پہلا مربوط اور جامع کام ہے اور چونکہ ایک شخص واحد کا کارنامہ ہے ، اس کی جس قدر پذیرائی اور قدردانی کی جائے ، کم ہے۔ کتاب کی ممتاز خصوصیت یہ ہے کہ فاضل مصنف نے زیادہ سے زیادہ متون کا براہ راست مطالعہ کیا ہے ، اس طرح نہ صرف زیر بحث کتابوں کا مفصل تعارف سامنے آ گیا ہے اور ان کے حسن و قبح کا پتہ چل گیا ہے بلکہ ان غلطیوں کا بھی کسی حد تک احتمال کم ہو گیا ہے جو ثانوی مآخذ سے نقل در نقل میں پیش آتی ہیں۔ راقم السطور کی جب بھی فاضل مصنف سے ملاقات ہوئی پنجاب یونیورسٹی لاہور کے کتب خانہ کے اس گوشے میں ہوئی جو اساتذہ کے مطالعہ و تحقیق کے لئے مخصوص ہے اور میں نے انہیں وہاں قلمی نسخوں کے مطالعہ میں اس قدر منہمک پایا کہ اپنی موجودگی کا احساس خود دلانا پڑا .

مصنف نے اپنے پیش لفظ میں پانچویں جلد کی بھی بشارت دی ہے۔ غالباً اس جلد یا چھٹی جلد کے ساتھ پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ کی تدوین کا یہ سلسلہ پایۂ تکمیل تک پہنچ جائے گا اور مستقبل میں اس موضوع پر کام کرنے والے محققین اور مؤرخین کے لیے

یہ ایک راہ نما کتاب تیار ہو جائے گی ۔

جیسا کہ ہم اوپر لکھ آئے ہیں یہ ایک شخص واحد کا کارنامہ ہے اس لیے اس نوعیت کے پھیلے ہوئے کام کی تکمیل ، توضیح اور تصحیح کرنے کی گنجائش باقی رہتی ہے۔ ذیل کی چند سطور نہایت احترام کے ساتھ اسی گنجائش کے پیش نظر لکھی جا رہی ہیں ۔

★ ★ ★

مرآۃ الغفوریہ

ص ۱۲ : ,, مرآۃ الغفوریہ ،، کے مصنف کا نام ,, نور اللہ ،، لکھا ہے یہ مصنف کے والد کا نام ہے۔ اس کتاب کا مصنف ,, امام بخش ،، تھا۔

احمد یار

ص ۵۷ : احمد یار کا مقام ولادت قصبہ سوھدرہ ضلع وزیر آباد لکھا ہے . اولاً وزیر آباد ضلع نہیں بلکہ ضلع گوجرانوالہ کی تحصیل ہے۔ ثانیاً احمد یار ، قلعہ اسلام گڑھ میں پیدا ہوا تھا (۱) .

فقیر عزیز الدین

ص ۱۱۸ : فقیر موصوف کی تاریخ وفات ۳ دسمبر ۱۸۴۵ء لکھی ہے .

فقیر خاندان کی خاندانی قلمی بیاض میں ، جو کہ زیادہ صحیح اور معتبر ہے ، ان کی تاریخ وفات ۲ ذی الحجہ ۱۲۶۲ ھ مطابق ۲۱ نومبر ۱۸۴۶ء درج ہے (۲) .

ص ۱۲۰ : فقیر موصوف کے روزنامچے سے ان کا جو شجرۂ

۱ ۔ ڈاکٹر شہباز ملک : مولوی احمد یار فکر تے فن ، ۱۹۸۳ء لاہور ، ص ۳۲ .

۲ ۔ شریف احمد شرافت : شریف التواریخ ، ۱۹۸۳ء ، ساھن پال ضلع گجرات ، جلد سوم حصہ ششم ص ۹۵

طریقت لکھا گیا ہے :

اولاً: اس میں بعض ناموں کی املاء اصلاح طلب ہے . ابوالفرح طرطوسی کو بوالفرج طرطوسی ؛ ابوالحسن ھکاری کو ابوالحسن شادی اور شاہ میر کو شاہ مہراں لکھ دیا گیا ہے۔

ثانیاً : ناموں کی موجودہ ترتیب صحیح نہیں ہے۔

ثالثاً : کچھ نام چھوٹ گئے ھیں .

رابعاً : شیخ پیر محمد ملقب بہ سچیار کو دو الگ الگ شخصیات (سچیار ، پیر محمد) ظاھر کیا گیا ہے .

فقیر عزیز الدین کے شیخ عبدالقادر جیلانی تک شجرۂ طریقت کی صحیح ترتیب اس طرح ہے :

فقیر عزیز الدین ـ فقیر غلام محی الدین ـ شاہ امانت ـ ، عبدالغفور ـ حافظ محمد قائم ـ پیر محمد سچیار ـ نوشہ گنج بخش ـ شاہ سلیمان ـ شاہ معروف ـ سید مبارک ـ سید محمد غوث ـ سید شمس الدین ـ شاہ میر ـ سید علی ـ سید مسعود ـ سید احمد ـ سید صفی الدین ـ سید عبدالوھاب ـ شیخ عبدالقادر جیلانی .

ھمارے مذکورہ بالا ناموں کے علاوہ ڈاکٹر صاحب نے جو نام نقل کیے ھیں وہ زائد ھیں یا شیخ عبدالقادر جیلانی کے مشائخ کے ھیں ـ جیسے ابوالحسن ھکاری اور ابو الفرح طرطوسی وغیرہ .

ص ۱۲۰ : ڈاکٹر صاحب نے عزیز الدین کو ان کے والد (غلام محی الدین) کا جانشین اور مریدوں کا رھنما لکھا ہے۔ بے شک وہ مریدوں کی راہ نمائی کرتے ھوں گے لیکن فقیر غلام محی الدین کے تیسرے بیٹے فقیر نور الدین اپنے والد کے رسمی سجادہ نشین تھے (۳) .

۳ـ ایضاً ص ۲۵۲

ص ۱۲۳ : ڈاکٹر صاحب فقیر موصوف کے کلام کا مفصل تعارف اس لیے پیش نہیں کر سکے کہ بقول ان کے ,, ان کا دیوان موجود نہیں ،، . میں نے فقیر موصوف کے فارسی اشعار کے دیوان کے دو قلمی نسخے قومی عجائب گھر کراچی میں دیکھے ھیں (۴) .

فقیر نور الدین منور

ص ۱۲۷ : ڈاکٹر صاحب نے فقیر موصوف کی تاریخ ولادت (۲۱ شعبان ۱۲۰۵ ھ ۲۵ اپریل ۱۷۹۱ء) اور تاریخ وفات (۴ جمادی الآخر ۱۲٦۸ھ ۲٦ مارچ ۱۸۵۲ء) درج نہیں کی ہے (۵) .

فقیر امام الدین :

ص ۱۳۸ : زیر بحث کتاب میں فقیر موصوف کی تاریخ ۱۸۴۴ء تحریر ہوئی ہے ۔ مگر ان کی صحیح تاریخ وفات ۲٦ ذی الحجه ۱۲٦۳ ھ مطابق ۵ دسمبر ۱۸۴۷ء ہے ۔ (٦)

محمد هاشم شاہ

ص ۱۴۴ : ,, فقر نامه ،، کو فارسی نثر کی کتاب بتایا گیا ہے مگر یه پنجابی نظم کی کتاب ہے (۷) .

,,چهار بہار ،، کے بارے میں بے حد اختصار سے لکھا گیا ہے ۔ غالباً ڈاکٹر صاحب کو یه کتاب دستیاب نہیں ہو سکی تھی ۔ ,, چهار بہار ،، هاشم شاہ کی فارسی تصانیف میں سر فہرست ہے اور دوبار شائع ہو چکی ہے ۔ پہلی دفعه ۱۹۷۹ء میں باهتمام سید

۴ ۔ عارف نوشاهی : فهرست نسخه های خطی فارسی موزۂ ملی پاکستان ، ۱۹۸۳ء ، اسلام آباد ص ۴۷۰ .

۵ ۔ شریف التواریخ ۳ / ٦ : ۲۵۱ تا ۲٦۸ ، جہاں فقیر نور الدین کے مفصل حالات موجود ھیں .

٦ ۔ ایضاً ص ۲۹

۷ ۔ ایضاً ص ۲۱۰

ابوالکمال برق مرحوم، ڈوگہ ضلع گجرات سے اور دوسری دفعہ ۱۹۸۴ء میں باہتمام راقم الحروف ، ساھن پال ضلع گجرات سے ۔ دوسری اشاعت کے پیشگفتار میں اس کتاب کی اہمیت اور افادیت پر کسی قدر تفصیل کے ساتھ گفتگو کی گئی ہے ۔

ہاشم شاہ کی ایک اور فارسی کتاب ,, مفتاح العلاج ،، بھی دستیاب ہے جس کا ذکر ڈاکٹر صاحب نے نہیں فرمایا ۔

ص ۱۴۵ : ڈاکٹر صاحب نے ھاشم شاہ کے مجموعۂ کلام ,, فیضان قادریہ ،، کے حوالے سے جو اشعار نقل کیے ھیں وہ دراصل ھاشم شاہ کی ایک دوسری تألیف ,, چہار بہار ،، میں شامل ھیں ۔ مثلاً بگو احوال ... (چہار بہار ، طبع دوم ص ۴) ، چون شمع نور ... (ایضاً ص ۵) ، جنبش کہ داد ... (ایضاً ص ۵) ، خستہ و سرگشتہ (ایضاً ص ۹) ، بجان بخشی کہ (ایضاً ص ۷) .

فیضان قادریہ کے حوالے سے زیر تبصرہ کتاب میں مذکور اشعار میں سے بعض صحیح طور پر نقل نہیں ہوئے ۔ صحیح صورت اس طرح ہے ۔

۱ ۔ بگو احوال درد دو جہان را
۲ ۔ نوای شعلہ اش ز افلاک برشد
۳ ۔ زلیخا وار در راھش نشیند

محمد اشرف منچری

ص ۱۴۸ : کتاب ,, مناقب نوشاھی ،، کو ,,مناقب شاھی،، لکھا گیا ہے ۔

ص ۱۴۹: مثنوی ,, کنز الرحمت ،، کا سال تصنیف ۱۲۳۰ھ لکھا ہے ، صحیح ۱۲۲۰ ھ= ,,طغرای ،، ہے ۔

سید شرافت مرحوم نے اشرف کا متفرق فارسی کلام بھی جمع کر

دیا ہے جو ان کے کتب خانے میں موجود ہے ۔ ڈاکٹر صاحب اسے بھی دیکھ لیتے تو یہ نہ لکھتے کہ (صرف ,,کنز الرحمت،، سے) اشرف کا شعری مرتبہ متعین نہیں کیا جا سکتا .

ڈاکٹر صاحب نے اشرف منچری کی دو دیگر فارسی منظوم تصانیف ,, مصباح الطب ،، اور ,, یوسف و زلیخا ،، کا نام نہیں لیا ۔ اول الذکر مثنوی کا ایک قلمی نسخہ ذخیرۂ آذر جامعہ پنجاب لاہور اور دوسرا نسخہ فقیر خانہ لاہور میں موجود ہے ۔

عُمــر :

ص ۱۵۵ : عمر کی مثنوی ,, عشق الصالحین ،، کا ذکر ہے ۔ مثنوی کا صحیح نام ,, عشق السالکین ،، ہے جیسا کہ اس شعر سے ظاہر ہوتا ہے ۔

گوش کن از گوش دل گر بشنوی

هست ,, عشق السالکین ،، این مثنوی

اس مثنوی کے سال تصنیف ۱۱۹۳ ھ کی سند میں ڈاکٹر صاحب نے جو شعر پیش کیا ہے اس میں نقطہ کے معمولی سہو نے بہت بڑا فرق ڈال دیا ہے ۔ غین کو عین لکھ دیا گیا ہے ۔ صحیح مصرعہ یوں ہے :

سـال هجرت غین و قاف و صاد و جیم

غ ۱۰۰۰ + ق ۱۰۰ + ص ۹۰ + ج ۳ = ۱۱۹۳

اسی صفحہ پر ڈاکٹر صاحب نے جو مصرعہ نامکمل لکھا ہے وہ مکمل صورت میں یوں ہے :

باز آمـد سال هجرت در شمـار (۸)

چودھری شہباز

۸ ۔ ایضاً ۳ ۔ ۲ : ۳٦۳

ص ۱۵٦ : ان کے بارے میں مصنف نے مندرجہ ذیل بنیادی باتوں کا ذکر نہیں کیا :

وہ ۱۲۱۱ھ میں پیدا ہوئے ۔ ان کا نام شہباز خان تھا اور قوم ملھی سے تعلق رکھتے تھے ۔ موضع بدوملھی ضلع سیالکوٹ میں سکونت پذیر تھے ۔ مولانا محمد جمیل جلالوی سے بیعت طریقت رکھتے تھے ۔ فارسی مثنوی ,, عجیب منظر ،، (تصنیف ۱۲۷۵ھ) بھی ان ھی کی تصنیف ہے جس کا ایک مخطوطہ بشمارہ ۱۰۷۱ ذخیرۂ شیرانی جامعۂ پنجاب لاھور میں موجود ہے (۹) .

ص ۱۵۷ : ڈاکٹر صاحب نے لکھا ہے کہ شہباز جلال آباد میں ٹھہرا ہوا تھا اور ایک بزرگ پیر الدین نے شہباز سے قصہ سسی پنوں کو مکمل کرنے کی فرمائش کی .

مذکورہ بزرگ کا صحیح نام قاضی پیر بخش ہے اور وہ جلال پور میں رہتے تھے ۔ شہباز نے غالباً ضرورت شعری کے پیش نظر اپنی نظم میں جلال پور کو جلال آباد اور پیر بخش کو پیر الدین لکھا ہے (۱۰) .

اسی صفحہ پر مثنوی ,, وقایع پنوں ،، سے جو اشعار نقل کیے گئے ھیں وہ بھی نظرثانی کے محتاج ھیں ۔ صحیح مصرعے یوں ھیں ۔

۱ ۔ کو کرد طبایع را شایع ز اسرار صنایع بوقلمون

۲ ۔ چون در غم پار نزار بدم خونخوار دل افگار و حیران

تاریخ گزار این نظم شدم ,, غم یار،، بفهم اسرار نهان

ڈاکٹر صاحب نے اسی صفحہ (۱۵۷) پر مثنوی ,, وقایع پنوں ،، سے اس کا سبب تألیف بیان کرنے کی غرض سے جو ایک شعر نقل کیا ہے

۹ ۔ ایضاً ۳ / ۷ : ۱۲۸ ۔ ۱۳۰

۱۰ ۔ ایضاً : ۱۲۹

وہ دراصل چار مصرعے تھے، معلوم نہیں ایک بیت کیسے بن گیا ۔ ڈاکٹر صاحب کا منقولہ شعر یہ ہے :

لیکن زین بیش حسین ولی کرداست بیان احوال سسی
ز آغاز نکرد شروع او را من جہت تمام نمودن عازم گشتم

صاف نظر آ رہا ہے کہ دوسرا مصرعہ وزن سے خارج ہے ۔ دراصل یہ مصرعے اس طرح ہیں :

لیکن زین پیش حسین ولی کردست بیان احوال سسی
ارضاہ اللہ عفاہ اللہ جزاہ اللہ عن ملتمسی
ز آغاز نکرد شروع او را انجام نمود بفہم رسی
من جہت تمام نمودن آن عازم گشتم از بو الہوسی (۱۱)

فقیر غلام محی الدین

ص ۱۸۵: ڈاکٹر صاحب نے ان کی تاریخ وفات ۱۲۴۰ھ لکھی ہے صحیح تاریخ ۱۴ جمادی الاولی ۱۲۴۱ ھ ہے (۱۲) یہی تاریخ ان کے کتبہ پر بھی کندہ ہے ۔

ص ۱۸۴ : فاضل مصنف نے فقیر موصوف کا نوشہ گنج بخش تک جو شجرۂ طریقت درج کیا ہے اس میں امانت شاہ اور حافظ قائم الدین کے درمیان شاہ عبدالغفور کا نام چھوٹ گیا ہے ۔

اسی صفحہ پر ڈاکٹر صاحب نے فقیر غلام محی الدین کا حضرت ایوب انصاری تک جو نسب نامہ لکھا ہے اس میں صرف بارہ درمیانی واسطے دکھائے ہیں ۔ علم الانساب کی رو سے یہ کس طرح ممکن ہے ؟ اس پر دوبارہ تحقیق کی ضرورت ہے (۱۳) ۔

۱۱ ۔ شہباز خان ملہی : وقایع پنوں ، مطبوعہ فیض عام ، لاہور ، ۱۹۲۳ء ، ص ٦ ۔
۱۲ ۔ شریف التواریخ ۳/ ۵ : ۹۵
۱۳ ۔ اس سلسلے میں بعض تحقیقات کے لیے ملاحظہ ہو : شریف التواریخ ۳ / ۵ : ۹۵ ۔ ۹۶

پیر کمال لاهوری

ص ۲۴۱ : مثنوی ,, تحایف قدسیه ،، کے مطلع کا پہلا مصرعه اس طرح درست ہے :

بحمد الله کز ارض قلب بیدار

امام بخش بن نور الله

ص ۲۴۲ : ڈاکٹر صاحب نے کتاب ,, مرآة الغفوریه ،، کی ستره فصول میں سے پہلی آٹھ فصول کی فہرست اصل کے مطابق نقل کی ہے۔ بہتر تو یه تھا که باقی فصول کی فہرست بھی کتاب کے اصل الفاظ کے مطابق نقل کر دی جاتی . منقوله آٹھ فصول کی فہرست کے دو عنوانات صحیح نہیں ہیں ۔ تیسری فصل در عشق و تصورات ہے نه که عشق و تصوف . ساتویں فصل در .... معونت و استدراج ہے نه که ... مؤنث و استدراج .

ص ۲۴۳ : ڈاکٹر صاحب نے لکھا ہے که موضوع سے متعلق معلومات جمع کرنے کے لیے ,, مرآة الغفوریه ،، کے مصنف نے دس اشخاص سے رجوع کیا . اس سے یه شک گذرتا ہے که ,, مرآة الغفوریه ،، کا مصنف ان لوگوں سے براہ راست ملا تھا اور معلومات حاصل کی تھیں . مگر ایسا نہیں ہے ، ڈاکٹر صاحب نے جن دس اشخاص کے نام درج کئے ہیں ان میں سے پہلے آٹھ اشخاص رسالۂ میرزا احمد بیگ (تصنیف ۱۱۰۷ھ) کے راویوں میں شامل ہیں ۔ اور ,, مرآة الغفوریه ،، کی یه تمام معلومات اسی رسالے سے منقول ہیں . یه سب لوگ ,, مرآة الغفوریه ،، کی تصنیف (۱۱۹۰ ھ) سے پہلے وفات پا چکے تھے .

قاضی رضی الدین کنجاهی

ص ۳۵۴ ۔ ۳۵۵ : ان کی غزل کے بعض اشعار درست طور پر

نقل نہیں ہوئے ہیں . ان کی نقل شدہ ایک غزل کے مطلع کا دوسرا مصرعہ اس طرح ہونا چاہیے :

برگردہ ابرو قربان آن جو

چوتھا شعر اس طرح پڑھا جائے تو درست ہے :

آہ از دو جانب نشیند برمن
آن عقرب زلف و آن چشم جابو

عبدالرحمان خلدی

ص ۳۷۱ : ڈاکٹر صاحب نے لکھا ہے کہ خلدی ، ,, خلدی نامہ ,, اور ,, محمود نامہ ,, کے بھی مصنف ہیں . ,, محمود نامہ ,, محمود لاہوری کی تصنیف ہے . ,, خلدی نامہ ,, اس کے تتبع میں لکھا گیا ہے . ,, خلدی نامہ ,, کا ایک نسخہ نیشنل میوزیم کراچی (شمارہ ۱۷۵ ـ ۱۹۵۸) میں موجود ہے . اس کا مطلع اس طرح ہے :

ای غیرت عذار تو خون کردہ لالہ را
وی خیر کردہ چشم تو مشکین غزالہ را

مزید مواد

ڈاکٹر صاحب کو سکھ عہد سے متعلق جو مواد آسانی کے ساتھ دستیاب تھا وہ انہوں نے زیر نظر جلد میں یکجا کر دیا ہے۔ مزید بہت کچھ اس جلد میں داخل ہو سکتا ہے . ہم صرف چند نام لیں گے تاکہ استدراک کے طور پر اگلی جلد میں شامل کیا جا سکے .

۱ ـ احمد بخش یکدل چشتی لاہوری (۱۲۱۲ ـ ۱۲۸۳ھ) . دیکھیے : گوہر نوشاہی : احوال و آثار فخر الشعراء یکدل چشتی ، دانش شمارہ ۲ ص ۱۱ ـ ۵۳ ، احمد بخش یکدل لاہوری کے علمی آثار ، کتاب شناسی شمارہ ۱ ص ۹۹ ـ ۱۱۳ .

۲ ـ شیخ احمد کشمیری (م ۱۲۷۸ھ) . دیکھیے : فہرست

نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی ص ۲۱ ـ ۲۲۲ . وهاں ان کی تین فارسی کتابوں کا ذکر ہے .

۳ ـ اوحدی پنجابی ، خواجه محمد غلام فخر الدین (۱۲۳۴ ـ ۱۲۸۸ هـ) . دیکھیے : فهرست ... موزه ص ۴۷۷ . ان کا فارسی دیوان طبع هو چکا ہے .

۴ ـ بدر الدین لاهوری (زنده در ۱۲۴۷هـ) . ,, انشای منظومه ،، اور ,, قصه چهار درویش ،، ان کی تصانیف میں شامل هیں ـ دیکھیے : فهرست . . . مو زه ص ۳۸۴ .

۵ ـ خادمی ، حافظ نظام الدین . ڈاکٹر صاحب نے ان کی تین کتابوں (انشای خادمی ، بهار نامه اور فرهنگ بهار دانش) کا ذکر فرمایا ہے ـ خادمی نے مزید فارسی کتب بھی یادگار چھوڑی هیں . انهوں نے انشا نویسی میں چار کتابیں لکھیں .

الف ـ انشای خادمی ـ مرتّبه ۱۲۲۶ هـ . اسی کا ذکر ڈاکٹر صاحب کے هاں هوا ہے .

ب ـ انشای خادمی ـ دوسرا نسخه . جو انهوں نے اپنے بیٹے غلام محمد اور دیگر طلبه کاهن سنگھ ، ارجن داس اور جوگی داس کی فرمائش پر مرتّب کیا . اس کے دیباچے میں خادمی نے لکھا ہے که وه اس سے پهلے مندرجه ذیل کتب تصنیف کر چکے هیں :

گلزار فقه ، مثنوی گل شکر ، شرح یوسف و زلیخا ، شرح درود مستغاث ، تجهیز ، مطلع خادمی ، یوسف نامه ، وام حق ، مهدی نامه ، انشای خادمی ، بهار نامه .

ج ـ انشای خجسته ـ یه انهوں نے ۷۵ سال کی عمر میں لکھی . اس میں مصنف کے رسمی اور غیر رسمی خطوط هیں .

د ـ رقعات خادمی ـ انشای خادمی کے بعد مرتب هوئی . اس

میں مصنف کے رسمی خطوط ھیں ۔

میں نے مذکورہ بالا چاروں منشآت کے مخطوطے قومی عجائب گھر کراچی میں دیکھے ھیں ۔

٦ ۔ داود بن خدا یار عباسی سندھی ۔ ڈاکٹر صاحب نے اس مصنف کی ایک کتاب ,, جوارحنامۂ امامیہ ...،، کا تعارف اپنی تاریخ کی تیسری جلد ص ۴۱ ۔ ۸۴۰ میں درج کیا ہے اور ,, مقالات الشعراء" اور ,,جوارحنامہ،، کے ڈی ۔ سی ۔ فلٹ ایڈیشن کا حوالہ دیا ہے ۔ مگر مذکورہ دونوں حوالوں میں داود عباسی کے بارے میں جو متضاد اور متناقض معلومات ھیں ان پر جرح کرکے یہ نہیں لکھا کہ کونسے مأخذ کی اطلاعات درست ھیں ۔

فلٹ نے اس کتاب کو طغان تیمور خان فرمانروائے خراسان (۷۳۷ ۔ ۷۵۳ھ) کے عہد کی تصنیف قرار دیا ہے جو صحیح نہیں ۔ ,, مقالات الشعراء ،، میں لکھا ہے کہ مصنف کا والد خدایار خان ۱۱۳۱ھ میں فوت ہوا تھا ۔ (ص ۲۱۲) مآثر الامراء (۱ : ۸۱۷ ۔ ۸۱۲ ، ، اردو ترجمہ) سے بھی یہی معلوم ہوتا ہے کہ داود عباسی بارھویں صدی ھجری کا مصنف ہے ۔ داؤد عباسی کی ایک اور کتاب ,, طب داؤدی ،، بھی موجود ہے (فہرست ... موزہ ص ۱۰۲) ۔

۷ ۔ قل احمد منچری (م ۱۲۵۱ھ) ۔ فارسی میں شعر کہتے تھے ۔ ان کا کلام موجود ہے ۔ دیکھیے : شریف التواریخ جلد سوم حصہ چہارم ص ۱۱٦ ۔

۸ ۔ کرم علی شایق بن مولوی شیخ محمد ۔ شایق کا آبائی وطن چیمہ چٹھہ ضلع گوجرانوالہ تھا اس کے بعد ضلع گوجرانوالہ اور ملتان کے مختلف دیہات میں تدریسی اور علمی خدمات انجام دیتے رھے ۔ ۱۱٦۵ ھ میں فارسی مثنوی ,, امیر نامہ ،، لکھی جس کا ایک قلمی

نسخہ نیشنل میوزیم کراچی میں میری نظر سے گذرا ہے ۔ اس کے دیباچے میں شاعر نے اپنے بارے میں خاطر خواہ معلومات بہم پہنچائی ہیں ۔ نیز دیکھیے : فہرست ... موزہ ص ۵۳۵ ۔

۹ ۔ لچھمی نراین کنجاھی ۔ ان کی منشآت ۱۲۰۵ ھ میں مرتّب ہوئی ۔ اس کے دیباچے میں لچھمی نراین کے حالات زندگی مذکور ہیں ۔ یہ انشا چھپ چکی ہے ۔

۱۰ ۔ محمد حسین ساکن گاجر گولہ ضلع گوجرانوالہ ۔ مثنوی وقایع پنوں جسے شہباز خان نے مکمل کیا تھا ، اسی محمد حسین نے لکھنا شروع کی تھی ۔ ڈاکٹر ظہور الدین احمد صاحب نے شہباز کا ذکر تو کیا ہے لیکن محمد حسین کے حالات زندگی نہیں لکھے ۔ اس کے حالات کے لیے دیکھیے : شریف التواریخ جلد سوم ۔ حصہ چہارم ص ۱۳۱ ۔

۱۱ ۔ محمد بن غلام محمد گلہوی ۔ میرے خیال میں فارسی کتب کے شارح کی حیثیت سے جو خدمات مولانا محمد گلہوی نے انجام دی ہیں تیرھویں صدی ھجری میں اس کی نظیر نہیں ملتی ۔ ان کی بوستان ، سکندر نامہ ، یوسف و زلیخا وغیرہ پرشروح متداول ہیں ۔

۱۲ ۔ مظفر منچری ۔ نصاب قادر باری کے مصنف ہیں ، جسے انہوں نے ۱۲۰۳ ھ میں لکھا ۔ دیکھیے : فہرست موزہ ... ص ۳۳۹ ۔

حالیہ چند برسوں میں پاکستان میں حوالے کی متعدد کتابیں شائع ہوئی ہیں (۱۳) ۔ جن کے ذریعے پاکستان میں فارسی ادب سے متعلق

۱۳ ۔ ہم یہاں صرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد کی شائع کردہ کتب مراجع کی طرف اشارہ کریں گے ، جن کی مدد کے بغیر اب پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ کی تدوین کی غرض سے کوئی مثبت قدم نہیں اٹھایا جا سکتا ۔

کئی پوشیدہ گوشے سامنے آ گئے ھیں ۔ اور ادب کی منقطع کڑیوں کے فاصلے قریب تر ھو گئے ھیں ۔ اب ضرورت اس امر کی ہے کہ مذکورہ مآخذ کی راہنمائی میں فارسی ادب کے محققین کا گروہ محترم ڈاکٹر ظہور الدین احمد کے کام بلکہ مشن کو آگے بڑھائے اور اس علاقے کے علمائے ادب کی انسانی تہذیب کے لیے خدمات کو روشن تر کرے ۔

مناهج الطالبین و مسالک الصادقین

تألیف : نجم الدین محمود بن سعد الله اصفهانی (سید محمد بخاری) بین سالهای ۶۹۵ ـ ۷۲۸ هـ . ق .
باهتمام : نجیب مایل هروی
انتشارات مولی ـ تهران . ۱٤۰۵ هـ . ق : ۱۳٦٤ هـ . ش .
٤٤۸ ص ، ۱۸۵۰ ریال

در گذشته آثار تاریخی بایک دید خاصی نوشته می شد و مؤرخین کمتر به نقد اوضاع عصری و اجتماعی خود می پرداختند . این خلاء را می توان امروز باکمک مطالعهٔ آثار اخلاقی و عرفانی و کلامی نویسندگان آزاد قرون گذشته پُر کرد .

„ مناهج ... » از همین گونه کتب بشمار می آید . درعین حال که کتابیست در مسایل اخلاقی ، اما در آن نکته های عصری در زمینهٔ آداب صوفیه وپسندهای آنان و رفتار مردم پاره ای نواحی که باعقاید اسلامی کافهٔ مسلمانان تعارض داشته ، نیز بچشم می خورد .

مصحح کتاب ــ آقای نجیب مایل هروی ـ معتقد است که آثار صوفیه در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم و نیمهٔ اول قرن هشتم پخته ترین و سخته ترین یافته های عرفانی در آداب عملی صوفیه و در زمینهٔ یافته های خدا شناسی و جهان شناسی می باشد . و بهمین خاطر

چندین سال است که ایشان همت خود را به ویرایش کتابهای نظری و عرفانی این دو قرن گماشته اند و موفق شده اند تاکنون هشت مجلد کتاب را ـ نخست بار ـ به معرض عام قرار دهند . ومن الله التوفیق .

سیری در گلریز نخشبی

دکتر ساجد الله تفهیمی

بخش فارسی دانشگاه کراچی ـ کراچی

۱۹۸۵ م ، ۳۹ ص . بها ذکر نشده .

,,گلریز،، یک داستان خیالی و عشقی است که ضیاء الدین نخشبی (م ۷۵۱ هـ) آن را نگاشته است . پیش از این در ۱۹۱۲ م این داستان بتصحیح محمد کاظم شیرازی و ر . ف . آزو از طرف انجمن آسیائی بنگال ـ کلکته منتشر شده بود امّا مصححان مزبور به نقد آن کتاب نپرداخته بودند. اینک دکتر تفهیمی از جهات مختلف (احوال نویسنده ، معرفی گلریز، نسخه های خطّی و چاپی و ارزش معنوی و ادبی گلریز) این کتاب رامورد بررسی قرار داده و توفیق یافته که سیمای کلّی این داستان و این کتاب را ترسیم کند .

مثنوی معروف به گل و بلبل

اثر : شیخ شرف الدین ابو علی قلندر پانی پتی (م ۷۲٤هـ)

بتصحیح وتحشیه و مقدمه دکتر ساجد الله تفهیمی .

مقبول اکیدمی، ادبی مارکیت، چوک انارکلی ، لاهور .

۱۹۷۹ م ، ۱٦۷ ص ، ۱۸ روپیه .

مثنوی عرفانی بو علی قلندر که به ,,گل و بلبل،، شهرت دارد پیش از این چندین بار در هند و پاکستان بچاپ رسیده است و نسخه های خطی نیز فراوان دارد . مصحّح از میان آنها شش نسخهٔ خطی و یک نسخه چاپی (لاهور، ۱۳٤٤ هـ) را مورد استفادهٔ خود قرار داده و یک متن منقح از این مثنوی را تهیه و عرضه کرده است و برآن مقدمهٔ بسیار محققانه و تعلیقات ارزنده و فرهنگ مصطلحات عرفانی و فهارس اعلام افـزوده است .

سوز و ساز

محمد سرفراز ظفر

ادارهٔ معارف نوشاهیه ، ساهن پال، ضلع گجرات .

۱۹۸۵ م، ۸۷ ص ، ۳۰ روپیه

آقای ظفر از جوانانی است که در این سن و سال به شعر و ادب فارسی دلبستگی پیدا کرده و در سال ۱۹۸۵ م موفق شده است که شش کتاب خود را بچاپ رساند که از میان آنان دو اثر در همین صفحات معرفی شده است .

,,سوزوساز،، مجموعهٔ منظومه ها و چکامه های اوست که بیشتر به سبک قدیم امّا با بکاربرد الفاظِ جدید سروده شده است و در اشعار او احساسات جوانانه به نیکی پیدا است :

ناتوانی در جهان با زور زی
مرگ بهتر از حیات عاجزی
زیر پا بودن چو مور ناتوان
هست کار و شیوهٔ دل مردگان

زیر دستی جرم هست و صدگناه
زیردستان را نباشد کس پناه،
دست و پابسته چرا؟ آزاد باش
صخرهٔ ظلم و ستم کن پاش پاش
باب آزادی برویت باز کن
راه پیروزی ز نو آغاز کن

ظاهراً در غلط گیری این کتاب قبل از چاپ آن دقت لازم بعمل نیامده است . امیدواریم در موقع تجدید چاپ این نکتهٔ مورد نظر سراینده قرار گیرد ـ

۞ دستور مختصر زبان دری

محمد سرفراز ظفر

مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین، اسلام آباد ،

سال چاپ ذکر نشده (۱۹۸۵ م)، ۱۰۳ ص، بها ذکر نشده .

مؤسسه ملّی زبانهای نوین، زبانهای رایج در دنیا را تدریس می کند و برای رفع نیاز دانشجویان، کتابها چاپ می کند . کتاب حاضر نیز برای دانش آموزان زبان فارسی (دری) تهیه و نشر شده است .

در بعضی موارد نظرات مؤلف قابل تجدید نظر می باشد. امیدواریم اشتباهات فراوانی که سر تاسر کتاب بچشم میخورد در موقع تجدید چاپ رفع گردد .

۞ رستاخیز

دکتر عبدالرشید تبسم

ادارهٔ ادب ـ لاهور ـ ۱۹۸۰ م ، ٦۰ ص ، ۱۰ روپیه

مجموعهٔ غزلیات و منظومات دکتر تبسم است . اینک نمونهٔ بعضی اشعار :

دل بی نیاز دارم که غم جهان ندارد
به کسی علاقه مندی ته آسمان ندارد
مرا خانه ای فشارد بتراز فشار گوری
اگر آن درون خویشی گهی میهمان ندارد

* * *

بجهان اهل ثروت دل بی نیاز دارم
که متاع عشق ومستی همه برگ و ساز دارم
نه بشاه عرضه دارم نه گدای را براندم
نه بمن نشیب و پستی نه به دل فراز دارم
زجهان اگر به پرسی بدو حرف قصه گویم
چو تو ذکر یار آری سخنی دراز دارم

هفت فلک

دکتر عبدالرشید تبسم .

ادارهٔ ادب (لتریچر فاؤندیشن) ۱۰۳ ـ سی مادل تاؤن لاهور .

۱۹۸۲ء ، ۱٤٤ ص ، ۱۵ روپیه .

مجموعهٔ ۹ داستان کوتاه است که به سبک فارسی پاکستانی نوشته شده است .

شعر انقلاب بعد از انقلاب اسلامی ایران

ترتیب و مقدمه و نشر از : دکتر حفیظ الدین احمد کرمانی ـ گروه فارسی دانشگاه هندوی ، بنارس ـ هند .

۱۹۸۵ م ، ۲۰۰ صفحه ، ۵۰ روپیه .

چنانکه از نام کتاب پیدا است ,,شعر انقلاب" کتابیست دارای منظومات انقلابی که پس از انقلاب اسلامی ایران توسطّ شاعران آن سـرزمین سروده شده و در نامه های روز و هفته و ماه و سال بچاپ رسیده و مؤلف گلچینی کرده است .

درین کتاب مقدمه ای بچشم میخورد بسیار طولانی و مبسوط که پیرامون شعر و ادب و تمدن وسیاست و تاریخ معاصر ایران می باشد .

محتویات این کتاب تحول شعر فارسی در ایران را نشان می دهد ـ مثلاً این اشعار حمید سبزواری :

ای شده سرو چمن پشت زبالای شما
جـرعه نـوشان ازل مست ز صهبای شما
بکدامین صفت امروز به میدان شده اید
که قضا و قدر آمد به تماشای شما
شعله در خصم نهادید و ستایش شنـوید
راز موسی است مگر در ید بیضای شما
کسوت سرخ بهربی سرو پا نفروشند
این قبائی است برازندهٔ بالای شما

زحمتی که دکتر کرمانی درتهیه و چاپ این کتاب کشیده اند ما آن را ارج می نهیم . (حسنین کاظمی)

*

دزدی کتاب

A good Book : Buy, Borrow, Beg or Steal.

کتاب خوب را بخرید ، قرض بگیرید ، بطلبید یا بدزدید .

فهرست اسامی نویسندگان و مطالب دانش

دورهٔ اوّل ۱۳٦٤

نویسندگان و سرایندگان

چاپ متون

معرفی متونِ قدیم و نسخه های خطّی

نقد و معرّفی کتابهای چاپی جدید

شرح احوال و آثار

تحقیقات و مباحث ادبی

زبانشناسی

شعر فارسی